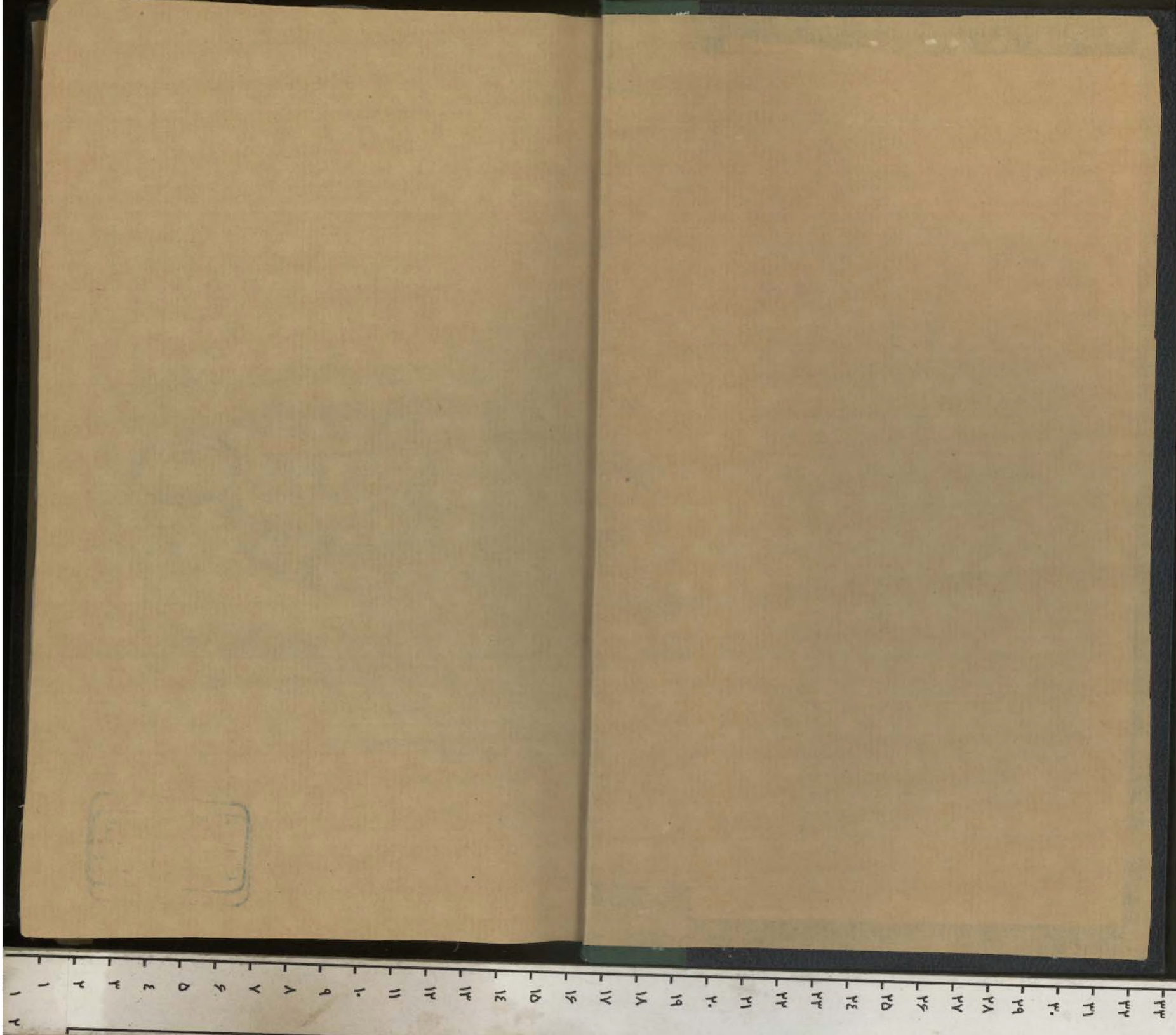


1
1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100



This image shows a single page from an antique manuscript, characterized by its elaborate decorative elements. The page is filled with intricate floral and foliate patterns, likely executed in a style such as the 'Sikr' or 'Sikr' style, which is common in certain Islamic manuscript traditions. The central panel is framed by a wide, ornate border. The text 'بسم الله الرحمن الرحيم' (Bismillah) is written in elegant Arabic script at the bottom center, flanked by stylized leaf motifs. The paper appears aged, with some discoloration and wear visible along the edges.

حمدی را احصی حکمی را که کمال حکمت و وفور عنایت و قدرت مایست اسرف انسانی را
 خلعت وجود پوشانید که والله خلقکم و ما تعبدون و شقائق عقل و حواس سرایستان ابدار
 بشکافتانید که وجعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون و صد و حواس را مخزن
 و حکمت گردانید که یوتی الیک من یشاء و من یوت الیک فقد اوتی غیر اکثر او مرض عالم و انس
 شربت شانی هدایت و درایت چسانید و منزل من القرآن یخبر بکاف و حق و کفر و حق و کفر و حق و کفر
 بر خاتم و مهتر انبیا محمد مصطفی که اشرار و امر او حافظ صحت ایمان را برادر و افرای نوا می بریاق و سوا
 اشرار است و برال و اجاب او که احبای دار الشفای دین و اصحاب جبار و اشرار اند اما
 چنین عرض دارد و خامم الفقرا و الاله بهار الله و له بدایه الله تعالی که چون کلام حضرت حسین
 علیه التحیة و السلام که من کتم علما نفع الله الیوم اقمیا مستیجی الامم من النار بود و اما
 علمی نافع مردین مردین را و این بچاره را بعضی از تجارب پس که مشتعل است بر تواید
 لازم نمود آت را طاعة لا تفره الا علی و فورا چنانک السجادة فی الامم و الا و
 اشتغال بساکن این رساله موعود به مجلد اخر التجارب در او ان

چنانچه مزاج بندهست چنانچه در فردی از جنود نام باشد البت است بدواز مزاج سایر افراد ایند چنانچه باطن
 شخص قیاس با خارج از نفس از داخل در نوع و صنف او چنانچه مزاج زید مثلا از ان حیثیت که زید است
 البت است بدواز مزاج خاص در ششم باعتبار شخص قیاس باحوال نفس می چنانچه چنانچه شخص فصل
 احوال او البت است بدواز مزاج سایر اوقات او بقیه اعضا و عضو قیاس با سایر اعضا چنانچه مزاج عضو صلب البت
 به البت است بدواز مزاج سایر اعضا بقیه اعضا قیاس باحوال نفس می در اوقات چنانچه
 فهم شد و اقرب از جبهه جدول حقیقی معروض مزاج انسانست بواسطه تعلق نفس باطریق که اثبات الکشت
 و اعدل اصناف انسان ها کماکان حوالی خط استوی اند بواسطه تساوی لیل و نهار و حره و برآ و بجز ان
 ساکنان اقلیم را به از بواسطه تعادل فصول ایجاد انسان اعدل اعضا و پوست سر انگشت می باید بود
 پس پوست سر انگشت دیگر گشتان پس پوست باقی اطراف انگشتان پس پوست راحه یا پوست
 کف پس پوست باقی دست پس پوست باقی تن باقی اعضا می مفروضه و مرکب بعد از ان از ان بعضی یک
 کیفیت عالمیه و بعضی بر کیفیت عالمیه و الله اعلم و اما علامات ثانیه مزاجه طبیعیه حاصله از ان لایق
 طبایع و از مزاج بسیارست از طبیعیه غیره و مشترک بینها چنانچه مختص به بین کردن انشاء الله تعالی
 لیکن آنچه دلالت آن بر مزاجه طبیعیه ثابت معین است پوست و ششم و هفتم و موی بعضی یک است
 و اصحاب تجارت چنان یافته اند که سرخی لون تن و کم نمی و گرمی ملین بسیاری موی با سبکی کثافت
 و بدتر و تهر و کثرت غضب از گرمی مزاج بود و سفیدی لون و بسیاری پیه و شره و سردی ملین و کمی
 باریکی و سپیدی و زردی موی و بلادت و وقار از سردی مزاج بود و سیاهی لون و شره و شره
 و خافت و سختی گوشت و درشتی ملین و حوده و شکسته موی و نبات نباتات و نقطه و قناد
 از خشکی مزاج بود و سرخ سفیدی لون و غلبه کثرت و گرمی ملین و سبکی موی و سرعت
 زوال صور و رقت و البفت از تری مزاج بود و سردی لون و باتیر گه خویش آیند
 گوشت بر پیه و نسبیه و نرمی و گرمی ملین و سبکی و میگوئی و هموار می موی و شجاعت
 از گرمی و تری مزاج بود و سبکی سیاهی لون و کم گوشتی و سستی پیه و گرمی و درستی
 ملین و سبکی موی یا اندک وجوده و خصل و حده و درستی از گرمی و سبکی
 مزاج بود و گوشت کم لون و بسیاری سردی ملین و اندک نرمی و هموار می و سفیدی

موی و نباتات و وجود و کماکان از سردی و تری مزاج بود و سیاه زردی لون از تری و تیرگی آن سختی و
 مقدار گوشت و سردی و درشتی ملین و قند و شکسته موی و غلبت موی و سبکی ملین و نفرت از سردی
 خشکی مزاج بود و سختی نازک هرگاه این لایق متفق واقع شوند و کیفیات مدوله غالبه ای ملحق خواهند بود
 و الا حکم بر قرب اعتدال در کیفیات مدوله غالبه باید کرد و حکم الوان و موی چون باختلاف هوا
 بلدان مختلف میگردد و در احکام ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمت این لایق تقریب معلوم گردد و بدین ترتیب
 از مزاج مفروضه انبساط گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر در جوانی گرمی و خشکی بر روی
 غلبه کند لیکن پیری بر روی دیر پیدا کرد و در آن سن زود تضعیف نشود و بدترین مزاج مفروضه انسانی
 خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در مالدین ضعف افتد و در جوانی از غلبه خشکی بد
 شود و از مزاج مرکبه انسانی بهترین گرم و تر بود زیرا که جوهر طبع روح و حیوة هست و بدین جهت قوت و
 وی بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکو پیدا یابد و بدترین آن سرد و خشک باشد زیرا که جوهر طبع موی
 و قوامی او متکامل بود و پیری بر او زود پیدا یابد و الله اعلم و اما تغییر و تبدل المزاج بدانکه هر شخصی مزاج
 مزاجی بود و درجه لایق فراخ و حال اید حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و اعضا و همچنین هر عضو
 را خواه مفرد و خواه مرکب مزاجی حاصل بود و درجه حال می بر وفق اقتضای مصالح بدنیه چنان بجا می آید
 انشاء الله تعالی پس هرگاه که مزاج شخصی لایق نبوی و یا مزاجی عضوی لایق نبوی از ان درجه مقرر بطریق
 یا تقریب میل کند خواه سبک کیفیت خواه بد کیفیت انقدر که تغییر در افعال طبیعیه و پدید نیاید آن را
 تغییر المزاج گویند و اگر این تغییر بتدبیری واقع شود آن را تبدل المزاج گویند و اگر این تغییر بسبب تغییر در افعال
 طبیعیه شود از ان سوز المزاج گویند و اگر این تغییر بتدبیری و سبب این اگر کیفیت رود یا اخلاط بود از انمادی گویند
 و اگر آن نباشد از ان سازج گویند و اگر چه تدبیر این تغییر پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغییر المزاج و تدبیر المزاج
 باعتبار کیفیات از هشت بیرون نباشد و اقسام هر یک از سوز المزاج همچنین بود لیکن آنچه سبب کیفیت
 سبب بود از ان مضبوط نموده و کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب رآن را در ان یاد می کنند
 و آنچه از ان سبب خارج یافته مختلف نامند و هر سوز المزاجی را علامت چند خاص بود چنانچه معلوم
 انشاء الله تعالی و بعضی مزاجی را که از اعتدال حقیقی اطراف دارد اگر طبیعیه بود از ان سوز المزاج سازج
 شمرده اند و لیکن ثبات تخصیص کرده اند و بعضی غیر سن جوانی را نسبت بان هم از سوز المزاج سازج ثبات

از افراسکون و لعل شترافه و منقعت و آنست که هرگاه بسبب غدا بکثر و بر سرد حرارت و
و قوت باضمه اندران اثر کند و آنرا غذا اعضا گردد و حتی از وی با خون غذا اعضا که فراختر است که گوشت
چون مرغ و خون از وی در با اعضا که بخیسید و بنگاه مارا گرم نرم تر دارد تا بسبب حرارت از حرکت بپشت
پدید آید و شکلی و نافرمانی در اندامها نشود و بطبع طبیعی یا متعفن بود یا متعفن بقوام و طبع و یا متعفن بطبع و قوام
بجمله متعفن آنست که قوام دی چار گوشت بود که حتی در وقت شستن و شستن قوام و آنرا که گوشت دوم آنست که در وقت
سبب آنست که در گاه و بنگاه متعفن مانده و حرارت لطیف از تحلیل کرده و بچوبی در آب غش شده و از جوی میگذرد
از جوی و کثافتی طولانی گردد و پدید آید و در وقت و قوام با بلیه که آنست که شسته آنرا از جا گویند چارم آنکه قوام آن متعفن
بر دو قسم است یکی آنکه اختلاف اجزای آن مشابه بود و همچو خط و آنرا خطاطی گویند و دیگر آنکه مستوی القوام
باشد و لیکن بعضی اجزای آنرا عوض در جسم قابل همچو آب مثلا اسرع از بعضی دیگر باشد و آنرا خام گویند
اما غیر طعم دی نیز از چهار گوشت بیرون نباشد یا خامض بود یا بالغ یا غصص یا سبب آنست که در بعضی
چند چیز بود یکی آنکه طبعی بوده باشد متعفن و رقیق و سودا که با وی مختلط گردد و از ترش سازد و دیگری آنکه حرارت
غریزی ضعیف بود و طبع آن نتواند کردن و از استحیل و قائل بر دخاری سازد و بدان ترش گردد و از اینجا
چنانچه از حال سیه که بی مزه که حرارت ضعیف نفع آن کند مشابه میگردد و دیگر آنکه طبعی رقیق مخلوط بود
و حرارتی غریب در آن اثر کند و آنرا سحرش اند و از آن غشیان حرارت غریزی آن تحلیل پذیرد و برودت
بر آن مستولی شود و ترش گردد و چنانچه از حال عصارات و صنف محسوس میگردد و دیگر آنکه برودت و از آنجا
بر آن مستولی شود و حرارت غریزی آن لطفا کند و ترش سازد چنانچه از حال عصارات و در شام محسوس
و طبع بلغم ترش مطلقا مایل بر سردی خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم و چیز بود یکی آنکه طبعی رقیق
بوده باشد و صفرای محرقه با وی مختلط گردد و با عتدال و از اشور سازد اگر چه طعم صفرا شونست لیکن غلظت
ماهیست با اجزاء از صفی بلغم تلخ طعم فی الجمله سبب شوری آن میشود چنانچه از مر و آب بر زمینها سوخت
تلخ طعم و بنگارها و از جوشانیدن نوره و خاکستر آب باشد و دیگر دو و اخلاط زیاده از احوال است
تلخی میشود و آن نیز است بدست در اصفاف صفرا غیر طبیعی بلغم غلیظ را که بکثرت اخلاط صفرا سوخته
تلخ گردد و نکر شود و دیگر آنکه حرارتی قویه نارغیر منضج در آن تنیک اثر کند و آنرا اشور سازد چنانچه از حال
و آب بجز شاست و طبع بلغم شور مطلقا مایل بر گرمی و خشکی بود و اما سبب غصص که آن در آن را

همچو شیدان بود و و جز باشد یکی مختلط سودا و صفرا و دیگری آنکه بر وی برودت مستولی گردد و و سبب
از این بار صیت و غصص است پدید آید چنانچه از حال سیه و اول ظهور مشاهده گردد و حرارتی هنوز در آن
اثر نکرده که از اثرش که با صفت و بد طبع بلغم غصص مطلقا مایل بر سردی و خشکی لیکن در بعضی
همچو دماهیته زیاده از حاض باشد اما سبب بلغمی عدم مختلط البست با وی طبعی چنانچه معلوم
و عدم تعفن و سبب سبب است که در وقت سبب در غایت برودت باشد جفت فیه و یکی که از طولانی
سپهر کرده و در غامی از سبب صفات بلغم فزون بود و جله در غیدی لون فیه بوی شاکر آید که غصص
که در وی بوی مختلط بود اما صفرا طبیعی طبع گرم و خشک باشد و طوبت جسم و طبیعتی بود چنانچه
در جسم سودا بطعم تلخ و تیز و لون زرد مایل بر سردی بود و همچو صفرا و غفران و بوزن سبکتر از خون باشد
و قوام تنگ تر بود و قوام طبیعی از دیگر معتدل باشد نوعی از صفرا طبیعی بود که در طبایع از اجزاء گویند جفت
سری و آن صفرا می باشد با خون آمیخته و طبع و طعم از خالص و تر باشد و بوزن تیره تر و قوام
و وزن بیشتر بود و قوام صفرا از خوردن چیزهای گرم و خشک اندر تابستان و از این تعبها و غصص مفرط
بیشتر باشد و منقعت و آنست که خون را رقیق سازد و در مجاری تنگ اندر برود و حتی با خون
غذای اعضا شود که فراختر مناسب آن باشد چون شش و زهره و حتی از خالص و با معاد
و آنرا از نفش و بلغم مزج بشود و عضلات مقدر را بکند تا بجا جت بر خیزد و دیگری مقادست یابد
خارجی نماید و اما صفرا نا طبیعی آنچه نفش خود متعیر شده باشد یا متعفن بود یا محرق و این سوختگی صفرا
چون بسیار نباشد آنرا که گویند جفت مشابهت لون بکرات تازه و چون سخت از آنجا جاری شود
جفت مشابهت لون بر بخار و این صنف از غایت حدت و مزج در آت کیفیت مثل سموم بود و قوام
نوع بیشتر از موده در و دمای گرم باشد و از این آن بود که صفرای محرق سوخته گردد و در آن شود و اگر
سوخته تر شود و زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم سوخته گردد و لطیف آن صفرا بی بود سوخته
رکبت آن سودا بود سوخته و آنچه مختلط طبع دیگر متعیر شده باشد اگر آن مختلط بلغم رقیق باشد از آن
گویند و لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفرا محرق نامند جفت مشابهت در لون قوام
بر زرد تخم مرغ و قوام این و صنف بیشتر از دیگر بود و آن مختلط سودا سوخته یا تلخی از صفرا سوخته بود و از
صفرای محرق گویند و این صنف دوم در ذات کیفیت و خواص بر تر از صنف مختلط سودا بود و صفرا

در لون مائل کبوده بود و جمله اصناف صفرا در حرارت و کسب حرارت مرقت تمام مشرب است
 و اگرچه در لون مختلف باشند لیکن هر یکی را درین عرض غلبه تفوقی بر وجه لایق حال خود
 چنانچه تحقیق آن بر او کیا مخفی نخواهد بود اما سودا طبعی لطیف سرد و خشک بود و لون سیاه و بطعم ترش
 باشد و خالی از غلظتی نبود و بوزن گران تر از جمله اخلاط طبعی بود بقوام غلیظ تر و منفعت او آنست
 که خون را ستانی و غلظتی بریدارد و تا درین رسیدن آن با عضا قبول صورت عضوی و انعقاد
 شایسته تر باشد و از تاثیر محمل دور بود و نهاد اعضا را نیز بدان پایداری و استواری باشد
 فعل آن شبیه فعل الفح بود و در شیر و تیر لختی از آن با خون غدا اعضا کرد که مزاجش مناسب آن
 بود چون استخوان نیز قدری بطنم معده آید و از اتقوت نماید و دغدغه کند و شتهای طعمی چندان
 و تولد سودا و در غایت از غلظت سرد و خشک و کشیف و اندر سن کمولت و از عقب آبها عرق بریزد
 اما سودای طبیعی بیشتر از احتراق اخلاط را بریدارد و جمله احتراقی را مرده گویند و گاه بود که از در
 خون باطبعی حاصل گردد و گاه بود که از بلغمی بجهت فشرده پدید آید بواسطه بروی از خارج بدن یا از
 داخل و تولد این صفت بیشتر از جگر سرد بود اما اینجا از احتراق خون حاصل شود و شور بود و باندک
 شیرینی گراید و اینجا از احتراق بلغم رفیق حاصل گردد نیز بود مایل به شوری و اینجا از احتراق بلغم غلیظ
 حاصل گردد و بر بود مایل به ترشی و اینجا از احتراق صفرا حاصل گردد و در غایت تلخی وحدت بود و آنچه
 از احتراق سودای رفیق حاصل گردد و بغایت تر بود و ترش باشد چون بر زمین آید همچو سرکه بر
 و گشس سیرج بر آن نشیند و بر جویاری بگذرد و آنرا بسوزد و بخارشد و اینجا از احتراق سودای غلیظ حاصل
 گردد و بدان روآت وحدت نباشد و ترشی آن بی عفتی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر حصص بود
 مایل به حرمت یا ملوحه از و فاسد و فساد این اصناف آن بود که از احتراق صفرا یا از احتراق سودا
 رفیق حاصل شده باشد لیکن بمقبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فرد در روآت و فساد
 خون باطبعی باشد و در محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود و
 فساد لیکن در قبول علاج و تحلیل عاصی تر از جمله اصناف بود و تلخی این سودا در لون و قوام
 ترسیده بیکدیگر باشند و لیکن در کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب ماده هر یک بود و غیر
 بعد از وقوف بر سدا اعلی سابقه بر او کیا مخفی نخواهد بود و بدانکه برودت بلغم طبعی زیاد بود و از در

سودای طبیعی در طوبیت بلغم طبعی زیاد بود و از طوبیت خون طبیعی و بی بوست سودا طبعی زیاد بود و از
 بی بوست صفرا طبعی حرارت صفرا طبعی زیاد بود و از حرارت خون طبیعی و چکا و مسند خلط صفرا و سودا
 گویند و بلغم را از رطوبات مائی بدیده غذا و مقدمات دم و باد شناسند و خون را ماده روح و حیات
 و قوام بدن دانند و باور از فضلات دانسته بعضی آنرا هم خلط نامند و بنابرین در استفرغات تحلیل
 از تحلیل دم منع نمایند و الله اعلم اما اعضا مفروده و بعضی از مرکبات اولیادین مفردات که جمله
 اینها اساس و مقوم بدن اند بدانکه تن آدمی چیزیست ترکیب یافته از استخوان غضروف و رباط و عصب
 و عظمه و در غشاه و گوشت و پیسه و شرجه و ورید و شریان و پوست و آنچه در اصل خلقت از زمین
 مادر و در در رحم متولد شوند بعضی بواسطه بعضی بلاد واسطه با خلط طبعی و رطوبات صالحه پرورش
 یابند غیر از گوشت که آن از منقح خون متولد شود و چنانچه حرارت طبعی از عقد کنند تحلیل رطوبات زاید
 آن و غیره از پیسه و شرجه که از رطوبت و جری خون متولد شوند بدان نوع که رطوبت برودت طبعی آنها
 عقد کند اما استخوان طبعی سرد و خشک بود و منفعتی از روی کلیه آنست که همچو آسیابی و قوام
 بود و بدن را و عظامی را و عظامی نرم و بی حرکت را چنانچه هست که حیواناتی که استخوان ندارند
 مثل کرم و در حرکات بغایت ضعیف اند ازین جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره بودن آن جهت است
 حرکات و استطاعت افعال که از عظام منافع بدنیست و همچنین خوف بودن استخوانهای قوی
 جهت نیکو یافتن غذا و حفظ امری واضح است و نیز اگر جمله یک جسم بودی چون آفتی بعضی از آن
 همیشه از آن منفعت یافتی و این استخوانها بعضی بمنزله سرد و عا و نگاهبانان غلافه در بعضی اجسام
 غریزی بدن را چون قحف معز و مهرهای پشت و منخاج که استخوانهای سینه و پشت و پهلوها و ریه
 و دل و غیره را از حشرات و بعضی بمنزله خدام اند چون استخوان دندانها و ملحن و مضغ غذا و بعضی بمنزله
 سلاح اند جهت دفع مودی چون مناسک از دوطرف مهره پشت برآید و بعضی بمنزله متعلقات اجسام را که آنها
 محتاج اند چون عظم لامی و غضلات جنجه و زبان و بعضی بمنزله قالب ستون اند که فیصه بدن بر پا دارند چون
 ساق دران بازو و گشت و شمره و پشت و گردن و مجموع استخوانها تن سوی عظم لامی و عظم شانه که در اندام
 زیر بعضی استخوانها جهت تنگی عقد رباط و نیست و چپ و پشت پاره است بعضی متصل بیکدیگر گشته و بعضی
 و هم مربوط گشته و هر جمله بد در بار و مفصلها از این جمله هفت پاره استخوانها سرست

دوباره از ان استخوان تحت بود از چهار دریا کلیل و سیمی و قشری هر یک را چهار حد پدید آید چهار پاره از ان استخوان
 است که یکی استخوان پیشانی است و دو استخوان ناگوش یکی استخوان پس سر یکی پاره از ان استخوان بینی است که حال
 و قاعده و دماغ است و همیشه استخوانها سر و پستی است و چهار پاره از مجموع استخوانها صندلی است از هر یک
 و چهار پاره از مجموع استخوانها فک بالا است و دوباره ازین اصل بینی است و دوباره از مجموع استخوانها
 فک زیرین است و سی و دوباره از مجموع استخوانهای دندان است که هر دو فک
 نهاده است و هفت پاره از مجموع مهرهای گردن و دو دوازده و دیگر مهرهای پشت است و پنج
 و دیگر مهرهای کمرگاه است و سه و دیگر مهرهای سترین است که شست مردم بران است و از آن حصص
 گویند و جمله سی مهر بود و بیست و چهار پاره از مجموع استخوان برپای پهلوی است و جمله آنها بیست
 و شش است باز بیست و هفت از ان از جانب راست و هفت از ان از جانب چپ است و بیست و شش
 سینه هم بیست و هفت پاره از مجموع استخوانها سینه است و دوباره از مجموع استخوانها گردن
 و دوباره از مجموع استخوانها شانه راست و چپ است و دوباره از مجموع استخوان برپای کتف است که آن را
 قاعه گفت خوانند و دیگر حیوانات را نباشد و شصت پاره از مجموع استخوانهای سینه برپای سی پاره است
 باز و یکپاره ساعد و دوباره خرده و دست بیست و چهار پاره است و استخوانهای دست که از آن است
 چهار پاره و استخوانهای انگشتی سه پاره و ابهام پنجه متصل بود و چهار دیگر منقطع و دوباره از مجموع استخوانها
 سی که است و شصت پاره از مجموع استخوانها پاستا برپای سی پاره چنانچه ران یکپاره و سی و دوباره
 و آئینه زانو یکپاره شش انگشت یعنی کعب یکپاره یا شش یکپاره استخوان که بر کف پا است از آن زورقی
 گویند یکپاره استخوان سیدی نزدی که بر جانب چپ و چپ است یکپاره خرده چهار پاره اگر نزدی
 داخل وی دارند و سه پاره با کعاره از وی دارند استخوانهای پشت پای که آن را هم منقطع گویند پنج پاره
 استخوانهای انگشتان چهار پاره هر انگشتی سلبی ابهام سه پاره ابهام و دوباره و جمله اینها منقطع است
 گشته اند و تفصیل نهاده و هیات هر یکی را از کتاب تشریح باید طلبید اما عضوف که بعضی را اینها می
 فرجه گویند و آن هم تر از استخوان است و از باقی اعضا بود و بر سر استخوانها و در دوام گوش بینی و چهره
 و قصبه شش و پلک چشم برانست بطبع هم سر و خشک بود و منقطع وی از روی کلیه نیست که واسطه باشد
 میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و غیره تا بپایند به هم و بصلب پدید و گویند و نیز در اعضا متحرک

سر استخوانها از نرم دارند اما از صلابت آنها و حرکات گوشت و پیره و پوست که متعلق می آید آنهاست و دارند و از روی
 نشوند چون عضوف که بر سرشان است و عضله ایست و شست و همچنین مفصل را خط کنند تا حرکت
 یکدیگر سوده و کوفته نشوند و نیز اعطای باشد در او تا عضلاتی را که گفته بر استخوان ندارند چون عضوف
 جن من عضلات آنها را و نیز قایده بود و بعضی اعضا چون عضوف حنجری مرغم معده را و نیز اعضا
 خرد و بزرگ و فنی و آسیمی رسد با عضای صلب نرم چون عضوف گوش بوقت خواب سه مهر
 نشسته اند و چون شستن آنها را بطا که شست بصب در سفیدی نرمی و کشیدگی و صلابت در
 انفصال ولیکن جن ندارد و از سر استخوانها رسد آنها را استخوان دیگر یا عضله دیگر بطا که و بطبع هم
 و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه است که استخوان بعضی اعضا صلبه بعضی بدان خشک و بزرگ
 و نیز شقوق و دندانها آن را شقوق و دندانها عصبیت یک پیچیده و مولف گردانان بجهت سر هر یک
 و نیز پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و در حوض و ششوان از گوشت آکنده گردد و بعضی پدید آید
 و از ان عضله پدید آید و نیز لیفا از ان بر چیز و در جو در هم بافته شود و بالیفا می عصب نیز یافته گردند
 از ان عصبی پدید آید اما عصب که از ان پدید آید بطبع هم سر و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه
 که حس حرکت ارادی اعضا حساسه است که حرکت را بوسیله آن پدید آید زیرا که نفوذ روح خاص قوه حس روح
 خاص قوه حرکت از دماغ در اجزا عصب تولی بود یعنی اعضا که عصب در هم ان داخل نیست حرکت
 دارند و نه حرکت باراده چون جگر و سپرز و امثال آنها و نیز گوشت را با خلط عصب قوی در هم
 پدید آید و نیز از یافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار با غشاء استخوان گردد و با نهایت شدت
 بار یک آورده پوست تن متکون شود و منفعت تولد عضله از ان رباط معلوم شد و جمیع اعضا
 حس حرکت از دماغ و از شجاع رسیده اند در بدن پریشان گشته و در پوست نهایت رسیده اند
 و قوام در تن آنها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب راست و دماغ با شجاع بیرون آمده و
 و یکی از جانب چپ در مقابل آن با یکدیگر جفت جفت می گردند عصب فرد که فرد و دنیاست
 همه است و مجموع سی و هفت جفت و یکدیگر بود و هفت جفت آن از نفس دماغ رسیده است و اکثر
 آن از منفذهای استخوانها که بر بطون چشم و گوش و صندل و در و حلق و بینی و غیره بیرون آمده و
 درین اعضا اندر قصبه شش و حلق و دماغ و اعشای حجاب پر آکنده باشند

کلیه آنست که خلل و خشو اعضا را برساند و باین جهت که لایق آنها باشد محفوظ ماند و در آن گرم
 دارد و جمع حرارت اسیبی در بدن حفظ آن از تفرق بکند و نیز لخمی متعین در هر عضو و در بعضی اعضا
 نماید و نیز منع نفوذ حرور و در خارج از باطن بکند و نیز منع ضرر ملاقات سلب از بعضی اعضا نماید
 گوشت پشت عروق را که در بدن بگذرد و نیز تنگی گاهی بود بعضی اعضا را چون گوشت را در بدن
 شکل یابند و دارد و اما گرم عودی که در پستان و خستین شیب زبان و غیره و این است طبع سرد و خشک
 گرمی جهت ترکیب آن و اما پس که آن بعضی پر پر و اما بعضی عصبیه و شیب و طبع سرد و تر
 بود و منفعت آن از روی کلیه آنست که بد سوزن خود نرم دارد و بعضی اعضا خشک را که
 ملاست آنهاست تا جفاف و حرکت و قوت مغز را بدارد و نیز بافت نماید و نیز عروق را که
 قبول او حرارت را بر جری جسم و حفظ از جفت آن بر وخت قوام و اما شریک آن بر جفا اعضا
 می باشد و بر روی گوشت ظاهر است طبع سرد و تر بود و منفعت وی از روی کلیه آنست که اعضا
 یا بسط ملاقی را نرم دارد و طراوتی در بدن پیدا و در از کجاست حرور و در خارج و در معادلات آن
 صیانت نماید و اما وید عروق که آنرا که گوشت خصوصاً آنچه چسبیده بود طبعیت آن گرم و خشک
 باشد و گرمی آن کتب از خون بود که و اما اندر دست و الا جوهر آن چون شیب است با اعضا
 برودت بر آن شیب باشد و منفعت آن از روی کلیه توزیع خونسست بر اعضا و انتشار و قوتها
 طبعی در تن و جذب و هضم غذای الحس و مجاری بودن و منفصلات را و اخلاط را جهت حصول جود
 و جمع آورده از جگر رسته اند بعضی از جانب مغز و بعضی از جانب معده و دی و حاصل جلد
 و عرق است و اما آنچه از جانب مغز رسته از باب گویند و بیج وی را از بدن جگر بیخ شاخ بود
 بر شاخ شاخهای بسیار کرده همچون درخت در زمین و در آنجا جگر منشر شده و یکی از آن شاخها
 زهره رفته و آنرا از جگر بطرف معده بیرون آمده هشت دگ از وی بزواسته و طبعیت یونانی
 اینها را ما سارافین گویند و هر یکی از اینها شاخها زده اند بعضی بر معده و در و اما پوسته و بعضی
 بسپز و ثرب فم معده رفته و آنچه از جانب معده رسته از اجوف گویند جهت کشاده تر
 بودن جوف آن و بیج آن نیز نامزد و در جگر شاخهای بسیار یک کرده و در شاخها و بیج بر
 زانند و چون بگرم اقصای بافت و در جگر کشت و در و اما از جگر بیرون آمده

شاخ خمد و در هر شاخی و گاهی بسیار بزواسته شده و گاهی کیشاخ بنیمه بالائین بدن است
 توسط غشا و جدار و عضله و غیر آن جفا اندامها اندونی و بیرونی آن نصف برانگه شده و
 در گاهی شاخ و گریه نیمه زیرین بدن آمده هم توسط مذکورات و همچنان اندر نیمه اندامهای اندر
 اینها را برین صفت برانگه شده و حمله آورده و غلظت از لا کیشاخ را چون که بطرف بالا
 در حجاب سینه گذشته و غلاف دل شاخها برده و بدن اندر آمده است و این را
 گویند جهت مناسبت با شریان انواع بودن و آسمانی اقسام شریان عروق
 از انوعی و مختلف یا عروق لیف شعریه در بحث اخلاط مذکور شد و اسامی عروق فصدیه
 در بحث فصدیه که در و انشا الله تعالی و تفصیل در وید هر در هر عضو از کتب تشریح
 باید جست و اما معلوم و اما شریان که آن گاهی چنده بود که طبع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن هم
 کتب از خون بود که اندر کجاست و الا جوهر آن چون شیب است بر طبعیات برودت
 بد و خشک باشد و منفعت وی از روی کلیه توزیع روح حرارت غریزی بود و بر اعضا و منفعت
 و انقباض آن و فاض معلوم شود انشا الله تعالی و اصل جلد شریان و شریانیست و آن هر
 از نوعی است و در رسته اند و آنجا که از دل برآمده اند منشعب شده اند و در اعضا متفرق گشته اند
 از آن و اصل آنچه کوچک تر است و از رقی اجزای دل برآمده و نیز نرم خلوق گشته و بد و غشا و شیب
 شده است و این را شریان دریدی گویند بمناسبت یک طبقه بودن وی و این شریان شیب
 از بدن شش اندر رفته باشد جهت استنشاق دل نسیم را بواسطه آنها غذا یافتن شش
 دل بواسطه آنها و اما اصل بزرگتر که از سلو آنرا او طی خواهد آنجا که از دل برآمده و شیب شده است
 و از هر شعبه شاخهای بسیار زواسته است رگهای کیشاخ بنیمه بالائین بدن برآمده است و
 در آن اعضا متفرق گشته و گاهی کیشاخ نیمه در گریه نیمه زیرین بدن فرو آمده اند و آن اعضا
 متفرق شده است و دو شاخ ازین برودند از اجزای دل برانگه شده است و این جلد و طبقه
 خلوق شده تار و جیوه و عروق غریزی که قوام حیات بدانست و درونی مستحکم باشد و در
 مانند از تحلیل محل و تفصیل در وید شریان بهر عضو از کتب تشریح باید جست و اما کتب
 طبعی قریب بمعدل و جهت تمایل کی عروق و خون با روی عصبی شش اندر آن

آنست که از ادراک کیفیات متنازع میگرد و چنانچه بسیار بود که خون معتدل و در گرمی از عضوی
بر پوست فرو ریخت و از آن آگاه میگردد و چنانکه لختی سردی هوا اندر آن افتد و بنابر نیست که
حکم نفس را به تخصیص تسر انکشت سبب به مقتضای دشت اند و شفقت وی در حفظ و صیانت
اعضای ظاهری و سطح ظاهرین و ادراک امور بلیس واضح است بدانکه گرمترین این اعضا
گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن و در پس از آن جلد است و
سردترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن ترشیه پس از آن
غشاء پس از آن عصب پس از آن شریحه پس از آن جلد و برترین این اعضا شریحه بود پس از آن
پیر پس از آن گوشت پس از آن عضله پس از آن جلد و خشکترین اعضا عظم بود پس از آن
غضروف پس از آن رباط پس از آن ترشیه پس از آن غشاء پس از آن شریان پس از آن عروق
پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن جلد مطلقا و اندر اعلا و حکم اما در
بدانکه روح نزد الیها جسمی لطیف بخاری که از لطافت اخلاط تخصیص خون طبیعی منکون گردد
چنانچه اعضا از کثافت آنها منکون میشود و روح سه قسم بود اول طبیعی و محل آن بگوشت
دوم حیوانی و محل آن دل بود سوم نفسانی و محل آن دماغ و شریحه و مولد روح مطلقا
باشد و این چنان بود که لختی از خون طبیعی شریحه از جگر بدلت اندر آید و در جوف السیر دل
دیگر بایر و لطیف گردد و جوهری شود بخاری شود پس نفسی از آن در دل و شریحه بماند
و از روح حیوانی گویند و آن با خارج زری از طریق شریحه ایمن با اعضا شریحه ای دیگر اندر آید و از
روح طبیعی گویند و آن با خون از طریق عروق با اعضا رسد و قسمی بدماغ اندر آید و از روح نفسانی
گویند و آن از طریق اعصاب با اعضا رسد و هر یک از این اصناف ارواح عامل بود از انواع
قوای بدنی چنانچه تفصیل بعد ازین مبین گردد و جهت احتیاج این حوا مل و حرکت از مساوی
بمقاصد بحکم و احتیاج آن کیفیات که قوتهای محال اند درین محال محال در انتقال از
بمقاصد و اندر اعلا و اما قوای بدانکه قوت نزد الیها بسیار است و جسم حیوانی که بان افعال حیوان
بالذات صادر گردد و جمیع قوتهای بدنیها نسبت ارواحی که حاصل آنها اند سه قسم اند طبیعی و
حیوانی و نفسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعیست و قسم بود اول قوت شریحه

و غذا باشد از جهت بقا یا کمالات نفس و این تصرف اگر برای غذا دادن بدن بود چنانچه جوهر
قابل از غذای بدنی ترخیص نماید که آنرا کیموس مطلق گویند و آنرا با اعضا چسباند و با جگر شریحه
برین اعتبارش قوه غاذیه نامند و اگر تصرف برای غذا دادن بدن بود و طول و عرض و عمق بستی
باعتقادی لختی بدین اعتبارش قوه ثابیه خوانند و گرمی قوت متصرفه در غذا بود بلکه در طویلت
باعتبار جهت تقای نوع و این تصرف اگر بر وجه توانایی بدنی بود چنانچه جدا کند از شریحه و مطلقا
بدن جوهری را بدین اعتبارش مولد مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل گردانیدن از مختلف
نوع و در بدنی چنانچه در هر جزوی از آن برای که لایق عضوی از اعضا بود و چنین پیدا آورد
بدین اعتبارش هم مولد دانند و اگر شریحه اش اولی خوانند و اگر تصرف بر وجه تشکیل شریحه
و غنی مستقر در رحم تخلیط اعضا و تشکیل و تجویف و ملاسک و شوی و مقادیر و امثال اینها بماند
خالی است و مقدس و محالی پیدا آورد بدین اعتبارش قوت مصوره خوانند و شریحه اوی علی میگردد
که نوعی از قوه طبیعیست که عامه فعل آن حفظ نوع است و آن تصرف است در ام التماس
چنانچه فصل سازد از امشاج بدن جوهری را و بعد تصویق کند از امادین خالق تبارک تعالی
و مسکن این نوع و مصدر افعال این انشیان است و بدانکه فعل این قوت صور است با استخدام قوت غاذیه
نامیه تمام میگردد و فعل قوه نامیه با استخدام قوت غاذیه تمام میشود و فعل قوه غاذیه با استخدام قوت
قوت دیگر تمام میشود که آن قوت جاذبه یا منفی و ماسک و مالین و ماضیه یا محتاج و دافعه نامید
و بصیرت و فعل این چهار قوت با استخدام کیفیات اربعه مفرده بدنی تمام میشود و خواه عریض
و این قوای اربعه مخدومات کیفیات در هر جزوی از اجزای بدن حاصل اند و استخدام هر قوتی از
کیفیات هر عضوی در محل لایق بر حسب اقتضای طبیعت میباشد اما قوت حیوانیه که محل آن روح
حیوانیهست قوتی است که آماده میگردد از اعضا از برای قبول قوای نفسانی و طبیعی و حیات
بدن این قوت نمی باشد لیکن بقوا دیگر میباشد چنانچه در عضوی مفلوج بقوت نفسانی
و در سن و قوت بقوت نو و در وقت انقطاع حیض بقوت مولده و در سوء المزاج صعب که
در عضوی افتد چنانچه قبول غذا نمیکند بی قوت غاذیه اما قوت نفسانی که محل آن روح نفسانی
بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بدنی و آنرا محرکه گویند و دوم قوت ادراک سقوا و محسوسات

بازدم گرم گرفتن و از دم غفونت و یا بسیم حیوان که زهر گرم دارد لکن گرمی غفونت و بسیم طبیعت
 چنانچه می که از اول و چهارم این اسباب مذکور و افق و اما بسیمهای که تن را سرد کند بازده نوع
 اول آنهاست تحلیل حرارت غریزی و اگر چه در اول حال تنی احتیاج آن میکند دوم بعضی از
 اعراض نفسانی چون عین و غم غیر مستقیم سوم سکون مفرط جهت فروماندن حرارت غریزی
 و احوالات رطوبات فصلیه و خامی اخلاط چهارم خوردنهای سرد و نیم خوردن با و اطاعت آنکه
 شیک مضم نشود و حرارت را فرو گیرد و هر چند ششم یافتن غذا از جهت آنکه ماده حرارت و حار
 غریزی گستر شود و تحلیلی یابنده هفتم بود سخت گرم جهت بسیاری تحلیلات و کم شدن
 ماده حار غریزی و یا خنج شدن هوا و گرم از سبب ششم بسیار شستن در گریه و آبهای
 گرم هم بدین سبب ششم بسیار رفتن به جاست فروماندن مراد حرارت های لطیف و ششم
 استعمال ضمادات واطویه وادویه سرد و از خارج بازده سیم سده از جهت بسته شدن راه
 هوا و گرم کنند ه این طبیعت بود که در یک عضو افتد به مواضعی که از افراط بعضی از این سبب
 مذکوره افتد و از دهم افراط استفراغات جهت افراط تحلیلی سیم دوم خامی اخلاط چهارم
 غلبه اخلاط سرد و رطوبات فصلیه بازده هم گرم کردن حیوان که زهر سرد بود و این سردی هم
 طبیعی بود اما سیمهای گرمی فرازید بازده نوع سیم یکی دعت و سکون با افراط جهت عدم
 رطوبات و جمع شدن آنها و دوم بسیار خشن بر بری سده جهت همین سبب سوم قله استفراغات
 و تحلیلی چهارم استفراغ صغیر و نیم استفراغ اندیه غیر یابسه جهت حصول رطوبات ششم
 خوردن مره و نوک با افراط هفتم تدبیر بادمان سده جهت حفظ رطوبات و تقویت اعضا
 و ترطیب ششم گرمای معتدل بعد از طعام ترجمت جذب رطوبات بجلد و عدم تحلیلی آن هم
 هوای معتدل در سرد گرمی و سیم ضما و با و طلهها سرد جهت منع رطوبات از تحلیلی و در غار
 بازده ششم دی معتدل اما سیمهای که شکی فرازید و از دهم نوع سیم اول خوردن اسباب و غذا
 شور دوم خوردن غذا و دواهای خشک و قابض با افراط سوم کم خوردن ترهیا چهارم بسیار
 حرکتها شش مجمل تحسین غلبه استفراغات ششم بخوابی با افراط جهت تحلیلی با قوت رطوبات
 و خامی هفتم کم یافتن غذا جهت قلت بدل ششم از افراط هفتم استعمال گاه وادویه

مکرر و غلبه از خارج و نیم غفونت یا بسیم یا از دم سرمای مفرط که یکبار بعضی سده جهت
 منع از کشیدن غذا و از دهم سده و این هر دو یکی طبیعی بود و سبب حدوث مرکبات
 این کیفیات مرکبات این سبب بود و چون اکثر این سبب حدوث کیفیات بود بلکه ششم
 در جاب حدوث افلاط اخلاط از اجزای واضح است و حاجت تصریح آن نباشد و اعظم
 اما حالات نبض بر حالات بدن مطلقا یعنی صحتی و مرضی بدانگونه نبض حرکت وضعیه
 از یک روح را که در آن شش است جهت تعدیل روح سیم و اخراج فضلات آن و تفصیل
 این یعنی در بیان احوال و امراض فلیک کرده شود و این حرکت که صورت نبض است سولف بود و از
 انقباض که آن حرکت سقیم است شریان را از محیط مجرود از انقباضی که آن عکس انقباض
 و از دهم سکون که در بیان این حرکت واقع است و اطلاق اسم نبض بر محل آنکه شریانیست و غیر
 اطباء شایع بود و شش خلق حالات بدن از حالات نبض از آن وجه بود که چون فاعل نبض قوه
 حیات بود و ماده آن روح حیوانیت و خولی که حاصل آن روح و حار غریزی است و منبع غلبه
 دل است و حاصل نبض دعا روح و حار غریزی خاص شش است این اندک از دل رسته اند پس نبض
 نبض غیر دهنده بود و از حالات روح و حرارت غریزی و حاصل منبع انما المرات و چون حاصل جمیع
 بدنی روح است و قوام حیات و تن بدن و حرارت غریزی است پس شیک حالات آنها خبر دهنده
 بود از احوال و قوتها و از غنی و از احوال کیفیت تولد اخلاط و کمیت و قسا و صلاح آنها و توان
 و از آنها کیفیت فراخ تن و اعضا را و در ضمن تفصیل احوال نبض اینها را به تفصیل باید و حالات
 کلیه نبض که از اجناس دل و اگر نیند با ستقرانه حالت بود و در تحت هر یک از آن انواع بود
 اما حالات اول مقدار جهته از شریان نبض بود بر ساعد و تحت این نبض نه نوع بسیم بود
 بر قطری سده نوع چون طویل و قصیه و معتدل و بینا محسب طول و در بعضی وضیق و معتدل و بینا
 محسب عرض و در شش و منخفض و معتدل و بینا محسب سبک که از اعتق گویند و متعادل
 در معرفت این انواع و غیره با اگر چه مقدار نبض معتدل نوعی یا ضعیفی یا ششی بود و لیکن چون طلب
 ادراک پوست سر انگشتان است است ازین جهت در تشخیص با افراط آن نسبت اضافه
 بمقدار و یا صافی نیز کند چنانچه طویل آنرا گویند و اندر در رازی برگ سر چهار انگشت را از

و متفاوت آنکه از زمان اول بود از زمان کنونی بعضی طبیعی و این را تراش و شکافت و تحلیل
و متوسط آنکه قریب بسکون طبیعی بود و چون این سکونین لازم صورت نبض اند بدان سبب
جنس در اجناس نبض داخل گشته و فرق میان نبض متواتره و سیر نبض است که در متواتر از آن
سخت کوتاه بود و خواه زمان حرکت کوتاه باشد و خواه نه و در هر یک بر عکس اما حالت مادی
لمس شریان نبض بود و این نیز بر سه قسم است حار و بار و معتدل بینا اما نبض حار بود
که لمس آن گرم و تر بود قیاس بالمس نبض طبیعی گاهی که ماضی و سببی چهار خراج در غیره باشد
و در اکثر حالات این ملاحظه را وظلی است و بار و آنکه اندکی از آن قیاس فراتر باشد معتدل
آنکه در گرمی از اجناس افراط قریب بمقیاس بود و او خال این جنس در اجناس نبض سخت است
که حرارت آن عتد الحکت ظاهر است و درین مابین جای تامل است و اگر نبض را جاعیم
کنند این اعتراضات منفعی بود اما حالت سالیبه مقدار طوبی بود که در عرق ناهست و اگر
بر سه قسم بود و متملی و خالی و متوسط بینا اما متملی آن بود که رطوبت جوف آن زیاده از مقدار
طبیعی معتد و محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد و متوسط ظاهر است و چون اختلاف
حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است اینچنین در اجناس نبض داخل گشته اما حالت ثانی
استوی اختلاف بود در پنج حال ازین اجناس مکرره که آن ماضی و سببی و مقدار رطوبت داخل
و این دو قسم بود و در مختلف در تحت هر یک اصناف بود اما مستوی آنرا گویند که کوفتهای آن
سرنگشتان را بیکدیگر مانند باشد و احوال خمسة معلوم و مختلف در مقابل این بود پس اگر در پنج
بیکدیگر مانند باشد از مستوی صحیح مطلق گویند و بهترین آنها این باشد جهت دلالت بر عتد
اسباب غیر طبیعی اگر در پنج مختلف مطلق گویند و بدترین آنها این باشد جهت
دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی اگر در بعضی تشابه باشند و در بعضی دیگر غیر تشابه باشد
تشابهی مستوی در آن حال گویند و تشابهی غیر تشابهی مختلف در آن حال نامند و هر یک
ازین استوی و اختلاف گاه بود که در دو سبب انقباض و انقباض مسکنات آنرا واقع باشد
گاه بود که در تمامی یک نبض واقع باشد و این قسم اخیر گاه بود که در تمامی اجزای شریان که در
انگشتان است واقع باشد چنانچه با سس هر یک از انگشتان موافق احساس میکردند

یا که بزرگ بود دیگر احساس کنند و گاه بود که در یک جزو از آن شریان واقع شود چنانکه اول
و آخر و وسط از آن در شیب یک انگشت یکسان محسوس گردد و با آنکه بوجه مختلف محسوس
و اینها اختلاف نبض منقسم به قسم بود منقسم و غیر منقسم اما منقسم آن بود که در بعضی اختلافات
آنرا سی واقع است چنانچه اختلافات با فراط و تفراط و در هر حال از احوال خمسة اگر تدریج واقع
نماید جوسط نقل شود و چنانچین بر سه درجات و این را منقسم متصل خوانند و اگر تدریجی باشد
در تحت و در سی را منقسم مجزئ خوانند و در شیب آنکه نبض سریع بود و یک نبض بطی و بهترین ترتیب بود
میکنند و یا آنکه بعد بطوی نبض دیگر سریع بود و یکی بطی و باز با اول خود کند و دوم نقل کند و در
چنین قیاس کن باقی حالات را و همچنین فله و کثرت او و در عدد نبضات را و غیر منقسم آن بود که
این ترتیبات معلوم در وی نباشد و گاه بود که در بعضی حالات اختلاف منقسم افتد و در بعضی
غیر منقسم و اینجا منقسم و غیر منقسم بالنسبه پیدا یابد چنانچه در ستوی مختلف دانسته شد و چون این
انقسام و عدم آنرا در جمیع اجزای شریان در بعضی از آن احوال خمسة ملاحظه کرده شود شیب بسیار
تحت اختلاف پیدا یابد و از اینصافی مختلف بعضی اطباء کسی نقش کرده اند مناسب وضع دی آنرا
یکی ذنب و انفرست و این چون در نبضات متعدد افتد چنان بود که نخست نبضی قوی با سریع
یا عظیم یا غیر آن آغاز کند و تدریج ضعیف یا بطی یا صغیر و غیره شود چنانکه گوی خرد طبیعت یا
بر عکس آن از نقصان بزیادتی ترقی نماید و این قسم اول از سه حال بیرون نباشد و یا در
بجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب نقضی گویند و یا بجدی رسد که نتوان یافت و
از اینجا تدریج باز گردد و در بحال ابتداء و در این را ذنب مزاج و عاید گویند و این از سه حال
نباشد تمام اول باز آید این را تمام الرجوع گویند و یا زیاده بر حال اول شود این را زیاده الرجوع گویند
و یا بحال اول رسد این را ناقص الرجوع گویند و یا در منزل بجدی رسد از صغیر یا ضعف و یا بطی
و غیره بر آن حد شمر شود و آنرا قاری نامند گویند و آنچه بعد منزل و فته ترقی کند بحال اول و یا بعد
ترقی و فته منزل کند بحال اول آنرا قاری گویند مطلقا و ذنب الفار جوف در نبضه واحده است
اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که انگشت اول انقباض از اعظم یا کویا سریع یا غیر آن در یابد
دوم کمتر و سوم کمتر از آن و چهارم کمتر از آن و یا بر عکس اگر در یک جز نبض باشد چنان بود

که مبدای انقباض آن خرد و در شیب یک انگشت زیاده باناقل باشد و بدین جهت
 انقباض آنرا از انقباض دیگران متمایز کرده و دیگران صلی است و این شیب نامی بود از انقباض
 که باز از حد نزق منقبض شود بدین جهت با نقصان جبره بود و در حد اعتدال
 او را تشبیه کرده اند و در حد انقباض که از طرفت زیاده جسم منقبض باشد و در حد
 حد انقباض در نبض منشا می آید و از انقباض بود و دیگر منقطع است و این منقطع
 نبضه واحده افتد چنانکه است و این انقباض را در حد اعتدال و در حد انقباض
 در زیاده و نزو دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام است و بدین
 و دیگری مطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانقباض طرک انگشتان تمام
 بگوید و نوزان تمام باز نیامده و دیگر بگوید فیصله طرفه که برسد از نوبت نوبت نوبت
 لیکن آنچه حرکت دوم در وی باشد کمتر از اول و بدین اسم مخصوص باشد و آنچه در القبرین
 نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی زیاده باشد از اول آنرا غالی گویند جهت مشابهت که حرکت
 آهسته و دیگری متخلل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه حرکتی متوقع باشد سکون بجای
 آن افتد و این را فو القهره گویند و دوم آنجا که سکون متوقع باشد حرکتی بجای آن افتد و این را
 واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطرفی بعد تمامی حرکت اول بود در مطرفی و عام
 آن در واقع فی الوسط و متخلل در نبضات ظاهر گردد و دیگری در غشست و این چنان بود که در میان
 با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری شیب و ملوئی است و آنچه در حرکت
 با حرکتی که میکند گویا بر خود بی چیدم چو رسته کشیده باشد و دیگری موجی است و این نبضی بود که
 درین و متواتر و حرکت ابرو اندر طول باشد شبیه موج بود چنانچه بعضی اجزای آن بعضی در موج
 جویند در یک حرکت و بعضی متخفف و بعضی مشرف نمایند و دیگری منتشر است و این نبضی
 سریع و متواتر و صلب و در شقوق و عروق و اندر و این و صلابت اجزای چنان نماید که گویا
 چون دندانها را با هموار پیدا دارد و دیگری در وی است و این نبض بود شبیه موجی در حال
 مذکور لیکن از جهت صغر با تواتر شبیه بود به حرکت گرم باری و چنان نماید که گویا سیر
 و نباشد و دیگری غلی است و این نبضی بود شبیه بود و در حال مذکور لیکن از غایت صغر

در حد اعتدال و در حد انقباض که از طرفت زیاده جسم منقبض باشد و در حد
 حد انقباض در نبض منشا می آید و از انقباض بود و دیگر منقطع است و این منقطع
 نبضه واحده افتد چنانکه است و این انقباض را در حد اعتدال و در حد انقباض
 در زیاده و نزو دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام است و بدین
 و دیگری مطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانقباض طرک انگشتان تمام
 بگوید و نوزان تمام باز نیامده و دیگر بگوید فیصله طرفه که برسد از نوبت نوبت نوبت
 لیکن آنچه حرکت دوم در وی باشد کمتر از اول و بدین اسم مخصوص باشد و آنچه در القبرین
 نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی زیاده باشد از اول آنرا غالی گویند جهت مشابهت که حرکت
 آهسته و دیگری متخلل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه حرکتی متوقع باشد سکون بجای
 آن افتد و این را فو القهره گویند و دوم آنجا که سکون متوقع باشد حرکتی بجای آن افتد و این را
 واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطرفی بعد تمامی حرکت اول بود در مطرفی و عام
 آن در واقع فی الوسط و متخلل در نبضات ظاهر گردد و دیگری در غشست و این چنان بود که در میان
 با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری شیب و ملوئی است و آنچه در حرکت
 با حرکتی که میکند گویا بر خود بی چیدم چو رسته کشیده باشد و دیگری موجی است و این نبضی بود که
 درین و متواتر و حرکت ابرو اندر طول باشد شبیه موج بود چنانچه بعضی اجزای آن بعضی در موج
 جویند در یک حرکت و بعضی متخفف و بعضی مشرف نمایند و دیگری منتشر است و این نبضی
 سریع و متواتر و صلب و در شقوق و عروق و اندر و این و صلابت اجزای چنان نماید که گویا
 چون دندانها را با هموار پیدا دارد و دیگری در وی است و این نبض بود شبیه موجی در حال
 مذکور لیکن از جهت صغر با تواتر شبیه بود به حرکت گرم باری و چنان نماید که گویا سیر
 و نباشد و دیگری غلی است و این نبضی بود شبیه بود و در حال مذکور لیکن از غایت صغر

آن چه در طبیعت انسانی شایع نباشد و این خارج الودن گویند و لیکن ناموزون مطلقا
 بگویند جهت آنکه بعضی اشخاص از وزن نباشد بزرگ و بعضی از وزن نباشد کوچک
 قسم بود و کسی را که اصول دست و دست و از علم او را برانجام داشت تمیز میان نسبت احوال
 بر آسان بود و مخفی نماید که این چنانست و چون با یکدیگر ترکیب نموده ملاحظه کنند
 بسیار در بعضی پیدا آید اکنون چون اقسام نفیض و تقیید را که سبب اصل نفیض است
 اول در شریکین و آنچه در شریکین ساریست و اینها را الگویند و در قوه حیوانی و از
 فاعل گویند سوم جذب هوا از راه مسام جهت ترویج روح و بیرون کردن بخار و خانی
 بعد از آن جهت تعدیل روح چنانچه بقرب معلوم گردد و از آن حاجت گویند و آنچه را که
 داخل اند و تقویم نفس اسباب ماسکه نامند و تغییر نفس از حد اعتدال نوعی یا معنی یا
 بشخص حاصل نشود و الا تغییر سببی از این سبب است که از حد اعتدال لائق و اسباب تغییرات
 آنها و اگر چه بسیار اند لیکن مجموع آن بسبب نوع باز گردد نوع اول اسبابی بود لازم چون سالهای
 و نری و ما و کی و فصلها و شمه و بله و اینها را اسباب از طبیعت گویند نوع دوم اسبابی
 غیر لازم که از خارجی پیدا یون و بیماریها و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبیعی خارجی
 از جمیع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان طبیعی و غیر طبیعی بدان معنی که هرگاه از آنجا
 باید و در آنوقت که باید و چنانکه باید بکار دارند موجب حالت طبیعی گردند که تدریجی عبارت
 از آنست و هرگاه برخلاف این بود بکار دارند موجب حالت نامطبیعی گردند که مرض عبارت
 از آنست چون ضروریات است که در حفظ الصحة مذکور گردد و اینها را اسباب متوسطه و غیره
 گویند و بالجملة سبب افراط حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی خواه غیر غریزی و با نقصان
 جوهر روح و یا کثرت بخارات و خالی بواسطه حصول حاجت ملکت حرارتین بود سببی ازین
 اسباب لازم یا غیر لازم یا متوسطه و سبب تفریط بواسطه سببی ازین اسباب مذکور
 و یا قلت بخار و خانی و یا الفت روح و یا بخار و خانی بحدت جفیس و سبب صلابت
 آله با بر روی نموده باشد یا تدریج عرق بخاری چنانچه در اوقات حجت آنها واقع میشود و یا
 قلت رطوبت غریزی و غریب بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور سبب

لیکن که عدم بود و تعدد بود و کثرت رطوبات نرم کنند و بواسطه حصول سببی ازین
 اسباب مذکور و سبب و نور قوت حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریزی
 و عدم یافتن جوهر روح بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و سبب ضعف قوت حیوانی
 قلت حرارت غریزی بود یا غلبه حرارت غریبه و نقصان یافتن روح بواسطه حصول سببی
 ازین اسباب مذکور و سبب غلبه رطوبت حامل روح و در اثر این سبب قلت آن از اعتدال
 و خلط بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و فی الجملة واضح است و تفصیل جلد این معانی
 محقق معلوم گردد و الله تعالی و بعد تحقیق این سبب باید دانست که سبب حصول نفس
 احتیاج و نور قوت و مطاوعت الود و تخصیص انجا که کثافت گوشت و سختی پوست مانع باشد
 از عرض شوق و سبب تغییر و عکس این بود تخصیص انجا که خلط گوشت و لیس جلد مانع باشد
 از ضیق و انقباض سبب عرض خلط عرق بود چنانچه طبقه بالاین شریان رطوبه در زمین
 نشاند و یا بسیاری نرمی الود و سبب ضیق استلا بود باشد صلابت آله و سبب
 شوق شدت حاجت و مطاوعت الود و سبب انقباض قله حاجت و عصیان الود و سبب
 تمامی مرکبات این اصناف تغییر و چون عظیم و صغیر و غلیظ و رقیق و غیر اینها را سبب معلوم گردد
 اعتدال چون از باب اغراض نیست و ظاهر است که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود
 احتیاج تصریح آن نباشد و مخفی نماید که هر تغییری را چون جملة اسباب آن حاصل باشد
 بحد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود بمقدار آن ظهور یابد و اما سبب
 قوت نفس و نور قوت حیوانی بود و سبب ضعف نفس ضعف قوت حیوانی بود و سبب
 سرعت نفس شدت حاجت است زیاد و بر آنچه موجب غلظ باشد چنانچه ترویجی که بفرم تواند
 حاصل کرد سرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت انقباض اسرع بود سبب نفوذ
 قوت به جذب نسیم باشد و چون حرکت انقباض اسرع بود سبب نفوذ حاجت باخراج
 و خالی بخار عرض باشد و چون هر دو حرکت سریع بود سبب و نور احتیاج بجز نقصان روح
 باشد و سبب بطور قله حاجت بود و در واقع قوت و یا کثرت قوت که باعث تسخیری گردد
 از سرعت و سبب صلابت و لیس همانست معلوم شد قبل ازین و سبب انقباض

یکی شد حاجت شده بود زیاد بر آنچه مقتضی سرعت بود چه ترویجی که سرعت حاصل نشد
 جزو اثر حاصل گردد و در هر یک ضعف قوت از اجزای سرعت و غلبه سبب است
 منوط بود و قوت حاجت و قوت غالبی که غلبه مستغنی گرداند از سرعت
 وزارت و بر دو سبب است اول سبب است که در سبب بود و بعد از آن سبب است که
 سبب است و در هر حالتی بودن سبب آن حالت قریب بعد از
 اختلاف بر خلاف قوت است که از جهت از روی کلیت و اما از روی جزئی
 با غلبه ضعف قوت بود در همین کوشش طبع یا بر روی که غلبه بود
 آنرا نتواند کرد و حالش را جزو شود و با قوت و احتیاج باشد غلبه طبیعت باشد
 یا سببی و یا اعراض نفسانی و یا غلبه غالب و استلزامات گفته که چون غلبه بر قوت
 کشت کند اختلاف لازم بود و باشد که غلبه آن به یاری و نبض نقصانی شود و سبب قوت
 ضعف قوت باشد لیکن آنچه زاید الرجوع است در قوت ضعف و اشتغال طبع و در
 قوت و آنچه تمام الرجوع بود الی الله باشد بر قوت ضعف و اشتغال و قوت
 مطلق و منتظم متصل و موزون حسن الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد و الی الله باشد
 و حدود از یاران و آنچه مقتضی بود و سبب آن کمال ضعف باشد و الی الله باشد
 سقوط تمام و آن در سبب است که قوت و قاری است متوسط بود و ضعف میان مقتضی و آن
 و در سبب قوت و در چندان بود که در سبب الفارجه از ضعف بنیاد میکند و چون غایت قوت
 است و آسایش سبب لیکن احتیاج در وزن کم ترست و جابرین هر یکی را بر دیگری
 که در سبب و در آن غلبه و غلبه الی بسیار حاجت و توانائی و قوت و صلابت که باشد
 چه بقدری که قوت بر سبب است که غلبه میکند آن فرمان نمیرد یا یک ضرب را با انقباض و
 تمام میکند لیکن در غلبه احتیاج بیشتر باشد و سبب و قوت و القوت و مازده شدن
 و سبب احتیاج طلبیدن آن بود در شای خور یک و گاه بود که غلبه که نفس و طبع را یکبار
 مشغول کند بدو و در هر یک از آن دو سبب واقع فی الواقع شد احتیاج بود
 و سبب مرئوس و قوت و در سبب و صلابت که در حاجت بود زیاد و از آنچه

دره فی القومین است و کوشش طبع است و کوشش طبع است و کوشش طبع است
 ملتوی همین است لیکن در ملتوی آن چون شیخ بود در حرکت بر توانا که بود و چه بود
 موجی ضعف قوت بود که تمام رگ یکبار را نبض ملتوی کند و در حرکت و در حرکت
 می بیند و گاه بود که قوت سخت ضعیف نباشد لیکن اجزای شریان سبب غایت
 نرمی اندک اندک بر یکدیگر تقدم کند در حرکت و شقوق و سبب انتشاری اختلاف
 اجزای حرق بود و در صلابت و لیکن با اختلاف اجزای رطوبتی که در عرقست بقوت
 و شش چنانچه اجزای عرق و نبضه طبع نرم نماید و غیر عرق و خام سخت نماید و یا در سبب
 در اجزای عصبانی که لیف عصبانی که عرق پوشیده است سبب آن عرق
 پیدا نماید طبع سبب و دوی و غلبه غایت ضعف قوت باشد که هر جزوی بود
 جند و سبب ردی الوزن آنجا که نقصان در زمان سکون باشد زیادتی حاجت
 و آنجا که قهر در زمان حرکت بود و ضعف قوت باشد و یا عدم حاجت چون این لایق
 بود و موج پیوسته بنیاد دانست که نبض لائق بنیان سبب متواتر و معتدل در غلبه
 و لیکن جهت کثرت حاجت ایشان خروج سبب غلبه بخار و خانی که از پیوستگی سبب
 مختلفه متوالیه در بدن ایشان پدید می آید و جهت قوت و غلبه رطوبت و سبب
 لائق جوانان غلبه قوی بود و معتدل در لیکن صلابت و سرعت و بطور و مائل بقوات
 جهت و قوت و کثرت حاجت در سبب است اما و اعتدال رطوبات نبض لائق و اول
 تفاوت بود و مائل بصغر و بطور نسبت با نبض جوان جهت ضعف فی الجمله و قوت حاجت
 بواسطه بود لازم و نبض لائق پیران صغیر متفاوت بلط بود جهت غایت ضعف و
 و قوت حاجت و باشد که سبب غلبه حاجت رطوبات غریب لیس نیز باشد و هر
 بهنگام این اختلافی باشد و نبض لائق مردان بغایت قوی و عظیم بود و بطی متفاوت
 جهت و قوت حاجت سبب گری مزاج و بیشک تیمم غلبه و قوت کامل را
 در یکی نیکو مطلوب بود و نبض لائق زنان در غلبه این احوال ازل بود و جهت نزاع ایشان
 در سبب است و در سبب سرعت متواتر اندک غلبه کند و نبض لائق غلبه

متوسط بود میان نبض مردان و زنان و از آنکه اختلافی باید که خالی نباشد و نبض لایق
مسحیح گرم مزاج قوی بود جهت و غیر قوت و حاجت و اگر باطاردعت الی باشد عظیم نیز
گردد نبض لایق صحیح سرد مزاج ضعیف بود یا بطلی یا متفاوت جهت قوت و حاجت و
نبض لایق صحیح گرم مزاج عریض بود یا بوی جهت ثابت لکن آله و مفت قوت فی الجمله
و نبض لایق صحیح خشک مزاج دقیق بود و جلیب جهت قوت و کسب آله و قوت طوب
نبض لایق باقی مزاج صحیح مرکب بعد از معرفه مفردات ظاهر بود و نبض لایق و جهت مزاج
یکصفت تن ادا سرد بود و یکصفت گرم بود از هر شقی مناسب مزاج آن بود و اختلاف لازم
بود و نبض لایق مردوم لاغر عظیم بود و بطلی جهت عدم مانع طول و عرض شقوق و جهت عظم
و نبض لایق مردوم غریب یا بل نبض بود جهت وجود روان عظیم لکن قوت نبض مردوم لاغر
مزاج بیشتر از قوت نبض غریب کوشین بود و قوت نبض غریب کوشین بیشتر از قوت نبض
مردوم غریب بسیار بهتر باشد زیرا که مزاج غریب بسیار گوشت گرمی بایل بود و مزاج گرم
اقرب بود از مزاج سرد و نبض لایق فصل ربیع قوی بود و جهت دل و در باقی حالات جهت
اعتدال اسباب فی الجمله از جهت اعتدال هوا و نبض لایق صیف سریع متواتر صغیره
ضعیف بود جهت کثرت حاجت و ضعف قوت تحلیل مفرد از حرارت خارج و نبض لایق
فصل خریف فی الجمله ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت استحاله مزاج عرضی بحسب
و بر مختلف متوالی و جهت مخالفت طبع این فصل با طبع حیوانه بقوت حرارت غلبه
یوست و نبض لایق فصل شتاء متفاوت و بطلی و صغیر باشد جهت قلت احتیاج هوا
بر هوا و بنم در شستن گوشت و پوست و گاه باشد که گرم مزاج را حرارت حاجت برده هوا
در درون مختص شود و جمع آید و برودت را از غور مانع آید و قوت زیاد شود و نبض قوی
گردد و حکم نبض را در امتزاجات حکم نبض لایق اول فصل بی فصل موخر از آن است و حکم
در بلا و معتدل به بقیه حکم نبض لایق ربیع بود در بلا و عارضه ضعیف حکم نبض لایق صیف و
بلا و بارده شتوی حکم نبض لایق شتاء در بلا و بانه خریفه حکم نبض لایق خریف و نبض
لایق صاحب غلبه گرمی فسد و سردی فرا و خشکی فرا و نرمی فرا جمله برین قیاس معلوم

اعظم

اینست بیان نبضهای طبیعی که موافق نبضهای طبیعی تواند بود و چون از پیش معلوم شد که
اعتدال المزاج مزاج نوع انسانست از اینجا باعتدال لایق نبض نوعی مفهوم گردد و میزان مقیاس
کلی خود آن بود بدان که اختیار جستن احوال نبض از عرق ساعد جهت آن کرده اند که اگر عرق
مجارسی دل واقع است و نسبت اب بسیار از شرائین ظاهر باشد ابدل نزدیکتر است و از بخار
چنان ملو نیست که شرائینهای صغیر و گردان بواسطه بودن آنها بر اعلا می قلب و غلبه صعود بخار
بجانب انشاء در گوشت غریب بسیار پوشیده است چنانکه دیگر شرائینها و نیز در کف آن یعنی در کف
زیاده که موجب تغییر نبض است واقع نیست چون عرق صدر و تحریر تراشتمادی آنرا از پیش
و ادراختم و اما دلالت حالات نفس بر حالات بدن بدانکه سبب اصل دم زدن بر سه چیز
قوت حیوانی فاعل حاجت او حال هوا و اخراج دغان قلب و آلتی که قصبه حلق و جرحه و شش و جگر
و عضلهای سینه است و هرگاه حال یکی از اینها از مجرای طبیعی گردد حال دم زدن نیز از مجرای
طبیعی گردد و هرگاه از مجرای غیر طبیعی باشند نفس نیز طبیعی باشد پس تغییرات دم زدن غیر
اراده خبر دهنده بود از تغییرات اسباب اسطه مغیرات لازم و غیر لازم چنانچه در نبض مذکور
شد و بدین جهت اکثر احوال بدنی چنانچه از نبض شناخته میشود از دم زدن نیز شناخته شود
میان حرکت آلات نفس و حرکت شرائین متتابع و توافقی و ایمن نیست پس میان مقررات نبض
و نفس لازم کلیه نباشد بلکه آنچه با هم واقع شود اتفاق بود چه معتاد آن بدیم گرفتن نبض
در آن انشاء و نبض بسیار بدید آید و در نفس تغییری نشود و نیز بسیار بود که در نبض سودا و بلغم
نبض متغیر بود و نفس طبیعی باشد و تغییر حال دم زدن تغییر حال اسباب ثلثه چنان بود
که هرگاه یکی از جمله ضعیف باشد و اگر چه باقی بر نفس طبیعی باشند دم زدن صغیر باشد
زاد که با ضعف حاجت فاعل و آله هر چند قوی باشند تحریک با اندازه حاجت کنند و با
قوه آله و حاجت هر چند قوی باشند تحریک با اندازه قوت میسر گردد و با ضعف آله قوت و حاجت
هرگاه حاجت بسیار بود و قوت قوی باشند تحریک با اندازه قابلیت آله میسر گردد و از آله
مطابق دم زدن عظم بود و هرگاه حاجت بیشتر گردد و هم با قوت باقی دم زدن سریع شود
و چون اینجا سخت غلبه گردد متواتر شود و باشد که ضعف قوت و قلت مطا و حاجت آله

باشد سوم باین بخت مست و سبب آن غلبه سودای مرقد بود چهارم باین سفیدی
 سودای آن لغبی بود که بجهت ما و بطنه ما اصل شد و قدم عدم بوی قلیت بولون باشد آن باشد
 در اندامین جلد صفت اول بود و خصوصاً که بران حال بماند و گاه بود که در حین بخوان بول سیاه
 شود و بسبب حرکت غلیظ سودای که از گوشش طبعیت و وقت بخوان علامات آن باشد
 آن بود و گاه باشد که از فرط مرون حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف باشد
 بود و اما مراتب سفیدی و دست یکی سفید حقیقی که بولون شیر بود و سبب آن غالباً غلبه
 بلغم بود یا رودت غالب و غلظت و مخاطت باشد این دو بود یکی که اخن پیوسته
 حرارت غالب محمود آن در مقاروره باشد آن بود و دیگر اخن اعضای اصلی در قول باشد
 دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بلورین نه مفرق بصیر چون کاغذ سفید
 آن غالباً یا عدم تصرف طبیعی در آب بجهت برود مزاج و در اینجا نفع طبع یا بدست و یا
 که منع نفوذ ساین بود و در وقت شادمانی هر دو بود و گاه باشد که سبب میل مواد و مواد
 بولون سفید شود و این سادامه گرم با خلط غلیظ افتد و گاه باشد که سبب بخوان مرطوب
 بولون سفید شود و چه ماده با دراز ماندن گردد و گاه که سبب ریشی باشد و آلات بول دلیل سفید
 شود و مخاطی که بر بدن باشد بود و گاه باشد که سبب حدوث سنگ بول سفید شود
 و گاه بود که سبب گرمی کرده و زرد و بیرون آمدن آب بول سفید شود و علت ذیابیطیس باشد
 آن باشد اما رنگهای مرکب ظاهر و مست اول تنقیست و سبب آن احتراق صفر باشد
 روم کراتی مادیت و سبب آن زیادتی احتراق صفر است سوم زنجاری است و سبب آن
 شدت احتراق صفر است و اولاً حرارت خود جلد لازم چهارم آسمان گوشت و سبب آن
 برود و انجماد ماده بود و یا خوردن زهری چسبم بزرگ و سبب برود و انجماد غلیظ بود
 زیتنی است که شبیه بولون روغن زیت و یا شبیه بقوام آن و یا بجموع بود و خالی از جزییات
 و سبب آن که اخن عضوی از کثرت حرارت و یا استقراض ماده جرب بود و بسیار باشد
 که از کثرت جمیع در آب چربی پیدا یابد و غلبه سفید است و سبب آن احتراق زرد
 صفر و سودا بود ششم که است که شبیه بولون و قوام شراب کنده بود و سبب آن آماس احشا

و یا حمل باشد نهم که است که شبیه بولون قوام خود آب باشد و سبب آن نیز همین
 که از کثرت و سبب خالی است که شبیه گوشت باشد و سبب آن تقریب معلوم شد
 و برادکیا غنی باشد که حکم برین سبب کاجی صحیح آمد که بولون بواسطه سالیانی از او را
 خارج نیاید چنانچه مثلاً خوردن عرق صبر و خیار شیرین و زرد و زرد و شراب
 سرخ کهن آب را زرد کند و خوردن تره آب را سبز کند و خوردن آب که مد آب را سیاه کند
 و تره و بستن خیار و دست و پا آب را سرخ کند و نفاس و نفاس نجای آب را سرخ کند و بولون
 خوردن و دواست شراب در اکثر حال آب را بولون خود و یا میل سازد و بسیار خوردن آب ترنیا
 بولون را کم رنگ سفید کند و افعال عینت کثرت احتباس بولون آنرا زرد و سرخ باین
 اما حالت ثانیه قوام دلیل بود و این بر سه قسم است رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب قوت
 قوام عدم نفع بود چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری که جس اجزاء
 غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب و تره یا چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری
 بول که جذب نکند که رقیق را و یا سردی و خشکی مزاج و یا میل مواد بجان غیر مجاری و یا
 رطوبات رقیقه و اما سبب غلیظ یا عدم نفع باشد و تقدم بول غلیظ باشد آن بود و یا غلیظ
 و اعتدال بود و یا بخت شدن خلطی در غایت غلظت و دفع طبعیت از عدم تقدم بول غلیظ باشد
 آن بود و یا ضعف و بطلاق است باشد و اما سبب اعتدال قوام نفع ماده باشد چه در
 وجه در مرض اما حالت ثالثه صفا و کدورت بول و توسط دران بود اما سبب صفا نفع ماده
 بود و مانع بود از اعتدال و استوی قوام و سکون و ترتیب اخلاط و اما سبب کدورت
 عدم نفع بود بیشک ماده ریجی با آن بود که اجزای ارضیه را که مخاط است نگذارد که تر
 گردد و زرد و دارد آنرا گاه باشد که سبب کدورت سقوط قوت باشد بجهت حرارت
 غریزی و گاه بود که سبب آن درمی بود باطنی و گاه بود که سبب بدی مضیم باشد که سبب
 ناگواریدگی اجزاء و انیکو تنگ گردد و فرق میان غلیظ و کدورت آن بود که غلیظ مستوی قوام باشد
 و کدورت مختلف القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ بصیر کند همچو بیاض منض بخلاف کدورت
 که منع نفوذ بصیر جز تعریف وی بودی و تنقیص منصف تواند شدن سبب کدورت

فلسفای سبب آن باشد و اعتدالی باشد اما حالت را بگوید
 ای بوی است و سبب آن بوی است و این طوطی بود و عدم تقدم غرضی شاید آن بود
 و یا سقوط قوت و تخریب طبیعت از مقادیر باد و من با تقدم من و بقیای حرارت شاید
 بود و دوم منتن یعنی گنده بوی است و سبب آن غلظت غالب بود و در عروق و یا در
 قرحه در مجاری و تقدم آثار نفیج و علامت آن بود شاید آن بود سوم و ش بوی است سبب
 آن استیلا و حرارت غریبه بود و غلظت بار و یا قوت حرارت غریزی که می باشد آن بود و گاه
 باشد که سبب غلبه سودا باشد و لون شاید آن بود چهارم شیرین بوی است سبب
 آن غلبه گلی خون بود پنجم تلخ بوی است و سبب آن گرمی خشکی مزاج و غلبه صفرا بود ششم
 مایه بوی است یعنی بوی مایه خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلا و حرارت
 غریب بر طوبیت نفیج باشد هفتم تیز بوی است و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود هشتم
 بوی معتدل است که متن آن به صورت متن بول است و سبب آن اعتدال است و
 اسباب غیر طبیعی و این احکام نیز گاهی صحیح است که از خارج چیزی که مغیر بوی باشد وارد شده
 یا یا خنک خوردن خوردن بوی بول را تیزی سازد و اگر آنچه بوی غالبی دارد چون زعفران
 و جوزا و او عصاره برگ شفا و آتشباده آنها بوی لاله شبیه بوی خود میسازند اما است
 خامه کفک بود که بر سر آب می آید و سبب حدوث وی مخالفت با باشد بر طوبیت
 و استدل بدان از چند وجه بود اول از لون وی اما سبب زردی و سیاهی غلبه زرد
 و سودا باشد و مندر بود و دیگران و سبب مایه رنگ کفک نیز در بول زرد گونه در متن
 و سبب لون دیگر تا واضح باشد دوم از بسیار وی اما سبب آن غلبه نفیج و خاص غلظت
 باشد سوم از بزرگی وی چهارم از در ماندن وی و سبب این هر دو لزوم غلظت
 و بود و قوت و منی کسب این وجه دال بر نفیج باشد اما حالت ساد و مقدار بول بود
 و این سه قسم باشد قلیل و کثیر و معتدل طبیعی و اما سبب غلبه یا بسیار یا قلیل
 و قس سابق و یا از حرارت حاصل و یا از خوردن چیزی نامی خشک و کم خوردن آبها و ترسها
 و یا اجابت شکم و یا شده که مانع از غلبه باشد و تمام وضع شده باشد

سبب و یا نامی عجیب بسبب چنانچه در استقامت قوت مضمر و نفیج
 و اما سبب کثرت یا بسیاری خوردن آب و ترسها و یا استفرغ نفیج در
 بقوت طبیعت حصول خفت و راحت متعاقب آن شاید آن بود و با که اخص
 و حرارت محروم شاید آن باشد و سبب طبیعی ظاهریست اما حالت بسیار بود و در
 بدان از جهت وجه باشد اول از جوهر رسوب است و آن هفده نوع بود نوع اول
 که سبب و شاید از اجزا و مختلف متصل بود شبیه رسوب کلاب و سبب آن غلظت
 طبیعی باشد نوع دوم تراطبی است که اجزای آن از کثرت عرضی شدن بتر است
 و این یا سفید بود و سبب آن تراشیده شدن درش شانه یا کسب بود و غیر
 آن تراشیده شدن ایش کرده بود و جلدینا بواسطه حرارتی زیاد و یا ماده حاوی متغیر بود
 نوع سوم فلو سی است که شبیه بود بنفوس مایه و این باتیره رنگ که بود و یا نیلگون
 بود و تراشیده شدن اندامهای اصلی باشد و بدترین احوال رسوب است نوع چهارم
 تخال است که پارهای آن کوکت از خراطی بود لیکن سطر تر باشد و سپید گونه بود
 بسبب سطر و سبب این برب شانه یا عروق بوده با که از این اعضا لیکن آنچه از کواثر
 او کن بود و حرارت و منف غلبه باشد آن بود آنچه از جرب باشد کنده بود و تقدم
 و خارج بن قضیب شاید آن باشد نوع پنجم قشوری است که به پارهای پوست درون
 و سبب این آنچه از جرب در ایش شانه و کلیه بود نوع ششم متفاحی است که شبیه
 خرد و در متن فرو ن بود از قشوری سبب این اگر سبب خراطی باشد و گاه بود که
 آن سوخته شدن خون باشد اندر جگر یا اندر کرده و سخی و تری شاید آن بود و اما در
 و لون آن بجای تیره باشد و سرخ و خلاص صاحب این بول ممکن نباشد نوع هفتم
 که سنی است و اجزای آن بزرگتر از تخالی باشد و سرخ بود و لغایت شین
 و سبب این یا سوخته شدن خون باشد اندر جگر و کرده و یا سوخته شدن از جری
 و یا اجزای کرده بجیت حرارت عظیم و آنچه از کواثر سخی آن سیاهی زرد و آنچه از کواثر
 اگر اند و تا آب سیاهی مایل باشد و حال صاحب آن به اجابت بد بود و حق آنست که

اصناف خراطی اند نوع هشتم سوسنی است و او را ویشی نیز گویند و اخراجی آن خردتر از تخا
بود و نسبت با یکدیگر مخالف باشند در صورتیکه سبب وی با یکدیگر از شش گوشت بود از حرا
قوی که شفت آنرا بجز زروالی کند انگاه خشک گرداند و بچستی سازد بلون زنجیر سرخ و یا
سوخته شدن خون بود و سرخی لون و تیرگی شاید آن بود و یا گنازش اعضای اصلی که سبب بلون
از کی و ضعف شاید بود و یا جرب مانند باشد و شاید آن مذکور شد نوع نهم سوسنی است
که بسیار می ریزد گوشت مانند و اگر بدست بماند و ریزد هم جدا شود و سبب این بیشتر گدازش
گوشت کرده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم و بیست یعنی جرب و سبب این
بیشتر گداختن پیه و شره بود و آنچه با آب آسخته باشد از غیر حلالی کرده از دور تر آید و گاهی
استقران فصد جرب باشد نوع یازدهم و بیست و یکم است و ده ریم را گویند و سبب آن بر
قرح بود و در مجاری بول نوع دوازدهم سوسنی است و سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت
رطوبات خام بود و تمام بدن و یا در آلات بول که بقوت طبع سفت گردد و گاه باشد که بحران
عرق النسا بود و یا بحران جمع مفصل بود و غفت متعاقب آن شاید بحران باشد و مخاطی بی نوری
و دیراخرای آن از سبب گشادگی شود و همچو مخاط بخلاف مدی و آنچه از مخاط لطیف باشد در وقت
نفض می آید و یا سبب غیر باشد نوع سیزدهم و بیست و دو که در طول بیشتر ماند و سبب این بسته شدن
رطوبات است و سبب بود و در مجاری ضعیف بقوت حرارت عاقله و آنچه سرخ بود از گداخته و یا آنچه سفید
بود از آلات بول آید و گاه بود که دراز می شیری باشد و یا انوس گوید که این نوع رسوب را
خطر نباشد نوع چهاردهم و بیست و سه که بر یک ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ گداخته
شانه بود و یا بسته شدن اندامها و آنچه سرخ بود از گداخته و یا آنچه سفید بود از گداخته آید
نوع پانزدهم و بیست و چهار است که بجا گستر ماند و سبب این بسیار ماندن لغوی یا قه باشد در عضو
تا مدت آن جهت لون او گشته بود و یا از آن از هم گسسته و گاه بود که حرارتی در آن نیک است و گاه
و آنرا چنین ساخته نوع شانزدهم و بیست و پنج که با خون آید و یا خون بسته ماند و این سبب
کبد بود و سبب که مانده رسوب و خون با بول شادمان باشد و یا با حوت شانه و مجاری بول
و تیر خون از بول شادمان باشد نوع هجدهم و بیست و شش که با سبب این ضعیف معده

و ناگواریدن طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار خوردن شیر و شیر شود و سبب دوم
از کی و بسیاری رسوب است که سبب دیگران غلبه فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کی بجا
این باشد و چون بغایت کم بود و دلالت بر عدم انضج کند و یا رسیده که مانع نزول آن بود و حوائج
و احتیاج و مردم لاغر اکثر رسوب کم باشد و بسیار بود که در امراض جوانان صفراوی صرف رسوب
مخصوص نباشد و اگر اندکی محسوس شود و غلام وضع بود و چه سوم از کیفیت رسوب
مثل لون و بوی و سبب آنها از مباحث سابقه فی الحاله معلوم شد و بتفصیل تقریر می کرد
انشاء الله تعالی و چه چهارم از موضع رسوب است مثل استخوانی تشابه اجزا را گویند و سبب
آن در رسوب محمود تمامی نفع بود و در غیر محمود عجز طبیعت از تصرف در آن و شیل ملاست
که آن اتصال اجزا را گویند و سبب آن در رسوب محمود عدم ریج و سبب مضاعف بود و در غیر محمود
عجز طبیعت از تفریق آن مثل تشنگی که آن عدم ملاست را گویند و سبب آن در محمود و غیر محمود
عکس سبب ملاست بود و چه پنجم از مکان رسوب است و رسوب باین اعتبار سه قسم بود یکی غما
که بر سر آلیسته و آنرا سحاب و صبا و طاقی نیز گویند و یا اعتبار وقت و غلط و سبب این غلتش
و تضییع باد بود و در رسوب آدوم متعلق که در میانگاه آب قرار یابد و سبب آن انضج فی الحاله
و قلت ریج معتقد بود سوم راسب که در نه آب نشیند و این عدم ریج و نفع است و نفعی نماند که در
رسوب نیک است لال برین جوه صحیح و تمام بود و لیکن در رسوبهای بدترین و جوه بدست نیاید
بلکه راسب از آنها اکثر سبب حرارتی محرق باشد که نقل را تحلیل لطایف کرده و از حیت آن گداخته
و یا بجیت بر دی که اجزاء و کثیف آن کرده و متعلق اکثر سبب ضعف این سباب مذکوره بود و گاه باشد
که با وجود قوت اسباب مذکوره با وی قلیل سبب تعلق آن شده باشد و تمام اکثر سبب غایت
علت آن اسباب مذکوره باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندر آن کشاکش اثر کرده بود و احوال
لطایف آن مکرر باشد و آنرا بسیار آب برآورده باشد و همچو تصعید راخته و غیره و گاه بود که با وجود
قوت اسباب با وی بسیار باشد که افعال برابر آب آور پس ازین لایل واضح شود که در
اقدام از رسوب است و چه ششم و بیست و هفتم که اسباب ریج قوی یا قه و حرارت تصعید بوده باشد
و بدترین غلام بود که از غیر ریج باشد بعد متعلق که نه از ریج بود و از رسوب بدترین راسب بود

فرور و در معوقات باطن طبیعت بود و در حجاب و غش متعاقب آن شاید این بود
 و یا ضعف است و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات و ضعف هضم و یا رقت فضلات
 و ضعف متعاقب آن است و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات و ضعف هضم و یا رقت فضلات
 قوت ماسکه و یا خالی قطن و یا غلیظی فسله و یا تنگی مسام و یا قلت رطوبات و یا کثرت رطوبات
 آن یا استخفاف جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب بر روی که از خارج بود و یا قوت طبیعت
 بر دفع و یا قلت رطوبات بنهایت و یا توجه طبیعت بشغلی داخلی و یا خامی خلط و کثافتها
 و اما حالت ثانیه لون عرق است و این یا زرد بود یا سپید و یا چرک و یا خونابه مانند اما سبب
 زردی غلبه صفرا بود و سبب سپیدی غلبه بلغم و رطوبات بود و سبب چرکی غلبه سودا بود
 و سبب بودن آن بلون خونابه ضعف قوت ماسکه و رگها بود و گاه بود که خون سخت غلیظ
 و خالص بود و غلظت نیست و اما در اما آنرا قبول نکند طبیعت دفع آن طلبد و عرق چرک
 باشد شود اما حالت ثالثه بوی عرق است و این یا ترش بود سبب آن ترشی بلغم باشد
 و یا تر بود و یا تلخ و سبب این هر دو غلبه وحدت صفرا باشد و یا کثرت بود و سبب این
 عفت و اخلاط باشد و یا کم بوی بود و سبب آن خامی خلط و یا ضعف قوت باشد
 و یا خوش بوی بود و سبب آن پاکی بدن باشد و اما حالت رابعه طعم عرق است و یا
 طعم چمن اسباب بویها باشد و اما حالت خامه کیفیت عرق است و این یا سرد بود
 و سبب این در تنه های حاده عجز طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع و دفع خلط خام
 و غلبه و عدم وفای قوت بحدت لایق برای شنج و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریبه و اندر
 تنه های آهسته خامی خلط و وفای قوت بحدت تلخ و تحلیل آن در غیر حرجی ضعف حرارت بود
 بواسطه ورود و سبرات در حین کشادگی مسام و یا گرم بود و سبب آن در جمله احوال قوت
 طبیعت و گرمی مزاج و اخلاط باشد و اما حالت سادسه قوام عرق است چون نزد
 و سبب آن لزوجت مواد بود و شل غلبه رقت و سبب آن رقیق مواد بود و یا تنگی مسام
 سبب کشافتی حاد از بر روی و یا از دوائی و اما حالت سابعه قوت و ضعف بیرون آمدن

عرق است و سبب موت آن غلبه قوت و افور بود و سبب ضعف آن غلبه قوت است
 و اسباب یکب این احوال هم مخفی خواهد بود و زیادتی وضع و تقرب حاصل گردد و از دست
 و شرط صحت و اعتدال این دلایل هم با هفت که در دیگر انواع دلایل گفته شد و الله اعلم بالصواب
باب دوم در بیان حفظ الصحة
 که اعظم مقاصد طبی است بدانکه صحت عبارتست از نیست بدن که بواسطه آن احوال
 سلامت باشد یعنی بر وضع طبیعی صادر تواند شد و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارت
 از تدوین طبیعت و مزاج صحیح را بنده بر حکمی در استقرار آن است مذکوره اما حالت
 بالکمالیه را قبول نمکند بهولت و اختلاج این باب تبرکات و تعلما بفرایه و فوائد کلمات
 حضرت خداوندی ابوی بنی خلدت برکات مدانه میشود قوله العالی قال رسول الله
 علیه و آله وسلم المعدة بيت كل داء و الحمية رأس كل داء و بدان اسعدک الله تعالی فی الدارين
 که معده خانه علتها بدان سبب است که طعامهای مختلف و آبهای مختلف در روی هضم میشود
 طبایع مختلف و کیفیت متضاده در روی جمع می آید و هضم مختلفات و جمع متضادات بوی
 و شوار میگرد و بدان سبب اکثر مردم را معده ضعیف و علیل باشد که کسانی را که خوردنی کمتر
 یافته باشند و آنچه خورده باشند نیکو هضم شده باشد و هضم پسنیده عادت کرده باشند
 اما هر چه هضم وی معده را عادت شود و شوار نباشد پس در حال جمع اعضاء عادت را عادت
 باید کرد و چیزی که در تندستی عادت هضم آن نگذرد باشد بیماری را می هضم نکند و صبر باید
 بدان عادت بمرتبه ایست که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او فایز تر شود و از مزاج
 بهوات زهر خوردن از وی دفع گردد که غیر زهر پس هیچ دوائی دفع نتوان کرد بدانکه هر قدر که
 غلیظ تر باشد و جوهر وی شیرین تر خورنده و عادت کننده از اندر دراز تر و مرض کمتر و دراز تر
 از قبول نماید و تغیر بعد تر باشد و غذای شیرین لطیف اگر چه زود هضم شود و مستحق هضم
 کند مثل کشنی گری که با گوشت کشنی کرد و کم زور شود و خوب بازی که با کهنه باز زد و کم
 شود و سخت کمائی که از نرم کشیدن و کمالی نرم کش شود و اگر چه غذای محض و فاسل نمود
 حاصل میشود لیکن در متاخره تغیر میگرد و در معده صحت میشود و متعلقان و صواب است

از تراکب و اعصاب را بر دیگران می رسینه که قوت بسیار و عمر مای و از دارند و اکثر اوقات مندر
می باشند و شربت خواران را و کسانی را که بعد از لطیف معنای می رسینه که ضعیف
اند و با مرض گوناگون مبتلا و از غلط فاحش خود هیچ متنبه نمی شوند با وجود که در وقت
که هر چه لطیف است زود و متاثر از غیر میشود و هر چه کثیف است دیر متاثر از غیر میشود و چون
دلیل ساخته اند که هر چه کثیف است ویر و بد بضم میشود و آنچه چنین شد موله و مد و غلط
بد و علت گرد و حال آنکه این سکه نسبت با غیر معاد است اما چون عادت شود نیک
وز و بد بضم شود و هر چه چنین باشد موله غلط نیک و بد و صحت شود و بسبب کثافت و غیر
گرد و بد و تحلیل پذیر و موجب عمر و از شود و انشا الله تعالی سکه هر غذا که فزاینده
بود بهتر بود اما چون عادت نباشد بد بضم شود و زیان دارد و هرگاه عادت شود
بضم شود و سود دارد و عادت با این هم و فعل تمام دارد زیرا که اجزای اصلی بدن در
از غذای بد و در عادت و عادت نیز فعل تمام دارد و عادت را تا شیر بسیار است
کسی که هیچ برنجی و شفتی در ریاضتی نکشیده باشد و از آنکه حرکتی تحلیل بود و بار شود
و لیکن که مرض انجامد و کسی که شفت بسیار کشیده باشد هرگاه ترک حرکت در ریاضت کند
ببار شود و کسانی که خوردنی کمتر یافته باشند هرگاه لغت بسیار یابند و بدان طریق که
در کلیات طب گفته اند حفظ صحت گفته با انواع مرضها مبتلا شوند که اطباء از علاج آن عاجز
و این هنگام اگر کسی نظر به عادت مرض کرده علاج کنند بزودی صحت یابد و این نیر
مانند و نه اند که سبب مرض چه بود و چه صحت یافت فلذا قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم الفاء و طبعه خامست بدانکه در طب اصل جمیع معالجات تجربه است پس در حفظ صحت
نیز متبحر و تجربه بهتر معتمد تر بود از باقی استدلالات و هرگاه از احوال مردم با خبر می شویم اصحاب
اصحاب ریاضات را می یابیم معنای آنرا که محبت ریاضت و عادت اندک شفتی و غیره
حل کرده باشند و جمعی که از حقیقت این سکه خبر دارند گمان برند که سنگی کشیدن را
و این باطل است چه ریاضت عادت را گویند اگر گر سنگی کشیدن عادت کرده باشند
مراض باشند چون دیدیم که اکثر مراضیان صبح میباشند و بزم که ریاضت

ثانی

صحت است و غذای اصحاب غذای تاضان بود و اگر غذای ایشان غلیظ و پر قوت میباشد
و کشتی گران زور گران این سکه را نیکو میدانند و چون در قلب مراضان نیز از اطبی واقع شود
بسیار شوند و در مخاطرات افتند زیرا که قلب غوطه بیرون از عادت است و غذای این طایفه
بغذای چرب و قلیه برنج بریان گوشت های بریان فربه و انشای طعم و بورانی و کباب های
نیم خام و کباب های و قاتل های است و قوت بود و شیرین نام که خورد که حرارت برافزاند
و سیم تب باشد و شش پی خوراک مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ نتوان کردن اگر
بسال های بسیار عادت کنند و بیمار یاکشند و اگر جان بسلاست بزد صبح شوند چون عادت
شده باشد موجب حفظ صحت گردد و اگر غذای اصحابی که غیر زور کرانند نامهای جو و غیر
یا گندم یا جادرس و گاهی غیر فطیر بود باد و غ و است و پائیز و تشدهای بدیه و بار و غیر
فاق کرده و باد و غ و قوت و تشبه آن فاقم د و غ و است جمیع اصحاب را موافق بود و چنان
طبع حیوانی اکثر مردم را مناسب آید و کسانی که کتب نظر کرده اند مقلد اند و د و غ و است و
و سایر ترشها را منع میکنند خود اکثر مریض باشند و کسی که حفظ صحت بطریق ایشان
نباشد و این غذا که عذکریم بحسب تجربه اکثر مردم را حقیقت اینها معلوم گرد و جمله غذای
و این هنگام بحسب این تجربه رقیق اگر کسی گوید که حفظ صحت بغذای غلیظی باید کرد و هیچ
لیکن قبل از تمسک این مقدمات این سخن بس عجب مینماید فاقم و اتبع و میوه خواران کم
باشند و اگر چنانکه میوه بسیار بود بیماری بسیار بود اما اگر کسی بیک میوه یا دو میوه عادت
کند بسبیل ریاضت خورد لیکن که مد و صحت گردد مثل انگور که در بعضی ممالک سال سال آنها
و خرزهره و آنرا تخم صخره خوب که نفع بسیار دارد و خواص نکوش بسی است اما میوه که
هر سال نگاه داشتن عادت را نشاید اما علاج مرض را شاید حفظ صحت و دو میوه
خشک را چون همه سال نگاه میتوان داشتن اگر عادت کنند زیان ندارد و اما آنچه میباشند
میوه خوار و شیرینی خوار صبح طویل العمر کم یابست و غرض از شیرینی خوار میوه خوارند
که گاهی خورد چای خود اکثر مردم را میسر است و اصل غذای صحیح نان بود و آش و دینه
در بنجیه اما صحت برنج خوار اکثر از صحت جو خوار و گندم خوار بود و در بعضی و اما عادت کرد

نمانند حرکت کشتی اگر شعله توبه و خست یابند همچون کشتی بر سر تراشیدن و حرکت کردن
و در کردن عادت کردن بر گاه از موعده اندکی گذشت و شش تا چون صداع و غارش و خنده
پدید می آید و اگر بهینا عادت نشده باشد زیاده و شش تا پس از این قیاس که عادت نیست
و حیات و قی و اسباب مغیره و تناول غذیه و آشربه خنک و دوا و غیره مزاج را و خلق را
که هر شخصی را مزاجی لایق حال می واقع است و تبدیل اعتدال شخصی لایق حال می جهت حفظ
صحت موجوده وی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل ارکان شش باشد و وجود
و نیتواند بود و آنچه از نیت شش بود و هر شخصی را نسبت بحال خود واقع است خواه
صغری و بود و خواه دوی و خواه غمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد و تبدیل این
از مزاج صاحب او اگر چه با حسن نسبت با معتدل حقیقی رفع صحت حاصله لایق می شود و حفظ
ماکل با آنکه مزاج معتدل و با مزاج باطل میطلب و حفظ وی ممکن نباشد و مزاجی که با حقیقی
خواهد شد انشاء الله تعالی اما اگر طبیعت با آنچه معلوم شد قادر گردد و مزاجی از خود در راه نهد
بلکه اگر سبب قوی از خارج اخوانی و طبعی پدید آید بر وی دفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم
قوی مزاج و مستقامت هستند که زهر را بقوت مزاج بی ترایق دفع میکنند و عفونات درمی آید
و مغررت نمی یابند پس آنچه اطباء فرموده اند در دفع مرض و دفع حالت طبیعی از زوئی خلط و غیره
بیکار شوند در حفظ صحت و آنچه قبل ازین از کلام حضرت مطلقا گفته ام که روی از حفظ صحت
با دوی مقویه سکه و یا مخدره نه عادت فرمودن بچسبند و ضعف و غیره چه آنها ممد و حافظ
قوی اند و دفع مرض و معیر مزاج بکیفیت و غیره با آنکه درین تقویت و اعتیاد مذکور عادت یافتن
واجب بود اول بهر آنکه مزاج بهر بیش است زیرا که روح چون جوهر لطیف است پس هر عمل
اگر کیساعت بهشتیاق هوای لایق تبدیل نیابد و بخارات و خانی که در حین طبع روح در دل
متولد شده آن هوای محالط با روح از راه اسام آنها را اجزا انسان زد و بر نفس بر نیارد چنانکه
مزاج روح فاسد گردد و خلل در قوی و حیات پدید آید بلکه از راه حدت و حرارت آن اذیت رود
بسوز و یا تجلیل رود و حس و حرکت و حیات باطل شود چنانچه از حال مخوفین مشاهد است و عطا
خوبی بهر آنکه قوت مزاج و طول عمر سالکان آن موضع و قلت وقوع امراض و عفونات

در وی بود چون هوای فاسد و حبال استمدار و بعضی از حبال و حوالی را
و اگر داستان با دوی غیر مراد و بعضی از غرائض ماوراء النور و امثال این موضوع چون
مشاهده نمایند اکثر جایگاهی که هوای بغیر خشک غلیظ داشته باشد آن علامات مذکور
در وی بهر تافته شود و در ظاهر است که روح را تبدیل و راحتی که از هوای خشک میشد و از هوای
گرم نمی شود و نیز مردم با قوی که در حین خشکی هوا باشد در حین گرمی نمی باشد و زوئی قوی
و طول عمر این حیال در اکثر مواضع نیز معلوم است و هوای لطیف همچو غذای لطیف زود از کیفیت
رویه متاثر میشود و تغییر پیدا کرده و با ششبه مزاجی که نشو و نما پرورش در وی یا بهر همین حال دارد
اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوا لطیف جمع شود ملازم آن هم نیکواید و رعایت
نسبت با بدن چنان باید که در حین اشتداد و حرور و قبل از عادت کبری و سردی و قی و در آن
حفظ نمایند تا بواسطه افراط در خون رگها بخورند و در گرمی نفس شده روح را گرم سازند و گرمی
و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و بواسطه افراط در خون رگها فاسد نشود و آنست که کام
مجال حرکت روح نماند و از حالت طبیعی پدید آید چنانچه تحقیق آن در امراض کرده شود و انشاء الله
و افراط و تفریط خود در جمیع احوال از حکمت و درست و مضرات نسبت با غیر معتاد و اطهر است و باید
بهر چند که عادت واقع باشد تن از آزاد ارگ حسد و بر و در زمان قریب حفظ باید کرد که تواردا و
مختلف البته تغییر سازنده طبع و غیر مزاج است و حافظ صحت چون اعتیاد در یکی است پس خدای
چنین حالات واجب قلند از مواضع گرم چون حمام و غیره بیکبار بهر آنکه نهایت خشک نقل میکنند
و بعکس و شبیه بدین حالت است بهر آنکه در روز نهایت گرم است و شب سرد و با وجود آنکه
نقل و اجاماتین و فنی نیست اما چون روز مسامات جمت حرارت هوا گشاده بود و آنچه خفیل
سرمای شب چون بتن رسد و تند مسامات و احصان جلد واقع شود و آنچه محقق گردد و از آن
حالات تا طبیعت پدید آید چنانچه تقریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی بحیث این اختلاط اکثر جایگاه
امراض درین فصل بیشتر از فضول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت و اسافل از سرمای
خا بر واجب بود و نقل از هوا سلاق و سلاق سکیار اهر عکس بود زیرا که درین صورت روح متعفن
و متعفن بود و در عکس و متعفن و سرمای بهاری و بهر جا تن را مفید بود و امراض نیز درین

فصل کثره و حدیث است که در این فصل باید که ما بفعل با عصاره کرم مصرح است
 و به کثره و حدیث و مقولات کرم عادت میکند از عادت کرم عادت میکند و به کثره و حدیث
 عظیم بود و راحت یابند و اگر با بر چسبند که بود مصرت یابند و اما که مقولات خشک معنایند
 بر کس و از اینجا واضح گرد که تا اثر اختلاف هوا و افراد کیفیات آن در مزاج غیر معنایند و توفیق تا
 نیانند و واقع و بیشتر است در استبراکا و شخصی را دیدم که در استان در میان آبهای جوشانی نشسته
 و در هوا خنک کرده و در کون گشتی و چون در شهر سیر کردی در جلیق تا وقتی که به شهر رسیدی
 در هر وجه دست و نظری بر آب در در دست و پستی و آب بر سر ریختی و بهر دو در آب و در هر دو
 ریش و این آب است آویخته بود و مع ذلک اظهار گرمی بود که گرمی و چون هوای گرم شدی فصل دیگر چند جا به
 و پستی و پستی و فصل خود را آبش گرم کردی و چنان نمودی که میزد و با آب و در کون
 گشتی و تندیست و خوش حال بود اما عادت به آب متعفن و مختلط با نجوه و اخضر و در هر دو عادت
 نمودن بهر موم است و اگر خلط میسر گردد از آن غرض نباشد و اولی حذر بود از نجوه و چسبن از
 استنشاق بهر آب سخت گرم که منصف دل است و اگر چه بعد از عادت بسیار ضرر نکند و دوم آب
 که آمده خوش که بعد از کثرت جوشیلج بد و واقع است چون قیق خدا یا بوق و قیقه که زاید بود
 آن در حده و غیره نیکو واقع شود و از فساد و سوخته شدن محفوظ ماند و ترقق و ترقق
 جهت دفع شدن بهر سبب و تسکین لبیب حرارت و تطیب بدن و اگر چه که اگر نگردد
 لبیب آب بهضم و ذوق توان یافتن اما آنچه از زوده و پسندیده بود معتد باشد چه آب بسیار بود
 و در کثرت جهت اختلاف تراکیب با اجزای ارضیه خاص مختلف است و خیر و شران بر همه کس واضح
 و نیت خوبی آب هم کیفیت قوت مزاج و طول عمر شرابان عظم آن تولید اراض مشرب به آن بود
 چون خسته و غیره خواه آب چاه باشد و خواه آب کاریز و خواه آب نهر و خواه آب چشمه و خواه آب
 باران و درخت و خواه آب صطرح و خوش و باطل است که از زوده و نیز زوده و سنگ زوده و در کون
 حیات بر کسان آن نباشد اگر نیک خاصیت بود و در رعایت آب چنان بود که از این طعام گرم
 سرد خوردند و اگر صبر نداشتند و جهت گرمی حده آب بسته است آنکه اندک بخرج کنند بلکه در وقت
 کثرت آب باشد جزای خوردن است و این نوع اسهل بود و همچنین آبهای شامی طعام گرم

خوردند زیرا که معده را سرد میسازد و در این نوع اسهل بود و همچنین آبهای شامی طعام گرم
 حده گرم کرم معده و دیگر را که بر تشنگی وقت ندارد و بهرین نوع عادت کرده باشند حضرت نمکند
 رساند جهت تفاوت با حرارت حده و دیگر بدل در کثرت ضرر بود و بعضی هستند که قبل از طعام
 با و ام که آب سرد و خوردند و تا طعام پیدا کنند و این از غایت گرمی جگر بود و حده سبب
 یا خارجی و غیر این چنین کسان اجتناب سرد شدن معده و ضرر بود و عذبه ضرورت کثرت
 و در کثرت اسهل بود و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت
 چون جمیع و غیره و بر نداشت تا و بر سر میوه ترد بعد جام گرم و بعد اسهل قوی و در حین خواب
 و در اسطوخواب و عطش کذب و غیر تشنگی آب بخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد از جمیع
 چون اعضا گرم شده و مشتاق بر گذشته و بسبب تفرغ رطوبات منی جذب اعضا
 مرطوبات را بیشتر قوی گشته و منافذ گشاده شده که با بخور زوده گشت تعدیل نمایانند و
 حرارت غریزی از سردی آب لازم آمد و همچنین بعد از کثرت اسهل بود و در کثرت و در کثرت
 و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت
 عذبه و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت
 عروق گشاده و جذب بیشتر و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مصرت آب تعدیل نمایانند
 نیمه زوده تر رسد و بیشتر بود دیدم که کما می بند که اسهل خورده و چون از اسهل میشد و
 اسهل بخون آوردن می انجامید آب سرد و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت
 از این اصلاح می آمد و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و دوائی را اما بر نداشتا جهت
 لئو و با عصاره رقیقه بصرافت اسرع بود و بر معده و بر ستم زدن اسهل می که معده بعد از
 منصب گشته واقع شود و از آن حشته ها پیدا شد شخصی در تاین بود و بعد از فرشته و اگر از
 تذرت و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و داب او آن بود که بر شب چند عدد و چ کاسنی
 نمکند و نیم کوفت و کاسنی بر آب آلودی و بر بو آبیرون نمادی تا سرد شدی علی الصبح
 را شام صاف آنرا در کشیدی و نفیع عظیم یافتی و تدبیر کلی او در حفظ الصحت همین بود
 تعدیل و اما بر سر میوه جهت اجتماع و تحریک رطوبات مفیده در معده و با ساختن بهضم و با خور
 چند بسیار کند و اما در وقت خواب کردن و آشامی و قیات خراب جهت تحریک رطوبات

میزد فسد بد باغز زیاد از مقدار حاجت اگر وقت که خیر گرمی یا خشکی نماند خورده باشد و دنیا
تشدید شده که آن به هنگام عصر ضرر دارد اگر عیش کاذب جنت آن که هر چند آب خورده باشد و عیش
توت گیرد و آنجا دارد و از راه همان نوع و ششهای مذکور بدیدار و آنجا شش که جنت آنکه چون اعضا
مشاق آن نیستند جذب نمیشوند و کثرت هضم آن در صده رطوبات را به هم زدن و معده را سست
کند و فساد هضم و سستی مزاج بدیدار و بسیار باشد که بعضی بخورند و جهت یافتن آن خلط را در
در بزم زدن و فساد و سستی مزاج را که کثرت خوردن و بی نهایت عادت شده باشد یا گرمی معده و
دول غالب بود از خوردن آب سرد و در اکثر این حالات که ضرر یابد در جوارح هضمی را دیدیم ملاک را
که در بزم بود و عظمی نزل او آن بود که عوی آب غلبه خوردی بر محل که فرمودندی چنانچه
بدان رسیده بود که قریب یک ساعه آب در کشیدی و اگر گاهی بنابیدی بعضی را در کردی و با مال
دفع شدی و ششهای طعام بسیار در هضم او را قصور نمود و از آن فعل مضری نمی یافت و
بندار سال مطبات بر بدن تخصیص آنچه سرد و بافضل و غیر مفیدی یا فایده تقدیر بشکافیت میکرد
و در حفظ الصحة عادت تقلیل استعمال انهارا که بزرگ میدارند زیرا که جمیع شیا و نبات و درخت
قابل عفونت و فساد و تبخیر و مطنی حرارت طایفه و غریزی نه بینی که مردی که فی الجمله سودا و خلط
سیدار گردد و با وجود که بیس نا طبیعی در مزاج ایشان بدیدار و اگر در از عمری باشند و از بی نهایت
خنک شده و غلیظ آب سرد خوردن ضرر نباشد بلکه غذای غلیظ را زود و سیکو هضم کرد و از خصوصاً آنچه
معطش باشد چون شیر و کشک و امثال آن و از بی شیرینیا اگر عیش غالب شود صبر او ن بود
زیر که شیرینی رطوبات را لطیف و تر قی میکند و قیام مقام آب سیکو را زود و هرگاه آب غریز
غلبه اشتیاق طبع و محبوبیت در وقت شیرینی ممکن بود که بعضی از آن آب هضم نمایند
معروق منجذب شود و از آن فسادات تو لکند و درین فعل سیه بسیار واقع شود و آنجا که میتوان
آنکه در بی نهایت بکار دارند و شایسته میسر ترین است که عیش را زیاده و اگر در نهایت سیکو که آنکه
و در عین خشکی بخواهم از شر آب و کثات نهایت بسز کرده اجتناب نمایند تا با واسطه جمیع بر خوار
و داخلی حرارت غریزی اعضا هضمی بر سه قصوری نشود و بر عیش صادق مبر کردن بجز این بود
و از فساد رطوبات نافع واقع شود لیکن مردی که ششک عظیم کشیده باشند شاید که آب سرد بیکبار

در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان نهایت ضعیف گشته و به هم زد که آب بسیار خورده باشند و بدین
که بقدر حرارت بدان فصل سیکو را فانی گردد و ایشان را اول شخصه و غریزه بسیار باید کردن
و اندک اندک تجرع نمودن و با لجه را آب و انگبات بر سیکو را غلبه بریدن با جمع مضرب و صفا
و اگر مرضی را و سیم وقوع حالات مذکور باشد خواه متعادل و خواه غیر متعادل و اما استعمال آب سرد
از برون در گرما نهایت مفید بود و جهت منع اخلاط از تحلیل مغط و تعدیل حرارت دل و از آن
نق و که در آن ظاهر آتاشی که بسیار سرد نباشد چنانچه تن را از آن نفرت بود و کثرت در
بسیار واقع نشود که سست مسام کند به چوبه سرد و از آب گرم آب سرد و بکس نفس کردن
بیکبار همان حکم دارد که در همانند کور شد و در زمستان استعمال آب گرم مناسب بود و در
بشرطین مذکورین و در جام نیم گرم زیرا که از آب گرم نفق مسام جلد و سلیل انچه محقق میشود
و بدن را از آن راحت میسر و کثرت آن سبب سلیل مضرب بود و در فایز و لهما مال قایم است
مناسب است لیکن در بهار مائل بسردی و در فایز مائل گرمی و در محل محفوظ و در بخلات مائل
که در وی زود زود استعمال آب مناسب بود و وسیع حیوانی خود مقتضی است چنانچه از اکثر حیوانا
این حال مشاهدست و اما استعمال آب جاذب سیکو و آبهای که او دین نافع در آن جوشیده باشد
از خارج بدن همان اکثر اوقات حافظان صحت را بغایت مفید بود و جهت منع عفونات و قوی
اعضای ظاهری و شتر چنانچه در بحث معالجات تبقریب معلوم گرداند انشاء الله تعالی سود و عذا
بر قوت که بدل با تحلیل شود و غذا چهار قسم بود یعنی آنکه اثر او در بدن باده فقط باشد یا که حاصل
از خلطی که قبول صورت عضوی تواند کرد چون نان گوشت پخت و امثال آن این را غذا مطلق
گویند دوم آنکه اثر او باده و کیفیت هر دو بود و از آن غذا و دای گویند چون کاهو که کیفیت بر میکند
سوم آنکه اثر او باده و صورت نوعیه هر دو بود و از آن غذا و دای گویند چون کاهو که کیفیت بر میکند
که لازم صورت نوعیه اوست تغریب میکند چهارم آنکه اثر او بجهل بود و از آن غذا و دای گویند
چون خر که باده بدل شود و بخاصیت تغریب و دفع عفونات میکند و کیفیت تن را گرم میسازد و چنانچه
مرا در غذا می طلق غذا است نه غذای مطلق و در از بر قوت کثیر غذا است یعنی یا کثیر اجزای
مستحیل شود و ضعیف در مقابل این بود و از غذای قویه بعضی از صدر باب معلوم شد بعضی که

تقریب معلوم خواهد شد از آنکه غذا و عصاره غذا چنانچه در بدن مخلوط احوال قوی بدنی در
ضعف و قوت و تفاوت است و تفاوت قایم بر حرکت و سلب قوت باز در هضم و دفع و
و اسکان غیر محسوس است از این جهت و طبیعت تا آخر شیخوخت شاید و مقررت پس بر این
غذا از ابتدای نشو و نما که غایت ضعف قوی است تا محل و قوت که کمال قوت است تدریجی باز
ت و غلظت غذا باید که بمقدار قوت هضم بود و از آن غذای معتد و البون مرضه و اخرا از آنجه معتد
و قیاد و احیای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاد کردن باز زیاد افعال و ریاضات
تدریج واقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدنی کمال قوت تا غلظت حاصل شد و غذا ای
علیظ را بنوع هضم نماید و در هضم غذا به اگر چه باکها مختلف و بیشتر واقع شود عاجز گردد و طبع را
تدریج سازد و مراد از غذا علیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که تغیر قبول صورت هضم
محل کند و بعد از این خون بر آب کولت بنیاض و ضعف طبیعی شود و هم تدریج تعلیف غذا و پس
خون بنیاض هم رسد غذای او قریب غذا اطفال شده و بسیار مردم در آنجا هستند
و از اوقات تندرست بوده اند و غذا ایشان از اول عمر تا آخر عمر برآید و گاهی برنجینه
و مرغی و بیاستی و یا پسیر که مقرر بوده و مرعات حال غذا بتقلیل و کثرت میگردد و مانند تکلیف
تعلیف و این نوع خود اگر تعلق واقع است و طرق عام و مجرب است و باید که غذای اشتهای صافی
در طبع از آنکه تعلق نماید و بگوید و بر بالای طعام تمام هضم نیافته و بی اشتهای پس طعام خورد
چون طبع از هضم سابق باز نرسد و اشتهای از هضم آن عاجز آید و فاسد گردد و فاسد کند
و حدیث من کل الطعام بشهوة حرم الله تعالی حکمت علی قلبه شیر بدین معنی است در اشتها صافی
نرسد باید کرد که اخلاط بدین غذا بمعدده منجذب گردد و اشتها را باطل کند و طبع را تغیر سازد و
از منجذب گردد و از جهت قبول غذا در حین ثوران حرارت معدده و تجزیه و هضم در گری خواهد
و تنبیه و زوال اشتها بر آن گوای و هندی که رستی که بگریستن کشیدن معتد باشند که
از هنگام مرعاتات منفرت نرسند و بر اشتها کاذب طعام خوردن حکم بی اشتها دارد
و از آن معتد بغیر معتد خبر بسبیل اعتیاد تدریجی توان که از آن منفرات کلیه بدید آید و بعد
هضم آن طبیعت قبول آن معتد باشد و بگوید طعام نشود و بدن از آنکه قوت کند

و طبیعت از تلقی نماید دیدم که بسیار که از شیر خوردن خوشتر گفتند و در آخر سال را که دیدم
که بچرخ خوردن خوشتر گرفت و شخصی را دیدم که شیر می کم خورده بود و در میان مرغها و شیرین
عادت داشتند هرگاه شیرینی خوردی مرضی چون سراج و تن و طارش پیدا کردی و امثال این
حال بسیارست و در بعضی خدغه بول و غایط هم چیزی نباید خوردن و طبیعت میان دو حالت
متضاده متجزر گردد و مضمم بدین شود و مدت طعام خوردن را بسیار دراز نماید که آن که حکم افضل
طعام بر طعام نیمه مضمم کرد و طعام کثیف را ناکام خایند و فرودن عاجز کنند و مانند دوسو که
یکبار از خایندن طعام عادت فرمودن معده بود و مضمم چیزی نمی نرم و بضعف و مضطرب و خفقان
طعام خوردن مضمم ناموار است و مضرب بود و خوردن طعام خفیف بود چون فردا در از میان
واقع شود و طبع را تسویر سازد و مضمم بدافند تشخیص که اختلاف طعم و قوام آنها بسیار بود
که از جمیع الطعمه که با الخاصیت یافته شده باشند که از جمیع آنها مرضی در بدن حاصل میشود
چنانکه از جمیع مایه تازه و شیرین و طعم و جذام و از جمیع عسل و خرزه و شربت شیرین و خرزه و میوه
جمع دیو اس شیر در و منافصل و اعصاب و از جمیع ماست و تخم مرغ برص بقی و کفک و از جمیع
و انار فساد معده و از جمیع سبزی و شیرین و از جمیع دوغ با غوره در و منافصل و لکهای
و از جمیع شیر و بیضه لکهای پلید و از جمیع ماست و با قدامی تر در و شکم و از شیر و شراب
نفس خدر واجب دانند و بسیار دیدم که مردم از جمیع اینها خدر نمیکردند چون متذکر
بودند هیچ ضرر نیافتند و بسیار دیدم که غیر متذکر میان اینها جمع کرد و مضرت یافت
جمع این مذکورات بر بسبب حکمت تدبیری و میر و حکم اعتیاد بسبب دارد و نیکو بود و چه گاه
که بالضرورت اتفاق افتد و چون عادت بود و مضرت نکند و آنچه جمع از این حالت
حکم طعامی داشته باشد که از اجزای مختلفه بخته باشند بلکه در اکثر خورشها جمیع مختلفا
غیر مضر واقع است و در دین معده هم جمله خطی و فرجی می یابند و کوضع پیدا میکنند و
تصرف در مجموع میکنند و در بر یک طعمه لیکن آنچه لطف است اول را منجذب بکند میشود و از تخفیف
در جمع لطف و کثیف و از اول و اول تقدیم لطف لازم داشته اند و مضمم درین وجه هموار
و باید که در جمیع اینها اعتیاد را با غیر اعتیاد اعتیاد نماید و در این طبع از جمیع خورشها

مگر در آنجا و فلبه از آن قوی کند و از غیر معتاد چون تنفر بود نیک تلقی کند و هضم مختلف است
 و ضرر کند و باید که قطع طعام بشمار شود نه قطع اشتها بطعام تا هضم سرچ بود و معده بر قوت
 و این عایت بیشک ماسک زمام صحت بود و در دم گرمی گشته و انشاید که طعام بیکیا
 بمقدار خواست خورد زیرا که حرارت غریزی و قوت ای ایشان ضعیف شده تاب آن باز نماند
 و از آن بیم بلاست بود و بداند که غذای خشک کرده در گرمی هوا بجهت آنکه معدل حرارت فاضل قلب
 و کبد و معده است محو و بر غلبه طبع بود و چنین غذا فی الجمله گرم و سردی هوا و جهت تقادوم و
 بابر نفس و خارج و بر کلاط طبع از مجرای غوب صفت نیاید چنانچه از مقدار و این بکن بزرگست
 و در حفظ صحت و دفع مرض خلاف کردن این مضرات کلیه آورده و مناسب آن بود که حافظ صحت
 چون صبح از خواب برخیزد و بخورد و در اعلی الرق معتاد و نهانست سه لقمه نان خشک یا سبزی
 که بجای آن بود بخورد و بعد از آن بمیات دیگر استعمال نماید و ممکن است در این باب بسیار است
 زیرا که معده همیشه بجهت یک در جوش بوده و اخلاط به وسیله کرده اند و صبح که از خواب بیدار
 و حرکت آغاز کرد و چنانست که تشنگی دیگران بگردند و سبب یکبار بر دارند آن بخارات همچنان
 مرتفع گشته و باغ را شوش کنند و چون چیزی اندک خشک معده رسید جذب بطوبات
 فاسده میکند و اخلاط بدان توجه می شوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخارات تسکین یابند
 چنانچه قوی آب انشال آن بر جوش و یک بطبوخ زنند و چون اندک است از آن شسته و تری
 نمیشود و باقی شیرین را در آنکه تحریک بطوبات و تشوش معده کند و معده و لک فاضل
 این تدبیر از رختن صغیر و غیره معده در حرکت کردن نباشد اگر چه معتاد و از اتفاق قوی فاضل
 نکند لیکن این عادت نیکو بود و این تدبیر در محالجات نیز بسیار بکار می آید مگر نهانند که چون
 تغیر کیفیات و فصول از مغیرات و فصول طبیعت است بجهت اختلافات و تبدلات مضاد
 و تولید و تحریک اخلاط بر پنج غیر طبیعی درین سبب طالع البقیه و در شراب مضاد و ضد و
 خود است پس هر فصلی غذای بکار باید و تنی که مناسب و معتاد طبع و مضاد مفاسد هوا بود
 چنانچه در بیمار که محل حرکت اخلاط و از دما و خون است بجهت گرمی و تری هوا غذای مسکن و تریق
 و قلیل المقدار خوردن از مثل و دفعه و گوسفند بره و نان بی ماست و شور باور و چنانچه در شبانه

و بعضی سیوه یا باری چون روغن شمشیر و اشال اینها نیز سیکو بود و بشرطی که از آن خورد
 و در وقت لائق یعنی وقتی که بر معده گران نیاید و گران یا بواسطه سیری از طعام و شراب بود یا بواسطه
 خلط معده و تحریک خلطی معده یا تولید آن و ضعیف که محل که اخلاط و بنط شده و اخلاط و در وقت
 صغیر است جهت گرمی خشکی هوا ای غذای خشک و تری و سرد کرده به پنج و برین و غیره مایل بود
 خوردن چون نان و دروغ آب برنج و اشال آن سرد کرده و خیار را نگینده و در شبهای قاتی دار بعضی
 سیوه ای تابستانی چون بادنگ و هندوانه و شفا و دانه مار میخوش و سیب و آبله و اندکی در وقت
 لائق مناسب بود اندرین فصل و چون هضم ضعیف است بسبب قلت حرارت درون و اشال
 و قوی بجهت اشتیاق هوا ای گرم غذا که خوردن بدفعات او بود و بعضی مردم گرم تر و سبب
 که درین فصل در عین گرمای روز و شفت در وعده و اشال آن خورشید ایشان چکان و در هوا
 میباشند و اگر با قوت و تند رست می باشند و معده نیز میشوند ازین نکته نیز غافل نشاید بودند
 لیکن اعتقاد بطریق مذکور اولیست و در خریف که محل عین از دما و سود است بجهت سردی
 خشکی هوا غذای نرم و چرب و جاشی کرده و هم خشک باید خورد چون قلیه بزرگ و میوه و قلیه
 و بادجان که محبوب طبع است و اشال اینها و بعضی سیوه چون خربزه و انگور شیرین و انجیر و آمل و
 و سیب شیرین و نار و اشال اینها اندکی در محصل نیکو بود و در زمستان که محل است مسامحت
 و حقیقه و تری و تلخ و قوی و از جو مواد است جهت سردی و تری هوا و غذای غلیظ و گرم کرد
 بگرمی مایل خوردن چون بریس و کباب و جگانی و قلیه برنج زعفران و اشال آن قوت بهضم خون
 کثرت حرارت درون نیکو بود و از هضم آنها عاجز نیاید و بعد العاده و اگر چه معتاد و اگر فصل
 بهضم اینها تواند لیکن درین فصل بهتر و القی بود و در شب و نهانی فی الجمله درین فصل جهت ترقیق باغهم
 نموده زائیده در معده مناسب آید حق آنست که در جمله فصول از آنچه مفاسد هوا است
 فصل بود و اگر چه معتاد باشد بدان اندکی خد کند چه این رعایت بمنزله علاجی بود و مرا
 مفاسد هوا را تا آنکه چنانچه در غذا مراعات بقول لازم است مراعات اوقات شبانه روز
 نیز لازم بود و چنانکه در طرف صبح که محل حرکت صغیر است سکنت صغیر و سردی و در وقت
 و در چاشت و پیشین که محل حرکت دم است مقویات و مطفیفات دم خوردند و در طرف آخر روز

و همچنین جالبینای بلند و است نیز باید که بر دغدغه بول و غایب خواب کند تا خواب شود
 و جس مغز ترسانه ششم حرکات و سکات بدن و قوای نفسانی امارات حرکات
 و سکات بدن که لابد است جهت ترمیم همت مزاج و دفع فضلات اغذیه بدو و اولی که
 تحلیل آن باغش حرارت غریزی بحرک اعضا و جهت آسایش طبع تحلیل علیل را بر
 و جمال یافتن برای تصرف و مطلوب تدریجاً هم چنان باید که ریاضت حرکت بعد از غم
 از خلوت نام واقع شود و بهر چه تحلیل معتدل افند و بر هر دو حالت مخالف مذکور سکون اولی بود
 و بر حرکت متعین باشد که در دوام طبع از آن نشاط میکند و رنگ در وی افزوده شود
 و کوفتی و ماندگی و کسالتی از آن درمی یابد و از آن بدن عرق راحت و خفت می یابد نیکو و جوان
 طبع از آن سرخه و با وجود غایت بخت و در آن شعله و عرق و تحلیلات زیاده می یابد
 و در عضوی و ماندگی درمی یابد سکون واجب بود چه حرارت غریزی اگر چه از حرکت برمی آید
 و تاثیر خود تمام میکند فضلات را بعرق و غیره دفع می سازد تا از افراط آن رطوبات بدنی و دفع
 و هم حرارت غریزی تحلیل مغط می یابند و از اینجا واضح گردد که در بین گرمی هوا و غایت
 است و سلامت تر بود و در خشکی هوا حرکت و ریاضت و در همین احتیاج با مزاج بول و غایب
 و امثال آن حرکت متعین مثل دیدن و شنیدن و زود عظیم زدن و کشا و اینهاست که
 که جسم فضلات و قصه عضو باشد بلا شبهه و باید که بعد از تناول ادویه قویه مغویه یا دام
 که احتیاج تمام حاصل شده باشد حرکات متعین کند تا بواسطه کثرت حرارت و تحلیلات
 و غفلت طبع از بازگوشیدن با قوت و افسادی کلی در مزاج پدید نیاید و بعد از سلامت
 و در صین ضعف قوی و اعضا هم سکون از تعین لازم بود زیرا که از تعین بیسم بود که روح تحلیل
 پذیر و یا تصور عضوی واقع شود اگر چه معقود بوده باشد و در آن اعضا اگر چه از ریاضت
 که واقع گرفت بعضی اجسام است تحلیل مواد مانده کنه مغف و مقوی بدن است جهت جذب
 مواد صالحه بعضی چنانچه مشاهد است از مردمی که ملازمت و کلب میکند که قریبی شوند از افراط آن
 سفر بود جهت زیادتی تحلیل مغف و باید که بر عضوی را که ریاضت قوی فرماید قوت او در
 زیاد گردد و در تخصیص در آن متنا و چنانکه مقدار قوی که از آن عضو است صادر توانستی شد و است

صادر گردد و چنانچه تنهائی برنی نیز کثرت ریاضت قوت می یابد چون حافظ از کثرت حفظ
 و متفکر از کثرت فکر و تخیل و امثال اینها سبب کثرت توجیه روح و عاقل و عاقل
 بدان عضو مجمل آن قوت بسبب دوام ریاضت چنانچه مقتضای ایستام طبیعت است و هر
 عضوی را ریاضتی است مخصوص بدو چنانکه سینه و خنجره را خوانند که چشم را دیدن گوش
 شنیدن و ذالقه را چشیدن و شامه را بو شنیدن و علی بن النقیس اعتقاد و در جو ریاضت
 بسبب ترقی تدریجی می یابد از اقل اکثر و از انصاف باشد تا مد قوت و حفظ صحت گردد و الا
 مغز آن خلقت و اختلاط قوی رسد چنانچه بقرب محسوم گردد و انشا الله تعالی
 امارات حرکات سکات قوای نفسانی که موقوف علیها اند و حرکات و سکات بدن
 چنان باید که دفع افراط و تقطید بلکه حد اعتدال اینها که خلق نیکو عبارت از آنست نفس را
 سخت و در نارض سازند تا بسبب بیاحتیالی آنها نظام حرکات بدن و اعتدالی مزاج
 منحل نگردد و چه هرگاه در قوای نفسانی که صور یا کیفیات ارواح اند از تمام امور نافعه ملایم و یا
 ضاره منافعه واقع میشود نفس را ترجیح آن ادراکات و الفعالات کیفیتی چند عارض می
 شود از اعضا نفسانی خوانند چون غم و شادی غضب و مسر و ملالت و خجالت و غیره چنانچه
 در حکمت بسبب نفس توجیه و تحریک قوی در هر حالی بر وجهی میکند چنانچه در غم و خون که از
 ادراک منافر حاصل میگردد و توجیه قوت حیوانی بجانب درون اعناق بدن میسر یابد
 بر آغز و غضب و شادی که از ادراک منافر در اول و علایم در دوم حاصل میگردد و توجیه قوت
 حیوانی بجانب خارج و ظاهر اعضا میفرماید مقاومت مع او و حاصل نیکو در مجمل و بسبب
 یعنی ایستام که از ادراک هر دو حال مذکور معاً حاصل میگردد و توجیه قوت شدید از تحلیلات
 بر او و معاً حسه و بلا شک در هر دو حال روح حیوانی مل قوی است با آن متوجه می شود
 و چون روح جوهر لطیف سهل التحلل است و تحریک او بجائی بر آسایش نیست
 و هم صافی لطیف که مناسب بر روح و حامل حرارت غریزی است در دل مصاحبت
 و بدل با تحلیل او میگردد بر این پایه او متوجه شود چون درین دو حالت افراط واقع شود
 بلا کت فحاشه و یا حالتی نا طبیعتی و سبب در زیر پا که در حالت اول خواه قلنس

در حقیقت که در این عالم سید و سرور روح باطنی است که در درون
 حقیقت گردید و این چنین چون قوی و قوی واقع باشد موجب انطوائی روح گردد و غلبه
 حرارت و داخل تحلیل طبیعت کند و چون قوی و ضعیف واقع باشد حرارت را تحلیل
 روح کند اما گاه بود که حرکت حقیقت حقیقت را مل باطل گردد و غشی افتد و گاه بود
 که روح را گرم سازد و گرمی باطنی و از آن می تواند کند و اما در حالت ثانیه بسبب تقرب
 روح به عالم و نسل آن با غرض یا شاف و توجیه بدفع ان افواه دل کش و در هر دو جهت
 اخراج روح و در روح با آنچه که در کور شد بطا بر تن مایل گردد و این میل چون قوی و قوی واقع باشد
 تحلیل می کند که در اعضای شکسته باقی مانده بود و جهت منع خلا و برای حفظ تحلیل شود چون
 در دنیا به ضعیف گردد و باطنی را گرم نتواند داشت و باطنی سرد شود و آنچه بطا بر تن کرده بود هم
 جهت مدد یافتن تحلیل رود و فاجره واقع شود و چون قوی و ضعیف واقع باشد تحلیل نام
 واقع نشود و لیکن فی الجمله بر دو باب و باطن و ضعف روح و قلب پدید آید و غشی افتد و اما
 برین حرکت گرم شود و همی یوم پدید آید و اضطراب دل در حین ادراک احوال و اشواق
 پیوسته است در سایر کیفیات نفسانی نیز همچون از افرات تغییرات مزاج و افعال ظهوری یا
 اگر معلوم است و اما اولاً سکون قوی که تقریباً اعراض است چون موجب تعلیق روح نسبت
 قوت تحلیلات بیشک شمولاً است بود و همچنانچه غلظت دم که ماده روح است جهت قوت
 حرکت بدنی و کثافت اغذیه و همچنین سنج جود حرارت و مضررات افعال قوی بود و لیکن
 جهت غلظت حرکت و استنشاق هوا و ترویج بر وجه لایق نتواند و گرمی باطنی پدید آید
 به پدید آمدن و هر گاه این حرکات سکات بر وجه اعتدال شود از جمیع این اوقات محفوظ گردد و این
 حال ملکات فاضله که تندیب اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق میسر است
 مستم دفع ریف فضلات داخله و خارجیه و جسم را شامل غایط و بول و منی و عرق و مخاط و
 اظ و موی هر چه که در در عایت آنچنان بود که هر گاه تعاضای غایط و بول نیکو شود و در
 از نگاه داشتن اینها به قولی و جسم بول و آفت مجاری آنها باشد چنانچه تقریباً
 اما اندک تعاضای ناپایده است تا در حد دفع طبیعت نیکو نماند و اما نقص و در حد دفع طبیعت

تخلیف

سبب اخراج جسم ناپایده است و در حد دفع طبیعت نیکو نماند و اما نقص و در حد دفع طبیعت
 بدان آلات میل کند و از آن جهت چون جسم دفعه تو کند و برود و نماند و به صبر باید کرد
 و خود را مشغول داشتن تا طبع آنرا فرا بپوشد و آن مضر و خود تحلیل برود و اگر در
 ریاضتی در غایت سبب تا زود تر تحلیل یابد و اولی باشد و باید که اخراج بول غایط و غلظت
 که طبع اقتصاد میکند از برای خروج می باشد که کند و در سیمه کار باز نماند و بقایا
 جسم نکند که از آن مضررت بجاری رسد و جهت ماندن بقایا و در غیر محل خود از گذر مایه
 و غایط و دانه را نیز مضر بود و در حین اخراج بجهت امداد و عطف بر آن اعضا نمکنند و میل بقایا
 شفقت طبع نمایند و بول در سوراخها نکند که مبادا سمی از حیوانی می که مادی می باشد
 با سفل رسد و بر روضه های خداوند علت بود اسیر و علت های سدی خون و مبر و
 و مخدوم صاحب سبب در دو تب و بانی و شباهه اینها نشیند که بدان علت مبتدا کرد
 و بدانکه اکثر مردمی را که در نقل ایشان شیره اوقات سیبی بود و طبیعتی تند است و در
 باشند جهت قوت معده و اسعاده و سبب میضم و اگر چه از کثرت تناول اغذیه واد و غایط
 باشد و اما بر دغدغه جامع صبر ادلی بود و ناممکن باشد بقوت و حفظ منی عادت باید کرد
 زیرا که تولد منی از غنویت که می باشد جهت تغذیه اعضای رتبه که دل و دماغ و حرکت
 و تاخیر و تعلیل غذای ناسب ضعیف آنها گردد و فساد آن بقوی و دیگر اعضا رسد و اگر
 که از اخراج بسیار خون انقدر ضعف نکند که از اخراج اندک منی را از آن شبق صادق بود
 با فراط بلا محکم کی از اخراج و ادویه منی معلوم باشد و طبیعت با حتام دفع میطلب از اخراج
 اندک بود و استفرغ آن می باشد و با مرغوب کند تا آنچه صرف میشود طبیعت جهت رغبت آن
 تولد میکند و بسبب فرج تقویت قوی انباش حرارت غریزی منیاید و منی و لکت
 شایسته که در کتب آن حرارت روح و جسم و ضعف تن آورد و اما معاد بوده باشد
 چون در وضع آن افرط کند امتلا و اگر انی در تن او پدید آید و لیکن کسی در ادویه و مجاری
 و سده کند و یا خود متصف گردد و تجارت از آن بدل و دماغ و ادراسه و در اعضا
 دو سوس و لیکن و تیرگی حواس و غشی و صداع و در دار و امثال اینها پدید آید و غیره

بدین حد مضرب باشد و از جمیع عجز و عیاض و زنی که معا و مباشرت بوده باشند و در
ازان دور مانده و از جمیع معلولها خدگشتند تا از تحقق محل به آلات مضرب نرسد و باشد که
ماده رود به باطنی منجذب شود و سبب فساد کلیه و جگر و مجاری گردد و سرایت امراض ازین صورت
بیشتر دزد و ترقه و تبی کثیر را دیدیم که از جهت مجامعت با فواحشی که آتشک دارا ایشان
جمع شده بود بی آنکه خواش را واقع باشد مرض آتشک پیدا گردید با وجود که این مرض خفیه
نیست و بر خلافی بدن است و معده و عروق جمیع مضرب و جهت حدوث میل ضعیف گردد
غریزی سقوط قوت در اول و نصب در اعضا و حدوث سستی و ضعف و در ثانی نیکوتر
بر خلاف بیشتر بود و در حین اخراج منی بعضی نشاید کردن و باید که آتشک تا آنچه طبع است فراغ آن
سیطره بکند تا از ماندن بقایای آن در مجاری فساد نشود و در حین تقاضای بول غایب طبع
منی مضرب و مجاری قوی بواسطه دفاع لذت و دغدغه و اخراج منی آنقدر که تن ازان راحت
و سبکی و صفای حواس میل استراحت بعد ازان واقع میشود بسیار زنده و چون بخلاف این بود
سخت مضرب باشد و تفصیل اشکال مانده و ضاره مجامعت در مطلوبات مذکورست و قوت مزاج
و تن عزبان نسبت با که حیایان امری واضح و مجربست و که خدا یا ان تن ستمست و در آخر بسیاریم
واقع اند و اخراج عرق به ریاضات حرارت فصل داخل غلظت است و بعد از مزاج و آنچه حکام
و ادویه و تسخیر بود و تقبیل واقع شود و منی بود و داخل علاج و اعتدال که آن معده و مصلوب است با اعتدال
حرکات تشبه معاده بود و مخاط آنچه در منی جمع شود و اخراج آن به میدان باید که در آسان تر بود و
نفس کشاده گردد و اگر دیگر فصل در دماغ بود بحال استغراق آن بر پدید آمدن و آنچه بر نفس کشنده
و از دهن بر آورند و منفذ منی را نیکو پاک سازد و اگر آنچه حکام اقرب بود که خروج آن از راه دهن است
و در حین میدان و غیره عفت نباید که در سبب اتفرق انفصال در منفذ و حوالی دماغ واقع باشد
و در حین فرو بردن طعام و آب و غیره نشاید منی میدان که ممکن بود که از انجا چربی منقبض
و دشت کند و مخاط را فرو نماید بر که چون فصل دماغ منقبض است و منی آن منفذ بود و اگر
بدان معاده و منی نیکو از دهن دفع باید که در شست و شوی و اشمال آن تا چشم راوی بداد
بهرین دود و دماغ را مضرب نشود و در سبب از ان با کلیه با صلاح عضو نشاید که در دهن نیکو

مضرب است مدول را پس دفع فضلات ازان نافع بود و منع آن مطلقا مضرب باشد و از ان
در محل باید که هوای آن انجا است گرم باشد زیرا که موی بچو پوششی است عضوا و چون هوا
بود مسام آن عضو که موی دور کرده اند بسته شود و مزاج آنرا طبیعی سازد و جهت حقن از ان
و زود زود موی نباید ستر که دماغ را مضرب باشد و از موه معاده و نباید که از انجا دماغ خارج
و دشت نباید و اگر بالضرورت تاخیری افتد آب گرم اندکی بچو موی را زاید ساختن باید
و شستن با تسکین باید و اگر اعتیاد نگاه داشتن موی شده باشد نیکوتر بود و جهت حفظ
دماغ فاما شستن آن بهر متنی جهت دفع حرک و حیوان لازم بود چنانچه دایست و از ان حرکت
جهت دفع مسام بدن مناسب بود و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت آیت فی الجمله
طریق حفظ صحت و دراز کیا مخفی نماند که این تدبیر سهو حافظ صحت بمناسبت بر پیش کشاکش
سبب سیاره واقع است و از تربیت شتری و آب از تربیت زهره و غذا از تربیت آفتاب
و دودای مقوی از تربیت مرغ و خواب بیداری از تربیت عطار و حرکت و سکون از تربیت قمر
و جیس فضلات از تربیت زحل ای سعادتمند نظر حکامای یونان اتباع ایشان بر رسانیدن
مزاج شخص است بمنتهای اجل که از ان طبعی خوانند و آن تا صد و بیست سال بود و بنگاه حفظ کنند
هر سنی را از طفولیت و شباب که ولادت و شجاعت بر آنچه لایق آن سن بود بتجدیل اسباب و در نیکو
زیر که کون حیوان را تخصیص آدمی از از طوبی یافت اند که معارن بود و بخاری که منقبض و تدبیر و دفع
فضلات او کند و تدبیر تحلیل آن نیز مینماید بهر تحلیل سراج مرد بین و آن طوبی و حرارت غریز
یعنی اصلی مادر زادی که توأم اصل حیوان بداناست و آنچه از طوبات غریبه بدل با تحلیل بدن میشود
تا نیم مقام آن طوبی نمیشود زیرا که آن طوبی اصلیه قبل از طبع درین بدن در ادعای غذا و منی و دم
و از طبع یافته و طبع این طوبات هم درین بدن بود نقطه پس آن طوبی در حین تقبیل طبیعت
که تحلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که باعث روح حیوانیت منقبض گردد و چنانچه طبع از خارج نشود
روغن حیوانی طبیعی واجب شود این بر تقدیر عدم ضعف مزاج اصل و تقبیل خارجی بود و
استقامت درین زمان و این ممالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود هم در دو اسباب غده عصاره
و داخل بیشتر ازین یافته اند هر چند که مراعات نبر خورده اند اما حکامی هستند را چون عقلا

میوزد و در دفع آن بنابر حکمی تلخ نمایند و بزرگترین سبب ایشان جهت اضمحلال فکندون بود
 همچو مار که سبب است بی اقلند و ناز می شود و درازی عمر را از این سبب است و این
 خود بکفایت و قوی الحاد واقع و از جمیع کثیر و از حکمای ایشان شنیدم که چون این تلخ کرد و در میان
 ایشان که باز بر می آید سیاه بر می آید و این علامت عود و شب است موقوف حرارت و در وقت
 غریزی و در آن اوقات او می شود مزاج و مسود مشد بخامصیت و لون از داخل پوست
 بکار دارند و از جمیع کثیر از کبار ایشان شنیدم که بعضی از حکمای ایشان هستند که چون در بعضی
 خود قصوری در بایست از طرف پشت رود می خود را بعضی بیرون آورده و باز گردانند و از
 آبهای او به مناسبت بشویند و با دویه دیگر از آبها لایند و تیار کرده و آنرا بخورد و اگر کثرت
 بسته که نفس را فسر اگر در درون خود آنرا حرکت دهند چنانچه بعضی را که خواهند باقی
 سازند تمام دم را به بخامصیت می گردانند و در داخل آن در بر توبه و آنرا بزرگ کنند چنانکه
 درم کرده و باز بحال اصلی عود نمایند و من جکی را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود را
 چنان حرکت میفرمود که از بیرون پوست شکم او کسی ندانست که چیزی جویج گشته است و
 بلند داشت به طرف میزد و در آن حین شکم او قوه عظیم میکرد و اتصال این غایت در اعمال ایشان
 بسیار است اینست البته بیان خط صحت و آنچه در درگاه ابواب سیر میکرد و کینه مرا برین سال حاصل شد

باب سوم در بیان سبب لطفا

و بر آن نا تمام مرخصان غیب و اعراض مغرطه نفسانی و اسباب و هوا که سفر و استغافات
 بدینکه مود و در قبیل از آنکه اعضا می دستند حرکت و موضح شود آنرا من طوبیت گویند مزاج
 گرم و در بود جیت و در حرارت و رطوبت غریزین لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است و در
 غریزی تلخ و نفع اجزای بدن کمال نمیتواند کرد و از جهت اعضا و جوارح اطفا نارسید است
 و نیز جهت همین و غور رطوبت اصلیه نشود و نمودن درین سبب شریک است و حال ایشان
 ز داخل صحت است و در داخل مرض و چون ازین مرتبه تجاوز کرد و سن گوئی بود و مزاج همچون
 گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه اول بود و بواسطه زیادتی تحلیل و این بعد از بر خاستن و حرکت

باراده بود و با آوردن دندان بعد سقوط و کشیدن اعضا و غایت آن تاهست سال باشد
 و حال که در کان فی الحمله داخل صحت بود چون ازین مرتبه گشت سن شروع بود و مزاج
 همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه ثانیه بود و حرارت مشتعل و ظاهر است و این تا جین
 تلخ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد و سن رطب بود و از اینجانب گرم و تر باشد اما تری کمتر
 از مرتبه ثانیه بود و این تا جین بر آوردن موی روی بود که غایت آن تا هفت سال است
 و چون ازین مرتبه تجاوز گشت سن جوانی بود تا در پنجاه سال و غایت نشود و نمودن تا
 و از سی سال تا چهل سال سن اوتوف گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک است و بزرگ
 حرارت غریزی اشتغال تا طبیعی نیست چنانچه چراغ در استال بدو غنیمت بار طومات برایش
 و درین مرتبه جیت کی تمام می یابد جیت کمال قوت حرارت غریزی و باز به افتق غریزین نشو
 و نمودن و چون ازین مرتبه تجاوز کرد و سن کولت بود و نقصان رطوبت غریزی درین
 اوقات واقع می شود و سبب نقصان حرارت غریزی میسر گردد و بدین چنانچه نقصان
 روغن بعد از اشتغال چراغ و مزاج کمال نسبت شبان بسردی و خشکی مایل بود و این تا
 شصت سالگی باشد و بعضی است ای کولت از سی و پنج گیرند و این چهار مرتبه داخل صحت
 و بعد ازین سن سیری که آنرا شیخوخت گویند درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت غریزین
 از دیادی باید و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف می شود تا آنکه این رطوبت بنوع نقصان
 یابد که حفظ آن حرارت نتواند کرد و آن موت طبیعی بود چنانکه از چیش دانسته شد و غایت
 این تا بعد و بیست سال بود و مزاج شایع سبب این نقصان نکور و در غایت برود و سن
 لیکن جهت حصول رطوبات غریبه با کثرت از سوسی مضیم در بدن ایشان مزاج ثانیه ایشان
 سرد و تر باشد نسبت با مقتضای طبیعی و حال پیران نیز از سبب صحت و مرض بیرون بود
 جهت ضعف همچو حال نا تمام و منقصات رطوبات غریزی غیر از حرارت غریزی از سبب
 حرارت غریبه و حرکات عقیقه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است و همچنین منقصات
 حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از برودات و محملات و غیره و چون این سبب
 بوضوح جیت محقق گردد که کمال اهتمام حکما و حفظ صحت و تقویت مزاج در سبب اسنان عمر

تا منبأه اگر اعصاب قوت یابد و با اعتدای او حادث بول بسوزد و در حین سوزش کشاید
 قبیل از افتادن دوده ناف احتیاط باید کرد تا آنرا کو فنی نرسد و اگر در کی جرب هر بار بر پا
 او نهفته و یا آن محل غسل را چرب کند بر هم پیروز و زود خوب شود و تا بخت آن و در پیش قدم
 نیست بعد بر نوات او اندک سرکه با سفوف آب با سوزن خشک یا کل سائیده با خاکستر که بکشند
 تا طوبت آنرا جذب کند و آن محل خشک و مستحکم گردد و در این حین روغن از آن محل دور دارند و در آن
 هر روز تا تمام آن را و آب فانی بنشیند یا که در زیر سیان در سر یا یا سدر و زباج روز یک در محل
 و بعد از آن خشک اندازد و روغن چرب کشند و در غنای با سوزن بنشیند و در حین غسل احتیاط کنند
 تا آب گوش از نرو و این غسل زود زود تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای پاک در و علقه
 مناسب نافع عیشید مثل بنگه و صلبه و خار و بزمین و امثال اینها بهتر بود بعد از هر وقت بکشد
 غسل با استقامت معتدل و قدری در این معین و زود زود تا ناپا چهار ماه مناسب است
 بروغن تازه گاوی و گوشت کب و با منبه تازه و یا منبه تازه را و دماه در روغن بنفشه با دماه
 آن بعد از آن خریدار بخت بخت و اگر ادانی واقع شود که تجویز یافته باشند که نفع رسانند
 و او شسته باشد و حافظ صحت بود اولى باشد و بعد سه روز از ولادت در معتدلین اولی بود
 حفظ از مضرت آلاش قیام باید که بعد از غسل اندر گردن و در پس گوشها و گوشها و گوشها
 طفل بزرگ مورد سائیده یا کل سرشوی نیم کرده بپاشند تا خواب نشود و در سوراخ گل تنگانی بود و در
 روغن مالیدن باید که اعصاب عضلهای او را که بر دو طرف مهرهای شست تا گردن او چرب
 کرده بگشت نوزم نرم مالند تا کوفتگی و اندکی تشنگی که بخت را بخت غلبه اعتدال حاصل شده
 بر طرف شود و بسیار اطفال را دیدم که گریه میکردند چنانچه نزدیک بود که بپوش شوند و شیر
 بپوش و وجه خاموش نمیشد چون این تدبیر کردند شیر گرفتند و بخواب رفتند و عوام این
 را گشت گویند و در این حال شکال ایشان را شافی فرد آوردن بنیابت نافع بود و باید که چون
 جنابیدن مدد بخت خواب آمد طفل غصه کند تا کوفتگی نیاید چون حرکت را بختی کم
 ایشان او باید که بخت بخت او را که بگویند معتدل زیرا که آب ایشان بنیابت طبیعت است
 او را که صحت نماید لذت تمام نمیشد و از غیر این نفرت و بهتر از شیر که طفل در شیر مادر

بشرط صحت و جوانی و بهتر آن بود که مادر معتددا باشد و در معتدله صحت است و نوزاد که تا مزاج
 طفل را ازین زمان باز کمال آیت مطهر حاصل شود و این صفتی عظیم بود و اگر در شش ماه بود و
 بختن باشد آن مضطرب بود و شیر بچانه صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر ضعیف مزاج بود و علقه
 بعضی در مرضه یکی اخلاق را بر شیرش طر کرده اند و این بجای تدبیریکوست در حفظ طفلان
 شخص از مضرت از اطراف اعراض نفانی و شیر جوان بهتر از شیر کهن بود و شیر رضی است
 بنیابت طفل را مضرب باشد و در اویل ولادت چون مادر را قبی عظم رسیده و شیر او اقل باشد
 تا سه ست شیر تند رستی باید داد و شیر پیری بخت و دختر و شیر ذخری بخت بهتر است
 و بعضی گویند که نخست باید که طفل شیر فلک مادر خورد تا اجزای اصلیه و اعضای او بداند
 چند و آنچه با شیر را و بهتر فریب شود و این نیک است که لیست مادر باید که تا هفت شیر خود را میدهد
 و بر بزرگوار از پنج میگفت آسایش میانته باشد تا وقت خوشی او همین نوع اعمال باید کرد
 از آن شیر چون بزرگ شود و قوام معتدل آید چنانچه معروف است این است طفل را شیر
 و مرضه را باید که مطلقا در وقت شیر دادن بخت سستستان را نفی نماید و شیر اندک
 بیرون کند تا گاه در هر طفل نهید و بدست اندک پستان را میفشارد تا او را در مکیدن
 مدوی باشد و کام و زبان حلق او کوفت نیاید و اگر روان غلبه باشد اندک پستان
 در دهن او میگذازد و بیرون می آورد تا شیر در گلوئی طفل نماند و در مقدمه یعنی آنچه که
 ازین غسل عظیم برسد و باید که تا یکسال و بیشتر طفل را بکشد از جانب راست
 و بکشد از جانب چپ تا وضع جانبین او متساوی باشد و هرگاه که طفل از گریه شیر خوردن خوش
 شود معلوم شود که گرسنه بوده و اگر خاموش نشود و شیر نگذرد بیشک او را املی باشد و یا
 وحشتی در مزاج نبودی و اگر باید که تا از زور گریه بخت بیشتر نشود و علاج شکله گز
 و دیدم که بعضی اطفال از غلبه گریه عشی گردند و بعضی فسق و بعضی نمک و پیدار دارند و بسیار
 گریه اطفال باید که سببی تا تمام جلد ولادت بود و گویند عورات که جلد میدارد و در جلد
 بسبب قوی گریه میکنند چون جوع و کوفت اعصاب امثال آن و بعضی تا چهار ماه گریه
 میکنند باید که سببی و لیکن سبب گریه طفل اشک ضعیف بود و بخت عجز ضعیف و در وقت

و بصورتی که در وقت شیر ایشان را بخورند و در وقت الحاضی آن را نخورند
تا او که از آن وقت آن صغری عظیم نباشد و اگر بعد از آن جان پاک شود و در وقت شیر
و خوب می باشد و دیدم چندین که از آن وقت شیر می خوردند و آن را از آب شیر
و با آب می خوردند و او را می خورد و طفل از آن بکلیا شیر و بوی آن می شنید و وقتی کم می شد بسیار
می کرد و ایشان نفع آن تا چهار ماه بود و بعد از آن علاج افراط لازم بود و باید که نفع دهنی طفل را
برابر بر نفق پاک کنند و اگر افراط بسته باشد شیر بر آن و شد و نرم کنند و اگر در رفع بهانه
بچنین روش چشم انداز بهیچ پاک میدارند و اگر یک چشم خسته باشد بیشتر در شیرین نم
نارند و پاک کنند و هر روز سر می کشند و از اجابت صحت ششم و قوت باصره مفید بود و بعد
طفل را چند نوبت دست و پای کشاده باید و ایشان تا حرکت برست و پاک میکند و توی
ست و پای و ناشاطبی در وی پدید می آید و نیز حرارت او و قوت طبعی که حیثیت و جسم بهتر می شود
بیت و نایات و عقیق بر ایشان جهت منع مضرت حشم و همچنین سوختن پسند و پاک کردن
جهت ایشان دفع مضرات و جامه های گشاده پوشانیدن لازم بود و این را بر روی
اند و در بیت ایشان که بغایت خوب است و مدت شیر دادن با طفل تا دو سال بود و اگر
کمتر و از دو سال بیشتر مضر بود زیرا که قبل از یک سال و نیم با ختمه ایشان را قوت بیشتر از آن باشد
و اعضا ایشان هنوز پرورده نشده باشد و خام بود و بعد دو سال غذا بیشتر خواهند خورد و
و بهیچم شیر عادت باضعف بهضم کنند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آن که شیر باز
بدهد که اندک اندک از آن غذا به مقدار بوی چنانند تا در عین باز گرفتن شش لغزای کودک
باشد و همچنین در غذا به تدریج افزایند و در شیر دادن به تدریج کم کنند تا از یک مقدار و بعد
باشد و هیچ غذای کثیف و مستحکم بر ایشان نشاید داد که بهضم بکنند و تولید شده و سنگ در ایشان زود
و می شود و ممکن بود به عطسه و سرفه خیزی از آن در ایشان عهد و باشد چون طفل را بهجت و سوازی عظیم باشد
ایشان را دفع مست و در ایشان شاد است ایشان را در میان کودکی ایشان را بسیار گشتند
از آن خلقت کرد و دو گاهی بهیچ تخم غیر مضره که بیالایند تا از طعم آن نفی عظیم نماید و از فراق آن بسیار
مستگم کرد و اعراض نفسانی مضرت نکند و بهیچ نامی مرغوب او را مسئول دارند و چون در ترک شیر

طبع طفل نری در سینه و با غذا ای قاضی چند و گو دکان امر احاطت ضرورت است
 اطفال و جوانان باید که در سینه و طبایع ایشان که کشیدن تا از آفات اعراض محفوظ
 و با او خلط و ملائمت باید کرد و برضای او و باغی لایق باشد و ممکن گردد و بخشیدن در آنجا
 مشغول دارد و او را بتفریح و بها فرحان باید داشت تا نیکو باشد و از زودین او را منع نباید کرد و
 که از او در عرق و خسبیل شود و از جیدن و در درگی و قضا منع باید نمود تا از آفات تصور حضور
 و حرارت محفوظ باشد و از جهت تقویت که در سینه و دماغ و شیرین جهت تقویت جوده و سبب
 جهت تقویت دل و نری و بواسن دماغ و قوا و امثال آن جهت که جرات و بهای ایشان
 و خیار و دوا و رنگ که دو کا هر دو اشال آن جهت ترطیب تریه مزاج ایشان تا از کاه کاهی مکن
 و چیزی گرم و خشک مطلقا مضرب و خورند و نه جهت پاک کردن کرده و شد ایشان
 ملائم بود و خوش خیارین با انگل باید که بشکوفه کاهی بدیشان خود آیند جهت همین
 بغایت نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال که در کابل اند هر چه طبع ایشان عفت و لطیف شود
 حذر واجب است علی الخصوص طبع قوی را که مزاج ایشان در غایت نزاکت است و بسطه
 قرب باشد و از ادنی تا ملایمی مضرت بسیاری یابند و شیر خواره را ملا خطه حالی مضرت
 بیشتر کنند که بسیاری از امراض ایشان علاج مرضه و رعایت شیر فقط بطرف میشود و
 و اطفال علاج مرضه از علامات جویات اطباء است فی الجمله و تجربه موسسه و علاج امراض
 ایشان برین نوع بود ام الصبان این صرح حقیقی بود که تشنج که اکثر اطفال و بعضی که در آن
 و بیشتر مرطوبان ایشان را بدین و اکثر از خا صفر افتد و از جوشانیدن بسم اندر دماغ و بعضی
 آنرا بعد از آرام الصبان گیرند و اکثر که سال که این مرض طفولیت داشته باشند و بیشتر
 اوقات عمر از صرع این نباشند و اگر کسی را که این مرض طفولیت شده باشد و اوقات دیگر
 کنند و اگر در اوقات دیگر نشد و در صرع و در آن روز و علاج بکیر و سقر و جند سیر و زهره برابر
 و بیکو با بسم حق کنند و مقدار سه ازان در آب یا شیر مرضه بخوراند و باید که مرضه از افتد
 و ترشیه های با و انگیزد و در شیر و اکثر آن بود که از کباب و از بزرگ و در آنجا ازین در گذرد
 علاج با بهام تر باید که تا مرض حکنن کرد و پس از آنکه از صفر افتد و آنکه گام مکنات صفر

و معقبات مناسب آن باید و آنچه با صحت نافع بود و در حله مضیه آید و دیدم که چند طفل را که
 مرض از سینه و سینه و بیشتر تم تجاوز کرده و مهره مر جانی را یا تشنج سرخ کرده و بزرگ یک سینه
 و داری و از جنبانی دماغ تا نزد زمین مرض و بسوزش آن بهوش آمده و دیگر عودت
 و بعضی بیشک که سفند و غیر آن بسم دماغ کنند مضیه آید و جند نیز درون گوش و سینه
 و رگهای دست و پای مالیدن بغایت مضیت و غیره یا بزرگش نماید انگ تا او انگلی در آب
 حل کرده و او را با نجا صیت نافع آید و طریق آن در سینه مال گفته شود و در سینه های ماهی
 مرض با وقت و حرکت بیشتر است و از نجا طفل را که این مرض مکرر واقع شده باشد و نیز
 دفع آن معلوم نباشد و در یکی طفل بان سینه زود و در او اول ماه البته چند باید بویانید بلکه برین
 و با کس و تعلیق نمودن و اندکی بسم خوراندن مناسب باشد و بسیار باشد که در سینه
 ماه که به جهت و بدوی کنند و اندک خلطی در ایشان پیدا یابد و خر خفشی اندک نه بطرفی که در گرت
 می باشد به جهت مقرر سینه کنند و در قرب این علامات ایشان را صرع پیدا یابد و رعایت در وقت
 ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج طفل را از در شیشه های بسیار خورند و سینه چیز
 دوا در کشتی و ششیدن که از آنجا می بیند و بر آوردن بر مفاصلی باشد که با سینه بود
 و امراض افسانی و سپردن و باطله نگاه دارند و او را بعد از خواب بوی سینه مشغول دارند
 او را در این اوقات بیشتر نالند و مرضه و در بعضی از گوشه بزرگ گاه در آب و در گرسات و چیزها
 بهما انگیز برین تر باید و اگر مرضه یک در میان حب الشفای یا حافظه الصحت خور
 بسیار باشد و از بچه شیر او را غلیظ یا آبک گرداند و یا فاسد سازد و حذر لازم بود و از
 جمع چهل نیز در نایب بود و علاج ام الصبان قبل تحلیس صفا و تعدیل مزاج و برین از
 و گرمای صفر انگیز باید کرد و اگر طفل خرد باشد تقیه مزاج مرضه باید کرد و غذای محلی صفر
 دادن و فاد زهر حیوانی در شیر یا دغ هر دو نافع آید و دغ پیشانی طفل مضیه بود
 و همچنین ستن الحراف و بچه بر ساقها و نون و جند مالیدن و در آب نرم برکت یا بهای او
 و مع ذلک تدبیر بق مرعی داشتن عظمه متواتر اگر از جهت درمی بود در نواحی دماغ علاج
 بتدریج دماغ بطلان مبر و تریج بصارت و در غنما مناسب چون آب که دی تره آب که غنما

مایه آید و توذیات را در میناب تاثیر کلی باشد و گفته اند که بجز اصل را و پوست پیشانی و غرا
 بر شقیق گشتند رسیدن خواب و بیداری را که کند با لحاظ صید اگر بر شام تا هر روز یک گشت
 آنگه منجی باشد و مفید بود و اگر در سید بکایوس مصلحتی می باشد بوقت خواب چند سید تر با یکدیگر
 و علاجها که در صبح گفته شد لختی بکار و شستن و گاهی بسبب از خواب بیابان صابون شکم او را وادارند
 رسیدن از غیره و بیداری علاج آنست که اگر او را ممکن باشد بر آنجا از او رسیده و دیگر سازد
 و آن آشتی کننده و در اول حال برنج پاک را شستن و آن آب را دادن نافع بود و خوشتر است
 خرچک با نبات و خرما بریان و ده خوراندن نافع بود و توذیات به ستور مذکور مفید بود و شغل
 او را چند آنکه و آموش کند از لازم بود و آنرا که می از خوف پدید آید علاج جمعی خونی بکار و از
 کبوی و حی چشم یعنی از زرق آنچه غیر موردی باشد علاج آنست که در مدت چهل طفل به وقت چند
 مشک و عنقرآن را بر آب هم نیکو سخی کرده و بیل در چشم او کشند و اگر شیر مادر نرم کشند هم
 شایه و از نوم شبان که چاک ساخته و در آن سحوق مشک و عنقرآن گردانیده و در چشم او
 استعمال نمودن مفید آید و بعد چای اگر زایل نشد به شایه که از اندک تا ششک زایل می شود و بسیار
 اگر کبودی دارد و چون بزرگ شد بخود زایل می شود و بسیار بود که علاج کشنده و همچنان بها
 و در اولاد من خجله بجز بیوست و اگر علاج اقوی است سیاح افتد و یا خود در جبهه علاج نیافته باشد
 فندق را بسوزانند و بار و عنقیت سخی کرده و بر سبیل نرمی سر کوک کشانند و مکرری سازند تا نفع
 و عصاره غلبه و عصاره پوست اند شیرین اندر کشند نافع آید به طبع او است و غلبه
 و همچنین است سرکه و گلاب را از عنقرآن مشک سخی کرده و کشند اگر سبیل بخل تر فرو بردند
 کشند چند نوبت غلبه نافع آید بیان حکلی نافع بکینه سرکه استقامت درم مشک و عنقرآن و روغن
 غیر شهاب از هر یکی یک درم مشک و کافور از هر یکی وانی و دو درم جراح زیت و دو درم حله راسخ
 و حل نیکو نموده بر نقه چند نوبت بکشند سطریمی ملک چشم و سطریم که در حد فست
 همین پر و در علی شیر از غلبه گریه فست علاج هر دو آنست که آن غلبه کشند و کشند
 چند نوبت و از گریه حسب الامکان نگاه نمیدارند و آنچه سبب آن گریه نباشد علاج اقوی همانست
 بر صبح ببول گرم می بشویند و بعد از آن غلبه کشند سطریمی درین سطریم شود و در روز

آنکه صمغ سماق یا چهار بار نبات سوده اندر کشند سبیده را برده به هم چسبیدن یکبار
 چون زیاد از حد و خواب غرق اطفال کودکان و مقدور شد به علاج آنست که بر صبح
 ببول گرم خوش بشویند و کل احتیاط کشند و برگه را در چشم او بزنند و نوبت شستن سحوق
 خشک باشد و از آنکه در بوی نعل و بوی جوز تر و بوی خربزه و شامه خط کشند و اگر از دو و جو
 که از آب چشم و بوی او آوند مفید بود و در چشم که از آوند گویند علاج آنست که تا سه روز
 تمام هیچ دار و دگر چشم او نگردانند و غذای مرضه و لعل خورند و از ترید کله و یا به و آنچه بر
 باشد از آب و اگر آب چشم به هم چسبیده باشد شیر مرضه و غیره با کینه و دو ششید
 بر چشمها خطا کشند و شیر و خمری بهتر از شیر است بود و کینه و دگر داده گرم بر پشت چشمها
 بستن جهت دور و معذب درم یکبار نبات مفید بود و بول گرم شستن عظیم نافع آید و بعد
 زیره و منقو زبانه هم نیکو سخی کرده و آب سخی کف دست کرده و از آب بسیار کشند و بوی
 سازند بر روی چشم کشند و شیر بران و کشیده بر پشت چشم او بزنند و شنبه و روز
 در و در و درم به هم چسبند و اعظم مفید بود و تشخیص در سر ما و در مدتی بسیار را دیدم که بدین
 صحت می یافتند و اگر فریدین است سیاح افتد و او را به سبیده بستر که در علاج رمد فرود
 بکار و از دود پریشان نوع دارند تا ممکن باشد به هیچ دو نوعی گرد چشم اطفال و کودکان خرد
 نباید گردانند که اگر چشم ایشان بغایت تاریکست و بیم مضرت های دیگر به آب رفیق
 از چشم بیدار و لی افتاد و چیزی در و چون سبب این رفیق آب در خوشن بود
 غسل و غیره از یک چشم آب آمدن بدان شاید بود علاج آنست که فستیل از روغن کشند
 در گوش او بزنند از آنجانب و او را هم بدان گوش او بزنند تا آبها سخی شود و باز کرد
 و اگر آب پشت چشمند منقذ گوش لعل را بر دهن نهند و به نفس کشند تا آبها بیرون آید
 و اگر آرد میده در آن منقذ نیکو بنا کنند و بر آن چسبند نیکو بود و بیرون خوشن خانه چشم
 علاج آنست که خنفس که شیر مرضه ساییده و درین کده بر پشت چشم او خطا کشند و لعل
 با بون سر و چشم او می شویند و همچنین باب با در و ج لعل و کل عوام با گلاب کشند و منقذ
 و مرضه و لعل از مقویات معده بکار میدارند و از خردنیک الفاح و بلغم در زیر زبانت کشند و اگر

چشم را بسته میباید مانند آن چیزی که بر پیشانی او ریخته اند و در وقت غذا خوردن و آشامیدن
 یا خوردن و آشامیدن بر روی او ریخته اند و در وقت خوابیدن و بیدار شدن و در وقت
 و سخن کردن و کاران و در وقت خوابیدن و بیدار شدن و در وقت سخن گفتن و در وقت
 و دست بردن و در وقت از آن جانب آمدن و در وقت از آن جانب رفتن و در وقت
 و خفاقت پیدا آمدن و در وقت از دست آن تب نرمی لازم میگردد و نباید آن طرف بی زحمت
 و دست بدان مالیدن بر ساعت بر آن و دست و بر آن جانب گواهی میدهد بر علاج
 آنست که بینی او را تمام از بیرون و درون چرخانند و بگویند و بگویند که در خواب با او است
 خوابانیده چند قطره روغن در منقذهای بینی او بچکانند و بعد در وقت بیداری چرخانند
 بگویند تا عطسه کند اگر بدان بیرون آید فها و الا او را به پشت خوابانند و در وقت بیداری
 حکم بکنند و از درون خود در منقذ بینی گرفت او سخت بدستند و متعاقب در منقذ مخالف
 سخت تر در منقذ مقابل و با او دمیده آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد از
 کردن منقذ کشاوه سینیه او را بگیرند تا درین بکشاید در منقذ گرفت نمیکویند و آنچه باشد
 بر آه گوی او باز گردد و بسیار فضل را دیدم که بخت نیز برین سبب آید که بود و بدین تهرانیان
 بینی ایشان بر پنج یا شش دانه ناز بیرون آمدن متعفن شده و همین علاج بعد چند روز صحت
 آمد و بسیار است که بینی ایشان را از بیرون چرخانند و چند قطره هم اندر رو بچکانند و در وقت
 با او اندر دهند و آنچه بیرون آید کوکلی دانه انار را بکشند و در بینی خود فرستند و نفیس باز
 حکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آید آخر بطریق اول بیرون آید در زمان در و در کوس
 علامت این سبزی رنگ از بود و چسبیدن بر و گردن و گرمی گوش و گرمی و اضطراب
 در راحت یافتن از دست نهادن بران بر آنجا نبض اینند علاج آنست که از غلظت بر و از
 سوراخ گوش او بار و نمک بلرزد و سوخته و با پیچیدگی بر آید و پیچیده نمیشود و نمک نماند و بگذارند و با
 خاشایه نرم و در منقذ رقیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب نیم خشک با دیان را
 بقدر ششبر می بکسند و در گریه اند و یکسره در از آن بر سوراخ گوش او انداخته و چنان که بخار از گوش
 در رود و آب آن نرم و سفید بود و شیر دو کشیدن در گوش نافع بود و در منقذ چشم و در وقت

بر روی او ریخته اند و در وقت غذا خوردن و آشامیدن و در وقت خوابیدن و بیدار شدن و در وقت
 یا خوردن و آشامیدن بر روی او ریخته اند و در وقت خوابیدن و بیدار شدن و در وقت سخن گفتن و در وقت
 و دست بردن و در وقت از آن جانب آمدن و در وقت از آن جانب رفتن و در وقت
 و خفاقت پیدا آمدن و در وقت از دست آن تب نرمی لازم میگردد و نباید آن طرف بی زحمت
 و دست بدان مالیدن بر ساعت بر آن و دست و بر آن جانب گواهی میدهد بر علاج
 آنست که بینی او را تمام از بیرون و درون چرخانند و بگویند و بگویند که در خواب با او است
 خوابانیده چند قطره روغن در منقذهای بینی او بچکانند و بعد در وقت بیداری چرخانند
 بگویند تا عطسه کند اگر بدان بیرون آید فها و الا او را به پشت خوابانند و در وقت بیداری
 حکم بکنند و از درون خود در منقذ بینی گرفت او سخت بدستند و متعاقب در منقذ مخالف
 سخت تر در منقذ مقابل و با او دمیده آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد از
 کردن منقذ کشاوه سینیه او را بگیرند تا درین بکشاید در منقذ گرفت نمیکویند و آنچه باشد
 بر آه گوی او باز گردد و بسیار فضل را دیدم که بخت نیز برین سبب آید که بود و بدین تهرانیان
 بینی ایشان بر پنج یا شش دانه ناز بیرون آمدن متعفن شده و همین علاج بعد چند روز صحت
 آمد و بسیار است که بینی ایشان را از بیرون چرخانند و چند قطره هم اندر رو بچکانند و در وقت
 با او اندر دهند و آنچه بیرون آید کوکلی دانه انار را بکشند و در بینی خود فرستند و نفیس باز
 حکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آید آخر بطریق اول بیرون آید در زمان در و در کوس
 علامت این سبزی رنگ از بود و چسبیدن بر و گردن و گرمی گوش و گرمی و اضطراب
 در راحت یافتن از دست نهادن بران بر آنجا نبض اینند علاج آنست که از غلظت بر و از
 سوراخ گوش او بار و نمک بلرزد و سوخته و با پیچیدگی بر آید و پیچیده نمیشود و نمک نماند و بگذارند و با
 خاشایه نرم و در منقذ رقیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب نیم خشک با دیان را
 بقدر ششبر می بکسند و در گریه اند و یکسره در از آن بر سوراخ گوش او انداخته و چنان که بخار از گوش
 در رود و آب آن نرم و سفید بود و شیر دو کشیدن در گوش نافع بود و در منقذ چشم و در وقت

یا روغن شبت خلط کرده و همچنین بصل یا صندل بوسک که از انجم گویند خلط کرده و برگشتن در آن
 و اما البیدین نافه لطیف با روغن شبت بر سر او بچیند و محل گرم مفید بود و در خواص آورده اند که نایک
 از آنجا نبکشد و بر آنجا نب روی طفل تطبیق کنند و آن در بر آید جهت تقویت اعصاب
 و قوت اعصاب منجم بر روی طفل یا آنکه حب الشفا یا حافظه الصحت یا در او و اگر از آن اعراض مکرر
 چیزی بعد از آن بر آید آن در آن باقی بود علاج آن است و خودش باید کرد اما مسک و شبت بن دندان
 بعد مسک و دندان بسیار رطوبت در رسیدن بخارات سهل بود از معده و بر می خیزد
 علاج نیز مسک در درم نشسته گفتند که انگشت نیک بر آن بماند اگر خون از آن بر آید
 بهتر بود و خفیات چون ببلبل سوده و فلفل سوده بر آن باشد و شفا فایده بخشد و مسک
 و آن که تازی سلطع گویند ریشی بود که بر لب هر پوست لب در داخل و بر ظاهر زبان گوشت
 دندانها می آید و با سوزش و اندک درد و خربان بود و در حین جنبانیدن آن عضو بسیار
 چیزی قوی نمیدان این اعراض زیاد کرده و بلون شیر سفید و سرخ بود و سفید آنرا بعضی
 زنگ گویند و این هر دو سلم باشند و آنچه زردی بایل باشد سوزش و دلم تر باشد و گرم
 نیز بود و آنچه سیاه افتد گاهی منجم باشد و فلفل است علاج آنچه غیر سیاه بود آنست که
 در حین خواب کردن آرد و جربان که آنرا است گویند بر آن باشد و بکند از آنرا فرو برد
 که در کتف و همچنین بگل سرخ سوده یا کشتن خشک سوده یا ترنجبین پاک ناکرد و در
 عظیم نافع بود که او بسیار و درم که شبت ترنجبین پاک ناکرد و سوده عظیم نافع بود و تا خفای
 و بهتر شود و مسک از آن نایل شود و نیز بجان آن هر سه روز یا پنج روز باشد بسیار بود که علاج
 سه چهار روز را صحت یابد و بخت مسحق یا شیدن و همچنین فصل بوسس مسحق مفید اند
 و خوراندن شراب شاه بوت و همچنین شراب و قرقروت که آنرا شایع گویند بعضی
 و شستن آن بصل آب و بعد از آن با شیدن و دوا نافع آید و با شیدن پوست ملد زرد
 مسحق یا ترنجبین بسیار نافع آید بسیار سفوفی در جرب بکیر ترنجبین زرد و غم
 غامگی و یا زبل خشک آدمی و خاکستر پوست قوره پنبه و خاکستر پوست سوسا
 و جدراسی نیکو کرده بعد از غسل محل عرض بصل یا شبا آن وقت خواب

بر آن باشند و در قلاع ما گینه عظیم مفید و مرصع و طفل از غذای گرم مطلقا خد کنند و اگر
 بشقیه حاجت آید در الحفال مرصع را شقیه خلط سبب فرمایند و در کودکان بحاجت زلو
 و شتر از آن و ملین و شقیه تنقیه کنند و اگر بعلاجی اوسیه محتاج شوند و یا قلع
 بود از علاج قلع غیر الحفال آنچه مناسب بود بکار دارند و درم حلق در میان نری و در
 این مریض بسیار افتد و چیزی فرو بردن بغایت دشوار باشد و گاه بود که این مریض بصلها
 و مریض پس گردن رسد علاج آنست که طبیعت او را بشقیات نرم دارند و بعد از آن
 رب شاه فوت میدهند و مرصع نار و سماق با گوشت کبوتر بخورد و خوردن شح طفل را
 نافع آید و شقیات آن هم مفید باشد و درم یا زره و لوزین بسیار این اثر نفعی بود که
 از دماغ با نخا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی رطوبات دماغ را بکند و بطریق
 زله را بنجا میافروند آید و در مری و درم لوزین را کل و گوش گویند علامت آن در مری
 و دشوار کشیدن و فرو بردن شیر علاج طلا کردن جنگیاست چون خا و سر که و با خا
 و آب کاسنی یا آب کشنیزه غلبه بر محل مری سرد و پنهان کردن مرصع از زیر باقی
 و تدبیری که در ورم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر انگشت عیسی اندک شب سوده یا
 و در اینها می ماند تا لعاب بسیار بیاورد و اگر سخت قوی افتد بعد از روز یا انگشت بر
 زرد کردن و از آنرا کشیدن تا خلط آن دفع شود تدبیری کامل بود و اندک سلم استر خا و آنها
 بر و شستن آنها بود عیسی شبت سوده یا روغن شبت سوده و ماز و کس که سوده یا روغن
 طلا کردن مفید آید و شسته و سر که هم نافع بود و زکام چون سر که ناگاه بسیار
 او رسد یا آنکه از مسکن سرد خوش هوا یکبار بهو حقه گرم نقل کنند و یا بگل تازه
 بیکبار برسد و از زکام زود افتد علاج آنست که سرایشان اگر گرم دارند و هوا گرم
 تعدیل کنند و بوی خوش و گل و غیره در دارند و کفایت و یا بیای ایشان را روغن
 گادی در شبت جرب کرده انش گرم کنند و حب الشفا در شبت حل کرده یا در میان نان و غم
 پنهان کرده شبت صباغ اندکی دهند و مرصع نیز همچنان بکار میدارد و بسیار بود که خوردن
 مرصع کافی بود و بعد از آن چینی ماده استحمام فرمایند و در غذا اقلیل کنند و نوعان گاه را

و اگر فتن نبات در دهن و گاهی حوای مغز بادام عسلی خوردن که دوکان را نافع آید و دریم چندین
 و گوشت را که بخورد و لعن غم گمان عسل و خوردن طعام نرم و چرب و شستن سینه و حلق خوش شدن
 دیدم طفلی دو سال را که این مرض شد و بدین علاج بر طرف نمی شد و غذای او شوربا
 برنج بود و جو چوب چوب شنب چهارم در دو گوشتش پیدا کرد و در آخر شب آب کرد از صوبت پنج
 پخته عسل آلوده در گوشتش او نهادند و رو شکین یافت و برب ماده که بر قصه بود و بخت بود
 پخته شد و در روز را عرق کرد و صحت یافت و دیدم که دوکی را که شب مغز خورد و برب ماده
 بر بالای آن و جای گوی خفت نیم شب چنان تنگ شد نفس او که قریب به هلاکت رسید
 و شیرینی هر چه بدو دادند ضرر کرد و مطلق الطبع شد یکی قدوی رب شاه توت بدو خورد
 بهتر شد و همین مداومت صحت یافت و برب مادی و چه جای دیگر که بسبب قریب بدان بود از برب
 و عظیم مقید افتاد و دیدم که دوکی را که در انبارگاه که بسته رفته بود و بازی میکرد چون از انبارگاه
 آمد این مرض او را طاری شد و قریب به هلاکت رسید حضرت فرمودند که چند سائیده بر
 و گوشت و کفای دست و پای و شقیقه او مالیدند و اندکی هم بدو خوردند و سینه او را برب
 کردند و شوربای چرب بی قاق بدو دادند بوقت غلبه اشتها صحت یافت و حضرت آنرا
 مقدمه صرح تشخیص کردند جهت تضرر دماغ از عفونت هوای گاه انبارچه در استدامی طویع
 اطفال قریب بدین حالت روی نماید چنانچه اشارتی بدان سبقت یافت در صرع ایشان
 فواق چون شیر غارهای کوچک را بدیداید مرضها گویند که روده و معده فراخ میکنند
 و از آنرا آب شیرت بکوبی از شیر و برایشکه بدیداید و بسیار دیدم که در آن صحن چون زیاد
 واقع شدی مرض در ششهای از لباس او کند و آب بن ترکردی و بر سرینی او
 فواق او ایستادی و بسیار دیدم که گوکان و اطفالی را که او را می داشتند در صحن فواق می
 گفتند که تخیری و یا خالقی و یا خونی و حزن در ایشان پیدا آمدی مثل شبت و زدی و نقصان
 باب و یا چیزی عجیب شنیدی و امثال آن و هیچ ایشان بران مشغول شدی و فواق
 بر طرف شدی و این از تجارب مشهور است اگر به نیاز ایل نشود علاج آنست که در آن
 چند بیدارند آب مل کنند و بپزند و جوش بپزند یا شکر سائیده هم نافع آید و چند اندر سر

و کلاب مل کرده فواق قوی واقع را دفع کنند و انجیری خوردن چیزهای خشک افتد از آنجا
 خوردن نافع بود قوی مفرط اگر طوبت بلغمی آید علاج آنست که نیکو قرضل سوده در آب
 سیب شیرین یا در آب بی شیرین منهد و بوسی که غلات بیرون بسته است آنرا سائیده
 یا آب سیب یا بی دادن نافع آید و بود که دشتی گرفته از شراب لعل و او را مقید بود و اگر
 حاجت آید ضمای از گل سنگ و قرضل و هلیک سوده و شراب بی سرشته بر معده او
 و اگر صفر این آید علاج بخوراندن رب آبی ترش در رب غوره و رب ریوس و شربت زینک
 و فزین سیب ترش و سبزه های ترش و گوی سهند و شراب بود و شراب لعل و شراب
 انار ترش و انار دانه و اشکی که از اینها در آن باشد جلد نافع آید و نیکو آنکه فاذر بر جوار دادند
 و اگر بر منی در آب سیب یا بی یا امر و یا دونه مسکه گرفته یا شراب لعل و جلا انواع از فواق
 و غشیان را نافع آید و جوارش فرا که در شراب مصطک و سنجین اطفال را بلبایت مفید است
 صبیحه بود و در کف صنف در معده او بود هرگاه از مرخیات و مضغفات معده چیزی خورد چون ما
 و سهند دانه و انار ترش و امثال اینها پیضه کند پس اگر دی و غشیان در آب بشویش داشته
 و بر خطی کردی و اول بلغم آمدی و بعد از آن صفرای زرد و بعد از آن صفرای سبز و بعد
 از آن صفرای زنجاری و اگرانی و پیوستی عظیم کردی و هیچ نواشتی خوردن و ترش سیاه خا
 فرموده اند که سکنجین او ندادندی من او را لعل سبز چند شامی با سبزه لقمه نان خشک کفایت
 صحت یافت و کرت در فخل سبز با خشک ملا و سید ادم هم نافع بود و چند کرت دگر او را بر
 آن آب آمدی و همین علاج صحت یافت و لعل با وجود گرمی خشک پیچ مضرت تب و
 از بخاری نیکو و منع این نبود و گاهی بزرگ مرغ کباب جهت ضعف معده سید ادم با لعل و
 نافع بود و بی جان این تجربه کردیم و نیکو سبزه لعل جوشیدن خون بود اندر حوالی دل و جگر و
 بخارات گرم از آن اندر فضای سینه نبض عظیم و قوی میست باشد و سرعت و توانگر آمد و
 که از آن بود که در غب معده محو و بول از گلگونی است که باید و بی آثار نفع نباشد و از آنرا فواق
 خالی نباشد و حتی نمائند که بر انتقال را بغیر علامات سققل الیه می توان شناخت و بعد مظهر
 که داب اگر واضح است و از سبب که در سیر حیات خواهد شد فریاد میی حاصل گردانند و اندک

[illegible]

و یا بعضی فی خود سرد و در شری از آن گویند و می دانند که این سردی از سردی است که در کتب
تکلیف آن واجب بود که در سردی باید شری که از آن است که از گرمی و حرارت و اینها که
است آمانی بود که شری و گوشت و از آب سرد دادن که زیاده باشد با آب گرم کم شری و با آب
سرد باید داد تا مادی بسیار غلیظ و آمانس صلب نشود و در جلاب تنهایی خشک نرم باید داد
و آب بیشتر تا بصفاستجیل نشود و خشکی بیشتر بد و آنجا که قصد کامل کرده شود و پس خوردن
لحمی باقی باشد غذا و شیر بهیای ترش و خشک کرده باید داد گوشت و هر چه خون
باشد در برابر داشت که وقتی که قوت ضعیف بود که آنجا گوشت چوبه مرغ یا خرگوش
و طبیعت را نرم باید داشت بمثل معصوران از این یا شیر شربت تخم یا بهر بندی و اندک شکر
اینها و از هر چه خون را بر جوش انداز شیر بهیای تخصیص ترنجبین در جملہ حیات دمی
خند باید کرد و الحفال و کوکدان خرد را ششیا تخم خشک کافی بود و هرگاه بعد قصد آنرا کرد
و غلبه صفرا ظاهر گردد که استفراغ صفرا و عرقیات مقوی یا خود معصوران از این با سبب
و اگر بخت تبرید و تقویت بخواند احتیاج افتد او کمی شام و سرد و سیب شیرین و انار و سیب
و قرصیا و بهی و ستر بازرنگ اندک جایز بود و اسلام و اما مطبقة بیشتر تعفن چون از
خوردن میوه های تر باشد که از اترقی و آتیاک سازد و بدان سبب عفونت پذیرد و گرم
و بر جوش و چوشید و اگر و یا رطوبات خام با خون جمع کنند و حرارت غریزی آنرا ننهد و اگر
و حرارت غریب اندران اثر کند و خورتابه گردد اما چنانچه در اسباب مطلق تعفن اشارت میکند
سبقت یافت و بسیار باشد که اندر مطبقة خونی که در عروق حوالی دل و جگرست عفونت بیشتر
پذیرد و از آن صفرا عفون پیدا آید و بجزنه منتقل شود باشد که از غلبه حرارت دم صفراوی مدیغ
پرسود و بسبب گرم منتقل گردد و باشد که حرارت خورتابه بر جوشد طبیعت از آب رجا
پوست مایل سازد و بجزیه یا آب منتقل گردد و باشد که از جفت کثرت مبالغه و علاج بجز
جفت لطیف حرارت بسبب غرس منتقل شود و جالبیوس مطبقة را منکرست و بر آن رفت است که
عفونت اندر خون اثر کرد لطیف او استجیل بصفرا عفون میگردد و چنانکه لازم نیست پیوست

جست غلبه انتشار و قرب عین طبع بدین علاج آن قریب به علاج حشمتی و سوس است اگر چه این
خالی از وجوب نیست لیکن تجارب فربه باطریق چنانچه بیان کرده ایم ترجیح یافته است
علامت این آنست که حرارت آن از ازل تیز باشد قریب بحرارت غلبه از آنکه
و مانگی و گران و تن بدیناید جهت استدلال و عفو نیست و لمبده که عبارتست از اندک
خلط و عادت و کلامی و صدای بیسم بر آن مقدم بود و بیج سر را دراز کند جهت تخلیص
خلط و در عروق و همچو غلبه از آنکه قران شغل از طبع ظاهر بود و تشنگی و صداع و اختلاف تبض و
طبع و تن و تغییر لون ظاهر زبان و در او زردی و شستی و سباهی این جایسته از آن بود که در
سوز حشمت نقص خلط و شسته چشم در او و امتدای رگ قریب بدان بود که اندر سوز
و بول تیره و بستی نایل و ناخوش بودی باشد و بیج عرق کند الا در وقت بحران جهت تخلیص
خلط و غلظت آن و باشد که در وقت اشتداد حرارت او اندک و در پوست ظاهر باشد
جهت تخلیص یافتن اندک بطبعی از حدت حرارت و در شتاق نقص نقصان مرض علامت
نقص برودنی ظاهر گردد و اگر چه از ازل عجب افتاده باشد و بسیار بود که در چهارم بحران که کند
جهت قوت طبع و تشنگی خلط و تشنگی از آن بود که بحران پنجم که بخیر باشد جهت حدت
و غلبه نقص و شتای بسیار افتاده که تا هفت روز بر بحران باشد و بحرانش در تیر افتاده و شتای
که این تب چون بحران گشت فضای تمام حاصل نگردد و اندک حرارتی باقی بود لیکن چون در وقت
پذیرد و هرگاه در روزی از روز که بحران این تب از پدید آید نشان سلامتی و نایل شدن
مرض بود با تمام گفتند اندر هرگاه از برین تب سبابت پدید آید و شکم باد و در چنانکه اگر در وقت
آواز طبل کند و بیمارانی آرام باشد و بر بستر میگرد و از اجابت طبع آسایش نمی یابد و برین
خشک رند سبز و دهن پرید آید نشان قرب مرگ باشد علاج تفکیک دم است بقضیه بجا
و یا شتر از آن و لیکن قصد ناصحه غشی کفایت بود و ترک غذا تا قرب شش یا زردی که توانست
بناحایت نافع بود و آن خلیلی از آنکه یه لطیفه میدهد و تطفیه حرارت و کمین صفر آید و سبک گردد
سوزا نفس مذکور شد میکنند تخصیص بعد از شربت تیار شربت نرم و عین بلبله زرد و آب انار و آب
شریت مقوقه و بنادب یا فضای خشک نرم چون شربت زرد آلو و قنچ و امثال آن و اینها است

بجایست سازد که از غایت کثرت هم هفت شش نوزدهم تا که در او بود وقت که در میان
 گرانی در تن و سر و صدای پیدا شده اند غایت گرم در وقت عصر جلوس
 فصد کردیم و چون تا حد غشی گرفتیم نیت پیدا کردید بعد از آن وقت خفتن بر روی
 بزرگ خوابیدیم چنانچه گفت ایشان را و ندیان گفتن آغاز کردند جمعی را بر ایشان بود که
 که نگذاشتند که ایشان بسیار حرکت کنند و خود را از جای بکنند و تصور شود و بهر حال بود
 تسکین ایشان کردیم تا خواب کردند علی الصبح جلد بهوش آمده صحت یافته الحال نقل هوا
 کردیم و ایشان پیاده و پیچ از فرسخ آمده و هیچ تشویشی دیگر نشد و در نهایت استقامت
 عفو شد این بین علاج بسیار بکار داشتیم و دفع ازین نیتیم تخصیص جهت مردم غیر متمرد
 و اما غلبه لازم شده ازان بنوایب غلبه سبب آنست که چون ماده آن در غدد
 محو شد در نواب غلبه از جنس خود دیگر مددی باید و اندکی که تحمیل یافته بود و عصب
 حرارت و اضطراب بیشتر ظاهر میشود و اکثر انقباض آن در هفت روز بود علامت
 این تب متوسط بود میان علامت طبعه و محرقه و جاکینوس مطبقة از جهت کثرت متابیت
 و مشابیهت غلبه لازم از جمله آن عدد کرده است و فرق میان این جمعی و مطبقة آنست که در
 تب سحر گرانی تن نباشد جهت خفت ماده و صداع و تلخی و دهن و کرب و سهر و تلخ و قلیت
 اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخار آن و پول اکثر رفیق تاری بود و کین
 که اندک عرق گاهی پیدا یاید از جهت رقت ماده و تب همچنان تا باشد و علامات استلزام
 پیدا نباشد و در روز دومی طاق اشتها در می ظاهر شود و بیوشی گاهی طاری گردد و فرق میان
 این تب و محرقه در میان علامات مرتبه بین هر دو علاج است در تب سحر تسکین و
 تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل گنجین در آب بنده و انه و لعاب ببول و حلیج هم بخارین
 با شراب لیمو تا با شراب آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشماب و آب سرد و آتش آنا
 و آتش زرشک و آتش قزوین طبیب کنند و در روز دهم مجلس شراب بنفشه در آلو
 یا تا مریا بانه که شیر خشت درین آبها بکشد و در روز دهم و نهم اگر به نیتا مقصود و
 شود و یا تا مریا بانه که شیر خشت درین آبها بکشد و در روز دهم و نهم اگر به نیتا مقصود و

خفک کرده و درین هم صفرا و بیدار شود و دفع که وقت گذشت شد و در
 خون طبعه و درین الحال صحت که در خون بقدری آرد و صفرا قوی تر نکند و بعد
 قوت و تسکین صفرا کنند بترتیب و غذای لایق و چون قوت باز یاید بعد بنار و زنی و قوت
 اسهال صفرا کنند تا بهیت مجلس بدایه مناسب و از ملیناتی که اینجا و در مطبقة مذکور شد
 و اگر بعد دفع در خون غلبه نباشد و صحت و فصل و سن هم تقصیر آن نبوده فی الحال بهمال صفرا
 مشغول باید شد و اگر بقی نیز صفرا حتی دفع شود مفید بود و آب سرد و سرد ساعت بخور
 صفرا دفع و تسکین حرارت نماید و عرق بچیناند و غذا باو شرابهای خشک کرده هم
 مفید بود و اینجا که قوت ضعیف باشد بقدر تقیه مثل گوشت چوبه خرد و در آتش داخل باید
 و کباب آن نار یازده یا اندک خشک پلا و افشرد و آلو بهیج سرد کرده یا افشرد و بکشد
 مقدار عظیم نافع آید و آتش آلو باندک فناع و جفت درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین
 و اگر زیادتی علاج محتاج شود از حقیقت علاجهای محرقه بکار دارند اما محرقه صفراوی
 انتقال و کسر اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجرانی بقی باشد یا با اسهال یا بر عات یا به
 یاب و در حال ازینها و این تب چون پیران را بدیاد یکتر خلاص یابند از جهت ضعف
 مزاج از مرض اینجا در فصلهای سرد افتد بدتر باشد و در اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گردد
 و محرقه چون بنوتهای جفت اشتداد یابد سخت بد شد و بجران بدین تب بیشتر از ششم بود
 و در ششم و اینجا از ششم بگذرد و امید خلاص پیدا یاید و اینجا از ششم بگذرد و غالب آن خیر بود
 از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و اینجا از هفدهم بگذرد اگر خطای در دایره کثرت
 خوف نباشد جهت سرد شدن ماده فی الجمله مقاومت قوت تعلیل سبب دل بآنها
 علامت این تب آنست که باطن سوزان تر از ظاهر باشد جهت غلبه مضرت و عرق
 کبد و جگر و در این سبب تنگی و اضطراب عظیم بود و سهر و کرب و تشنگی و تلخ و قلیت
 و غشی و دعوی عین اخلاط عقل و سواد شهرت طعام اینجا بیشتر بود که تها باشد و در
 کم ظاهر کرده و از اول سحر و آتش ازینا باشد و در غایت جوان عرق کند جهت عفو و
 در عروق و وقت جوان بقرقالبه نرسد یا بیا یاید اما گرم تر شود و عرق کند و لقا نام

جهت قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده بیکبار و اکثر در او عرض لون زبان از زردی و درشتی
 بسیاری گراید و باشد که سخت سیاه شود و متعقوب در بسیارید آید جهت شدت امتداد
 فاسد و علامات استلای دم هیچ ظاهر نباشد و بول بدستور تنهایی غفونی تیره و بدبوی باشد
 و بدستور تنهایی صفراوی ناری بود و اکثر آن باشد که صفراوی بر از دفع میشود هر روز چند
 مجلسی اندک سوزان سخت بدبوی و کم راحت و کوهکان و در محرقه بسیار سبات پدید آید
 یا حالی که بدان ماند جهت کثرت صعود بخارات ترو بدماغ و شیر خواره اندرین تب شیر
 نخواهد و آنچه بزرگ در معده او ترش گردد جهت قبول بعضی حرارت از دل و جگر و الباقی که
 گرمی را که در محرقه عشته پدید آمده باشد اگر سخن پیشانه آغاز در عشته او زایل شود از جهت
 گرم شدن اعصاب از صعود بخارات و تحلیل یافتن موادی که سبب عشته شده بود
 از اعصاب مراد دشت عشته درین تب بغایت غریب بیناید مگر آنکه بسبب ضعف قوت
 باشد از غایت شدن خلط گرم و آن سنگام از آلان از پیشو شیمی بیناید و چون واقع شود
 برگاه خست ملاطه بهر مقدم بود بر عشته بهر بطور شود جهت قبول عصبها ماده مرض را در
 گوئی که چون در محرقه سعال پدید آید تشنگی زایل شود جهت میل رطوبات لبش از گشتن
 که نزدیک است بواسطه حرکت او بشرف و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحتی پدید آید
 بخلافی ظاهر بوده باشد استفرغی یا انتفالی دلی آنکه بشتر تنهایی خشک موافق تسکین گشته باشد یا
 از هوای سبک لایق تر زنده و نبض که سریع بوده باشد آهسته شود و قوت ضعیف باشد در
 بمرور و خدر شدن اعصاب و بسیار طبعین دل در محرقه عظیم باشد و مجربست و اکثر نبض
 صاحب محرقه از دل عظیم بود و باقره و بیساعت و تواتر و در عجب لازم بی قره بود و در عصب
 علاج هیچ تدبیری واجب تر و نافع از تسکین حرارت نیست و طریق آن تبرید سکن است
 و بکار داشتن غذای و شربت تنهایی خشک و سرد کرده و آب سرد غالب و نهاده و طلیه و ضماد
 خشک سرد کرده متوی بر سین و جگر و سر چنانچه در وقت و غیره معلوم شد و اینجا جهت انتظام
 نفع هیچ تقصیر درین ابواب نباید کردن و از دوری مرض تبرید بسیار نباید رسیدن که خطر
 مهلت عظیم است و بسیار باشد که جاهلان کم تجربه تقصیر کنند جهت طلب نفع و از حرارت

دل و باغ و معده مریض بریان شود و شنج خشک عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و باقره
 حادث گردد و تدارک نتوان کردن و در عصب از جهت دور خلط عصب از حوالی دل مبالغه در تبرید
 بدین مرتبه احتیاج نیست و اینجا قبل از ظهور آثار نفع کافوریات نباید داد و اقتصاد کردن در
 سکنجین شربت صندل و لیمو و شربت رواج و انار و آلو و ترو و سبب شنج حله با گلایه که
 اسفند سرد کرده از سحر بلند تا خفتن بعضی آب بنده و از ویشیه و تخم خیارین و یا شیره تخم
 سرکه و مرصفت از سحر بلند تا خفتن و در شانی خواب نیز اگر ضرر نباشد و همچنین بر دادن کشکاب و
 در جاست گاه با مقدار ضرورت لازم بود چند آنکه اثر نفع پدید آید و سکنجین که ترکیب آن از شیره تخم
 و شیره تخم کاسنی خرد که از آب بنده و از گرفت باشند و از آب آلو و ترو که سرکه و اندک صندل
 بمقدار کفایت باشد عظیم نافع و هرگاه اثر نفع پدید آید حرارت و اعراض بچنان بر جای باشد
 قرض کافور در سکنجین باید و او بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده و بعد از آن در گشتن تنهایی سرد
 مذکور و آب سرد بکشد و در احتیاج بسیار فایده نباشد و الا تا بمر سخت سرد نگذرد و بکشد
 دور دارند و بهمان طریق مقدم عمل کنند بر ترتیب اعتدال و من بسیار کسی که حرارت این تب
 غالب بود و شسته اند شسته و تشنگی عظیم داشته باشند و احتیاجی ایشان بسلامت بود و نفع
 و بعد بخت دم و دغ آب بنده سرد کرده میدادند و متعاقب بود و دند بانان اندکی و گاهی بی نان
 و تبرید عظیم می شد و بعضی را اندک فراشته باز پدید می آمد و بعد از آن هر روز بهمان محل اندک فراشته
 باز پدید می آمد و تب به حال خود بود و قوت تنهایی ظاهر پیدا میکرد و از چهارده روز و پنج روز
 و هفده و بیست و هشت می یافتند و باطبا شیر دادن و دغ اولست جهت منع آن از
 نفع بعضی کسان اگر بعد از آنکه گیلانی مقدار بود و تشنگی بلا و با چوب مرغ کباب و فشره سرکه و
 بیخ سرد کرده بعد بخت میدادند و اگر سرکه داشتی بخوراندن آب عذاب سرد کرده عین شش
 و سرکه آویس کردیم و فشره آلو که ترشی میفرمودیم سفید آمد بعد سیزده روز بخوراند
 جالینوس اندر محرقه بوقت صبح حرارت طعام فرمودست جهت آنکه نیم سقوط قوت
 و این بغایت تدبیری نافع و آزموده است و اینجا که بیمار را استسما طعام نباشد بگزید که اگر
 نم معده او خلط باشد معده را بچوبی مناسب از سفر جلیات و زرشکیات و ضماد با خشک

توتیت کنند و اگر در فرجه خلط نباشد طعمش بی گرمی که شہوت طعام را با
نزاد و بخت چون مرغ بریان بپزد و کشید و سیار از آن در آن کوخت کند و نان تازه
امثال اینها و اگر اندک از آن مرغ بپزد و در آن آب در دود و فراصیا و امثال آن
نیکی باشد و اندک فشره نیز بسیار همه آشتها بود و گاه باشد که مریض نیک آگاهی از
مال خود داشته باشد و آب و طعام بدان سبب طلب نکند آنگاه مال او را بسیار آگاهان
آواز دادن و تلخه نزدیک او نهادن و بر پیشانی و بین گوش و بینی کفهای مست و بوی
و بختی مالیدن تا واقع شود پس بوی مناسب بدو خوانند و جرعه آب سرد آشت
باشد که جهت آگاهی به حال شکر یا تر احتیاج آفتد و مناسب بود و بعضی
بعضی بطور نفیض فصد فرموده اند و بعد از آن سهل صفر او حق است که اندر سیاق بقصد هر چنان
توان کرد که در مایه و غب لازم زیرا که بسیار باشد که صفر را بدین عمل حدت زیاد شود و
نالب کرد و مجال نفیض است فراغ صفر اندید و خطائی واقع شود پس فصد وقتی واجب گردد
که علامت استلای دم نیز ظاهر بود و قوت قوی و آنجا که چنین نباشد است فراغ صفر را بدین
بپاش شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیاده باید سنای کلی داخل باید ساخت و سایر
مبنیات قوی که گرم نباشد به نیکو بود و سهل رخصت نباشد و بعضی اندک سقونیا در لبنیات
صلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و از جویبار سانس و بعضی تاخیر
روده اند آنجا که طبع هر روز بشفت خویش و دو سه مجلسی اجابت صفر میکند و این خلط
است که اندک این فصل اول است بر غلب خلط و وسیل کردن جهت بدفع آن و لاشک چون
روی نباشد بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تا ارک چند بر دلی بپای گامی که مریض از آن اجابت
طبع حاصل شود و طبیعت از آن بر اعلا تا که خلط کم قوت و نیست و بهمان مقدار نقصان
شود اگر اندک نگذارد باشد و است فراغ و از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نماید که بعد از آن
قوت است فراغ کم تر است و آنجا از جهت گذرد و قوت کم بود و ششم است فراغ کم تر است
از هفتم و گذرد و قوت و گاه است و دهم است فراغ و یازدهم اگر محتاج باشد و چون از دهم گذرد
است فراغ حاجت نشود و اگر قوت بر حال است بجز آن سیکو قادر بود و در مرض نیز از اجابت

شده است و اگر قوت سخت شود است فراغ نشاید کرد و در بعضی در روز و در آن است فراغ نماید
چنانچه پیشتر اشارت شد و در حیات لازم است و ششم نیز اشارت شد و دفع بجز آن
بر خطر در تخصیص مریض است و ششم است که چون قوت سخت شود است فراغ مریض نشود
عاجز آید و است فراغ اگر موافق بجز آن با افراط کسد و اگر حاجت با طبع را عظم شوش سرد و
که طبع کساده باشد با فراط دفع مایه میکند و جهت سیاق افتد به باز داشتن از جهت بهیم ضعیف کلی
افراط طبع شیر مسک باید داد و سکنجبین خلط را در باید داشت و در دفع آنجا نافع بود و شیرین تر بود
و شیرینهای ترش قابض نیز از هر طبع رازم کند و در لازم بود و غذا آس زرشک سماق و در این
آن آنجا بترکد و چنانچه آس آلوده و شرباه آن آنجا که قبض باشد و اگر سهوا بخون او کند و در دفع
و فاد در جویبار سانس باید داد و همچنین طبعی و خنوم و قوالبض خنک و ساقیات و آنجا که شش
خنک افتد و شش سینه و گردن را بموم درغن که اندک و در غن غنشت با دام و یا خطمی ساخته باشند
در آشت که وی تر و برگ خرفه بار و درغن گل گوشت بر سینه و گردن با طلا یا صندل و درغن
رقیق و مناسب دادن و آنجا که افراطی در قیافت و از تهوع غشیا ن برنج باشد و بهیم سقوط قوت
شراب انار که پخته در آن کرده باشند باید داد و آب سیب ترش و آب آبی ترش که اندک پوست بر
پسته اندران چوشیده باشند مفید آید و صنادک قابض که صندل و گلکاب آب شک بود و آب
سیب ترش و آب بهی ترش و آن فم کرده باشد بر معده نهادن نافع آید و بشیان و شک
بر شیب مایل با خنک نسیم کوبد و اگر بقی سوده بر آید و سفنجی بسکه تر کنند و بر معده آید
و اگر تهوع و غشیا ن باشد و قی نباشد و سکنجبین آب نسیم گرم قی باید فرمود و آنجا که افراطی در غن
و مستور که در علاج عرق نافع مذکور شد مری دارند و اگر زیادت از آن حاجت آید و در غن
و دیگر قوالبض بر فاضل و پشت او باید مالید و اطراف او را اندر برت و دنج نهادن و بهر و جابا
و بهی خاند و جامه و تن را خنک داشتن و در طبع فوکه قابض و نباتهای قابض سرد کرد و در شش
و آب سرد غسل کردن و آبهای قابض برتن مالیدن نافع بود و سقوط کبریا و جلا شش
برتن مالیدن و صانع حل کرده برتن طلا کردن مغیبه آید و آنجا که در رجالت افراطی شود از علاج
افراط رعاغ غیر بجز آن مذکور شد و بکار باید داشت و حسب ذخیره میگردد که مریض بدیم که بی

رعاش را باز نمیشوند داشت از دست افغانی فصد کرده و مقدار بیست درم خون بر دهنم و در
 بایستاد و بسیار باشد که اندرین تب سبب غفلت نامیده اند و چاره نباشد از آنکه بسیار است
 میکنند و با و از بلند با و سخن میگویند و اگر بزمید بیری استیاج فصد اندکی تیز با و قوی برین
 و لغنی است و پلیمایی او با است و بستن پلیمایی اینچنان تا قدم چنانکه اندکی او را بر بخانه فصد اند
 و با و از این نیز نافع آید و بشیافهای خشک اگر لغنی نباشد عمل باید کرد و بر مهره گردن میان دو
 شیشه چهارمندان مناسب بود و بی شرط و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و با فراط و بدان سبب
 و باغ صفت شود و قوت ضعیف گردد و طریق باز داشتن آن است که چشم دینی در پیش را باند
 و تخلیف ابرو را آوردن کنند و گردن و حنک او را سخت ببالند و در وقت غش حرب کرده
 و قطره چند از آن نیم گرم اندر گوش او بچکانند و خرقهای گرم کرده و نمک گرم کرده پیوسته
 بر پس گردن او بکوبند و از دود و گرد و بویا عطسه آورنده احراز نمایند و استیج بوی
 و طبع خلج و سوبی می بویاند و بسیار باشد که هرگاه تب تیز باشد صفرا بر فصد بسیار ریزد
 و غشی آید و باید فی الحال آب سرد و گلاب بر سر بکوبند و سینه او زنند و صندل و گلاب کا فود و غش
 بویانند و او را نگذارند که بقیه باز آید و شکم و معده او میالند و اطراف او را نیک ببالند
 و بدین تدبیر یاده را نیک و کشند و گاه باشد که حاجت آید که عطسه و بدین سبب را اگر تیز حرات
 با و زدن او باز گردد و قوت را را بگذرانند و اگر قدری بقیه با آب گرم در حلق او ریزند که باز و مقصود
 حاصل گردد و یا ماده از فم معده فرو رود و طبع اجابت کند تا بصلح آید و باقی باز گردد و فم معده
 پاک کنند و اگر چنین میسر نباشد مقدار سه درم سنگ شرب را بجا با آب سرد آمیخته اندر
 حلق او ریزند و در حال که بوش آید بپست جو یا ماده و انگ سیده دهند و دوسه نعلبان اندر آب
 ریختنی دهند تا قوت بد و باز آید بعد از خیزی صلیح حرات خرد دهند و اگر این عادت غشی داشتند از
 گرم تر شدن چند نعلبان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب میو یا اندر فود یا آب اندر ترش اندر
 آب سبب ترش یا اندر آب بی ترش و امثال آن دهند نافع بود و در منع آن و گاه باشد
 که بسیار را شهوت کلی پیدا آید این بکام چاره نباشد از آنکه ملوای سبب از ترش بکین و در غش
 و منقرض نموده و تخم خیار و باد رنگ سید دهند و آنجا که بیازد صدام برنج باشد علاج صدام صفا و

کنند و فصد معتدل و نرم فصد آید و آنجا که بسیار از سر فصد برنج باشد پیوسته حب سال خشک
 و بدین نگاه دارد و طبقات خشک حله مفید بود و آنجا که از خوابی بسیار برنج باشد شراب خنک باشد
 که خشک با و یاده و گاه بود که تشنگی مفرد نیز از این مل شود و از جمله علاج بخوابی آنچه بدین مرض مناسب
 بکار باید داشت و باید بوسیدن منومات و طلا و دما و دای خوشبو بر سر و کف بپاشند و با و با و بگر
 نهادن بخوابی و تشنگی مفرد هر دو نافع بود و آنجا که از تشنگی و بدین زبان برنج باشد بلع با پیوسته
 میشود و دانه آبی و بزر قطره نا آلودی بخار و ترسندی بخ در بدین داشتن بدینها غرغره کردن آید
 و اگر از جوی در بدین باشد غسل آب شویست و اگر تر زبان بخار بخار با بسیار شسته باشد
 تواند گفتن اول لعاب با غسل آب کرده متی در بدین باید گرفت و بدان شستن و بعد با نمک تیز
 فاروقی در چهار برابر آب کرده و در زبان باید آید شستن اگر از تشنگی باشد و متعاقب آن طبقات
 در بدین فم فم لا جز ما و دست لعاب با نافع نباشد و سواد روی زبان نیز بدین طریق رفع بخار نماید
 که مستقر گردد و بخارات ضعیف آن بر فم می شود و در فم را شوش سازد و اینست فی الجمله بیان سایر
 اعراضی از فراط بخارها و اگر چه اکثر اینها در دیگر امراض عاده واقع می شود علاج اگر تقریب مرض نبرد کرد
 خواهد شد و لیکن چون درین تب ازین حالات بسیار واقع می شود اینچنین مصلح از علاج هر یکی کردن
 مناسب و بسیار دیده ام که کسی را در اولین مرض استفراغ نیک شایع باشد و اگر چه عملی بود بدین
 علاج که ترش گشت و السلام **اما غیاضه** این تب چون یک روز دیگر و دیگر روز میگذارد
 سالمت بود و از دیگر تبها صفراوی و از مطبقة و از تنهای بلغمی مطلقا زیرا که اینجا بیمار قریب سی و شش ساعت
 اندر آسایش بود و اندر اینها این فرصت نیاید داده این تب چون صفرا خالص است و اندر گوشت
 و مایل پوست واقع است امید عرت قبول نفیج و تحلیس اینجا بیشتر است و از جهت وقوع خلطها
 و سبب تریب یاده بی نفیج و بی استفراغ بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل شود و بدو گردد
 و بسیار باشد که از جهت تریب یاده و خشکی فم با حرقه و با سبب منتقل گردد و سبب جهلت یافتن اندرین
 تب بدت مذکور آنست که از صفرا از جهت کمی در خارج عروق بصیر جمع میشود اگر چه از جهت رکوب
 جسمی بعل غفوت بسبب جهلت میکند بجهت پیوست طبع حفظ آن بسیار میشود و اگر در کساردان
 بقرب دوازده ساعت میسر میگردد و اتفاقا بدان قدر از زمان واقع می باشد و علا

این تب است که اندر آغاز هر روزی سردی و بیشت بر آید جهت آنکه حرارت دلی و کبدی بعضی
شعوباتی را که صاحب عضلات است بکارد و جسیاده و عضله برودت آنرا که کسالت
مجاورت درمی یابند و این سردی را چون نیاید و بشود و بعد از آنکه در یک روز
نوازش و تشویه گویند و اندرین حال بیمار چنان بپندارد که پوست و عضله او را بسوزند
بدرجانی که بواسطه حرکت بخارات تیز و احساس این اعضا حدت آنها را و مدت این
الماندگ بود و بعد ازین سردی ماسحت قوی گردد و چنانکه نیک بفرزاند بجهت کمیدن ماده
عضوی حساس را و کوشیدن قوت و دفعه عضله با آن خور حرارت غریزی باطنی از آنرا
طایف دل و دفع ماده این را نافض گویند چه گویای انداز و اعضا ماده را از خود مدت این
نیز در زنباشد و زود تب پدید آید و سرما ساکن گردد و جهت گرمی و لطافت خلط در نوبت
اول و دوم و سوم لرزد و سرما قوی تر باشد جهت حدت و خامی خلط و بعد از آن ضعیف تر
جهت نقصان یافتن حدت و خامی ماده بنفع و بیشتر طور نوازش در طرف صبح که محل حرکت
صفراست واقع شود و گرمی این تب سوزان اگر گرمی تهیای دیگر باشد چنانچه بر تن او چون
دست نهند تیزی تب دست را بر بخاند و سبب ظاهر است چون زمان نیک بران دست
دارند تیزی حرارت آن موضع کمتر شود جهت تحلیل یافتن ماده لطیفه یعنی بعد حرارت گفت
چون لرزد و غیره اگر تلحم درین تلخ بود جهت صفرا و بول سرخ ناری ترسین بود و اگر قوای باید
سی غلیظ نباشد و بسیار باشد که اندر روز اول یا سوم اثر نفع اندر وی پدید آید و بعد
از چهارم و پنجم پدید آید و بعضی اندر آغاز نوبت صغیر و ضعیف و متفاوت با جهت
غیر حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب چون تب پدید آید بعظم قوت بگیرد جهت
خفت ماده و مختلف باشد جهت نقص خلط و یکسان اختلافش کمتر از بعضی دیگر تهیای عفوئی باشد
و اسراریدن هر نوبت لعرق بود و بیشتر از دستور دیگر باشد با جهت لطافت در قوت ماده و
آن پوست و برگاه که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه گویا عرق
و آب گردن و دمازی نوبت غب اگر تا هفت ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد
و از زده ساعت بسیار درگذرد جهت سرعت تحلیل ماده و آنچه بخارده و نیاز و غایت

خالصه نباشد و او را این تب اگر کلیلی و طبیعی و از اذیت نباشد و در چهارده روز از
تمام کند و بسیار باشد که بعد از تب در وقت روز بخیزد و گاهی پس از یک روز تب بگذرد و تب کمال
منفی و یا اسهال تمام منق که اتفاق افتاد از طبیعت و ترایان تب مناسب با و بیقراری
و تشنگی و اینها در اوقات است و اجزای قریب بخود بود و چشم و جگر و ملاکات و ناف را می
آن اینجا بیشتر از دیگرها باشد و اگر صدای بود سر پیچ را می کنند و بسیار باشد که صاحب غلبه
در نزدیکی جگر خود احساس میکند و بر آن تمام تب یا بعرق باشد و یا اسهال و یا بقیه و یا در
علاج این تب غلیظ بود و از آنجی در علاج محرقه افتد و قریب بود و علاج غلبه لازمه و در رفع اعراض
نیز قریب را نباید لیکن چون اینجا از ریه و نبض و آسایشی هست چند چیز مرغی باید دانست
در نزدیکی نسبت و در ابتدا می آن در صحن سر را در نزد است و از تولید حرارت تب هیچ چیزی که غذا
نباید و او جهت آنکه طبعی شولست و دفع خصم و باز در ضمن تب نم تواند دفع اسب گران با طبیعت
گردد و نسبت در آن شود و باشد که منفذهای غلط را تنگ سازد و از آن خطر بزرگ بود و نیز
بضم غذا ضعیف است خلط خام از آن پدید آید و فسادات دیگر از آن متوقع بود و بعد از غلط حرارت
خصوصاً وقت اشتها و غذا و شربت مختارند و مگر می آنکه در صحن آغاز نواب اگر شربت از غلبه
یا در آب چند دانند به آتش می کنند و تخصیص گاهی که غشایی بهم باشد عظیم نافع آید و بسیار را
که بدین تیر برزدی از مرض خلاصی می یابند و مگر می آنکه چون در قسم بدان تمام نشود و در قسم
یا در دهم یا در دوازدهم طبعی لایق اسهال صغیر افتد و مناسب کند و بسیار کس را شربت و سنا
و آب آلوده و دهم و نسبت مجلسی کمتر و بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را از اجزاء
به نسبت اندک بردی و حراری میگزیند و دو نسبت می آید و بمراعات غذا و کم خوردن تمام صحت می یابد
که بعد از اسهال چیزهای که بیشتر فرا باشد که بکار و از اندک کم حدت غیر خالصه و طبیعی بود و آن
سکجین نزدی معتدل و اصولی عظیم نافع آید و ساده مضرب و تخم ذرا می گویند که و آنکی و نیم
مر با و نسبت دم سنگ جلاب حل باید کرد و سحرگاه روز آسایش و با حایل این مرض دادن در
که با و دجاده تا بیکبار از صفرا پاک کند و تدارک تقویت بشربابی باید کرد و از این تب
و اگر اضعیف بود و نزدی رفتن گردد و این شربت او با مردم رسیده و بقویت راشیه و مگر می

آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار در سردیها و ترشیها مضمت معده
که در وقت حرارت ضعف آوردن آنها بسی ظاهر گردد و دفع بدوری که میکنند
متولد گردد و دوشست زیاده شود و درین تب چون مجال آسایش است آب سرد
غالب بر دات بسیار احتیاج نیست و دیگری آنکه در نزدیکی تب تن خود را پوشیده
و خود را با می مرغوب غیر مضمت مشغول گرداند و اگر چنانچه تن نتواند که بدستوری که
نزد کور شد شربت میس که تعدیل صفرا کند مثل معصورانار ترش با اندکی شکر و یا قند
بخورد مفید آید و در اشتیاق حرارت اگر سخت غالب باشد شرتهای خنک با طباشیر
و بی آن باید داد و در تحطاط حرارت اگر پای اندراب گرم نبند لحظه باقی و دشت حرارت را
از سر فرو کشد و گفت آنکه در روزهای آسایش باید که سنجین سوره کرده خورد و از این
کتاب به دو ساعت خورد و از پس آن چهار ساعت شربت دیگر سنجین خورد و از
پس آن به دو ساعت فزوده خورد و یا زیر باجی مناسب در آن شش بار که از پنج خورد
و شش ساعت و چند سوره بخندد یا شستنی که شست عظیم نافع فیم و عصر چهارم و ششم و اگر
روزهای خفت دیگری آنکه روزی نیمه غذا باز گیرند و یک کتاب یا انار آب معصور وقت
کنند اگر مانعی نباشد تا نوبت بیستم بخواند و بخیر گذرد باذن الله تعالی و دیگری
آنکه چون تب از هفت زیاده شود و سبب الشفا چنانچه دستور است علاج کنند و در
نفع کوشند و به بیتند تا در چهاردهم ماه بکدام طریق دفع میطلبند از آن طریق او را یاد کنند
و در خلاف طریق میل ماهه هیچ دفع نکند که آن عظیم ضعف بود و گفت آنکه در غلبه
بعد نفع و استقران را به بعد دل در روزهای آسایش عظیم نافع بود و الله اعلم و اما
غیر خالصه چون ماهه این تب مختلط است و نایب اوقات آن بطریق غلبه
مختلط و مضبوط نباشد و تفاوت درجات و نایب آن مناسب اختلاط و قابلیت ماهه باشد
چنانچه صفرا می مختلط هرگاه زیاده از بلغم بود قابلیت نفع در آن بیشتر بود و نایب آن بهم
نزدیکتر بود و حرارت بیشتر کند و باشد که نایب خالصه ماند و مدت آن کمتر باشد
و اگر صفرا با بلغم دوی افتد و غلط فسرده تر باشد نایب آن دورتر افتد و در سطح غیر

ماهه غلیظ غلیظ و بیشک مدت آن بیشتر باشد و گاه بود که نوبت نایب بلغم ماند چنانچه شفا
عظیم فیم و در این تب انتقال بسیار واقع شود و علامت این تب آنست که مدت سرما و از
کتر باشد که در خالصه بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبتهای آن بی نظام باشد
یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر است و در تب و آسایش نیز مختلف باشد و از این غلبه
خالصه بدین اختلاف است یا نیکو یا بد و عدد نایب آنرا حدی معلوم نباشد و با تجربه از هفت
نوبت بود و بیشتر ماه بسیار کشد و دوری این تب بسیار بد آید و اگر در فترت افتد و از این
دیگر بسیار را دیدم که قریب به یکسال این تب داشتند و غلبه شبیه نوبت غلبه آمدنی گاه
که غلیظ گردند و دورتر آمدی و گاهی که رعایتی کردند و دورتر آمدی شبیه نوبت ریح و در اواخر
چنان طبع ایشان با آن خوی کرده بود که بسیار از نوبت آن مقرر نشدند و بعد ظهور حرارت
بصنایع و همت خویش پرداختند و گاه باشد که اندر اواخر این تب سپر بزرگ شود
و تبی از ریش چشم و اندر ریه بد آید یعنی رآمده و همچو آکسیده نماید و شست با بیابا باید
و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و بازی این را تر بل گویند و در چنین تب
اندکی گران باشد جهت صعود بخار صفرا غلیظ بدماغ و آثار نفع درین مرض میرسد بد آید و در آخر از
نوبتهای عرق کمتر از خالصه جهت غلظت ماهه و بدین سبب بل در اکثر اوقات غلیظ گردن
باشد و کم رسوب حرارت این تب کمتر از خالصه بود جهت خنکی ماهه نسبت بدان سبب
اندرین مرض دو گدازند نشود و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و متغیر و تفاوت بود
و باخر مختلف گردد و زیاده بر نبض خالصه و لیکن اندر وقت عظم و قوت چندان نباشد که اندر
خالصه و این تب بسیار باشد که در نوبت سینه بلند و یا بشر القرب و فرق میان این عینین
بطول مدت مرض و بعضی اعراض خاصه باشد و میان این شطرانفت هم تفاوت مدت نوبت
در کوتاهی و دوری و از این عدم اعراض شطرانفت بود اینها علاج نخست باید دیدن تفاوت آن
از خالصه نخست در وجه واقع است بر حسب اعراض و نوبت اگر بسیار دور تر باشد علاج خالصه کار
باید داشت یا نزدیک رعایت جانب نفع البته و اگر بسیار دور بود و بسیار تر ششها
نشد که ماهه را فسرده سازد و نفع را پس انگیزد و طبع را ضعیف کند و غلظت بسیار

اخلاط بارده را فاسد و دیر و خامی زیاد و سبک روانه و اخلاط کرم را حادت می افزاید پس مداوم کم
 بیم آن نباشد که از غلبه دم فساد می عظیم شود و اگر در بعضه جرأت نماید که در تجویز فصد را در تمام
 مخصوص بدین تب باید شناخت و ملاحظه که اینست که مرض جهت ارسال منضجات بر آن است
 که چون ماهه این مرض مختلط است و در اول غلبه است و نوبت پیش غیر مضبوط برگاه در اول مرض غلبه
 و کرمها داده صفرا را بیشتر حرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با اخلاط داخل عروق
 سرایت کند و تب لازمی پیدا شود و لیکن چون مرض کهنه شد و ماده سرد گشت و تخمینی یافت
 و طبیعت با آن خوی گرفت آن هنگام کرمها و منضجات بزودی تحلیل آن میکنند و محال آن فساد
 نمید و ملاحظه که اگر در فتنه نوبت استمال حب الشفا و مخدرات برای آنست که چون محل
 حرکت و قبول تغذیه مقرر شد مخدرات در قسمب آنحال السبع را مشغول می سازند از انقباض
 فعل مقرر و انقباض و مخدرات را در آن چنین میکنند که آن چنین کند و در حرارت غریزی
 اخلاط جمیع تحلیل کند و نگذارد که تغذیه پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر نگردد و در حسب اقتضای طبیعت
 مرضی تفریق در آن کیفیات و حالات پدید می آید تا باز در کمال نوبت می رسد انشا را آن صورت
 نمیکند و چون محل نواب مقرر نیست هرگاه کیفیت مخدر بر طرف شده ماده حرکت آید و فصل خود
 تمام میکند بر حسب مقتضای طبیعت مرضی و تا غیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون غلط
 غالب شد مخدر بیشترین آن مشکل بود و ممکن که از مخدر تغذیه یا بیغیر و فسادات دیگر از آن پدید آید
 و لیکن کسی را که تنقیه نکرده باشد تا آنکه منقش کهنه شده باشد و تحلیل غفلت یافته حاجت تنقیه دیگر
 نباشد و بی تکلف مخدرات و محلات بکار باید داشت و دستور استعمال حب الشفا
 و مخدرات آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقداری دهند که دانند که آنقدر از نوبت
 البیض بگذرد و اگر از آن نیک نمیکند و نبینند اگر مزاج مرض منعیست آنرا با مقوی که غذا
 محض نباشد دهند مثل شربت سیب و آبشاه آن را اگر زیادتی نفع و تحلیلی و تعدیلی محتاج
 در سنگینیات منفعی حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل یا در شراب بکار
 دهند و اگر مرض مخدری معناد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از آن حاد او دهند مقدار
 که مخدر کهنه اگر مخدر آن مضر نمی باشد باشد همچو سیون که مخدر آن مضر بود و الا بجهت اشفا

و امثال آن مخدر را ولی باشد و آنجا که مریض از نوبت گرفتن حرج و آساک مضر باشد باید که
 قبل از آن غذای مناسب اندک به بنداند که مخدر بکار دارند و آنرا که تب بعد از ظهر آید صبح غذا
 باید داد و چهار ساعت پیش از نوبت مخدر و حاجت غذا دادن مکرر نباشد و در شامی که غلبه
 حبیبیج نیز نباید داد و اگر خشک حب و امثال آن مضر است میکند و مریض نازک مزاج باشد در آنجا
 گرفتن مخدر شرمی است و نوبت کهنه باید بخوراند و آنجا که با وجود مخدر سرما و لرزه و حرارت پدید آید در
 انشای غلط واجب است از سنگینات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در انشای آسایش
 تدارک بیش حرارت کردن یا بنده مناسب باشد و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقباض
 نوبت آسایش باید حسب و دست و پای و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب ترها
 و سردیهایی باغ و ترشیها خنک کردن هرگاه نوبتی بدین تمام بخورند در سه روز دیگر نوبت پیش
 جامع و داد غذا و غیره باید داد و آنجا که چون صحت مزاج قرار یافت بعد از نوبت نیز در آن آید اگر مخدر
 بکار نماند و با شرب و اخلاط علاج کنند آنجا مشغول داشتن طبع بلغمها و صنایع مرغوبه لازم بود
 و بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید تخصیص معادله و بسیار کس را دیدیم
 که در وقت ابتدای لرزه را بیکبار در آب سرد انداختند و غیر زستان لرزه بر طرف شد و اندک
 حرارتی ظاهر شد و بزودی رفع شد و نوبت دیگر نیز چنین کردند و صحت یافتند و جلوه جانان
 باقوت در مرض کهنه و سبک شده و بسیار را دیدیم که بوقت است از آب شامی سبک
 پر آب چنانچه ایشان غافل بودند و عقاب ایشان محکم نوبتی انداخت چنانچه صحیح کرده از مریض
 مریض از جای بجهت و مرض طبیعت فراموش کرد و حرارت غریزی بیکبار در بدن متوجه
 و ماده علت را تحلیل کرد و سرما و لرزه و حرارت او بدان گشته گشت و صحت یافت و بسیار را
 دیدیم که این تب بنوبت ربع می آمد قبل از نوبت بدو سه ساعت ایشان اقباض می شد
 و بصل سرشته دادند و آب ترها و غذا هیچ ندادند و نیک ایشان اگر گرفت و نوبت گشته
 و بسیار را دیدیم که غلغله شرف قبل از نوبت بدو سه ساعت بی آب دادند تا لعن کردند و آنرا از
 آب و غذا قبل از نوبت تا وقت گذشتن نوبت منع کردند و صحت یافتند و تب ایشان بوق
 غلب می آمد و بسیار را حافظ الصحت و آدم بدستور حب الشفا صحت یافتند و بسیار را دیدیم

رسند قبل از آن نام محوم بر نه مثل اگر گویند که گمانند که درین قیاس در صین تنهای منتر میان این
 ریسمان را بر میان او پنج گره زنند و انسون را بر آن منطوق و باز از هر طرف سر ریسمان
 بهین انسون خوانده و نام محوم کرده و وسیله جدا گره زنند و بعد این را گردن محوم بپندند
 و در صین بستن بر دو منتر را بخوانند سلام محوم و در وقت آخر ریسمان مندر گره زنند و در وقت
 بخوانند و هر بار یک گره زنند و در وقت دادن نزد محوم بخوانند انگاه طاسی پاک را بر آب
 کنند و کار دی بر چست بولادین بر آن یکشند و انسونها را بخوانند و بعد تمام انسون بر آب
 سپرند و سر کار را بهفت کرات بر زمین بزنند نزد محوم سه کرات این عمل بآب کند انگاه
 ازین آب اندکی بر روی محوم بدست چپ بپاشند و اندکی بخورند و بدین کار در فی الحال رخ
 سیاه را دفع کنند و برای محوم آنرا تصدق نمایند و طریق بستن لازم کند نیز همین نوع بود
 و لیکن اینجا ریسمان ازین سفید نو باید کرد که دختر بکر به نیت محوم رشتند باشد و اگر همین نیت
 چیده باشد اولی بود و آنرا سب تو باید کرد و دستور مذکور عمل نمودن و شش تا نقره ازین نوع
 خواندن است و از آنست که در وقت نفس بر استادن چنانچه در است و چندین جا
 این عمل مفید آمد و استادی داشتیم که جهت تنهای کینه میفرمود تا دختر بکر با دانه نیت
 محوم می نشست چنانچه مندر آن درست باشد و جوای بیرون نمیداد و آنرا در شش
 مریض می نشست گذاشته و علی الصبح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن گفتند بر کینه
 از آن می نوشت که بسم الله و بر دیگری می نوشت که بسم الله و بر سوم می نوشت که بسم الله
 الله و بهین ترتیب هر صباح ناشتا باریکی ازین بخورد و صحت می یافت باذن الله تعالی
 هر که هر گز اینی بکشد می بود خوش منی می آورد و در صباح چهارشنبه قبل از غروب کردن
 بر آن گیسو مرغ می نوشت بسم الله بارک الرحمن طار ما الرحمن الرحمن بسم الله رب العالمین
 را بر دست میافتن و بخواند و بچند علی ولی الله بعد از آن ریسمان که بکر رشتند بود و بهین
 سه تو بر میان تخم مرغ می چسبند و در شب خاک تر گرم می چسبند و بری آورد و زرد
 آنرا بهین روز بر ناشتا می خورد مریض و سپیده آن را بسک چهار چشم میباید به نیت غروب
 و پوسته را در آب روان می انداخت بهمان نیت و ریسمان را بر بازو در دست مریض می

نیت بسته شدن تب مریض را صحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقه بلغمی چون
 سببیت و شوروی غصه صفراوی محرقه است که با آن آمیخته میگردد و قابل فساد است
 از جهت بلغمی این می را از انواع صفراوی گذراند و اکثر احوال و علامات این می صفراوی بود
 و برین را از این محرقه بیشتر افتد و همان آن محرقه و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در محرقه
 صفراوی بهین گشت لیکن اینجا چون ششی بیشتر افتد رعایت قوت و حمایت دل و فم معده و بلغم
 و استغراق مددانی که بلغم شور آورده کردن و استحکام در او از جهت استغراق مفید آید و مراعات
 اعتدال در اغذیه و آشپزی باید بود و استغراق لازم آید و طبعی مناسب بر دل و فم معده و
 اینجا بیشتر بکار دارد و همواره ملاحظه نفس زدن بسیار باید کرد و شش غشی بواجبی دن و اما جمعی
 مانند اکثر تنهای بلغمی که در کان و طوبان بیکاران بر غوار و بران صاحب نیمه و آروغ ترش است
 تر که استادی و کسانی را که در جهت طعام حلام زنند یا حرکت عنیف کنند افتد و همچنین بخورد
 که آنها سرد یا شور که با کالی سوزانند و یا شربتهای ترش نیک سرد کرده و یا صفحات معده با آن
 در بر آن حرکتی عنیف کنند و هیچ یک از تنهای بلغمی از ضعف و الم معده خالی نباشد و بجز آن
 بلغمی اکثر لایعرق باشد یا با سهوا و چون این جمعی لشکری از تعفن بلغم شیرین افتد و گاهی از تعفن غم
 ترش و گاهی از تعفن بلغم زجاجی پس بیشک حدت و لیس طعول و قصر و اعراض آن که بر است خط
 سبب وی خواهد بود و بجز آن این تب بعد چهاردهم بود جهت غلظت ماده و قلت حدت آن اکثر
 میان بیت و سی افتد و بسیار باشد که در او از جهت استقامت بازرگ در حلا امت این تب است
 که هیچ سردار از نکند و گساریدش سخت پوشیده بود و نشانه به تب بوق و فرق بلغمی بود
 که در وقت بخواند هیچ عرق نکند مگر در وقت زایل شدن و گاه باشد که صفراوی مزاجان را
 اندک نساکی بوقت ظهر یا بعد نیم شب در گردن و سینند پد آید جهت تخلیل یافتن اندکی بخارات
 بعد و حرارت نیم روز و یا جهت خلوص معده و نیم شب و حرارت داخل و گرم ساختن معده و بکار
 فی الجمله بول در اکثر احوال که رنگ بود و گشتن طاهر است و گاه باشد که بسبب غنمت بعد
 اوایل پسری مایل کرده و بر صامیت گراید و بر بلغمی بود و ششکی کم باشد و بسیار بود که سرخ و خرد
 در وقت النهار و در اوایل شب و بعد از آن ترشها خوردن حرارت بیشتر محسوس گردد

این تب همان مریضی می باشد که در اولن صاحب آن بر یک حال باشد که در سانی بود که
 کبودی سیاهی زایل و گاهی سپیدی گاهی سبزی گاهی دگر باشد که رنگ سیاهی او رنگ
 ماند که شاه توت غرور داشت و لون چشمهای او سبزی و کبودی مایل بود و وقت بپایان
 علت جحوط کند چو چشم بخون و سر بر پای پسوی در و دفع نباشد و بسیار بود که سبب
 اندر چشم در وی بدید و قی ترش اندرین مرض بسیار افتد علاج این مرض سخت دشوار
 زیرا که اگر غذا بزرگ گیرند از جهت غلبه و غامی خلط طبیعت اصلاح آن کند قوت بدن
 فرامیرسد و اگر بعد از قوت میکند چون بضم بدست مدخل می شود و اگر استفراغ سبک
 میکند ماده غالت خام دفع میشود حرکت می آید و عشت بیشتر میکند و ممکن بود که منافذ
 و نفس را سد کند و اگر دوا می قوی را سال میکند طبیعت جهت ضعف احتمال آن نمیکند
 و ممکن بود که از تحریک چنان خطای غلبه او افتد و دفع پس سبب چاره نباشد غیر از آنکه اندک
 غذای تریاقی منصف بدفعات دهند و دوا می که بالخاصه خلط قوت و تحلیل ماده و تقویت
 معده نماید مثل فاو زهر حیوانی در شراب سیب و بهارن و کنی مقوی بر سر جاذب الصحنه اند
 غسل زنجبیل حل کرده و جدا و از فعل خلوی استباه اینها بر بالای غذا قبیل از توت
 بکار دارند و قبض شکم را گاهی گاهی ششیا قهقاری نیز و قهقاری گرم کشنده بکشند و اگر
 بر غسل آب که اندر آن قوت لطافات باشد و ترک و دیگر غذای اندر ابل اگر انمی نباشد
 پس نیکو بود و جالینوس گوید که تحلیل ماده این مرض تدبیری به از دگر نافع و آنجا
 که نخست را بنهاده و ساقهای پای و از از بالا بر فرو میالند بگرایی خشن بعد از آن از تنه
 تا به دستها بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و بهین ترتیب دیگر می کنند
 تا غنی که نزدیک باشد که سیاه از تاب آن پویشش گردد و در خان اندک اگر دگر کار
 ممکن باشد یک نیمه اندر آبش بود یک نیمه اندر آب بخت ششیا آب که تخمین بر روی
 آن جالبه در و اندر و قهقاری در شراب ریختن مفید آید و رعایت سکنج حرکت میان
 که در مطلق موافق معلوم شد و نیز آنکه قی کردن آسان بود امیدوار باشد که اگر قی را به دست
 عاوت نماید خلاصی یابد اینجا که اندر آب آساید امید خلاص نماید و ششیا اندر آن خون آورده

که ممکن بود که این تب از صفراوی غلبه افتد و آن هنگام از سوزش خشاعتی و صفراوی در
 خالی نباشد و اگر علامات صفراوی بر ششیا که این نادر افتد و اگر افتد علاج آن بطلع
 غیر خالص نزدیک و سکنج و آنجا سبب بیماری آن بود که نوبت آن در روز یکروز و شب یکروز
 و آنجا سبب بیماری آن بود که نوبت آن در روز یکروز و شب یکروز و سبب نباشد
 و در اکثر تب و بیماری از جهت طول وقوع در حرور و سبب نباشد که مدتی منتقل شود و نیز از آن
 یافته اند و اکثر علامات و علاج این برده و بهمانست که در موافق مطلق گفتند و اما ظاهر
 آن بود که اندرون سخت سرد باشد و بیرون سخت گرم و سبب اینی از جایی بود که اندر تنه
 و بخاری از آن عفت می پذیرد و بظاهر بر سرد گرم می آید و باقی از جهت حرارت مغز و حرکت
 آمده و لیکن عفت پذیرفته و گرم نشده و حس اعضا می باطن سردی آزاد می باشد از آن
 سبب بر میباشند و مدت نوبت آن از چهار ساعت بود تا نوبت و چهار ساعت و بسیار
 که نوبت ربع و یا نوبت غلبه از جهت خلط و قلت ماده این تب دور کشد و بر آن
 مرض کم خلاص یابند و علاج این مرض بطلع غشی خلطی و موافقت نزدیک است و لیکن دگر
 و گرم کردن ظاهر اینجا جایز نباشد و در وقت نوبت بیکار اندر آب سرد و غوطه خوردن اگر انمی نباشد
 و از فصل و سخته و غیر نیکو بود و در گرفتن مقدار مکان تخفیف مفید آید و لفلل گرفت
 و سبب غالب و طعام سقیاق و چند بیدستر و غسل آب نافع بود و سکنج و اما ظاهر البرد
 آن بود که بیرون تن سرد باشد و اندرون گرم چنانچه میسوزد و سبب اینی اگر بلغمی بود که اندرون
 عفت پذیرد و گرم شود و از جهت خلط از آن بخاری که تحلیل نیابد که بظاهر بر سرد گرم کشد
 و مع ذلک حرارت غریزی دفع آن باطن سبیل کرده باشد تخصیص در ظاهر نیز با غم خام
 باشد و ظاهر اسرودیدارد و عفت نمی پذیرد تا گرم نشود و گاه باشد که از آده مرض بخار
 غیر عفن بظاهر صعود کند و اندک گرمی کند و از خالط سرد باز و سرد شود و در بظاهر گردد
 و علامات بلغم اندر بلغمی ظاهر بود و مدت این تب از شرط الغب از تر باشد علاج این نوبت
 بطلع موافق باشد و لیکن بگرهها اینجا آن جرات نتوان کردن دگر متاد می گرم شدن
 عظیم نافع بود اینجا و باشد که سبب این تب صفراوی سخت غلیظ باشد که اندر تن عفت پذیرد

و چیزی از آن قلیل نیاید که بظهور گرم کند و حرارت از بدن توجیه درون باشد و بیرون سرد
 و اینجا علامات صفرائی می رود و علل این قریب بعللاج غلبه صفرا باشد و اگر اینها نیز غلبه
 و اندک اعراض اما متبایع اینها باشد چون وجود آن نایب است استخراج علامات و علل آن
 محال علامات و معالجات باقی تپای سوداوی بود و اما ریح و آید از تعفن خلط طبعی و غیر طبعی می رود
 همچو حیات یعنی از غلبه خلطی حاصل شدن غلبه و ریح و بیشتر حدوث آن بعد تپای سوداوی می رود
 باشد جهت تر و اخلاط غیر مستقر غلبه فاسد و گاه باشد که بعد از درم محال پیدا یابد و اگر تپای
 کم خطر بود جهت طول آسایش و دیگر در آنکه اخلاطی از بیفت ماه بگذرد و آید رسد و باشد که
 سخت خام باشد تا و از درم محال دارد و آنچه سخت در آنکه رسد و با خود با درم محال بود و اگر تپای
 و اسهال ریح آن بود که از درم محال غلبه خلطی می شود و جهت کندن حرکت نافض از درم محال است و تپای
 حرارت مزاج از بسیار مرضهای سوداوی چون صرع و امیخ و لیا و شنج خلاص می شود و در هر یک که در صفت
 از درم ریح خفیفی زایل گردد و چون موالمه جهت کثرت و کسب خلط طبعی یافتن و بخت شدن ماده
 برای صیغ علامت ریح دایره است که تحت آنکه رسد و از کثرت پس حرکت از درم محال
 بی فتنه از بخار ریح جهت و خانیست ماده و هر نوبت سه بار از ریح زیاد می شود تا وقت استیفاء
 هر چند ماده سرد و غلیظ بخیج ترقیق می یابد نفوذ او و نفوذ بخار از درم محال می شود و در اعضا بیشتر
 می شود و هرگاه تمام صیغ است نکات کیفیات و شرا و تمام کسری باید و در سایر اینها در استخوان
 چنانکه رسد و کثرت می شود و چنان بر درم آید که در اعضا یک گزند جهت رسیدن ماده غنی باشد
 محیط استخوانها و در غلبه فاسد و غلبه مدت نوبت ریح خالصه صیت و چهار ساعت
 باشد و مدت آسایش میان نوبتها چهل و هشت ساعت بود و در سبب این آنست که
 چون خلط سودا که است و غلیظ و در جمع گردد و در محصل تعفن و بواسطه بیس در درم قبول
 عفونت کند و حفظ حرارت نیز بسیار نتواند کرد و بیشتر این تب اندر غلبه فاسد و نوبت بیشتر
 به اول شب که محل حرکت سودا است گیرد و در طول شدن نوبتهای آن عرق بود و کمتر از ریح
 و بیشتر از عرق نایب یعنی و نبض مختلف باشد و بصلابت گراید و اول غلیظ و خام و پس بپزد و تمام بود
 و در انتها بسیار گراید و اینجا که ماده سودا متحرک باشد نبض خفیف و غلیظ و اول غلیظ باشد

و عرق نشسته بود و در آن درم تر باشد و اینجا که صفراوی باشد نبض سرعت و تواتر را
 و تشریف و یا ناصب باشد و در آن کوتاه تر بود و عرق بیشتر کند و ریشته الیهاب غالب باشد و اینجا که
 و سوزی باشد و علامات قریب بسوداوی طبعی خالصه وی بود و در حینه دعاوت و فصل و تپای
 که شسته بود بر برگی گوی و در هیچ یک از اقسام ریح از آفت سپر زغالی باشد و فساد آن
 بجو و معده نیز باز بد و در غلبه لون بول و در بسیار گراید عللاج چون زمان این مرض در آن
 در زمان آسایش نوبت بسیار و خلط پس نایب است تدبیر آن برقی باید کرد و در اول از غلبه
 متعده آنچه ضد مرض باشد و غلبت مایل در باید گذشت و استغاثات قوی نباید کرد و در
 خلط و چیزهای گرم خشکی فرادور باید داشت و در غلبه ریح بر آن نباید کرد و خصصا که هم اندر آن فصل
 افتاده باشد و همچنین بیشتر از بهر درم ریح آن نباید گذاشت و اهتمام در دفع ماده درین
 بیشتر باید کرد و از جهت بیس غلظت ماده و در تعدیل مزاج به چیزهای مایل گرمی و بسیار لطوبت
 باید گذاشت و اولی آن بود که در روزهای نوبت قبل از حدوث مطلقا هیچ غذا و شراب و آب نیندازد
 نخورد و اگر طاقت نداشت باشد قبل از نوبت بیشتر بهشت ساعت قلیله از غذای سبک معده
 سودا خود در روزهای آسایش غذای مناسب مقداری که عذاب کار دارد و آب سخت سرد در ریح
 سفر بود و در وقت حرارت کمتر ضرر رساند و لبنیات و چیزهای پر خام و باد انگیزنده ضرر بود و در
 و صرفات و هر چه ریشته اخلاط را دفع کند همه ضرر باشد و بدین جهت خمر منع نکند با وجود غلبه
 طبع آن با سودا و اصحاب خمر گوید که اینجا که ماده غنی غلیظ باشد هر باید و هفت درم سنگ
 کلنگین ماده درم سنگین سده سرشته دهند و بنویزینقهای وانه بیرون کرده با مغز پسته و بادام
 تنقل کند هرگاه خواهد و بخواب مرغ و جوان یا زریا مرغ بوقت استیفاء بکار دارد و اگر فصل
 در ریح و گوید که بسیار تپای ریح بدین تدبیر زایل شده است و در اوایل این مرض اگر برانند با
 خالده نرم در شنج طبع حاجت آید چنانچه معتدل نرم در هفته یک نوبت و در غیر روز نوبت و
 شیا فهای نرم نیندازد معتدل مثل شک و نفثه و مغز خیار شنبه را شباه آن بکار آید
 در هفته یک درم نافع بود و در آغاز نوبتها اگر کثرت در ملازمت اندک و در عظیم نافع بود و هرگاه اثر
 نبض نیکو پیدا یابد و نایب نباشد استغراق سودا به علامات لایق و واجب بود و پیش از نوبت

میدادم و بر اثر آن بعد چند ساعت کتبکاب نقطه در روزهای دیگر گشت که با خجین سوده وادی و غذا
 زیر باج و یا شور با پنجه شب و گوشت بره یا مرغ و در روز پیش از روز نوبت بر روز نوبت
 وادی یا زبانی مزد و غیره و در وقت تب جز کجین انگشت با آب سیح ندادی آن
 جهت آنکه آب تنها خورد و قبل از آمدن نوبت آن روز را ساکن فرمودی و از آن خطا مخرج علاج
 جی ساقتم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار و درم سنگ اندان وادی و این جهت و در این
 تمام بدین طریق علاج صحبت یافت و این ندای بسیار حله مناسب بود و الله اعلم
 و اما مظهر الغیب گاهی مرکب بود از غلبه لاذمه و طبیعی لاذمه جهت تعفن هر دو خلط در
 عروق و ظهور اعراض هر دو با یکدیگر باشد و گاهی مرکب بود از غلبه و اثره و طبیعی و اثره جهت
 تعفن هر دو خلط در خارج عروق و گاهی مرکب بود از غلبه و اثره و طبیعی لاذمه جهت تعفن صفرا
 در خارج عروق و تعفن بلغمی در عروق و این قسم را بعضی خالصه نیز گویند یعنی کینه صفرا
 خالصه است و گاهی برعکس این قسم بود جهت تعفن بلغمی در خارج عروق و تعفن صفرا در عروق مقدار
 هر مری را از این صنفی ازین حدی مقرر نباشد و گاهی باشد که این تب مدت نه ماه و بیشتر باشد
 باشد که برض حد و یا بدی و یا به بیماری مزمن اشتغال کند جهت بدی و یا به بیماری بسیار باشد که بعد
 بیست روز علاج نپذیرد و مخفی نماید که چون این مرض از دو ماه تجاوز کند فی الغایت و انفع نیست
 و در تدریج آن تجویز عظیم حاصل بود و سلم اصناف مظهر الغیب آن بود که از نایبین اند و افزایش
 فوالب ظاهر و باهلیت باشد علامت این تب آنچه به و احصاست و اگر از این نایب است
 و از قریب دیگر آنست که در نوبت و از نوبت آهسته تر بود و آن نوبت باطنی باشد و کم و زود
 و گرم تر و آهسته تر و آن نوبت صفرا است و در مرکب از نایبین است ظاهر بود و در روز سوم یا اول
 و چهارم بدو مظهرین طاق بطاق و جهت بخت متشابه بود و در مواظبه و مرکبات و مرکبات
 و تاب بدین مریکی نباشد و بسیار بود که اندر نوبت و در یک یا سه بار سرافراشت یا جهت
 اختلاف تعفن مادی و تب و باز گوشتیدن با یکدیگر و بسیار باشد که چهار نوبت در یک روز
 و از روز سوم و از آنجا که پس یکبار یا دو بار دیگر از این اعراض خود گوشت تب حرکتی در عروق
 صفرا یعنی غلبه و کینه بلغمی در غلبه و کینه بلغمی در غلبه و کینه بلغمی در غلبه و کینه بلغمی در غلبه

و مسج و اسحت بر بخاند بسیار این اختلاف احوال آنجا که ترکیب از لاذمه و نایب باشد و سیح
 و اعراض نایب نوبت خوش بدی می آید و میگذازد و لیکن اگر نایب بلغمی باشد سیح ناقص بدین
 و اگر قشریه باشد سخت ضعف بود و آنجا که ترکیب از لاذمه و سیح باشد اعراض هر دو متداخل بود
 و احوال مرخص هر لحظه جهت حرکت خلطی دیگر بود و دیگر باشد و لیکن اصلا ناقص بدین نایب
 هر خلطی را از غلبه اعراض توفیه بر کی توان دریافت و در سیح یک از این اصناف عرق تمام شد
 و در مری را که صفرا در به لیشان بسیار بدی می آید و عفونت می پذیرد هرگاه در مری هر دو
 سبب می کنند لیشان و این تب بسیار دزد و بدی می آید و همچنین مری را که در لیشان و لوله
 رطوبت بسیار دزد و دزد و در مری را که سبب است این تب بسیار دزد و در مری را که سبب است
 اشتباه بیشتر واقع شود و جهت سیح عظیم در تحصیل آنها واجب بود علاج طریق اصول
 علاج جلد است تمام تمام است و نایب بلغمی در غلبه و کینه بلغمی در غلبه و کینه بلغمی در غلبه و کینه بلغمی در غلبه
 از هر خلطی نفعی دفع کند و اگر قبل از نوبت یعنی آن خلط است نفعی دفع کند و اگر بعد از نوبت یعنی آن خلط است نفعی دفع کند
 طبع را که نایب سیح معتدل و طبیعت خفیف که از هر خلطی نفعی دفع کند اما چنان باشد که خلط
 و قیح هر دو دفع شود و اگر یکس که حرارت است سیح بسیار بود و اولاد و آن باید که گوشت تب
 مانع انفع نشود و بعد از نفع باید سیح را به حال صفرا و غلبه کردن لیکن اگر غلبه بلغمی را باشد آب لبا
 با شربت گل که نیکو بود و اگر غلبه صفرا باشد سنا و شیر شست در نفع مناسب بود و اگر در
 خلط غلبه شد خلط کس خیار شنبه را در آب نرد و یا مغلی ترش و آنکه تر بود مناسب بود و اگر
 و غذا که در مطلق غلبه غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت
 صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغمی قطع و نفع بلغمی بکار باید داشت و او را در مری بعد از
 تمام و بعد از استفراغ بیست نیکو عظیم نافع آید و به دستورهای مری باید داشت و جالبین مری
 نوبت یعنی چند ساعت کتبکاب با آنکه خلط سبب دزد و نفع یافت و در مری را که سبب است
 که فصل فلز در مری مظهر الغیب داشت از نایبین اعراض بلغمی شیرینجی و دشت توفیه
 که لایب آن هر شد و مقرر شد و بود در سیح نوبت یعنی بر چند ساعت بیشتر از نوبت
 کتبکاب جانییم شغال نفع سبب دزد و در مری سیح ندادم و آن نوبت بخیر گشت و به نوبت

و اکثر این مجموعین نفس بوی شود ازین موضع خلاص نیاید جهت استحکام عفت در طوابع
و عاقلی آن اعراض فکوره نیز چون بقوت و غلبه گردد امید خیر نباشد علان ج این تب نیست
که نقل ہو کند اولاً انگاه بدستوری که در خط الصحة از تاسیر هوای دانی گفته شد
از غذا و شربت و دوا مرغی میباید دارند و عوض جوینا گرم کاغذ ریات اندر ترشها
ببخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که با ضعف اعراض قوی بد نیامده مساهرت کنند
بخشک استحقاق بدن استفرغ طوابع زاید بقصد و سهل سبک و یا ملین قوی و احتمال
غذاهای ترش خشک کننده تن و تریاقی مثل مرغی که آنرا آب غوره و لیون و یا ترنج و یا ساق
بریان کرده باشند و نیزه و کشیز خشک آنرا آلاسیده و یا ناروان کوفته اند و خشک
پلا و او شده یا طعمی دیگر که طوبیت و تریاقی و ترش باشد و قرض کاغذ ترشها و ادون
و دفع بی مسکه نافع بود و هر روز یکینوبت و گل ارمنی و گل مخوم شربتی اندر ترشهای مذکور یا
کلاب عظیم مفید آید و آب سرد با فراط مناسب بود و بغیر از اینها نیکو نباشد و ترشهای دیگر
صبر کردن عظیم مضرب بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بزود طعام باید خورد و چنانچه اشتها
و خلوص نیافت و تدبیر سبک بود رسیدن تریاقات بدستور که در خط از هوای دانی گفته
اعظم تاسیر بود و لیکن گرمیها و بخارات گرم دور باید داشت و در تقویت جانب دل بداند
مکن گردد و تقصیر نیاید که دوا بخانا که سرهای پهلوی دست شکم بخنده شود دست و پا سرد
گردد و خواب نباشد و اندر دم زدن سینه بر می آید و دیو میکند چاره نباشد از آنکه او را
ببخوری گرم بپوشانند تا حارت را ظاهر تر کشد و لختی او را بپالند و الک لخته و طریق استفرغ
آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و ازلی آن تریاقی خشک که با ریات و یا
بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفرغ آن کنند بلیان قوی و تریاقی و مسهلان تریاقی
قلیل المقدار و اینجا انتظار نفع نباید کشید که بحال تنگست و عرض تقلیل طوابع است
سبب و احتیاط عظیم در سهل باید کرد که مساهرت و ملین ضعیف است فساد می کند و اینجا
اعراض بد ظاهر شده باشد استفرغ نتوان و پس تریاقات خشک معتدل باید کرد و در غم
که در اول حال هر صبح بعد فصد تمام اگر صبح و شام معصومان از ترشها شربتی

عصیر غوره که حبشهای بزرگ اندر آن حل کرده باند خورد و ماعات غذا بمقدار این در شربتی
بهترین تدبیری باشد و اندک علم علامت و با آنست که حیوان اگر کی الطبع باشد مثل قنق
در ستونک امثال آنجا بچل و مانعی بگوشاید و ترک کند و از آن مکافرانسانند و مضجع و حیوان
که از عفت متولد میشوند بسیار بد می آیند و حیوان که در زیر زمین میباشند چون موش و غیره
همه بر روی زمین گردند بچل و سر سیمه و در موشن باشند و میل سوراخهای دکنند و در سوراخ
دم زدن شربتی آینه شربتی و روح او تقویت راحتی نیاید بلکه نافر باشد و چون بر بلند می بر آید
و اندر هوا نظر کنند چنان نماید که در دنا کست و غلیظ و تیره و بر سر عمارت همچو دوزخ و جسد
بی آنکه دور باشد و شواهد وقوع آن سبقت تیزات هوا بود و در حرور و متولد بغیر محل در یاده اند
و عادت فصل و دقت و غبار ناکی هوا و غلظت و تیرگی و طوابعهای بچیل و ممتد با تعال
حرور و غلبه کثرت شرب و دنا رک و سرخها خصوصاً در اوایل خریف و ایلول و تیز اوج
فصل از وضع خصوصاً صیف و بسیار تیرگی هوا اندر آن فصل و بسیار نزع نباتات
و قابلیت هوا ملک نوع آن بار در قبل ازین شرط بود و الت اعلم

باب هفتم

در بیان حصیه جدی و سیر بزرگ و در جهاد و جهاد و سرازگی و سموم زدگی و کوفتگی و در جهاد
و سوزنکیها و عرق منی و ریش منی و جراحها و بیرون رفتن سرخها و انباشته استخوانها و
و علامات و معالجات این امراض اما حصیه بزرگی بسیار بود که اندر ظاهر پوست تن بیکی
نمی آید با جمعی مطبقة و از پوست برداشته تر نشود و بهیچ آب نمک و بخار و دفرجه خشک نشود
پیدا کنند و در اول ظهور سرخ و آن شبیه بود بقشائهای گزین که سبب این مرض دفع
بود و مرخ و صفا دی صادر که غلیان عفتی یافته باشد و این مرض از جهل امراض و با نیست
که آنرا آخذه و داره گویند یعنی چون در جا پیدا آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بحیث

و انچه در نه نداد و ایم آن بکام غذا بشنخ اندر آب جوخته فرود آوریم خصصا بعد از روز جمعه
و بدین ترتیب چنانچه در خطای نرسیده بسیار از حصصها بدین جهت یافته اند و انچه
بروز در مشهور و ناقص است از این جهت بسیار از آن احتیاج است باید که این را در جای خود
و از نه و در هر صبح سر میدهند و اگر قوت داشته باشد که غذا آب گرم است در ششها و در
تا بخار آن تن او را نرم و مسامه او را گشاده سازد و صواب بود و انچه چند در آب جناب جویند
آب و آن هم بعد از روز و در قبل از روز طبع نرم شود و منع بریزد کند و یا هم صحت اسهال با
نزدیک بی ترش در زبان ناروان تر شکافتن بود قبل از غذا بسیار را دیدم که در
و ترشی بسیار که در حصصها گشت اما اگرانی در زمان یاد گوشید اگر در دوران ماندند
که اگرانی سرد و صلب و یا بهیچ وقت سیار شود و امساک آدم باشد و نصه شده حصصها نیز هنوز
نموده و اگر در وقت خفگی و غیر از آن هیچ تغییر مفید نیاید اگر امساک آدم باشد و یا نصه در اول شده
نموده و از نه مانع نباید و در حقیقت و شایات و یا شوی و یا یانه که در وقت خفگی و یا در
بر کفهای دست او بعد از روز اگر کسی شسته و غذا قوی تر خواهد بود و چه مرغ با جو خورین باید
نخستین کتاب کرده و فانی اندری بر او مله حصصه در اطفال و کودکان چنانکه در سر و وقت
باید میگرد و بعد از وقت بطبقه قوی بدیده آمد و وقت شب هنگام سر و شب بیشتر شد
و اکثر را و از می گویند بود روز جمعه سر و تمام بدن را بر میشد و چنان تجربه شد که انچه جهت
سید و نافع بود و بروز حصصها نیز و دیگر در ششها مضرب بود هم سر و در تمام ششها و غذا نافع بعضی
شور بای برنج بود و گوشت گوسفند اندر آن شیده و حلیم گندم گشت اندر آن جوینده و بعضی را
آش جو سوده و بعضی را فو جان مرغ و بعضی را کاشن مرغ و دیگر در ششها و در ششها و در ششها
نمیداد و بعضی که در گان میوه از املی اندکی میدادند و بدین نوع نیز در ششها و در ششها و در ششها
و در یازده بجران نام معرق بود و چون ضعیف بود حاجت تنقیحی شد و در ششها و در ششها
که در گان شست و طوطی مردم سیده را باشد جهت تنقیحی که در ششها و در ششها و در ششها
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استند که جامه پاک پوشند جهت آنکه گردان پیشین بروز حصصها
و انچه علم و اما حدیث که آنرا گویند که بسیار بود که اندر ظاهر تن بدیده است و در ششها و در ششها

و از پوست برود شسته تر شود و عقی سید کند و اگر آب گریخته شود و با خاکی در دو و آخر شکر
بر برشته پیدا آید و در اول روز نیز بر گز تر حصصها با و بسیار این نوع طبیعت بود و در فصل خونی است
که علیا یافته باشد و فاسد شده و این خص نیز بهیچ وجه از راضی بانی و درسته و طبیعت البته
جهت پاک ساختن غن از فضل و طوایف غنی و از اجزای سید با فاسد از ششها و در ششها
اگر آن غلیظان یکدیگر را بنحایت تاثیر و حرکت حرارت منفی این خص هر کس را تنقیحی که در گان البته
پیدا آید و اگر در غنوی بدیده آید و در گان البته پیدا کند و از یک جهت بیشتر که بدیده آید و در ششها
و تا در وقت چند کس را بدیدیم و در ششها هم بدیده اند بر سبیل قدرت و حقیقا را شست کردن
که شخصه را در دوره با وجود که سگرت و در حصصها آید را در دوره و این خص حصصها که در ششها
که در یک جهت اندک بدیده شد و طبیعت کا خود تمام نگارده شد با در تحریک بی تنقیح طلب و بسیار
خارجی بود که در بار اتفاق افتد و بر آن را هم آید ششها که سبب از ششها و باقی ملاقات محدود
و اما شال آن غالب است که سبب چنان باشد که مینوبت یا در وقت فکر را آورده شد با علالت
این خص است که تب آن بطبقه باشد با تاسع و در وقت غالب غنای جهت کثرت ماده فاسد
شیران بزرگ که در یک میران باشد و تر سید اندر خاکی بسیار از ششها و در ششها و در ششها
بد شست باز کرد و اگرانی سر و ششها و در ششها و در ششها و در ششها و در ششها
از خواص آید بود که در وقت ششها و در ششها و در ششها و در ششها و در ششها
قوی شده و ما و قابل در دو مسموم آید و بنیاد بروز کند و بعضی اطفال را دیدم که در اواخر روز و از آن
وز و صحت یافته و انچه در چهارم بدیده آید و در ششها و در ششها و در ششها و در ششها
با خطر بود و غلظت آن غلظت ماده و در وقت آن بر اعضا باطنی بسیار و انچه در روزها نیک ظاهر شود
بجاست بود و انچه اندر روزها بدیده آید بسیار و گاهی برون آمدن و باز نهان شدن نیک نیست اگر با جو
و انچه این بخش و حکم باید داد که غشی خواهد افتد و انچه بدیری بر روی آید و وقت ضعیف بود
و محل آن سبب بسیار میشود و هر یک از اینها بود که اندک کرد و در آنکه در روزها نیک ظاهر شود
در دو جهت که در دو بطون سفید شد با در ششها و در ششها و در ششها و در ششها
بهر از روز و شب و در وقت از دیگر اوان و سبب بسیار و سبب

سرخ کرده نافع میکند و هر چه سسلیج بنیانند و در دو سوسوس درم آن گاهی عظیم می شود و از داغ و کم کسی را
 طاقت آن است اما در خطر باشد و بکند پیش بینی آید بعد داغ و کسی را که طاقت سوزش در
 اولی آنست که بتیز آید و در آن داغ کند و چندان تیزاب گرم کرده بر آن نیز که محصل
 سوزش میشود و حرکت آید و اینجا که این مرض جزائی افتد این عمل واجب بود و طریق
 تیزاب تقریب معلوم گردد و اینجا که جره بر لب یا قصب یا قصبه یا مانند آن بر آید و بار و
 خشک گفته می شود که بکند قطعه قطعه و قلع پس از هر یکی میت درم بود و بخورم و آب بپاشند
 و ملا کنند و خشک بر آب انگبین شسته طلا کردن نافع بود و هر چه کوزه قلع طلا کردن عظیم مفید است
 و بر صفا درم از حوالی علت گل ارغنی در هر که حل کرده طلا کردن سخت مفید است و پوست باز در
 چهار درم جل علت بستر عظیم نافع بود و قسم دیگر موسوم بود بنار فارسی و آن برده بود و
 با خارش سوزش صعب و درد و درم حوالی پنج خورند و چنانکه از سوزش آتش بدیدی آید و
 مناسب آنرا گویند و مخصوص فارسی غالب است آن کرده باشند که اول این مرض اندک
 پدید آمده باشد و ابل فرس آن جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند چنانچه ارغنی و آب
 بپاشند و اندک آن برده بر آید و از خارش و از غیر جربس و بسیار بدید آید خصوصاً در
 و خونت آن هر جا که رسد و خشک نشد سیاه کند و حوالی پوست را حتی بخورد و بسوزد و اندک
 پهن باز شود و این خزه نیز در سالهای و با دقت آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تنهایی کم
 مملک پدید آید لیکن ماده این بدان گرمی و سودا ویت و عفونت نباشد که اندک قسم
 و بعضی این هر دو قسم را جره گویند و بعضی هر دو را نار فارسی و آتشک گویند علل
 این قریب بعلاج قسم اول باشد و بشق و داغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آنرا بپاشند
 پزایی حتی بسوزد و آب آنرا بخورند چوبیند و هر چه کوزه قلع و یا هر چه سسلیج بر آن طلا کنند
 و بر حوالی آن گل ارغنی بسر که حل کرده یا لند عظیم نافع بود و سوخته منقش شود و سفاک
 بر محل علت طلا کردن بسم مفید بود و غلامی آغوش را بر زنج جره میداشد و تمام زنج و حلق
 درم کرد و در دو سوسوس عظیم است که در حفرت ادرار جربها و گوشت بر نیز فرمودند و غذا
 ترش میدادند و وقت خواب بصورت نار ترش شربتی تمام و بر آب آن حب آتشهای بزرگ

وجد و آرباسان الجمل سخن کرده در شمار روزی چند بر وقت بر محصل مرض حوالی آن طلا نمود
 پس سسلیج اعراض بدان طریقت شد در سه روز بعد بهر هم سسلیج خشک شد و جرب
 آنرا با صسلیج آوردند و این صسلیج بسیار تجربه است و نافع از این نبود و اما سسلیج هم قسم بود
 یکی موسوم بود بهم عام که نمیدست و آن شربتی خورد و بیکه که نزدیک و در هم سوخته میگردد
 و پهن باز میشود و با خارش اندک درم عمل باشد و لبس گرم بود و سوزش بر زره از آن نحو
 سوزش گزیدن و زرد باشد و از این جهت آنرا اندک و خند و لون آن بصفت مایل بود و پاشا
 کرد باشد و هیچ آن پهن بود و گاهی است که هیچ آن را بیکتر از سرش باشد و بسیار بود که بیکه
 افتد و یا اثرات منفرد و بعضی که از نمک شربس گردد و پوست را اندک بخورد و جهت تیزی سوزش
 ماده صفراوی آن و بعضی باشد که تحلیل رود و بی آنکه در شش گردد از جهت قلت رطوبت
 و قوت طبیعت و گاهی که حراقی سخت و بی بر اثر این مرض پدید آید و اکثر شرباتی که بر جلد پدید آید
 و پهن باز شود و تفرج میگردد و عود زیاد و در و از خارش و سوزش خالی نیست آنرا از نمک شربس ده اند
 قسم دیگر موسوم بود بجاد و سیه جهت مشابهت آن در جود و کردی جهت در سن و لون آن
 بسیار گزاید و قوام آن بصلاست مایل بود نسبت به نمک جهت اختلاط ماده صفرا و این هم
 و سودا و هم بدین سبب گرمی لبس و سوزش و خارش این که تر بود و تحلیلش عسر تر از نمک بود
 علاج هر دو قسم است فراغت اولاد استور که در جره مذکور شد و اندر سهیل جاد و سیه
 ترید با اقتضای جهت تحلیل سودا و ملغم لازم بود و غذا اندر نمک ترش و تر یاقی باید و اندر جاد و سیه
 تر یاقی چاشنی دار یا ساده اوید که در زره و شش تن لفعال مذکور شد جمله نافع بود و اینجا که
 ریش خورنده پدید آید اوید که در جره گفته شد بکار باید و اقراص اندر خوردن در خل مزج
 و یا در خرقا بعض حل کرده طلا کردن نمید بود و همچنین عصاره قشای الحار و ملغم و مراره و سسلیج
 در بول کاو حل کرده یا در بول کوهان و اگر در ابتدا ظهور ثمرات نمک جاد و سیه بر سر و اندک
 عوض آن تیزاب فانی مدبر نهند و چون خشک شود و بکزدند و چنان رعایت کنند که تیزاب
 از غیر سر و اندک با طرافت تبا و زنگنه عظیم نافع آید و گدازد که دیگر حشمتها بدید
 تحلیل و منع نیکو کند و اینجا که این مرض بحر ارقی افتد این علاج واجب گردد و اینجا که هنوز

از آنجا که خلط خضه بسیار اندک نباشد مسام را کشاده سازند بجام و قرحیات و سستین تن
 آلوده و قلا اندر طبع چقدر و ملاک درون نهاد آب کفرس و صبر و درستی کرده اندر درون
 از سر صاف حفظ فرمایند و غذا و روزی بخورند و بجا بپوشند و در بالایی طعام حبس نشود
 بکار دارند و از شریت و میوه و غذا آن خشک مسدود کنند و از آنجا که خلط بسیار بود اول
 تنقیه کنند بکستور و انگاه مسام بکشد و کشاده سازند بطریق مذکور و از آنجا که ماده آن خلط
 بعدتی بود و خارجش آن برین دو آنیک نشود بعد از تنقیه بلغم بقی و اسهال و طبع
 با طبع خشم خلط و آنکه آنرا در حلقه در گرم آید شویند هر روز بعد از آن آب کفرس و سرکه درون
 ملاک کنند و نه آنای شمع و جالی میسند و خفنی از علاج جرب و کله بکار میدارند و اما بطریق
 که در پای برید آید شبیه بلغم درون و بیست و بلغم با فاسکیان بن و بن و شک گوشت
 و ماده این از جنس ماده و الی بود و علاج آن بسلج و والی و علاج بشرای سوداوی نزدیک بود
 و به قصد از عروق پانی تخفیف تمام یابد و اما جرب که از ابل ریسر که گویند و نوع بود و در
 و تر آن باشد که از اثرات آن در حین خاریدن و غیره بطوبی اندک می تراید و خشک بخلاف این باشد
 و در مرض شهرست و ماده که تر بلغم شور بود که با خون آمیخته شده و اندر حلقه تنگ گشته و از سخت
 متعرج بود و ماده که خشک صغیر است بنایت محرق که مخاط خون شده و بر پوست ریخته
 و از سخت تر می فرزند و چون حقی در هر دو ماده واقع صحت بلا خفیت خاریدن درین مرض عظیم
 و اندر بواسای عجز دندانک و دریا که این مرض بسیار افتد و بجهت این بسیار خوردن چیزهای شور
 و تیز و مسهل و شیرین غرض چون دوشاب گور و خا و شهاب و آن و از خوردن مغز و جگر و باد و
 که و جوش شهاب بسیار بدید و در غایز جرب خشک بیشتر افتد و از اعضای جرب تر میان
 انگشتان بیشتر بدید و بجهت ضعف محل و در جرب که بسیار باشد که جرب ریشهای
 شود و خارجی و باشد که بسفحه و قویا متعرج شد و علاج خست اسهال صفراوی و قرحه و دیار
 باید کرد و سبب آنی که درون صبر باشد باید داد و کسب بل و انقیل که را درون بسم سخت نافع بود
 و موجب است و بعد تنقیه اصلا علاج مزاج باید کرد و درین و طریق آن نقل بواسه و
 مسکن و فاسج ماده و ترک علاج و چیز که در اندک است استعمال غذا و شرابهای

و اگر مزاجی که مزاج متعادل که بود و سفتی که در دهنده و شهاب این سبب
 که رنگ و جری گوشت مرغ و کاهی بااردان مناسب بود و گوشت بزغال نیز مناسب
 باشد و ملاک ختم مسک عظم نافع اند و ملاک صفت حشاش نافع آید و ملاک صفت
 چهارم چون نیتین فلفلی نافع بود و گوشت که اقیس سرکه درم بکشد و مال در آب کفرس
 یک شبار و روزی یک شبار و درین شهاب خوردن و سه روز و چهارمین خوردن و سه روز و
 و غذا بکستور بخورند و اگر در حال بدین مدت نوره شود و غلیم نافع بود و اگر
 را نافع آید و بجهت ساقی که گاهی نفعش را بنفید آید و بعضی حصیثه و سرخ باشد
 میدهند و نافع می آید و اگر از آن که میان انگشت ز و شهادت از هر دو دست بیکار باشد
 غلیم نافع بود و بسیار کس چنین صفت یافتند و دیدم که برگ شلغم را کوفته و در
 آنکه است و بعد از آن در حمام بنزد و ناسیدند و هر جای که کربد و عرق با این علو
 و بعد از آن آب گرم شستند صحت یافتند و بعضی کربد کردند و تمام بصلح آمد و اگر
 بدین تدبیر نایل نشود بعد از آنکه گفته شده باشد با لیدن و داروهای قوی علاج باید کرد
 چه بسیار بود که زود و دوا ابران نماند و بخارات آن هیچیک باز نرسد و سودا و قرحه و درم
 و این مجرب است و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فاسد است که از جگر و عرق می شود
 و بسیار ناسبت تمام میان جگر و دست بیشتر بردست و میان انگشتان و ملاک
 بسیار و دوائی مالیدن بکبر و زیتون گشته و انگشتان و سرگین خشک سفید شده و در
 و گوگرد و سفیداب از زیر دست و پست و بکشد و حق و نقل کرده در روغن کچم و جگر
 بر محل علت در حمام ملاک کنند و بعد از آن با طبعی چون رخت شوی بشویند و اگر انگشتان
 بسیار بود و کربد و روغن گل میخک ملاک کنند و اگر میخک و گری تخم ریحان بیست درم
 و اندک زرد آکوی تلخ مثل آن سیاه گشته بیست درم یک پیچدرم جگر را کوفت و تخم
 بشویند و با جرات و با آرد کینه ملاک کنند و حمام و گاهی گوگرد و سیاه گشته را زرد
 و بار کوفته و بخت در دست چهار شست و اگر در دست و زرد زرد و در دست

با کینه بخور چنانچه و طلا کنند و دیگری لای که سیل که طلا کنند و پس بنشیند
و دیگر که گوگرد سیاه کشته را اندر بوم ردغن بنشیند و بدان که کینه بنشیند
و بر روز و حمام آب ایشان یا چون یا صابون بنشیند و دیگری شیطرح ناز و گوشت
با بنجرات در حمام بنشیند و اگر گوشت سیسوز و زرد و میشویند و آب بر غشت و قوی
مقدار ضرورت بنشیند و هم نافع آید و دیگر که نوشادر سوخته را با بار و غن که گاه
در کربا که کینه میمانند و بعد چند ساعت میشویند و دیگر که آب بنجرات
در بنجرات گاهی بنشیند و شنبلیله بنشیند و زنده و صیقل از آن زرد و آب بر کینه بنشیند
و کینه زنده تا خشک شود و چون در هم کشد قیاق بنجرات بنشیند و چون بطرفه و زرد و آب
از آن رود و حمام بنشیند و بر و غن جرب میداند که صیقل آید و گاه بنشیند که در مالین
آنها که کینه از آب آن حرارت و تب شود پس در مالین است یا ط کنند و ماله کنند
و دیگر که بر قیاق را نرم بنشیند و در و غن گرم اندازند و بر کینه خواهد که تر و خواه خشک
و بعد سه روز یا هفته حمام بنشیند تمام بعد صلاح آید و بد آنکه اسباب تولد کینه یعنی غلظت
تن بی شره از جنس اسباب تولد جرب است لیکن ماده جرب اقوی غلظت بود و حکم از
سه سام و جمیع آن شونج بر تن بسیار افتد و از ضعف و اوقه و بدی هضم نیز افتد چنانکه
بیران و بعضی بیلان را در او اثر بیماری و در تقاضای او قه و حکم کاهی که ماده آن
بناخت یا بل بود یا بسوسه می باشد و اگر چه حکم از قسم ثبات نیست اما چون مناسبت
بسیار است میان جرب و حکم تدبیر از اینها تدبیر جرب ذکر کنند و تدبیر بر دو در و قه و قه
یکه که نزدیک باشد و اما در استعمال ماده از خارج در حکم آن مبالغه نشاید که در کانه جرب
و بد و انگی حاد است یا جرب بنوعه و آب کرفس اندر سر که در اندر کلاب و روغن طلا کردن
و طبع جرب با طبع خنط طلا کردن تخم خشخاش کوفته اندر سر که در و غن کل طلا کردن
و آب انار ترش غوره و روغن کل طلا کردن و آرد با قه و تخم خربزه کوفته با عصاره کرفس
و بوره طلا کردن و بعد شستن بوم روغن گل جرب داشتن کافی بود و استعمال عصاره کرفس
با تخم کینه بنجرات فاروقی نرم سخته شستن و بعد بر و غن گل جرب کردن نفع علاج جرب

جرب و حکم را و انجا که ضعف هضم و قوت بود نخست علاج ضعفها باید کرد و انجا که سبب
و کثرت جرب بود و غلظت و بدین اسباب باید کرد و بد آنکه جرب و حکم بولانی را زود صلاح
نباید کرد که اندر آن خطر و مرض و انچه از آن بر ضرر اخرا باشد که هر گاه علاج بقوت آید و جرب
در وی بنجر شدن ندارد علاج بنجراب کاری اولی بود زیرا که ماده را یکبار وقوع می کنند و جرب
بمورد حرکت نمی دهد و حکم با زردی و حکم بر علاج و اسباب تمام کم میسر گردد و انچه بسی
در علاج مطلق جرب و حکم کای کینه خنط است آب معدن لوگو و زراک و آب دریا
و اما تولول انچه از وی سخت بلند بر آید باشد و قوی کور شده باشد از آن قوی گویند
و ماده نایل خنط غلیظ سوداوی بود و تخمیل از بلغم و یا از خونی که اندر عروق ضعیف محقق شده
و گاه باشد که تولول بسیار در اندک قوی در عضوی پیدا یابد و گاه باشد که کف تولول بزرگ
پیدا یابد و سبب آن جلد شود و یا غذای که با عضای مجاور می رسد سختی را با ماده خود
تخمیل می سازد و بدین رخ غالب می شود و باشد که متفرق بر آید علاج جلد چنان
که در نایل لطفال گفته شد نافع آید و تخم خنط با شب طلا کردن مفید بود و هر روز
بسه که و حکم مالیدن و شستن نیک بود و طلا کردن کفک بولیک از زمین شوره بر خیزد
و طلا کردن منی آدمی بعد از آنکه تولول را سختی خراشیده باشند و آرد و وصلابت آنرا سختی
و در کوفه نافع بود و اگر زردی زرد را با مویزدانه بپزد و کوفته ضا کنند و سه بار
بگذارد پس بکشاید از پنج بر و در و اگر چیزی باقی مانده باشد بکار کنند و طلا لای نوره کول
چند ساعتی به سم نافع آید و شویو سوخته بول شسته طلا کردن عجب نافع آید و در جرب
اندر روز کوفته طلا کردن قوی بود و اندرین ملک بعضی تولول را با جین تابیده و داغ
میکنند و تخصیص در او ابل غلیظ هم مفید آید و انجا که یک تولول سبب دیگر باشد
باشد صلاح آن سبب علاج دیگر باشد و انجا که نایل غالب پیدا یابد و زباده می شود و از
سوداوی باید کرد و غذای مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد خدر کردن
بر و رس و کثرت نافع آید و جرب است و اما مسمار به شراب بود تولول مانند بسفیدی
که طوق آن کرد و بود و طبر و لوت و سیخ آن با برک اندر گوشت و پوست

خورد و بسیار کند و بسیار باشد که اثرات آن با عرض بدیاری و اثرات بر طرف شود و در دود
ورم و بدی چشم باقی باشد تا مدت بحران تمام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر می شود و کسی اندر
مرض فلیطات کند در علاج تقصیری نماید و کسالی و سیال و چهار سال و بیشتر اندر این مرض
ماند لیکن بی دانه و یک دانه چنین بود و بسیار دانه از مدت بحران تمام مذکور در گذرد و بسیار
صحت یابد و بعضی را که اختلاط بسیار در بدن باشد و بیشتر بسیار پدید آید و علاج یک سبب
نه و دلاک گردد و علاج نخست تنقیه باید کرد به ستور و غذای تریاقی کم ترشی بکار آید
و لیکن حرارت بکافوریات و غیره نمودن و گاهی که ترشی و سردی خوردن در دود و اعراض
دیگر است باید دانست که غلط بنسب منقن بورتی و شباه آنست و از سردی و ترشی
خدر کردن و اگر بخلاف این نیست که غلط است و ترشیهای تریاقی بکار باید آید
و اینجا که اثرات یک یک پدید آید به تیزاب مدبر بر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و در امت
خوردن و بوییدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و در اثر ترشیها
و گریهها که حاد کنند و بر جوشانده غلط باشند لازم بود و همچنین از هر چه بادا اگر بود
و خوردن مرض عظیم منفر بود و در هر ماه چند نوبت لیقات قوی مثل فلوس خیار شیره
اندر غلظت مناسب و یا شیر خشک اندر معصورانار و نفوق سناحل کرده باید داد و اگر
نیز مناسب بود و در سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل در دود
مفصل باید نافع بود و بعد تیزاب روغن مورو که مرکی اندران محل کرده باشند مارین
نفع تمام بخشد و در دود روغن سقر تلخ شفا لوز و زوآل و مالیدن بسی نافع آید و بنور گرگ
صندل و انگو و صفت چند نوبت و ترشیب و انان و این که بسیار دانه بود و در کس بی تنگی
و محل علت را بطبیخ اشتراک کل کسج و مورو در کز اندک سکه که اندران باشد هر روز
شستن و تحمیل در گرما مفید بود و در گلاب سائیده بر محل زخمها و در و طلا کردن نافع
و چون از مابا شربت افتاده باشد هر شب جدا و سائیده باب در اخیل باید کشید
و بر پر مرغ و زردستان و بر خیمها مالیدن و در دود و زوآل و در باب سائیده میالند
بر و انار و بقیه کنونیست که شغال و در شغال بسل سحر کرده بخوراند و قی و اسهال چند

واقع میشود و عظیم منقب می آید و بسیار را بدین نوع علاج کنند و در امت خوردن
صباحا در گلاب سائیده و همچنین فادر حیوان و گل مختوم و گل از سنی و شربت آبی و یاد رعا
مناسب و حب الشفا در معصورانار حل کرده و حافظ الصحة و تریاق کامل و اسهالها
بخیلین علت را بر کنند و اگر آن بود که پیش از هفده ماه صلاح نکند و لیکن
اگر آنکه داران را مضر بود و الا دود آب کادی تازه در گریه بعضی گرم فرا جان را و سحر و
سپار از اندر طعام بسی نافع آید جلد را و اگر آنچه در جدی نافع بود اینجا نیز نافع بود و هر چه با و گو
نارنگ اینجا بسیار مضر نکند و گوشت کبوتر بچه و اشال آن بسی مفید آید و گوشت خاز
در شود و این مرض بود و با لجمه بدین تدابیر تعدیل و مرعات مزاج کنند و قوت
بحران تمام و آن هنگام مرعی که آنرا داروی آید رنگ گویند به اندک ستور شربت اسهال
حاصل شود و آن اتوا علاجوی این مرض است و اگر علت غلب بود و بدین مدت مذکور
ندهد و علاجوی بسی بسیار موثر نیفتد یا میر شود دانه جوان نباشد که داروی
مالند تا تنقیفی یابد و انباشتک گردد و بریزد و در دگر شود و اگر علاجوی دیگر می کنند
و چون گر علت طغیان باید باز داروی متفر را تکرار عمل کنند بعد از یک ماه و دوا تا آنکه
بحران سه و صحت تمام یابد و بطریق استعمال آن دوا آنست که بر تمام مفصل را
بمالند و بعد از آن در بعضی رابر خوت غالبی که بپوشند یک شبانه روز چنانچه عرق
کنند و در آن اثنا بجای آب غذا و شربت جهت دفع حرارت و تقویت
صندل و گلاب تخم ریحان بانبات یا عرق سید و اسفول دهند و در ضعف مزاج
اندر گوشت آب هم جایز بود و بعد عرق بقا تقویت کنند و در رسوم ملین
و سنا با فلو س خیار شیره ستور مذکور دهند و نیک عمل و امید صحت کامل
انگاه بود که بعد اسهال که دستور ملین است خون کشانند و یاری خون آلود و جلد
واقع و از اوقات اقراط بقا و زهر حیوانی در دود سائیده و یا جود دارد و شربت
سائیده خوراندن تدارک کنند و تا چنین استغراق هنوز قای تمام حاصل نگردد
بکار عمل تباه باز احتیاج افتد و بعد مدتی در بعضی از شهر و ایام و علامت دیگر که

و خفیف غذا منع است ملامت لازم بود و اگر استسما فی نباشد جز با صلاح و در مشغول نباید بود
و اکثر این نوع ورم تحلیلی نریل شود و طلا کردن صندل سرخ و زعفران برابر آب کشیده نیز نشاء
در و این ورم راز و نباشد و همچنین شیم پاره بر دهن نیم گرم لایس و نهادون بر ساعت وانی
سبب آن سابق بودیم در ابتدا قصد باید کرد و هم استفراغ خلط غالب بعد از قصد و هم سبب
بطلا و ضلالت و از استسما بی سخت بگذرد بودن پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضوی شریعت
حسین منفع گشته چنانچه از دماغ به پس گوشها و از جگر به کشت سانه و از دل به غلبه که مغایر است
و امثال اینها به هیچ حال دوا میسر و در اوج استعمال کنند که نیم رجوع ماده بود بدان اعضایی شریعت
و سخت آن بیشتر باشد چه درین حرکت فساد آن خلط زیاد شده است و طریق علاج این
چگونگی است استعمال مرخیات بود مثل روغن در آب گرم طلا کردن و لغات سبب داشتند آنها تا بعد
ماده از عضوی شریعت با تمام واقع شود و انگاه آن ماده را تحلیلی و پنبه یا خراج کنند بوجهی که گفت
آن باشد و اکثر آن باشد که ماده که برین اعضا ریخته شود بخت گردد و سر کند و زرد شکافش آنها
در اول سختی صلاح باشد و اگر چنانچه اول دفع طبیعت بعضی شریعت اتفاق افتاده باشد
در عضوی که گوشت کم دارد و حجاب نزدیک است و یارک شریان و عصب سیر دارد و یا مصلحت
انجا از مرخیات و محلات مجازی هیچ بکار نشاید داشت زیرا که ماده بدانجا بسیار سیر کنند
و ضرر آن بسیار شود و حجاب و بندگاه و عضو شریعت را بیم آفت بود و در ضرر آن در اعضایی
شریاتی و عصبانی عظیم مزلم باشد و طریق علاج استعمال راداع بود اول تا مایل ماده بماند
باز دارد و بعد قرار ماده بصورت خنثی راداع را با حمل منفع و مرغی باید آفتن تا از سبب ملاقا
راداع آنچه خنثی شده غلیظ و سخت گردد و دغام نماند و را و اخر نیمه منفع حمل محض بکار باشد
تا ماده زرد و خنثی شود و منفع گردد و اگر دانند که جای خنثی ماده نیست و شدت کار صلاح می یزد
اولی آن بود که بعد خنثی شدن اگر پوست قوی بود و سر نمیکند هم باید شگاف داشت تا ماده غلیظ
جایی نگردد و محل آن کث و بشود کسی که با این نخواهد که شگاف به تیزاب فاروقی شگاف
یا به اروای تیز و به تیزاب بهتر و سریع شود و کانیوس گوید هرگاه آن اس بزرگ و یا
ضربان صعب بود اسید تحلیلی یا فتن آن نباید داشت و زرد آنرا باید پزائیدن و یا شکاری

نمودن زیرا که از بهمت آن شیم با که صلب شود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عضو را تبا کند
و مرغی که رنگ آن تغییر شده باشد جزو شکاری دوائی نباشد و دیوچه فکند عظیم نافع
و مرغی که گوشت غلیظ افتد و دام که نیک بچند نشو و نشواینگانست زیرا که مدت سبیلان نیم و زرد
آن دراز گردد بیان دوائی را دوع مناسب شیان با شیان فلفل افاقیا سدل سرخ بمره را
برابر باند و باک شینیز تر بشوند و طلا می کنند بیان دیگری که تسکین روح کند عصاره شینیز
و آب که دی تازه در دهن گل سوم خفید از اینها قوطی سازند و طلا می کنند و همچنین عصاره شینیز
و عصاره غنث الشلب عصاره لسان الحمل اینچله مخلوط و تنها بار دهن گل دواع مناسب باشند
و مسکوح و در بیان بیان محلات مناسب آرد و با بونه اکلیل الملک حلیه بزرگ کانی
خجاری خوش نظر دانه غنث الشلب ساید و اینها را کمید که در دهن دهنه اینها را خداد و در دهنه اینها را خداد
کردن عصاره اکثر اینها را دواج بجهت طلا کردن و بجهت و جو تحلیلی نیکو کنند و دست درخت
بسیج بشکال در فنی کنند و آب غنث اندران ریزند و در نور گرم یا تون حمام پنبه کشک آبگاه بر دهن
و لغاتی که از آن حاصل شده بر پنبه کنند که طلا کنند محلی بس قوی بود و بسیار در مهبانی
به تحلیلی نموده ایم ما عایمی که بر در می دست ستوران طلا کنند تحلیلی و صلاح آن
و تیزاب فاروقی حاد بر محلی قوی بود کسی که طاقت سوختن حاد آن نداشته باشد نرم تر
از طلا کنند بیان دوائی سوراخ کنند و غسل بدارد و زفت تریبر و در نیم سنگ اندر دهن
کنند و بر سر آتش نهند تا آینه شود و انگاه از آن قدری بر محل صلاح باشد و بنهند
و نیم روز بگذارد سوراخ شود و دیگری آب یک آب ناریسید و با پیس بر شد و بنهند و دیگر
زبل کوبور بلعاب استخوان تریبندی که کوفته و جوشانیده باشند بر شد و قدری قوی
ضم کرده بنهند و دیگری تیزاب فاروقی فقط اندک اندک گرم کرده می نهند و دیگری
از نگار با خاب بر شد و بنهند و باید که بر دوا که استعمال می کنند از خارج اندر گرا
ساده نهند و اندر سر ما نیم گرم کرده نهند اولی اندرین مرض آن بود که هر چه در دهن
اندر عضو اندر ترش خوردن نباشد تا شکی از خلط و دفع تغیر کنند و اما خراج و مرغی بود
بزرگ با سطر می محل و الم و در میان و حرارت ملکی که با حال نخته شود و دریم کند و ماده آن

دوم مردم ماسخه و ابلای قوی غلبه می کند اگر استیاج افتد از آنها بکار دارند و بگاه
 سه راج شود و چو در جلاحت از آب و جویانی نه شیب اصلاح کنند و اگر در بعضی جهت تقیه مرا دست
 یا حافظ الصحتة نماید تا بخیرین غلظت حمل علت و تقیه از منگ کند و قوت را نگاه دارد و اگر کم
 و صاحب را از آن گاهی شیب بستر بود که واجب باشد و بگاه بنید که خراج عظیم افتاده و قوت
 طبیعت تمام نیست شدن آن و فایده می کند و یا بیم آن بود که تمام بزانیدن آن افی اندران عضو
 تو که کند باید که تمام با نخت از آب گافند و ماده آن را بیرون کنند بترنج و احتیاط نمایند
 تا اگر جرح بعضی شریعت که قابل جراحت نباشد نرسد و اینجا که در تمام رسیده باشد و پوست
 قوی باشد و بضرورت شکاف باید که در تمام کز آب غلات بیرون کنند و نگذارند که بیکدیگر نرسد
 گویم بکار که در چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غلیظ باشد در محل علت و جایی
 و اصلاح بزانیدن آن نفع نباشد اگر چنانچه نفی استیاج از آب چنانچه در جاسمت میکنند
 تا نفی ماده آن نفع گردد و بچوب انگاه حلاط از آب بسم برافکند مناسب بود و علق برافکند
 بر حوالی علت عظیم نافع آید و اینجا که محل علت از رنگ مقرر شود و جز علی انگندن و دست کاری
 چاره نباشد و طریق دست کاری و اصلاح آن بمرحمان است و مستطاب بود و اینجا که مزاج
 اندر باطن باشد هم نخست تقیه باید کرد و دستور و غذای لطیف و دوان بدستور و تسکین حرارت
 بچوبی معتدل و لعاب نمودن و از خیرهای سرد گذره را خام کند و در بودن چسبن محمد را
 و در شیبها مطلقاً دور داشتن مگر حرارت غالب بود که اندک ترشی خشک تواند و این
 تسکین مایه کردن بخوردن نهضیات و غذای لطیف مناسب شل کشاکش و شور با نامی که
 و در چینی و اسفناخ و پیازان در آن کرده باشند و بخواب که کرب و پیازان را نخت باشند
 بنایت مناسب بود و همچنین لاج فیس از آرد جو به سفناخ و زرد چوبه و نوب تازه مار
 چخت و حصوی که از آرد جو یا نشاسته جو و روغن بادام و صمغ عربی سوده سازند و بخت
 درم نافع بود و غمر فیس سید اندک اندک چخت چخت ساخته و ماده خوردن مفید بود و اگر
 با ماده و دانگ صبر و انگلی زعفران سوده اندر آب نیم گرم بهشت زرد و نخت شود و کشته
 و باید که غذاه شربت اندکی دهند و مر قهادر از آخر مرض و حین نفع تجویز کنند و بکار

در کم کرد و بگزیند اسپغول بخورم سنگه یکدم گل ار سمنه خبازی و تخم خط از بک
 چهار درم صمغ و کثیر اوشت سمنه و تخم خرنه از بک سمنه درم سنگ جله را سائیده غیر از
 اسپغول شربتی سه درم اندر آب فانی و اندک روغن گل حل کرده بر روز سه بار و سه درم
 شام گاه صیبه و تر باق فاروق و شرو و لیس گویند که مفید بود و هر روز یک نوبت
 داون و اگر دردی در محل علت پیدا شود و بگزیند تخم خبازی و تخم مرو و کثیر از بک سمنه
 و جله را کفشت و بخت بر روغن گل یا بادام عرب کرده سه درم صبا جاده سه درم شام می
 اندر سه اوید شیر خرنه و در شنبه و اینجا که درم اندر اسافل بوده باشد لعاب حله و لعاب
 تخم کتان و کثیر از صمغ عربی و زرد تخم سمنه مرغ و روغن گل حقت کنند و از علاج قرح
 و امعا و شانه بکار سید دارند و نفی نماید که خراج حقیقت از اصناف سفوفی است و جراحی
 که در تدبیر اینجا حسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه و غیره کورشت جله را با دست
 اینجا نیز مرغی باید داشت و اینجا اتهام در زبانین بشیر باید کرد و اینجا اتهام در سبیل
 غلامی افخ را شب گرفت حضرت او را بر نشتاح الشفای بزرگ در مصور انار داد
 و ادب و شربت زینان بود و هر روز چون شیب شد عرق کرد و خراجی براق پای او ظاهر
 و در آن عین اندک خود آمده بود و در آن می نالید تا عصر حضرت عصر تیزاب گرم کرد
 بسبب بر بیا نگاه آن خراج می نهادند قطره قطره و آن قطره بزرگتر میشد چنانچه در عت
 مجموع مقدار نصف اناری برآمد مخروطی و همچنین تکرار تیزاب سیکرند عتی دیگر سوراخ شد
 و مقدار یک کاسه خون غلیظ و چوک کونه بر آیم خسته از آن بیرون می آمد و تب و درد و شیب
 همه بعد از آن روی پسکین نهاد و صیقل خوش بود و آن جراحت را بر رسم اصلاح نمود
 و اما در عمل و روی پوشه بود و ماده آن خراج باشد و سبب بق آن بیشتر بدی
 و حرکت و استقام بر شتاب و تخصیص مردم فیه را و بسیار بر آن آن نذر خراج بود و در بزرگ
 آن بود که خوران بسیار باشد علاج چون حقیقت و دل از اصناف خراج است تدبیر آن
 حقیقی بود و از تدابیر خراج ظاهری و جهت هر دلی به تفریق حاجت نباشد بلکه در اول و
 از تقیه کافی بود و بسیار باشد که استیاج به تقیه نفیست جهت کم به یاد آن عمل عدم استقام

بعد سر درون دل عظیم مانع بود بعضی بوی آن گفت اندام مرضی است که از حلقم بیرون آید
و از حلقم غش می شود و جلاحت دل انگار غش می شود که چیزی که می خورد به سبب در درون
آنست در دست بیرون آید و آن هنگام در که بدارد و نهادن احتیاج نیست و غاریدن محل
در و از هر که چرک نباشد نشان روشنیدن و بصلح آمدن باشد و بسیار بود که تخم ترشید
گرفت نرم و انداز آب همچو بر سبب نخت می گم که را بر دل نبند و آنرا بنزد و زود بصلح آورد و گاهی
باشد و چنان غیر ترش شده و دروغن که چیک بهیم شسته می گم که را بر دل نبند و زود بصلح آورد و گاهی
بهیم شسته که را نهادن و لعاب غش می خورد و لعاب غش می خورد که را نهادن و لعاب غش می خورد که را نهادن
روزه و از خاصیه باشد خدا گردان کردن و از پیانختن و شیب کشیدن که را نهادن و لعاب غش می خورد که را نهادن
اول تا سه روز را و از پیانختن و شیب کشیدن که را نهادن و لعاب غش می خورد که را نهادن
گرم نباشد و در نخت می شود از هر که که بدان پیوسته باشد لغتی خون بیرون آید و انگار
بر دل کردن تمامه آن تمام دفع شود و کسانی که را که دل بسیار پیدا می شود در نخت می شود از هر که که بدان پیوسته باشد لغتی خون بیرون آید و انگار
کردن سود دارد و از طعامهای غلیظ و گوشت و شیرینیهایی لازم بود گوشت کینه بر روی
طبخ می خورد و اسهال شایع آن کینه و کسی که را که دل در حرکت می شود در نخت می شود از هر که که بدان پیوسته باشد لغتی خون بیرون آید و انگار
آنرا نیکو حفظ کند که بر جای سائیده نشود و گوشت آن عظیم گردد و بهیم ناسد بود و گاهی غش می خورد که را نهادن
جسائید آن که گرد بر و آن کاغه چسبیده باشد نه بر سر آن عظیم می شود و بر دل که را نهادن
رطوبت آن چنان پاک می باید کرد و احتیاط نمودن که بجلی دیگر رسد که با باشد که را نهادن
آن و گری باید بر آن حالی که آن رطوبت گذشته و در رطوبت و بداند که بعضی دل را که رطوبت در آن
باشد از او بید گویند و بعضی دیله دل بزرگ را گویند که چند زمین باز کرده و اگر در آن
نالی گردد و بعضی دیله بر او رام و موی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر روی
پخته گردد و کشته اطلاق نمایند و اما طاعون آناسی بود که در ولعایت سوزان است
و ماده آن سخیل گشته و همچو پیر شده باشد و عضو را تباه کند و رنگ آن مشدود
بد شود و باشد که اندک غنی یا صندیری از آن ترشح کند و سمیت ماده آن از راه دهان
بیرون آید و در حلقان غشی آورد و آنچه در گوشت پس گوشتش در بغل و در استخوان افتد زود

و این قسم عرض بود و اگر آن باشد که بخوبی تحصیل پذیرد و کسین الم عضوی مایوف که مستعد بود
 که وی استخوان از اعضاء گوشت و گاه بود که در زیر پر و در وی عظم و استخوان است
 که استخوان بعضی از درازنا شکسته شود و بعضی از پهنای آن شکسته شود و گاه بود که
 در وی پشه گشته باشد و استخوان پاشیده شود و گاه بود که تمام کمر شکسته شود و از آن
 دوری گوشت و گاه بود که در وی بر عرض افتاده باشد از یک روی و گاه بود که بعضی با درازی
 لغوی از پهنای شکسته شود و باشد که بعضی با پهنای لغوی از درازنا شکسته شود و چون شکسته شود
 که شکستگی شایع شود و گاه بود که استخوان ریزه گردد و گاه باشد که تنگ گردد و
 و از آن آزار شکستگی می آید و هر گاه استخوان تمام پاره و ریزه شود جایگاه شکستگی از یک روی
 بر هم افتاده باشد که بعضی پاره را در شکستگی که بر استخوان پوشیده است و در کوشی که
 بر حوالی اوست بخلاف و بدان سبب در دو آلتس می پیاید و اگر شکستگی با هموار از زخم
 خالی نباشد و در عضوی و عیدانی که استخوان آن تمام شکسته شده و دو تکه گردد و در بعضی
 شکستگی آن بود که استخوان شکسته شود و از پاره ها شکسته و در تر است گردد و هر استخوان
 که حکم تر شکستگی می خورد و در استخوان شکسته است و استخوان پاره ها را از تر است و استخوان
 ایشان بسیار در وی و در اعضاء استخوانان جوانان و پیران اگر چه باز تر و پاره ها است که در وی و در آن
 که کلامی بر عرض و بر حوالی آنجا گاه پدید آید و از آنرا هم گریز و حکم کنند و آن تمام را با هم
 گویند و از جمله استخوانهای بن مردم استخوان باز و دشوار تر است که در وی استخوان از تر است
 که شکستگی آنرا نغز و در استخوان ران و ساق زرد و در آلتس تر است که در وی در دم صفراوی
 و شکست مزاج در تر است که در جهت قلت از جهت در خون ایشان و استخوانهای کم مغز هم تر
 گردد و چنان تجربه یافت اند که اگر غضروف بینی اندر زده و تر است گردد و استخوان پست
 در استخوان روزه و استخوان عذسی تا چهل روز و استخوان آن اندر پناه روز و بعضی تا ماه
 و چهار ماه هم رسد استخوان نه لغوی در سه هفته بسته گردد و در پیر کردن در یک ماه و استخوان باز
 در پست روز و استخوان باقی هم چون استخوان آن بود و هر شکستگی که بر بندگاه درست شود و در
 آن عضو بدان سبب دشوار گردد و جهت پدید آمدن بی و در کی بر استخوان صلب شدن بندگاه

و در پهنای که آن نرم شود و از آنجا بر بندگاه استخوانهای کوچک درست شود و صلب تر گردد و همچنان
 هر چه در پهنای گاه یافت که چهار استخوانها یکدیگر نز و یکدیگر پشته و کشت و آن پهنی کمتر شود
 بندگاه استخوان و غلام است بسته شدن استخوان است که در یک رخ بر ظاهر شود
 پدید آید از تر است که چون شکسته درست گردد طبیعت از آن ماده که انجا ماده کرده بود و برای اصلاح
 و تغذیه مستغنی شود و بظاهر رنجه کند و کسی که طریق شکسته بستن را نداند و از آنجا گویند و شعور العباد
 هر شکستگی که در روز غمی انصوری صبحی صفا نبوده و غمی دولی با آن نباشد از آنجا پخته
 که در او وی گشته است باید کشید با جبهه یا دست استخوان و انداخته از آنجا یکدیگر بر یکدیگر و دست
 هموار است و بنظم خود باز برودن انگاه ضا و در فاده و غیره بر نهادن و بستن و در جلد راوی و
 کشیدن بقدر ضرورت باید که گزاید کشند و در وی میخانه کشند و کشند و کشند و کشند و کشند
 و یا آلتس تب و استرغای صلب شود و اگر کشند استخوانها جمل خود مقابل شود و در
 خود باز توان فتن هموار کردند و مقصود حاصل نشود و در جرح شکستگی تعجیل باید که پیش از آنکه محل
 صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آلتس پدید آید طبیعت عضو فاسد گردد و در آنرا کشند
 و باید که بند را زده و در شکست باید که بسیار بر او با فتن نگذارند که در شکست گردد و در بستن سخت
 ممکن نیست که بسیار بود که عضو را محکم کنند و در یک تینه عضو میرد و بر سینه شود و آن حکام جز
 بریدن و بعد از کشیدن چاره نباشد و باید که گاه اندک رقی فرا بینه آنقدر که احتمال کنند
 طبیعت عضو کسلان و مرده نشود و در حرکت بسیار نکند که مانع بسته شدن بود و از هر
 که خون را طبیعت کند و یا ماده و کشند و تحصیل مبدل مثل اعضا های گرم رقیق و حمام و آب گرم
 و تعبیه و جراح و چشم و هوای گرم و در آلتس و استخوانها را پدید آید که در آلتس و استخوانها
 خوش و محامهای مغزی و غلیظه چون بر لب و گله پاچه و ترید جرب و حلیم جو گندم و غیره شکسته
 و بر بیان بنفاله و شاهه آن افتد بر کون گفته اند که کشیدند که اندک از آن خرق یا با حقین کردند
 اندک اندک فریدن ماده صلب را با عضو مایوف کشد و بر بسته شدن یاری دهد و در روزان فاده
 بر حوالی و در میان کین البواب سخت نافع بود و موجب بسته شدن استخوانها است
 که از آنجا پدید آید و بسته شده باشد و حکم گشته باید دانست که انجا ماده است که از آن پدید

تخته پس ان موضع را بر برق تمام بنا خور
دست بران مالیدن خداوند آن موضع را
گرم کند و ماهی بخاک سیل نبرد و خون
باشد که رنگ استخوان بگردد و پوست
و هرگاه این حال بود تخته نشاید بپست و بر فاده و اگر فاده بود و بسیار باشد که شکست
کرده باشند و بسته ناگاه در وی غلظت شود که اگر از آب پاک شود و شکست در درون آن
بستن و گاه باشد که استخوان راست کرده و از هر طرف برایشان باید ساخت و این فاده که
تا جای از رنج و آلام آن خلاص شود و پاک گردد و شکست که از دراز بود و آنرا حکم نر باید بست
شکاف وی فرایس فاده شود و آنجا که استخوان شایخ شایخ شده باشد و آنرا شکاف
گویند بقوت تمام در آنجا و بسیار است که آنرا یک باید کشید یا شکاف را بر یک شود و هر یک
خوش پیش کشید و درین صحن دست نیک باید مالید و دست داشتن انگار عضو را از
کشیدن که بسته باز که در شکست و استخوان از اصل جدا شده باشد و فاده
بشد و در روز باده می شود و موضع را باید شکافت و آن بر بدن گرفتن اگر استخوان بر بدن گرفتن
از وایز باید برید و چون شکاف جراحت را فاده باید ساخت مصلحت عضلهها و عصبها و شریان
آنرا نگاه باید داشت و آنجا دانست که فانی تولد میکند و میل باید گذشت و آنجا که بسته از آنجا
شده باشد جلد را اگر ممکن بود بر بدن باید آورد و آنجا که همچو شخاشش آواز میدهد که آنرا از
بر بدن نرفت اسید دارد و که چون بر بدن بر جان آنها و شکست شد و در جلد را فرو کرد و
بیشتر جراحتی و عضو غصبی باطلع و با فانی فاده باشد طریق جراحی و در وادی
باید داشت چنانکه سبب گشته و تا خیر جود و جهت جراحت نشاید که در زیر آن وقت
جراحت موضع صلب گردد و راست نتوان کردن مگر کشیدن صلب و ازین درون
تولد کند و باشد که خطری در گرفتار آن گاهی که جان فقیری شده باشد و هیچ علم از آن
کرد و عضو سینه اولی آنست که بگذازند تا چنانکه در زیر آن که کوی یک عضو بر آن است
فاده باید کرد آنجا که در دست و پا است که در شکست و راست به بند و طریق منع آن است
بفصد و او به و در شکست و طریق در خون و موضع از جراحت و علاج عصب

و گوشتی اعضا جود بپاست که در میان جود جراحت و فاده گفت شده و در میان
الین و از جراحت اندر جود فانی فاده استمال آنها بعد از آنکه طریق بر بدن شکست
که جوی نرم سوراخ کشند با فاده شکست و آن محل خلیه شکست نبند و شکست را بداند
سوراخ بر بدن آورد و آنقدر که ممکن بود و یا پس پوستی بر بدن کشد و شکست
و هم بدین جهت بر بدن آورد و دست بر پوست و فاده و فاده بطرف اصل شکست
نشان بران اصل نشیند و از آنرا اصل بردارد و نشان بپاست تا آنکه تیزی باید و طریق
بستن بپاده و گفت و غیره دانست که چون عضو را کشید و دست هموار و فاده اصل
اول رفاده می گمان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نهشتند و بپاده بپست پس بعد
مضبوط بران بندند و تا چهار روز بپست می دارند و بعد از آن چنانکه تیزی نرم و هموار
از جراحت آن بر بالای رفاده نهشتند و اگر آن عضو را اطراف از بعد باشد و بپاده
بند نامی عصب را از جانیان بندند که فانی بر جایگاه در فاده از دو طرف و باقی بر جایگاه کستر
زرا گیرد و جایگاه شکست را سخت تر از جالی باید بست و شکست بزرگ را بسته عصب باید بست
یکی بر فاده تا آنرا کشد و اگر در جایگاه را سخت تر و دوم تخته تا محکم نگاه دارد و فاده را
از جایگاه شکست باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام جلد و بند عصبه تین از دو سو
طریق را بپچید و بند عصبه دوم را بر عکس بند عصبه سوم را بر دو نوع چنانچه جلد را از
در بنای عصبه در جود شکست بر عضو باید چنانچه عرض عصبه سینه و بهلو تقریب یک شبر
بند و عرض عصبه ساق و ساعد از سر انگشت بود تا چهار انگشت و از انگشتان کمتر و برین تیا
در باقی و این را می بپچید و جود شکست زرا که تخته در زیر باید نهاد و از آنرا
زرا که تخته گفت کند و فاده برسد که اگر شکست که عضو کوز شود و فاده آن بزرگ شود
و اگر جود تخته تین باشد تخته بر باید نهاد و تحقیق آن بپچید و تخته بود و بعد تین هم
و بر و باید کشد و فاده تخته بند هم شسته باید و ابقراط میگوید که بسته را روزی می بپچید
و روزی تا بپا بخور نشود و جاشش رنجیده و از هر بار که بکشند باید بر میان گونه که بسته را بپچید
و شکل بند و فاده تا چنانکه نشاید که از آنرا بسته میگردد و تپا نشود و عضو را شکل

بجز حسی که از آن گرفته برین جزو میانین گفته و جزو با پسین سپرده شود و بنگام باز آوردن
 همچنین باز آوردن و محصل از آن اول رسیده و باین برین بطین میانین محصل افکار آمده تا در هر چه
 و بازمی آورد و در آن تصرف کند و نیک از بد جدا سازد و منفعت اول این بطین اوسط را
 باطن این گری بود و آن جزو دماغ که قاعده این صفت است و باقی این جزو که بر دو طرف بخلیف
 آنرا زد و گویند از این که در آن افتاده است و بجزو که با ضعیف است و این را برای تعدیل روح
 واقع است که آن در دراز واقع میشود و بجزو که در آن فی الجمله و الحال که میان حرارت و سردی
 محسوس شود و بجزو که منقبض شود و آن جزو قاعده که بر دو جانب تجوین است و بجزو که محسوس
 و کوتاه و قوی کردند و تجوین بسته گرد و درگاه منبسط شود و از هر که در و از هر که در و از هر که
 و تجوین کشاده گرد و درین و جزو که در تجوین گویند جهت مشابهت بفعل آن در لغات قبیله
 و این قاعده که بکار است در لایه نیست بجزو که از برای دماغ و از هر که حرکت آن بقوت و تمام بود
 و جرم دماغ آنچه در طرف پیشین بود و در هر جهت بطرف تخلع می رود و صلب میشود
 جهت منفعتی که در جهت عصب دیاب اول است و در فضل دماغ از هر که مجری دفع
 یک مجری است که از این جهت فروموی آن استخوان است شکل گویا که از این مصفاست که در
 فضل شش ششین بیشتر بدین منفعت فروموی آن استخوان است و دیگر از میان دماغ آمده است
 و در دماغ دماغ و از هر که در میان شش و صلب استخوان است کشاده شده و از هر که در
 نیک بود و برسان قیاس و از جهت آنرا قیاس دهند و فضل شش میانین اغلب بدین منفعت
 بطرف کام و از شش ششین نیز لغتی بدینجا دفع شود و شش پسین را مجری خاصه است
 که بجهت و فضل آن بیشتر بطرف نخاع دفع شود و منفعت دماغ چون توزیع روح حسی
 و محو که است با اعضا از طریق اعصاب که منبع اینها نیز دماغ است و باین برین سر و مغز
 تا از ادراکات و غلبه که در فکر می نماید و در راه سیاه و یا حرارت غریزی که پیوسته
 از او می آید و برسد متعادل باشد و در مخلوق شده است تا از غلبه حرکات خشکی طبیعی بود
 راه سیاه و درم مخلوق شده تا در ادراکات و سهول استحضالات فرمان بر دارد و در روی که
 اوست و محتاج است حرکت از او دماغ و تعذیه بعضی اعصاب بر وجه لایق آن کند

و در بطن لایق مخلوق شده تا اعصابها اگر از روی روئیده کشنده و کشنده نباشند و در بطن
 شده تا مغز و روح و را و بسبب است بود و حرکت و در شتاب است تر باشد و در شش مخلوق
 شده تا اگر اتنی یکبارت رسد طرفی و در کرب است بود تا آن از منافع آن با تمام محروم نماند
 و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین تقریرات معلوم گردد و قوتهای دماغی چون در باب اول
 مذکور شد اینجا حاجت بجزو او نباشد و بجهت این منافع عظیم که از دماغ بدین تقریرات
 معلوم شد ریاست او را مسلم شد و اما **علامات امراض مختلفه طبعیه دماغ**
 خداوند دماغ گرم را از برای نایب است و حرارت آفتاب آتش در کبابه و از طعام و شراب گرم و بوی
 خربازی گرم و طبعی کل سرخ زرد و صلع و زرد و زرد رنگ روی چشم او بایل برسی باشد
 و در گهای چشم او ظاهر بود و موی او خشک سرخ باشد پس سیاهی که از دماغ صلب شود
 و فضل دماغ از او در بجهت شود و زرد و دریا شده باشد و از اینها و غیر اینها از او دیگر و در
 که در روی پیش و سبکی باری بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد را زکام و زرد
 بسیار افتد و سفیدی چشم او صافی و در گهای او باریک و خواب او گران باشد و موی او
 نخست بایل بر روی باشد و جود نباشد و در موی او زرد و سفیدی بدینا در حرکت
 او بسته باشد و چشمها که از کشاید و رای غریبیت او ثابت بود و موی او سفید و خداوند
 دماغ خشک و باری مینی از قنول پاک باشد و زکام و زرد که افتد و حاسه های او قوی بود و خواب
 او کشید و زرد و صلع گردد و علمها در چشم کند و آنچه کند و زنگ دارد و موی او جعد باشد
 و سیاه باشد و خداوند دماغ ترا حاسه پاکد باشد و زکام و سیاهان طوبه است از برای
 بسیار زرد و بسیار خستید و علمها در چشم کند و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 و موی او صلب بود و در زنگ و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 و از برای برای می گردد و حاسه های او تیزی شد و مجرای مینی او پاک باشد و خواب سبک باشد
 و موی سیاه و جعد بسیار باشد و زرد و صلع شود و زنگ روی چشم او بایل برسی باشد
 و خداوند دماغ گرم تر از کبابه و با و جنوب از برای سبب و دماغ غذای گرم و تر رنج میزند و سبب
 مستعد بیمارهای سرد باشد و حاسه های او کند بود و بسیار خستید و بسیار خواب شود

اما صداع که از افراط جماع افتد بابت مدوش میسر و یا سوء بخارات بر مغز
از حرکت جماع وقتی که در آن پاک نباشد علامت آن وقوع سبب مذکور بود باقی علامت
بیشتی عیانی علاج آن دعت و آسایش و غذا مرطب و دلک معتدل غسل پاک
بود و علاج حبسی و اعیانی و چرب کردن گداز و دیگر و خصیها عظیم نافع آید به سیه و موم و سح
و دوا غذای گرم و تیز نشاید بکار داشتن و چیزهای حالی از نو که و غیره همه مضر بود و چیزهای
فی الجسد سبزی و معتدل و میوه های مقوی جگر و دل و کرده بسیار مفید آید اما صداع
که از خمار خنجر و محبت صعود بخارات فضلات خمر بدماغ علامت آن وجود
بقیه آثار خمر در تن آن بود علاج آن تسکین بخار بود و جوامض نو که و غیره و طبیعت بنوعیت
خفک و حامض بعد تقویت دماغ بتدریج بر وزن گل و انجا که است لاکم بود و اشتها صافی
پدید آید مزه و دمای که در صداع گرم گشت شد مفید باشد و ترشیه های سیر چون سرکه و
سفر بود و قی در اول مفید باشد بنهایت و در اواخر خواب و استقامت فایز صحت و اندام
و اما صداع که بشارت کت عضو دیگر افتد بشارت کت کت که آن عضو را با
باز آید در یاد بخارات رو یا از آن جماع بر آید علامت آن تقدم تصور احوال عضو
مشترک بود و اما آنچه بشارت کت معده بود علامت و علاج آن فی الجمله معلوم شد در برخی
را آنچه بشارت کت جگر بود در بجانب یمن مایل بود و آنچه بشارت کت سینه باشد در بجانب
چپ مایل باشد و آنچه بشارت کت کرده باشد در بقفا مایل بود و آنچه بشارت کت مرق بود
در در حاق یا فوخ باشد بواسطه محاذات این اعضا یا این مواضع علاج آن آتوبین
دماغ بود و اصلاح آن اعضا بدانچه در علاج امراض آنها مذکور شد ان شاء الله تعالی
اما صداع که از گرم معده و غیره افتد بشارت کت را آمدن بخارات بدماغ
بدماغ علامت آن ظهور علامات گرم بود و زیاده شدن بوقت که سنگه دکم شدن
بوقت سیری و بدی و پریشانی خواب و زردی و سیه رنگ و اختلال لین و سختی و بدبوی
علاج آن تدریج گرم بود بدانچه در مجلس مذکور کرد و تقویت دماغ و منع بخار و چون جامع
درین باب اطر فیل کت نری بود پیوسته مزید کت سینه خشک و سفوف و ادری و قند

و کت سینه خشک سوده به سم نافع آید و کت سینه بسیار و طعام خنجره خوردن و کسم
بزرگ و در مته ترکی با موی بسیار و ماروان کوفته بر ناست خور و در حافظه
هم درین باب عظیم مفید بود اما صداع که از گرم دماغ خنجره و در
در مقدم دماغ متولد گردد و حرکات اعصاب را بر بخاند و بخارات بدماغ از آن حادث شود
علامت آن آمدن بوی بد بود از بینی و احساس حرکت چیزی در مقدم دماغ بود
خارششی و گرانی در آن موضع و زیاده شدن درد در حرکات و جمع علاج آن آن
بلغسم بود که ماده گرم است بعد تقیه دماغ کردن بسو طما و قطره با مثل رسن و در
قطره و طفل نقطه و عصیر و برگ شفا و لوطنج تر و رسن کنجبین با صبر و طنج در مته ترکی و اگر
نخست آب کت سینه بچکانند و بعد با عتی دیگر دوا که در گرم بکار دارند بهتر بود
جیت آنکه گرم از بوی کت سینه است شود و از دارو تواند که بخت و تدریج گرمی و قوی فراموش است
و انجا که از وجع حار قی باشد بشارت خشکی و سردی فراموش است و احتمال مخدرات از داخل
و خارج نافع بود اما بیضه خود و این بر دوام کینوع صفا بارد و نرم بود که بوی اراض افتد
سبب آن اگر خشک دماغ بود و بوی او اخلاط و زیاده و کاجی غرض او دماغ نری و نری و نری
و این قسم خارج بشارت علامت آن است که تمامی سرد را در و در رسیده باشد
و بدین جهت بکلاه خود موسوم بود و بادنی سبب از حرکات و غیره زیاده گردد و از
روشنائی و سخن گفتن تنفر بود و تاریکی و تنهایی و بیشت باز افتادن دوش
انجا که ماده در پردمای دماغ بود در چشم میافروید و آنجا که ماده در پردمای بیرونی
محل فحش بود احساس آن در خارج توان کرد و کس کردن در زیاده کند علاج
آن تیزاب کاری است تمام سر را بعد زرشیدن به تیزاب نیم نرم و بعد از آن بقطره موم
چرب کردن و در تبیل نرم سائیده یا قرضل در آب کاجی و در بخیه طلا کردن گرم گرم
بر تمام سر و گرم نگاه داشتن عظیم نافع آید و تقیه و تبیین و غذا و شربت و تبیل
که در صداع بلغمی گفت شد جمله انجا نافع آید و کمید یک ریزه بنایت مفید بود و در
شیرین بعد طعام مناسب با آب سرد و هر چه سرد بود و عظیم مضر باشد و فصل

طفا کرد و قیلهای بدن آلوده در گوشه نشین و درون گوشها را نیز بدان طبع کرد و صحت
 بسیار جایان از بوم مغیر بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از دست
 مزید العسر و حافظه الصلح و حسب الشفا و جوز بود و در رنج تقویت مزاج نمودن این علت
 دست از ایشان باز داشت و انچه احیاناً شدی زد و دفع شدی و چند صداع که صعب را
 بعد از دست رس بر بالای طعاهای نرم غلیظ و گرم علاج کردم و انچه اعلم و مرا گاهی صداع صعب
 افتادی بمی مراعات کردی و حقنی یا قستی لیکن تا خواب نیکو شست بگردی دفع شد و خواص
 و کم خوردن منعی بودی از جمیع علاجها و آخر الامر چنان خسته شد که حدود آن از خوردن کج
 در طرفه و بسیار بربای میوه در طرف شب بیشتر بودی و یک نوبت از صوت در
 بجای تو میسر فرو آمده بود انگشت اندر حال پیش کردن فرو بردم و در قصبه فرو فشار دادم
 نافع بود و کار کردم در ساعت بر طرف شد و بعد از آن به همین نوع علاج میکردم و این
 عجیب است و غریب و چند نوبت مرا این صداع فرسود واقع شد و بمالیدن بر کپاس
 گردن و کف دست و دوش و خط از برای سرد و دما و دست رس و ترک ترش و شیرینی صحت
 اینست فی الجمله بیان صداعها و علاج آنها و انچه اعلم قریطیس بدانکه درم گرمی که از
 و نیز اندر غشاء و دماغ افتد آنرا سر سیم گویند و گاه بود که درم در جرم دماغ افتد
 از جنین خلطی آنرا هم سر سیم نامند و مکنوع از آن موسوم بود و بشقا قلس چون لازم
 این نوع درم دماغی است بمیدان نخستین آنرا با سیم قریطیس که در لغت یونان عبارتست
 از ندیان موسوم ساختند و این از قبیل سیمیه شیمی است با سیم لازم وی و این درم
 بسیار شایع است و چون سیم در لغت فرس آنرا سر را گویند مطلقاً گاهی بی اثر
 بر جلد او را که بر دماغ می افتد اطلاق نمینماید و ماده قریطیس صفرائی بود و حدای محرق
 و یا خونی یا صفرائیخته تیز و قسین شده و این مرض را مقدمات است که جلد آنها
 خرد شده اند و بوقوع آن مثل تبهای گرم یا خشک طبع و فزونی کثاری امور قریب الهمه
 و اندوه مندی فی سبب و سردی زبان و چشم و سردی و دستهای رنگبای گردن
 و چشم در میدان چشم اندر و شنی آفتاب و غیره در دسم لازم با گرانی و بخوابی و در

خواههای شوریده بر قی بول و عدم رعایت بعد از اینها در علت گاهی سبب درم نواحی سر از
 افتد و گاهی سبب درم غشائی که بر قی بول و شوریده است و سبب عروقی که از درونهای
 سر بر دهن آمده و آنرا سس گرفت و گاهی سبب درم سینه افتد و سبب مشارکت مجاری
 و عضلهای سینه و گاهی سبب انتقال ماده ذات الریه افتد و گاهی سبب درم معده
 و یا رحم و یا مثانه افتد و سبب مشارکت در اعصاب این درم گاه بود که در غشای
 رقیق افتد و گاه بود که در غشای غلیظه افتد و گاهی در جرم دماغ افتد و گاهی در کپاس
 از درون سر و آن در غشای رقیق و جرم دماغ بر و مجاورت یا انتقال و گاهی در
 غشای جزو مقدم دماغ افتد و گاهی در غشای جزو مقدم میان افتد و گاهی در غشای
 جزو آخر افتد و گاهی در غشای دو جزو افتد و گاهی در تمامی غشا افتد و نیز
 جلد و درم عام بود جهت عموم مضرت آن جمیع افعال نفسانی و انچه از غشا بجزم سر است
 کند هم بغایت بد بود و بیشتر از چهار روز مهلت ندهد و انچه از چهار روز بگذرد اسید
 نجات بدید آید و انچه انتقالی بود از سر سیم هم سخت بد بود و اکثر کس فی الجمله با سیم
 به افت نفس بر دهن و بسیار باشد که قریطیس سیلان خون بواسطه زایل شود
 و گاه بود که صاحب این مرض دیوانه شود و ازین علت خلاص باید و بسیار بود که قریطیس
 بپس سر سیم بدل گردد و میران بواسطه ضعف ازین مرض بکم خلاص شوند و بجز این کامل
 این مرض بعروقی غالب یا عارف بود و مکنوع مرضی نیست که ندانند ان بی ظهور ترش و غلا
 آنرا سس دماغ سخت متحرک و متغیر باشد چنانچه خواهد که بدو بار بر جسد و صخره و سنگ بود
 و تشنگی بر دماغ و نفس او تشنگ باشد و اگر آب خورد و جگرش او فروزد و در براندازد
 و روی زبان او سیاه شود و چشمهای او باز مانده بود و حرکتهای او سست شد
 اگر دو قوت او بیکبار باطل شود و در حال ببرد و بعضی روز نخست میرند و بعضی روز بهارم
 گردوی اطباء آنرا از قریطیس دانسته اند و دیگر برون تب دلیل نبودن درم باشد
 و شنج گفته اند که همان علت این است یا آفتی دیگر اندر عضوی از اعضا درم نوزدن و
 مشارکت با دماغ آفت آن بدماغ با و درم و مرا این بر دهن بعید نمیناید جهت آنکه این

کاجا که بشکست و آوردن باقی تدابیر بطریقی که باشد مرغی داشتن و آنجا که ماده خون
 صفراوی بود و تحت تفتی نشسته قیال مستوفی باید کرد و الا حجامت سابقین میان و شستن
 در گوش و درگ پیشانی و بینی و زیر زبان زدن و بعد از آن تلمیخ فرمودن بعد کورت
 و در خشک ساختن ماده اعتدالی مرغی داشتن باقی تدابیر که بدان ایمازشه است و در حجامت
 آوردن و آنجا که اضطراب و درد عظیم بود و بر تراب کاری و غیره تسکین نگیرد و چاره بود
 خراک مخدری قوی بدو بخورند آنقدر که در اندرون و خیر سازد و انگاه مجال باشد و بنا
 تحلیل مشغول شوند و آنجا که مرض بشرکت اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در حجامت
 باید که انچه بر سر میآید می نهند جهت درمخت را و عجمی محض بکار دارند تا انچه
 بخارات متوجه بود باز ایستد و مدو علت منقطع شود و بعد از آن تحتی قوا بعضی زیاد کنند
 و عضو قوت باید و بعد از آن مبروات فی قابض بکار دارند و قلی از خشکاش اضافه
 کنند جهت خواب اگر ضرور باشد قلی با بون جهت تعدیل آن و تکمیل فی الجمله
 و بعد از آن محملات معتدل بقدر ضرورت استعمال و از مرغیاب خارج ازین تدابیر است
 به وقت که توان بکار داشتن و بعد استفراغ و تسکین حرارت اولی بود و الله اعلم
 شفا قلوب این فلانوی جرم دماغ بود و سبب آن حباس خون غرض شد و غرض
 علامت آن تب گرم لازم و اضطراب صداع صعب بود چنانکه گویا در زمانی
 کشاده خوابیده و چشمها سخی باشد و بیرون خواسته و خفتن بیمار بی نظام
 بود و بخلات عادت بیشتر بقا باز خسته و باشد که سبب مشارکت غشا کوازه که کند
 و باشد که مشارکت معده قی و غشیان رنج دارد و اکثر این مرض در سیم بکشد و آنجا که از آن
 بگذرد امید خلاص دارد علاج آن همچو علاج قرائطس غنی است لیکن اینجا قصد مبالغه
 باید کرد و خون فاسد بسیار بیرون کردن بدفیات در روزها متعاقب و بعد از قصد
 قیال اگر اعراض در در کمتر نشود و رگ پیشانی و رگ زیر زبان باید زد و اگر زیاد
 احتیاج افتد حجامت سابقین کردن و سایر تدابیر پیشور که در رسام فتم شد
 مرغی داشتن و الله اعلم حمزه و قویای دماغ این مرد و مرض هم در جویع

افتد لیکن انچه ماده و درم آن صفراوی جی بود از حمزه گویند و انچه ماده و درم آن صفرا
 محترقه باشد از اقوا گویند و کودکان را این مرض بسیار افتد علامت آن
 تب سخت نیز بود و صداع قوی و اندرون سرد سوزش بسیار در یابد و پوست رو که
 اوقات سرد شود جهت غلبه میل حرارت با ندردن و باز یکبار گرم و نیز گردد و رنگ
 چشم دروی زرد باشد و دمان و زبان خشک بود و سبب اینها که از فلانوی بود
 لیکن سایر اعراض معتبر باشد و الحقال را یا فوج و نشین و چشمها غور کند و بعضی صغیر
 کرده و هیچ تنگانی در بدن نباشد و اکثر این مرض در سیم ملاک کند و اگر از آن بگذرد
 خلاص شود علاج آن علاج سیم صفراوی بود باز نایدی در تطیب و شستن
 اطراف و جذب اینجا پیوسته باید و کودکان را سببیه خایه مرغ بار غرض
 است و در کرده و در سطل کردن و چون گرم شود دیگر سرد ساختن بنادان
 متصل و همچنین طلای آب گشتن تر و آب برگ خرفه و آب کدی تر بار و غن گل و شخته
 و سرد کرده عظیم مفید آید و الله اعلم صبارا این دیوانگی معلومست که با قرائطس
 افتد پس تحقیق مرضی بود مرکب از مانا و قرائطس چنانکه قرائطس مرکب است از
 مانولیا و درم و تب و ماده این صفراوی سوخته بود یا سودا یا سوخته و گاه باشد
 که اول چون پدید آید و انگاه درم حادث شود متعاقب آن علامت است
 هر چه بشود جواب مناسب آن ندید و فراموش کار باشد و حرارت غالب
 باشد و چشمها سخی بود و بکرا بشاید و هر طرف مضطرب گردد و بعضی چشم
 زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی حرکت کمتر کنند و ندیان بیشتر گویند
 و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آید و هیچ نمیدانند گشایند و گشته و باشد
 که خاموش زیر از جامه و گاه از دیوانگی که نگیرد و خیالی و آشفتگی و غیره که در قرائطس
 گفته شد جدا اینجا باشد مع الزیاد علاج آن بعینه علاج سیم صفراوی بود
 زیادتی در تطیب و جذب ماده با سافل و اطراف و گاهی حاجت افتد با انکه مرض را
 بنید تا از اضطراب حشته بدتر زرد و دست بعلاج او توان کردن و الله اعلم

تشریح آن بر می بود یعنی که افغانا و جوی این دماغ که این عروق و شریان
 دماغ و جب آن داده اند و هیچ یک در دماغ و فاش نیفتد بواسطه اثر جوت
 خلط و مغز و صلابت جب و لیکن اینها و رت این درم دماغ و روح را مضرت
 و مکن بود که بعد از بلغم لزج را حباب دماغ تشریب کنند و درم شوند و اما از لغزش
 بلغم صفتی پیدا کند و در آنها لغز و کند و این کم افتد اما جمعی بیشتر بر جلد این مذکور است
 اطلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن درم سودا بود و هم بدین اسم موسوم دانستند
 و آنچه ماده خالص نباشد لیکن غالب بلغم یا سودا بود و هم داخل بود درین اقسام و اما
 جلد را سرسام سرد خوانند و بیشتر درخت یونان نیسان را گویند و تسمیه این مرض
 بدین اسم بواسطه لازم بودن نیسانست مر این درم را همچنانچه در تسمیه قرطیس
 معلوم شد علامت این تپ نرم و لازم بود و صدای خفیف و غوغا و در نفس
 بهیری زدن و گرانی بزواب و فراموشکاری سپیدی بر زبان و کسالت در رکاب
 حتی در چشم کشادن و همین بهم بنیاد و لغزش ضروریات در جلد خواب شب و درین علم
 انقباض بافتاد و دمای موی بودن و یا بطور و شبیه بودن بول بر بول خردگاه یا ت
 بول باز گرد و درم زدن خفیف و لطیف شود و اگر نخست سودا یا ماده آن منجمد بود و صلیغ
 سخت یا ندیان و صجرت و چشمها باز کرده و در دماغ جزئی که کسی سخت در آن متخیر بود
 و تقدم حشاج سر یا گرانی و کسالت و غفلت و غلبه فراموشکاری در خواب دیدن یا در
 غایب از تداویر مطب و خوردن چیزی بی بخار گلیز و غلبه مستی و تخمه مندر بر غلبت بود
 علاج آن علاج صداع بلغمی است با رعایت اعتدال در گریها جهت تب و غلبه شتام
 بنفع ماده و استقرار بلغم بعد از آن و مناسب آن بود که اولاً بر سه طایفه را و اع
 معتدل باشد از سرکه و کلاب و روغن گل آمیزد و بتدریج که بسیار محلل داخل سازد از آنجی
 در صداع سرد گفته شده و در اولاً حریم تنگ نهد و آن اضافت کنند با حاصیغ عظیم
 چشند و حشید و اول از بنفشه اصل بوسه بوزن از خراج و اول از سبک و اول از سبک و اول از سبک
 و سبغای اضافت کنند و در آخر که تر سازند اصل کرده و آن کفش را سفود و سفود و سفود و سفود

و اینسون ملک بندی است بهاء آنها و اگر از او سبب کند بحکم خط و بوره و ترید و سقوت
و غار یقون و امثال اینها یکی با دوازدها اول بود و استغراق بجهت جلال و بهرکی و به
استهنا سبب بود و در جذب ماده بدستور مذکور سابقا سعی باید نمود و تیزاب کاری
و بعد از آن تدبیر یقون و قطره بدین الراحة عظیم نافع باشد و در آن دادن اکثر
مغنیاید و بیمار را نباید گذاشت که بصورت خواب کند و اگر غنودن و خواب غالب
او را باید آگاهان و طعنه گذاشتن که غافل شو و غلبه آواز او نکشد و نموی او
و خواندن و جنباندن و تیزاب نیز بر کفهای دست و پای او مالیدن سیات سهر
و سهر سبباتی بدانکه سیات غنودن را گویند و سهر بیداری را و بهر یک ازین
دو نوع مرکب باشد از فرانطیس و لیسز غس چیست بودن ماده مرکب از لیسز غس
نه ترکیب نام مزاجی بلکه ترکیبی اخلاطی و محل این درم محل فرانطیس و لیسز غس بود چنانچه
و است و چون صفر غالب بود علامتهای فرانطیس ظاهر تر باشد و انجما
چنانچه غلبه غالب باشد علامتهای لیسز غس ظاهر تر بود و انجما بانیان شوند
و سهر سبب شود و غافل بگذارد و دیگر چشم فراز کند تمام بطریق نوبت چنانچه
کافی قسم طغیان کند و افعال سیات سهری ظاهر تر شود و گاهی صفر اطمینان
و افعال سهر سبباتی ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقا باز گرفتن بول و در آن سخت بداند
و سهر شک و سهر سبباتی نزدیک است و چری بگذازد ماندن و محقق نماندن آن است
و سهر سبباتی بیرون آمدن در جمله عظیم بداند و در سیات سهر گاه غلبه انجما و لیسز غس
و سهر سبباتی در صافی بود و در سهر سبباتی گاه بود که از جهت غلبه در و بهر
صاحب آن هر ساعت بر چهره و بر خود بول کند و اختیار و نبض صاحب سیات
سهر از نبض صاحب لیسز غس قوی تر و از نبض صاحب فرانطیس ضعیف تر باشد
علاج این مرض مطلقا مشترک بود میان علاج فرانطیس و لیسز غس و گاه بود
که یک شی تیزاب در برابر برابر است و آنجکه دادن عظیم نافع آید و اقله اعظم
صالح که از آن رعایت گویند نقصانی بود که در فکر افتد چنانچه در اعمال ضروری

از سلاج نتواند که بطریق که قبل از آن او را میسر بوده سبب این سوراخ مزاج
 باد که بر طبق سلاج مستولی گردد یا سوراخ مزاج بود یا سوراخ مزاج بود و سوراخ مزاج
 که جوهر روح را کم و غلیظ و سرد سازد و قوت آنرا ضعیف کند و حق اصلی را بیل
 علاج تعدیل مزاج دماغ بود و سلاج و در مادی تنقیه دماغ و بدن بود و تعدیل مزاج بدن
 به تعلیل و تلطیف غذا و تقویت محل بتدنیات با دمان بقوی و طلا و ضما و دوا و بطولها
 و ششوها و غیره و در جلد مداومت طلای قیوی که از روغن ملا در با چهار برابر روغن
 و موم سفید بمقدار کفایت ساخته باشند و طلای بنی لراحت نافع بود و مداومت
 خوردن ملا در و حلوائی آن در اطریفات بسی مفید باشد و خوردن غذا که در آن آب
 و مصطک و کنه و زعفران مشک و غیره و زیره و زنجبیل بود و قرص خود و غیره و زعفران
 و زنجبیل باشد و مصلحت نافع باشد و در سن زنجبیل در بینی و میدان یاد رون
 بینی مالیدن نافع بود و عادت نکند ای دقیق بقوانین حکم درست و گفت و شنود را
 مستقول در معاملات نیکو بود و اندک علم سیان این نقصان قوت ذکر صور معانی
 و سبب این علاج و اغلب احوال بحسب سبب و علاج حق بود اما محل مختلف باشد و گاه
 که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره و در خرد و موخر دماغ و آن هنگام علاج خفیف بود
 و شکر و فرق میان سلاج و مادی سیان همچنین از حق بعلماء افزون باشد و سبب
 آسان بود و اندک علم مایه لیا این تفسیر که نا فکرا باشد از مجرای طبیعی
 و خوف بموقع بحجت سوراخ مزاج سوداوی که از داخل مکرر و مظلوم روح نفسانی بود و بدن
 سبب روح نفسانی که جوهر شرف و نورانی است از کدورت و ظلمت حاصله جوهر خفیف
 و گریزان و حش و ترسان باشد چنانچه از او در آن ظلمت خارجی و این سوراخ مزاج پانچ بود
 یا مادی و ماده آن یا نفس دماغ یا در تمام بدن یا بشکرت عضوی از اعضا اما آنچه در
 نفس دماغ حادث شود چنان بود که سودای طبیعی غالب یا غیر طبیعی جمع گردد و مترازا
 فراخورد و آن کیفیت دماغ و روحی را که در بطون و است مکرر و شوش دارد و سبب
 حد و شش طبیعی گاه باشد که حرارت دماغ بود یا حرارت دل یا هر دو تا بدان جهت سوداوی

در دماغ خون که در بعضی مجاری دماغ بود و تحیل غیر طبعی شکافت و غیره و با احتراق غالب
 زیرا که آنچه خلط آن نیک محرق باشد از آن مایه لیا مگویند بواسطه آنکه اعراض آن از مایه لیا زیاد باشد
 چنانچه پست معلوم گردد انشا را الله تعالی و بدترین اصناف مایه لیا این بود که بحجت شکاف
 ماده در عضوی ریش و لب بسیار بود که این صنف از انتقال صرع افتد و آنچه ماده آن اندک تر
 باشد چنان بود که بسبب سوراخ مزاج کبد یا سبب زیاد یا اندک تر سوراخ مزاج است و غایت
 سودای معتاده سودای غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب از آن در مایه لیا
 گردد و در روح نفسانی را شوشش مکرر دارد و این اثر اصناف بود خصوصاً که از در
 خون و کیفیت آن افتاده باشد و آنچه بسبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فضول غذا
 و بخار معاد در مرق که عضلات شکم متراکم گردد و یا اخلاط آن بواسطه حرارت مکرر
 و امعا و یا سده سوختگی فی الجمله پیدا کند و تحیل بسودا گردد و بخاری ظلم از آن دماغ سبب
 و این مایه لیا می مرقی و مایه لیا نافع و نفعه مراقبه مانند جهت غلبه تفع درین صنف اما آنچه
 سلاج یا اندر دماغ بود قطره و یا اندر تمام بدن اما آنچه در نفس دماغ بود چنان باشد که آنچه
 رطوبت غذا را در بطبع سودا آورد و در مزاج روح روشن را بظلمت و کدورت تحیل سازد
 و سبب این غلب سوراخ مزاج سوداوی بود که در دل پیدا یابد بواسطه اتصالی که روح حیات
 با روح نفسانی است بواسطه آن مزاج دماغ را تحیل بطبع سودا اگر دانه و گاه بود که سبب
 باشد از اسباب سردی و خشکی و از لیکن هیچ سببی درین رض بی مشارکت دل نباشد
 و آنچه در تمام بدن بود هم اغلب بسبب تقدم سوراخ مزاج دل افتد و یا مشارکت آن بدانه
 سبب قوی را مایه لیا غم منقط و یا خوف منقط بود جهت بودن این دو عرض موجب
 عظیم در احوال دل دماغ و روح اینها بسیار باشد که درم معدة و رحم و ماسار و قیاس سبب
 و باب الکبد و مرق و غیره سبب مایه لیا شوند بحجت حبس و احتراق اخلاط و صحو و سبب
 از آنجا و برنغ آنها تفع شود و گاه باشد که اقصاب سطلت و حیض و خون بکوب
 سبب شوند و بکشد آن آنها نیز تفع شود و مرمی رسیده که دل و جگر این گرم دماغ
 ایشان تربو و تخصیص مرمی و اتنغ و آنان که سبب نان خشک اندام باشند و چشمها ایشان

شکل بود و سیاه و سیوخته و گلبار بر هم میزنند و اینها هم سیاه و سیوخته
 و رنگ سخت سرخ و یا گندمگون پسری بایل باشند و سینه و کتفها فراخ و لبها سطر دارند و در گری
 کشاده است و این من باشند و همچنین آنها که بسیار کلامی و فنی کنند و سخت در سنگی و سنگی
 کشند و خشکی فراخورند و مردان را بیشتر از زنان افتد و او را گلبار بیشتر از بلیافتد و گلبار او را
 بیشتر از زنان افتد و در فصل خریف و صیف بیشتر افتد و جهت مناسبت طبیعت و قدرت
 بسیار جهت حرکت اخلاط بیشتر حرکت آید و باشد که همچنان آن باد و باران پدید آید و این من
 با مرغی که جزا سافل افتد چون اسیر و دال الفیل و دوالی بسیار متقل گردد و در تعلق شود و گاهی
 بصبح متقل گردد و در یکم که باغ و جادام نیز متقل شد و علامت ابتدای حدوث آن آنست
 که بعد وقوع استعداوت مذکوره و یا کسی دیگر از جمله فی الجمله سبب می شود سهری زیاد می باشد
 و علامت که باقی تقریب سبب اللسان غالب غصه می شود و قبض شکم فزون از عادات و او را در وقت
 بی محل و پراسیدن از اندک خیزد و سخت از تاریکی نفرت کردن متعذر بودن بسیار بفرق و در
 و راه افتادن چشم غلبه فیک آنگاه نشدن از کجاستی که گویند با او در آن صحنه سوختن و باغ و
 بینی چشم و اطراف و آسایش و صفایا من از خوردن ترها و خنکهای سرد کرده و نرسیده و از آن
 شکم و تنگ آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا و در خواب تاریکیها و دو و یا بسیار دیدن و باغ
 ناگاه و بلند سخن گفتن بدی چشم و سوزش فم معده و قی بودن ترش و ترشی فم و در گری
 سیان و کاه بخارات بس در روی برآید و چنانچه پندار که از خود و او بفرق لب زبان و کاه
 بی تقریب ظاهر و جزای تیره و سیاه و تیره ایچه بچو و در خطوط و بخار و تنور زمین در پیش چشم که
 نمودن چنانکه تنگ احساس چیزی دیگر نماند و گاهی بخاری سرد و دست و روی او
 حرکت کردن شبیه حرکت مورچه و غلبه خیال یافتن کج و قسمت و خرج آن گرفتن سلطنت
 و ساختن گلبار و خرج آن بسیاری میل حرکات مضحک از خود و تنه بودن و در گری
 و کوهها و غلبه غوغا و از قدیم دم و از افتادن خانه و درخت و در شباه آن علامت
 استحکام آن آنست که اکثر اینها غلبه کند و سخنان نامربوط گوید و کارها بیجا عد کند
 و حقه و بیجا او بسیار شود و همواره اندیشههای ابد و قصد ناگزینی جهت و گریزان و گریزان

و گلبان باشد و او را هم میزنند و کسی خندد و میزند و در و از چرخهای اندک برنج و سخت برنج و تنه
 و آن پخته و دریم برنج و گمان نمود مردن بر دوشش بر دوشش برون غلبه کند و ضعف عظیم از جاع اندک
 و در استیلا و اعضا و اندک گشتن و سر که از لطیف و دوی گویند او را رنج دارد و در او و جفا
 حاضری بسیار باشد و در دوی سیاه پیش چشم میدوید و بچو کس و از امر و دوی کسی سخت
 گریزان باشد و در برد و خلاف گیرد و استعجال در امری که صبری طلبید و صبر و کاهلی و در
 که تعجیل میجواید میکند و او را در امر دوی ایچه مقدار نیست می باشد و گاهی بخاریات
 چنان بد و برمی آید که چشمهای او خرو می شود و یک نصف مردم را می بیند و گاهی یک شخص
 و دوسری بیند و گاهی نمی بیند و لحظه هر چه بخواهد فراموش میکند و بعد از آن دست و زبان
 و بعضی اعضا روی و غیره در خواب رود و چشم او بکشد و لحظه دیگر را آن نیز بهتر شود
 و اکثر ترس از چیزهای که هیچ وجهی ندارد و غلبه شود و چون افتادن آسمان
 و شباه آن و در حلهای بیناک و در کارهای هولناک جرات نای میوه کند و گاهی حیوان
 با مردم در نظر او تمثل شوند و نابوده و بالایش حکایت و غضب و جدل کنند و کاه
 و خوشحال بود و سخنان بترتیب گوید و تدبیر صواب کند و اکثر آن است که با خول و کاه
 که قبل از آن شغولی بوده بعد از مرض همان بر تصور او غالب شد و از آن گوید و باشد که
 از آن تصور کند چنانچه مرغ فروشی در آگاهی مرغ تصور کند و حرکات مرغ را تقلید نماید و کاه
 خود را کوزه وانه و از دیوار سنگ خد کند و شباه اینها و اینها را که اندک تیزی می باشد و از
 گاهی واقف بر هر که گمان طبابت بر نواز علاج بر سبب باری و چون مقرر کنند و گاه باشد که
 سنجب را اخبار برهان و احوال آینه شنوند بی آنکه از مردم کسی گوید یا داند و گویند آنرا در
 و درین علامات مذکوره اشخاص متفاوت اند بعضی مستعد که بسیار مرض برایشان است و بعضی
 و خود آنرا هیچ در نمی یابند و عمری طویل بآنان میگذرانند و سوء المزاج متفق جهت این حال
 جمعی این را نامیده اند و در اکثر این مرض از قسم سوء المزاج ثابت گردد اما آنجا که ماده غلیظ
 غم و ترس کمتر باشد و امور مضحک خواهد زد و رنگ او سخت تیره نباشد و بسرخی زنده باشد
 صفرای ما دانه تشنگی و تند روی و روی دلی و آن اکثر اوقات بدان باشد و بود و گاهی

باد باغی بود کسالت و استسک و کم سخن غالب بود و خواب بیشتر آید و رنگ دی سید سر
 کبودی نایل بود و آنجا که سودای اخضر بود خونت و فک و نحول و اشتباه آن برده
 و رنگ او گرفته باشد و آنچه شکرک تمام بدن افتد بسبب حدت سودای عام از دست
 جگر یا سپید و یا چس عادت آمدن خون بواسیر و غیره یا مجود اخلاط از بردی خدای اثر
 آن بران است تا نمایند و آنچه بیشتر است مراقب بودی و رمی جشار حاض و در او طبعین و اخلاط
 روی و برآمدن بخار یا چنانچه پند آرد که سست می شود و متشکل شدن صفرا و ضعف
 معده و ترش شکم و تند و اندک در مراقب نظرات جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت درمی بود علات
 درم بدان گواهی دهد و آنچه از پی حیات افتد مزاج و حال تب بدان شعر باشد و این که است
 گذر و علاج آنجا که سودا مزاج ساقی باشد تغییر کل تبدیل مزاج بود بیا نفع و دوام و در سر
 بخوردن غذا و شربت ها و سیوای تری فزا و صفحات سرد یا معتدل و شراب مزوج
 و قبل نمودن بهوای سرد یا تر گری نایل و بالجه خدر کردن از هر چه خشکی فزاید و مداوت
 نمودن بر آنچه تری فزاید چنانچه در باب سابقه مبدی است و اندرین علاج تعجیل توان کرد
 و نه تغافل بلکه اصلاح دایمی تحصیل و تدبیر می باید کرد و در فزاید کردن بدن مریض کوشید
 و شغل های فرج آرد و کشت و تفجیح شکار و مراضع خرم و گلزارها و مسکنها و صورت های
 مطبوع و سماع اخانی ملاجم و ترنجات نیکو و دیدار اعزه و اگر کم و انعام جلد دوا می
 بود و از بشارت او خوش آمد تا ناول بسیار متاثر گردد و دفع بلغم باید و همواره سر
 و کلاه های بای را چرب در شستن بر دهن بخت با دام یا سیلو فر بارام یا روغن کدو و سیوای
 و اگر دایا و رقی نرود تازه رکعت یا سبابت دارد و عظیم نفع بود و بسی مجرب است و آنجا که
 موده باشد باین تدابیر تنفیه معتدل و زود زود باید کرد بلیات خشک و سبب های
 سریع و اگر که مسک دفعه صافن گاهی که دم غالب بود و یا سودا در درق و متشنج شده
 عظیم نفع بخش و همچنین فصد با سلیق اگر در احشا آفتی بهم باشد و همچنین هم فصد
 و چون و حرق پیشانی اگر موده و در داغ فقط بود و تیزاب کاری و بعد از آن تدبیر هم بقا
 نافع بود و آنرا که طعام در معده ترش فاسد میشود تی بعد طعام در بر سر و زرباک و است

بحقیقت سودا بسیار نیکو آید و مداومت کلند و ترش نمود عظیم مفسد بود بر سر طعام
 و همچنین سیوای شیرین در میان و دو طعام صباح و شام جهت منع حرکت بخار و تنفیه روح
 نفسانی تا در اکل طمکت خود بسیار کند و تنفیع سده و خواب آوردن مداومت نمودن
 یا حافظ الصحة مناسب بود و بر سینه خدیر و شنبها بوقت خواب یا بر بالای طعام اخر و زرد
 و جهت اصلاح عفو و تبدیل مزاج مداومت زرنج و یا بهار س و یا کی صافی تخصیص آنجا
 ضعف و در و معده باشد عظیم موثر افتد و ملازمت حمام غازی غلبه کث و بی ضرورت
 جانبت بسی مفید بود بر سیک و در مراقب با وجود این تدابیر مذکوره گاهی چیزهای که نفع را
 بشکند مثل زیره و دانه چینی و مصطکی و قرفل و زنجبیل اندر طعام ایشان باید فکند
 و اصلاح حال جگر کردن و مقتویات آنجا که در امراض جگر مبدی است و همچنین تقویت دل
 نمودن بجات در بر سیک و مراقب علات و ضا و محمل نفع و نفع تولید آن و آنچه در ارم سرور شد
 و آنچه در کف خیانت و بدست مالیده باید که در غن کل ملا مفید آید از هر چه که چنانچه در کف
 سودا باید که این ملا در کف برود و در گرا خاک داشتن و همچنین ملا جلد و در آب شربت زرد کلات سرگرداگر
 مداومت باید که تیزاب نرم و تدبیر بدین در و نهایت تدبیری کامل بود و چون
 ف و مراقب غالب باشد داغ سوختن بر جانب راست مفید آید و کبر س که چنانچه
 که چنانچه عضلی قست که ترشی و کچین شربت دیناری جمله درین قسم و آنچه از وقت
 سپر زانست نافع بود گاهی خوردن و آنجا که تدری در مراقب باشد علاتای مذکور و حجا
 نافع بود و به تیزاب تحلیل آن نفع بود و در جمله شربت ها و غذا و سیوای سرد و تر
 دادن و در بهوای چنین بودن بهترین معالجات است جهت آنکه بر طوبی که ضعیف است
 که سبب کلی آنست نیز نافع تولید باد و بخار است و تحیل بسودا نمی شود قطعا و
 سایر بخار است نیز با اینست که ماخولان مطلق سودا از چنین خوردنها تازه و کشاده
 میشود و تسلی می یابد و نفعی با بهوش می آیند و از خدان کس و آنجا که سبب دوم
 در رحم یا غیر آن ماسی و اشتباه آن بود علاج آن امراض کافی بود و آن خارج مجت
 و همچنین موردی که آن خود علاج پذیر نیست ازین مجت بیرون بود و ماخول حقیقی را گاهی

موزیجی شیرین کلاس نیک پخته با دانه فندق پخته خرمایار با در یک بند و آن شیرین
گلای زده طینات و مسهلات لایق آب پیز فوس خیار شیرین در مطبوخ
خاک شیرینشت و ترنجبین یا ستاکی جهت صفادوی در نفع فو که حب چمال حب
سپیدی حب سنگ سیلانی جلد در مطبوخ افتیمون حل کرده تیزاب قاروقی با جاد و لیرا
و آنکه علم عشق نوعی بود از المایا و آن اکثر عزبان نوجوان و بیکاران را اخف و جهت
بسیاری قوت شهوت و حرکت منی در بدن ایشان و محسوس متعین شدن آن در محاکم
و صعود بخارات بداران باغ خصوصاً که غلبه فک مشوق و لذت و خیال جذب او بخار شیرین
سیناید و در احراق و تبس می افزاید علامت این غرور خشکی چشمتها بود یا غلبه کرب و یابی
از جهات ضروری تیج ملکهای چشم و بخوابی و لاغری شدن بی جوی ظاهر و در نفس و آن
و بر کشیدن آه هر ساعت بی اختیار بی ترتیب و بی نظمی شایع و پدید زردی و کون
و میل خلوت و زغمه و ترنم و شنیدن آبیات پر درد عاشقانه و مضطرب شدن از آن و بطور
و اتقاض نفس کم خوردن بی اشتها بودن و بی تشنگی بودن و باشد که مریض غلبه کند
و غرض المایا ظاهر گردد و باشد که احراق مادی شود و اعراض جنون پدید آید علاج
اولاً وصال مشوق بود و اگر زنی باشد و در نکاح آواره تمام بصلح آید و تخصیص
و اگر بخلاف این بود و محرومیت کلم بسیار دیدن و نافع بود و مراعات غذا و غیره و
که در المایا نیکو نشد و اگر مصاحبت نیز بسیار نباشد و تیر تیر ساختن او کند و اگر
چنانچه بخوان و پیران را که نیکو نشد تاخیر او نداد و میگوید و دیگر می آید و اگر غلبه میانه و یکی را که
سکن التزوین باشد بخارند و در میمانند و میگزینند چنانکه بر در لیس شود و از آن خیال سرد
انگازان را با او تزویج کنند تا دفع ماده منی عفن واقع شود و بعد ترطیب باغ و صلاح
و بالجملة اگر میسر شود و او را محبت مطبوعی فرمودن و بکارهای مرغوب و لعبها و شکار و احسان
و صحبت مردم مصیب و دوستان دیگر و نظر فاشغول داشتن بزودی علاج پذیرد و اگر غلبه
نشود چاره نباشد جز آنکه ماتی او را بسکات و مخدرات غافل و از نه شایکه لغاف و می کند انگاه
علاج به شور المایا کند و آنکه علم جنون و یوانگی چار نوع بود و صیاد و قطرب و انکلب

و صبارا مطبوخ و اما قطرب از المایا که بدو که از خلط خسته اند و تخصیص مراعات جمیع آن که
قطرب و آن مایه نسبت سیاه و همچو کسی جمعی از آن معرب به بر و آب شسته بیرون و حرکت آید
به جهت بدان موسوم شده و این چنان بود که از غایت خوف و وحشت و ترس و
قرار نگیرد و هر که را پسند از و فرار کند و بهر طرف گریزد و نداند که بجای رود و در شب بیشتر حرکت کند
گریزد و نداند که بجای رود و اما مایه بخت یونان چون کسی را گویند و صاحب آنرا چون خوی و دان باشد
در حضرت مردم و حیوانات دسکه کردن اینهم بجا که در کسب مایه به جهت بدان موسوم شده
و سبب آن صرف سودای سوخته بود و سودای بود که از صفای سوخته حاصل شده اند
و مانع جایی کرده و اما دار الکلب یعنی در دسک صاحب آن چون کای غضب کند و کای
لا تکت نماید همچو سبک بدین جهت بدان موسوم شده و سبب آن سودای خست بود
از خون که اندر و مانع جایی کرده و المایا کای مقدمه جنون بود و باری کای کوس با کای مانع
و سرخی که تمام است بودن از خون و همچنین بسته شدن خون در پستان زنان مندر
بحدوث مایه دار الکلب علامات اندر قطرب لغت و وحشت از خلق بسیار بود و با وجود
حرکت و بیقراری مذکور مقابله و خرابها و خلوت طلبد و بر پاهای او کای بود اسطه بسیار اندک
و بر خار و جوب سنگ ندون و غیر آن ریشها پدید آید و مندل نشود از جهت ردا و
اخلاط چشم و بینی او خشک و در مایه بخت حدت و ردا و ت خلط اضطراب بود
و کینه و بسیار گفتن و غضب و غضب غالب باشد و در دار الکلب حدت و در
بدان مرتبه نباشد و کای آرام گیرد و اندک خنده کند و لطیفه گوید و حرکتی مضحک کند
علاج جملة علاج المایا بود و مایه در تریه و ترطیب و اولی آن بود که مریض را مقید سازد
و نشاند و تحلیف کند تا لطف سکین یابد و در علاج فرمان بردار که هر روز به طعام بکوبهای باکی
چوب بسیار زنند و سر او چرب کنند نیکو بود و مخدرات نافع آید و گفت اندک اگر نوزدهم
افزون بد و بخارانت ممکن بود که در روز بصلح آید و اگر نشود که رسازند و اما مایه مردم توانی
و اگر بعد از آن که سر او را روغن مالیده اند تا سه قدری بر سر او زنند هم نیکو بود
و در قطرب و غیره میان سرداغ کردن نافع بود و بدین شخصه را که دار الکلب مایه است

بشاکله از این جهت تصدیق می‌شود که در دماغ باشد و یا در وی نیست که طبیعت را بدفع ضد مشغول دارد
 و روح بدان متوجه باشد و با سایش نتواند بر او خفتن و یا فساد و بهضم که طبع را می‌شوشد دارد
 و بخارات مغذیه از آن دماغ صعود کند و یا خلط سودایی که بخار آن دماغ را خشک و روح را شوشد
 چنانچه در این تو لیا معلوم شد و ششناختن حدوث آن از هر سببی ازین اسباب مذکور
 بتقدم آن سبب ظهور علامات آن چنانچه در کتاب همین ست سیر گردد و علاج آنجا که
 سبب آن سوراخ کرم و خشک بود و ششناختن مغرط و حرارت و سوزش قشر چشم و خشک
 بینی و درین بدان گواهی دهد و یا بخار سودا و زین آن باشد و بعضی اعراض بالخیولیا بدان
 گواهی دهد علاج به ستور علاج بالخیولیا باید کرد یعنی تبرید و تطهیر و استعمال منومات و تعدیل
 مزاج به ستام و تغذیل بقرنیه و تدبیر و دلک بعد از حمام و نقل هوا و بکار داشتن مخدری بزرگ
 تخم و خمر مزوج و اشیا و اینها و اینجا که سبب بود قیظ باشد و طوبت چشم و بینی و شوش
 غلط و لغث و اندک کرم شدن چشم بخواب و زرد آگاه شدن و بودن آرزوی خواست
 بدان گواهی دهد تعدیل خلط بغذا و شسته بهای مناسب باید نمود و تنقیه بقی و حقه و سهل کردن
 و کلفت و حب الشفا و حافظه الصوره و افیون و خمر بقدر احتیاج بکار داشتن و علاج بخوابی
 بپایان و شوارز بود و رفتی و اجتهاد بیشتر طلبید و اگر نطولی از نابود و خشک جوش از نه و سبب
 بکار دارند و دروغن با بوند و اقحوان هر شب اندکی به بینی بر کشد و بر سر و نوات و معتقد و خصیص
 بهمانه و در گوشن بچکاند و پیوسته بگوید و از پس کر با به یا ضت معتدل کند و بعد از آن طعام
 مناسب خورد و آسایش جوید مفید باشد جالینوس در پیری پرورد زجت خود قلم می‌نویسد
 از گوشت نازک و کوبیده و کوبیده و در آن یک کدو خواب آورد و می‌کشد که من بزم
 و مرا خواب سود دارد و مالیدن و غن مار بر سر عظیم مفید بود و در باقی اصناف رفع بهمان
 سبب کافی بود و در جمله غذا که از کرم کوک یا شیر و خشکاش در آن باشد تاغ بود و در الشفا
 و اشال آن عظیم شفعیت بخشد و ساعهای خوش معتدل تصدیق و اخذ شده خواب و آواز
 آب روان و آواز حرکت در خان از با معتدلی و آواز با شنبیدن از خانه درون تار یک استماع
 حکایات و قصص حرکت از جود جمله خواب آورد و اگر اطراف مریض را بعد تعذیلات مزاج دماغ

برینند و در شب راه حکایت گویند و او را به طبیعت استماع آن بسیار نماند تا طول شود و منوی در آن
 چشم بدینند و چون چنگلی بنیاد کند بخوابند و شش خواب بنوازند و یکبار بر خیزند و اطراف آن
 بکشند و چون بر دارند و بپوش آواز نماند و شوشن بنهند بخواب رود و الله اعلم ششخص که آنرا
 آخذه و جو و شیر گویند علی بود که یکبار حسن حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حالی که باشد
 بهم بران نماند چنانچه اگر ایستاده بود همچنان بماند و اگر نشسته بود همچنان بماند و اگر بیدار بود چشمش
 بماند و اگر در خواب بود چشم بر بیدار بماند و اگر دست بکار می‌دارد و همچنان بماند
 بهجت تسمیه ششخص که با زماندن چشم است و با خذه که گرفتن است و بگوید که فسرده شده است
 ازین حالات ظاهر بود و سبب این علت سوراخ مزاج سه و بود که بر دماغ غالب شود و آن
 ماده سودا می‌خورد و این ماده اندر خرد و موخر بود و آفت بهر اجزا باز دهد و تمیز این مرض از
 بیشتر بهمانه بدان کنند که این ناکا هافند چنانچه گفته شد بی شنجی و بی کف کردن و بغض انداز
 وقت بپای و صلب بود جهت بر دو سبب ماده سودا و حریص بهمانه ناکا هافند علاج
 نخست حقه قوی باید کرد از آن نوع که در قریش غرض او کفرند و اگر صاحبون منزه و کا و اندر
 طبع با بوند و اقیون که اخته و قدری روغن زیت و شکر آن آمیخته حقه سوز
 تاغ آید و بعد از این بچسب قهای او بنهاند و عضلهای صغ و عضلهای پشت و میان
 انگشت شصت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سبب بینی او را محکم فشرده و بپوش
 او را کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او گرفت و بخانیدن و نیزاب نیز بپوش
 مالیدن جمله او را آگاه سازد بجنب ماده و تحریک روح حساسه و بویک نیز بپوش آید
 و بعد از آگاه شدن تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن تنقیه خلط فاسد چنانچه در دیگر فسادات
 دماغ معلوم شد کردن بهر چه مناسب است و از آب سرد و هوای سرد و سردیها هر چه سودا
 و خشکی آورد و حذر فرمایند و بجای آب ماز العسل باندک گلاب دهند و دماغ پیرس
 و نیزاب کاری بآن بسی تاغ بود و دوار و سرد این هر دو علت را بفارسی شتر
 نمانند و هر دو یکدیگر نزدیک باشند اما دوار آنکه صاحب آن چنان پندارد
 که همه چیز را بر گرد او دور میکنند و اگر بر پایی خرد و مفید و سرد آن بود که صاحب آن

چون بر پای خیزد و یا حتی تپشی کند چشم او تاریک شود و سر او بکود و بیم باشد که بقیه
 اکثر مقدمه دارد باشد و این سرد و چون بر سران غلبه کند مقدمه باشد بصرف است
 جهت دلالت ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظه در دماغ غصبت و تراکم آنها و حدوث
 سده که سبب آنها بود و بسیار بود که دوار بصراع زایل شود و بر عکس و سبب
 سده بخار تیره غالب بود که یکبار در مقدمه دماغ حاصل شود و بروج با صره مخاط شود
 و مانع شود از وقوع شخج بر او و حدوث این بخار گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارت بخار
 اندر رطوبتی بلغمی مختص یا اندر عضوی دیگر بود مثل دل و معده و رحم و مثانه و گرده و
 و مرق و یا پیاده غیر ایشان است که دماغ رسد و سبب دوار در گردن روح باشد
 و تبدیل یافتن صورت و اشباح حاصله در آن روح علی الاتصال و سبب حرکت
 روح یا بخار دایره بود و بروج آمیخته از آن نوع که در سرد معلوم شد و یا سوراخ
 باشد که یکبار در دماغ افتد و از دماغ از آن اگر نخت منفذ کرده اندر عروق و بطون دماغ
 دایره گردند و یا بسیاری دور زدن و حیرت غیبی بود یا بسیاری نظر بر چیزی متحرک
 و دایره گردن چه روح با صره بقسطا بواقفت آن حالات دایره شود و بعد سکون صاحب
 و قطع نظر همچنان آن کیفیت در باقی بود بجهت تسد و الف یا ضرب و یا سقطه که بر سر
 و روح را بقسط دایره سازد و ازین حال سده پیشتر افتد و ماده ایها از هر خلطی افتد
 اگر چه بشمارکت باشد ولیکن بخار موجب سده بر بی سودا ویتی نباشد و بخار موجب
 دوار صغرا ویتی نباشد و گاه بود که ناکه را و ارا فده بسبب ضعیفی قوت که به تکلیف
 حرکت روح او مضطرب شود و دور کند علامات آنجا که سبب بخار نفس دماغ بود
 پیش از دوار اگرانی سرد و نفس کوشش و تیرگی چشم و گدازنده حاسه و اضطراب
 شقیات صدغ و گردن بوده باشد و آنجا که سبب از عضوی دیگر بود و ضعف قوت
 واقفت آن شایه باشد و آنجا که سبب سوراخ از مختلف بود و خفت دماغ و مقدم
 حر و یا برد خارجی و یا استعمال چیزی خفت گرم کند و یا سرد کند و مضرب و در آن
 مانع این آب سرد میان گواهی دهند و در باقی نفس سبب باشد بود علاج

انچه از بخار مشکون در دماغ افتد تقویه دماغ باید کرد و بحسب حال مقوی بصبر و غرضی
 مناسب و مسافات لایق و تقویت معده نمودن و بطریق دیگر تقویت معده و تقویت
 مقوی و حافظه معده تا حد تقویت درین باب بعد تقویت جامع بود مانع حرکت بخار و سکون
 و مخاط روح که مطلوب است درین مرض و غذای صلیح بار و مفید بود و آنچه سیر
 و ترش نباشد و شد اطراف جذب ماده بخار از دماغ بجهت که در لیس خرس گفته شد
 مناسب بود و آنچه از سوراخ از مختلف افتد باید از صفا صلیح باید کرد و تقویت دماغ کرد
 چنانچه معلوم شد و در گرمی مزاج مخدر سرد و چون قیون و جوشناش و در سردی مخدر
 گرم چون حب الشفا و حافظه الصحه مفید آید و غذای در گرمی و سردی مزاج شایسته
 آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود سردی آن و آنچه از دوار و نظر بر او و حرکت
 زرع سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود و آنچه از ضرب و سقطه افتد صلیح محل ضرب و کوفت
 و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه بخاری بود از علاج مستغنی بود و خارج سبب باشد آنچه
 از بخار معده افتد اگر از غده معده و گرسنگی و صفرا ویت معده باشد چنانچه یکی اشتها
 و بلغمی وین و تفاوت مرض در وقت سکون و خفقان و اضطراب هم حدوث شایسته بطعام
 صفرا شکن تدارک کند و سق و صفرا و بلغم آن مناسب بود و از غده و خلط در معده
 باشد و بدی هضم و غشای دلی اشتهای و اشال آنها و میل کرد و تقویه بلغمی و قیون
 و بعد از آن تقویت معده و منع بخار از دماغ و اگر آفتی دیگر اندر معده باشد علاج آن کافی بود
 و آنچه از بخار واقفت عضوی دیگر باشد و اصلاح آن عضو اول باید کرد و انگاه تقویت
 و منع بخار که شش و زیت و مخدرات نمودن و در جمل نظر از چیزی دیگر کشنده و بلند بیاد و یا
 نزدیک باز باید و کشتن و چیزی که ماده را با سافل مایل سازد و بخار دماغ را تحلیل کند بخار مع
 از آنجه در صفا و غیر مذکور بود و واری که اریس خدر عضوی افتد زود علاج باید کرد
 که مندرج بکسته باشد و نیز اب کار سه و قدیم بعد از آن انچه مناسب باشد و بعد از آن
 پیر از این سفلیه این تدبیر و الله اعلم کا بوس این علمی است که مردم را اندر استیسا
 خواب چنان خیال افتد که چیزی کران یا صیب بر سینه او خفته و او را میفشارد و نفس کشد

۲۱۳
وزبان بی فرمان خود از حرکت نتواند کرد و گاه بود که فریاد از دهنش میسر شود و مضطرب و
آشفته و این علت چنانست که قلب شود اکثر مقدار صرع باشد و گاهی مقدار کمتر است و این
سبب این بسیاری از غلظت های غلیظه باشد از رتق چون بلغم و سودا و خون که
در بخارهای غلیظه از آن به بلغم بر می آید پس چون در بسیاری از بچه ها غلیظ می یابد و اما در جوانان
برخی حرکات دماغ را از خود می کشد و گاه بود که سرهای سرد دماغ رسد و تشخیص از خواب دماغ را
کشید سازد و فراهم فشارد و گاه بوسی توکل کند و در خواب لون بخار بر غلظت بخار خود را
نزد خود بینداید و علامت بر غلظت بخار پنجین شده هم ترشیه باشد علاج آنجا که با دهن
خون بود فصد با سلیق یا صافن باید کرد و غلظت غذا و تقویت دماغ خوردن و اگر سبیل
مناسب بود فصد دماغ را با پاک سازند مناسب بود و تقویت معده بعد تقیه و اگر غلظت
لازم بود و در اخلاط دیگر تقیه متوالی و برقی باید کرد و وقتی بسی نافع بود و در غلظت از دهن
و گاهی خوردن جذبه ستر و بلوریدن آن اکثر اوقات مفید بود و غذای لطیف که بخار
چون خود را نافع باشد و بعد تقیه تقویت دماغ و معده و منع بخار واجب بود و غرض از
داحقان نیکو بود و دیدیم چندکس را که از غلبه مصاحبت مصرع و بسیار شستن این مرض پیدا کرد
و یکی در سن چهل سالگی مرض پیدا کرد و بعد از علم صرع این علای بود که یکبار قوت حس حرکت
را از وی منقطع از کار گذاشتند سبب بانی و افعال اندامهای حس حرکت بی نظام شود و در اکثر
تشنج اندازند باید آید و صاحب آن اگر ایستاده یا نشسته بود و بیفتد بدین جهت موسوم
که در تحت افتادن است گشته و اغلب کفک بر لب آورند و سبب این علت سده بود
تا که کم اند از بطون نفس مغز افتد و تشخیص در مقدم و آنت آن بجماله باز بود چون دماغ بحیث
حد را از مودی و دفع آن خود را بهم در کشد اعصاب بدان واسطه تشنج کردند و این تشنج
بود که معده گاهی که خواب که طعام فاسد را از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت دافع
تجموع و فواق کند و همچنین تشنج نیز چون خواب که غلط حادث را از مودی را چون کرد
از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت دافع آن بدو هوا آنرا دفع طلبد و حرکت سر و بدن
پس صرع دماغ را همچو فواق بود و معده را و سر تشنج را و غلظت نیز دماغ را از حد کردن

۲۵
 در این کسیدن خود افتد مثل مسح غلیظه صرع عطف بود و باز در عطف صرع بود که از او
 کوتاهی عطف لطافت و اندکی ماده بود که طبیعت از این زودی دفع کند بجزای مبنی از سو پیش
 و حرکت دماغ و نهوا سی تشنگ بران یاری کنند و ماده صرع بجهت غلبه و ضعف طبیعت
 و باز رسیدن آن به بطبات دماغ است تحلیل و دفع آن در از گرد و سبب آن سده و باز
 با هم در کشیدن دماغ بود از رسیدن بخاری موذی از عضوی مشارک که بدان جهت مسا
 روح بسته گردد و افعال آن ناقص شود و باز رسیدن کیفیت سمیه از خارج چنانچه از
 بیش و مسح عطف تخصیص بر عضله و باز رسیدن کیفیت سمیه از داخل چنانچه از حیض
 مقبض و یا از منی تر که مفسد گشته در او عیبه منی و رحم در شباه آن و یا از رطوبتی قلیل
 رویا لکوه که اندر دماغ جای یافت باشد و کیفیت این که دماغ را و با خود با دی غلیظه
 که محبوس گردد و جهت غلط در گذرگاه روح و یا بر جوشیدن رطوبات بود اندر دماغ و سده
 منافذ آن و یا غلبه بلغمی غلیظ یا رقیق یا سودای رقیق بود و ازین دو خلط بیشترند
 و از خون سودای بلغمی نیز یافتند و باشد که از او از جوشیدن خون فقط یا از صفرا
 فقط افتد و حق آنست که این سده از بخار غلیظه است چنانچه رای قوی می آرسطو و بعضی از بزرگان
 برینست و حدوث این بخار نیز در عضوی دیگرست چه ناگاه افتادن این مرض و زود
 آگاه شدن مریض و بحال اصلی آمدن دلیل نیکو بود بر جمعی و تواتر صرع راجع است
 که از بخار در مریضت چیزی اندر تجدید و دماغ باقی ماند بواسطه ضعف دماغ و را او
 محرک در حرکت آید و دماغ و ریح را بر بخاند و بسیار باشد که حسن دماغ قوی بود و بسیار
 ناسوانق را زود در یابد و صرع تواند کرد و صرع دماغی همین دو نوع بود و باقی از اعتقاد
 مشارک افتد و اکثر صرعی که ثابت شود سبب آن بخار معده باشد یا مرق یا
 سیر یا تمام بدن یا مایه یا دستها و باقی صرعه که از ذکا و حسن یا از بخار گرم
 شکم و یا از ساد و منی یا حیض یا دقت حل و اشباه آنها افتد برقع اینها زود مرتفع
 گردد و مرقی بدتر از آنجکه بود و طحال نیز بدین قریب باشد و بسیار با آنجو لیا و ماننا متقل
 شود و بسیار به یک ریح زائل شود و بهوش آمدن از صرع و اشباه آن تحلیل بخار

دفع خلط سردی بود و تا می این سینه جان معلوم کرد و که حرکت کا می کنی باقی بود
چنانچه صرع احیای آنی تشنج باشد و آنکه درین چنانند و نادر است که کوبد و اگر سینه
تمام بودی سینه شدی و تمام صرع حرکت مرفق کششی و بلبه داشت که هر صرع
که پیش از بخت و پنج سالگی افتد و گذرد و اما بعد از بخت و پنج سالگی بران کم افتد
افتد و علاج آن بغایت صعب بود بعضی اطباء طبع بران را منع کرده اند و من در توفین
سیدی را دیدم که بعد پنجاه سالگی صرع پیدا کرد و در شصت سالگی بر طرف شد
و چندین جوان را دیدم که بعد سی سالگی صرع پیدا کردند و صحت یافته چنانچه بعضی را
بعلاج وی اطلاق بود و در معالجات مذکور کرد و صرع که در کان بسته از غلبه رطوبت
باشد و ثقیل رطوبت و تغیر نسج بصلاح باز آید و بسیار باشد که در قرب بلوغ
قبل از ان و بعد از ان صرع افتد و آن بجهت قوت حرارت غریزی باشد که در سیر
زود قبول کند و بسیار باشد که تب صفراوی که در کان بصرع جوان که بجهت رجوع
آن حرارت رطوبات و داغی بسیار باشد که صرع با قلع بر طرف شود و تجویض کنی
و با تنهائی نایک در آغاز آن لرزنا صعب کشد و بعد از ان گرم شود و عرق بسیار
کند داده آن صرع بانهائی خود کند شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته اند که چون صرع
بر روی و پیشانی برص پدید آید آن تحلیل داده باشد و بدان خلاص یابد و طفل
و کوکان را که بر سر و اطراف آن جوشش ثانی بسیار باشد از صرع ایمن کردند و اگر
مصرع بوده باشد بخوانی نیکو بود صرع ایشان را و آنها را که بخار سبب صرع ایشان
از عضوئی مقرر برمی آید چون در ان عضو ریشی الی و در می حادث کرد و آن صرع
بدان بر طرف شود و هر صرع که ماده آن در جوهر دماغ بود و یا در غن آن بدتر از ان بود که
در میان غشا دماغ باشد و هر صرع که متواتر گردد و کشنده باشد همچو ام الصلبن
و همچنین صرع که با آن غشی مقارن بود از رسیدن ف و فاضله و بخار دماغ بدلیل قتل
تشنج دماغ علامت مطلق صرع افتاد و و بهوشی بود و سیاهی چشم پیدا
و باشد که غایب شود و تشنج دست و پایی باز ماندن و درین گرفته شدن نفس

غلبه شایان صفت بود و آنچه از صفات بخاران و خون صفراوی افتد قلی و اضطراب
 در عده عظیم باشد و تشنج صعب و قلیل الیه باشد و زود بهوش آید و در حواس او
 قصوری و فتوری واقع نباشد و زردی چشم و روی و بدن بسیار و لایل صفرا
 شایان صفت بود و آنچه از با و غلیظ و نجارافتد تقدم غلظین و دوی و تشنج و خفت
 و مانع و تشنج و زرد و نجو آمدن و نزدیکی نوایب و قلت اخلاط شایان صفت بود
 و آنچه ماده آن اندر دماغ باشد کرانی سرد و زبان و تیرگی حواس و زردی روست
 و خفت در اوقات بهشیاری و لازم بودن و آب و جود که معده سبک باشد و
 مجیب و غلبه اضطراب در صرع و بعد از آن مدتی حرکات بی ترتیب کردن با سلاستی
 سایر اعضا شایان صفت بود و آنچه از عضوی دیگر افتد آن عضو شایان بود و
 صفت و آنچه از سیم خارجی افتد تقدم لمس حیوانی و یارایچه سسی و یا خوردن سسی شایان
 باشد و آنچه از سیمی داخلی افتد چنانچه ماده دومی یا منوی و اشیاء آن در عضو
 متحبس شود و سیمی در آن پیدا آید و بخاران بواسطه غلبه سلب و احساس بر آمدن
 آن بخاران از آن عضو و دماغ به حرکت موری یا لیمی در شیب پوست و درون و
 که لبرسد و چشم تاریک شود و صرع گیرد و شایان صفت بود و اعضائی که از آن بکار
 بر آید پای بود و دست و پشت زمار و جسم و معده و ادویه سنی و آنچه بهجت حبس افتد
 بقدم عادت استفرغ آن و تقدم حبس آن و غلبه سلب جماع و تیرگی حواس شایان صفت
 بود و باشد که در اوقات صرع از آلی یا ندی واقع شود و آنچه بهجت حبس افتد
 تقدم حبس و تیرگی چشمها و سلب بود و تفصیل این دو قسم در افتقار جسم کرده شود و
 از بخار گرم افتد سیلان الحاح غالب از بدن و ظهور که در دانه و اشیاء در برابر و سوار
 قلیل و لازم در اکثر اوقات ویدی و تشنج و تشنج و تشنج و تشنج و تشنج و تشنج
 در حوالی نوبت صرع شایان صفت بود و آنچه از بخاری بود که از زمین بر خیزد و دلائل
 غلبه غالب و پراکنده در بدن و عدم دلیل اوقات سایر اعضا شایان صفت باشد
 و آنچه از دکای حس دماغ افتد تیزی حواس سلاستی اعضا و مقارنت را بچند عدم

بنوایب و تقدم شفران شایان صفت باشد علاج آنجا که صرع از سودایا از دم سودا
 افتد یا از آفت دماغ و لعل علاج بدستور یا بخور یا باید کرد و آنجا که سبب بلغم و یا دماغ
 علاج بدستور صداع سرد و بلغمی و بعضی از علاج نیز غرس باید کرد و آنجا که سبب خلط سرد
 گرم بود علاج بدستور صداع صفراوی و بعضی از علاج و انیطرین باید کرد و آنجا که سبب بخار
 بود علاج صداع ریجی باید کرد و آنجا که سبب آفت عضوی باشد علاج آن عضو و تقویت
 دماغ باید کرد و بعد تنقیه و آنجا که سبب سیمی باشد علاج آن بدستور که در باب سوم مذکور شده
 باید کرد و آنجا که سبب بخار سیمی باشد از احتقان خلط در اعضا تخلی را که بخاران بر می آید
 دماغ باید کرد و به تیز گاهی تحلیل اخلاط آن باید کرد و به سبب هلاکت تنقیه دماغ و بدن کردن
 و بالایی آن محل را پیش از وقت صرع محکم بستن نافه بود و اگر آن عضو را توان قطع کرد
 بقطع آن با تمام مرض منفع گردد و تشنج اسل و حجامت آن بر سه تنقه عظیم مفید باشد
 و آنجا که سبب بخار و ضعف معده باشد قتی در هر سه روز مفید بود و ترکی حلالی و یا
 و یا بلای در دیا حافظ الصحة و سفوف مقوی مداومت نمودن نافه بود و بعد تقویت دماغ
 و خوردن شراب نرم هم مفید بود و دماغ بر معده نهادن مناسب باشد و غذای
 سبک کم بخار نیکو آید و همچنین گلخانه مقویات معده بر بالای طعام مفید بود و سایر
 ابراض معده را علاجش بدستوری که در مجلس مبین است باید کرد و تقویت دماغ نمودن
 و اطرافیات و تقویت و تنقیه معده و دماغ جامع النفع اند و آنجا که سبب فساد اخلاط معده
 باشد نخست تنقیه خلط فاسد باید کرد و بعد تقویت دماغ و معده نمودن چنانچه گفته شد
 و در هر دو نوع از تخمه و مضغفات معده پر بنیز واجب بود و آنجا که سبب بخار سیمی باشد و یا
 متحبس استفرغ آن نافع آید و بعد از آن تقویت دماغ و کرده در جم باید کرد و بندها بر این در
 اصناف رحم اشارت تام واقع شود و آنجا که سبب بخار همه تن بود خلط غالب را دفع باید کرد
 و طرح بدن را به تبدیل کردن و فریب را لاغر ساختن و لاغر را فریب کردن و آنجا که سبب سیمی
 صل دماغ باشد خشنا شبات و مخدرات و غذای غلیظ جمله نافع بود و از بویهای
 حذر لازم بود و آنجا که سبب اندر جوهر دماغ با غشا آن بود و یا سیراقوی باید کرد و در غلظت

و چشم سکوت اگر کسی را در وقت خواب بر او افتد و در وقت بیداری
 گشت شود و چون اشکها افتد که در وقت خواب بر او افتد و در وقت بیداری
 چینه زده بر بینی او بنشیند و قدری آب سرد روی شکم وی ریزند اگر اندک حرکتی اندازد
 یا چینه بدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آید بروی او دارند بتوان در وقت
 و شربانی در درون و بر جبهت بر جانب چهره که در این حرکت است و نبض از جهت
 بر خارج و ضعف زود از حرکت باز میماند و باو خال اصبع معلوم توان کردن که حرکت
 میکند یا نه و آن ساکن نکرد و حیات منقطع نشود و بهتر آن بود که درون چشمها سکوت
 نظر کنند اگر مثال انسان که از امر دمک گویند دیده میشود زنده باشد و الا نشاند
 علاج آنجا که خون غالب باشد و سکوت سخت سرخ و مطلوب بود و سخت فصد باید
 از قیال برود و دست یا از دو واجب و بر ساقها حجامت نیکو کردن و شکم را بجهتهای معتدل فرود
 آوردن اول و بعد بجهتهای حاد اگر احتیاج باشد چون دندان بهم زده باشد و در
 از دروغن سوسن و غیره حریب باید ساختن و یا یارچ فیکر آلودن و بجا لفظ کردن تا
 باشد که تواند و بعدتی حقه کردن اولی باشد و مهربانی پشت و کردن او را بر غن
 فریون گرم کرده نیک باید مالیدن و اگر چیزی بخلق او فرود و تریاق بزرگ باشد
 یا جذب بستر یا طبع یا یک یا سه بار غسل کند که در چشمتی او باید چکاند و موسی سر را
 باید بستر کرد و اولی حاد و قرح مثل فریون و بلا در و دارچ و خردل و بیش سیاه و
 اینها بر سر او ضا و باطله که در کرم کرده و عصاره زنجفر و جند بیدستر و زهره کلک نیم
 در بینی او چکانند و نیک گرم کرده بر سر او بپوشند ضا در کردن نافع بود و گفتند که اگر کسی
 یا تکرار با شش سرخ سازند و بر سر او بپوشند چنانچه موسی سر او را بسوزد و عظیم بود
 این جهت آنکه اندین بود و در سینه خلط لزج و باید که اطراف او را محکم ببالند و پشت بپوشد
 بپوشد و بخور مناسب به معنی او میماند و اطراف او را در محلی که هوای آن معتدل بود
 اندراب کو که در می نهند و اندر حمام گرم بی آب بعد از استغراغات می نشاند و آنجا که در طبع لزج
 افتاده با درقی و حقه تیز و مالیدن خوشی با این تاید گرم و متحرکات بر سر ضا کردن و بر

علاجهای مذکور موسوی قصد حجامت میباشد تمام باید کرد و خون را بجا لفظ خود که از شش
 در آوردن و در سینه چرخش و در سینه و قلبین و در سینه و کوشیدن و قندور برون گیر و چشم خلط
 اندرین حقه مناسبت بود اگر بچوبی نرم یا دوال بر سر او بپایزند تا بغایت مفید باشد
 و آنجا که از سودا افتاده باشد اگر در خون غلبه باشد فصد واجب و یا با سلیق مناسب باشد
 بعد و حقههای معتدل گرم یا سرد یا سردی که اولاند کور شد و لیکن چیزی را بی بسیار گرم و تیز و
 باید داشتن و در حقه چیزی را که سودا از دماغ بکشد داخل باید ساختن چنانچه در امر اخلاص
 معلوم شد و آنجا که از فریب بر سر افتاده باشد فصد و سخت مالیدن بعد از آن و چیزی را بر
 زدن آنکه اندین و حقههای معتدل بکار داشتن مناسب بود و آنجا که از نقطه افتاده باشد سوسن
 علاج مفید بود و آنجا که از بخاری غصن افتاده باشد تر یا قات باید در کلوی او چکانند و بویاید
 و سرکه پیازی و سیری علی الاتصال در درون بینی و گوشها و پستانها و کفهای دستها
 و پاها و مالیدن و تیزاب نرم بر سر و دل او طلا کردن و عطاری و وافق بکار داشتن و
 و حقه کردن یا به کل بخورم در محل کرده و اشباه آن و آنجا که از انتقال مرضی افتد مثل
 نایب و غیره آنرا علاج نباشد اما میرا اس حجامه را در قمر است و اگر شش سرخ سرشته
 و بعد شش از روی که نفس تمام منقطع گشت او را بخیز و کفین کرد و در سینه و قهقهه
 می بردند و مولانا احمد طبیب قمی رسیده از کیفیت فوت او پرسید و فرمود که سینه است
 آنها سر کرد و نفش او را بخیزد و اما زود و خلوت که از شش بر او در افت که
 هنوز اندک معقی باقیست فی الحال خانه را گرم ساخت و غلامان را فرمودند تا او را بسیار
 و بر سر و اطراف او بسی زود و نفش خون بچرخد و آنجا که از انتقال فصد کرد و آنکه خون
 روانه شد بخان او را مالیدند و آبسته میزدند چنانچه نیک خون بچرخد آنجا که سر
 چیزی گرم کرده می نهادند و بکورات می بویانید بعد از آنکه بچرخد آمد و نفش ظاهر شد
 بعد استیقا فصد حقههای مناسب بکار داشت و از شش به داد و ناله لایق بخلی او اندک
 چکانید و با بوشش باز آمد و بعد از آن مراعات میگرد تا تمام از آن علت خلاصی شد
 باذن الله تعالی و قرآن را در ای سینه موسوی افتد و در درانی اس عتبه بصداید

سبب قطع مجاری است یا بسبب انقباض از درم بدان کنند که قطع مصلی دمی بود
 تحریری و بیاید و انقباض که هرگاه سبب فالج در یک شعبه عصب افتد اعضا
 که حسن حرکت بوسیله آن برسد مفلوج شوند و باشد که در عصب حرکت افتد
 و عصب حسن سلامت بود و عضو مفلوج را احساس باشد و هرگاه سبب
 در یک شق نخاع از گردن افتد نصف بدن در طول مفلوج گردد و لیکن رو بسلامت بود
 از جهت آنکه اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رسته است و هرگاه سبب در یک شق
 بطن موخرو دماغ افتد یک نصف بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و
 پوست سبب نیز خرد شود و جهت رستن بعضی اعصاب آنها از این بطن و اگر سبب
 در هر دو شق بطن موخرو باشد تمامی بدن غیر از سر مفلوج گردد و در او از سر تا
 رقبه جهت است که اگر اعصاب حسن حرکت سرد و در او از بطنین مقدم مفلوج اند و هم
 بدین جهت حسن حرکت اعضای درونی هم بسلامت باشد و اگر سبب در حلق بطن
 و گردن افتد آن سبب که مذکور بود و این علت فالج از انتقال امراض چون قولنج و
 و حصبه و ادنی دانه و صرع و اختناق رحم و ذات الجنین ذات الریه و دیفرنسیس و خدر و نفوس
 و انقباض عضله گردن بسیار افتد و گاه باشد که بسبب شمی عظیم یا بسبب خونی و اندک
 غالی یا بسبب حرکتی صغیر طبعی فزونی که اندر تن ساکن بود و بجهت باد طرافت فرد آید
 و عضوی مفلوج گردد و در دست سلامت بدن فالج عام هم ممکن بود و هر عضوی مفلوج که رنگ آن
 بزرگ تن نز و یک بود و در او از گردن و کوهک قطع و انقباض نباشد علاج پذیر بود و آنچه
 بر خلاف اینها باشد علاج آن مشکل بود و نبض مفلوج از بطول و ضعف و قنات و بی
 و تفاوت و در اثر خالی نباشد تخصیص اندر سوسا لمراجات بارد و رطب و بول اکثر را
 سفید بود و کما که بگویند که ضعیف باشد که بسبب خلل شجاعت تصور و تقسیم و تغذیه و
 و در غلظت و در بی بطن نباشد بحال هر یک چنانچه در ابواب سابقه معلوم شد اما که
 سوسا لمراجات عضو بود و فالج در عضو ظاهر بی باشد مثل نوک و انگشت و دست و غیره
 و کما که مناسب و تدبیر متصل بدین سمن و دهن را در و تعدیل مزاج بدو است که مصلی

و باید دریات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی یا بطنی بود چون شانه و معای سقیم و شانه
 بجهت مناسب باشد و اطباء و کما که لایق از بیرون و تعدیل مزاج بجهت کرات علاج کنند
 و بیان اینها در تفصیل امراض آن اعضا مذکور کرد و انتشار الله تعالی و آنجا که سبب سدها
 باید دیدن اگر از ماده دمی غالب است و سخته و فصل و سن و قوت مساعد باشند اول
 فصد کنند و سه شایسته را که ممکن باشد بیچند چند و بعد از آن هر روز غذا می میهند
 که بجهت لطیف بود و با اثر نفوی مفتوح سده بر اشتهای غالب صادق و از بی آن در
 و بکنه که تفحیح کند سده را و خون را بجز در بخا صیت و کم سازد و این فعل در سن پنهان
 و یا خود تفحیح کند و عصب را از آفات پاک سازند همچو بلادر و همچو آب که مصلی عصب
 و محصل ماده و مفتوح بود می مانند تخصیص دهن را در دهن سمن که درین باب آتی اند و چون
 مرض در یک شق بود تمامی جهتی کردن پشت و آن یک است و یک بای یک
 سرین را در دهن و او دو میماند و در یک گرم نهند و کمیک یک و در یک گرم نهند و اگر در دهن
 باشد جلد را در دهن نگه دارند و در دست در یک گرم نشیند و غسل اندازد آب گرم معاون
 عظیم نافع آید و طلای نیزاب نرم بر مبادی عصبها از نخاع و فقرات و بعد بهوم بر مصلی عصب
 داشتن بسی مفید بود و اگر کما که بایقی کند بخوردن نیزاب نرم ساختن و شل آن بگویند
 که عظیم مفید آید و در هر هفته حقیقی متوسط بگردن نافع بود و در هر ماه مسجیل خرد
 سفید باشد و چون این مرض مزمن است در علاج هیچ تحمل نباید کرد و جهت تقویت
 گرم لطیف چون کبود تریچه و کشک و اشباه آن باید داد و در آنجا که سبیل و زعفران و
 طعماها داخل باید ساخت و چیزی نای نقاخ و میوه و سردها و ترشها و هر چه با عصب
 مضرب باشد و یا خون فراوان خورد و باید داشتن و کل انگبین بر روز باید داد و جدوا
 حباب و ما للعسل گرم کرده سوده هم نافع آید و از سر و آب سرد خوردن و درختین بر سر باید
 و پیوسته موخیا باید پوشیدن چنانکه نامی که اندک تفاوتی بخورد و یا باند انگار در طریق
 که نافع آید مبالغه و داومت خوردن و چون فصد را مصلی باشد بجهت و ارفاق و شل
 اذن غیره خون کم کنند و بگردن کشیدن و اگر اینها را نیز مصلی باشد همین دستور را در

از حرکت بخارات رو به صدر سخت افتد و ممکن بود که ماده خردانه بطون با غایفه و حرکت
 جو یکبارگی باطل شود و همان روز مرضی پاک کرد و موافق سده و نهم در همان حرکت که فایده
 علاج چون سباب جد و ثابت است سباب جد و ثابت فایده قریب است و سده این
 تمام است و این مرض است غیر لازم حقیقی از قیاس فایده در سده این کالی بود و سده
 غیر سده ای را در آن حرکت که سده است و سده است و سده است و سده است و سده است
 از خارج کافی بود و مثل دفع برودت و اسهال آن در آنچه از بخار سده است و فایده علاج آن
 با آنچه که فایده نادر است و در سده ای که سده است و سده است و سده است و سده است
 و تقویت مزاج و کسافی را که خشک مزاج و کثیر از بخار سده است و فایده علاج آن
 حی و قیاس در اشتقاق موافق بود و کسافی که مرطوب و کثیر از بخار سده است و فایده علاج آن
 باید که بیشتر علی که سده است و سده است و سده است و سده است و سده است
 پدید آید بی اختیار و این چنان بود که قوت محرکه اعضا باراده عاجز آید از ترکیب عضو
 علی الا اتصال بران میسر می شود و قوت عضله نیز عاجز آید از ترک حرکت و اثبات بر
 آرام و اسالیف بر بخت عضوی طبیعی با فاعلی حرکت طلبیده و سبب مانع اتمام تواند کرد
 و از خلط ایجه خطر ارجی در رواج بخارات و قوت های عضوی پدید آید و عضو و عضلات آن زمان
 گردد و عجز ناکور یا سبب ضعیفی نفس قوت نماند و سبب دیگر بیماری غلبه پدید آید
 و با جمیع بسیار کرده و یا از چیزی سخت تر سیده یا غلبه بسیار خورده یا از چیزی عظیم تر
 شده یا بر سر دیوار بلند برآمده این حال مشاهده کرده و سبب ضعیفی است حرکت عضوی
 از سده و از راجی سرور و تر چنانچه از سستی تواند و بسیار خورده و آب سده و دیونامی سرور
 و قلع بسیار دنا گواردن طعام و اسهال آن فستد و یا از سده و از راجی دیگر چنانچه در سده
 سبب گشت و یا سبب ضعیفی قوت و آلت سرور و چنانچه از کزیدن جواری سستی افتد که
 سم آن بصورت نوعی ضعیف روح کند و کیفیت ایلام ضعیف آلت کند و عجز بران
 هم ازین قبیل بود و در عرشه که از خشم عظیم افتد هم در نیست که ازین نوع بود چه گاه بود که
 بطون عضله از عصب و یا جو آورده باشد و جواریت غضب که اخلاص شود و در حرکت

و با عصبانیت از حرکت خسته شود و مزاج عصب داود را بخار که ملذذ است شود و از سبب
 بخار نیز مزاج و قوتها ضعیف شوند و سبب ظاهر شدن عرشه همین اندر سده و سبب
 که اعضا حرکت اینها چون سبب از قوت نرم تر است و حرکت مختلف باشد که ضعیفی از
 و آلت زود و پدید آمدن سبب سبب قوی می باید و با عضوی دیگر از جملات عرشه افتد چنانچه در وقت
 و غضب عظیم ازین را که گاهی پدید آید و سبب عرشه آن بود که از جانب چپ پدید آید و سبب
 از طرف چپ حرارت غریزی قوت کمتر بود از طرف راست و همچنین آنچه گفته شود و آنچه سبب آن افتد
 و آنچه در سده است هر دو افتد اما آنچه از ضعف قوت نیست و سبب و فایده است و از سبب
 همین افتد سهل العلاج بود و علاج چون عرشه در اکثر اسباب جد و ثابت قریب جد است
 تا اسیر مرغی باید داشتن لیکن چون این علت را طول مدت و از قوی نسبت با خرد واقع است
 و از وقت علاج و تا اسیر مرغی لازم بود و اکثر عرشه که از دوا و ام مستی افتد بزرگ خرد و عرشه
 و تقطیع غذا بصلاح آید و عرشه که از غلبه جماع کردن افتد تا اسیر آن در بحث تدارک مفرات
 جماع گفته می شود و ادوی ترک جماع و تقویت دماغ و اعصاب و ادوی بطریق که در حفظ
 مذکور است و باقی روشها غیر سده ای مذکور را برنج آلتیب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر
 بصلاح آید بعد از رفع سبب و اندر عرشهای مزمن سده و سده ای اندک اندک جذب سبب است
 و اصل هر روز در بنیاد خور و در سبب و تشنگی فرسودن موافق آید و حلای میاد در سده
 و چون ماده این علت اکثر اندر لیفهای عضله و در روست است اتمام در تقویت عضلات
 بیشتر باید کرد و دواغ بر مبادی جلد نباده و سبب فایده و سده اعلم لقوه کردن تمام
 یک شوق روی بود و از وضع طبیعی چنانچه کپورت و دی که و بنیاد نسبت با طون و دیگر سبب
 یا استر که بود که اندر عضلات یک شوق روی پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رقیق از دماغ
 بر لیفهای عصب آن عضلات و متربل ساختن عضله را و فروان جنبه شدن آنها و اعضا
 که حرکت از آن عضلات می یابند چون پوست پیشانی و روی و یک چشم و امرو و لب و این
 قسم که افتد و یا تشنگی باشد که اندر عضلات یک شوق روی حادث شود و از جهت تشنگی شدن آنها
 از رطوبتی غلیظه که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زیاده کند و تمهید یافتن اعضا روی مانده

و این قسم بیشتر افتد و گاه بافت از جهت گرم شدن طریقت اصلی و یا بریان شدن دماغ
و تخلع از حادلی تشنج شکم افتد و بعد یک شش روی می آید و منام روی بلان مگرد و خنجر
اندر آنخوئیهای محرقه و از پس آن ترغای باغی که باقی نمانده باشد و بافت که از پس
عضله کردن اندر خنجر سبب افتد کرده و جهت آنکه بعضی اوقات عضله های روی و لب از چنگ
و استخوان سینه و حرک کتف رسته است از این افتد و اندر پاهای پدید و در بطن اسام افتد
علت آب و هرن است نماند اندر فتن و با در است نماند و سدن و جفنا جی چشم و لبها
از آنجانب نرم نیکو منطبق نماند شدن و هرگاه این علت قوی و یکبار نشد و پوست روی
از جانب دیگر جهت بتابست نشد و در این طرف منقبض مائل شود چون ماند که اندک سبب
شق و در کبر سبب متغیر نشود و گاه بود که میل شق مائون بجانب انشی رو واقع شود و این
که انی این شق بر شق غیر مائون و میل آن ظاهر گردد و این نادر بود و از آنجاست که جمیع کمان
برده اند که جانب افتد جانب صحیح را یکشد و متغیر بسیار و در غریبه نادر طبعی میبازد و در آن
واقع شود فرق بدان کند که طرف مائون از آنست حسی که پیشند و علامت خاصه قسم افتد
که حاسه تاثیر بود و یک زیرین چشم فرو آمده تر باشد و فشا و کام هم از آنجانب لونی در
آویخته بود و لعاب دکان باز نماند داشتن و پوست اعضای مائون نرم بود و از آنست
و علامت خاصه قسم تشنجی آنست که حواس سلامت باشد و پوست رو سخت و در غریبه
خطا و شکنهای پیشانی باید دید که در آب هرن کم ظاهر شود و پوست روی این شق لطیف
گردن بیشتر مائل گردد و از پهلوی و از رسته طرف اول میل کرده باشد و صدای و در غریبه
تشنجی هم واقع شود و این علت چون کینه و تشنج شود و علاج آن تشنج شود و آنچه تشنج مائون
است و جوان نباید داشتن علاج طریق احتیاط در جلا آنست که غشیه بگذرد و ماده آن فی الجمله قرار
نیاید بر سبب علایج قوی که مخصوص افتد مانند از سوط و قطره و غریزه و در غریزه و در غریزه و در غریزه
و بعضی با ستر اغاث قوی تر نیز مشغول شوند که مبادا ماده آن غلب باشد و سخت بچسبد
و بر مجاری روح بریزد و دست کند و مکتب یا فالج یا فاجی باید آید اما بعد غشیه چون قضی باشد
بجمله معتدل شکم فرو باید آوردن و غذا را بنایست که کم تر باشد و غشیه از اول و آب را کم منضم

در کمر کردن و در غسل آب انقباض کردن و از درون دست کشیدن و آن در هر دوای سال و جای
 سرد خنک کردن از هر چه در کمر است و از هر چه در کمر است و از هر چه در کمر است و از هر چه در کمر است
 میگویند و غلات را ستر خانی از جنس آن ستر خانی که در کمر است و از هر چه در کمر است و از هر چه در کمر است
 و آب بود که سفید و کبود تر مناسب بود و در کمر است و از هر چه در کمر است و از هر چه در کمر است
 و کشتن خشک کرده باشد و نمک محلی سترخی بر یک و ورزیده طلا کردن آن موضع بخوبی
 عظیم مفید آید و در بین محل تشنج و صدغها و مهرهای کردن در بین راه و در بین تشنج و صدغها
 و گفته اند که صاحب لغوه اگر بعد از حقنه تیز کرد و تقطیل داده و موضعی نشیند که سخت روشن
 نباشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و تکلف صورت خود را مشاهده می نماید و چنانچه
 در بین سید ارد و غذا کم بخورد و کشت آب و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار
 و یا زرد می زند و گفته بر دروغن زیت آلاشیده بر سر و کردن و روی از غذا میکنند
 سخت نافع بود و در عاقل و زوفا و بود و کشتی و ستر خانی میسر شود اندر سر که جوشانیده
 از آن مسیح برابر در پیشانی برین طلا کردن و در بعضی از سر بخاران استنشاق شده و در این تداوم
 تا چهل روز باید کردن و بعد چهل روز چون مرض باقی بود و معطیهای مناسب بکار باید
 و اگر از آن سر که اندکی کابکهای از بینی برگشت تا طبعی از راه بینی فرو آید بهتر بود و در
 در بینی مالیدن جفت استرخانی و غیره نافع بود و تیز آب نرم طلا کردن بر مهرهای کردن
 یک شق روی در جلد مفید آید و سهلات قوی مناسب بعد جلد باید دادن و در دفع ضایعات
 مناسب بر مبادی علت نهادن بر روغن ابله و شاد باه آن صدغها و مهرهای کردن را
 نرم داشتن و در استرخانی خردل بسکر سوده مالیدن و در کمر و طفل سوده و در آب سحر
 مرهم خفت طلا کردن کرم نافع بود و غلایه در روغن بان حل کرده مالیدن و در نافع است
 پیچیل سوده در روغن سب و سر بخارانی داشتن که اندر آب آن یا بون و در مژگنوش و سوا
 و قیسم و مرهم جوشیده و ستر خانی بود و در کمر که اگر طعام از مقلوبه گیرد تا زردی
 شود و در کهای او خالی گردد پس بر بخار خالصه دارد که در آن ستر خانی که کور بود و کور بسیار
 انکاء و نفعی قطره و دیار و روغن سداب کرم کرده و ستر خانی او مالیده مفید بود و در نفع

خامنه نافع بود و آنچه در بر این علت از خود بود ایم است که چون مرض ظاهر شود بر
طعام و آب نه بنده و تا چهل روز از او در خانه نشاندند که سخت تارکی بود و اگر ایضا بضرورتی سر
آید که بخواهد یا بگوید و در پیش چشم آید و تاروشی بنده و غذا بعد سه روز زمان و غسل
و اگر مانعی باشد آتش شسته و یونان خورد و بجای آب غسل آب و پیوسته جوزه بود و در
آب آن فرو برده و جهت شستن غلظت تخم خروج را بریان کنند و سائیده بر روی پنبه بکنند
تا می یک شق روی کنند جز بیدتر سائیده بران روی باشند و گرم کرده بر شق مانت
طلا کنند و در شب تا صبح بران چسبیده بگذارند و صبح و یکی برافکنند و تا شنبه
و جهت استرخانی چند فقط بکتاب سائیده طلا کنند شبانه روزی چند نوبت با جوزه
یا چند نوبتی کرده بر روی آینه طلای مذکور بنشیند کرده طلا کنند و در این آتش احتقانی نیز مانت
بعد از سه هفته هر سه روز و چهار روز یک نوبت میکنند پس علاج صحت یابند
اگر تا برون الله تعالی و اگر نه هر روز کلنگ آب چقدر نیز مانت آب بعد از یک هفته حل کرد
در عینی علیل چکانند و طوبای بسیار دفع کند و فائده عظیم دهد و مجربست و آنجا که از
تشخیصی افتاده باشد در زیر طیب و تبدیل مزاج باید کوشیدن بعد از دفع اسباب پیش
و آنجا که از اسباب ورم افتد نخست علاج ورم باید کردن و اما در اول حال القوه به چه اند
که البته بفالچ یا سگته باز خواهد گشت جهت ظهور بعضی علامات و مقدمات دیگر ازین امر ارضی با قوه
انجام هیچ عملت نشاند و ادق و فی الحال حققت نیز باید کردن و غذا قلیلی بخورد و این
و نیز آب کاری بنکوب بر سادی علت و بر بعضی است و پای و روی زبان کردن و حبس
یا قیرو طی بعد از سه روز تنقیه نمودن و درین حبس سه تا م راضع نمودن و داغ حال
بکسر و بر پیش سر و بر عین بر چهل بستن سل مناسب بود و تنقیه بکفر مزاج را بشود
سیدل باید ساختن و الله اعلم تشخیص بهم کشیده شدن عصب حرکت و عضله
چنانچه از انقباض عاجز آید و از حرکت انقباضی عضو را بهم مانع آید و در انقباض عضو کشیده
و کج بماند و این کاهی در جمیع اعضا می ترک افتد جهت وقوع سبب در سبب و اعصاب و کاهی
خاص بعضی افتد جهت وقوع سبب در عضله عصبان تشخیص یا در اکلیک

که عصب انسان بطرف مبدی که بر آن دو چون رسیدن خط عصبی از وی حاصل می شود علامت آن است
که در عضو متشنج و جی سخت باشد و یا رسیدن بروی قوی کشف باشد از خارج و یا رسیدن
مردی از داخل یا آنچه از خوردن می رسد رات افتد و یا رسیدن می بود بصعب المسمی و یا
آن و یا رسیدن بخاری می از داخل مثل بخاری و ملکت محبس و تحیل کیفیت سمیت و تقدم
این حالات و وقت محل آنرا دال بود بر آن و یا رسیدن بخاری عضل از داخل مثل بخار گرم معده
و کله و دانه و غلبه آنها و ظهور دشت آنها بر آن کوهی دهد و یا وقوع استلای بود اندر عصب که
طول آن را کم سازد و عرض آنرا زیاده کند و این از بطن غلیظ شتر افتد و احیا از سودا و سوزا
و علامت غلبه هر خلطی و اتفاق در مرض بیکار با استلار بدن و کسالت حرکات و گران محض
ش بر آن بود و یا وقوع خشکی در جرم عصب بود که اجزای عصب از جهت عدم غلبه هر یک
و در جمیع اقطار کم شود چنانچه بعد از تپهای محرقه و استفرغات تو یافتد و این بخافت و خشکی
پوست اکثر شش و نیزگی بول واقع شود و در پی می افتد و یا بادی بود غلیظ که در منافذ
و مسام عصب افتد و آنرا در عرض باز کشد و کوتاه کند و این را عقال گویند و این هم
افتد و هیچ گران نمک در بزودی مرتفع شود و یا او را گرفت عضوی باشد که شتر کشی و از
باو باغ که بعد از اعصاب چون رحم متورم و متقلب و معده متورم و متضرب از ورود عصار
محرقة و گاه باشد که جهت ترسی یا غم عظیم روح بیکار باطن باز گردد و عضلهای با بابت
روح متقلص کند و تشنج افتد و باید دانست که تشنج که از پس جراحت افتد علامت مرگ بود
و هر گاه که بعد تشنج در عضو تشنج پیدا شد تشنج سبب آن بوده باشد و آنچه الم مقدم بوده باشد
تشنج سبب آن پیدا شده باشد و بسیار باشد که تشنج چشم احوال شود و روی بدن
بر آید و دم زدن دشوار گردد و بواسطه کشیده شدن عضلهای حنجره و گردن و عصب حنج
و باشد که جهت آن بدان ماند که میخندد و خنده نباشد و جهت کشیده شدن عضله خضار
و گاه بود که تشنج آب تا خن بر آید که سبب کشیده شدن عضلهای شکم و شانه و گاه بود
که بول همچون خون آید یا با کفک و پدید آمدن باوهای بسیار از معده و شکم علامت بود
و تشنجی که بکند و علاج آن دشوار شود و آنچه از پس افتد علاج آن مشکل از آن بود که از تشنج

و آنچه عام افته علاج این استوار از آنکه در بعضی اعضا افته علاج چون سباب حد
این مرض قریب است به سباب حد و در بعضی اعضا این مرض قریب است به سباب حد
بمان نفع تا سیر بکار باید داشت و شستن بکوبن و در بعضی اعضا این مرض قریب است به سباب حد
و نوبتی ندارد و در آن می باید که شستن بکوبن و در بعضی اعضا این مرض قریب است به سباب حد
ترطیب مزاج و تمهیدات تسکین حرارت و در آنکه استغراق این مقصود حاصل کرد و در
استغراق با استغراق غلبه غالب و تقویت از خارج با دوا مناسب و از داخل غلبه اوسته بجا
موافق و اندک و دستور حله در ابواب سبابه معین شده است و آنچه مجربان نافع یافته اند
که چون شنج اندر جمل اعصاب افته صاحب آنرا بیکار اندازد آب بخت سرد غوطه دهند و برآورند و بکوبند
که جان و لحانی بود و فصل کرم بود و برتن آید و هیچ ریشی نباشد و آنرا این علاج بر تپا و در اندر
معدن که در اندر طبع کفایت و یار و راه و یار و طبع عقاقیر چون برادر اسفند و برگ خار و پودنه
و سعد و مرزنگوش و صفت و خوش نظر و یار و طبع شنج و درخت بشکال باید نشان دادن و درخت
و یار و عن سوسن و یار و عن کفایت را لیدن و خداوند شنج استلای عام را و بعضی شنجهای
تس آید عظیم نافع بود گفته اند که اگر حقیقت و جند بید ستر هم سادوی شسته چند جزی به
تس آورد و در حال شنج بکشد و غذای ایشان نان غسل آب و نموده آب با زار کرم و شاپان
نیک بود و اگر قوت کم باشد مرق کوشه بکار کرم اند که مناسب بود چون شنج اندر عضوی خاص
نیز آب مدبر بالند که عظیم نافع آید و بسی مردم را بدین علاج و اگر در نه شده که تازه بر آن
ببندند و بکار دارند تا بر آن کنده شود پس بر دارند و بکار کنند مفید آید و خداوند شنج و جند بید ستر
و فرغین و موم و روغن کنجد مفید باشد و در کرباب خشک و در کربک کرم و زهر شستن نافع
و خداوند شنج یا پس را اگر تب نباشد اندر ابزنی نشان که اندر آن غش و غلظی و کدو خیار
و موم و روغن بنفش بادام با روغن نم مالیدن و قهقهای تری فرایند کردن نافع بود و غذا
سیر تازه باشد و در روغن بادام و در روغن خفیه آید و آنچه کتب بر شسته اند از این شنج
که اندر آن که در کدو خیار و خرنه سندی و برگ بیدار کشک جو و بنفشه و کنگر و بنفشه
و روغنهای تری فرایند نافع آید و در کتب بادام با روغن بادام و آب خیار و کدو و بنفشه

و در کتب سبسی صاحب این قول دلب برگ غرقه و کدو و بنفشه و کنگر و بنفشه و کدو و بنفشه
که کنده و سلباب کوفته و در کرباب بر سر جوش شنج خشک فرودم مالیدن نافع افتاد و الله اعلم
که از نوعی از شنج بود و مخصوص بعضی اعضا و بعضی بکوبن و در بعضی اعضا این مرض قریب است به سباب حد
بمان و نتواند التفات کردن و نتواند فتن و از جهت کثرت نفع در این قسم جدا نکرد و بگوید
و سبب غالب آن باوی غلیظ بود که در منافذ عصب کزد و در آن کشیده دارد و باشد که ما
اندر بعضی عصب و از جای عضله کزد باید و سبب سرانی که بدان محل رسد لیفا و از جای عصب
و عضله فراموشیند و با نچیت در دوا کند و در کتب باطل کرد و علامات خاصه که از آن
که بیت روی چشم صاحب آن بهیئت روی چشم صاحب خاق ماند و گاه باشد که
چشمها را زود بر هم میزند و اشک میریزد و دندانها بهم در می کشند و در آن کوتاه ماند و در
را به بود و نفس زدن از حال طبیعی کرد و در آب کربیت خنده بر روی او نماید و خنده نباشد
چنانچه در شنج مطلق گفته شد و باشد که عضله شکم و مثانه کشیده شود و شکلی که قوت در
باطل کرد و در بول با بگرد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و شکلی که قوت با آن باطل کرد
و باشد که با آن رگ می کشد و بول خون کرد و باشد که عضله مقده و ساجی مستقیم کشیده شود
و نقل با نگاه نتواند داشتن و باشد که بعضی را سبب سر و کی تو لنگ کپه و مانند شتر حال با
هم چون خواب با کفک باشد و بسیار باشد که عصبها سبب کشیدگی پیچیده شود و در
از جاده خواب خود را بیرون افکند و مغلطه و همه انواع از بخوابی و در دوا کندی باشد خاصه در
و کتف و هرگاه عضله قفا و پشت کسی راست شود و آب دهن و شست بکوبن از دوا
و خارش ماند و همه اندامها بید آید و از خاریدن لذت نیابد و زبان کرا می کند و مقده کرا می
علاج بمان نفع باید کردن که در شنج مذکور شده و در تحلیل با و غلیظ از عصب و عضله
و خداوند و روغنهای کرم تر بکار داشتن و پیه خرگور و پیه شیر و پیه کفایت و پیه کاه و کوی
که اخته مالیدن و شیر و عضله و شستن از شیر آدمی و غیره و چون کرا از این شنج
بحقه تیز علاج کردن اولی بود و اگر حقیقت تیز امعاء را بسوزد و شیر خرد و روغن بنفشه و کاه
با حقه کنده سوزش نباشد و در جمل شیر خرد و در روغن بنفشه نافع بود و تیز کرای

مفید آید و اندک علم غده را سست ماندن عصب و عضله عضو متحرک بود چنانچه از انقباض
عاجز آید و عضو از حرکت انقباض مانع آید و بدینجهت عضو راست بماند و سبب آن غلبه
ماده بود و قوی که نفوذ کند در جرم عصب بمسافات و لیقهای عصب آنرا فرو برد در حین انقباض
عضو و آن ماده انجا متجمد گردد و بر همان بنیت در محل عصب عصب را همچنان بدارد و بی آنکه در
طول یا عرض آن انقباضی شود و بی آنکه فست که موم که اخترا فرود آورد و سر و گرد و و باشد که موم
بسیار عصب بسد و عصب از ان بطرف منتفی در طول کر زبان شود و بر ان بنیت بماند و با کشش آن
و شوار کرد و و باشد که بیوستی اندر عصب آید و عرض آنرا کم کند به جمیع مسافت لیقهای عصب
آنرا بر حال خود بدارد و آن سپس مانع آید از ان انقباض و بر سببی علامات خود متمیز گردد و چنانچه
اکثر متمیز شد و در ابواب امراض سابقه و این منضم خصوص اعضائی آید بود علاج همان نوع بود
که در پیشین شده عورتی را در برات کیمیا می آید و شده و شده بود و از ان نوع نموده است و سبب آن غلبه
تشخیص فرمودند تا مانع نیامده بود حضرت فرمودند که تیزاب فاروقی تیز بران و کف دست و با آدامه
که چنانکه پوستی نیک از کف پا او بر خاست و بعد از ان در و غن کاری زخم میکرد و در دو سه روز
خوش شد و او را از جزای نیم انگیز بر نیز میفرمودند و از جزای پر خورون نیز منع میکردند و اندک
اختلاج جدیدین سطح ظاهر عضو بود و سبب آن با وی بود غلیظ که در عضله متعین گردید
و چون که خوش عضله پوستی را که ملاصق آنست بجهت سبب که آن با و کوشش طبیعت
عضو بود در دفع آن این با غلیظ کانی بخار ماده غلیظ بود که بعد و خرد قوی حاصل شده باشد
بعد از خوردن و ای گرم حیوانه واقع میشود و یا بعد از غصه یا بر عظمی مدیدی آید و کانی بخار ماده
غیر غلیظ باشد که بسبب در عضو متعین گردد و از انقباض غلیظ شود و چنانچه چاه آب این با و کانی که در
افتد چنانچه اصحاب انجریای سست و طولان یافتند تحلیل شکل پذیرد سبب مددی یافتن ماده و بیوست
طبع آن جهت آنکه محلل فی کرمی نبیاست که می مدد توایس شده و پس آن میشود و در اختلاج که در بران افتد
و دایمی گردد و مقدمه انجریا در صرح بود و اگر اندر سست افتد و ای شود مقدمه لقوه باشد و اگر اندر
سست ملوما افتد و غالب گردد و مقدمه آماس حجاب بود و اندر دیگر اندامهای مقدمه تشنج عصب
انجا که از ان تشنج افتد تبدیل مزاج تقلیل سودا و اصلاح عضو مایه و تشنج که بر شکت فساد آنست

باید کردن بر محل اختلاج طمائی محل معتدل و کثیر از طوبیاید فکندن و چنانچه معتدل چون غنی طبع
بسیار دیدیم که بخوردن خربای سرد و تر از میوه غیر تسکین یافت انجا که از ان تر افتد علاج لغو است و غرض
علاج کردن و از نهادن کما و غرضه و غذا و شربت در و غنکاری و شباه آن اگر اندک
اول بخورده شربت بماند انگاه روغن بماند بهتر باشد و طمائی مناسب بران فکندن که بران
بجهت تخصیص انچه در ان بر ششم باشد و عظیم مانع آید و از هر چه با و انگیز بود و ضرر واجب باشد
و بداند حکمای هند اکثر امراض را غنی را که سریع البرد است و بیکبار می افتد مثل صرع و ج
و رعشه و لقوه و تمدد و اختلاج سبب آنرا با غلیظ دانسته اند و در علاج اول تقصیه
خلطی که با و از ان حاصل شده است کنند انگاه با لیدن و دوائی محلل آن از خارج و در
دوائی دفع مایه کوشش و اعتدال سموم آن در داخل اعماق و اعضا بیرون ببرد و اندک

باب نهم در بیان احوال چشم

از ترکیب وضع وقت با صره و مزاج و منفعت اینها و علامات افرجه مختلفه طبیعیه آن و انچه
نافع است بدان و مرضهای عین اسباب علامات و معالجات آنها و ترکیب وضع وقت
و مزاج چشم و منافعی این حالات بدانکه چشم عضو است مولف از طبقات در طبقات
و عضلات و اعصاب و پردۀ و رگهای اجوف و شش یا نهبا و ترتیب هر یک چنانست که
تحت سه طبقه اندر شکر استخوان چشم گسترده شده است نخستین با که تماس
استخوانست طبقه صلبه کویند دوم را شیمی خوانند سوم شکی خوانند و سه رطوبت
اندر میان این سه طبقه نبوده است نخستین از جابیده که بهت مشابیه آن در توام زد
با یکدیگر اخته و کوهران از خونست دوم را جلیدیه خوانند از هر آنکه ضایعت در روشن دشت
همچون و شکل کرد دست همچو زاله و بدین سبب آنرا بر دینه نیز خوانند و در دین و بیرون آن
انکی سپهر دار و اما اشباح دیدنیها در وی نیکو پیدا آید و پشت او بهتری را که اندر عصب
مخوف که در رطوبتها در آمده است بماند نام نشیند و رطوبت سوم را بصیبه گویند جهت مشابیه
آن در توام سپیده خایه مرغ و جلیدیه اندر میان نه جاحیه است و بصیبه تا از جاحیه نیکو غذا گیر

تصل بدان طبعه صلیبه قرمز حاصل شده است و از اجزای حجاب قیق که ملاقی مغز است طبقه ششم و ششمین
شکلاته و شاد رنگ آن بعد بواسطه شرکت باغ بعد بوسیله عصبهای و مسامت و باغ و چشم نیز
مسامتش معده واقع شده است و الله اعلم اما علامات از جنه مختلفه طبعیه چشم است
حرکت چشم باخت و ظهور رکبای آن با سرخی قیقه و راحت یافتن از ملاقات چنگها
و زردی لون چشم دلیل گری بود و وضد این حالات و کم رنگی و سبزی دلیل سردی یا
و خفت و حرکت چشم بی سرعت و کمی بعضی در راحت یافتن از ملاقات ترها و هم فشردن
چنگها و سبایی لون چشم و از نزدیکی بهتر دیدن دلیل خشکی بود و وضد اینها و کمبودی دلیل
تری بود و شبلا میقت و لعلت و بصر خنجر هر جز را که میندلی نقصانی ادراک کند دلیل
اعتدال مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه چشم مضر است و در بسیار است
و کرد و مواجیه و ملاقات هوای سخت سرد و سخت گرم و در که بسیار و بسیاری بین
و روغن در چشم کردن و نکالیدن بر آفتاب ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب
چیزهای براق و درخشنده و سخت سپید و روشن مثل روف و بر و شینهایی متحرک
همچو عکس آب بینه و در چیزهای دوار و از بلند بسیار زمین در آب رود و بزرگ سیل و بر
افتشهای خورد و خطهای باران و در چیزهای کوچک سیاه و سفید و مستطقی و بر روی خشن
و سستی و تخم رستوانه و اطعمه و اشربه و کولر و چیزهای که بخار بسیار و دوزان و باغ و آب
و چیزهای تیز چون گندنا و پیاز و سیر و اکثر شمشیرها و گندن موی می و بغل و اردو
و بوی بغل و بویهای گنده و بوی خربه و ششامه و پوست جوز و برگ آن و بسیاری
استحمام و حمام و رک زدن و حمامت کردن و بنجایی و خواب غلبه متوالی و در امتداد
خفتن و شب طعام خوردن و چیزهایی که نم معده را بر بخاند چون سرکه و بعضی ترشیهها و آنچه
و نمک سوده و شور بود و سراب و سوغای سرد و تر و بار و روغ و شربت و مخدرات و کوک و فیران
و گزند و عکس و با قلا و و اشباه اینها و کوشتهای غلیظه و لیساب غیر از خرات کا و تی تازه
و پانچی کشک و کل بسیار نهادن و بسیار بر شیب افکندن و سراز جا بهای فردا و نخستین
و بسیار مطلق زدن و غلبه غوطه خوردن و آنچه چشم را نافع است بتر

توی و نیت تازه است بر کفای پای و بستن خنای آب بر یک بید یا کاسنی یا آب زنگوش
یا آب بادیان سرشته بر پاهای دستها و دامن چرب داشتن کفای پای و دامن
سر کشیدن و توتیار کرد چشم مالیدن و کاهکاه توتیای غوره و توتیای شعله و آب
کشیدن و وارچینی و فلفل و فلفل و زعفران بادیان خوردن کاهی آب بادیان با زنگوش
یا کاهک چرب کشیدن و انداختن آب صافی بسوی مائل سر فرو بردن چشم کشیدن
و در آن کاهکها نظر کردن بمیان و در خطهای خوشی و کالیستن و در روی او بن و در زیر
که دوست میدارند کالیستن و سیل زرین در چشم کشیدن و اکثر این طبع را نرم داشتن
و غذای سبک که بخار خوردن و بسوی کسی و طبعی مایل و آب سرد و جت یا ط خوردن در
تشنگی صادق و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دفع گاهی تازه خشک کرده
در کما و در تشنگی خوردن و در روز صفرات مذکوره کردن مایلین یا بلند ساختن و تقویت مزاج
بدن نمودن و حفظ نظر از ملاحظه بسیار و چیزها مطلقا کردن و لباس سیاه پوشیدن
و در دانه های سنگ بخار و مقوی معده بعد طعام خوردن و دوا و دست بلبلجات کردن و اعلم
امراض عین اسباب و علامات و علاج آن بدانکه رمد که مشهور است
در چشم آماسی بود که در طبعه شعله افتاده و در میان فساد آن بخار و بیخنها نیز رسیده و
اغلب خون بود یا غلط صفراوی و باشد که از ماده سوداوی و یا از بلغم غرض افتد و یا از مزاج
اخلاط و باشد که از ماده ریجی حار افتد اما علامت رمد خون درو غلبه یار بود و
شراینها که از اثر ضربان کوبند در آن غلبه سرخی چشم و پلکها و برجاستن رگهای سرخ
چشم و بسیاری رمص یا بی رمص چسپیدن پلک چشم و زردی شدن و مملو شدن
و علامت صفراوی حدت در دیده و سوزای در رمص و التهاب و سبک چشم و کم
و خلیدن در دما قنات و اختلال و غمی و دهن و سیل سرخی چشم زردی و زردی رنگ
و خافت و علامت سوداوی که در دما و نسبت بد سوزی و صفراوی که رمص
و ازین جهت آنرا خشک در خوانند و پلکها را کس نمکند اما سوزش بود و رنگ چشم بر سرخی
و نریک مایل باشد و عسر العلاج بود و این صنف کمر افتد از حیث عدم حدوث سودا و

و قلت وقوع آن باده خوردن و آشامیدن بپایه مردم سوادی را تواند بود و اما
علامت بلغم غلبه گرانی و تری چشم بود بی سوزش و التهاب و ضربان و کمی
سرخ چشم و از جهت رطوبت بپیدی مایل بودن و سرخی پلکها و بهنج پلکها و در
پیدا شدن چنگی رطوبت بعضی از علامات غلبه رطوبت هم بود و اما علامت
رطوبت غلبه و ج بود با تندی و غلبه خفت و کمی سرخی چشم و کمی رطوبت و علامت خلط و اگر اندر
پلکها بپاید و در دو سه ساعت و در تری از چشم در غلبه آب سبز کند و گاهی چنان
نیز که چنگی از چشم خواهد ترکید و بهنج ساعت آرام گیرد و در آنکه چنگی بزرگ در خارج بود
در گاهی آن سبز و ظاهر شد و اوقات مستعد این مرض باشد و این علت جو حصر و حبس
اگر مردم را در ایام عمر دید بپایه تشخیص در کودکی در جملہ امراض وارده باشد و زود با طفل
سرایت کند و گاهی بعضی را چندین نوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چند که مرض
باشد چون زلق الا معاینه بر پدید آید نزد وی از آن خلاص شود علاج آنچه پیشتر گفته شد
شستن است در مقام خوش هوا و کمی تری مایل و تاریک و لکه کبود و سیاه بر چشم
آویند و از مضرات مذکور بفرزد بودن و تا سه روز و چهار روز دست چشم نزدن و در آن
نزدن نیز شیر زخمی که بر پنبه و کشیده گاهی که لثی مملو باشد از آن طلا کردن و گاهی که
کرم شستن چند آنکه خست که در رطوبت پدید آید و غذای جرب و نرم خوردن شل پاچیز و در آن
و خواب جرب بر پنبه و آشامیدن آن و خراش نوع سیخ غذای گرم و سرد و یوه خوردن
و طعام کم خوردن و کم خفتن و پر شام پاشویه مناسب کردن و در او جو حصر و آشامیدن آن
و بکایات نیکو او را مشغول داشتن و طبیعت او را در ایام نرم و مجیب داشتن و شایانهای لایق
و غذای موافق و لغوهای ملین معتدل و پنبه و در کزاده نمید کردن خصوصاً در سحر و
باشه و شربت لعاب تخمها و دادن و بعد چهار روز یا سه روز اگر تحمیل شود و در آنکه سبید
چشم رقیق بر روز و دو نوبت و بعد نیمه اگر سرخ و چشم باقی بود و در آنکه سرخ رقیق
همچنان درین اوقات اگر پلکها بر پنبه چسبیده و متورم باشد جو زوریه و سبزه که در
اطفال گفته شده است بر شرب و بعد از دو سه و چهار روز اگر سرخ و خشک و سوزش و

در وی باشد و آبی بریزد و ششهای چسبیده بر روزها که کشیدن و اگر این عارضه
پوسته طوطیای شده و سوزده بر کرد و چنگها مالیدن و بعد تنقیه هر روز بجام خاتر و دادن مساحتی
و آغلب بگری مایل بر سر رقیق و شیرین نرم و بعد همین کرد و چشمها مالیدن در غلظی و در دو پنج
بر سببی مخصوصه مانع است آنست که در دومی روز دوم قصد قیال کند و اگر مانعی باشد
کوشش یا چند بار پس سر حجامت کند یا بر سبب قیای پای کرد و بعد سوم پس شستن و غلظت
در تنقیه مذکور و پنبه یا شایات بنفشه و شکر شنباز و زردی و وکرت شکم فرآورند و شایات و زردی
و چشم کشند یا شایات بر بالیم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تنقیه ملازم
حام کنند و اندر صفراوی چون بلغمی نباشد روز چهارم تنقیه کنند بملینات صفراوی متوسل
بسناد و شایه آن و نفوس خیار شنباز و نقل حامض یا بلغم زرد اندر معصور زار یا چربین
در عصیر آویند و بنفشه و انشال اینها و درین اشامکات صفرا میدهند از تنقیه خاک
شیرینی مایل یا منزه را دم گرفته و در او دست حمام خاتر بعد تنقیه و غذا آشکاب که در آن کدوی
در دهن با دام افکنده بسی مناسب بود و شایات و روی بلعاب بزر قطونا حل کرده کشان
نیکو آید و اندر سوادی تنقیه بدن و مانع کنند بمسبلات سودا بعد چهارم و در تبدیل
در کفای پای نوی و پنبه پوسته بنده و غذای جرب بخورند و مالک کم توپیک کشند و در آن
سوم تنقیه بلغم و مانع کنند بمسبلات بلغم چون حب جمال و اشال آن و خواب جرب و مانع
از آنکه خوردن بر جوع غالب و نفولات محمل بکار دارند و اگر سهیل را مانعی باشد شایانهای حجامت
اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و یکایت پنبه و در کزاده و شایه آن پوسته میکشند
ریحی نیز شای کشنده با خوردن و از جریزای نفاخ و استسای معده بر چند شنبه و زوریه و جو زوریه
و بلغم محملات با و بعد بیم نفول کنند و تنقیهات با و شکن پوسته میکشند و محمد التمش بر چال
نیاد و بسی مفید باشد و در جملہ اگر تری و سبزی تواند کرد که زحیر زلق الا معاینه و از آن
بسی مانع باشد چون نرم شستن و چیزهای تیز خوردن و آشامیدن آن و آنجا که ازین مانع
بشارت معده افتد و کمی در دآن در خلوص معده و زیاد شدن آن در پری معده و در شادام
در معده دیان کوایی و بد غذا کم و مقوی معده با جو خوردن و در تنقیه مسهل با و در آن که بعد از

و خلط بدار معده باز دارد و معده را پاک کند چون بپسید و حب بیپایان و کل مکرر و بعد طعام
 و آب مسکن بخار و مقوی معده بکار باید داشت و از دوا و معاینه بی مخدر که آنجا که درد
 صعب بود و به احتمال مخدر از داخل و خارج احتیاج افتد آن حکام در طلای اندکی آبیون
 داخل باید ساختن و حب الشفا و شباه آن بمقدار لایق خوردن و آنجا که بمشاکت حجاب
 خارج افتد و تمدد عضلات پیشانی و خارجش و غلبه آفت بلبها بدان کوایی و در در لطلو
 باید که کشیدن چشم و در استحمام نیز بوقت تنقیه و حجامت پس سر کردن گدا و مایع
 و مقوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تنقیه نهادن و آنجا که بمشاکت حجاب داخل افتد و خور
 با ابتدای روح شادمان بود و در تنقیه لطلو و ضا و مناسب و اخفان لایق و حجامت پس سر
 و ساقهای پای باید که کشیدن آنجا که بمشاکت دماغ افتد و تقدم کرانی سر و صدای بیک
 رطوبات چشم و بینی و لعاب بن فزله بدان کوایی به در تنقیه و دماغ باید که کشیدن و سبیل
 لایق و قصد فیقال و بعد که سکن نزد و نزول مایه نمودن باستمال حب الشفا و حافظه
 و برش عشا و شباه اینها و دماغ شریان صدفین و نیزاب کاری سر و شقیقه و با شویک
 مناسب غذا می نرم که اندران شیر و ششاش باشد خورون و بعد تنقیه نیک و سکن
 نزد و و ارا لرد بکار داشتن بسیار در در که آنرا و ارا لرد ابعیل خوانیم از جویات ابل
 یکم تخمی که آنرا شکم چشم بضم شین گویند و آنرا مقشر سازد با هم چندان نبات تنقیه و حجامت
 انزروت و همچنین اسپنجول سخت نیکو کن در مایه و آن یا بر سنگ سماق و جله را از و لای
 سفت بگذران و نکا بدار و بعضی بی اسپنجول نیز سازند و نیکو بود و تنقیه در سر و هوا
 بسیار در وری دیگر که آنرا و ارا لرد خوانیم هم از جویات ابل ری بکیند و و ارا لرد و حجامت
 در هر یک درم از آن یکد انگ خون سیا و شان که آنرا الطبا دم الاغون خوانند و آن عصا بود
 حج بود و سائیده و نرم نجیت ضم کنند با سبیل یا زاز و لا بگذرانند و نگاه دارند و طریقی
 استعمال این در و دما در چشم است که مرض را به پشت باز خواهند سر بر بالین بپایند و
 به و انگشت نزد و شهادت بردارند و بعد در آن بلبها بپاشند همو غباری چند آنکه نزدیک بان رسد
 که غری روی بلبها پوشیده شود و بشار آن نگاه بلبها بگذرانند تا بجای باز رود و هر که

پس که نرم بر پشت چشم بندند چشم باز کنند و بیست ساله و بخار و چند آنکه و ارا لرد و انگشت
 یعنی دارد و حل شود و هیچ اخراجی چشم بر بندد و با اشک برودن آید انگه بر خیزد و چشم اگر خوابد
 در تاریکی بکشد و بهتر آن بود که بر صبح و عصر تنگ ازین در و سبیل بکار دارند و صبا
 اول غذای نرم و چرب بخورد و بعد دارد و افکند و تجربه چنان یافته اند که در چهارشنبه جمعه
 دارد و افکند و بینی ندارد و بسیار جبال که از جوی ابل ری بکیند و غن با دما سرین و در طریقی
 و بر سر انگشت افروخته بند و قدری پوست پیاز و قدری از زلفای جوی بکشد که قدری
 پوست حج بود و در اینها که آنرا نرم میخوانند تا طعم و بوی اینها در روغن در آید و حجامت
 ناروغش سوخته نشود پس آتش بردار و روغن را بیلای و قوتیای سوخته شسته و در
 گرفته بکشد و کف در اینم فرو کند و نیمه ملتان خردی جمله سوده از و لای سفت گذرانند و در آن
 روغن بریزد و آنقدر که بقوام انگبین شود و نیکو خوب که آنرا بریم زن و نکا بدار و بوقت حاجت
 قدری از آن بر انگشت بردار و انگشت نزد و شهادت آنرا بر سبیل برنجی نوی می مال جانک
 میل و مالیدن و خلط رنگ میل رنگ آن که بود نیکو شود و میل بسیار و قوامی پیدا کند انگه آنرا
 و چشم در غش بکش و سبیل زردین ادلی بود که چشم را سر می رسیده باشد بوض روغن
 با و ام مغز نزد و ارا لرد یا شفا را نیم سوخته و بر سنگ بکشد نرم سائیده باید کردن از آن
 و و امی شک قلیله با آن شسته بریل مالیدن کشیدن بسیار شیان و در و حجامت
 کل سرخ تر چار شغال زعفران و اسفیداج مغسول از بر یکی دو شغال آبیون از زردت از بر یکی شغال
 جلد را کوفته و نرم نجیت آب باران صافی بر شسته و شیان ساخته نکا بدارند و نکا
 بسپیده خایه مرغ بر سنگ صلیه کنند و سبیل از نیمه نو بار یک دان بگردانند و اندر
 چنان بپاشند چنانچه بر جده تکیه کند و طریقی چنان است که بلبها را از غش باز کرد و سبیل بپاشند
 و بگذارند آهسته تا بحال خود باز رود و آنرا بکیند و اگر و ارا لرد بسپیده حل کرده میل اند کنند
 کنند اندر چشم هم شاید بسیار شیان بر الیونی مجرب بعضی اطبا بکیند با میثا و انزروت
 از بر یکی هفت درم زعفران دو درم کبر اکیدرم آبیون نیم درم جلد را سوخته نرم کرده با آب باران
 و نکا بدارند و به ششور که در شیان و دردی بکنیم عمل نمایند و دعای واضح آن بوده که این

نافع بود و بعد چند روز که درم کشین باید در درم کشایا بعد تقیه در روز بمانیم افکندن نافع بود
 و اگر یک ریشیده باشد در غفر خایه دهم و در درم کشان بر درون ملک باید افکندن که بزرگ
 اول و اندام علم غفور این روی باشد که از بسیار دیدن روشنی برت افتد بواسطه غلبه سیل و
 با نجا علاج کشیدن سیل خام بود سیل اندر چشم و سیل نرم سیل آلوده در درون ملک
 نهادن و اندام یکی شستن و غذای نرم خوردن و شیرینی هم کاهی خوردن و سر بر بخار
 گاه کینه داشتن و لکه سیاه بر پیش چشم آویختن و اندام تار یک بر روز اب گرم بسیار
 بر سر ریختن و اینها که سرمای هم رسیده باشد همین علاجها نافع آید و پنبه دود کرده
 بسی نافع بود و همچنین بطنج گاه کینه گرم شستن و اندام تار یک بر روز اب گرم و تر بود
 که در چشم بر آید و چشم کسی مانده که بنیاد در کرده و هنوز درم حادث نشده و برین حال
 مانده باشد که گاهی بر خاسته بود و سیل بی رخص ولی ضربان و وجع حیت قلبت با و
 آن و این از اسباب با وید افتد مثل ضرب بر چشم رسد و از سبب الم موده به انجا سیل کند
 و یا گرمی آفتاب و اشباح آن بخارات سر را در حرکت آورد و بطنج بر حرکت و یا سر را سخت
 که بخارات سر و چشم را حقیقت کند و گرم تر سازد تا بدان جهت که بطنج و سیل بطنج بر چشم آید و
 چیز تا گرم که بخارات را گرم کند و سیل چشم در دست و یا خوردن چیز تا مسکود و مخدر که تحریک و تغلیظ بخارات
 و مانع را گرم سازد و سیل چشم کند و سرخ سازد و علاج این بطنج و سیل که در حین آن بطرف شود
 و لکه و آنچه بدان را بکند و ضعیفی از علاج رمد باید کرد و شل ملک است که بطنج و سیل بر چشم و تو تیا مغسول
 همچنان خشک بر گرم چشم مالیدن از بیرون و کاهی به مالک کشیدن و کاهی کلان کلان
 خصوصاً که بوی سیل سبب آن شده باشد و بطنج را هم بکلان شستن و عرق کشیدن
 نافع بود و اگر بعد بطنج کشیدن تو تیا می پرورد و بطنج و یا غوره آن بر طرف شود و اندام
 طفره که آن را بفارسی ناخنه گویند فرونی بود و با جوار از چشم غشا که بر ملتحمه یا غشای که
 ستر چشم است پدید آید و از سبب محکام نباشد و این اکثر از کچ انسی چشم آغاز کند و باشد
 که از کچ چشمی آغاز کند و گاه بود که از گوشه انسی بر در چشم میاید و از جهت غلبه مایه
 که این ناخنه بزرگ شود تا حدی که روی صدف را بپوشد و درین عنوان آن پاید

یا سرخ یا که سبب اختلالی که سبب بکون آن شده باشد و از جمله آنچه سپید و قرمز و
 بد و علاج بهتر خوردن و در درم کشایا سرخ غلیظ آن اثری نباشد علاج در جمله بهتر از دستکار
 نبود چه روی که بر آن تحلیل آن در چشم افکند چون صدف بهایت تا رنگت صفت آن
 قبل از شستن رسانیدن بخانه بحد و رسد که روی که خاصیت جامع النفع بود که استعمال
 توان اما در ابتدا اگر تقیه کند و کمین بر بزرگه بطنج میکشد و کل و یا شیاف قیصر بکار آید
 بر شست نافع بود و با لیمو سیل آورده است که اصل سوسن خشک را با همو غبار سوده در چشم
 ناخنه ضعیف را بر و اندام علم سیل پرده بود و غلیظ و سرنخی مایل که بر سطح ظاهر چشم
 پدید آید و ابتدای کچ آن از اطراف چشم بود و با بطنج که زیاده شود و سبب آن شستن
 رگهای چشم بود و از خون فاسد که در امتلا می رسد و ضعف مزاج چشم را بخار نخته شود
 و اگر با غارش بود و صاحب آن از روشنائی عظیم بچ باشد چشم درین علت کوکبت
 شود از جهت ضعف و خرج شدن غذای آن سیل و این مرض سری بود و میراث فقر
 نیز رود علاج آنچه قوی بود و دستکاری باید کرد و آنچه ضعیف افتد بولی که کیش از
 براده نخاس قریبی در آن تر کرده باشند چکانیدن و شیاف امر حاکم کشیدن و
 بهیاب نرم که سیاه نه داشته باشد و نقره داشته باشد بر آن کشیدن و با نجا
 بحد نرسد عظیم نافع آید و بر بیرون چشم مالیدن هم نافع آید و با نجا که از کچ آن بچ باشد
 بطنج سماق که در کلاب جوشیده باشد کشیدن نافع بود و صمغ و سماق با هم درن خود
 از زردت و چهار وزن نبات سوده کل کردن بسی مفید آید سیل و جرب از و اندام علم
 آتقاج ملتحمه این بچا بطنجی علاج تدبیر مای لطیف کردن و ضامه مای محلل و طلا می
 بر شست چشم افکندن و شیاف خلوتی و شیاف اسود کشیدن و سر بر بخار
 و بطنج شستن نافع بود و اندام علم صلا ملتحمه این چنان بود که ملتحمه سخت شود
 و همه حرکتها می چشم دشوار گردد و ظاهر چشمه سرخ و طر حیده و در درم کشایا
 بخار بطنج با بونه و بطنج مفید آید و طلا می سپیده دز زرد خایه مرغ بار و غن بطنج
 و پیه بط هم زده و کشیدن شیاف امر حاکم بطنج غلیظ بطنج بود و از لطیف

[illegible]

المکم بود عملی که در آنجا که یک باشد و در آنجا که دو باشد مثل قریه و کل و اقصیا
 کافی بود و کم جانین غذا و ما در دست حساب باشد و استیاده آن مفید آید و آنچه بزرگ بود متعین
 و بیست کاری بصالح آوردن چنانچه باید که جراح بوضع حملی را از حلقه که رسوا که آنرا اکلیل گویند
 بشکافد و بطرفی که در از عقب قریه که ای بیرون می آورد بیرون آورد و اگر آنکه عملی که
 کند در آنچه مناسب بود و الله اعلم قرصه که بر صدف افتد حدوث آن یا بقدری که باشد که
 مقید مراد فاسد آن پرده سطح ظاهر حدقه و غیره را الحقی بسوزد یا بعد وقوع بترخیش هم از
 آید و آن و یا در عقب خبری واقع شود که گوشت آن سبب تفرق البصالی شمع شده باشد
 و مطلق آن از صفت نوع بیرون نباشد چهاران در سطح ظاهر قریه افتد نقطه و در
 در عرق قریه افتد اما از قلع سطح قریه آنچه در وی بر ظاهر رسوا عین نماید و گویا نفوذ
 در جرم آن ندارد و از آنکه نام خوانند و اینجا سیاهی حدقه در موضع قرصه بیشتر ظاهر بود
 که در تریج اکلیس نامی دیدن عینیه نشود و آنچه از آن که کوچک تر باشد و فی الجمله عینی دار
 سپید گون بود آنرا سیاه رسوا خوانند و آنچه را اکلیل رسوا افتد آنرا اکلیل و درین محل چون
 میانی نیزه ملته آنچیز قریه که حدقه افتاده سفید نماید جهت زایل شدن شیشه یکم و اول قریه از آن
 رطوبه افتاده سفید نماید که اگر آن نام عینیه باشد یا آنچه در حدقه رسوا نماید آنرا گویند و از
 رنگ طبقه سفید شود و اما از قلع عین قریه که عین بود و محل آن شکسته باشد و از هر که و شکسته
 پاک بود و دیگری را عین کمتر باشد و محل وی گشاده تر بود و دیگری با وجود عین و صفت ماکر
 و شکسته بود درین بر سه نوع محل قرصه سفید نماید جهت زایل شدن شصیف قریه بود
 خارج و جمل قریع عین با در و ضربان قوی باشد اما آنجا که ماده از قرصه بر نماند سفید
 در بیشتر باشد و آنجا که ماده رقیق آید یا زرد گون یا همچو ده بود در کمتر باشد و آنجا که سبب
 مایل بود سخت کم در باشد جهت سهولت ترشح و لم لطیف عملی که آنجا که قرصه بر جانب راست
 بود بروست چپ خواب باید کرد و بر عکس از قریه لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد
 گوشه های مجوز نازک مناسب بود و اگر اندک نان و گوشت خورد و آب شور با و تر به خورد
 بهتر باشد و از میوه و چیزهای بخار گیرنده ضرر لازم بود و در استغراق و نقل داده باید که گوشه های چپ

نخست فصد سیکه می گفتند قیام و بعد از آن اگر قوت وفا کند در چند روز تحلیل خون
میکنند بطریق نقل داده چون قصد صاف و حجامت پس سوساق بای از همان جانب
و گفت همچنان اگر انسانی در استفراغ خون متواتر باشد پس طبع و طبع و خنده و آبها
تقلیل و نقل داده کنند شیخ ابو علی در چهار روز تنقیه فرموده است بمسبلی که فضلات کم
در قیق را برقی دفع کند مثل طبع فکله و نفوحات سهیل و چهار شربت مقوی و اشال آن
چنانکه بسیار دواست باشد اما غسل کشیدن شیان از شیرین در شیر و خرب
حل کرده کشیدن سیسی نافع آید و آنجا که باقره از دوج ردیضی باقی بود چکانیدن
و کشیدن بجا که شیان نشاسته اندر شیر حل کرده مقیده بود چون قرصه از دوج
بالک کرده و دواست نباشد محضات مثل شیان کشیدی و کند رنوده و شیان نشاسته
بطریق کامل در شیر حل کرده چکاند بود و الله اعلم سید که بر صدف و افند بجزر شیتی
بیوج و ضربان و منج دیدن کند و سبب این علت یا غلبه در چشم و دوری آن بود و یا
صعب فرین که بجهت میل مواد پس برقی از آن محذوق و بر روی آن شکر کم کرده و باقی آن
غسل آنرا سه روز متواتر و باشد که افکندن داروای نامناسب در چشم این بداند و باشد
که از ضعف قوتهای چشم و میل بخارات بدان این حادث کرد و چنانچه بعضی سبب از واقع است
علاج آنچه سخت رقیق باشد کشیدن عصا شقایق النعمان و عصا منطوریون
باریک و غسل خام قوام داده زدوده شود و بسیار بود که زبان درشت در آن ماند و خیزد
و درستی زبان بخیری علف در دهن گرفتن حاصل شود و آنچه قوی بود صنف و ساق و از دوت
برابر با چهار برابر نبات سفید سوخته کشیدن نافع آید و همچنین شیان اخضر کشیدن و نبات
خطاف یا کبوتر و غسل سوخته کشیدن و فی بوسه چنانچه چهار برابر نبات سوخته در کشیدن می بود
و بر روز چند نوبت زبان در آن مالیدن خصوصاً که درشت باشد لغایت نافع باشد
و آنجا که رید یا صراع باقی باشد نخست علاج آنها باید کرد و بستره کو و طبع و چکاندن
و همچنین دواست قوی و دبه برکت یا کبوتر و بول در چکاندن و اگر تواند که اعتدال حدت نیز
مرعی دارند چنانچه بحد مضرت نکند و از آن نیز آب بان سپید رسانند زود دفع کرد و دواست

و غذا نمی خورم که بخار نکند و چون لازم شد با و الله اعلم ساق سبب کشیدن سبب کشیدن که ملک شود و
کند شود و از فساد داده از شرکان بریزد و محل آن بسوزد و درش شود و بیشتر در دوزخ که چشم افتد و باشد
که تمام ملک از او کرده باشد که از شرکان بریزد و محل آن بسوزد و درش شود و بیشتر در دوزخ که چشم افتد و باشد
و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
علاج نیز از کبوتر است چنانچه بر روز تیز از قوی در نرم بران سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
و غلیظ و بعضی مثل حب که در بعضی است و در آن نیز از کبوتر است چنانچه بر روز تیز از قوی در نرم بران سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
ملک باز سبب کشیدن نیز از نیم نرم سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
سوزش تمام میست منبر و شربت و یکبار را هموار سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
حاضر نباشد تنقیه باید کرد و افکندن زرد و تخم مرغ و روغن کل سازند و ضمادی که از
کشیدند و غلبه الشلب و ترک سرور و سپیده تخم مرغ و روغن کل سازند و شیان سبب
در کلاب و سپیده خایه مرغ سوخته کشیدن و اما ملک بکار کردن و آب دریا و معدن سبب
و در حمام آب گرم بسیار بر سر بخن و در آن محطاط مرض مانده کشیده سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
و بعد از آن که پیشانی هر روز بکوبند زرد و سر کوشه ها انجیدن و زرد و سر کوشه ها انجیدن و زرد و سر کوشه ها انجیدن
متواتر کردن و این طلاء از خارج بکار کردن مس سخته نیم درم و زاج سه درم و زعفران و نقل
از هر یکی یک درم و جگر گوسفند و زرد و بول یا در شراب یا در غلبه صلایه که در غلبه سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
و اگر بر قوت سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
نباشد قوتی سیغال را با منزه با دام و غلبه سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
بر سر و ن ملک مالیدن نافع بود و الله اعلم سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
و غلیظ کرد و متحرک کرد و در دوزخ و بدین سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
طلا کردن از زرد و صنف بلم را که سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود و سبب سلاق و طبعی غلیظ که در طبع بود
و اولی آن باشد که اول از لختی بدو نکشت بفشازند و مالند آنجا طلا کنند از بدن و باشد
که از ماده سواد می افتد و آن کوکت و سخت تر و بدین مائل بود و بعضی آنرا عده کوبند
تدبیر آن دستکاری بود و بهتر آن باشد که از زرد و بدین مائل بود و بعضی آنرا عده کوبند

علاج کردن و من سوزش بسیار و هم درج نیز بود و آخر الامر حمام و غذا ای چرب و نرم و منقذ با
 و تدابیر چنانکه در جرب کردن کفای بای شبیه و هوای رستان فایده دارد و انجا که سبب
 بلغم غلیظ باشد بعد تنقیح آن غلظت را با شکر که لاشق یا صمغ یا گندم در آن حل کرده باشد
 فایده دهد و اسهال را سبب آن سستی و تری عضله آن باشد از غلظت اسهال سرد و تر علاج
 تنقیح بدن و داغ بود از فضلات بلغمی بسبب و چغندر و خره و عسل آوردن چنانچه در داغ و
 اشتباه آن مذکور شده و بعد از آن لا مینا و مر و زعفران آب بود و سرشته بر پشت چشم
 نهادن و نیز آب بریشانی و پشت چکهای معلول را بدن چنانچه در سبب آنیک از آن خبر
 در و غن خشک بخت در و غن مورد که راجع سوخته در آن باشد جرب کردن و بعد اسهال
 استخار جفن این برسد و شدن جفینهای بالا نین بود چنانچه از خواب که چشم
 بر و پشت چشم بر آید باشد از آنجه دست خواب است و پشت که گندم فای بلک بر روی
 نقطه و سبب آن جری چشم و کثرت معوج و بخارات بدو از آن و یا غلبه حرکت بخار بلغم از جهت
 نقص حرارت غری و ضعیفی اشتداد که گویا حال اشتداد کند و در وقت خواب آب یا خورند
 این علت بسیار ایشان را واقع باشد علاج تنقیح معده و اعتدال او و در وقت
 که خوردن و بعد چشم خفتن و آب و تر بهادر قرب خواب و حرکت ترک کردن و یا خورند حرکت معتدل
 سرف کردن و شبها اندک بوز بجا آوردن که فتن ناز و الله اسلم خارش ملک این در
 یک افتد و در گذاره و کور بسیار آن بالندک اشک جفن علاج آنست که بر باد او اندر آید
 خوش آب در آید و توتای غوره پرورده یا شکر پرورده یا ماق پرورده بیکش و انجا که از بخار آید
 تنقیح داغ و بعد ما دست نمودن حب الشفا و اشتباه آن واجب بود و طحا چاک نمک و نرم جگر
 و همچنین حرکت سواری و پیاده و کم خوردن آب ترک کردن و از هر چه غلط را بر جسته و بر سر
 کردن و اگر دو لته در بینی و از نه تا اشک بسیار برود و همچنین پیاز خام میویند و بخورند تا اشک
 نافع بود و زنجبیل خام در دهن داشتن و آبی که در دهن جمع آید رختن بسی فایده و هم بسیار و
 که داغ گرم داشته در بهار از بوی گل سرخ ایشان از کام و نزل و حکم جگر حرکت بیشتر این

خارش جفن نیز میباشند چنانکه موم سبب میباشند از کام و نزل و حکم جگر حرکت بیشتر این
 بعد از آنکه کور تنقیح میباشند و الله اسلم موسی را یاد گاه باشد که در درون جفن بر آید و
 و کوفتن آن چشم را بسیار بود و گاه باشد که بر محل ترکان اندرون بر آید و آن چشم را
 و گاه بود که از برون ترکان بر آید و بنماید و سبب آن زیادتی مایه مویست و ضعف و
 و داغ موضع آن یا غلبه قوت اسهال آن موضع علاج تنقیح بدن داغ باید کردن معقبات
 خوردن موسی را کندن سر سوزنی قوی که با شش فتنه باشد و در پشت آن فرستادن و آن
 شود و محل داغ را مراعات کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیزی ملایم توان
 بوضع داغ دارد و مایه که در موضع موی گفته شده بکار باید داشتن و الله اسلم موسی منقلب
 این یا موسی فزونی بود که بر پشت ترکان نثار آید و سر درون چشم داشته باشد و
 ترکان بود که کج بر آید باشد سر بطرف درون چشم از جهت کجی منبت چشم از آن رکوست
 علاج همان نوعست که در موسی زاید گفته شد و اگر ابره یک از نزدیک پنج موی منقلب و در
 بطرف بر آید ترکان چنانکه از موسی سر زنان و تودر سوراخ سوزن بگذراند و سر سوزن را
 برون آورد و آن موی و قوی را آنقدر بکشد که از پامان در رخ موی منقلب مقدار حلقه بکشد
 بماند انگاه سر موی منقلب را در آن حلقه در آورند و جگر بکشد تا از ترنج سوزن برون آید و
 هموار و منج او محکم گردد و دست شود و بیری نیکو بود و الله اسلم رختن ترکان این
 بعضی را چنان باشد که ترکان بریزد و یک غلیظ شود و در شش کرد و سبب این طوطی باشد
 تنقیح و عفن و تنقیح ریش بکند با ماده دار الشعلی و یا خشکی مزاج عضو علاج انجا که سبب
 ماد و عفن باشد و سوزش و خارش شایده آن بود تنقیح باید کردن و علقی انگشت شش
 و اشتباه آن ملل کردن بعد از آن چنانچه زنی خود و در کردن و نیز آب کاری بیدار و حقیق کردن
 بقر و دلی نقطه و موم جرب داشتن آن قوی تدبیری باشد و انجا که سبب دار الشعلی باشد
 علاج مفران کنند چنانچه توان چشم مفید بود و تدبیر مذکور نمیکند و انجا که سبب خشکی باشد
 ترطیب مزاج بدن و عضو باید کردن و چیزی مایه نرم و تر کنند ملل کردن و نیز آب کاری و سر و صفاتی
 کشیدن و استخوان سوخته خراشیدن و سبیل چندی لاچر و سوخته کشیدن و در درون جفن

و شلغم نفع و بیند و در کزاده بسین نافع آید و آنجا که سبب بود بوده باشد و در شلغم
 و در چکانیدن مفید بود و آنجا که سبب غبار و کزاده باشد چرب کردن تمام چشم چشم
 بروغن با و ام نفع و در آنجا که سبب یوربایی باشد از آن حد نوده کلاب دروغن چکاندن
 و یوربایی سودای نفع مفید آید و اندک غسل عکله زیادتی غالب بود که بران زیادتی کوش
 چشم بد آید علاج استغراق غلظت فاضل باید کردن بعد از روای که در علاج طغره
 گفته شده افکندن و همان نوع بریز کردن و اندک علم غریب اما سی کوکبک و متروخ
 که اندک کوش چشم بد آید و این چنان بود که فصلهای که از چشم رغن و اشک می بالاید
 درنده جمع آید و آنجا که چشم کزاده و متغیر شود سبب آبس و قرصه کزاده باغیان و در
 و باشد که استخوان را تپا کند و قرصه آن بد و زشت کرد و علاج زرد استغراق و نفع تمام
 و در تحلیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و چنان مناسب باشد که علق بسیار بکنند
 و بعد از آن بر جال پس سر حجامت کنند و همچنین بر ساقها و سرهای کوش بسیار بکنند
 و اشباه آن سهیل بخزند و مینا و صبر و زعفران و صدف سوخته آنچه باشد آب
 طحشقون سوده طلا کنند و طلائی نظرون و مر و صبر و هم شسته بسی خوب است و گفته اند
 که خاصیت باشد آنست که در آب بخایند و در غریب نهند زایل گردد اگر کزاده با سبب کین کزاده
 و زاج سوده و سکنج بس که حل کرده بران نهند پیش از آنکه سبب کزاده از آنجا که کزاده
 شود و سر کزاده از آبشارند و پاک کنند و کزاده که جرک جای گیرد که بستان و آنجا که در آن
 باشد و متروخ زرد کزاده در سوراخ غریب غشمت مفید بود و همچنین بر ک نور خشک و زرد
 با بس که کزاده و زرد و متروخ شسته و اگر ممکن بود که در اول بسجوب بار یک تیراب کرد
 زرد و چنانچه چشم بر سر خنده سوراخ شود عظیم شود و زرد و صلاط آید و حقیقا است
 که قدری مینو چرب در درون چشم نهند بهلوی آن و غسل درم را انداخته دارند و بطور
 در چشم بچکانند هر ساعت آب دروغن حاضر دارند تا که تحلیل چشم برسد فی الحال بنویس چشم
 بود که بار و روغن در چکانند و بعد سوراخ شدن مرهم لایق ناهد و آب بکار دارند و بعد غسل
 ضعیفی قوت بصیرت بخانه دیدن ببار و روی که هستند و دیدن بدان سر

سبب آن سوراخ را بچکانند و در تمام بدن صاحب آن از دور و نزدیک همه چیز را از یون بنهند و
 سوراخ را بود و در غشمت و در آنجا که سبب سوراخ را بچکانند و در تمام بدن صاحب آن از دور و نزدیک
 با بس که اگر کزاده شود و در آنجا که سبب غبار و کزاده باشد چرب کردن تمام چشم چشم
 بروغن با و ام نفع و در آنجا که سبب یوربایی باشد از آن حد نوده کلاب دروغن چکاندن
 و یوربایی سودای نفع مفید آید و اندک غسل عکله زیادتی غالب بود که بران زیادتی کوش
 چشم بد آید علاج استغراق غلظت فاضل باید کردن بعد از روای که در علاج طغره
 گفته شده افکندن و همان نوع بریز کردن و اندک علم غریب اما سی کوکبک و متروخ
 که اندک کوش چشم بد آید و این چنان بود که فصلهای که از چشم رغن و اشک می بالاید
 درنده جمع آید و آنجا که چشم کزاده و متغیر شود سبب آبس و قرصه کزاده باغیان و در
 و باشد که استخوان را تپا کند و قرصه آن بد و زشت کرد و علاج زرد استغراق و نفع تمام
 و در تحلیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و چنان مناسب باشد که علق بسیار بکنند
 و بعد از آن بر جال پس سر حجامت کنند و همچنین بر ساقها و سرهای کوش بسیار بکنند
 و اشباه آن سهیل بخزند و مینا و صبر و زعفران و صدف سوخته آنچه باشد آب
 طحشقون سوده طلا کنند و طلائی نظرون و مر و صبر و هم شسته بسی خوب است و گفته اند
 که خاصیت باشد آنست که در آب بخایند و در غریب نهند زایل گردد اگر کزاده با سبب کین کزاده
 و زاج سوده و سکنج بس که حل کرده بران نهند پیش از آنکه سبب کزاده از آنجا که کزاده
 شود و سر کزاده از آبشارند و پاک کنند و کزاده که جرک جای گیرد که بستان و آنجا که در آن
 باشد و متروخ زرد کزاده در سوراخ غریب غشمت مفید بود و همچنین بر ک نور خشک و زرد
 با بس که کزاده و زرد و متروخ شسته و اگر ممکن بود که در اول بسجوب بار یک تیراب کرد
 زرد و چنانچه چشم بر سر خنده سوراخ شود عظیم شود و زرد و صلاط آید و حقیقا است
 که قدری مینو چرب در درون چشم نهند بهلوی آن و غسل درم را انداخته دارند و بطور
 در چشم بچکانند هر ساعت آب دروغن حاضر دارند تا که تحلیل چشم برسد فی الحال بنویس چشم
 بود که بار و روغن در چکانند و بعد سوراخ شدن مرهم لایق ناهد و آب بکار دارند و بعد غسل
 ضعیفی قوت بصیرت بخانه دیدن ببار و روی که هستند و دیدن بدان سر

و ایشان از دور و نزدیک میچکانند و در تمام بدن صاحب آن از دور و نزدیک
 که از حد و ش که در وقت در روغن از روغن با چشم افند چنانچه تمام چشمه هر که با غلظت
 اندکی از دور و در تواند دیدن و از نزدیک همه اندکی بنید و اگر قوام اخرازی آن که کرد و غلظت
 بخارات بجلل البصار مشکل باشد و اگر قوام جلویه که شود فی الجمله غلظت خروج شعاع
 و انقطاع هر دو ضعیف گردد و چو آب کزاده آینه رنگ و اگر قوام زجاجیه غلیظ گردد و همین
 جهت رسیدن شکل از آن جلویه و کزاده شدن جلویه و باشد که از قصور حال طبقات
 شکل ده شدن ثقیب که اگر اتساع و انقباض کزاده و تنگ شدن آن که هرگاه که این
 علت قلیلی باشد ادراک چیز مشکل گردد از جهت بریدن شدن روح در اتساع و تضیق
 آن مضیق و کم شدن آن در هر دو حال و اگر این حالها قوی افتد بینایی تمام خلل کند و بسیار
 امراض طبقات و عصب مجوف هم برین قیاس متوجه بصیرت شوند اما اخبار و ضعف
 نه عرضی و چون چشم عضوی است که چو چک و اخرازی آن لغایت بهم نزدیک و ولیم اندک سرریز
 اسباب مذکوره مخصوصه بسی صعب بود و از آن غرضی قوی باشد علاج آنجا که سبب
 سوراخ را عام بود تبدیل مزاج بسبب بدن و تقویت و داغ و چشم باید کردن چنانچه در اول
 سابقه و بعد از این باب معلوم گشت و بدل تا محلی رطوبات بخوردن غذای مقوی حافظت
 حاصل باید نمودن و آنجا که سبب مزاج داغ بود تقویت داغ بسنوری که در امراض داغی
 گفته شده باید کردن بعد تقویت داغ و معده و چشم کردن و خوردن ابلغیات و برین

جای نفع بود و همچنین سبب برطرف شدن و اگر سبب سوزانند چشم بود
 و صحت سایر اعضا باین که در وقت و تقویت و تعدیل مزاج آن باید کرد و بجز باین نافع که
 در صدر باب مذکور است باینکه از مضراتی که مذکور است و بعضی از او در وقت و تقویت مزاج
 و تویا پرورده و بعضی تدابیر چون استعمال ملینات سبک و تدبیر کف باید است و غذا
 نرم خوردن و آشپاده ای که در مذکور شد جلد اینها سبب باشد و اگر سبب
 روح باشد غذا ای باید خوردن که از آن خون غلیظ متین حاصل شود و از نظر در چشمها
 و در سپید بیا و در در کشیدنیها باید کرد و پیوسته نظر بر جامه سیاه و چینی تیره
 و یک رنگ باید داشت و دعا و است کشیدن کل مشهور نمودن و تقویت بدن کردن و اگر سبب
 روح با صره تحلیل دید چون بسیار نرسیدن در چیز نایب و در چیز نادر و خورد و دور
 بسیار دیدن و دور بودن سفید بیا و روشنیها را همین حال بود و بعد طعام حافظه صحت
 خوردن عظیم نافع آید و در شبان روزی بکینست و همچنین اطریفات نیز درین باب بسیار
 و آنجا که سبب غلظت روح باشد دماغ را بطیوخ سبب پاک باید کرد و غذا خوردن
 که از آن خون لطیف حاصل گردد و اگر سودا و حی در مزاج باشد از تدابیر بالجو یا با این تدبیر باید
 و نباتات سودا را بعد از سبب بقوعات و فوا که لطیف تری فراستگین باید داد و در کمالی
 مناسب کردن و در چینی و بادیان و مزخوش و باد و چ حل کرده و خضض تنها و حل
 کشیدن و شلغم کشیدن باب از بانه با آب مزخوش و شلغم بسیار خوردن بجز درین
 کرده و در چیزهای رقیق بسیار نرسیدن و آنجا که سبب که در وقت رطوبتی باشد اگر آن که در
 از غلبه تری افتاده بود فقیه باید کرد و نگاه تو تیا و جلیا بکار داشتن اگر از غلبه خشکی افتاده
 تعدیل مزاج و تقویت و تربط دماغ و چشم باید کرد و آنجا که سبب فراخی ثقبه باشد
 آنچه فیکلی واقع شده باشد چنانکه مانع ابصار نباشد بلکه ضعف بود و صاحب آنرا
 در دیدن چیزها چشم از آن بود و سیاهی آن بزرگتر و البته تری ناید و اگر از دورتی و اشغال
 افتاده باشد آسایش باید جست و در خانه تاریک نشستن و در ورمای قابض که
 مشک و عود و ورق زرد مسوق در آن باشد پیوسته کشیدن و مجامعت و بجز این

و اگر از غلبه خشکی عینیه باشد و کمی رنگ خشکی دماغ بدان باشد و در تربط دماغ باید کرد و آن
 و خن بران و کشیدن و طلاء کردن و از زرد و قهوه برین نمودن و روغن بنفشه با دام
 اندر بینی و گوش کشیدن و سر برنجاشلغم و قلیه بران و آشپاده ای که در وقت
 و سقطی نقصانی در عضوی از اعضا چشم افتاده باشد قصد بقا باید کرد و بجز
 حب البصر بکار داشتن و ضما و آرد جو آب برک باید برک خرقه بر پشت چشم نهادن و بر صغ
 شیان و ایشا و بعد از طلاء کردن و کلاب سرد در چشم کشیدن و بر لب سبب
 کردن بر چشم زرد و خم مرغ و روغن کل نهادن و بدشت خواب کردن غذا ای سبک
 خوردن و اگر از غلبه رطوبت عینیه افتاده باشد استغراق رطوبات باید کرد و در کوش
 چشم و صغی زدن و شیان زهر بر کشیدن و کل لبن و در آب دریا و معادن دریا
 نشستن و غذا ای خشک خوردن و آنجا که سبب تنگ شدن ثقبه باشد فی الجمله
 اگر از رطوبتی بود که بران استولی شده ثقبه آنرا بخی و اهرم آورده باشد بجز غبار
 در تری فقیه بقی باید کرد و زردگری و گمان کشیدن و دم گرفتن و درش نمودن اگر
 خشکی فراز اندک کرد و اگر از خشکی عینیه بود که دهن آن بخی فراز هم کشیده باشد و در
 باید کشیدن چنانچه دانسته شد و بعد از آن دوامی تر در چشم کشیده باشد و در
 مزاج حاصل شده دم گرفتن و زرد بر چیزها کردن و در خشکی ثقبه بخل چشم که
 و در غلبه مرض جرش و مثالی از شیا چیز بی بنده و سبب سبب آنجا که سبب قصبه
 بسیار طبقات یا عصب مجوف افتاده باشد هم قیاس بدین حالات مذکوره شود
 عین و اعصاب و عضلات در آنچه ممکن بود باید کرد و در علاج بعضی حالها از قرحه و غیره
 بیان یافته اما آنچه از روی کلیه درین ضعف نافع است اگر آنرا نباشد که در صدر باب
 مذکور شده و گفته اند که دعد و جوز یا پوست سوزاننده باشی عود و بلبله زرد و سوزاننده
 و سخی کرده با شغال فلفل غیر محرق و زرد قصبه در چشم کشیدن بسی مفید بود و عصاره
 انار بخیوش را جوشانیده تا بضعف آید و نصف آن غسل صحت با آن غلط کرده و
 در آفتاب نهاده تا غلیظ شود و لته بران پوشیده چنانکه گرد گرد و بعد از آن برود شده با

نوعی است

بیشتر

اینکه صبر و تحمل صلایه کرده و چشم کشیدن نافع آید و گوشت افامی در جگر کرده خوردن
بسی نفع آید و مسام سر کشاده داشتن در روز و در هر آن دور کردن مداومت خوردن
شلم و التحال تخصیص جگر و در بسی نافع بود و همچنین در قی بار بابت سود کشیدن
و جگر در سردی صبحان بلا در خوردن نفع آید و اندام علم شکم و
سبب آن غلیظ شدن روح با صره بود و غلیظ رطوبت اجزای چشم و غلیظ رطوبت
بسیه و اندام آفتاب بودن بسیار و اندام جگر در روز کشیدن و جگر در روز وقت آخر
و جگر در شب بر آن اعانت کنند جهت تحلیل کردن آفتاب و حرارت روز و در شب
غالب لطایف روح و اجزای لطیفه رطوبات را و غلیظ تر شدن آنها از جمیع آدن بخارات
و طرف شب و کثافت هوای شب علاج و مانع از غلظت غلیظ بسبب و غلظت پاک
باید کردن و هر روز بر کس در درون بینی مالیدن غذای لطیف خوردن تقویت دماغ
بسیه های لطیف کننده بخارات کردن و همچنین تقویت دماغ و مسدود نمودن رگس رگس
و حلوائی بلا در حلوائی و در چینی و سفوف مقوی و از جزیای غلیظ کننده روح و غلظت
بر سر کردن و در کرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن در هوای خوش مقام کردن بویسته
سرمد و روشنائی شبان مرارات کشیدن هر صبح و شام خون گرم خاشاک و زغال
بوم و چشم چکانیدن و اگر جگر تازه را بر تش نهند بکار و انجیده رطوبتی که از آن چشم
بر آید و از فضل و نمک هندی را نرم سوده و بنجیه بر آن پاشید پس آن رطوبت پاکیزه
و چشم کشیدن عظیم فایده بخشد و اگر در طفل و قبیل استقامت سوده بر آن
و از آن آب کشند هم بسی نافع آید و کباب بکیزد و بکوبد و قلبه آنرا که در چینی و سفوف زرد و شیر
داشتند باشد و از قلبه پوتی گویند خوردن و سر بخاران داشتن سودمند بود
جوانی پازده سال را استخوان زنی بنیاده بود و در علاج کرم چون ماده تحلیل
لختی بد مانع او آید و شکم در فرمودم تا جگر نه بر آید پوتی بکیزد و سوره و سطر می کشد
و هر روز سر بخاران میدهند لختی بر سر افکنده و چشم کشاده چند اندام عرق بسیار از
سر و رو او میرفت و دهانجا بقدر حاجت از آن میخورد و بدین عرق را خشک میسازد و بویسته

سرمد میکشد بهین صحت یافت جوانی دیگر را درم سپرز بود و او را کج دماغ که فمید خرد روز
شکم و بی پیا کرد و او را نیز بهین علاج کردیم صحت یافت و سبب بر آمدن بخارات سودمند بود
بدان و این تقویت نافع آمد و اندام علم روز کوری سبب آن غلبه لطافت و قوت
روح با صره بود و کشنی روز تفریق آن کند و کرم بودی و در تحلیل و تفریق آن نماید این
چشمهای از قی و اهل بهین تر افتد علاج چیزای تری فرا باید خوردن و بر سر بخاران
مرطب مانع طار کردن و چون شیر و تخم و اعیانها و اشباه آن در تحلیلات و غلظت و جزیای
نیز علم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زمان بر چشم طار کردن و کحل و کباب استیاق
کشیدن نوعی که در ضعف بصر گفته شده مرغی داشتن و اگر از جهت نظر بر رت و سفید بیا
افتاده باشد علاج نور بکار باید داشتن و اندام علم خیالات اشکال و اوان بود که در نظر آید
بی آنکه موجود باشد و این کاسه ضعیف افتد بهیو بهیو با قه شیک و دایوی بر تو و بوی بوی و شال
غبار بنمایند و این خود و اگر کس از واقع باشد چون در بصر افتد و این بی بود و سبب این
بصر باشد که بخارات چشم با رطوبت روی حلقه و غلظت بعضی اجزای انبارا مصومند و اما آنچه
غالب شود و سیاه تر نماید یا شال و دود بود یا بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
بر آبها خور و غلظت یافته باشد و بر روی او افتاده و از باد جفیان بود و با اوان و یا آنچه شاید و یا
چیز را بنید و ضعفی را بنید و یا میانگاه چیزای بنید و یا خیالی از چیزای بنید و یا بوی بوی بوی بوی
در کرم و یا صورتیهای غیر معلوم حبیب و یا خوش آئیده و یا بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
در میان دود و بخار بنید و یا کاسه سیاه بنید این جمله با طبیعی بود و بعضی از اینها ممکن در بر آید
باشد و بعضی لحظه در او در طرف شود و باز خود کند بعضی زرد و بعضی دیر تر بنیاسب است
و سبب این مرض یا تیره شدن روح بود و از آمدن بخارات تیره کننده از بصر غلظت بد مانع بخار
در اینجور کاسه می باشد و در وقت بعضی بخارها در کاسه هم شایسته شود و احیاناً و غلظت
در عرض زرد رنگ شدن آن خیالها و ضعف دماغ و مسدود نمودن یافتن بعد غذا نمودن و کرم
بر غلظت که سبب بخار بود دلالت کند و یا کرم در قی بود که در رطوبت چشم یا در طبعات آن بدید یا جزیای
اجزای ضعیف بعضی غلیظ تر شود و از بخار تیره یا از غلظت یا از رطوبت و آن جرا متفرق بود و چشم خالها

و یک نمک پخته و دو کزاده و بخور خوب بادیان چنانچه در وجع اول لطفال گفته شد
 این نمک پخته خایه مرغ سوخته چکانیدن و چنانچه سبیده در روغن کل با هم در روغن کل
 آن کشیده سبیده با هم ضمیم کرده و در روغن گاوی نیم گرم و صبر بر روغن گوش مالیده
 و آنجا که سبب باد باشد هم علاج به سطورش ریخته باید کرد و بخور خوب بادیان فایده
 و آنجا که سبب آس کرم بود در روغن گوش کشنده بود و در غصه بجهت غلبه قهر بلغم
 و احداث تشنج و غشی و سدام تخصیص جوانان را که حرارت مزاج و قوت حس است
 چاره جز تقلیل ماده و تسکین درد و تب نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال تفصیل
 گفته و بعد سرهای گوش بیاچند دستور در پس سر کردن و کتفها و ساقهای با
 به فعات حجامت کنند و شربت های خشک و آتش جو و کشکاب به بند و روغن کل مالیده
 جوشانیده فایده میکانند و بعد در روز لعاب پنج شکال بار و روغن کل بچکانند و اگر در
 باشد روغن کل و سه که بار و روغن تا توره سینه قطره کنند و لعاب مذکور و روغن با بونیا
 اندک سرکه و غلبه برون گوش طلا کنند و با عصیه تا توره ضمیم کرده بستر بود
 و بر سر نهای گوش از خالی سر و گردن و بنا گوش تیزاب نرم طلا کردن مکرر مفید است
 و مریض را بجهت رات چون حب الشفا بهوش داشتن تا الم از او نماند چنانکه ماده سبکند
 تدریجی است و آنجا که قصه را مانعی باشد یا خون غالب نباشد و صفرا غالب بود و صفرا
 باید کردن به فعات و کلیات معتدل مثل نفوق میوه های خشک و شیر خشک و چنانچه
 بسا و بعد از آن روغنهای مذکور چکانیدن و چنانچه غلبه شلب مغل اندر روغن تا توره طلا
 مذکور و شربت های مناسب بکار داشتن چنانچه در حیات حاده گفته شد لیکن قبل از دفع
 همه چیز های معتدل باید خوردن که با آس مضر نباشد و دفع را پس فکند و اینجا بخور
 حذر است در شربت خشک نخوردن واجب بود اگر چه مخدر دفع را پس فکند لیکن در صورت
 مرغی میدارد و آنجا که آس سرد باشد و عدم تب و قلت آن و استسکه در و سردی
 بران شاید بود و نخست استغراق خلط سرد باید کرد و بعد روغنهای محلل چون روغن با تو
 و سوسن و بانی امثال آن باید چکانیدن و سوراخ گوش بوسیله سترنج یا طبع پنج یا زعفران

در جلد نافع بود و چنانچه در سال مریم شانی در گوش که عقیق کرد که سر خواهد کرد و در آس
 سو داوی بعد تنقید و قطره آب غلبه شلب کشنده تر و اصل بافتن مناسب بود و چون آس
 محکم کرد و و صدف سوخته با عسل درشتند باید ریختن تا آنرا تحلیل دهد و هر مرتبه با عسل
 مناسب بود و آنجا که آس بحران بود بهین تقویت طبیعت باید کرد و در سیر زود و پز این
 آس هیچ چیزی که راجع بود یا سخت جاذب استعمال نباید کرد و روغن رما و روغن
 بلسان چکانیدن و جمله او را هم سرد و سوراخ مزاج سرد نافع آید و چنانچه روغن خر و حبل
 اندران پخته باشد نیم گرم و جله روغن و قطره که گوش ریزند نیم گرم کرده باید تا زودتر
 اثر کند و بعضی ضرر نکند و آنجا که سبب آس برون گوش بود در چال بنا گوش ملایمی
 و پس گوش و آن غلب از قسم درجهای روغن بود که در کج فعل و کشن بان فته و آنچه بحران بود
 محلات جاذب طلا باید کرد تا ماده را تمام بداند و آنجا که از آنرا اندین با عسل
 به دستور که در او را هم مقرر شده و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد نخست تنقید باید کرد
 و آنجا که تدریج آس به دستور مشغول بودن و آنچه عرضی باشد برنج مرض مریض کردن
 درین جمله پیوسته روغن کل در روغن گوش چکانیدن و شیر دو شیدن تا کوفت از
 از روغن گوش باز دارد و آنچه از ضرب و سقوط افتد بعد قصد کامل عصاره برگ سوسن
 جوشانیده فایده در گوش باید چکانیدن و ضاد برگ تازه مومیده کوفت بار و روغن کل گرم کرده بر
 و محل ضرب و کوفت بکار داشتن و پوست تازه کوفت گرم برون گوش کشیدن و کوفت
 و نمک کردن از سبب مراعاتها که در کوفت سبب است و بجا آوردن آنچه در روغن و عصاره
 جهت آوردن خواب سبب میوه و عسل و عسل نافع آید در جلد او را هم و غیر او را هم و تر که گوش و غذا
 غلبه باد و اکبر و گرم و خشک در جلد او را هم مفید آید و آنجا که سبب فتن و بودن و تولد صوابی
 در گوش است و سردی که در طرش گفته شد علاج کنند و آنجا که سبب فتن آب باشد در گوش
 و کرانی گوش تقدم سبب عدم سبب دیگران گواهی دهد و باشد که در می از آن حادث
 از غلبه در و باشد که از چشمی که از آنجا نیست اشک هم رو و چیت تدبیر از آنجا آب باید کرد
 و طریق آن یکی دستور عام است که بران طرف نمک کنند و برست بخت باند یا بران بایستاد

و شش بکشت دست نهفته سرخس کرده و بر چند بهان پای و درین بر کوش نهاده
 و درین ایست که چو در جوف از راهیان یا شست به تفراری که در کوش گشته بگذرد
 بقدر شش و کسیر از دران اندک کوش بخوانند با دست که چنانچه هوا داخل شود از کوش
 از نگاه بر سر و دیگران طبعه باره بر روغن زیت حریک کرده و چند و با شش در کوش و دیگران
 تا سوخته شود و چند آنکه نزد یک کوش رسد از نگاه سر شیب داشته بیکبار از راهیان
 کشند آب با آن بیرون آید و اگر آب ریشم از خون مجری که در صدفی بود و پس در کوش
 همچو صدف لولو و گشت آن دراز و باریک باشد و اندر دریا می شست و در دم و قوی
 یا بند خنک سازند و در کوش می نهند جذب آب کرده شود و اما هر ساعت بیرون
 و خشک ساخته و دیگر بار رسالی کردن و روغن کل نیم گرم خنک در کوش باز بیرون
 بر ساعت نیکو بود و اندک قرصه کوشش آنچه بر ظاهر کوش پیدا آید از راهیان
 بشرد و جراحها و اما سهام کتوری که دران مباحث مقرر شده علاج کنند و در
 در و رون بود و اگر بعد از در بسیار ورم پیدا کرده باشد کشتن تا آنچه پا بودی
 بیالایند و معنی سیج و دانبا بد کردن جز تشقیه بدن و تملین طبیعت و تقویت مزاج
 بقویات و ترک کوشش و چیزهای غلیظه و بادکنیز و سرد و بپا و از جوای سردی طاعت
 نمودن و پینه و سوراخ کوشش نهاده استحکام کردن بر روز غلظه و اگر بیم تن چرک نشد
 بود و روغن بادامچه کوبی یا بادام تلخ کاهی چکانند و اگر کهنه که در وقت تبسیل آلوده و
 از زوت سوده در گردن شده می نهند و ششیاف مامیثا بر سر که وسیله نهاده مرغ
 سووه کاهی می چکانند و اگر اندک دردی باقی بود با اندک سی دارد و روغن مرکب یا چکانند
 و کاهی روغن بادامچه کوبی و اگر قرصه کهنه باشد و طوبت غالب بود بوی از آن شستند
 قطران تنها با روغن آینهخت می چکانند تا پاک گردد و در او خراش افتد استعمال
 رویاننده و صلیح خون شیانفی و با سلیقون و اسفید راج مفید آید چار شش و روغن
 سبب آن یا سبب مطلق حکم باشد یا بپاری و غده حیوانی بود چون گرم و
 و یا حرکت باد و بخار از گرم چنانچه در خارش چشمن گفته شد علاج آنجا که سبب بخار نیز

یا شور بود روغن باید چکانند و اگر غلبه شود و استفرغ غلظت نیز با شور باید کرد و نگاه
 روغن کل و بادام و ششیاف مامیثا و اندک مرکه باید چکانند و اینجا که سبب غلبه
 چرک باد و غده حیوانی بود بر سر چرک باید کرد و اینجا که سبب حرکت بخار از گرم
 بود بر سر ترکه و تعدیل مزاج باید کرد و اینجا که سبب چربی جهت خاریدن در کوش
 نباید کرد و اگر طبع کف است اندک کوشش را با آنجه باید خاریدن کوهی در کوش بدر و در
 بسیار و خفت آخر جهت ستن کسین انجام گرم شیدا و ششش میدا و کاهی سبب که در آنرا گرم کاهی
 و اکثر از اجابت کوه سفید نگاه میدارند قدری هم سالمیده در کوش او که اندک هم بر طرف شده و صحت

باب یازدهم در احوال بینی

عضو نیست مرکب استخوان غضروف و عصب و عضا و پوست و عروق و شش
 و نهاده و اوجان است که نیمه بالایی آنکه نزدیک است استخوان است و نیمه فرسوی آنکه در
 رخسار نیست غضروف است و حرکت دو کنار بینی بد و عضله است که با عضله رخسار استخوان
 و مجرای بینی از سوس بالایی استخوانی که آنرا مصفاة گویند میرسد و از استخوان برگشته
 اندر بر دو غشای و باغ بر این استخوان منقذی است بوئنا از آن منقذ بر مرغ رسد و
 بوئیدن که آنرا قوت شامه گویند دران در فرو نیست که در نهایت این و مجری است و در
 حلقان گویند چنانچه در باب اول بدین اشارت شده و از هر دو منقذ بینی در منقذ
 نهایت کاه کشاده است غشای بدان و منقذ از قصب شش بینی گذر از غشای
 درآید و صفای او را نیز بدین و منقذ باشد و مخاط ازین راه برین حلق در رود و هم
 مجرای بینی بگویند هر چه منقذی تحت نیک کشاده است و بوی دوا که در چشم کنند
 از آن دو منقذ بینی رسد و طعام آن از جهان راه نفس بگام و زبان رسد و هر دو
 بینی از اجتهادی که بطرف بیرون است تا نهایت کام فراج مخلوق شده است و طوالت
 و هم در بار دیگر تا نفس انسان بود بمقدار لایق هوا و آمده انتهای آن منقذ که بطرف

باریکتر مخلوق شده است تا بوی سرد و رطوبت کثیره سبب بادهای غلبه بر باطن گردد
از مینای بدان حوالی در نیفتد و حس بوییدن چون غلظت و انجم عظام جهت است
که موقوف علیه حیات است برای آن نیز و منفذ در مینای ساخته شده و یک منفذ
عظیم و بزرگ در دهن نیز شریک مینای است تا اگر سگ در منفذ یافت حیات از وی
بهره یابد و مع ذلک چون مینای غضوی بیرون آمده است اکثر بلندی آن از غضروف
مخلوق شده است تا از ضرب و صدمات زود بکشد و دفعی نماید که مینای را با
سبب جوار و جزو عصبی و وقوع او متفرع و باغ مشارکت تمام است و همچنین با و کربله
بعضی عروق و شریانین چنانچه با تحقیق آن واضح گردد و همچنین با چشم
و سبب تر جوار و منفذی که مذکور شد و با شش مجتبه مرور نفس داند اعلم
بطلان نقصان وقت شامه و اسباب علامات و معالجات آن
سبب اینها یا سوراخ مزاجی بود یا رواج یا از خلط بلغم و مقدم و باغ یا در از بدین
معلوم با فراط یا بغیر فراط و علامات سوراخ مزاج مقدم و باغ و موجب آن در عصبان
وال بود و از سوراخ مزاج سافج آنچه گفته و شکر شده باشد علاج آن شور بود یا شکر
تمام یا ناقص که در مصفاة یا منفذ مینای واقع شود چون از کرم و خشک شدن آب
مینای در منفذ ماندن خیزی در دهان نفس و گوشت فزونی و کرم و باغ باشد که با و
غلظت و منافذ مصفاة نماند و باشد که آماسی در منفذ مینای پدید آید و غلظت در کلام
احساس کرائی و مقدم و باغ و نهایت منفذ بران دلالت کند و در ریکی تمددی با
بی کرائی علاج آنجا که سبب سوراخ مزاج سافج بود قهیل و باغ و عصب باید کرد
و ششومات عطر کرم چند سیدستر و بخورات آنها و مالیدن پرورس در دهن مینای در دهان
کرم بر سر و پیشانی و ذکر و خضیا عظیم نافع و دود لته کبود و دود و دود کرم مینای در
و پیش کوزه تیزاب کرمی و در شیشه کرمی شستن مفید بود و غذای کرم با لطف و
خشک با فضل خوردن قطره روغن چند و مدامت نبودن سیر خام و سباز و کندن او
و دلا در جمله سودمند بود و آنجا که سبب سوراخ مزاج مادی بود نخست تنقیه بلغم باید کرد

آنکه همین و تور مار را می دانستند آنجا که سبب کرم بود علاج زکام باید کردن و آنجا که
سبب سبب ششوخ بود و در مینای شیر و در دهن مینای باید و ششیدن و آب کرم شستن
کردن و حمام زدن و بعد شستیدن بزور نفس بیرون کردن آنجا که خیزی در مینای مانده باشد
بستکاری باید بیرون آوردن و در امراض اطفال با شاری بدان شده و آنجا که
گوشت فزونی بود و در سیر آن بعد از این مذکور شود و آنجا که سبب کرم و باغ و منفذ مینای بود
بنوعی که در علاج کرمی گفته شده و در کرم گوش علاج باید کردن و آنجا که سبب
غلظت بود و در منفذ مصفاة بخور زهره و بخار سداب و سقر و پودنه که سبب کرم سوده باشد
و قطره عسل و سپیده و زهر اسفید و چند سیدستر و روغن بادام تلخ سوده نافع بود
و همچنین کیمیک و زهره بریشانی و خورون با و شکر و آنجا که سبب جدوت
آماس باشد بر فح آن بر طرف شود و تدبیر آماس مینای هم بر وجه آماس کرم بود
داند اعلم و و ادم او را کرم بوی بد و لذت یافتن از آن و او را کرم بوی
در وقت بوییدن و سی رواج طبعی آنکه در خارج موجود باشد سبب این
یا خلطی بلغمی عفن بود و در مقدم و باغ و یا در غلظت که نهایت مینای است از درون و یا در
زایدین حلتین که حس مریض پیوسته ادراک آن میکند اگر بوی آن غلبه است و اگر
الف از آن لذت می یابد همچو دباخان و کناسان و الا در حین توجه با دراک ششومی و دیگر
توجه حاسه و محرک بخارات آن و امتزاج و غلبه کردن بوی آن بر بوی ششوم و اگر
عطر باشد ادراک آن میکند و با قرحه عفن بود و در مینای که من از می شود و یا بخاری بود
کنده بوی که از معده و یا از شش و یا از دهن مینای سبب از خلطی عفن که بر سطح آنها
یا در اجرام آن اعضا جای کرده باشد و با قرحه در آنها حادث شده باشد بوی و ششوم
بوی آنرا درین باید علاج آنجا که سبب خلط بلغم عفن بود و در معده و باغ یا
خشوم یا زایدین و ظهور علامت بلغم و کدورت حواس و دلایل دیگر اسباب شایه بدان
تنقیه و باغ و بدن باید کردن به ملات مناسب بعد از آن پیوسته خشک بویانیدن
و بطوسات اگر مرض سبک بود عطسه آوردن بالسه ماده را بد فحاکت بکند و یا در دهن

و اگر با بعضی کوبیده و باشد که فروق سخت و تیره رنگ بدیداید و کام تراکم سخت کند
 و گمان افتد که بیا سورت و آن سلطان باشد و فرق آن باشد که با سوز نرم بود و از این
 علت سرسام افتد که منس نولد کند و باشد که در آن کوه و سوز از این ببارد و علاج آنجی با بخور
 جراحان بدست نگاری بردارند و اصلاح جراحات کنند و اگر انار را با جرم تلخ بگویند و بخور
 و صاف و طرف مسی کشید بکنند و فسیله جان تر کرده در مری و نوش در گردانند
 و بر با سوز نبندد و در سفند مدلولست کند زایل کند و بعد تقویه بفسد و سهل دلی بود و
 مسج دست نباید کردن و تقویه و تلطیف غذا و تیراب نرم و یا جرم آن و یا غسل
 اصلاح کردن و اندام عمل خارش و درون بینی سبب آن بخاری تیز بود که بر
 و دماغ برآید و بسیار باشد که مقدمه زکام بود یا مقدمه رعاف و یا مقدمه امه و
 و دوائی که بخار معده باز دارد و بخار اشتن و غذائی که بخار و خشک خوردن و بی
 درون و برون بر و غن کل و با دام حرب و اشتن و اگر خون غالب باشد فسیله
 کردن درک درون بینی کشادن و انجا که سبب مقدمات مذکور بود و تدبیر آن امر
 باید کرد و انجا که از بقیه ماده قرحه و جراحی باشد فلول آب کرم و بدان اشتن درون
 بینی مغیره باشد و الله اعلم عظمه متواتره سبب غلبه در فکته شد و سبب تازان
 قوت دماغ و ذکا و حس آن و قوت رسیدن بخار عاده بود و بعد و اعصاب و دلی اول و این
 ابتدای نزله و زکام و آماس بود و تدریج آن قریب بتدبیر صریح بخاری باید کردن و در کل
 و در غن میدا بخور بیدن و همچنین فکته سرکه و عصیر کشنیز تر و کلاب و یا عقیقه و همچنین بیدن
 سبب بی و استنجز بخاری و بر پس کردن مجله التشن نهادن و بلبه کرم کشیدن و آن محل کردن
 و در غن نیم کرم چکانیدن و سه بر بخور دقت و زعفران و اشتن و چشم و گوش و لایق
 مالیدن خوب بجز بای مرغوب مشغول کردن و ترسانیدن بجز بای که دوازی کند و بر
 از چشم و دهن فراخ باز کرده و در چیزی بکشد که لیکن و آب کرم بسیار بر سر بخورند
 نافع آید و انچه مقدمه زکام و نزله باشد تدبیر آنها باید کردن و انجا بود که شامه افروزی و کاه
 و کل سرشوی خیسیده و خوردن حب الشفا در گریخته کشیدن و حرکت در کل و اگر

نافع باشد و انجا که آماسی در نواحی دماغ بود و قصد باید کرد و فانیل غذا و تدبیر سیل که این
 و انجا بوی تیزاب نادر و و انشال آن غنید باشد و همچنین بوی سیانجه و بوی کرکست
 و خورون شور با نمک و سه بر بخار اینها داشتن و بعد و چوب که داند علم رعاف
 سبب خون آمدن بینی یا دماغ طبیعت بود ماده مرض را در بخار و یا استلای بدن از خون
 که بقیه تیره و سه برکی در سفند بینی از دماغ کشاده شود و یا عقیدن رکن یا شربانی بود و
 دماغ سبب بدین ضرب یا بسقطه بصیر بینی یا بر جوشیدن آن و اندر شربانی دماغ سبب است
 و دماغ و کشادن حرکت غلبه تیره و حرکت غلیانی و باشد که از خارج حرارت اندر مری و آن که
 و خون بدیداید از آمدن و حرارت بینی در سفند نیم بدیداید یا بزرده هم کشد حرکت غلیانی بدکند و سه برکی
 و قطره قطره خون چکین کرد و باشد که از غلبه اشتنای کردن و دماغ ان در دماغ
 و سفند بینی خشکی حادث کرد و و بانگ مدتی بکشد یا علاج انجا که سبب دفع طبیعت
 بود و در وقت بخار نشاید ان باشد قطع آن جایز نباشد و طبیعت کار خود تمام کند
 بلکه گاه بود که طبیعت در دفع ضعیف باشد و بعد و حاجت آید چنانچه در بخاری بدن نشاید
 شده و اگر از اطراف واقع شود و مانند طبیعت کار خود تمام و از دماغ مساک عاجزست
 بیم سقوط قوت است انگاه باید بستن بتدبیر و دوائی که بعد از این مذکور است و دوا
 که سبب استلای و موی بود علامات استلایه چنانچه در باب چشم بدین است بران
 دال باشند هم قطع آن و اما که خون بقدر لایق باز نیاید و رنگ و روی بختی صافی نکند
 و از جرم و اشتقاق بغسل و کاست بر طرف نشود شاید کردن که هم استلای ماده بود
 بعد از دفع استلایه باید کردن تا ضعف و حوشی دیگر حادث نشود و بتدبیر و بخار
 که بعد از این بدین میگرد و انجا که سبب غلبه یا بسقط بود انچه از شربان آید علاج پذیر نباشد
 الا باشد اما بعد جهت حد و شفت بزودی التهام نماید و فتن شربان در وضعی کشد
 آن میسر نباشد و از اثر و البید بود و ساقن خون شربانی در فصد گفته شده
 و انچه از وید آید علاج آن نیز ضعیف بود هم جهت بعد مذکور لیکن بخشی باز آید و بعد
 به علاج باید اشتافت و انجا خوراندن فادیه در دماغ یا عصا در خرگوله و سکه و خرا

سبب استلای
 سبب استلای

موسمی است که غصه از حرارت بسبب تافع آید از جهت لطافت سر از خارج و طبعی از غلبه
میکرد و در غیبه که غلبه میوز در دهان گفته شده و چون سبب صحبت کرده و آن
باید غلبه آن به میدان حرارت شود و اینجا که سبب شدن خون بود از سردی
گرم و قدم صلیح قوی التهاب سوختن در آن سردیست بر آن گواهی دهند و در تعدیل آن
باید کوشیدن چنانچه بمرات مبین شده و آب سرد خوردن و دروس کردن و بر خنک
و التهابی سرد و در بر سر نهادن و بر وجه خشک داشتن و آب برف و یخ ریختن بر
بالای تن نهادن لحظه لحظه و با پیاد آب خشک داشتن لحظه لحظه و همچنین چیزهای خشک کرده
تا بضع بر سر و صدغهای پیشانی طلا کردن و در مقام خشک ساکن بودن و هوای خشک
داشتن و غذای قلیی بضع خشک کرده خوردن بعد از رفع اعراض سوء المزاج و افراطی که
منبع آن مناسب بود و میسر کرد و اینجا که سبب از حرارت خارجی و پس منفذ بود و اینجا
که دوکان و جوانات را بسیار افتد هرگاه با فراطی انجام ساکن باید بودن خشکیها را خوردن
و سر را خشک باید ساختن و اغلب همین قدر کافی بود و اینجا که سبب تشنای محقق بود
شدن خون به فیات و مهلت و بعد کندی شدن خشک شده و جفاف منفذ آن شاید
کرد و بعد استادن پیوسته برون و درون بینی را چرب داشتن و همچنین تمام سر را چرب
باید داشتن بلکه کفهای دست و پاها و خصیصه را نیز و شبها قطره جدر و غش در گوش
چکانیدن و از حرکت عنیف و غضب و هوای خشک و گرم حذر کردن و در آب سرد و غوطه خوردن
و کاهی در حمام آب فاتر در آمدن بیان اعمالی که درین مرض مطلق تافع نیست نهادن و همچنین
پس کردن و بعد از آن به جگر اگر خون از پیش آید و بر سپهر چرب آید و بر سردی اگر از
هر دو جانب آید و بستن خصیصه مردان و پستان و دخران و بستن بازو و پا و زانها و بستن
سنگ بر سر بر سر و در آب سرد داشتن و آب سرد بر سر ریختن و در داشتن
و تحت او بر ساندن و در مقام سخت خشک و خشک ساکن بودن از حرکات عنیف و غطه
در کینه و خنده بلند و سر و اعراض نفسانی گرمی فرا حذر کردن و از قیال اینچنانست
فصد بار یک کردن خون آنقدر بر داشتن و حالت پایسته یا غشی افتد و بدان باز ایستد

و شیان پنج درمیی و در نصف نهان بیان دوائی که در بینی و منته خون را بندد و کاغذ
خبر سوخته کرد اسپادناق کند یک لاری سوده مسک زخم سوده کج سوده بکر خرقوله
خشک نرم سوده پشم خرگوش سوخته بپشم سوختن زیر دمبراشه درون خیار نرم سوده
سج عکبوت سوخته اسپنجی که اندر خرما وقت اغوش تن عی خون شیا و شان بیان دوائی
که در بینی چکانند بخا صیت نافع آید عصاره سرکین تازه عصاره بادروج عصاره خرقوله
مرد اسپیک در عصاره سیب ترش سوده عصاره نفع عصاره کنده عصاره خیار عصاره کر
عصاره لیمو خشخاش خون ضفیع بیان دوائی که بر سر و پیشانی و صند غلطاک کردن مفید بود
کج بکر سرشته یا بیان عصارای مذکوره سوده اتاقیا و کلنار و ناز و و صندل و کاغذ
واقیون و کل ارمنی جله یا بکشی شسته یا بصارای مذکوره باید که کج را بقدر یک انگشت بشوید
بر که در دفع پیشانی طلا کنند بیان دوائی مرکب که در درون بینی تا اقصا انداخته
خون باز دارد و بمرحبت افیون و الکی غبار اسپادناق و نازوی سوده نیم درم جله بصار
رکش الحار شسته و غار عکبوت در دافز و ده بیان دوائی که بخورند نافع بود و سرخشی
دو دو انگ ناز و جله در دوج سائیده یا در عصاره خرقوله دو دو انگ بومیایی در عصاره
یا خرقوله شسته پنج تراشیده برن در دوج و درفشد خوره یا سماق حد الشفا ترش نموده
افیون نیم نخودی کل مخموم در عصاره نفع یا در عصاره خرقوله مرد اسپیک در آب مسکین
جواب خیار باد زنگ سوده نیم درم و پیرمایه حیوانات در عصاره خرقوله بیان دوائی نافع بود
یا چه برده بساق خیمه برنج بوی داده بساق و اندک نفع یا پودنه پنجه پتیزه خشک بپاش
بوی داده باش و عدس بزرگ یا بساق پنجه یا بچه که خیر از این نفع گرفته باشند بقی
ساق بنیان و دوج بی مسکه خشک ملا و دمج و کباب نیازان کنده و اشال اینها از پنجه در آب
دسوی فرسوده اند و باید که در صحن خشن چیزی در بینی نهادن احتیاط کنند که خون از راه حلق
در نزد که معده از آن باز کرده و مض ضعیف شود و عشی افند و بقی محتاج کرد و یا بخوردن حلاط
و جله بر عارف مضر باشند و اگر از معده بگذرد و برده اند در درود و شکم بر آید و تحقیق
احتیاج افند و آن نیز در عارف مضر بود نیست فی الجمله تا بر رعاف و بسیار از این نوع عارف

نیل نایب

۲۰
از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

100

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page.

11

10

2

حاصل شده است اما آنکه شریان شکافته بود و اندک اعظم شخص را جهت تسخیر سده و دماغ
 حکیمی پسندی دوا می ترزد و دماغ از منفذ بینی و سیده بود و در اعصاب شده و در شبان روز خون
 اندک اندک میرفت و در جند آب سرد و آب شهاب آن بر سر او می ریخته باز ایستاد و همان حکیم
 فرمود عصاره علف بکم که در آنکه نه می باشد آن را بسیار بریزند و بر شانی طبله که در دور
 یعنی دوی ریخته و سر او را خاک می کشند و همین باز ایستاد و زکام و نزله و سطلخ
 بران جاری شده است که آنچه از طویات دماغ سیلان کند و تند و قوت دافعه را به بینی
 فرو داند یا اگر سده در نهایت منفذ بینی از آن واقع شود آنرا زکام نامند و آنچه سیلان کند
 و راه خلق و سینه فرو داند و دران مجاری سده کند و یک نعل نزله نامند و علامت خاصه مطلق
 زکام و دشواری نفس زدن بود و از راه بینی و غده کلام خصوصاً سیم را میسبب گفتن و نون و شکر
 حکم جردن خلق و علامت زکام و نزله کرم سببی چشم در وی بود و خشکی و گرمی و تیزی یا
 شوری و رطوبتی گرمی یا لایند بر راه خلق و بینی و سوسن و غده که در آن مجری خلق را در دهان
 و بینی نفث در صفه دوی و سببی تیزی آن در دوی و نفس و التهاب سرد و دوی و سببی در
 یافتن از خوردن خلیقه و هوای خنک و پری سده غلبه آن از کرمها و هوای گرم و خلوصه
 و علامت مطلق زکام نزله سرد و کانی سرد و دوی بود و پیشانی و مقدم دماغ و غلیظه و
 سفیدی و زشتی یا یا بکلی یا بدطبی و سردی و طویات نزله و غده منفذ بینی و تند و آن
 و زیاد شدن کانی در پری سده و از خوردن سردیها و تری یا دویهای خشک و
 و راحت یافتن خلوصه و هوای گرم و دوی گرم بر سبب جمع آمدن فضلات رطوبت
 اندک و در دماغ یا سوراخ مزاجی بود کرم در دماغ که بخارات زائده بدان جهت بخوش کند
 و از ضعف عارض آنرا نتواند گوایدن و تسلیل کردن و یا سوراخ مزاجی بود که سبب
 زیاده پری و دغانی بخارات کرده و در دماغ و یا سوراخ مزاجی بود کرم از زینها و از خارج کانی
 و احتمال آن در سردی از کرم و طویات دماغ را بکند از دسیال سازد و یا بویهای تری و طریخ
 رسد و طویات دماغ را بکشد و بخارات آنرا برانکیزد و یا سوراخ مزاجی بود که سبب
 آن بسته گردد و طویات بخارات تحلیل نیاید و جمع شود و یا بکشد و یا بکشد که خداه

نفسی که در دماغ
 غلیظه که در دماغ
 سببی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ

مزاج تری و دماغ تری از زکام و نزله بسیار افتد و مردم کثیر الفضل را اکثر اوقات مزاج تری بود
 که کواریدن تریها و دماغ کرم را نذوبی کل و مشک و امثال آن زکام افتد و سبب
 این ظاهر است و مردم کثیر الفضل را هم نزله و زکام بسیار افتد از جهت تحلیل بدن ایشان
 و در شش مردم سیه و خوار از نزله بسیار افتد و همچنین آب بر بالای شش پری و سیه خوردن
 محرکه نزله و زکام بود و دیش ظاهر است و از هوای گرم بیکبار هوای سرد و بر آمدن و سردی
 در کرمها یکبار سرد و ساختن و از سردی و گرمی که کرمها کشته شد و بیکبار از خانه آمدن که هوا
 بیرون دران داخل می تواند شدن و از کرم ساخته باشند نزله و زکام زود آورده است
 حقن و تحریک طویات و خواب روز اندر زمستان زکام آورد و جهت زیاد ساختن رطوبت
 دماغ را و همچنین دماغ بسیار خوردن در زمستان و تابستان و مالیدن بر شش
 و نان چرب بسیار خوردن و هرگاه از بی باد جنوب یا و شمال آید نزله بسیار افتد
 و همچنین هرگاه که تابستان بر طبع خود گذرد و هر ماه بارانهای بسیار آید برستان نزله
 بسیار افتد و جهت تحریک و تولید رطوبت و الباقی گفته است که هرگز از تابستان
 از مرض طحال این کرد و جالینوس میگوید که سبب آنست که کرمها از عضوی ضعیف شد
 هرگاه بد که در بدن او پیدا آید و وی بد انجامی آورد پس عضوهای دیگر بلاست اند
 شیخ گوید سبب آنست که ماده خداوند نزله رقیق باشد و ماده مطلق غلیظه و خواب
 حق امیست بلکه غلبه تفاوت رطوبت و یوست خلط هم و اتمت و مرا عیب است آید از بی
 شل جالینوس که از تخصیص قول البقراط محمول چون غافل باشد و بداند که نزله سبب است
 بسیار گردد و چنانچه ماده نزله چون بر راه بینی فرو آید زکام باشد و چون بر گوش نزلد
 امراض گوش تولد کند و چون چشم نزلد امراض چشم تولد کند و چون بدان زرد
 در دندان تولد کند و چون بکام فرو آید ملازم کند و چون بر ده آید سبب سعال
 و سح و قوی که در دوی و چون شش فرو آید سل و سرفه ذات الریه تولد کند و اگر بخاک
 فرو آید سبب ذات الحجب و شوکر و در کانی خلق فرو آید خناق گردد و چون مجدد فرو آید
 سبب اکثر امراض معده گردد و اگر بعد حرکت در اجزای دماغ متوقف گردد سبب امراض

نفسی که در دماغ
 غلیظه که در دماغ
 سببی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ
 کانی که در دماغ

در مقامی که هوای از غیر زمستان و تابستان و در زمستان در مقام یک گرم گشتن
 و شامه ایونی بوسیدن و گتپای دست و پا بهار و بر و غن کا و جرب کرده بسیار
 سر آتش داشتن و سر بر بخار شلیم و قله بونی داشتن عظیم مفید باشد و قدر
 که نهایت مفید است که چون بدن بنهایت خشکی و در مریض و مرطوب بود و بخت فصل
 و مریض مرطوب بود و فصل و قوت مناسب است فراغ باشد نخست است فراغ غلط
 بسبب گشته بعد حب الشفای بزرگ فی الجمله بگوید و هر روز یکونیت و در شب یکونیت
 خوردن و غذا بستر که گفته شده بکار دارند و همین نوع ملاحظه میکند کم بخورند از غذا و آب
 چندانکه ماده بخت شود و بعد از آن بجام متعاقب داند تا پاک شود و آنجا که با استفراغ حاجت
 نیاید یا مانعی باشد همین حب الشفا خوردن و سایر مراعاتها کردن کافی بود و در بار
 حفظ الصحة عظیم نافع آید بلکه اولی بود و در حار ترش قیام نفعی تمام بخشد و بسیار نفع
 قوی مرض را بدین نوع علاج شده است و بایست دانست که اکثر مردم که از کرا و سردی
 که سوداوی در مزاج و دماغ واقع باشد که مردم کثیر الریاضه کم دماغ را ز کام مفید بود
 و آنرا زود علاج نباید کرد بلکه بتدریج و خیل من ساقش آن یعنی گفته و لازم ساختن آن
 مناسب بود و صاحب نزل سرد را چون تب آید پیش از آنکه بر اعضای درونی بگشاید
 نافع بود و زود ببلع شغل باید شدن و الله اعلم

باب دوازدهم در احوال دمان

از ترکیب دو وضع و قوت و تاثیر و منافع اینها و امراض اعضای که اجزای آن شده و اسباب
 و علامات و معالجات آنها اما ترکیب دمان و قوت و تاثیر زبان و کلام
 و هر عضو است فتنه از چند عضو مرکب شدن چون لبها و دندانها و گوشت است و
 و نهایت وی بر پنج منفعت متصل به دمان و درون سلیج و غل وی در دندان از
 حساب دمان و عضله و پوست به پدید می آید هم اسم اینخته بود و جدا نباشد همچو

دیگر اعضای منفعت لبها جمله چیست حکم که از اعظم بهجت نیست و جهت تکمیل حسن صبح
 سردی و دما و ادوات بر شامیدن و خوردن امری واضح است و اما دندانها
 برای آدمی در جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر را بر یکی شازده عدد شازده
 دشت چهار عصب حس به آنها پیوسته شده است در پنج آنها را گنده گشته تا غلظت
 آن ادرک و منافذ بطایع کند و برای اصح در اصل خلقت دندان از تخم مادر و میرگون بود
 و در صیرج لذت اگر چه بچون سراسر اعضای اصلی را ظاهر نباشد لیکن پنج آن
 در استخوان با فلکها آماده نموده باشد تا در وقت حاجت بر طبق حکمت الهی عجل
 ظاهر گردد و در غلب احتیاج و کمال ذلت و ضعف با قوی تبدیل گردد و چاین عضوی بود
 که حاجت بنایت برابر غالب باشد و قابل نقل و تبدیل بود و در بزرگ شدن اعضا
 در حد و سن بهجت و دشت ساکی جای پنج دندانها فراتر گردد و در خاندان آنها
 بخت باشد و غذا نیکو نیاید و بر تریب انچه ضعیف تر بود می افتد و طبیعت عوض آن
 انشا میکند و دلیل که بعضی نوشته اند بر آنکه دندانها از تخم مادر و پدر نیست جهت آنکه
 اگر بودی همچو استخوانها بایستی که در رحم متکون گشتی خالی از صفی نیست چنان دید
 کودکی متولد شد خراستخوان سرد و مری کرون و پشته هیچ استخوان ندانست
 و بهجت ساکی به استکی استخوانهای دیگر در بدن پدید می آید و از جمله اسنان انچه بهجت
 خاندان بکارست بهتر و بزرگتر مخلوق گشته است چون که سیاه که آنرا افارسی است
 و انچه بهجت قطع بکارست باریکتر و نیز تر مخلوق گشته که از آنکه گویند کوشنی بود که در غلظت
 و منفعت آن جمله حفظ داشتن گشته است چون دیگر تا د کوشنی پنج دندانها و این
 بیات آن ظاهر است همچو منفعت دندانها جهت تحسین صورت انسان و تحسین ادای هر دو
 و اما زبان کوشنی است نرم و سفید غشای دردی پوشیده رکبای بسیار و
 و در دانی در گوشت او یک کشته شرح مژدن آن طولی چون آن رکبای باشد
 و اندر اصل وی قطعه گوشت خندی مخلوق است جهت اینکاک لعاب یا مطبوع
 گردد و ممد سهولت بهنج و ادرک شام شود و اندر غشای وی نصیبی تمام از حشمت

و حق که از قوت ذالقه گویند بدان قلم باشد و گوشت زبان و دشت بود همچون بان
 لیکن سبب که برود اندر یک غشاست برود و یکبار به مانند و غشای آن نیز از میان دشت
 واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان در تری در میان او است
 و منفعت زبان جهت سخن گفتن و ذوق طعم مطعومات و یکی اکل و شرب که ساطع قوت
 حیات است ظاهر است و اما کام که از احکام گویند گوشتی بود صفاتی قوی بر روی
 استخوان همین گسترده شده و بر آن است اگر گشت باشت لسان مخفی نماید که چون تیز او
 از اکثر حیوانات بسخت گفتن است و اکثر امور معاش و مساو در ضمن تکلم مندرج است جهت
 تنظیم این چندین عضو مخلوق گشت و خروج هر چهل یک از خلق تا ششین مقرر شده و در
 آفت بعضی از منفعت دیگر با غضیب باشند و با دو این نفع منفعت امر تقسیمی است
 و اکل و شرب جهت بقای حیات که منوط به همین است بهترین منافع است و فی الحقیقه
 و همین در جامعیت منافع بر اکثر اعضا شرف دارد و این را با تری و مسده بواسطه تنوع
 و یک سطح و با دماغ بواسطه غشا و اعصاب و چشم بواسطه منفعت مشاکرت و با دماغ
 و اما امراض اعصابی در بین اسباب و معالجات آن طریق قدین لب
 سبب آن سودا و بلغمی بود یا بسبب اکثر آن از جهت اثر هوا است علل که از دوزخ
 از تن و زبان لعاب آنرا پیوسته بر لب و محل ریش شده آن مالدین نافع بود همچنین
 گفتنی که از خیار باد رنگ که زنبوق بریدن آن و بر چوب که سودا و همچنین لعاب استغول
 و بی مالدین و غرورن و در شرب ناف و مسده را چرب کردن بروغنی نرم و غذا چرب نرم خوردن
 مفید بود و پاچ بر نیم شب خوردن و منی نافع آید و اگر حرارتی و سوزشی با آن باشد که شک جود
 و استغناخ با گوشت خردس چوبه سفید آید و خط آن از هوا اجنبی نمایند کاغذ و آتش به آن
 و لای آن واجب و پوستی که در اندرون می باشد چسبانیدن نیکو بود و بسیار
 موی که طلا کنند نافع ای که بگزاید سفید را از زیر و از روی که سفید و نازک است
 کدم و کثیر ازرم سودا و بختی جمل برابر و در دم و در غشای که سفید و لای آن است
 و در آن چسبانند و کذا از دم مرده بگوشت خرم نموده و باید که ارغنده کردن و آتش به آن چرب

بفتح نون
مع مقفد
مطلب

۲
روزنامه اول
تاریخ روز جمعه
بروزنیر
جمعی است
بصورت
روزنامه اول
علاقه راه
از طرابلس
مسافت آنرا
به بیست و نه
گوشده

باشند و اگر استقبالی باد و رسیدن کرد و آب سرد بنکاه ارد و هر روز نیم روز بنکاه کرد
در آیه واحد عرف گشت که آب نیم گرم بریزد و از دانه ای گرم و خشک از جنزای شش شیرین
شود و وقت ترشش بریزد نماید و الله اعلم بحالهم این روشی بود خشکی مائل که در کجای لب
چون آید و از سوزشی و بیگم کشیدن مایل نباشد و نگاه بود که از آب آن اطراف روی کرد در
حوالی آن لب که گشتاده و در برین کفین و خاشاکین خسته کرد و آب سیاه
که چون در خانه یکی را به آید یا کمتر از آن مقام سلامت کند و داده آن دم سوسه بود از سطر
یا قسوه و از تخمین آن بریزد کردن است از شیرین بیا و اگر میباید کم خوردن و خشکیها و غذا
ترشش شیرین خوردن و پیوسته از آب بیه تازه که آخته حرب و داشتن و اگر علاجه ای
طریقین لب مفید بود و بواسیر لب این علتی بود که لب سطر شود و در میان آن گشته
ظاهر کرد و سوسه و انجورند و بخللات و مرهمهای خورنده از ارفع گشته هم شاید و الله اعلم
و رم لب سبب آن بابا و شقاق بینی بود یا با شقاق لب و علاج آن علاج سبب آن
باشد که سوراخ را می بایان ماده راه میاید و اندک ماده در خلل آن راه میاید و پیوسته نمودم
بسی قیستی و خوشی دیگر علاج این آنست که جانوری که در خانه میاید و پیش پشت بر آید و
لب بار دست و پا که آنرا بعضی جای خر خدای گویند بکیند و سوزنی و راسا فل آن فرو
بافتارند و طوبی از آن بیرون آید آنرا که بران درم میماند و لب بسیار را باین و علاج گشته
و الله اعلم خوره که بر لب افتد سبب آنکه که در لب پدید آید غلط بود و نیز که برانجا ریخته
سوداوی خالی نباشد و اغلب از دماغ برانجا دفع شود و در عفونات هوا لب یا ر واقع شود
علاج این قریب به علاج ریشها سناخیه و جیره نامر فارسی و بعد تنقیه تیزاب کار می باشد
اصلاح بمرهم جدوری عظیم نافع و معده بود اگر گوشت دندان برید یا بد همین انواع علاج
و علاج خللج سیاه هم سبب بود و این طوبی بود که خونی را که غذای آن میشود فاسد از
هاین سترخی در تریل و ناقص کرد و اندولی فساد معده که افتد علاج بکیند کند و زرد
در حرج دوم الاغوبین که گشته و بر سا جمله را سوده و خجسته بسکنجین غصصی سرشته
بران با گشت میماند و شب بران طلا کرده بکیند ازند و بعد تنقیه طوبی با تحب حبیبال این

مجلس اول

انفع آید و پیوسته ببلبل با عجز بویای فلفل در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و گاهی بدین
 مضغه کردن و درختن فائده و بدینسان دوائی مجرب جبریان کشنده بریان مغز بادام
 بریان فلفل بر روغن کاه بریان کرده مرور دیرینه جلد را بر سوده و خجسته هر شب بر سر
 باشند و خواب کنند و بگری فلفل و خارا سوده و نرم خجسته هر شب باشند
 و خواب کنند و بگری برگ تنول و جاد بلیله زرد و مجموع یا یکیک سوده باشند
 و الله اعلم سست کشتن گوشت بن دندانها سبب استرغاض و بل
 غلبه رطوبت غیر فاسد و غلبه بخار معده بود علامت آن آنست که بر دندانها
 استوار نباشد به دستور سابق و عام بزرگتر نماید علاج آنچه اندکی بود علاجی که در
 نقصان گفته شد نافع آید و کافی بود و اگر بسیار باشد به آیدن کشتن به نشانه زخم
 خون آنرا بر دهن باید کردن و تنقیه رطوبات بسبب کشتن و با حقیقت شل بازوی نیم
 و فلفل نیم سوخته و سعد و کلنار و دار فلفل و شب یامانی سوخته و بلیله و برگ تنول و برگ
 و خاکستر پوست بهند و انداختن درون با رک و اما قیاسا و اشباه اینها یکیک یا دو و بیشتر
 هر شب بر سر دندانها پاشیدن و خواب کردن و صبا جابجلاطین و طبع ساق و در دهن
 و مغویات معده خوردن و حافظه الصلحه هر شب یا گاه بکار داشتن نافع آید گوشت سیخ دندان
 سبب این سستی در بل و کشاکش و کی مسام آنها بود علاج این علاج نزل بود و الله اعلم
 قلع بیان در امراض اطفال شده و این بثرات آنچه سفید بود که بر یک مشهور است
 سبب آن بلغمی باشد شور و سوزش و حرارت و الم آن کم بود و بوقت جنبانیدن
 ظاهر شود و آب در دهن بسیار آید و آنچه سرخ بود سبب آن خون باشد حادث و بلیله
 و الم و تعب این بیشتر بود اندکی و آب دهن غالب شود و دندان جلد غلیظ و آنچه زرد
 مائل باشد سبب آن صفرائی بود حار و سوزش و حرارت این فردن از جمله بود و آنچه
 سیاهی مائل باشد سبب آن سودائی بود و محرقه حار و زرد و سوزش خالی باشد
 و آب دهن کم بود و این صفت بدتر و فرمن تر از جمله بود و سرخ اسلم و سرخ الزوال تر از
 باشد و سیاه اگر با کله تنفیل شود علاج نیکو نباشد بلکه سزاو علاج

در جلد اصناف غیر سیاه چون ضعیف واقع باشند بگری و در قلع اطفال گفته شد کافی باشد
 و چون بثرات آنها غالب شوند و بزرگتر میشوند و در دهن می پیوندند نخست استغفار آن غلط
 نباید کردن انگاه و اما از خارج بکار داشتن و از گولی خوردن مفید خوردن چون جلد بی
 بخارات معده نمی باشد تقویت و تنقیه معده کردن اما در دوسوی قصد قیال باید یا حجا
 نقره و شیب بخندان قصد چهار رک دهن ترک گوشت کردن و حب الشفاغذائی حکم
 خوردن تخمین با پاک سوده یا زرد و جبریان و سفوفی که در قلع اطفال گفته شد شبها و روز
 بکار داشتن کافی بود و در بلغمی بعد تنقیه بلغم شور غذائی بخاک مائل و بشیرینی معتدل مائل
 و خواب بر پیاز با دوید که در گوشت نیز داکر او و در مسود و در صحنی خوردن و با شلیم
 آب شهور و آب خردل و سرکه و به طبع تخم تره و سرکه کشتن دهن و مضغه کردن
 و بعد از آن نخل آنرا کشتن و سفوف مذکور در قلع اطفال پاشیدن هر صبح و شام و بعد
 طعام بکشد و خوردن حافظه الصلحه کاهی سفوفی که از خا و امیزان و سعد و شب یامانی یا
 پاشیدن تمام بود و در صفرائی بعد اسهال صفرا به چهار شربت و یا آب بخت میوه یا
 در مصوران این و دهن شش بریان و با انگاه کشتن غذائی دافع صفرا خوردن و مضغه
 بطبع پوست انار در کلاب سرکه و یا بطبع برگ مورد و سرکه و اندک شب یامانی کردن و کشتن
 که از کافور و کلنار و بلیله زرد و ساق سازند و پاشیدن صبح و شام و کل سرشوی و کثیرا
 و اسپغول پیوسته در دهن کشتن مفید بود و اما قلع بون سیاه افتد در بل و کثیرا
 فی الفور با ستغفار سودائی احتراقی باید مشغول شدن و بعد تنقیه به تراب نرم غیر سیاه
 مضغه کردن و همچنین گرمیاب در سرکه غصص حل کرده یا در تخمین غصصی و غذائی یا
 سودا خوردن و بر بالای چهارس نوشیدن و سفوفی که در صفرائی گفته شد شبها و روز
 بکار داشتن و در تعدیل مزاج کشیدن و طبعی که در دهن پیوسته داشتن نافع آید و
 مذکور در قلع اطفال و در اخر کاهی سفید آید و الله اعلم لعاب و دهن سبب آن یا
 حرارت و غلبه تر یا بود و در دهن معده که بسبب بخار دهن تصفیه می یابد و یا غلبه رطوبت
 در معده سرد و یا غلبه بخار که در دهن حرارت عارضی باشد که از شوق و رغبت حادث شود

در جلد اطفال
 در وقت بلوغ

در وقت بلوغ
 در وقت بلوغ

در وقت یاد کردن ترشید با غیره رطوبات عالی کام و زبان بر آن گذاشته گردد و یارسد
 چیزی که مرقی آن رطوبات یا جاذب رطوبات و مایعی بود و درین اندام و غیره این
 بر دو قسم از علاج مستغنی باشد علاج آنجا که سبب حرارت فم معده باشد و مضرت
 یافتن از دوا و غذا ای کرم و بیشتر شدن در فتن تخصیص در شب بدان شاید بود و فصد
 باید کردن و تحویل مزاج غذا ای خشک و دما و است حب الشفای بزرگ در بعضی راناز
 بر صبح یا بر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی مضمت و منفعت یافتن
 از غذا ای خشک بدان کوایی و در هر سه روز یک نوبت بعد طعام قی باید کردن طعاهای
 خشک خوردن و آب و میوه ترک کردن و دما و است کند نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت
 دماغ بود و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی دماغ بدان اشتها و کشته تقیه و مایع پس
 مناسب باید کردن و بعد از آن تعدیل مزاج آنچنان در آب بستم و غیره مبین شد و میوه
 خیر بود و درین داشتن مایع آید و همچنین دما و است عاقله الصحوه و آنجا که سبب کرم معده
 باشد و طبع آمدن از دوا ای خواب روز و گاهی آب در دهن بر شدن و هول شود و مانند
 ران شاید بود و نخست علاج کرم به سوسری که در گشاید کورست باید کردن بعد تقویت
 معده و دوا ای طریقی کشتیری و عاقله الصحوه خوردن و غذا ای خشک و طوط شش و
 کرم مایع آید و دما و است در پنج در دفع کرم معده باشد و در جمله این انواع از امتحای معده و آب
 کرم و میوه حذر لازم بود و دما و است علم بدیوی و درین که آنرا بزرگویند سبب این رطوبتی بود
 و این عفونت یا اندر مثبت دندانها و لثه بود یا اندر نفس دندانها باشد و یا اندر تمام
 سطح دهن بود یا در تمام تن باشد چنانچه اندر حمایت و مایه افتد از بعضی سموم و باشد
 که صفراوی عفون یا بلغمی عفون اندر معده باشد و درین عفونت آنها بدین رسد و باشد که
 درش یا در طای آن باشد و بخار آن همراه نفس دهن کند و باشد که از خوردن چیزی
 افتد و این قسم از علاج مستغنی بود و علاج آنجا که سبب عفونت مثبت دندانها و کوشش
 آنها باشد و دریل آنها و زایل شدن بوی فم بوسه و خلل و خشستن بر آن شاید بود
 علاج استرخای منضمه بخل غصص و طبع پنج کرم مایع آید و آنجا که سبب عفونت دندانها باشد

بزرگ دل نون
 طبعه
 صفتی
 کرم
 بزرگ
 بزرگ
 بزرگ

و در وقت یاد کردن ترشید با غیره رطوبات عالی کام و زبان بر آن گذاشته گردد و یارسد
 چیزی که مرقی آن رطوبات یا جاذب رطوبات و مایعی بود و درین اندام و غیره این
 بر دو قسم از علاج مستغنی باشد علاج آنجا که سبب حرارت فم معده باشد و مضرت
 یافتن از دوا و غذا ای کرم و بیشتر شدن در فتن تخصیص در شب بدان شاید بود و فصد
 باید کردن و تحویل مزاج غذا ای خشک و دما و است حب الشفای بزرگ در بعضی راناز
 بر صبح یا بر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی مضمت و منفعت یافتن
 از غذا ای خشک بدان کوایی و در هر سه روز یک نوبت بعد طعام قی باید کردن طعاهای
 خشک خوردن و آب و میوه ترک کردن و دما و است کند نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت
 دماغ بود و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی دماغ بدان اشتها و کشته تقیه و مایع پس
 مناسب باید کردن و بعد از آن تعدیل مزاج آنچنان در آب بستم و غیره مبین شد و میوه
 خیر بود و درین داشتن مایع آید و همچنین دما و است عاقله الصحوه و آنجا که سبب کرم معده
 باشد و طبع آمدن از دوا ای خواب روز و گاهی آب در دهن بر شدن و هول شود و مانند
 ران شاید بود و نخست علاج کرم به سوسری که در گشاید کورست باید کردن بعد تقویت
 معده و دوا ای طریقی کشتیری و عاقله الصحوه خوردن و غذا ای خشک و طوط شش و
 کرم مایع آید و دما و است در پنج در دفع کرم معده باشد و در جمله این انواع از امتحای معده و آب
 کرم و میوه حذر لازم بود و دما و است علم بدیوی و درین که آنرا بزرگویند سبب این رطوبتی بود
 و این عفونت یا اندر مثبت دندانها و لثه بود یا اندر نفس دندانها باشد و یا اندر تمام
 سطح دهن بود یا در تمام تن باشد چنانچه اندر حمایت و مایه افتد از بعضی سموم و باشد
 که صفراوی عفون یا بلغمی عفون اندر معده باشد و درین عفونت آنها بدین رسد و باشد که
 درش یا در طای آن باشد و بخار آن همراه نفس دهن کند و باشد که از خوردن چیزی
 افتد و این قسم از علاج مستغنی بود و علاج آنجا که سبب عفونت مثبت دندانها و کوشش
 آنها باشد و دریل آنها و زایل شدن بوی فم بوسه و خلل و خشستن بر آن شاید بود
 علاج استرخای منضمه بخل غصص و طبع پنج کرم مایع آید و آنجا که سبب عفونت دندانها باشد

بزرگ
 بزرگ
 بزرگ

بزرگ
 بزرگ
 بزرگ

بزرگ
 بزرگ
 بزرگ

بزرگ
 بزرگ
 بزرگ

خوردن نافع بود و تیزاب اینجا نیز فایده دهد و این قسم کمتر افتد و جهت رفع دندان کرم خوردن
قابل تقریر بافت تیزاب زردن و یا نوشادر در آن نهادن و یا لیس بنوع باره سرشته
در آن نهادن و یا سبب وزغ سبز و حتی نهادن و یا داغ تابین کردن کافی باشد و گو
چون جگر با سام ابرص در آن نبندد در آنرا ساکن گرداند و الله اعلم **فصل العسل**
این مرض چنان بود که صاحب آن در سخن گفتن بدستور عاجز آید و این بدو نوع بود یکی که
ادامی سخن مطلقا برود و شوار باشد و دوم که آغاز تکلم کلمات و بعضی حروف چون ف
دیات و یام و یا غیر این بسیار در مانده تا آید که سبب این استرخا عضله آن بود
از رطوبتی دموئی یا بلغمی و یا شکر که شکرک دماغ افتد چنانکه در شیر خشک و دماغ است
و دیگر که از بعد حبس و ابله از غلبه سردی و ترشی خوردن این مرض واقع شد
حکایت و سکه درشت کلام از بام بلند افتاد و بهوش شد بکسر عضو کفته و بعد از
تا یازده روز هیچکس را نمی شناخت و هیچ سخن نمی توانست گفتن و بعد از
چون شناختی هیچ سخن درست نتوانست گفتن و بعد چهل روز یکیک کلمه شکسته گفتی و بعد
سالی بعضی کلمات را درست گفتن توانستی و بعد سالها اگر سخنانی گفتی لیکن در بعضی جزو
آغاز کلام مادی و مبالغه هیچ تفادقی نیافتی و گاهی را که از کودکی با زاین کرانی
پدید آمده باشد و بران بزرگ شده باشد هم علاج پذیر نباشد چنانکه کرانی زبان
مستطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل دشوار بود و جهت غلبه رطوبت
جزم لسان غلبه نزول و مرور رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از غلبه صفای
در تها و از مرطوبی دماغی و از آماکس قرح و تشنج و غیره برفع آنها مرقع کرد و
علاج اینجا که سبب استرخا و رطوبت دماغ دموئی باشد و حرمت و حرارت زبا
بران دال بود تقطیل غذا و ترها و ایما بر سیل عادت مناسب بود و قوا بعض خشک
و دهن دوشن پیوسته و آب ریختن فایده دهد و مداومت بلا و نافع بود و اینجا که
سبب رطوبت بلغمی باشد و غلبه آب و طمان غلبه کرانی و سفت شدن بران است و با مداومت
بعد تقطیل بلغم مداومت کشی کردن و غذای خشک خوردن و ترها ترک کردن و غرغره و

تقوایض کرم چون جوز بگردن خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهن داشتن و آب ریختن
بشیرینها خوردن و از ترشی و در بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حیات از غلبه تریدیم
برین نوع تدبیر ندارد که باید کردن و مضمضه تیزاب بدستری یا لیس سبی فائده و تقطیل مداومت آن
بر رود و الله اعلم خشک شدن زبان سبب آن یا حرارت و یسوت تعبها باشد و یا حرارت
تپهای حاره یا حرارت جگر یا غلبه خلط کرم در معده و یا غلبه خلط لزج در فم معده یا اندر
دماغ و اندودن لیس از آن سطح زبان را و یا غلبه مرور بر روی زبان از جهت بسته شدن
راه بینی و جملہ اعلیات خاصه آن بتوان شناختن علاج اینجا که سبب حرارتی باشد تبدیل
مراج و تسکین باید کردن خشکها و نقوعات و اگر ولعبات خوردن و در غرغره بعضی تدابیر مذکور شده
و اینجا که سبب غلبه صغریه و در معده تلخی دهن روی زبان بسته بدان شاید باشد اول
تسکین صغریه باید کردن بعد از آن بلعهای خشک شدن و آب پیول در غلجین خوردن و اینجا که
سبب خلط لزج باشد تقویه باید کردن و سیل و زبان را بسنجین با آب خربزه و آب شنباه آن
شستن و چیزهای زرد آینه در دهن نگاه داشتن و آب آنرا ریختن و اینجا که سبب مرور هوا بود
تدبیر زکام باید کردن و کثیر ادویات و آب شنباه آن و دهنی استنجم مفید بود و الله اعلم شق
شدن زبان سبب آن یا غلبه خشک بود و از اسباب مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بخارا
که بران یکدزد و یا غلبه خوردن ریشهای سخت ترش و قاطعین غصص علاج اینجا که سبب
خشکی بود از حرارت چنانچه در تپها باشد همان نوع مذکور علاج کنند و آنچه از گرمی و خشکی بخارا
یا جگر باشد تعدیل مراج آن باید کردن پیوسته بر قطونا و تخم سی و آب شنباه آن و دهن دوشن
و غذا یا جگر بخن و حلیم مناسب بود و از ترشها خدر لازم بود و الله اعلم تشنج زبان اسباب
مطلق تشنج پیش کشیده در آب شبنم علامت آن دشواری تکلم و کوتاهی زبان و
در حرکات علاج در استقامت تقویه باید کرد و بر پس کردن ضما و محلل نهادن چون ضماوی که
از کلیل و بابونه و مرزنجوش و خشک دشت سازند و غرغره کردن بطبع صلبه و آنچه در دهن
در دهن گرفتن و اگر حلوانی سازند از انگبین و آرد صلبه و روغن صلب یا جوز یا مرزنجوش
مخ و کرم بر پس کردن اومی نهند نافع آید و تا ممکن بود که سنگ کشیدن و جهت میبسی ضما و

جهت ترویج روح بیشتر تواند رفتن از ماست آن امری آزرده نشود بوقت فرو بردن طعام
فرو نشیند و جای ببری باز دید و بدین سبب دم زدن و فرو بردن هرگز بایم جمع نشود
و درازی قصبه بدرازی نیست مگر در آن بود و از آنجا که چیز کردن است چون فرو آید
لشش اندر آید و خوش شود جهت دو بهری بودن منصفیت خلق قصبه از غصه و
آزیت که پیوسته منفذ در آمدن هوای برای تسکین لبیب حرارت دل و مدد روح و اخراج
بخار و خالی آن گشاده باشد در خواب بهوشی عقب نفس زدن که موقوف علیها
باطل نشود و شش مرکب بود از گوشتی مخلخل و غصه و قصبه و عروق و شریان
و عظامی رقیق که پوشش نیست و منصفیت مخلخل نیست که در کشیدن هوا انقدر که
باید بدو تواند درآمد و نخی از هوای تازه در اخراجی آن ذخیره ماند تا در او کشید
مدد دهد و در دم رفتن ضروری روح را فی الجمله مروح دارد و تحقیق شش همچو
مروحه ایست زیرا که حرکت انبساطی بموت عضله حجاب بر دوق اقباضی طبیعت
حیوانی جذب هوای تازه و از راه مسام آنرا بدل رساند و دل روح را بخشکی آن تازه
سازد و حرکت اقباضی هم بموت عضله حجاب است بر دوق اقباضی طبیعت بخار است
سوخته دل را ستانده هم راه نفس اخراج کند و اصل شش بدو بخش شود و از دو شش
اینچه اندر فضای جانب راست است بزرگتر و جهت آنکه دل بسختی بجانب چپ اینفضا
مایل باشد و جانب راست شش غلیظ بود تسادی لازم بود و بخش راست از
شش سه شعبه است و بخش آن چپ دو شعبه است و مجموع گردد دل اندر آمده اند
و حرکت شش ارادی نیست چه در سکنه و غشی و خواب از کار خود باز نمی ماند بخلاف
سائر افعال ارادی و مزاج شش گرم و خشک واقع است جهت غذا یافتن از خون
صفراوی که از دل بدو آید و قبول بخارات دغانیه و لرد مجاوره آن و دوام حرکت تبدیل
مزاج آن هوای مستنش است و قبول رطوبات و مانع و مجاوره غصه و قصبه و حجاب نیست
که آنرا حجاب حاجر گویند جهت دفع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات
انها از دو عضله مخلوق گشته است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ هر یک از

مهره و دوازدهم رسته است از مهرهای شست و از آنجا که بر دانه پهلوی آخرین پیوسته
استان سه پهلوی دارد است عورب با استخوان سینه بدو پیوسته است و قصبه
تاخیر کردن بدین شبیه بخش و حرکت هر موی از شش اندر بخلافی بین فضا واقع شود
و ظهور و از موت این اعضا جان بود که هوای که در شش است بر حسب اراده حجاب
و عضلهای سینه بخند بطرف و بهین و مینی و در قصبه از آن دوی حاصل شود چون
بکناره قصبه که از آن ان الزمار گویند جهت تشبیه قصبه بمزمار رسد و آواز شود
و چون در کام که همچون قصبه است مرخچه را و در منافذ بینی و دهن که همچو سوراخهای
بیحد صد اکنده و بقرص خنجره اندران و دوق اراده که و زیاده کرد و و لفظیات و لغات
خوانندگی بدید آید چنانچه از انگشت نهادن بر سوراخهای فرار و بموت حرکات
خلق و زبان و لبها در صین مردان هوای مخرج که آواز شده بر خلق و دمان خلق حاصل
شود و سخن بدید آید و تشنگ و فراخی قصبه و خنجره باشد و تحقیق نماید که چون منافذ
از تکلم و تنفس چنانچه مکرر امین گشته است افضل و اتم منافذ بدنی اندر اعضای که
برای این امور مخلوق شده است و شش اعضا باشند تخصیص شش و قصبه و این
از اعضای ریمه و ششهای آنها بکند و آنکه جمعی برانند که هوای آن جز در روح
نیز میشود جهت معقولی برای آن معلوم نیست و الله اعلم و اما امراض این اعضا
و علامات و معالجات انها اما سببها است سبب این فرو آمدن ماده زلزله
بملاوه بیشتر از طوبیت و حدت دم باشد علامت آن آنست که ملاذه او خنجره و زلزله
شود و یا در و یا بغیر نفس زدن و چیزی فرو بردن و شور باشد و در آن صین در زلزله
کرد و تیر خلع آن از لول آن و از سخته و سن تدابیر بول و غلبه رین و یکی آن آسان کردن
از دلائل و نشنن علاج آنجا که ماده غالب باشد و مرض قوی بود نخست خلط سبب
که باید ساخن چنانچه دستور است و تخصیص مطلق مذکور است و بعد از آن پیوسته
غوره فرو بردن در دمای و صفراوی بر پشته توت و پنجه و طبع سماق در کلمات و طب
خروقت باغصه که ششتر از پنجه و سکنجین باب گرم بخنجره و طبع نرگ مورد و کلان در کلمات

در شش و قصبه
از دوازدهم مهره

و این مرض حادث شود و باشد که بسبب تشنج و از خوردن دوی زبان کار چون
و خرق و غیره این مرض حادث شود بواسطه ضعیف ساختن اینها قوت محرکه تشنج
شدن اعصاب و عضلات آلات تنفس و فرو بردن چیزی تا علامت مطلق این
بیرون دیدن چشمها بود بعد از تیرگی رنگ و روی و باز ماندن دهن در برون
زبان شبیه بچرخه شخصی که ساعتی خلق او را فشارده نگاه دارند و او از مریض با و از
مرکوم و صاحب نزل ماند و بسیار امید خلاصی نتوان داشت و هرگاه که بعضی قطع
میکرد و اطراف سر و رنگ روی زبان سیاه و یا رنگ روی سبز شود و نفس قطع
کرد و محتاج عمل بسیاری گراید مرده باشد و خاق کلی که همچون سگ دهن باز کرده
و زبان در بریدن داشته بود و باشد و شناختن خلط سبب آن است بعد از مرگ
رنگ زبان را متغیض ارواح و حیوس استغراغات معاده چون خون حیض و طمث بطعم
دین و بقلک کثرت و جع و التهاب و بحس عدم آن و کمی و بسیاری آب و دین و
کثرت عطش و بس و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود چنانچه مرارا
بین شده اما آنکس چون در عضلات حنجره نفس زدن دشوار تر از فرو بردن چیزی
بود و اندرین قسم چون ورم اندر عضلات خارجی آنکه بیرون مایلند باشد سهل بود
چون آنکس در عضلات سر مری باشد فرو بردن چیزی صعب تر از تنفس بود و علامت
بیرون شدن مهره فرو رفتن آن موضع بود در کردن و عدم آنکس از لمس آن الم
بسیار یافتن و کج نمودن کردن ازان محل فی الجمله و انچه از رسم افتد تقدم خوردن آنکه
علامت آن بود علاج آنجا که سبب آن موی صفت باشد یا مری که از خون و غیر آن
تختت تقلیل خون باید کردن بعضه قیفال و غیر آن لیکن باید دیدن اگر استلا تمام بدن
از دم غالب بود و مانعی نباشد چنان خون باید برداشتن که نزدیک بغشی شود اما
بغشی زرد که غشی با شکلی نفس جهلک بود و بعد ازین غرغره بچکها کند چنانکه در
ملاذه و غیره گفته شده اگر بدین علاج صحت یافت فبما و نم و الا بحاجت ساق و
جانب کردن و دفعه رک زبیر زبان و دیگر بار ماده را که باید ساختن و همچنین غذا

بیشتر
بالا
نفس
کوتاه

انقدر که تواند و بسیار آید که تنفیه بیشتر بخورد و در حقیقت نرم طبع فرد باید آوردن
و اگر خیزی خلق فرو رود و خیارش شیر و شیرشت در آب کشید و غلبه حل کرده و
باید دادن بشیر طعم کسی باشد که او را از اینها نمی آید و بعد از تمامی عمل اطراف او را
بطبع با بون و اکلیل و اسبابه آن بنشیند غذا آشکاب دهند که عذس منتشر و اندکی
خشناش کوفته در آن باشند و اگر زان لغزنی باشد شنجین بند و اگر خاق عظیم بود
بعد از شربت حاجت آید و نوزاد فرو بردن شیشه حجامت بر جبهه و دوم از هرهای
کردن او باید نهادن تا منصفه نفس و حنجره غذا سختی کشده و باید آنجا چیزی از قسم شورمان
باید خوراندن و بعد خورده شدن شیشه برداشتن اطراف را محکم بستن و مالیدن
جبهت میل ماده مناسب بود و شیان و حنجره معتدل شکم فرو آوردن عظیم مفید آید
چیت درم ضامدی از برگ کشید و لسان العمل دارد و جود عذس و عطشی و بنفشه و بابونه
در روغن کل بر کرد و در کردن و قها باید نهادن و بر محل ورم از برون جدا و در عصاره
و لسان العمل و غلبه سوده طلا کردن و همچنین تیزاب نرم طلا کردن نافع بود و غرغره
بشیر تازه کاوی مفید بود و خیارش نیز داخل کرده غرغره نافع کرد و در اکثر لغزنی غرغره آید و اول
بکنجین آید و چیت سبک چیت در غرغره برشته قوت مایع غلبه نافع بود و اگر غنچه
سوزنی که از دوده حمام و آب و نمک را با جله برار جسته باشند تا کشتب تر کرده برداشته از
درون بران تمام ورم مالد و مکر نافع بود و از موده است و اگر در غرغره را شکفته تازه تازه
بر کلو بندند چنانچه تمام ورم برسد عظیم مفید آید و ریمان قوی نیلی که افی بدان خند کرد
باشند و خلق خنوق بستن عظیم فایده دید و بعضی از اهل تجربه گفته اند که سرکین کرک که
سفید و خشک شده باشد و یا سرکین سکی که چند روز استخوان خورده باشد فقط
باشند و کنجین مانیکو فر یا بنفشه لعق فرمودن مریض را و از برون با شیج یارب خروت
آینه طلا کردن عظیم مفید و فهره که آنرا گرم الوب گویند و کاغذ بدان مهره زنند و اگر
صاحب خاق آید و حنق و ازان آب کشش دادن و سوده از ابر برون ورم باید
نافع آید با نجاتیه همچو دست مالیدن و کشش کشیده و بعد روز دوم اگر کشش غلبه

نفس

با طبع کل دایره است و طبع خالص در آن محل کشند و بدان غرضه که صواب بود
 و بعد سوم آب بادیان و قدری سخته اضافه کردن در آن غرضه خفیه بود و اگر کشند
 که اکسخت میشود و چهار سبز اندر شکر تاز به کل کشند و اندکی برون اندر شکر خفوت
 یا تخیر ترش اند طبع حلیه و انجیر خشک و در نهان غرضه که تاز به اعصاره
 برک کشد و سخته و تخم گمان مرد و شیر سخته نرم کنند و برانیده و بچین غرضه آب
 تشکال و یا شیر جود و یا طبع تر سندی و اگر درم سیر تر کرد و بوره یا کوزه یا کوزه بکریان
 یا سیر گین خرکوش یا چند سیر یا نوشا در باد و ده حمام پیل یا خردل یا بنار یا سفید
 در شراب تر توت یا در سکنجبین حل کرده بدان غرضه که سخته و طلا می آید از برون و بچین
 خر تر یا زاب در لعاب پشکال حل کرده بسی مفید بود و اگر اکسخت نرم شود و نیکشاید و اگر
 قابض چون کرم یا زنج و شب غرضه با شوره در دند و یا بارب جوز آینه غرضه که سخته و جمل
 غر و طلا و ضما و غذا که درین مرض بکار دارند باید که قار باشد و اگر سیر شود که با
 فشاردن آنرا الطرکاتند یا بقطره تیزاب تیز بدان رسانیدن سیر خوب اگر بدان نمایان
 باشد هم نیکو بود لیکن در صحنی که سر کند سرفه باید داشتن و احتیاط کردن تا اخلط
 بخلق در زرد و بعد آن خلط بر دغن کا دیار و غن بفش آب گرم آینه غرضه که کشند
 تا آنرا بشوید و بچین زرد خایه مرغ خام و روغن با و ام در آب گرم و یا طبع آب
 و اندکی نشاسته و اندکی کثیر از غذا اندرین وقت سبوس آب بر دغن با و ام بقوام آرد
 مناسب بود و انجا که قصد کامل را مانی باشد خون بدفعات بیرون باید کردن و بقتله
 و غرضه تاراه دم زدن بدین تدبیر لختی کشد و ماند و سخت تنگ نشود تا محال تحلیل و دفع
 باقی باشد در اثنای آن استغراغات همین تدبیر مذکور کردن صواب بود و انجا که
 علت باز آید آن خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود قصد صاف و حجامت بسیار
 مناسب تر بود و کشادن آنها اگر سیر شود صواب بود و گرم خوردن و از لطیف و نرم کشند
 خوردن جمل مفید آید و انجا که اکسخت صفراوی باشد بعد نقیه ماده صفرا بکشد که در کوزه
 و یا حجامت بکار باید داشتن و غر و شراب شش طبع سماق یا غوره اضافه کردن

در این
 در این
 در این
 در این

و انجا که در دود و مرارت بیش است در این سینه کشیدن بعد از آن طبع
 طبع رطوبت فو که با مصلحات آینه و ششهای خشک در دود آرد و نفع تمام کشند
 و انجا که سینه کشیدن فایده بدید که در دود سینه کشند و ششها را باده را باده
 که در فنی که خون بهم غالب باشد که آن بکام براندک غذا اقتضای مناسب بود و انجا که
 بلغمی باشد بعد نقیه بنم حبیال و اشباه آن در رب جوز و امثال آن حل کرده
 ترتیب در دود که موسی مرغی دارند لیکن حلیه جهت نفع لازم بود و بقدری که صلاح
 در آن باشد در غر و در غر و منجنبات و محلات بلغم باید کردن و ترشها که ترش
 و آب جوز عاقر قرحا و یا بعسل و آب ترب و یا به دوا و الفطیف لطیف و سخته حل
 غر و باید کردن و لعن زبلیای مذکور در غسل باریب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن
 آنها از بیرون هم نافع بود و بچین و دانی که در غر شدن خاق گفته شده و غذا
 اعلی خوردن و در سینه کشیدن بسی مفید آید و اگر بلغم شود و بعد نقیه تدبیر موسی غر
 قصد و حجامت جمل نافع بود و انجا که اکسخت سوداوی باشد حقه تیز مناسب بود
 و نقیه بعد از آن با یار و در مطبوخ افیتونی یا به حب سنگ سیلانی در مطبوخ مذکور نقیه
 و غر و جلاب گرم و مار العسل گرم و سخته گرم نافع آید و اگر به طبع اکل و با بون و تخم
 و حلیه و افیتون و شبت و تخم مرو با عسل یا سخته آینه غر و کردن بهتر باشد و غذا
 العسل و کشاکش که شبت در آن بخته باشند نافع آید و باقی علاجات موسی غر
 غر و دای ترش و غیر از تقلیل دم چون بختن برنج و اشباه آن جمل موافق بود
 که سودا از دود موسی خالی نباشد و بختن بران دلالت کند آنچه بعد از نفع بود قصد باید
 کشند و انجا که سبب بیرون آمدن ممره کردن باشد تدبیر سجای بردن مهره باید کرد
 اگر که گشت فشاردن از درون میسر باشد چنان کنند و الا باقی که شبیه است بران
 به میان لکام نیرکی بر کمانی نزد در کرده چنان که بر سر آن چسبیده از انجائی برون
 و بچینهای قابض از برون هر طلا و ضما و بکار دارند تا محکم گردد و انچه که بود یا قار است
 آما سی در مجاری باشد بکشد ماز و نار پوست و برک مورد و سرش کشند

با طبع
 در این
 در این
 در این

در این
 در این
 در این

از بر یکی جزوی و همه را گرفت و بختیستیم مایی که اخته بر سرشند و بر کون
تا بهر را بجای باز آورد و شیشه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز دیگر دوست
جمله نشوید امید خلاصی باشد لیکن کردن کج باشد و اگر بعد چهارم روز هم آسانی بود
یا مستلای پسند فصد کنند و بختیستیم را فرد آورند و دوا می که مناسب بود
بکار دارند و آنجا که سبب سبب باشد علاج آن بدستوری که در مجلس معین است
کنند عورتی ترک را نزل شده بود حکام رفت در حمام دو دو بسیار بود و در غرض
و خاق شد اطباء ایما میفرمودند شربت نارنج و لیمو میدادند به شربت حضرت فرمود
تا دو شاب دوا می را باب فایض شربت کرده چند نوبت دادند صحت یافت و دیگر
در سر و غشی معین کرد و بثرات حلقی آنچه بر مری بود از کد شستن طعام و غیره
المی اندر حلق و پس کردن سیان دو کف یا بهر دوا بخرید و بخرید بود و نصیب بود از کد شستن
طند کرد و دالم باید و سبب بثرات حلق همان سبب بثرات دهن بود و علاج
رک با سلیق باید زدن و طبع را آب میوه و فلوکس خیار شستن فرد آورند و باید داد
و شبا نکه که کتاب بار و عن شیشه بادم و روغن کل با دوا می و لعاب اسفنج و
یا ترنجبین و ادون و از آب سرد و شیشه ها و خلیکها بر مری کردن تا زدن و نفع پیدا آید و غرض
پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار داشتن و اگر بثره بزرگ بود و کینه کرد و حلق را
میخورد اندک اندک موم روغن باید دادن تا فروزی بر دوازان در دسکین می باید
و بعد از آن بر ساعت اندک مرهم کافور باز زده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند
و بر دایند و بثره را بعد از آن با آب ان الحبل شامیده چند نوبت هر روز بخورند
تا بترج فایده دید تمام و الله اعلم چسبیدن زل و در حلقی آنکه بتوان دید
بکم و سبک که دکنده اولاً باید غرغره باید کردن آنکه از شستن با فلوکس باید
کندن پاره نشود و سزا بهند که از آن آنس و قرچه و غشی و امثال آن پیدا آید
و آنچه بتوان دیدن تقدیم شرب آن بر زل و دغده کلو و سورش و اگرانی آن
و احس حرقی در آن جا و لغت الدم رقیق و جد دث غم و کرب بر آن باشد بود

بختیستیم مایی که اخته بر سرشند و بر کون
تا بهر را بجای باز آورد و شیشه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز دیگر دوست
جمله نشوید امید خلاصی باشد لیکن کردن کج باشد و اگر بعد چهارم روز هم آسانی بود
یا مستلای پسند فصد کنند و بختیستیم را فرد آورند و دوا می که مناسب بود
بکار دارند و آنجا که سبب سبب باشد علاج آن بدستوری که در مجلس معین است
کنند عورتی ترک را نزل شده بود حکام رفت در حمام دو دو بسیار بود و در غرض
و خاق شد اطباء ایما میفرمودند شربت نارنج و لیمو میدادند به شربت حضرت فرمود
تا دو شاب دوا می را باب فایض شربت کرده چند نوبت دادند صحت یافت و دیگر
در سر و غشی معین کرد و بثرات حلقی آنچه بر مری بود از کد شستن طعام و غیره
المی اندر حلق و پس کردن سیان دو کف یا بهر دوا بخرید و بخرید بود و نصیب بود از کد شستن
طند کرد و دالم باید و سبب بثرات حلق همان سبب بثرات دهن بود و علاج
رک با سلیق باید زدن و طبع را آب میوه و فلوکس خیار شستن فرد آورند و باید داد
و شبا نکه که کتاب بار و عن شیشه بادم و روغن کل با دوا می و لعاب اسفنج و
یا ترنجبین و ادون و از آب سرد و شیشه ها و خلیکها بر مری کردن تا زدن و نفع پیدا آید و غرض
پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار داشتن و اگر بثره بزرگ بود و کینه کرد و حلق را
میخورد اندک اندک موم روغن باید دادن تا فروزی بر دوازان در دسکین می باید
و بعد از آن بر ساعت اندک مرهم کافور باز زده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند
و بر دایند و بثره را بعد از آن با آب ان الحبل شامیده چند نوبت هر روز بخورند
تا بترج فایده دید تمام و الله اعلم چسبیدن زل و در حلقی آنکه بتوان دید
بکم و سبک که دکنده اولاً باید غرغره باید کردن آنکه از شستن با فلوکس باید
کندن پاره نشود و سزا بهند که از آن آنس و قرچه و غشی و امثال آن پیدا آید
و آنچه بتوان دیدن تقدیم شرب آن بر زل و دغده کلو و سورش و اگرانی آن
و احس حرقی در آن جا و لغت الدم رقیق و جد دث غم و کرب بر آن باشد بود

بختیستیم مایی که اخته بر سرشند و بر کون
تا بهر را بجای باز آورد و شیشه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز دیگر دوست
جمله نشوید امید خلاصی باشد لیکن کردن کج باشد و اگر بعد چهارم روز هم آسانی بود
یا مستلای پسند فصد کنند و بختیستیم را فرد آورند و دوا می که مناسب بود
بکار دارند و آنجا که سبب سبب باشد علاج آن بدستوری که در مجلس معین است
کنند عورتی ترک را نزل شده بود حکام رفت در حمام دو دو بسیار بود و در غرض
و خاق شد اطباء ایما میفرمودند شربت نارنج و لیمو میدادند به شربت حضرت فرمود
تا دو شاب دوا می را باب فایض شربت کرده چند نوبت دادند صحت یافت و دیگر
در سر و غشی معین کرد و بثرات حلقی آنچه بر مری بود از کد شستن طعام و غیره
المی اندر حلق و پس کردن سیان دو کف یا بهر دوا بخرید و بخرید بود و نصیب بود از کد شستن
طند کرد و دالم باید و سبب بثرات حلق همان سبب بثرات دهن بود و علاج
رک با سلیق باید زدن و طبع را آب میوه و فلوکس خیار شستن فرد آورند و باید داد
و شبا نکه که کتاب بار و عن شیشه بادم و روغن کل با دوا می و لعاب اسفنج و
یا ترنجبین و ادون و از آب سرد و شیشه ها و خلیکها بر مری کردن تا زدن و نفع پیدا آید و غرض
پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار داشتن و اگر بثره بزرگ بود و کینه کرد و حلق را
میخورد اندک اندک موم روغن باید دادن تا فروزی بر دوازان در دسکین می باید
و بعد از آن بر ساعت اندک مرهم کافور باز زده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند
و بر دایند و بثره را بعد از آن با آب ان الحبل شامیده چند نوبت هر روز بخورند
تا بترج فایده دید تمام و الله اعلم چسبیدن زل و در حلقی آنکه بتوان دید
بکم و سبک که دکنده اولاً باید غرغره باید کردن آنکه از شستن با فلوکس باید
کندن پاره نشود و سزا بهند که از آن آنس و قرچه و غشی و امثال آن پیدا آید
و آنچه بتوان دیدن تقدیم شرب آن بر زل و دغده کلو و سورش و اگرانی آن
و احس حرقی در آن جا و لغت الدم رقیق و جد دث غم و کرب بر آن باشد بود

علاج آنست که غرغره کند بر کون و غرغره با آب سبب یا خام یا سستین و شیشه
در سر که فرغ کرده و در آفتاب یا کرم بسیار کشت کند تا نشسته شود و بغایت نگاه
طحلب تازه تازه در دهن بر کرده میسازد و اندک بچ و آب آنرا میریزد تا زل و بوی طحلب
و دوا می بخ را بپسند کند و بر آید و اگر بعد فرو رود شمع ارسی و قیصوم و سستین و غیره
شرش و مغز بزمک کابلی و شرس از بر یکی جزوی که فرغ کرده و در آفتاب یا کرم بسیار کشت کند تا نشسته شود و بغایت نگاه
بجورد و اندک خام سبب و سبب و با بونه و خردل و کرب سید بند و بختیستیم و در آفتاب یا کرم بسیار کشت کند تا نشسته شود و بغایت نگاه
تشنه عظیم می کشد و طحلب و بچ در دهن میدارد تا زل و بوی طحلب و بر آید و اگر بعد فرو رود شمع ارسی و قیصوم و سستین و غیره
بگیرند و اگر بعد از دوا می و تشنه پاره بیدار از طحلب فرو برد و بچ یا آب طحلب سرد و در دهن
کند و بعد از ساعتی می کشد زل و طحلب چسبیده بر آید و الله اعلم مانند خار و آب
آن در حلقی اما لغز آنچه در اعلا می مری مانند فی الحال شست چند ضرب بر قهای او باید
زدن تا بزرگ شست و زل و ضرب بر دهن چند و اگر فی الحال شست شیشه حامی بر مری
کرون نهفته مالمی و مالمی اندک در کله می او چکانند و بدست آهسته آهسته تر حلقی او
لیکن که سیکو فرو رود و آنچه در او اسطالیتد مالمات روغنهای جزئی باید خوردن آنرا
فروغزاند و اما شوک و شباهه آن را چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن
باید متعاشش گرفتن و اگر نمایان غالب یکبار در کشیدن و لغتهای بزرگ خوردن تا
بر کنده شود و فرو رود و تخصیص لغته بزرگ از صنف در خان میوه از صنف عربی و
اگر برین عملی هم نشود و حلیدن و الله اعلم آن بران دال بود طعام غلیظ باید خوردن و قوی کردن
بر آید و اگر برین عمل هم نشود لغته بزرگ که از گوشت کا و یا صنف یا نجس خشک که
پوست آنرا کنده باشد باید گرفتن و در سیمابریک محکم بران بستن و دادن تا فرو
چند آنکه از خار در کدر و آنکه آنرا یکبار کشیدن تا خار را گرفت برارد و گفته اند که مقدار
اسفنج را رسیان بندند و مریض فرو برد مقدار آنکه آنرا نکاهاب بخوراند و تا آنجا
آب کرد و بر آید و آن موضع را هم نرم کند آنکه یکبار کشند تا خار را ببارد و اگر سوزنی
در مانده باشد باید که سبب چیز بچو لغته فرو برد و زنی قطع کند تا بپشت جانی نکند و عذر

بختیستیم مایی که اخته بر سرشند و بر کون
تا بهر را بجای باز آورد و شیشه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز دیگر دوست
جمله نشوید امید خلاصی باشد لیکن کردن کج باشد و اگر بعد چهارم روز هم آسانی بود
یا مستلای پسند فصد کنند و بختیستیم را فرد آورند و دوا می که مناسب بود
بکار دارند و آنجا که سبب سبب باشد علاج آن بدستوری که در مجلس معین است
کنند عورتی ترک را نزل شده بود حکام رفت در حمام دو دو بسیار بود و در غرض
و خاق شد اطباء ایما میفرمودند شربت نارنج و لیمو میدادند به شربت حضرت فرمود
تا دو شاب دوا می را باب فایض شربت کرده چند نوبت دادند صحت یافت و دیگر
در سر و غشی معین کرد و بثرات حلقی آنچه بر مری بود از کد شستن طعام و غیره
المی اندر حلق و پس کردن سیان دو کف یا بهر دوا بخرید و بخرید بود و نصیب بود از کد شستن
طند کرد و دالم باید و سبب بثرات حلق همان سبب بثرات دهن بود و علاج
رک با سلیق باید زدن و طبع را آب میوه و فلوکس خیار شستن فرد آورند و باید داد
و شبا نکه که کتاب بار و عن شیشه بادم و روغن کل با دوا می و لعاب اسفنج و
یا ترنجبین و ادون و از آب سرد و شیشه ها و خلیکها بر مری کردن تا زدن و نفع پیدا آید و غرض
پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار داشتن و اگر بثره بزرگ بود و کینه کرد و حلق را
میخورد اندک اندک موم روغن باید دادن تا فروزی بر دوازان در دسکین می باید
و بعد از آن بر ساعت اندک مرهم کافور باز زده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند
و بر دایند و بثره را بعد از آن با آب ان الحبل شامیده چند نوبت هر روز بخورند
تا بترج فایده دید تمام و الله اعلم چسبیدن زل و در حلقی آنکه بتوان دید
بکم و سبک که دکنده اولاً باید غرغره باید کردن آنکه از شستن با فلوکس باید
کندن پاره نشود و سزا بهند که از آن آنس و قرچه و غشی و امثال آن پیدا آید
و آنچه بتوان دیدن تقدیم شرب آن بر زل و دغده کلو و سورش و اگرانی آن
و احس حرقی در آن جا و لغت الدم رقیق و جد دث غم و کرب بر آن باشد بود

که از امتدای شیرین بزرگ که بر پشت میگذرد و یا از امتدای سیم چون که بر بالچه
 ازین ضیق پیدا آید از جهت فراغت آنها در شش را علاج آنجا که ضیق مرضی باشد
 علاج آن علاج مرض سبب آن بود و آنجا که از برداشته آن پیدا شده باشد
 متعلق بکرم یا عرق سوسن خورده و یا فوایدین و بیهوشین و سوسن و غیره که آنرا که شش
 و کتیرای سوده در آن کرده باشند مفید بود و بیهوشین و کتیرا در کتیرا و سوسن و بیهوشین
 بستر مفید آید و ملازمت هوای معتدل و هوای خام و اختلاط سرد و چهارم گفته
 فایده و بدو در گرفتن بسیار و بیخ در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن پس فایده
 و همچنین نمک کردن بر میان شانهها و آنجا که بسبب غلبه بخار و خانی بود و از حرارت
 دل استغراق سودا یا پیدا کردن و غذا را را شیره و سکر دادن و تعدیل مزاج دل و تقویت
 آن کردن بفرج یا قوتی و عرق عطر و شابه آن و از موالدات سودا و از ترشیها
 سخت ترش و شور پزیر کردن و شربت قند و عرق کا و زبان یا فواید و نبات
 و عرق کاسنه و عرق سوسن و کلاب با هم جویشیده و خشک شده پس پیچیده باشد
 و همچنان آنرا با سوسن و نمک و سوز و قرص کا فور و نقوع پیچ کاسنه لمبو و خربزه فانی
 شیرین و شراب صندل و عرق بید و قرص کا فور و نقوع پیچ کاسنه و شابه
 و بعضی مریض مرطوب سودا و در من الخمر را این حال بسیار دست و پد و از فصد
 با سلیق و مداومت جد و ابر عرق بید و تقطیل خمر خفت عظیم باشد و کاهشی ضیق
 مقدمه قویج به هم واقع شود بسبب صعود بخارات ریه از قوتش بخارها و آنجا
 که سبب سوز المزاج یا بسبب خوردن خمر یا چرب و غذاهای معتدل
 و لباها جل و فاسد ساخته و خدرا اعمال خشکی فراوان خوردن چیزهای سرد و یا گرم
 نافع آید و همچنین تدابیر تری فراوان مفید بود و آنجا که سبب امتدای عرق طهر و غیره
 باشد از دم فصد شکو بصلح آید و همچنین تقطیل غذا و اندک عسل غش
 آنرا بر کوبیند حالتی بود که نفس صاحب آن شبیه نفس مختلوق
 میکرد و ضیق او از نفس بخور و از غده و آن بخربینی و احساس ماده در آن موضع

از خوراک
 و کاهشی

عجالت نفس و زود آمدن ماده باندک سرفه و تخیلش بدان باشد تا بر سطح نهایی
 قصبه در خلل اجزایه از فرجهای آن چسبیده باشد ضیق آخر نفس و کاهشی سینه و محل
 شش و بیرون آمدن ماده بسبب سرفه و تخیلش بود و این قسم بد باشد و بسیار مخبر و تحقیق
 و ال بود یا ماده در عروق شریان شش بود و این قسم بد باشد و بسیار مخبر و تحقیق
 و خناق قلبی بواسطه منع ماده نفوذ هوا را بدیل و بطلان ترویج و این ماده کاهشی در شش
 متکون گردد و بواسطه حصول سوز المزاجی بار در شش و تهیج روی و حدوث تدریجی
 این علت شایع آن بود و کاهشی از اول و بر شش رخیه شود و علامات نزله و بعضی
 اوقات و مانع چون صداع و ثقل سر و ته و حدوث مرض فته بدان کواهی در شش
 مرض با وی بود غلیظ و در کثرتی نفس که مزاج هوای نفس کرد و خفت صدر و خفت
 از استعمال چیزهای بادشکن و پزیر کردن از چیزهای بادکنیز بر آن ال بود اما سبب
 و خانی سوداوی بود و چنانچه در ضیق گفته شد و علامات سودا و حرارت غلیظ خفای
 و زیاده شدن از حرکت قلیل و خوردن کریمها بدان اشتباه نماید و باشد که از
 حدوث حرارت غریبه در دل این عسر پیدا آید و باشد که بسبب پزند معده
 از غده خشکی یا سوسن نفس پیدا آید بجهت فراغت معده حجاب را و از ابل شدن
 آن بعد که شش طعام بر آن شایه بود و بسیار بود که ریه ذات الریه متقل گردد و علاج
 آنجا که سبب غلیظ بود و از نزله تدبیر بسترش باید کردن و تقویت و مسهل بلغم و او
 بعد نضج تمام و در اوایل جهت نضج هر روز جلاب بعرق سوسن و عرق کا و زبان چسبیده
 دادن و غذا سوسن آب کند می باشد که بقوام آورده و او را با حوسمی که از آرد با قند و
 ساخت باشد یا با قلابی تر غلبه در جلاب قند یا در عسل آب جو شایه یا کاجی
 قندی که تخم مرو و تخم ریحان و اندک حله و اندک بادیان در آن باشد و اگر ارد کنند
 و آرد با قند در کاجی نصف نصف باشد و آردی که آرداده سخت غلیظ بجای عسل و نان
 و قند و عسل بار و غن با دام شیرین مفید تر آید و در او اسطوخودس و بای چوبه مرزنج
 و شوربای خرد و سن تخم صیفی خرد و سیر که بمقتضای شش متعش و نخود و با قند و اندک عسل

نفس متعانه کشیدن این نوعی بود از ضیق صلب بر تراز بود سبب این غلطی عظیم و غلبه بود
 و باشد که سبب این شش یا حجاب یا غشای سینه این حال بدید آید علاج
 آنچنانکه در سبب مرض باید کردن و از بخار غلبه غلطی افتد علاج ربوی مزمن باید کردن
 و نرم داشتن طبع پرستند و در جلد ضیقها نافع آید و همچنین جریره که از شیر خور است
 و جگر کس را دیدم که جگر و انتصاب بر چال پیش حق دبرد و طرف قصبه داغ نهاد
 فایده کرده و الله اعلم بحقیقت سرفه همانست که در صرع گفته شده و مودیت
 شش که سبب حدوث آن میشوند یا ماده نزل بود و یا دود سخت و یا گرد غلیظ که با هوا
 نفس بقصبه شش در رود و یا خلطی که اندر شش بواسطه سوء المزاجی بدید آید و شش
 چنانچه در ربو گفته شد و یا کیفیت غلبه ماکولات و مشروبات از طعم و غیره که بجا و زده می
 و حجاب قصبه شش حشمت یا بنده یا سوء المزاجی گرم ساده بود و شش که مواد و غذا
 که بدوی آید گرم سازد و از آن بخار غلطی متجدد و متوحش شد یا سوء المزاجی سرد
 بود که مواد شش را سرد سازد و از هوای سرد و قلیل و حشمت یا بد سوء المزاجی خشک
 ساده بود که از هوای شش را غنی فرمایند و از آن در انبساط و حشمت یا بد سوء المزاجی
 مادی بود که از مواد آنها برنج باشد و جلد آنها از تجدید نقل خالی نباشد و یا بخت شدن
 و یا سبیل نمودن ماده حار تر شش بضم معده که مجاورده شش را برنج دارد چنانکه در ابتدا
 بعضی آنها واقع شود چون حاده در ربع و غیره و یا آماسی بود و راحضای بالا چون حجاب
 و سینه و فم معده و جگر بجهت تعدد یا ترشح ماده آنها شش متوحش باشد و یا بخت
 بود که در درون شش بدید آید و شش از آن برنج بود از اثرات السعال کوبین و باشد
 که مزاجی در شش پدید آید و یا قادن چیزی از ماکول و یا مشروب بود راه قصبه برسد
 آمدن مرتفع شود و جاکنوس کوبیده شش را سوز عظیم بود ناگاه به نفث سنگی از قصبه او
 بیرون افتد و دیهان سرفه او تسکین یافت و تار و زنده و او از بود که شش این
 آزرده شود و تسکین برتفع کرد و علاج آنجا که سبب نزل باشد تدریجاً باید کردن
 بعضی غایب که گفته شده علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفتن دود بود و جگر و حجاب

از
شش

با
دود
پوش
جرا

و غشای خوردن شربت دو شاب بآب سرد و مان در آن شربت تریه کرده و حذر
 از ترشیهها و دود و بخار علاجی کامل بود و آنجا که سبب نفث کرد بود به خلق هوا غش
 و خوردن و آشامیدن روغن مسکه که راخته و شیر برنج داشته و آنرا چرب روغن بادام
 و ربی بر کشیدن و آشامیدن علاجی شافی باشد و آنجا که سبب تولد ماده غلیظی بود در شش
 و بودن ربو مقدم بر آن گواهی دهد علاج ربوی سرد و بستوری که گفته شده باید کردن
 و آنجا که سبب کیفیت غالب بود یا باریاد و دندان کیفیت تدارک پذیرد و آنجا که سبب
 سوء المزاج گرم ساده باشد و کرمی نفس راحت یافتن از هوای خشک و حضرت یمن
 از هوای گرم و خشک قصبه و خلق و دودین و غالب شدن در کرم و غلظت نفس بر آن
 دال بود و در تبدیل مزاج شش باید که کشیدن بسکون و قرار در هوای مروج خشک بنهاده
 طلا یا خشک و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و خلیهها سخت سر کرده خوردن از غذا
 و غیره و در آن خشک ساختن و با بهانه خشک آتش میدن و جوی از بهانههای خشک و زرد خندان
 و نبات و اندک کافور و افیون ساخته باشند بویسته در دهن و شستن و بوییدن که شیر تر
 و افیون در آتش که و دلازد و دوز و بلند آواز داشتن و خواب بسیار در گریه و زاری
 و اگر ماده باشد سخت استغراغ ماده باید کردن آنگاه بین طریق مرعی در شش لیکن
 اگر دم غالب بود فصد باید کردن و اگر صفرا غالب باشد بشیر شست و سنا بفکس
 خارش شنبه در مغلی حامض یا در نفثی نرم یا بهر دو مطبوخ غلاب و سفستان و اگر تخفیف
 ماده کردن در هر چند روز بکینوبت و غذا از جنس آتش جو بکوبش خرد و سوس چوبه یا زغال که
 که و یا بقول طب و شیر و خنک شش در آن باشد مناسب بود و آنجا که سبب سوء المزاج
 سرد ساده بود و خلط دلائل سوء المزاج گرم بدان باشد باید دم بسیار بکاهد
 تا شش گرم شود و یا بر خلط سوء المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در ضیق گفته
 بدان گواهی دهد همان علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد رفیق
 تمام و حیل استغراغ سودا باید کردن و از چیزیهای سودا انگیزه دور بودن و خفیه از علاج
 نافع آید و آنجا که سبب سوء المزاج تر بود از جهت تری عضو مجاور در طوبات نزل و غیره

باز
شش

خرف نفس که دل لیل نفس بران حال بود تا سیر شکلی را بکار و نشستن و چون مواد طبیعت
 هر دو سه چهار روز تخمین در استغراق بلغم و رطوبات باید کرد و این بخاک سبب شدت و
 عضوی دیگر باشد ببلغم آن عضو و آن مرض سبب بر طرف شود و اینجاست که سبب است
 باشد نخست فصد و استغراق خلط حار باید کرد و غذا را در شهرتها خشک بکار داشت
 و تا سیری که غلظت خلق گفته شد غیر غرغره دیگر جدا بجا سفید باشد بسیار تدانیر
 که در اکثر سرفه های مزمن نافع آید و بدان که هر مرضی که گند و مزمن گردد و سرفه و سینه
 تدبیری سردی فرا نافع نیاید و در تخصیص سرفه که سبب است غیر طبیعی نش
 و قصبه مواد تر و خام جدا بجا پیوسته اندک مایل باشد و شش از اکثر رطوبات
 برودتی غیر طبیعی حاصل بود تدبیر سرد و سبب دور مرض گردد و مع ذلک چون در اصل
 حرکت شش مقتضای طبیعت است تدبیر حسب لیاوه طوبی این عادت حرکت او جهت
 ادنی سببی چون هوای سرد و شلا و رانه ذایل کرانه فلهذا تدبیری که جامع بود در گرم کردن شش
 و منع حرکت معاد بکار باید که آنرا در این جواب بسی از بود و هیت یکی دم گرفتن و نفس
 چنان است که از سوکاه تا شام از جامه خواب بر نباید خواستن و سخن نباید کرد و سردی را
 از هوای سردی نگاه باید داشتن و بنی بر بالین نباید بر خفتن و بالین نباید بر خفتن و در شش
 و دم را آنقدر که تواند گرفت تا به شش گذارند و اگر بغفلت سرفه حرکتی کرده باشد و این
 نزله فرومی آید و دغدغه در حاکر بکند و السعال یا شکر سرخ یا سفید یا خلط مغز و اینها
 در دهن گرفتن و دیگر انگبین بلوطی که در اکثر سرفه های مزمن است تا به شش آب آنرا فرو بردن و این
 محافظت دم کردن و اگر خلط معده و آن باشد از اینها احتیاط باید خوردن بسیار سرفه
 بد مزمن را بدین طریق علاج شده و سرفه خواب خوب هم قریب باینست بشرطی که بخواب
 واقع شود و تا شمع ریختن مواد در خواب شش هم گندد و بعد خواب سرفه غلبه کند و دیگری
 سکنت و محققات اختلاط است و معذلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن
 حب الشفا و حافظ الصحة و بر ششها و مزید العمر و ششها آن لیکن طریق استعمال آنها
 اگر چه خوردن مقداری که اندکی کیفیت سازد و با آن طعمهای غلیظ نرم و چرب خوردن چون

نیم

که اندک شکر سرخ فلهذا بپزند چون با سیر که فلهذا بران مواد و چکان خرد و گاهی
 و با عسل و گاهی خلطی و فلهذا و دان فلهذا و دان فلهذا که در دهن با و ام بران کرده و در زیر
 که نمک و شکر و نار بیل و شیرینج و شکر و یا خرما یا عسل و فلهذا که از سرفه و از
 نار بیل سوده و در آن مسادی بود و دان که انگبین ششها و اینها و دیگر که کیفیت شش
 دیگر که خواست که سبب حب حاصل شده بود کم شود و بی دیگر خوردن اگر چه نیم بل
 باشد تا بگذارد که سرفه ناشش حب خوردن مواد و حرکت آید و شش حب مواد
 عادت مقرر بیل کند و بسیار باید بدین تدبیر صحت حاصل شده و دیگری استعمال
 داروهای مقوی شش است بالخاصه چون شش کور و خوشش چارک و شش و با
 و گوشت راست و طریق انفع در خوردن آنها آنست که خشک سازند در سایه خشک و نرم
 بپزند و اندک نبات سوده اضافه کنند و در ششها از آن سفوف بخورند و یا از
 تخم مرغ بر شش نیم تخم سازه و ازین سفوف بران تخم صبا جها بجای غذا خوردن و نیم
 کوه سفوف و جبه سفیدان با نبات سوده چنانچه در سرفه اطفال گفته شده هم نبات
 سفید آید و همچنین زده نیم بر شش که مرکبی بران ششها باشد بسیار حب السعال
 بکیر و مغز یا و ام شیرین پوست کنده و مقرر تخم که صمغ و با و ام از هر یکی یک گرم کیر و ام
 و نبات از هر یکی دو گرم و صمغ یک گرم را از هر یک یک گرم و نیم درم و آب شوشن بخورند
 افیون چهار دانگ جله را سوده و بلعاب تخم بپزند و جبهاس سازه مقدار خدقی
 کرده در دهن بیدارند و تخصیص ششها و بکیری مرکبی دو درم صمغ یک گرم و نیم افیون چهار دانگ و نیم
 نبات و ششها و مغز یا و ام قشر از هر یکی سه درم صمغ یک گرم و نیم افیون چهار دانگ و نیم
 جله را سوده و بلعاب تخم کتان بپزند و جبهاس سازه مقدار خودی باید و انست که
 سرفه و نزله از امراض دارد اند همچون رمد و حصه و آبله و سرفه بجهانکه از هوای تری و فلهذا
 از هوای غفن نیز گاهی می آید و سبب سبب تفر روح و شش از هوای مستشق عفن و
 جبه این نوبت این مشابه کرده ام در سرفهات و دلویت هوا اندک توقف بدارد که
 سوله سرفه عام بی نزله و بمرتب بود و در سرفه که منقطع نشدی باقی نیاید و صنعت بمرتب

والطفال پیوسته نشدند و بسیار مردم از کودکان بزرگ همین غشی و دور سر و ملاک شدند
 در کرت اولی آخر الامری بحسبیل خام سوده در آب گرم بخیی بندی فرمود که آتش سیدند
 کیمتقال بیشتر اکثر بدین علاج صحت یافتند و در کرت دوم کمتر و دوز بهار بود و علاج
 بفسه و قلعین کردند و بخوردند بحسبیل سوده و بلع مرکبی شبها و در دهن گرفتن بلبید
 و بیج کج و جوز بود و در حسینی و نمک بفرزد و پوست نار شیرین شبها و آب آن را فرو برد
 و بعضی چهار نژاد و خوردن غذای تریاق غلیظ و کم ترشی بدی مدید و واقع می شد مراد
 از مردم مرا این سرفه واقع شد و بعد از جهای مقدم سابق تحفیقه در دو ماه و تا نقل هوا
 کردیم مرقع نشد و در رسی غلام چرکس صفادی مزاج را در زمستان سرفه کینه فانی
 تشویش می داد و چنانچه شب خواب نتوانست کردن و از مسمکات نزل و مخدرات
 کاهی بخورد و غذای مفر و منفعتی نیکی یافت و اوراد و اوست انار بخوش بار دای
 آن فرمودیم و همین صحت یافت و چند کس دیگر انار بخوش را در شب آب کش می خوردند
 و بخوردند صحت یافتند و در آن فانی تر بود اندک بعضی داشت کسری را سرفه شدی چنانچه
 بعضی مقدم گفته شد حضرت اورا بحسب الشفا بهوش ساختند و در شبانه روز پنج غذا
 و آب بد و غذا و دوز بعد و شبانه روز قدری شربت عمل بد و دادند و غذای نرم خوانند
 فایده تمام شد سرفه کین تمام یافت بود و بعد علاج قوی دیگر معالج نشد و چندی
 کس را دیدیم که جهت سرفه های کینه بر چال پیش کردن و داغ کوکلی سوخته و فایده عظیم
 یافتند و چند کس را دیدیم که بزرگی که در حال شیب نرم گوشت است بپلوی آغوش
 چانه زین و چون انگشت بران فشارند سرفه آید داغ کوکلی سوخته و سرفه های سخت
 داشتند صحت یافتند و انجا که سرفه اسهال اتفاق افتد شربت مورد و اطفال صحت
 باید فرمود اگر تیریز آن باشد و رمی هم همین شربت مفید آید و از سوده و آب و علم
 نفث الدم خونی که با آن رطوبات خلق و قصبه و شش است بسرفه و غیره بر آید یا از
 و مانع آید از بینی یا از لوبات یا از لوزتین یا از خلق و خجوه یا از قصبه یا از سر می یا از شش
 یا از عرق سینه یا از حجاب بسبب کشاده شدن سرکی یا جراحی یا ایامی یا از شش

از کینه

نگار سرفه

خون شش از عضوی مجاوره شباهه این حالات از انات این اعضا علامه انارخه از داغ
 با مخاط نیز کاهی ظاهر کرد و بی سرفه آید بخورد و اخفت و انجا از بینی آید جراحات منفذش بد
 کواهی دهد و یا مخاط بیشتر آید و انجا از لوبات و لوزتین آید آنکس و جاحت آنها بد
 است تا و کند و انجا از خلق و سر می آید خون با آب آمیخته بود و بی سرفه و بی شنج بر آید و داغ
 و نفث غالب تر آید و انجا بسبب رطوبت و علامات رطوبان دال بود و انجا از خجوه آید
 ظاهر شود و بعضی از امراض و موانع و یا زور و از غیره بد آن که در دوز و انجا از قصبه
 بر آید یا سرفه باشد لیکن انجا از قصبه آید یا بلغم بود و کم رنگ و بی آید باشد از شش
 بر آید و انجا از شش و نه پایت قصبه آید یا سینه عظیم بیدر بر آید و کم رنگ و کم رنگ
 و کاهی بایستد و باز آمدن کرد و انجا از شکاف رگها از شش یا از سینه آید یا از شست و دوز
 بر آید و سیاه رنگ و غلیظ و بانگ کفک بود و غالب باشد و دقت پیدا شود و اگر اگر کش
 سرکی دوز و کوی قصبه باشد خون آنرا کم تر بود و اگر سبب کشادن و دهن رگ تری خون
 یا تری غلیظ بود که با خون آمیخته است بی تب نباشد و در آید که شش بران کواهی دهد و اگر
 سبب است ای خون بود و ظهور آن اندک اندک و بیدر باشد و از دفع آن اندک چنانچه
 و انجا بحسبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب و غیره شش آمده باشد اندک اندک و تری
 و درم و موسی آن عضو در وضیق نفس بران کواهی دهد و انجا از اسس شش بران کواهی
 ذات الریه بران شاد بود و انجا از قرصه آید یا چرک در غم ظاهر شود و مثل این بود و خطر این است
 از ان شاد که از عروق شش و سینه آید جهت صعوبت التیام قرصه شش و گفته اند که انجا
 از شش غنی آید بی قرصه چون بایستد غنی بی حاکسی و باز آمدن کرد و دلیل آن بود که شش
 ریش گشت و این گشت از ان می آید علاج انجا که سبب غشی مرض بود چون اکسها
 و قرصه و جراحات و زخمها و سوراخ که در شش است عمل باید نمودن و انجا از لوبات یا از لوز
 رگی کشاده شدن دهن رگی از استلای یا حدت دم و شباهه آن افتاده باشد در لوبات
 آواز یا نفث سخت تدبیر کین منع خون جذب بجان نبخالت باید کردن و در آن
 اگر چه در جراحات و نفث و رعاف و غیره مذکور شده لیکن در این اعضا بخوبی صبا بخان بود

که چنانچه از آنکه بپسندد اگر خون از دماغ و یا خلق و یا سینه است از قبیل بدخات
 خون بگیرند و اگر در شش سینه بود از باسلیق بدخات خون بستانند تا
 منخک آس شود و قوت ضعیف نشود و بعد ازین اطراف را باید بستن و باید
 و شیشه بر نهادن و باها در آب گرم داشتن و با شویه کردن بجا آورد و حقنه کردن
 تا باقی مانده تمامه با سافل باز گردد و در جمله اینها از سخن بلند کردن بسیار گفتن و شستن
 و صورت که آن خلق و اضطر است از غم و بفراسی غصه گویند و از شیخ و عطسه و خنده
 و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور خصوصاً کشک و منبر خشک و از چیزهای
 منفع خصوصاً سخت کرم و یا شیرین از چیزهای خون فزاینده و تفکر و گفتن و تحقیق
 خمر و از بویهای تیز و کرم و خشک از خوردن مطلق شیرینها و ترشها و کرم و ترش
 مرغیات ترش و غیره جز در پیر و واجب بود چون بدین تدابیر تقادوت کلی پیدا شد
 بعضی از دوائی مناسبش و قصبه خلق و حجاب سینه که جهت بستن خون در رقا
 و غیره مذکور شده بکار باید داشتن و در اصلاح و تقویت عضو موقوف کوشید
 بیان دوائی که جوابین مشترک النفع باشد بیانشانند و غرغره کنند شراب الحیار
 در عصاره لسان الحمل که با خون سیاه شان و صحن عربی بریان کنند از هر یکی نیم درم
 در عصاره مذکور یا در عصاره لیمو یا در عصاره حبه زهر حیوانی یا سدی فی در عصاره مذکور
 یا در روغ خالص غیره شش عدسی فصول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره خرفه
 یا عصاره عصی لاعی یا در عصاره خیار و سیب شش و میاتی در یکی از عصاره های مذکور
 طین مخموم در عصاره های مذکور طین لیمو در عصاره های مذکور و نیز بایه فر کوش در عصاره مذکور
 و اگر حراتی باشد و غلیانی شعیره از کافور یا یکی از اینها ختم کنند و اگر افراطی باشد و غشت
 قراطی افیون اضافه کردن نافع آید و اقراص که با در عصاره با در روغ در در عصاره مذکور
 بیان لغوی مشترک النفع خوار و دم الاخرین و که با بوسه و طراشیت از برکی حفظ
 کثیر از آن سه و صحن عربی بریان کرده از هر یکی درم افیون روغ خردی جمله از آن سه

در
آورد
بگذرد

در
آورد
بگذرد

در شش الحسی شسته و در یک جالی به عصاره خرقه نافع است و عصاره
 سفید بود و اگر آب خورده ساد و خنک می باشد و اگر از منی و یا شیرین از بخت عصاره
 سینه بیان غذا ای ششک النفع و صحن نیم شستنها از روغن که در آن شسته
 بزغال که بخار در برک خورده و نیز ششک یا تر و زغال با آن شسته با کشک که بقله الحما خورده
 و لحظه القین و عدس و غاب در آب جوشیده باشد و دم الاخرین سوده بران باشد
 یا جیره یا بزغال که بساق و خرقه نخته باشد یا بعد از لحظه القین و بقله الحما نخته باشد و
 نخته تنها هم سفید آید و انجا که سبب نزله باشد با تدابیر مذکوره موسی سرزد و زرد و با
 ستردن و ضامی از عصاره و سرکین که بر سر نهادن و پیوسته سر را خاریدن
 و بجللات سرشتن و تیزاب فاره قلی سیاه و نرم کرده بهتر است جوئی بود و حقیقتا
 یا حافظ الصبحه در عصاره مذکوره خوردن سفید آید و انجا که رکی در سینه از ضربت یا زور
 شکافه باشد بعد فصد و تدابیر مذکوره ضامی که از طین لیمو و خاک کندر و بازو
 و گرد آسپا و پوست انار در برک مر و اطراف روز و چیزهای رطب سازند و بر او فصد
 چون عصبه ساخته و در روغن بار و روغن درو با آن آینه بر سینه نهادن عظیم سودمند
 و اگر سبب شکافتن رگ سرای سخت بود و کب سینه رسد بکینه ملک شاخ سه درم و تخم کتان
 یک درم نیم سنبلی سه درم کند و کل سرخ از هر یکی یک درم که با پیچ درم و نیم جدید ستر یک درم نیم
 افاقا قیاسه و دم فادیه حیوانی دو درم جله را با در روغ فادیه ساخته و اشال اینها بخورند و
 و اگر سبب شکافتن رگ مادی بود غلیظ غذا ای باد شکستن باید دادن و بخوا
 و فطوینا و تریاق بزرگ نارسیده در عصاره بود و نافع آید و انجا که سبب کشادن
 و من رگ بود و از امتلا خوراز و باز نشاید داشتن تا آنکه استغراق دم بعد از آن
 از نگاه تدابیر مذکوره کردن و ضامی سه روز ترک کردن صواب بود بعد از آن که خود
 تا طبیعت تمام قرار یابد و انجا که سبب کشادن سر رگ تیزی خون بود و یا سینه می
 بود که با خون آینه است بهت بعد از فصد کشک مرطانی سفید بود و کافور در روغن
 مساحن لازم آید و اگر بعد از فصد و ان سنبلی مناسب دفع خلط حاد کنند از نگاه

بستن خون بر دانه اولی بود و اگر کثرت و کثرت سبب خشکی از رطوبت و سستی آن
تقلیل رطوبت بکم خوردن و سهل لایق اولایا بیکردن انگاه تقویت عضو نمودن
و بواسطه بکار داشتن از خارج و داخل و اندک علم ذات الریه این در می بود و چاکر
در شش پیدا می آید از ماده گرم یا از طبع شور عفن و سبب حدوث این اغلب نزله گرم
و از سینه بمیان و کتف می رسیده و ضربان اندر زیر کتف یا اندر ترقوه یا اندر زیر
یا اندر جمل اینها و بعضی عظیم یا ستوار و کسب بر آمدن رخساره بمقدار یک درم
سرکه در حدت تب و بر میدکی رویها و سیات و انتفاخ عین و غلظت پلکها در کانی
حرکات چشم نسبت به عادت و استلای رگهای آن ظهور رطوبت غلیظه از ج پوست
بر روی زبان و در غشوی سرخی روی وحدت تب و اضطراب کمتر باشد و کانی محل
علت و آب و همین بیشتر بود و در جمل جز بیشتر نوزاد میگردن و این علت اغلب
در تحقیق ملاکی و انتفالی آن بدتر باشد و گاه بود که طبیعت قوی بند بر خوب باور آن
بطریق بخار نفث تحلیل پذیر و ظهور رطوبت بچشم بر سره بران دال باشد یا منتقل شود
نبات الجنب و این اسلم از عکس باشد و کمتر شدن ضیق نفس ظهور و خلیه در پلکها
مائل شدن بعضی به آن گواهی دهد و باشد که اسلم منتقل گردد و چون از بفتنه بگذرد
و تحلیل و انتقال کند منتقل تبیح و باسل گردد و خلاصی ازین مشکل بود و از دم تب
بعده تنقیه و بودن در و تمدد در معالین شش هم شاید این حال باشد و گاه بود که بعد
از کم کردن متعجب شود و چوک در فضای سینه ریزد و عرض و موجی شدن بران دل کرد
و گاه بود که ذات الریه صلب شود و زیاد شدن عکس سرخ خشک متواتر بران دل بود
و باشد که خراج گردد و باشد که اندر شش ضا و ندر علت رطوبت بسیار رخیده شود
و حال اینچو حال سستی گردد در جین خفتن بر جوانب او را که نوزاد شش او سخت
گند و نفس او عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب سنگ و شش تو کند
و از جهت تخریب مواد حیثه و یونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که سینه
سنگ پاره پاره آمده است همچو زاله و اسکن در گفته است که من دیدم که سینه

سنگ بر آمد همچو سنگها که از شانه بیرون آید و بعد از بر آمدن سنگ سرفه از او نکل شد و
کوید که من دیده ام که سنگهای خرد و درشت همچو خشک بر آمد بسرفه صعب بعد چهار یا پنج
در یکی بوزن سه دراهم پس از آن سرفه کمتر شد لیکن علت اجل باز گشت و مرخص شد
بلاک شد علاج قانون تدبیر اینجا آنست که بنگرند در اسهال خونی و در اسهال که از خون
و صفرا باشد که از کدام جانبست و آنرا بسرخ شدن رخساره و تب از آن جانب
بیشتر و بکافی جانب درم و به بیشتر آمدن رطوبت از دهن در جین خفتن بران جانب
نموان تشخیص کردن همچنین بعد از ملا کردن لته آب و کل تر کرده بر سینه در بعضی ملام
زود تر خشک شدن از جانب ستورم پس اگر درم از جانب راست شش است باز
راست فصد صافی کنند و بعد سه روز ازین فصد با سلیق چپ کنند و اگر قوت قوی باشد
ازین سه روز دیگر با سلیق جانب چپ افق کنند تا ماده تمام پاک شود و اگر فصد کحل نموان
این فصد جانب موافق اخیر لازم بود و اگر درم اندر جانب چپ باشد بر عکس این کور
عمل نمودن درین مرض اعتماد کحل بر فصد کامل و بعد به رخصه بود و استعمال سهیل نیک
تخصیص که تب گرم بود و بعد و کانی نزدیک جنب کردن نیمی باشد اما در کمب اگر اس
کانی دتمد در شرک سیت نیز می یابند بعد فصد بکلیات موافق تعدیل و تقلیل خلط
ممد و تعدیل مزاج مناسب بود و نرم داشتن شکم و در جمل بخوراندن چیزهای نرم و قبل
شیخ رخت و به داخل کردن بفتنه و شکر در کشاکش و شیان بسی نیکو آید اینجا
پس چ شربت خشک قابض نموان دادن بلکه همه چیزهای ملین شنج و نفث معتدل و نفث
آورنده مناسب بود و اگر از جهت کرمی تب باشد تب خشک حاجت آید شربت های جلا
وتری فرا چون آب خیار و آب هندوانه و کشاکش و شراب بفتنه و آب کدو و عرق سوسن
باز بود و اگر درم از جنب چپ باشد کشاکش شراب بفتنه و آب کدو و عرق سوسن و اینها که با هم
یا اندر رخساره و دیگر در می مزاجت و فصد و شست زیاد کرد و در اول ضا و از دم سرفه رخ نیشه باید داشتن
و بعد از آن پیر مرغ و لعل خطی و لعل شکال بآن باید پیچیدن و بعد با بایونه و بفتنه و بچ سوسن
اضافه کردن و چوب صندبه چینه بر سینه بکار داشتن و چون ماده سخت خام باشد ضا و از کربنخته

نفی العالین
نفی صلاه
۱۲۵

مشتعل میشد اسهال پیدا کردند و چند روز میگذشت و دست بجای آورد و در
 حرکات بی اختیار میکردند و از ضعف قدرت انعام هیچ فصل نداشتند و همین
 علاج قانون کلی بهمانست که در علاج نفس الدم و ذات الریه و حی قوی گفته شد و اگر کسی را
 به مجففات درست میتوان کردن اما اینجا مجففات چون سبب زیادتی سرفه و نافرمانی ریم
 جهت برون آمدن میشود و احتمال آن یکی توان کردن اما اگر دوالی باشد که خاصیت ریه را
 در ریه برساند و صاحب علت دم بسیار تواند نگاه داشتن بدستوری که در سرفه گفته شد
 سرفه را مدتی بحبس نفس منع تواند کرد و بیکم که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب
 را دست آسایدن سرشیم با بی مل ساخته بدستور با اندک شکر طرز در بر روزه و سه نوبت
 نافع یافته اند و همچنین خوردن کوبیای ملک بچه و شش و گوشت با چوبخه از او بچین است
 خوردن فاو از بر جوانی در شیر تر سوده و بچین خفته کردن هر روز روزه نیم مرغ و موسی
 سک بچه یا موسی یا اسفانی یا مدنی دای که با چوبخه یا سک در آن جو شیده باشد بسیار
 در صحن خفته حبس لازم بود تا با لایز زد و شیش گفته است که غلظت خوردن کنگبین و چای
 غدا با نان خوردن هیچ آن این علت را فر نمیکند و خشکی از بلعونی اصلاح کردن سیکواید و چای
 در لغوقات خشک و غیره جهت دوارم و درونی و جراحات عظیم نافع بود و همچنین خرقه کردن اما
 با مصلحات بهتر بود و الله اعلم ذات الجنه مخصوصه و برسام با اندک ذات الجنه خاص
 ورمی بود که اندر حجابی که حاجز است میان آلات تنفس و غذا و شش و اماسی گرم بود اندر
 عضلههای درونی سینه یا در حجابی که در شیب حجاب حاجز است بر سینه پوشیده و این را
 ذات الجنه و غیره گویند و برسام یعنی اماسی سینه و آن ورمی بود که در حجابی که اندر
 سینه و ضلوع بدان پوشیده است و آن حجاب را مستطین نیز گویند و جمله این ورم
 بر سبیل تقسیم و تراودن ذات الجنه و برسام گویند و گاه باشد که این ورم گرم در بعضی جایها
 پیدا آید که اندر دین سینه و اصلاح را پوشیده است تا اندر عضلات خارج سینه خارج
 توان احتباس کردن و اینها را بر ذات الجنه و برسام گویند لیکن خالص نباشد و
 این ورم گرم یا صفر بود یا خون صفر آبی و یا خون و صفر است و احوالنا از این عظمی

رقیق باشد و شور و نادر و سوای صفرائی هم افتد و مانع این مواد از لر برین اعتبار نرند
 بواسطه بروی و کثافتی درین جایها باشد و سبب هم گردند از هیچ جهت در سراسر این
 بیشتر افتد و باشد که با انتقال ماده از ورم عضو مجاور و یا از انتقال ذات الصدر
 پیدا آید و این باشد علامت مطلق این مرض در محل ورم بود و سخت غلظت
 درد اگر ماده گرم باشد خاصه در وقت نفس باز کشیدن یا در مزاج و در سرفه کردن
 خود تمام بود و در اول سرفه خشک و تب گرم لازم بود و تنگی و تواتر نفس زدن و برون
 آمدن و اندر محل ورم و برون نبض صلب و انتشاری فکوره و نفث یا سرفه را و در اول و در
 بوالی و غلظت از آنکه عوام نمک گویند تر قوه و میان گفته و تشنگی و بخیالی و درشتی زبان هرگاه
 که در تنفس اشتیاق در بیشتر شود ورم در عضلات با سطر بود و هرگاه که در تنفس در ماده
 ورم در عضلات عالی باشد و تمدد در ریه گویند و همچنین خلد و صفرائی زیاد باشد و در تنفس
 تمیز بر غلظت از لون آسان بود و سایر دلایل اختلاط هم شاید و همچنین است و تب نبض
 بوی و عدم تعاد و تب باریک و اوقات تسبیل صریح بود و بعضی و صفرائی بود و در سینه و تب
 و اینست که درین مرض و ذات الریه همه ترین لایل و تمیز اوقات از بعد مرض حال سلا و پاک حال نفث بود
 اما دلالت آن بر اوقات چنانکه بود آن و اندک رقیق بودن و شور از رسیدن ابتدای نبض
 و زیاد شدن آن و از رقت به غلظت میل کردن و از شور آید آن با سانی تبدیل شدن
 و از سرخی بزرگی که رسیدن تر آید مرض بود و بخت و همواره شدن و با سانی اندک سرفه غالب بر آن
 ابتدای مرض باشد و این حال و کم توام شدن تب در هیچ اختلاط مرض بود اما بر سینه چنانکه زود
 پیدا آمدن آن و بخت شدن آن و با سانی بر آمدن لیل خیر بود و علامت نفث سفیدی بود
 و علامت سفید و استوائی توام آن بی لزوم بود و هرگاه نفث در روز اول پیدا آید و قوی
 ماده مرض در آن در غنیمت باید داشت و این مرض اگر چه سخت گرم بود لیکن چون قوت قوی
 هیچ خوف نباید کردن هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفث در سیم یا چهارم پیدا
 و در او آخر چهارم نفث پیدا نشود و توقع نفث در هفتم بحر آن یا در یازدهم باید داشتن و اگر در
 نفث از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد و نفس از حال طبعی بسیار دور نباشد

و در کوه و امش و در غایت اشتها و خوب و کثرت علقش و اشال آن بسیار باشد نباید دریا
 کردت در تن دراز تواند بود و احتیاجی ندارد در چهل روز و شصت روز و نوبت باید داشت
 عاقبت اگر چنانچه غلظت شود و اما بر بوت چنانکه سرخ شده آن بعد از آن از چهارم باید عرق
 نموده و کمی قوت دماندن آن بر لون سبخی یا زرد یا شقری مفید شدن یا لزومیت
 و و شوار بر آن یا غیر لون آن بسیار بی خصوصاً باید بولی یا بسری و حرکتی یا همچو
 بر بدن در جلد و لیل ملاک بود علاج آنجا که یاد که خون و صفرا بود پس روز و اول باشد
 که مایه قوت و در کثرت قصد باید کردن از بسلیق جانب مخالف درم و چون با علق
 نیک بر داشتن اگر قوت قوی باشد و اگر از ضعف ترسند بد و سه مرتبه بر دارند چنان
 از قیصال جانب موافق بر دارند و اگر یک روز از مرض گذشته باشد که البته القصد کنند
 باید که در آخر روز دوم خون از بسلیق بگیرند پس از آنکه موافق جانب بر دارند چنانکه نیک
 نیکو گرداند و اگر در چشمت سیم قصد کنند هم شاید تخصیص که صفرا غالب باشد و در
 روز دوم را بهتر یافته اند و درین ایام غذا از جنس شش مقشر و مسفاخ و خجاری و
 سبزی مناسب بود و چون نفث طاری شود و لعوق سفستان جهت سهولت آن باید داد
 و کیش بانه روز آنرا منع نماید کردن و بعد کیش بانه روز که داده که باشد آنرا بخور
 که نفث الدم گفته شد چون طین ارغنی و اشال آن باز باید داشت و روز دیگر طین قوی
 بمقدار قوت باید دادن و بعد از آن بقدا و شر بهای جالی نرم تقویت کردن و جلد
 تدابیری که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود هر یک محل خود و اگر طین و داون مل
 نباشد بجهت غیر حاد و هم تنفیه مفید آید و صفراوی صرف بعد تنفیع لیل قصد معتدل باید کرد
 و بکین قوی بعد که زرد دیگر بقیه داده را دفع کردن و غذا و شربت اندک خشک کرده و قند
 طبع جالی و طین و منضج و شقی دادن و اگر داده رقیق بود و در اول و تنفیع در خواهد بود و در شربت
 خشمایش با شیر و ششاش در آتش جوی باید دادن و باقی تدابیر ذات الریه صفراوی
 و قریب نکر در می داشتن و در انقباض و بعد انقباض نیز همان تدابیر که در انقباض ذات الریه
 مذکور شد بجای باید آورد **بیان** استر که درین مرض کرم جهت تشنگی و حرارت و غلظت

و درم باغ و صندل و سیسین را و الی و در کوه و امش و در غایت اشتها و خوب و کثرت علقش و اشال آن بسیار باشد نباید دریا
 و نیز می عرق سوسن یا شرباب سفید سروده اگر حرارت تشنگی غالب باشد و الا فاد
 و عرق سوسن که ختم خیار را در آن شیر بکوفت بشنود یا چوبه خرمسین یا کشتن
 بر بدن کرده غذای مفید باشد و جهت تحلیل اسهال فادر بر بعض دوا که داخل است
 در اواخر توان و اما در غیر اسهال غذایی که مانع یافته اند همانست که در ذات الریه و کرم و غلظت
 مذکور شد **بیان** تبیهای که مناسب یافته اند بعد تنفیع و قصد خیار شرب نیز زده و در
 تنفیه سی درم با عوق خیار شرب سرخشت یا زده درم اگر اسهال قوی نباشد و اگر
 از شرب شربت و خیار شرب بر دوسی درم بمناصفه اضافه کنند و دیگر سی سفستان
 و خاب از هر یکی بیت عدد و آلوی بخار داده و بر تنفش و سنای کمی از هر یکی شش درم
 اول میوه مانیک بخور شانه و در آخر علقه را دو سه جوی دهند و صاف بیالانند
 سی درم از آن را با آب بیت درم یک شرب شرب سفید دهند و لعوق خیار شرب نیز شرب
 و اما در درم طبعی و سوداوی حقه نیز باید کردن که را و بعد از آن صفا دای برینده و تحلیل کننده
 بکار باید داشتن و آب کرم جرد جرد و دو کفین علی با آب کرم آسخته یا با قند کاسکابی
 دادن و غذا الکباب اگر خشک جو و نخود و کشک کشم و نخود و کیکر خمسم با دایان و پنج درم
 پنج بخ اندازان چینه باشند مفید آید و چمن شور بانی که در روی چقدر در کرب و شربت
 چینه باشند و جوی که ارد حلیه شسته و آرد با قلا و آبکین و مسکه ساخته باشند و باقی
 و کد نامی چینه تراشیده و پاک کنند است و اگر ماده بس غلیظ باشد و نفث تنگ شود و با
 باز آید کینه زرد و فای خشک و خردل کوفته مقدار سه درم و اندر رابا و العسل برینده و گاه
 که یکی نفس غلبه کند بدان حاجت آید درین با قلا زکار آبکین شسته بدیند و سوزانند
 آنرا هم بعض شربت خوردن را زائل کند و در طبعی علقه خوردن مفید بود و از سردیها و ترس
 و سردی فراختر واجب شد و اول طوطی و درم سوز بود و در سوداوی و طبعی و طبعی
 مفید باشد و لعوق خیار شرب شربتی تمام فایده بخشند و آنجا که ازین ادرام و جلا
 خارج سینه بود حجاب اضلاع افتد از دستور علاج فلغونی جره و دستور این دلم و فی مذکور

انچه مناسب باشد بکار باید داشت و بعد تنقیه بنما و با طلاهای ملین زود و اصلاح نماید
 و کم خطر باشد و دیدم که در تجویب سائیده را در او از غلغله ام مردم باب آمیز کرده و
 بر آن طلا میکشند و زودی بصلح آمد و از جمله اعمالی که نفع آنرا در انواع این مرض میسر میگرداند
 یکی مالیدن رگها و عضله ها و طریقه سینه است از بالای پستان باز و یکی ترخیص
 محلی را که در سینه صدق کنند و بعضی گویند که شیخ میرزا و همچنین مالیدن و طریقه
 مهره های پشت را میان دو شتاب تا سر دوشن مخصوص محلی را که در دوش و دوشین
 بر آن بیشتر برسد و طریقی این مالیدن بر آن بیشتر میدارند و مدتی اندک اندک بیشتر
 زوری کنند و بنوعی انگشت را بر آن میدارند که بعد از آن و با سبکی انگشت از آن جدا
 و انگشت و عضو را دم میدهند و دیگر میگردانند اعراض جمع درون نهادن میدارند
 انگاه بوقت میدهند و شبانه زوری چندین مرتبه چنین می مالند ماده این علت در قلع
 بسیار تحلیل می باید و دیگری نگه کردن صحت خصوصاً بعد از آن مالیدن بکار می آید
 که سفت و سبوس جو کل سنج و السهم که آنرا ترکان کلک گوئی گویند جگر را که در شکم
 خیز کرده بخور می زنند تا گرم ساخته باشند بر محل در و از سینه و میان شانه ها سر دوشن
 و دیگری داغ کردن است بوقت چنانچه دستورست بر مچهای که در مالیدن گرفتن آنرا
 تخصص کرده شده و داغ بکار کی از پیش میان قرقه و پستان و یکی بر جاذبی
 از قاعه پهلوی مهره و سر میانه نزدیک سر دوشن و حاکم آن انگشت بود چنانکه از
 و آن اکثر که نامشش شدن و اعصاب ماده مرض نیز نام تحلیل و استفراغ یافته باشد و سبک
 دیدم که بدین علاج بی استفراغی صحت یافت و تخصص بر آن که مانع استفراغ
 و در میان استفراغ داشتند و در میان اثرات این تعالجات شایدست شخصی
 مرطوب را مدتی مقدمات بالیخوایا اندکی بریده بود و در سرزستان بقرودین رفت
 نزد امیر طایف طبیب بعللاج رفت بعد از چند روز و راحته گرم و تر فرمود و عملی شد و کجا او را از
 حرارتی و ضعیفی بدید آمد و سبب ذات الجنب شد چنانچه آخر روز و یک مرتبه و تند ظاهر
 طبیب چون حال چنان بد و مرض شخص شد غذای او برایش تشریف فرستاد

و کم بود و پس تنقیه نمک آب تر کرده و در روز سه مرتبه شستن و دیارنکی که ظاهر تر بود از جگر
 موافق قصد تاهای کرده و غلغله قرار بود و در آخر بن روز سیم لغت الدم پیدا شد طبیب
 دید داشت و بشارت امید غلغله صی و او جهت سهولت بر آمدن ماده صلیح چهارم لغت
 سفستان یک موقت و او شب نیمه طبعی را سنی در آب کرده و او دوشن را سست
 بخت می آمد و در بقره کشیده یافته بود صلیح نیمه طبعی که باز در مجلس عمل کند و او از غلغله
 و شیر خشت از هر یکی ده گرم و در پنج غاب و سفستان عمل کرده و چهار درم سناهای
 در آن طبعی امتداد کرد و چهارده مجلس عمل شد و مجلس پانزدهم مریض شش کرد و آب سرد
 او زود و کما بکل بویانیدند و بخور آمد و سهال حکم منقطع گشت و آن روز دانه شب غذا
 بهان داد و ششم جو خور و سناهای که جهت ضعف و شب بخت عمق کامل شد و شش
 در ششم ستمم مقل فرمود و بر سینه را بستر چنگست و بسیار را بدین نوع علاج کرده شده
 شش بر کلیانی الاصل را در فصل برستان در براته ذات الجنب شد و او را حسن
 گشت چنانچه دستور بعضی بر آن است هم واقع بود حضرت اورا فصد کمالی فرمودند و نگه دیگر
 و مجلس گرم جهت او لغین کردند و طبعی غلبه یافت جهت تشنگی بچسته با و بخور اینند و
 بمعا و اصلی باقی شور شیب شش بخت و بلا و خشک گیلی و فصد سر که میدادند و سبب
 حب الشفای بزرگ با و بخور اینند و بعد فصد همه روز و شب اورا نبات در دهن آن
 و آب آنرا با سست که فرود بردن مقرر فرمودند چون چهارم شد لغت الدم پیدا شد و کاهی
 چنان سرفه پیدا کردی که از در و در آن ضعف کردی و بر ششانه زوری چنان خون
 بخت بر آمدی که حیرت شدی مردم را و بدین بر این بین مقرر بود تا چهارده روز بخور این
 و یافت و این علاج خالی از قی نیست از مستانی در کوه طواریس بواسطه پیادگی
 و مولد ذات الجنب مهملک شد و هر که را بجهت شش بخت علاج کردند اکثر ملاک شدند
 و آنجا که شش بهاکتر است مردم آن جا با راجع حادث اینهاست حضرت هر که امتداد
 مرض در می یافتند فی الحال فصد کامل میفرمودند و غذا شور با می برنج و سفناخ میداد
 بر صبح یکبار بزرگ نیم تر شش را با نمکی درون آن عصر کرده و با لایحه بخور اینند

از دست از قاعده دوی دیگر تا راه غذا از جگر و نزدیک تر باشد گوشت
 طرف چپ سمت راست از بهر آنکه در تجوین چپ ریح بیشتر است از خون
 خون آن که آن را خارج غریزی گویند لطیف ترست پس چنین اولی بود یا بصل
 مانع تحلیس و حافظ آنها باشد از طرف بالای دل که قاعده هست در پاره گوشت
 غلیظ تر است بر شکل دو گوش در راه اندن نسیم هوا از شش بدل بران
 نزدیک دل این دو گوش بود و هرگاه که دل حرکت انقباض کند و برود و منقبض شوند تا نسیم
 بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند و منقبض شوند تا نسیم کم گرفته باشند دل
 اندر شود و رخاوت دل بدو شود و باذن الله تعالی و بر کترین رکبای دل در بیشترانی آن
 که از جانب راست از طرف جگر و حجاب بدو اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو
 و باقی رکبای رسته از دل چنان نسیم رسانیدن از راه مسام اخضر و ترانده شش شریان
 فی الجمله در باب اول میگویند که است و بیان روح حیوانی هم در آن باب و بیاید نیست
 که دل چون شمع حار غریزی و مبدع قوتها و معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا در
 حکون کرد و قبل از جمل در حرکت آید و بعد از همه اعضا در حرکت می کند و بطبع از جمل اعضا
 که نزدیک است به شمع و لطیف ماده روح و افشای آن بخارج و داخل بود و اندک درون و بیرون
 کلیه بدو در دماغ و اعصاب برابری که سبب اعتدال مزاج است و اندو بدو در وادرا
 در حرکت بود و یکی انقباض از برای هوای خنک و یکی انقباض از برای اخراج اذخا
 چنانچه که را سبب گشته و در سکون بود که میان آن حرکت لازم است و جمیع شریانها که از
 رسته اند همه بخادمی اند و از راه رسانیدن روح حیوانی و حار غریزی جمیع اعضا و در درون
 فی الجمله در بیان فتن هوا از راه مسامات بدن و اظهار نیست که حرکات و سکات و ششترین فتن
 بود و حرکات و سکات دل زیرا که طاقت فتن متصل را با باسلی که میس ماده جمل اعضا
 و قوت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی باید و اینجا چنان سببی ظاهر است
 و نیز چون از قبض دل ششریان منقبض شد یعنی از بخار و خانی بدان اندر آید و مزاج روح
 شریان را فاسد سازد و اما حرکت شش در انقباض مقدم بود بر حرکت دل از انقباض

از دست از قاعده دوی دیگر تا راه غذا از جگر و نزدیک تر باشد گوشت
 طرف چپ سمت راست از بهر آنکه در تجوین چپ ریح بیشتر است از خون
 خون آن که آن را خارج غریزی گویند لطیف ترست پس چنین اولی بود یا بصل
 مانع تحلیس و حافظ آنها باشد از طرف بالای دل که قاعده هست در پاره گوشت
 غلیظ تر است بر شکل دو گوش در راه اندن نسیم هوا از شش بدل بران
 نزدیک دل این دو گوش بود و هرگاه که دل حرکت انقباض کند و برود و منقبض شوند تا نسیم
 بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند و منقبض شوند تا نسیم کم گرفته باشند دل
 اندر شود و رخاوت دل بدو شود و باذن الله تعالی و بر کترین رکبای دل در بیشترانی آن
 که از جانب راست از طرف جگر و حجاب بدو اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو
 و باقی رکبای رسته از دل چنان نسیم رسانیدن از راه مسام اخضر و ترانده شش شریان
 فی الجمله در باب اول میگویند که است و بیان روح حیوانی هم در آن باب و بیاید نیست
 که دل چون شمع حار غریزی و مبدع قوتها و معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا در
 حکون کرد و قبل از جمل در حرکت آید و بعد از همه اعضا در حرکت می کند و بطبع از جمل اعضا
 که نزدیک است به شمع و لطیف ماده روح و افشای آن بخارج و داخل بود و اندک درون و بیرون
 کلیه بدو در دماغ و اعصاب برابری که سبب اعتدال مزاج است و اندو بدو در وادرا
 در حرکت بود و یکی انقباض از برای هوای خنک و یکی انقباض از برای اخراج اذخا
 چنانچه که را سبب گشته و در سکون بود که میان آن حرکت لازم است و جمیع شریانها که از
 رسته اند همه بخادمی اند و از راه رسانیدن روح حیوانی و حار غریزی جمیع اعضا و در درون
 فی الجمله در بیان فتن هوا از راه مسامات بدن و اظهار نیست که حرکات و سکات و ششترین فتن
 بود و حرکات و سکات دل زیرا که طاقت فتن متصل را با باسلی که میس ماده جمل اعضا
 و قوت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی باید و اینجا چنان سببی ظاهر است
 و نیز چون از قبض دل ششریان منقبض شد یعنی از بخار و خانی بدان اندر آید و مزاج روح
 شریان را فاسد سازد و اما حرکت شش در انقباض مقدم بود بر حرکت دل از انقباض

مؤخر باشد و اگر چه از تقدیم و تاخیر بسیار ظاهر باشد و گاهی که در دم غلط گرفته شود و روح
فی الجمله باقی بپوی بود که در خلل شش باز مانده و متخلل گشته و از پویایی غلبه که از راه مسکن
بیشتر این میرسد و خلل دل حجت ریاست و اشرفیت که از تفریزان معلوم شد تبویط اعضا شریفه
در درون سین بود تا از آفات محفوظ باشد و الله اعلم اما علامات افزون مختلفه دل از
و غیر طبیعی اما طبیعی بر آنکه خداوند دل گرم از سینه کشاده بود نسبت به آنچه مناسب بود
و موسی بر تن از خضوع و سار بر سینه و گفته بسیار باشد و نبض نفس او با وجود سکون نیم
و از پویایی خشک فرغانه بود و غضوب و غیور و مشهور و مندر باشد و نیز فهم و خداوند پهل
سر در اینخی بایل بر سر و از حد لایق حال بر خلل آن احوال بود و از عطر گرم مختلف جان
و خداوند دل تر از نبض نرم بود با وجود حرکت و غلبه و کیفیات نفسانی را زود در یاد دزد
ترک کند و طوبیات عقلیه در بدن او بسیار جمع شود و خداوند دل خشک را حال بر خلل
این احوال بود و خداوند مزاج مرکب را حال مرکب بود از این احوال هر یکی مناسب جزا شود
تغیر مزاج اعضای رئیس بجله بدن سرایت میکند علامات ثانیه که در باب او گفته شده هم
با این علامات مشارک باشند و استدلال باعراض نفسانی اینجا نهایت صحیح بود اما غیر
خداوند گرمی دل را التهاب خشک باشد که از پویایی خشک بهتر از آن کشین باید که از آن نشانی
سریع بود و طول و منقوع و سخت دل و بی سبقت باشد و خداوند سرد دل را نبض و
صعبتر و متفاوت و به تدریج بود و در اخلاق بر خلل آن باشد و از پویایی گرم و عطر گرم
و گرمیها منفعت یابد و خداوند تری دل را نبض نرم بود و گسنان کند فهم بود و از طوبی
و فضلات بدی متضرر باشد و خداوند خشکی دل را حال بر خلل این بود و مرکبات را نیز
از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبیعی و غیر طبیعی و راسی اعراض آن باشد که
اینها اکثر شعبه از آنکه نبوده باشند به یاد آیند و تبدیل یابند و آنها از اسهل چنان باشند
و تغییر تبدیل پذیر و یابند و در بعضی دلائل و اعراض با سوره المزاج عام غیر طبیعی باشد
باشند و الله اعلم اما امراض دل و اسباب و علامات و معالجات آنها
بر آنکه اندر دل همه انواع سوره المزاج پیدا آید و علاج پذیرد اما اساسی و تفرق الاتصال

و اثره را احتمال کند جهت تحلیل یافتن روح از وجع جراحت و از فساد ماده و الم برده و
از روح در سده ایس گفته اند که هرگاه بر دل تیره اند و از پویایی خون سیاه بر و بسیار
زود و پلاک شود و اما در پرده خلل دل ممکن بود که مطلق تفرق الاتصال و تیره پیدا آید
و علاج قبول کند و اما در سینه نقل کرده است که خردوسی و بوزینه داشته است و با
ضعیف شده اند و بر چند مراعات میکرده نیک نمیشد و اندام و در اکثر تیره بر خلل
خردوسی اما کسی یافته چند عکس بر پرده دل بوزنه درمی یافت و چند با قلابی و دیگر
امراض دل آن بود که از رسیده افتد و سبب رسیده یا استادی خلطی بود یا بخار غلیظ که
عضوی بد و بر آید و تنقیه دل چنانچه بقصد میسر گردد و سهل نشود و رسیده استادی آنرا
بقصد با سلیق راست تدارک باید کرد و رسیده بخار آنرا بقصد با سلیق چپ و از
سهل است که جهت تنقیه دل دهنند از ادویه قلیه معتدل باشد و یا گرم یا آنچه موافق باشد
باید آمیختن با قوت دوا را بداند اما ادویه معتدل قلیی با قوت مستمر جان
و غیر وزه و سهل و درق زرد و سیم و سبب شیرینی و سان الثور که آنرا افکار کاوی گویند
و اما ادویه گرم قلیی در روح خونی است و جد و اروق و از پویایی و خشک و غیره و اینهم
و زعفران و زرنیاد و عود و بومن سفید و سرخ و سنبل و باد و بومیه و تخم اردو و بومیه
و ترنج و قند و گلاب و سافج هندی و دار صینی و کبریا و خمر اما ادویه سرد و قلیی کادیا
و کشنیز و صندل و غیره بید خشک و مر و اید و لبه و گل سرخ و طباشیر و گل مخوم
و ترشی ترنج و لیمو و امراض قلیی اگر چه از این انواع بود که مذکور شد لیکن چون غرض
اعمال و اقوی از جهت امراض خفقان و غشی است بنابراین ملا خطه این هر دو را نیز مخصوص
ساخته اند خفقان این را طبعین دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل پیدا
بر احتیاج اعضا یا با ایجاد اعضا چنانچه در او اکل نوا یب تپها می باشد برای دفع
موزی از خود خواه مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلبه میکند نفسی اینجا
و غشی هرگاه متواتر گردد و بهلاک انجامد و سبب خفقان یا سوره المزاجی بود که سافج
یا سوره المزاجی بود و مادی اندر دل داده آن خلطی بود و از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها

آسیخته یا مادی باشد یا بخاری و غائی و یا بشکله خونی و غده در دل بخیه شود و در بعض
 و نفس از آن اختلاطی عظیم پیدا آید و از آن زود غشی افتد و سبب سوزش و آتشی
 در شریان و ریدی که هوای کامل از شش سبب آن بدل شود و رسیدن و بخار شود
 هم چهارم دفعه خوانده شدن و یا ضعف مزاج قلب و یا وقت حسرت باشد و
 در دو چیز غریب و مضاد بدل چنانچه از خوردن سموم از او کردن با خوردن در دوا
 افتد و یا رسیدن بخاری عظمی از کرم یا از رحم و غیره بدل باشد یا غلبه خوف و یا
 غلبه شادی و یا رسیدن بخاری سوداوی از مزاج و غم معده و یا پدید آمدن علامت
 آنچه سودا مزاجی بود علامت آنها همان است که مراراً مبین شده و آنچه از یاد بود عدم
 سودا مزاج و عدم افزودنی اختلاط و عدم اسباب دیگر بدان که ای دهند و آنچه از بخار
 و خان افتد علامت آن چنانچه در ضیق النفس شده بدان اشتباه نماید و
 از سده افتد اختلاف نبض در صغر و عظم و قوت و ضعف و عدم علامت اختلاط
 بدان بران دل بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد متاوی شدن او از کیفیتی مثل
 گرمی و بخار و عظم متاوی شدن از قبیل اعراض نفسانی مثل غمی اندک و فرجی اندک
 آن بود و آنچه از قوت حسرت دل افتد هم همین باشد علامت آن لیکن در ضعف قلب نبض
 بود و از قوت حسرت دل نبض توی باشد و این قسم چنانچه از آدمی سببی پیدا آید
 از او فی علاجه زایل گردد و آنچه از در دو چیز غریب و یا مضاد همان وقوع سبب علامت
 آن باشد و آنچه از بخار کرم بود علامت کرم بران ال باشد و آنچه از بخار عضوی افتد
 آفت آن عضو بران اشتباه و نمایان و آنچه رسیدن بخار سوداوی بود از علامت مالینولیا
 بعضی بدان دهند و آنچه از اعراض نفسانی افتد همان حال بران ال کرد و گاه باشد
 که غم معده از جهت بران خلطی منفذ از معده بیاد و یا بخاری سیر از قتلج کنند از
 جهت قرب الموضع بدل چنان که آن افتد که خفقان است و نباشد و فرق آن بود
 که از تعاقب دیگر از خفقان است و در قومی فهم شود از تو اثر آن خبر و غده چیزی
 نباشد علاج آنجا که سودا مزاج کرم ساده باشد نفق باید کردن هوای سرد و تر

و پیوسته صندل بوسیدن و کشیدن سبز و انیون و کافور و کل خشخاش و اسفند
 کرم باید داشتن و سینه را خشک و کاسی از خارج از دره غلغله خشک و خشک کرد و طبله
 که بدست ختن و غده الی که خشک باشد و کرم بخار خوردن و تخصیص آنجی ترشی ترنج یا لیمو
 زار یا غوره نیمه باشد و با لیمو آبی در آن انداخته تا دوز و کاسی گرمی و خشکی فراوان
 نفس را کرم کند و در بدن همچنین از غذا و شربت های کرم و شیرین و دود الی که
 و نیز غصه و کاسی از میوه های خوشبوی شیرینی مایل چون سیب و امرود و لیمو و زار
 المسی و بهی و خرزبه فابری و خسروی و انکور کلابی و از شراب های مقوی قلب چون سر
 لیمو و حاض از ترنج و صندل و از عرق های بید مشک و کافور بانی و کاسنی و از قرقصا
 کافوری و لیمونی در صبا جاد بین الطحاین و بوقت خواب اگر معده خالی باشد
 مناسب آن وقت باشد بخار داشتن و علامت خوردن انیون و جوز مثل و شنبلیله
 که از این اجزاء از آنها غالب باشد عظیم فایده دهند و آنجا که ماده گرمی باشد سخت
 تنبیه باید کردن بفضله یا بسبیل یا بکلین یا بستوری که در مقدمه گفته شد و بعد از آن
 چون از سودا مزاج کرم چیزی باقی مانده باشد همین دستور الف عمل نمودن و در قوی
 گفته اند که بعد از قصد کامل و باز آمدن قوت بتن در جمیع مباحث کردن نافع آید و آنجا که
 سودا مزاج سرد ساده باشد تدبیر آن ضد تدبیر سودا مزاج کرم ساده باید کردن
 و با لیمو و کرم کشتن اینجا عظیم نافع آید و همچنین بوسیدن عطرهای کرم پیوسته و دماست
 رس قوی و سیر خام و نمزد زنج و بلا در مات و مفرجات با قوی و شاهی دودا
 بسی مفید آید و همچنین برنجهای زعفرانی در صبا می بود و غیره و اشتباه اینها خوردن و اگر
 سرد باشد تنبیه باید کردن بجنب صیال و اشغال آن بعد از آن همین طریق مذکور را
 داشتن و آنجا که سبب سودا مزاج یا بسبب کمال اعتدال و در تابیر می باید داشتن
 و اگر سبب حدوث خشکی گرمی بوده باشد از علاج دق شیخ و خمی که لایق بود و با
 تدبیر غلط کردن و از تحلیلا خارج مطلق دور کردن و لا عند الضرر و در تطیب بدن و کوشش
 و آنچه در ضیق النفس بخاری مفید آید و شکم را نرم داشتن پیوسته بخارهای خشک ملین

مست

عظیم نافع بود و انجا که سبب سده شریان در عروق پانچانب چپ و سهلات
 دفع و صاحب قلب تدارک باید کردن چنانچه در صدر سبب با کثر است و تقویه
 تقویت دل کردن بمقویات منفع و مداومت خوردن رسنی با کمال طعمای مناسب
 بنهایت موافق آید و سده که سبب درم عضوی مجاور افتاده باشد تدبیر درم
 انجا که سبب خفقان ضعف قلب بود تقویت باید کردن بقدر امانی مناسب تنوع
 عطر سور المزاج و بخشن بشربتهای عطر لایق از تفاحی و سفرجلی و بمقویات یا قویه
 و بقرقایی خوشبوی و بپوشانی موافق در تقویت مزاج بر کوشید بسطوری که در
 حفظ الصلحه کورست و این تدبیرات را بر وفق و احوال و مهلت زمان و طولی کردن تا
 بقرار باز آید شخصی را این نوع خفقان بود سه سال علاجها میکردند نیک میشد
 فرمود که چقدر ریخته را که به شش ریخته باشند پوست باز کردند و تریابی کرم و ورق در قی
 بریدند و نبات سوده بر تمام در قهای آن پاشیدند و گذارشتند آبی از آن بریدند
 بنایت شیرین و آن را بر شاسته بخوراندند نافع آمد و چند نوبت کور این عمل کرد و صحت یافت و دیگر
 هم از مردم نافع و انجا که سبب حس دل باشد مداومت و مقویات نافع بود و انجا که سبب درم
 و اوجاع لیثویع باشد تدبیر بپوشانی و بپوشانی کرم و منی و طمشت و اشتباه آن
 پدید آید و انجا که سبب طبعه خف و بیاض دی باشد تدبیر از اطراف اعراضی و نفسانی
 بستورش باید کردن و در خف همه مقویات قلبی خف بود و در شای مقویات
 قلبی کرم یا معتدل و انجا که سبب بخار سوداوی بود اکثر معالجات بالجوایا مناسب
 باشد و نرم داشتن طبع با آنکه در حله امراض قلبی نافع است اینجا نافع بود و مقویات
 معتدل و خشک در شربتی که نافع بخار بود آمیخته بسی نافع آید بیان این شایب شد
 موجب بکینه صندل سفید نشان کرده و نرم سوده و بخیت چل درم که انشک
 بخورم اندر صد درم اب غوره یا اب ترشی لیمو دوده طرز در بکشد و بچوشند بموم
 و کفک بردارند و بکرم زعفران شاخ در خر قه بسته در آن کنند و هر ساعت رو
 میالند و با خرفش رند و در آن کنند پس نیم شغال کا فور دوده درم طباشیر

در آن انگشتند و بوقام آورند و نگاه دارند شربتی بخورم در قدری شیرین تخم خرفه و آب
 و نباتها بکار برند بیان فرص کا فوری موجب که در اثر مرضها بنایت کرم هم نافع آید
 بکینه طباشیر و کل سرخ و نیلوفر از هر یکی سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم کدو
 و تخم کاسنی و تخم ششمال و از هر یکی دو درم نشانه صندل سفید سوده چهار درم
 سلطان نری بریان کرده سه درم رب السوس و کثیر انشک از هر یکی یک درم
 سرخسین و ده درم زعفران و دو انگ کا فور نیم درم جگر را کوفته و بخیت بلعاج خول
 نشسته و قهصدا سخت در سایه خشک کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت از سر بسته
 بکرم یاد و درم دهند و اندر اعلم غشی که از ابعاض از خود رفتن دل گویند حلقه
 که با آن بیکار حال عطل شود قوه حس حرکت اعضا و سبب با تحلیلی یافتن روح حیوان
 باشد و مدح نفسانی است با فراط و یا خف شدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خلق روح
 بالتمام باشد فحاجه هلاک شدن لازم بود و داخل مرض نباشد و فرق میان شسته
 و سکوت آنست که در وقت غشی افتاده سستی از دل مفهوم کرد و در غشی غفلت و
 لغتی باز شود و در سکت لغتی بهشت رو و غشی را چون آواز دهند چنان بیدار و کار
 جای دور آواز میرسد و در سکت این حال نباشد جهت کمال آفت و مانع انجا که
 افت نفیس شربت و غشی را افت نبض و لون شسته عظیم متغیر و شبیه بلون موی کز
 و لون سکوت قریب بعضی باشد و در تغیر بخفوق تشبیه کرد و ظاهر بدن و اطراف
 غشی زود سرد شود و بخلاف اطراف سکوت و سکت بی تقدم حشمتی و در
 در اعضای سرد نباشد بخلاف غشی که انجا که از امری خارجی افتد چون بکینه
 بخار بد غفن به مانع و ضرب و نقطه و امثال آن و غشی بسیار کور افتد و سکت کم ماند
 و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود تعب و اعراض نفسانی و بقیه
 بدنی بد بود و ضعف و قوای تن و دو جهات بخارات حاد حاره صاعدا و اعضا و اند
 عظیم و سور المزاجات قلبی که در خفقان مذکور شد و سبب خف شدن
 دل یا غلبه سبیل آن باشد بدرون دل حقیقت حد از موزنی شل بخاری غفن

بکینه
 طباشیر

که با نفس شش در روند و بدل رسند و با کیفیت می و با عرض غنی و با فرج و با
 و شباه آن و با وقوع سده بود که معنی خود روح و حرکت آن و با حرکت شش و با
 زاید بود و در جوف آن بواسطه استلای داین قسم جملک علامت آنچه از کلیل از
 باشد تقدم اسباب جملک بدان استناد نماید و آنچه از خشدن روح باشد تقدم
 و تفاوت اسباب خشن کنند و مذکور در آن کواهی دهند و در جملک نفس ضعیف و غیره
 کرد و در آنجا که غشی بتدریج افتد نخست رنگ در وی بود و نفس ضعیف شدن که حرکت
 چشم ضعیف شود و پیش چشم غلطی با خیال رنگ دیگر پیدا آید و اطراف سرد شود و
 عرق سرد کند و باشد که همین آنکه عرق کند و غشی خانی را علامات استلای بدان
 که اگر پیش از غشی باشد و پس پیدا آید سبب آن فساد و فساد معده و غشی که از
 کانی افتد اگر هم بدین سبب بود چه در آن حین غلطی از بقم معده برای غشی
 و مجاوره دل را بر نیاند و باشد که سبب غلبه ضعف از جهت خرج شدن خون صالح اند
 و هرگاه اند غشی رنگ روی پسری نائل گردد و سبب اندر پیش او خسته بماند چنانچه
 تواند کرد و چون کردن و سردار او است که در فی الحال میرد و هرگاه غشی را اسباب
 باد پس با بنظر ظاهر نباشد و بشا رکت عضو هم نیفتاده بود سبب اندر جبهه دل باشد
 و آن درد و هلاک کند و تو از غشی چون قوت از سبب است در دل یا روح یا سبب
 مقاومت تواند کرد و هلاک نزد وی لازم آید علاج آنجا که مدت غشی را طول
 و سبب آن دوامی بود و نخست غشی را از آمدن غشی باید کرد و بعضی از
 در محبت قصد مذکور شده و اقوامی را بر سر بود که در سبب است و شباه آن مذکور
 آنچه مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کرد آن اسرع از مسمومات و غلبه در تقویت
 هیچ نباشد و در اخبار و اکامیدن اسرع از دلک قوی و تیراب هیچ نباشد
 از روی غلبه و غشی گرم هر عطری که سرد باید بویانیدن و او را غلبه سرد و بکار
 و در سرد و غلبه این در جملک در تبدیل مزاج باید که ششیدن و آنجا که سبب اعراض
 باشد بعد از افتاد و در آن عرضی باقی بوده علاج آن عرض در مجلس باید کردن و در

و بدین بعد از ششهای لایق بودن و آنجا که سبب ضعف قوتها باشد باز عرض علاج
 آن مرض و تدبیر یافته بدستورش باید کرد و آنجا که سبب ضعف استغنائی بود و
 بدین بعد از ششهای لایق و عطرها باید نمودن و غشی و بعد از افتاد و آنجا که سبب
 باشد از اجزای طعمهای خوب خوشبوی از کبابها و ششیم با و بچکانیدن گوشت است که بچکان
 نمیکردند باشند در جملک تقویت و تدارک باید کردن و بعد از افتاد و آنجا که سبب
 و در آن قوت ضعیف و عمل باز دارد و اگر ضعیف بود و بچکانیدن آب شربت شکر و قوی
 و می باید و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 سبب سبب غشی بخار از عضوی چون جم و غیره علاج عضو باید کردن به سبب غشی که در مجلس
 لیکن در امتناع رحم بوی عطرها و در باید داشتن و چیزهای که بعد از نافع است بویانیدن
 داشته غار لب که و مینر سود و او شباه آنها و آنجا که سبب غلبه لذت جماع باشد و
 باید بودن و تعلیل روح کردن بخد رات تقویت کرده نیز بودن و آنجا که سبب غلبه
 جمعی که در قهقان مذکور شد عمل باید نمودن و آنجا که سبب غش در دو غلبه یا غلبه
 در جملک قصبه علاج همان است که در سرفه گفته شد و لیکن اینجا در چنین غشی از درد
 و شتاب آب کرده در کلوی او باید بچکانیدن و در صین که در شیر جرب یا در صین بکار
 و در جملک او باید بچکانیدن در صین بچکانیدن و شباه آن در صین او تقطیر کردن و در صین
 و سینه او مالیدن و آنجا که سبب استنشاق بخاری متعفن بود و جد و ایا فاد و زهر حوا
 و غیره باطن مختوم در حمر مل کرده در کلوی او تقطیر کردن و بدان حقه فرمودن و سرکه
 یا زری و یا سرکه یا صندل یا کلاب و کشتن سر سبز و بویانیدن و بچکانیدن که
 انکورد و در آن حل کرده باشند و سرکه سیرک و کاه کل و کلاب و سرکه بر آن بخیه و غلبه آنها
 ریختن او مالیدن و بر میان سر و سینه او طلا کردن و او را نخست مالیدن و نیک جنبیدن
 در طویل جای غلبه بود و سر او را پوشیده بودند و حیوانات بر بالای آن قبل و
 بسیار کرده بودند و خواستند که آنرا پاک سازند جهت ذخیره علیه سرازار که در غشی
 در وقت که آنرا پاک سازد و هنوز نیک چاه نرسیده بود که مر و رفیق داشت هر چند از

جواب نداد اینها نیز بعد ملاحظه در رفته تا حال او باز دانند این همه در بر نمره چند نردند
 و بهوش شدن مردم را از نمره ایشان خبر شد آمدند که آنها بر دارند هر که در رفته
 بهوش شدی فرمودم تا سر که بیاری غلبه آورده و بر کنار می جانشانند و باو
 در چاه بخستند و در میان دو کس بستند و نهایی سخت را به آن سر که
 آلاشیده بر میخی و درین آنها بستند و آنها را در می آویختند و تجسس آن بهن را
 بر یکشیدند و مع ذلک هر کدام که کعبه در رفته بود نفس در آن او بسیار غلبه نمود
 و آن دوی دیگر نفس میزدند و در ویر و کیشش تمام ازین تریا قات مذکور بعمل
 نامی و دیگر چکانیدیم و می بویانیدیم و طلا نیکویم بر سر و سینه ایشان و درین نیکو
 تا خصین گاه و پیوسته دوش و میان ایشان دلق و در کنار ایشان را میالیدند این
 و شخص اندک بخور آمدند و نمره گاهی میزدند و کسی را نیکو می شناسند تا صباح که خوا
 کردند و غذا خوردند بحال خود آمدند آن یکی که اول رفته بود چون چیزی در حلق او
 نیز رفت بجا که شدیم در او ابل شب و آنجا که سبب شده باشد همان نوع که در
 خفقان مذکور شد تدارک باید کرد و آنجا که سبب می شده علاج بهت و ترش باید کرد
 و غشی که در میضه واقع شود و علاج بهیضه بهت و ترش باید کرد و اگر خنجه اندک شک
 و مشک و معطل اندراب الی یا ما را اللهم کرده اندر حلق او چکانند و بعد از آنکه هم ما هم
 یا اندک از آن هند بسی مفید بود و آنجا که در غشی تهوع و فواق پیدا آید و طعمی عام
 از او در باید داشتن و پر مرغی بحلق او در باید فرستاد و در میانیدن دق آرد
 و بجز بای معطل علف آوردن و غصه بهای او را محکم مالیدن و باو از مالیدن اکامه
 و چون غشی تبادیری که مذکور شد بهوش باز نیاید و رنگ او بر خطه تغییر کرد و در غش
 ضعیفتر شود امید خلاص نباید داشتن و مردم ضعیف المعده را چون شی افست
 و امثال آن در غر حل کرده در حلق او باید چکانیدند و ضم معده او را بر دغن مصطکی
 و شباه آن جرب داشتن و الله اعلم باب یازدهم در بیان احوال مر
 و معده و ثرب و صفاتی از ترکیب وضع و منفعت آنها و امراض این اعضا

در این نیکو

و اسباب و علامات و معالجات اینها اما ترکیب و وضع و منافع اینها
 بدانکه مری عضو نیست مرکب از گوشت و غشاء و کبک که غذا وید و شیر یا اینها که مرات
 و قوت حیوانی بدو آرد و عصب حس آن اما غشاء یکی از اندرون آن پوشیده است
 و یکی از بیرون و لیغهای غشاء اندرون فی او آرد و است و کار قوت جاذبه و اندامها
 طبیعت در از به شد و لیغهای غشاء بیرونی او از به است و کار قوت دفعه همه اندامها
 بیفت چنانچه پس از خوردن طعام که آنرا از در او گوشت و معا و مت هر دو طبیعت
 دق میجا و مت لیفت دفعه که از بیرون است فقط بیرون فی گردن دشوار تر از فرو بردن
 و مری بر آستی مهر می گردن فرو داده است از پس قضا الریه و در عصب دماغی باو
 همراه آمده اند و آنجا که برابر مهر چهارم رسیده اند از کی بطرف دست راست میل
 کرده اند تا راه شریانی که از دل بیالای آید خالی باشد پس همچنان برابر است مهر
 فرو داده است تا نزدیکی حجاب پس حجاب فرو داده است و در بالها بدو پیوسته شده
 و مری و آن در عصب او هر یکی بر باطنی ازین در باطیات استوار شده اند و از یکدیگر
 جدا ایستاده تا هر گاه که معده از طعام و آب محبت کرد و اندامها فرو بکشد و هر گاه
 که مری طعام فرو برد و از جرمی شود این عصبها و رگهای دیگر را که اندر حجاب بدو پیوسته
 نفس ارد و مزاج ستم کرده و مری اینجا که حجاب فرو داده است بتدریج فراختر شده است
 و اینجا که راکه آغاز فراختر شدن است فم معده گویند و جرم معده بمری پیوسته است
 و ترکیب هر دو نزدیک یکدیگر است و غشای درونی مری و معده بقشای اندرون
 درین پیوسته در یک سطح واقع اند و هر یک سبب که اندرون اندک از قوت بهیضت
 و چیزی که از اینجا میزند فی الحال اثر بهیضت در آن پیدا آید و از بهیضت است که چون کثرت
 میجو بل نبیند آنرا از پزند و اگر خنجه بر پندار کنند و غشای رود ما هم نشانه معده پیوسته است
 سقعه در یک سطح باشند و مری تراختر از روده است و غشای درونی هم قوی تر از
 غشای روده است جیت بکنه مری محسوس طعام ناگوارید است و روده محسوس ناگوارید
 و معده دو طبقه است و لیغهای طبقه اندرون او اکثر از در است و بعضی مورب نبوده است

در هم بافته از برای گاه درشتن آنچه طبیعت درازا جذب کند تا آنکه هضم و کار معده
 با تمام رسد حد قوت با سکه بر اندامها لطیف و مرطوب باشد و لطیفه پاره بینی او بعد از پختن
 تا بعد از تمام هضم اشغال را دفع کند طبیعت بر یک را بجل خود کار فرماید و در مری به سبب
 مرطوب نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت با سساک نیست بلکه مضرت گوگابی چرب
 دردی بطلد باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل یا قریب آنست و مشکل معده که دست
 و پشت او که ملاطی تری می باشد است بهیچیکر از این علل قاتل هر دو با تمام باشد و طبیعت
 معده را آنجا که قوت اوست کوشش بیشترست تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند چه قدر در معده
 دل و جگر که او گرم دارند و در پشت و شامی که از غصه حس از غصه قیاس قیاس قیاس قیاس
 نفهم معده آمده است و اندر وی گسترده شده تا از نقصان غذا و حاجتندی بداند که
 از آنکه سساک گویند خبر دهند باشد و این حس که سساک بقدر حق تعالی جزا از هم معده
 نباشد چه اگر در دیگر اندامهای این بودی آدمی در کسکه بی طاقت شدی از خارش
 و سوزش بر اعضا و شربانی در کاجون از دل و کیک بجان محب معده رسید
 و شایخانه در هر یک یافته شده اصل تر است که آن برده شد و بر معده و معده
 پوشیده است از این رگها بود و از بعضی شایخانی صفای که از پاره شرب درون عضله
 شکم بر پاره شایخانی پوشیده است و در طبعی چرب و لزج که اینجا میرسد و بر آن لبه
 پیچیده شرب آنست و منفعت آن حفظ حرارت است بر معده و اسما و غیره در اصل صفای
 از سوی بالا از حجاب سرشته باشد و ثوره بدن را پوشیده و بر ریشه اندام را
 و منفعت شکم در گشتهای ران پدید است با اندازه آنکه رگها در باطنها که بخایه و در
 اندر وی گذریافت هر گاه که یکی از منفعتها با پر و بسینه فراخ گردد و در روده و شرب بدن
 منفعت فرد و آید کیسه و خایه اتر اترق گویند و روده را همین صفای برینا و خوشین که از
 معده و عضلهای شکم و پوست و شرب منفعت معده را که ثقل طعام از وی برود و آشنا شود
 ابواب گویند از هر آنکه طعام هضم نشود این منفعت فراز می آید باشد و بسته چون هضم
 شود این ابواب گشاده گردد و قوت دفعه کار خویش تمام کند ابواب همچنان گشاده

با خون اسهال و منفعت مری و معده از برای گذشتن با کول و شرب و طبخ غذا بجهت
 و تقویه بدن که از اعظم منافع بدن اند از آن واقع ترست که بسیار محتاج تر باشد و مع
 تقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مری و اسباب علامات و معالجات
 و شوارف و برون طعام و آب که از اوصوت از در او نامند سبب این بیماری مری
 و درازنی آن بود از اسهل خلقت و این حال بعضی مردم دراز بار یک کردن کنند و
 که سر قصبه ایشان قوی بود و در پیش حلق بسیار آمده بیرون و یا ضعف قوت جاذبه
 و قوت دفعه باشد و یا ضعف قوی تن بود و یا خنجر در آخر سیمارها کاهی واقع میشود و یا
 خشکی رطوبات مری باشد و یا مرضی بود از امراض حلق و یا پیش آمدن سساک و از
 از محل خویش و یا چسبیدن زلو و کندن بر درون مری بود جمله را علامات آن چنانچه از
 معین شده بتوان شناختن آنچه خلقی بود علاج پذیر نباشد و آنچه عرضی بود بطول
 مرتفع گردد و آنچه سبب آن ضعف قوی مری بود به نیت ما موجب آن کدام یک از
 در تبدیل آن کوشیدن و حدوث سوز المزاج مری اکثر از مری ماکولات و مشروبات
 و خلطهای لی رطوبات نزلات باشد پس شناختن هر سوز المزاجی بملاحظه حالات
 و لاحظه علامت حال نزلات و نامی ممکن و سهل بود اما در سوز المزاج گرم مری روغنهای
 یا عصاره کشنیر و گوک پیوسته باید بر پس کردن طلا کردن و شربتهای خشک و گشاده
 بکار داشتن و آب یخ تجرع کردن و منع نرگرم بستن و شرب کردن و اگر خشک هم با
 باشد پیوسته سوم روغن بر پس کردن باید مالیدن و چیزهای چرب و نرم و گشاده
 آهسته آهسته خوردن و اگر خلط کرم با آن باشد اول تقویه این بقصد قیال لطیف
 باید کردن و این عملها را بجای آوردن و اگر چی خشک بجاها سرشته در درون
 نکا دارند و آب پیوسته آب آنرا فرو می برند مفید آید و همچنین میوههای خشک و گشاده
 چون کشمش و شفا و اشال آن در سوز المزاجی سوز و بخارات این همه ماکولات
 و مشروبات گرم بکار باید داشتن و روغنهای گرم مالیدن و روغن راحت و اشال
 مالیدن بسی نافع آید و اگر چی بزرگ از تجبیل و غسل و اشال آن ساخته و خشک

موجود کیفیات البس آنها تا آخر تمام بود و در مزاج آنها و این مراعات زود در نتیجه و در
سود المزاج مادی در معده علامت مادی صفراوی تلخی دهان
بود بر ناستاد و بعد غذای لطیف و شیرین قلع و سوخت شدن غذای شیرین
در وی و حدوث صلع در اکثر اوقات متعاقب آن از روی لون بشرة و لایقوی تن
و مضرت یافتن از گرمی و شیرینی و غلبه غلبه و ترشید و سیاه و سیاه و کرم و شیری
تشنگ کرده و ضعف یافتن از آنها و باشد که از رخ کاهی بومانی تباه شده کند و کاهی
علم خود خام خیسید و کاهی کوال سیاه و کندیده کند و کاهی بوی مزاجی خود و اگر
بوی زنگار کند معده است و گرم و صفرا و احتراقی در معده بود و اگر سبک و تشنگی صبر
نماید که در آن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه بخار صفرا و کاه باشد که در دوار و سبک
غلبه کند و اورا غشایان و قی بسیار افتد تخصیص در صین بختن صفرا و معده در بر سبک
از غذا تخصیص ضمه ماده این اعراض سبک کرد و در خلط معده سوزش فم معده و تشنگی
غالب شود و علامات مذکوره اگر می معده و هم باین حالات باشد علامت تلخی
بسیار رفتن بطوبت المزاج و غلبه بود از زمین در خواب و بیدار و ترش آروغ و طعم دهان
و بسیار بد آمدن بلغمهای لزج کشیده در و باشد که آب وین و مینی با غلبه کاهی
بود و از آن تشنگی کاذبی رخ میسازد و این قسم تلخی ترکیب کم باشد و علامات تری مزاج
هم با علامات بلغمی یار باشد و اغلب طعاجهای که خورده شود ترشش کرد و در چیز
تشنگ اغلب نافع آید و حرکت متعب فایده دهد و تشنگ نرم باشد علامت مادی وادی
غلبه اشتباهی کاذب بود و ترشی و طعم باین در اغلب احوال باندک تلخی و سبک
طبع خوشکی بشرة و مضرت یافتن از ترشید و راحت یافتن از غذا و هم چرب و نرم
و از چیزهای گرم و تر و معتدل سوختن و تشنگی کردن بلبهای چسبم و تشنگی چینی و چشم
و خیالات غلط و رسیدن در خواب بر بیضم و سوزش فم معده در اگر سبک و تشنگی
آن بعد طعم تخصیص مناسب علامت بود سبک معده و باین علامات ظاهر و در قی قوی
که بناگاه بخود کنند و یا غیر قوی سودا و سیاه و یا غشی لون سودا و آن در آن پدید بود

و بدانکه سود المزاج و سود معده قیاسیت قلیت گوشت و خون و نجا و عدم مراد در خون و نجا
ساز اختلاط علاج بهترین تدبیری در جمله تحت تنقیه بر خلطی بود از طریق مینی کشت
آن خلط باشد چنانچه در باب ثالث بعضی از آن مذکور است و بطعم در قی زود تر از صفرا آید
و صفرا زود تر از سودا و بعد تنقیه غذا و تشنگی نهایی و در آن خلط موزی و معتدل مزاج
باشد و اگر قی را نامنی باشد و ماده از تنقیهات بصلح در نیاید و کین مگر و کین
و سبک لایق تنقیه باید کردن و بعد از آن تقویت معده نمودن بقویات مناسبه
چنانچه تقویت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با بجمعه در صفراوی بقویات غدا که اکثر
و شیر خرق و دود و سایر اغذیه و اثر سرد و ادویه که در ترکیب اشتباه محرز از آن
گفته شده تعدیل و تقویت معده منافع باشد و در سودا و موزی که در زید و یا لیا
مراقب گفته شده حقیقتا در آن موافق آید و آنچه در علاج او جامع و متعین معده گفته شود
اغلب آنها علاج این مرض باشد و بعد اعلم و در معده سبب آن سود المزاج
بود مادی و بیشتر از صفرا افتد یا از سودا و جهت آنکه فساد معده آنها مزاج معده را کیفیت
حاده و بحدت و لنج یا خوردنی باشد که در او این کیفیات غلبه سرد و مشروبات بود چنانچه
اب سخت سرد که اکثر مردم بر ناستاد و تشنگ معده ایشان فی الحال در دگر و دیا و کاهی
معده بود که از او کمی کیفیت معلوم گردد و یا بر آید و فضلات اخلاط بد با بقم معده از
دیگر مجاوره یا بشمارکت چون جگر در رحم و یا بادی غلیظ بود که در جوت معده حادث گردد
بایستد و بیدر ایلام کند و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث گردد و در ترش
و الملس بیشتر باشد و مادامی که در جرم معده پدید آید و این قسم عرضی بود و بسیار
باشد که وجع معده امتداد یابد و بواسطه جسته سیل مواد بمحل تسالم اما پس پدید آید و
باشد که از این اسباب بر جمله بر دانی بالایی نرسد و قوی یا وجع باشد و علاج
آنجا که سبب سود المزاج صفراوی بود و علامات چنانچه دانسته شد سابقا بدان که ای
و بعد تحت ملاحظه باید نمود و اما ماده صفرا اندر فم معده است یا اندر قعر معده است و از
معده ماده را تشرب کرده است یا نکرده و صفرا از عضو دیگر بواسطه سده یا ضعف معده

و نم معده بر می آید و با سبب می معده سیل در آنجا بیشتر می کند و با از اسهال خلقت منفذ
از تره و بقدر معده و کی گشت ده است و صفرا از آن منفذ بیشتر از سفر می آید مع ذلک الحاله
ملاحظه باید نمودن تا ماده سخت رقیق است یا نه پس بر حال را مناسب آن باید تدبیر
کردن چنانچه ماده اگر رقیق و اندر نم معده است و حدوث وجه در خلط معده طرف صیاج و
آن بعد طعام مناسب و احسن الم در نم معده و در و در آن خلط بقی و تسکین وجه عقوبت آن
بدان کواهی دهند بکچین یا آب سرد و اگر در روز یا شب شتاقی باید فرمودن و بعد از آن
در طرفهای صبح زود ترغذای لایق و یا شیرینی خوانی و اودن و معده خالی از سنگلات
صفرا که اشتن اگر هم آوی بخارا باشد که پوسته در بدن داشته باشد و آب آن
فرو می برد و ترشیهایی معوی معده القه و تخصیص ناروان آب پی و غذای و شرابها
که در معده صفراوی قرار اند کور شده و در بطولان است با خدا و ندان معده با گرم مذکور
بهمه موافق بود و چنانچه در معده معوی که اینجاست شود و بعد تنقیه چنانچه آید و اگر ماده اندر
تمام سطح معده آلوده است و در داخل با امتداد کثیر و غشیان و تجموع و کم نشدن وجه
با وجود حدوث قی و در بر و در آن خلط در قی با وجود معنی مناسب بدان است با و کثرت
رقیق و نجوش و مرضی و غشی باید فرمودن و اگر بدین نشود معنی آن غذا ختم کند
و اگر بدین هم پاک نشود تعیین کرد که جرم ماده را بشرب کرده است پس اندک ایام
با مقهور نماید بکچین باید اودن و بعد از آن آب غالب فاقه خوراندن و قی فرمودن و در
تسکین طبع غذای مناسب و اودن در روز دیگر که سیل با ملین صفرا اودن و چنانچه
در مبحثه بکینویت این عمل کردن و غذای است سبب و دوا می معوی از اینها که جهت
قسمت بقی مقرر شده از شتهای اودن چند نکته طبع قرار گیرد و اگر با و در معده
باشد و حدوث در و بعد غذای لطیف و تجموع پیوسته بیدفع خلط و سستی قی و
و دشوار آید ن ماده در قی با وجود این مع بران دال کرد و تنقیه سیل خلط غلیظ
صفرا می باید کردن چون ایامی فقیرا و است با و آن بعد از نصف بخورون ملبون خالی
مناسب قبل از آن و بعد تنقیه همه غذای چاشنی کرده و شرابهای زراحت معده

و الحار و معوی معده باید اودن چون اشتباهی ناروان و مویز و سفر با و ام و
و کثیر و اشتباه باشد و تغذای شرف و امثال اینها و اگر صفرا سبب سودا یا غلبه
کرمی حکر و غلبه آن معده می آید در ریغ سده و اصلاح جگر به شکر که در غش میست
باید کوشیدن و اگر از منفذ تره می آید از اسهال کردن ممکن نباشد لیکن پیوسته به تنقیه
و تغذای خلط و خالی که اشتن معده از چیزهای خند و سحر صفرا راحت باید نمودن
و اگر سبب کرمی معده صفرا بسیار و سیل کند علاج سودا المزاج حار غشت ملاحظه باید
نمودن بدستورش باید کردن و آنجا که سبب المزاج سودا بود و علامات سودا
چنانچه سبقت بیان یافتند بدان کواهی دهند غشت ملاحظه باید فرمودن و در
از مرق می آید و بودن در و اغلب در طرف شب و بعد غذای سرد و خشک بیشتر
و سیل در و در آن بجانب مرق از طرف است و عدم آفت سپرز در فصول سرد و در
بدان کواهی دهد و یا از سپر می آید و آفت سپر بران دال بود پس اگر از اسهال
که در اینها مرقی گفته شده آنچه لایق بود بکار باید داشتن و در جلدانی که سپر
بدستورش نمودن و بعد اصلاح آن تنقیه معده و تقویت کردن در جلدانی که
سودا و خشکی زراعت در بودن و در تطیب کوشیدن بشرطی که از جاد معده نشود
حضرت راده سال هر معده مرق بود با انواع معالجات که در کتب بطور مستفاد می بود
بیکر اما تمام بطرف نمیشد چو که اندک با کینی حیال معوی رس است و چند نوبت از آن و در
بیکر اما تمام و قبل از آن اسهال سودا و چند نوبت از آن معده شد و تمام صحت یافتند و در
ایام اندک کوفتی در معده و قصور معده در می باشند باز چند روزی اعاده میکردند تا
از آن روز که در معده و چند جای دیگر هم این تجربه باشد نافع آمد و هر اسم این نوع در
بهت سال و بعد امت سپر در رس که بر بالای طعام آخر را بر طرف شد و القه اوی
خوردن این و در این مرض طرف آخر روز و اول شب بود در بالای طعام مناسب
و ترک آب و انقار بر خور و شیرین بدل آن و در غرقت استلانی معده و طعام
بسی نافع آید و چند در معده و در کجی را سم جدا امت رس علاج کردم و در صفرا

بسیار باشد که بعد تنقیه سبب بر بالای طعام ترش شیرین چهارمین خوردند و نافع آید
 بخانه که در پوست در تنقیت اعضا و در تنقیه که نادر از تنقیه شود و یا ترش افند همین
 و اما بعد تنقیه بنوعی که بر بالای طعام کم قاقق و یا بر ناستاسی نافع باشد
 کسی که مقوی بر سر و جیال و بداند که منصفه کسان باشند که چون طعام خوردند بعد از
 در و غلبه کند چنان بقرار شوند که تا قی نکتد و چیزی ترش بر نیاید قرار نگردد و سبب
 بودن خلط سودا باشد در قمر معده که در وقت بهضم طعام بیامیزد و ترش گردد و غلبه
 معده بر آید و در آنجا که در قی را در اینجا بعد خوردن طعام و بیش از حد و بیش
 نافع بود و اگر مقفی مناسب بود که ماده را بکند و با طعام برآرد و سبب نیکو باشد و بعد از آن
 اندک چیزی لطیف باید خوردن و بر بالای و دو مقوی بکار داشتن و تنقیه بسیار
 عظیم نافع آید و سبب بود و بهترین باشند و بسیار بود که کسی بر بالای لایق شکر است
 اصلاح کند شخصی را از خوردن و چیده شکر و چیدن نافع اما در حوالی معده او را که آن
 چون در زیاده باشد و شکر هم کاهی حرکت میکرد و در بهمانی بجهت کسین میباید
 و بسیار سست بود و هیچ اشتها نداشت و زیاده لاغر میشد حضرت اورا که
 کسی دادند صحت یافت و اینجا که سبب خوردنی نامناسب باشد از حرایق بخورد
 مصلحت کیفیت آن در قی دفع کردن آن اصلاح باید و این را دوا می باشد و سبب
 مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و ثقل طعام و از آب سرد و پدید آید همین حال دارد و در
 این بقی کامل شود و بسیار صندرم معده چندین کرات نوجوان را دیدم که از
 خوردن هریره معده در گرفت و بخوردن بسیار شیرینهای معتدل و شیر تازه
 و میوه های شیرین صحت یافتند و چند دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلو با و در
 سخت پیدا کردند و دندان دران بمانند بواسطه تغیر مزاج معده و حدوث خلط سودا
 و قریب با عراض و جع سودا و ظاهر میشد آخر مداومت دار المشک و حافظه
 کردند صحت یافتند و اینجا که سبب و کاهی معده باشد از عدم علامت
 سودا مزاجات و غیره از نذورات و متاثر شدن او از آنکه کیفیت بدان باشد

مداومت مخدرات مقوی معده چون حافظه الصبحه و زهر العروق و شهاب آن نافع بود
 چیزی که طعام بسیار غالب در شسته باشد نباید دادن و اینجا که سبب برآرد
 فضلات اخلاط منوی یا خلطی یا غلیظی یا غیر آن باشد با صلاح مزاج آن اعضا
 مجاور و در شکم و تنقیه آن فضلهای صحت حاصل شود و اینجا که سبب با غلبه بود
 از معده و غلبه آفرغ در و بعد طعام و سبب معده و قراقر و حرکت با در معده و کم
 و عدم علامت خلطی مولم در معده بدان گواهی دهد از طعامهای نفاخ و بر خوردن
 و بی ترتیب و هر ساعت خوردن خور باید کردن و غذا و دوا می باشد و شکستنی است
 باید نمودن و بعد طعام مناسب و دوا می لایق حرکت معتدل کردن و همچون کون
 در بنیاب پس نفع دهد و کمید چیزی می شکند با و ناید بخشد باید دیدن که سبب
 تولید ریج چیست اگر قصور مضم بود علاج ماضیه باید کردن بدستور و اگر خلط
 تنقیه آن نمودن و اگر بدنی معتدل بود تغییر کردن و اینجا که بغیر الاتصال ریج بین الطبیقین
 واقع باشد و غلبه تمدد و سخت محل و ضعف بعض قوتهای معده و کمی آفرغ و بود
 سبب آن و صحت برآرد آن و عدم علامات دیگر اسباب آن گواهی دهد و بر دوا
 و تحلیل آن بکادات با و شکستن و استعمال اغذیه و اشربه شکسته ریاح باید کوشیدن
 و بکین که برآمدگی محل چیزی محسوس شود و در جمله مداومت چهار س و کمی و حافظه
 و سفوف مقوی کمونی نافع باشد و اینجا که سبب درم معده باشد علاج ورم
 باید کردن بدستور و اسد اعلم اما سبب معده سبب آن اغلب خلط
 گرم بود که جرم معده از آنرا فرار خورد و درم پدید آید و کاهی از خلط سرد هم افتد و باشد
 که از کوفته عظیم که از خارج بدور سرد درم کند علامت آن برآمدگی و گرمی محل بود
 و تب لازم و تاسه و غثیان و درشتی زبان و هنزال و بطلان اشتها و سایر علامات
 اخلاط سبب درم با این علامت ادب و آنچه از ضربه افتاده باشد بعد از آن
 و تقاب درم با آن و سبب بود علاج اینجا که سبب خلط گرم باشد نخست فصد
 باید کرد و نمانده کم کرد و دوا و سبب لیکن شقاوت ماده لیس غذا را کم و لطیف

و خشک و محمل باید ساختن چون قدری کشکاب یا انار آب و آب با شربت بنفشه و با شربت
شیرین باید دادن و تحلیل و نرم بقضادات و شربت کاری کردن به صورتی که در او رام
گفته شده و از منقعی و سبیل بر خیزد بودن و منع فی اگر میشود و بکثرت کردن با چون شکرین
و کین و تحلیل و نرم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی یا آب خیارشیر و قدری
روغن بادام شیرین و شربت بنفشه باید دادن و آنجا که غلیظی زیاد میشود چون ضعف
بعض خیارشیر و روغن و شربت بنفشه و قرص طباشیر با عرق مذکور و امثال آن باید
هرگاه شکم حبس شود و بکثرتین مذکور دادن چند آنکه لضعج پیدا آید و گوشت بعد تقدیم اگر
سبیل کند اندکی توان دادن و باید که ضمما و را قبل از غذا دادن بدو سه ساعت بر دواز
و بعد غذا چهار ساعت نهند تا در بضم قصوری نیفتد و آنجا که سبب ضعیف باشد غلب
بمجرد فصد و مراعاتی که جهت ضربه بود باید با اغلب در سقط گفته شده و بصلح آید و آنجا
که سبب خلط سبز باشد و در ابتدای اغذیه و آشربه و او را در محله بکار باید داد
و بعد لضعج کامل خلط معتدرا و آمدن به استیاض تمام صاحب اعراض گوید و نرم
دو می نخست فصد کامل باید کردن از با سلیق یا اکحل و تا چهار روز بر کشکاب و انار
اقتصاد و آب همان نوع مذکور دادن و طلای آن درین باب از عصاره برگ مورد
سندل سوده و موم روغن کل و عصیرانی یا سیب جله را با هم در دادن و صلح
بسیاختن و ضماد آن از ابی در زیر آتش بریان کرده یا سیب در زیر آتش بریان
در آتش که کوه ساق خرفه بران کوفته باید در آب گرم کردن و شربت او را از آب
شیرین و آب آبی و آب سیب باید خوردن و بعد چهار روز به بضم بر سر شربت
از آب کشیر و آب غلب الثعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم خلط سبز و شیرین
از عفران و اندک روغن بادام شیرین باید دادن و ضمادی از آرد جو و سفید سیب
تراشیده که در وی تر و عصاره غلب الثعلب و اندک زعفران بکار داشتن و غذا از اراده
به ششم تا چهاردهم شربت از عرق غلب الثعلب و عرق کاسنی و عرق بادیان
که نفس مقدار چهل درم یا چهار درم خلط سبز و شیرین و دو اندک زعفران دادن

و غذا و آب برقرار و اگر طبع رازی باشد زیاده از حرارت قرص طباشیر بعضی خیار
یا روغن داخل باید ساختن و یا قرص کل و یا رب کل و یا رب سیب یا رب
دادن و ضماد از غلب الثعلب و کشیر خشک و بنفشه و خطمی و آرد اکلیل الملک
و بابونه و پنچ ترمس و موم روغن کل باید بکار داشتن و بعد چهارده روز که حرار
لغنی کم شده باشد با بون و اکلیل الملک و قنارج یا خرازمی که نه درم مصطکی و کل
از یکی دو درم اندر قرص کل زیادت کند و شربت انوری بر شزند و از قرص
و عرق غلب الثعلب چوب شائیده و جای کرده بمقدار لایق و پسند و اگر قوت ضعیف
مع البیضی بخت قدری توان دادن و بعد هشت روز که ماده تحلیل کرده باشد
دوب است شده و چون مرغ خاکی توان دادن و در رشت و دماش برنج داشتن
که از حملات مذکوره در آن چوبشیده باشد چون اما س نخچه خواهد شد آن حرکت
کردن و تحلیل نخواهد رفتن نخست در زیادت آرد و تب که متر آید اگر نخچه شدن آن
ظاهر شود و در دتب آهسته کرد و اما س بر حال خود باقی ماند چنانچه پیش می
یاری باید دادن تا کشاده کرد و و این تدبیر چنان بود که شربت تازه و آب گرم میخور
و به دست سده را بمیان اند و به دست بمانند تا کشاید چون کشاید که کشیده اند
و اعراض سبک ظاهر شدن ریم در بران کوهی و به جهت پاک ساختن محل
و نرم از حرکت را از الصل کرم باید دادن و آنچه خشک و مویز متقل فرمودن و اگر حرارت
غالب باشد جلاب دادن و اگر در کشاید خداری خردل کوفته اندر بار تحلیل
دادن و اگر تر باشد کرب سادوت که خمیر تر شربت آب کرم که اخته و اندکی لب خیار
اندر آن حل کرده و اندکی روغن بادام باید دادن بسیار شربت بی پزائنده و شربت
اب انجیر و اوقیه غلب تخم کتان و لعاب حلیه از سر کبی ده درم زعفران سوده و دو
صبر الکی و نیم انجیل یک شربت بود و اگر تخم مرو و تخم کتان و تخم خطمی و بون و سیب
سه درم یا چهار اوقیه شیرین ترند و بدین پزائنده کثید و چون ریم دفع بود چیزی
دمانده بکار باید داشتن از آنچه در بحث اورام جراثیم اکثر آن مقرر شده و تدبیر و دقا

که در این وقت پیش از وقت دفع ورم کرم سخت لاغر شود و چشمهاش بحال در نشیند و
 وقتی بدید باید و شب آهسته باشد و بلبل اندک اندک آید و معده سخت باشد چنانکه
 نهند و نشیند علامت آن بود که ورم و سبیل توی واقع باشد و اگر با این حالها
 در و کند و اطراف سرد شود و سبیل بد باشد اما چون و سبیل محقق گردد و در نشیند آن
 باید که نشیند تا زود و خفته گردد و سر کند جمله غذا را و شرابها و دواهای بر نشیند
 که در کتب ابرویم و ازین جهت مذکور بود و از خشکیها و چیزهای که دفع را پس انگشتند
 و خور باید کرد و دواهای ضار و مضر را نگیرد و کسند و تیزاب کاوی فایده نیکو بود
 بیان دوی محب بگیرد غلغله شقوق بکند و نیم درم تخم زرد حله از هر یکی چند
 حله را سائند با سه اذقیه شیر خرباشیر بزرگ کرده بخورد نافع بود بیان
 ضادوی محب بگیرد غلغله شقوق خشک یک اذقیه بزرگ و چهار اذقیه حله کوفت زرد باز
 کرم بشیند و بنهند و هرگاه ورم نرم شود علامت آن بود که بجهت شوار از اینکام کرم
 باید فرمودن تا بقوی جامه خواب فرود سپید و معده را بر فرسختن فرود فشار دانا
 بدین مدولر که ورم دی براید انگاه تدبیر رویانیدن به ستورش کنند و انجا که آهسته
 کرم صلب گردد و جهت تحلیل بقین اجزای لطیفه آن و ما زمان از آن کشفه آن و صلا
 محسوس و سکون محسوس و طول مرض کرم بی تحلیل و بی نفع و خشک و طاقت بدن و خیال
 دو سه اس بدن کواهی دهند مرض را شیر تر بعضی آب و طعام باید داد و
 و کاهی خیار شیر اندام را الاصول حل کرده و در دغن با دوا با خروج برا خنکده داد
 شود و مند بود و افزاین سبیل و تفتیق و ازین نافع آید و کاهی غذا اندک سفزان بده
 در با قلا آب عسل که زیره و بادیان در آن جوشیده بود و دادن مفید باشد و کاهی
 عسل تخم دار هم نافع بود ضادوی برانند و اکلیل الملک با لونه و حله و حب القبار
 از هر یکی جزوی شش مثل از هر یکی سبیل جزوی انچه خشک فریه بست عدد انچه رطوبت
 برزد تا بکبک مهر اشوب ادویه را سائند با کبکین بر نشیند و صهارا در آن شیر
 حل کنند مجموع را ضم کرده بر پوست بر نهند نیکو کرم کرده و تیزاب کاری بسی نافع
 که در این وقت پیش از وقت دفع ورم کرم سخت لاغر شود و چشمهاش بحال در نشیند و
 وقتی بدید باید و شب آهسته باشد و بلبل اندک اندک آید و معده سخت باشد چنانکه
 نهند و نشیند علامت آن بود که ورم و سبیل توی واقع باشد و اگر با این حالها
 در و کند و اطراف سرد شود و سبیل بد باشد اما چون و سبیل محقق گردد و در نشیند آن
 باید که نشیند تا زود و خفته گردد و سر کند جمله غذا را و شرابها و دواهای بر نشیند
 که در کتب ابرویم و ازین جهت مذکور بود و از خشکیها و چیزهای که دفع را پس انگشتند
 و خور باید کرد و دواهای ضار و مضر را نگیرد و کسند و تیزاب کاوی فایده نیکو بود
 بیان دوی محب بگیرد غلغله شقوق بکند و نیم درم تخم زرد حله از هر یکی چند
 حله را سائند با سه اذقیه شیر خرباشیر بزرگ کرده بخورد نافع بود بیان
 ضادوی محب بگیرد غلغله شقوق خشک یک اذقیه بزرگ و چهار اذقیه حله کوفت زرد باز
 کرم بشیند و بنهند و هرگاه ورم نرم شود علامت آن بود که بجهت شوار از اینکام کرم
 باید فرمودن تا بقوی جامه خواب فرود سپید و معده را بر فرسختن فرود فشار دانا
 بدین مدولر که ورم دی براید انگاه تدبیر رویانیدن به ستورش کنند و انجا که آهسته
 کرم صلب گردد و جهت تحلیل بقین اجزای لطیفه آن و ما زمان از آن کشفه آن و صلا
 محسوس و سکون محسوس و طول مرض کرم بی تحلیل و بی نفع و خشک و طاقت بدن و خیال
 دو سه اس بدن کواهی دهند مرض را شیر تر بعضی آب و طعام باید داد و
 و کاهی خیار شیر اندام را الاصول حل کرده و در دغن با دوا با خروج برا خنکده داد
 شود و مند بود و افزاین سبیل و تفتیق و ازین نافع آید و کاهی غذا اندک سفزان بده
 در با قلا آب عسل که زیره و بادیان در آن جوشیده بود و دادن مفید باشد و کاهی
 عسل تخم دار هم نافع بود ضادوی برانند و اکلیل الملک با لونه و حله و حب القبار
 از هر یکی جزوی شش مثل از هر یکی سبیل جزوی انچه خشک فریه بست عدد انچه رطوبت
 برزد تا بکبک مهر اشوب ادویه را سائند با کبکین بر نشیند و صهارا در آن شیر
 حل کنند مجموع را ضم کرده بر پوست بر نهند نیکو کرم کرده و تیزاب کاری بسی نافع

کرم که در این وقت
 پیش از وقت دفع ورم
 کرم سخت لاغر شود
 و چشمهاش بحال
 در نشیند و وقتی
 بدید باید و شب
 آهسته باشد و بلبل
 اندک اندک آید و
 معده سخت باشد
 چنانکه نهند و
 نشیند علامت آن
 بود که ورم و سبیل
 توی واقع باشد و
 اگر با این حالها
 در و کند و اطراف
 سرد شود و سبیل
 بد باشد اما چون
 و سبیل محقق
 گردد و در نشیند
 آن باید که نشیند
 تا زود و خفته
 گردد و سر کند
 جمله غذا را و
 شرابها و دواهای
 بر نشیند که در
 کتب ابرویم و ازین
 جهت مذکور بود
 و از خشکیها و
 چیزهای که دفع
 را پس انگشتند
 و خور باید کرد
 و دواهای ضار و
 مضر را نگیرد و
 کسند و تیزاب
 کاوی فایده نیکو
 بود بیان دوی
 محب بگیرد غلغله
 شقوق بکند و نیم
 درم تخم زرد حله
 از هر یکی چند
 حله را سائند با
 سه اذقیه شیر
 خرباشیر بزرگ
 کرده بخورد
 نافع بود بیان
 ضادوی محب
 بگیرد غلغله
 شقوق خشک یک
 اذقیه بزرگ و
 چهار اذقیه حله
 کوفت زرد باز
 کرم بشیند و
 بنهند و هرگاه
 ورم نرم شود
 علامت آن بود
 که بجهت شوار
 از اینکام کرم
 باید فرمودن
 تا بقوی جامه
 خواب فرود
 سپید و معده
 را بر فرسختن
 فرود فشار
 دانا بدین
 مدولر که ورم
 دی براید
 انگاه تدبیر
 رویانیدن
 به ستورش
 کنند و انجا
 که آهسته
 کرم صلب
 گردد و جهت
 تحلیل بقین
 اجزای لطیفه
 آن و ما زمان
 از آن کشفه
 آن و صلا
 محسوس و
 سکون محسوس
 و طول مرض
 کرم بی
 تحلیل و بی
 نفع و خشک
 و طاقت بدن
 و خیال دو سه
 اس بدن
 کواهی دهند
 مرض را شیر
 تر بعضی آب
 و طعام باید
 داد و کاهی
 خیار شیر
 اندام را
 الاصول حل
 کرده و در
 دغن با دوا
 با خروج
 برا خنکده
 داد شود و
 مند بود و
 افزاین
 سبیل و
 تفتیق و
 ازین نافع
 آید و کاهی
 غذا اندک
 سفزان بده
 در با قلا
 آب عسل که
 زیره و
 بادیان در
 آن جوشیده
 بود و دادن
 مفید باشد و
 کاهی عسل
 تخم دار هم
 نافع بود
 ضادوی برانند
 و اکلیل
 الملک با
 لونه و حله
 و حب القبار
 از هر یکی
 جزوی شش
 مثل از هر
 یکی سبیل
 جزوی انچه
 خشک فریه
 بست عدد
 انچه رطوبت
 برزد تا
 بکبک مهر
 اشوب ادویه
 را سائند
 با کبکین
 بر نشیند و
 صهارا در
 آن شیر
 حل کنند
 مجموع را
 ضم کرده
 بر پوست
 بر نهند
 نیکو کرم
 کرده و
 تیزاب
 کاری بسی
 نافع

قوی است از قوا
 محقق آن
 با قیامت
 قیامت

که در این وقت پیش از وقت دفع ورم کرم سخت لاغر شود و چشمهاش بحال در نشیند و
 وقتی بدید باید و شب آهسته باشد و بلبل اندک اندک آید و معده سخت باشد چنانکه
 نهند و نشیند علامت آن بود که ورم و سبیل توی واقع باشد و اگر با این حالها
 در و کند و اطراف سرد شود و سبیل بد باشد اما چون و سبیل محقق گردد و در نشیند آن
 باید که نشیند تا زود و خفته گردد و سر کند جمله غذا را و شرابها و دواهای بر نشیند
 که در کتب ابرویم و ازین جهت مذکور بود و از خشکیها و چیزهای که دفع را پس انگشتند
 و خور باید کرد و دواهای ضار و مضر را نگیرد و کسند و تیزاب کاوی فایده نیکو بود
 بیان دوی محب بگیرد غلغله شقوق بکند و نیم درم تخم زرد حله از هر یکی چند
 حله را سائند با سه اذقیه شیر خرباشیر بزرگ کرده بخورد نافع بود بیان
 ضادوی محب بگیرد غلغله شقوق خشک یک اذقیه بزرگ و چهار اذقیه حله کوفت زرد باز
 کرم بشیند و بنهند و هرگاه ورم نرم شود علامت آن بود که بجهت شوار از اینکام کرم
 باید فرمودن تا بقوی جامه خواب فرود سپید و معده را بر فرسختن فرود فشار دانا
 بدین مدولر که ورم دی براید انگاه تدبیر رویانیدن به ستورش کنند و انجا که آهسته
 کرم صلب گردد و جهت تحلیل بقین اجزای لطیفه آن و ما زمان از آن کشفه آن و صلا
 محسوس و سکون محسوس و طول مرض کرم بی تحلیل و بی نفع و خشک و طاقت بدن و خیال
 دو سه اس بدن کواهی دهند مرض را شیر تر بعضی آب و طعام باید داد و
 و کاهی خیار شیر اندام را الاصول حل کرده و در دغن با دوا با خروج برا خنکده داد
 شود و مند بود و افزاین سبیل و تفتیق و ازین نافع آید و کاهی غذا اندک سفزان بده
 در با قلا آب عسل که زیره و بادیان در آن جوشیده بود و دادن مفید باشد و کاهی
 عسل تخم دار هم نافع بود ضادوی برانند و اکلیل الملک با لونه و حله و حب القبار
 از هر یکی جزوی شش مثل از هر یکی سبیل جزوی انچه خشک فریه بست عدد انچه رطوبت
 برزد تا بکبک مهر اشوب ادویه را سائند با کبکین بر نشیند و صهارا در آن شیر
 حل کنند مجموع را ضم کرده بر پوست بر نهند نیکو کرم کرده و تیزاب کاری بسی نافع

و سایر غذاها را از معالجات او را هم جلیب باید استیاض کردن و اما در ورم غلیظ اگر
 نباشد که در روز اول غذا و شراب و آب آلوده بایک فتنه ناله و با ت اعتدال رود
 و بعد از آن و ستوری که در می طبعی گفته شده مرغی داشتن آنچه مناسب وقت و آن
 است و در مضیقات معتدل باید دادن و درج بر اوج مناسب که برودن و بعد است
 و بر کمر کردن و در تحلیل بملات قوی کوشیدن چه این درم که صلب کرد و در زمانه
 مادی که سر کرد و تیزاب کاری قوی که از احوال نافع بود در و غنای طبع قوی مایه این
 بعد بخت چون راحه و اشتباه آن و بجای آب مایه فصل خوردن یا شیر شیر و مایه
 بسی نافع بود و آنچه که در مرغی از این انواع در می پدید آید هم بدین نوع علاج باید کرد و این
 ریش و شیرازت معده سبب این ماده بود و تب و سوزاننده که اندر معده بود
 کند از خوردنهای گرم و تیز که از دماغ بر بخار یزد و باشد ماده نیز از عضوی دیگر بخار
 آید و باشد که از خوردن چیزی می نیز چون دوا ریح و بلادر و اشال آن واقع شود
 یا از چیزی است که مایه فصل چون روغن دماغ کرده و یا سوزاننده چون تیزاب و
 آن حادث کرد و علامت آنچه از ماده حادث یا نزل بود و شد آن تب گرم است
 و یا چیزی بوی و آن بملات حادث و خشکی کام و زبان و قلت اشتها و سوزش
 و الم محل از درون از تعاش معده و اعضا نیز گاهی وقتی بسیار دوا خورند و در وقت
 که از سر ریش بر خیزد پدید آید و باشد که بار از باز کرد و اما اگر قرحه و بتره اندر معده
 باشد الم آن اندر معده سوزی سبب یافته شود و گاه باشد که نفس تنگی کند و اطوار
 سر کرد و غشی افتد و پوست قرحه اندر بر از تیزاب یا پدید آید و اگر اندر و متصل
 معده باشد هرگاه ثقل طعام معده فرو د آید الم اندر حوالی آن است و است ریش اندر
 باز بیند لیکن این پوستها اندکی نازک تر بود و هر که خواهد تا مصل و حج را تحقیق کند چیزی که
 در آن خردل و سرکه باشد بر بیض بخوراند و ملاحظه کند علاج نخست فصد باید کرد
 خصوصاً که دم غالب بود و هر روز و دغ ترش کاوی مقدار سه سیر یا یک سیر یا بیشتر
 و یکدرم کل سرخ و یکدرم زرد الخاض میدهند بکیند شیر کاو و دود شیراب نفع

در وقت که
 در وقت که
 در وقت که

پایه عصر غوره پنج سیر یا بیشتر و سنگ باب یک سیر چند لنگه انبارد و در مقدار
 و آن شیر را با آب انار ترش میدهند بوقت حاجت و آنچه که نزل سبب بوده باشد
 تنقیه دماغ و سوزنله باید کردن بدستورش و اگر ماده از عضوی دیگر آمده باشد
 آن عضو و تنقیه ماده بوجه لایق باید کردن و اگر ریش کهنه و غفن شده باشد
 حلاب و مایه فصل و اندکی رابا ریح فقیر یا اندکی جند و از جهت تنقیه محل و مایه فصل
 آن باید دادن پس دغ ترش باب انار ترش بکشتاید بند غالب تا کند
 انگاه متعاقب قی دغ ترش و طباشیر و کل ارمنی و کل سرخ باید دادن
 آید و طعام تریا قی فرمودن و اگر باستغرافی خاصیت خیار شیر اندر آب کاهی
 باید دادن و اگر خود اسهالی بدید آید طباشیر در رب آبی یا رب سیب یا
 کشکاب بسی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در قی و در ظاهر
 و فاد و سیراب و در کل مخوم پاشل آن در آب لسان الحمل باید دادن و جمله عصا
 قیابض پاشل تریا قات خوردن مفید آید و علاجی که در قی چون مذکور شود
 و غذا کمی قیابض ترش تریا قی نافع باشد و آنچه که سبب ریش و بتره خوردن در
 و بلادر و اشال آن باشد علاج بدستورش باید کردن و آنچه که سبب خوردن روغن
 دماغ و تیزاب و اشتباه آن باشد آن جمله مرغی و معده باشد علاج آن خوردن
 شیر که سفت و روغن و مرهمهای مناسب بود پیوسته و کم که جمله غذای مرغی
 و لباها و فاد و مایه بر صمغ و سریشیم نافع آید و خوردن کل سرشوی پیوسته پس فاد
 اینجا و در شیبای غفن و دی و اندر معده سبب بر کا و طعام و معده کند و شود و یا
 غسانی که از حلقه بر آید بوی شمع مرغ خنجه و چیزی کند ید کند لی که جهان چیزی خورد
 و یا تیز و ترش شود و یا خنجه در دهن طعم آن یا بسند و فم معده نیز سوزش اندر مرغی
 و جشار حامض بدان کوهی و دها را خنجه کوبند و این حال از صحت بسیار و در بتره
 لیکن مقدمه امراض کلی شود همچو جشار غالب سبب نوع اول حرارتی و بی
 که بگذارند و آنرا از قبول بضم باز دارد و لختی آنرا بسوزانند و متعیر کرد و اندر بفساد

و این حال معده گرم را که تشنگی بعد اکل غذا کنند و یا گرمی بر بالای طعام با میوه خورد
بسیار اذیت و سبب نوع دوم غلظت یعنی ترش یا سودای بود یا غذا بود و معده
که بر بعضی اعانت نکند و غذا بسیار در معده بماند ترش شود و علاج آن آن بود
که در جلد مبادرت کنند با تسهیل یا بیشتر آنچه میسر شود و بعد از آن توفیق نماید بخوا
مناسب مزاج معده و اگر فی زمانه نباشد یک جام آب نیک گرم و ثلث آن کباب
باید خورد و نیم درم مصطک سوده قبل از آن باید خوردن یا سفوی دیگر که بسیار
فایده نباشد تا آنچه اعانت نکند معده را بر دفع و گدازن آن و صورت اثر
لحمی است که در معده را از آن بشویند و انفعال را فرود نرساند و بعضی را بخوا
را با برادر دفع کنند و ما و ام که معده از این طعام فاسد پاک نشود و رحمت جوی خنک
ببیند نباید بنشیند هیچ غذا و شربت و آب و میوه خوردن و اگر مردم با
خود را اصلاح کنند و معده کند به از گرمی و خشکی را این عمل نیکو نباشد و ترشی
معده را خود حرکت و مساک و رس و کسبی و آب شابه آن زد و بصلح آورد و صید
دیدم که چنان عادت کرده بود که چون معده او کند بدی طعام خوب غالب بر بالای آن
خوردی و بجلد با هم هضم نیکو شدی و از آن مضرتی نیافتی و اگر چه این حال نیکو
لیکن این حال بشمار نیست که آب غالب خوب در میان آن بگذرد و در و جلد را خوب
سازد و آب گرم که فرموده اند آنجا که فی نشود همین نقل کند و میوه خوردن و شیرین
بنفایت بد باشد و اگر دای مصطک بعد خوردن طعام بر بالای آن خوردن اعتمادی پیدا
و در سهال آنکه بسیار فساد و خلط و امراضی پیدا آید چنانچه تجویض که اذیال بر آن
واقع شود و اکثر سبب مرضهای کودکان بر خوار ازین بود و خصوصاً در فصلی که در آن
جلد و کثافت بشده در آن واقع باشد چون فاسد و صاحب معده کند به از حرکت
و آنچه زیاده مضربود و عت و خواب را استراحت در بهای خوش مساک بعد از آن
نزد که عظیم مفید بود و او را در ملین دفع آن کند و در بر و قسم بعد اصلاح تا سه روز
ملاحظه کردن لازم و گاهی را که این مرض بسیار می افتد بعد اصلاح فاسد در توفیق

و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید گوشید و ترتیب تمام در اکل و شرب مرغی دانستن
و بالجلد کافی را که معده گرم و خشک باشد آنچه خوردن سردی مایل و بغایت تر و آب
خنک با طعام مناسب بود و میوه مایه کم شیرینی مفید آید و هیچ چیزی که سرخ است
و لطیف و رقیق باشد نشاید خوردن که در و متغیر گردد و تحمل کیفیت بد شود و باید
فقط در زمین و شستن و آب آن فرود بردن اکثر اوقات عظیم مفید بود و گاهی را که معده
سرد و بجلد کثیف که عمل خلط بخوردن و فریاد اعمال و در اصلاح معده از مباحث دیگر
معلوم کرد و داند علم فواقد که بعضی جایبها از خشک کوبند مرکبی بود و معده
و معده را غیر طبیعی مرکب از شنج القاضی و تند و انبساطی جهت دفع مودی و حذر از
و این مودی با کیفیت غالب مری و یا بر دی بود که از خارج یا داخل نفخ معده رسد چنانچه
بعضی مسافران در هوای بسیار سرد و بعضی جوانان را در تپهای سخت گرم واقع شود
و یا کیفیت حاده باشد که از درد و چیزی حاد بر نفخ معده نوعی حاصل آید چنانچه از خوردن
او به حاده و از گذشتن صفرا و بخاری و در قهاریان واقع می شود و کیفیت حاده باشد
باشد که از ترشی در جنتی دارد و هم بدید آید چنانچه از خوردن آبی ترش می افتد و باید
باشد غلیظ و لزج که بر نفخ معده چسبیده بود و بشکل و بر دانه از رنج بسیار و و یا مادی باشد
غلظت که در معده حادث شده باشد و تحلیل نی پذیرد و چیزی را نفخ معده بر می آورد
و ایند میکند و یا ماندن چیزی خشک بود و در نفخ معده که بحرم آزار می بخاند و یا سوراخ
سرد بود چنانچه در ضعف حرارت غریزی بعضی در رمضان و پیران کچوکان را افتد
و یا سوراخ مزاج خشک بود که نفخ معده ترش سازد چنانچه از عقب تپهای محرقه ای
بعد از استغناء غذای مقوی واقع میشود و این قسم چون مستحکم گردد و امید خارج می
و یا آسای المی باشد در معده یا در جگر یا در غیر آن که ماده با از آن نفخ معده بر آید و ایند
و اگر چه بعضی ازین اقسام عرضی بود و بصلاح بر قوت باشد لیکن چون این عرضی است
که در اکثر بتر از مرض میباشد و در اکثر احوال علاج باشد تا اگر آن بدستوری که بنگرد
بیان یافته کردن لیکن چون با استعمال شنبه یا سهیل حاجت آید از مضریات نفخ معده

با آنها باز باید که گشت تحلیل باشد تقویت نوعی که جهت ناقصان و مستغرقان مقرر است
 باید کردن و اینجا که سبب حرارت تب و یا آماس باشد در تنگین داشتن و خوردن
 و حقنه لایق انجام مافی آید و اینجا که سبب خوردن چیز نازک باشد خوردن آب گرم و خوردن
 شور یا چرب طماری خشک فایده دهد و اینجا که سبب خوردن ترشی زخم باشد پختن
 علاج بی آن و شربت های فایده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طعام سبب باشد بقی دفع آن
 باید کردن و کفنه و آشپز آن خوردن و اینجا که سبب باد سرد باشد روم زد کردن
 در محل گرم و استحمام فایده بخش و همچنین خوردن شور یا نمایی گرم و اینجا که سبب مایه
 لغت بود که شستن بکشد و آب آنرا بکشد و اینجا که سبب باد غلیظ بود از علاج دفع
 ریجی بکار داشتن و اینجا که سبب که شستن صفای زنجاری بود که بکشد و اینجا
 قی مستونی باید کردن با غسل بقماری کلان خوردن مفید آید و غسل آب گرم در کشیدن
 انگ انگ و تحلیل برورده با بستن خزیدن و خوردن نافع بود و قی کردن بصلاب
 و خوردن قلع آن کند که کسی در سرش بر نماند خوردن دفع آن و اگر نفعی نماند
 فرا خورده باشد باز تدابیر قوی تر باید کردن چنانچه بعد قی مسهل بلغم غلیظ
 و مداومت کسی یا چهارس نموده و یا علوی بلادر و پوسته بوزن او در بدن داشتن
 و آب آنرا فرو بردن بنهایت نافع آید و از معاین مناسب هم در وقت خواب بوجه تقیه
 طبع جبهای بزرگ فرو بردن پس مفید باشد ششگی که در مری معده مدلی بایستد و عید
 جذبید ستر در سر که حل کرده آشامیدن توان بلغمی را بر دمر و می درری بود و او
 تب راج داشت و درین اوقات که تب کم شد فواق عظیم پیدا کرد و پشت روز داشت
 متصل چنانچه از خواب و سخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظی توانست خوردن و اگر
 نیز رقیق بی لزاجت خوردن از ضعف آن و ضعف کاهمی که غالب شد غش میگرد و در
 بیلاکت رسید همین در سر که فرمودم که سه روز ناشتا بخورد بهتر شد و روز چهارم در
 و ادم و غذا شور یا ریجی ساده چرب بخورد و سفر مودم و اول حال تا بهر روز و اگر شرب
 مصطکی می خاشد همین روز چهارم شکین یافت و در شرب پنجم عرق کرد و صحت یافت

و با بجمه در اکثر قوا جدا کردن و جد قوی کردن و از چیزی سبب رفتن و حرکات غلیظه
 و قی کردن و رسیدن آب سرد و سیکار بروی دهن و دهن انگشتان پایی راست
 و خوت و غم و فزع و استحمام و عطسه کردن پس مفید بود و اندک علم کدوب صیتا
 بفارسی اروج گویند و آن تمجی بود که قوت معده آنرا تحلیل دهند و از راه خلقی بر آید
 سبب بسیاری آن با خلط بلغمی سوداوی و یا صفی معده که تصرفش در غذا
 کمال نبود و بدین سبب از آن با دنا تولد و یا عدم قوت که از بدن اندر معده بود و اگر
 با اندر معده همانند تحلیل نمی یابد و یا روع بر نمی آید هم ملاک باشد که استسقا طبعی
 تو که کند علاج اینجا که سبب مایه غلیظ بود و معده تنقیه باید کردن و بقی مسهل
 ایارج فیکر و یا حب هر سه دارد و آشپز اینها بسیار بود که و دای قوی و کد از نده آن
 خلط چون کسی در رس خورده شود اصلاح کند و اینجا که سبب ضعف معده بود در دفع
 سور المزاجات آن باید که کشیدن و حافظه الصحه مداومت نمودن تخصیص با آنچه چند
 سور المزاجات تنقیه عظیم مفید بود و اینجا که سبب خلط غذا افراخ بود که شستن آن با
 شود و اگر با اندر معده بچسبند و معده را میرنجاند و رخی آید جزیای با دشکن باید خوردن
 چون کوفی و سفوف میقوی در رس و آشپز آن حرکت مستدل و استحمام مفید بود و
 غشیان و تبوع و فلق بد آنکه دشور و آب شستن معده که آنرا غشیان گویند
 و حرکت معده جهت دفع چیزی از راه کلوی دفع کنند که آنرا تبوع گویند و اضطراب معده
 یا کرب و خفقان و دوار و سرد و تغییر لون بشه و شکل لخته بلغمی قی آنرا قلع و تعفین
 گویند اینجا که زینها دیر گانه بماند و یا زود عود کند سبب آن خلطی بود و رومی و معده
 مثل صفرا یا بلغم یا سودا را احتراقی یا رطوبت یا فضلات حیضی و طماری و آشپز اینها دانایی
 یا در میان بلغمین معده بود و معده آنرا شرب کرده باشد و یا بر سطح معده آلا شده باشد
 و یا اندر فضای معده ریخته باشد و یا اندر قعر معده ایستاده باشد و یا بلغم معده باشد
 از معده یا از عضو دیگر و حوالی در چهار راه اول این حال بود و علامت این مایه بمان
 اشتها و کند و طعم آب و دهن شام قوی بود و باشد که این حالات از سور المزاجی

سازج افند و عدم علامت اخلاط و تقدم اسباب سوء المزاج بدان گواهی دهند
و این سوء المزاج اغلب کرم بود جهت ضدیت آن با مزاج غم معده و آنچه از بی خوردن
افند ناکاه سبب آن ناموافق خوردن افند و یا معده بکیفیت یا کمیت یا از خایان
از خوردن چیز ناملمذ بری و بغم معده برآیند چون آب چقدر و تر و اشغال آن
افند و از خوردن بعضی چیزهای تیز و یا نرم چون مسکه و آب افند و بعضی مردم
که ایشان را از بعضی چیزها مثل مخاط و چرک قرحا و کاسات و آشیانه آن انقباض
بمرتبه باشد که اگر بنید یا نام آن بشنود قریب بدین حالات ایشان را دست دهند
و باشد که اگر از آن اعراض نتوانند قی نیز کنند و بعضی هستند که از بعضی پویها چنان
تفر کنند که این حالات ایشان را دست دهند شخصی را دیدم که اگر بدو گفته می که جرات
و دوشاب در چمد کنند سحری او را غشیا عظیم شدی و بسیار باشد که از این
اعراض نفسانی چون غم و خوف از این حالات پدید آید و باشد که سبب کرم
از معده تهوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و غشیا مقدمه
بحران واقع شود و اینجا که سبب سوء المزاج سازج و اعراض نفسانی بود و تبدیل
بعد موافق اندر جی سرد و مخدر بحران بود از علاج تا که مشتق بحران استغنی بود و اینجا که
سبب درم بود علاج درم باید کرد و اینجا که مقدمه بحران بود و اینجا که سبب
نامناسب و یا غلبه و یا نمودی بود و بقی و ارسال ضد آن تدارک آسان باشد و اینجا
سبب ماده بود که از عضوی معده میریزد و اصلاح آن عضو باید کرد و اگر سبب
حمل بود چنانچه حوامل باشد تا چهار ماه علاج پذیر نباشد و سعی در آن مضرب بود
لیکن چون بسیار خون کند و قی نیز می آید و قی کمین باید و آنچه در کمین غشیا تهوع
حوامل مجرب است خوردن ماهی شور قهید بود و زریخا کستر بریان کرده و کباب کنند
کو صفق که آنرا از خانه گویند برناشتا و یا کوفته بصل آمیخته و دار چینی و یا جوز
در دهن و اشتقاق آب آنرا فرو بردن و با غسل ساسیه یعنی کردن هم نافع آید و کین تیز
کرم سرد مزاجان را مناسب باشد و کرم مزاجان را بغیر از آن که در شکم است

و مرای ترنج و پیچ و قرص عود و مصطکی و شراب غوره و رسا کس افغان شراب
انار مناسب آید و جلد ترشیه با غشیا آنرا که نهند نیکو آید و زردک خام خوردن
عظیم فایده دهد و پیاز خام و برگ ترب و تره تیزه و آشیانه اینها از قبول بانان خوردن
هم لحظه کمین دهد و غذای خوشبوی و خوش طعم و کبابهای بلخ بزره و کشمش
آلایه پس نیکو بود و اینجا که سبب بند شدن استغنی بود از حیض و
خون بواسیر و غیره و حمل نباشد اولاد تیر آن استغنی معده لازم بود نمودن
بغصه با سلیق با صلف و استعمال طلا و قهناد و دوائی کشنده از شیب و بالا
انگاه تقویت معده کردن با دویه و آشوبه و طعمه مقویه و اینجا که سبب صفر بود
و معده آنرا تشرب کرده باشد یعنی جرم معده آنرا قدری در خورده باشد بتوان در میان
نخست قی صفر باید کرد و بمقیات قوی انگاه مابقی آنرا تبیین و اسهال دفع کرد
پس تقویت معده بچیزهای صفر شکن نمودن و اگر صفر اندر فضای معده بخت
یا اندر قعر معده است و غلیظ است و قی افتادن بی مقی و کمین نیافتن و برینا بدن
و غلبه قلیق بر آنها گواهی دهد و اسهال و ملین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای
و کرمی مایل خوردن و غذای جاشنی کرده بکار بردن و صبا جها حافظ الصحه در
شرابی مناسب چون شراب قو که و کشمش عسل خوردن بسی مناسب بود و ضد
صندل و لادن و کافور و کل باب و قو که مقوی معده سرشته نهادن و طلائی
کردن مفید آید و گاهی جهت مناسب خلط جاذب آن هم نفع عظیم بخشد و اگر ماؤ
اندر غم معده بود بقی کردن کینین و همواره فریدن قو که مقوی معده و خوش طعم و
بم خوردن کباب مرغ بریان بار دان و کشمش آلا سیده و بلاد خشک و آشیانه غوره و
اینها تدارک زردی و زرد و اینجا که سبب بغم شور بود و عطش قلیق و بلور غلبه در
بدان آشیانه کند و یا بغم قه و خام و عدم تشنگی و نیز که آب در دهن و پی
و بدی هضم طعام و غلبه کین آن در قی بدان گواهی دهد و یا بغم ترش بود و علامت
آن ظاهر باشد نخست در قی بمقیات مناسب مبالغه نمودن و از چیزهای غم

صد کردن و قلبهای خشک بر مقدار کم خوردن و اگر کسی که کسیدن و حرکتهای کمالات
 کردن و بر بالای آب و سر یا کسی با قلال و تشابه آن بکار بردن و یا سبک
 خوردن و در بدن داشتن و سبیل پرورده تشبها خوردن بهم نافع آید و نان و عسل
 و تخم ترش بخیزه را کم کند و اگر ماده غوی بود سبیل بلغم باید دادن و حب سبیل
 نسکو آید و آنجا که سبب سودای معتزله چنانچه اصحاب مراقب را کاهی واقع می شود
 و رقیق شود و باید کوشیدن و بعضی از تدابیر بالحوالی بکار داشتند و آنچه ناشد
 و احتقان در جلد فایده و چه دایری که در او با عیاض معده گفته شده اغلب آنها در این
 مفید بود و هر صنفی را از ضعف مناسب آن علاج باید جست و بعضی از تدابیر منع می تیز
 تدبیر این امراض بود و الله اعلم افراطی حرکت معده باشد جهت دفع مودی
 و دفع کردن از چیزی را از راه خلق و دهن و اسباب افراطان بعینه اسباب غیایان
 و تبوع باشد **علاج** در جمله احوال و تدابیر هم بدان انواع است رعایت
 باید نمودن و بالجملة آنچه عاقل و دانشی قیست خصوصاً بعد از تقطیل ماده خوردن
 و دانی قایلین و معطر بود خواه مفرد و خواه مرکب همچنین آنچه اشتباهی عام آید و
 باشد و گاه بود که بخوردن مقفی و آوردن ماده قی معده پاک شود و دیگر سبیل کند
 و حقه مناسب بسیار بود که ماده را مایل با معا کرده اند و قی را باز دارد و شد اطراف
 و ضما و نای قایلین و عطر نهادن بر معده و نیک مالیدن رکهای دوش و پشت
 و بعد تنقیه مجرر شیب معده قریب نافت نهادن و آنچه در افراطی اطفال گفته شد
 جمله نافع آید و همچنین آنچه از علاج سافران ذکر کرده شده و آنچه از علاج فشیان تبوع
 سبقت ذکر یافت و خواب کردن عظیم فایده دهد و جهت سبیل حرارت در
 و جهد می باید کردن در تنویم و خوردن مخدرات در قوا بلغم این مد کند و اگر کسی از
 خسید و آن سخت را میخسباند برفق تمام نسکو بود و قی بسیار که از پیضه او قیده علاج
 بمحلش مذکور خواهد شد و آنچه از خوردن سبیل افتد بخرج آب سخت گرم
 و غالب نسکین باید در افراط بحرانی را علاج نماید که در ضعف خلق ناک آورد و آنچه

کسی که از
 دل و باطن
 از قوه

شناوری و با خوردن از زیسمان او سخت و از چرخ زدن افتد بسیار بدور
 نکته و استراحت و چیزی نخوردن از اسکین و به و باید دانستن که هرگاه معده ناک
 تشرب کرده باشد یا دلم که ماده را کم از نه بیج ضا و طمای قایلین بکار نش
 داشتن و در جمله مادی ابتدا علاج بحدت مناسب باید کردن یا بلغمی اگر دانست که
 پاک میشود و رعایت قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تبوع بسیار قوت
 و قی قلیل از ضعف و غش آورد و در قیاق الطین حدیده و فادزهر در دوع کا و دایر
 قایلین سائیده و در غیاب مدوی عظیم رساند و در جمله انواع این غذائی که قوت
 و شربتهای آب چون قرصها و ابها و قوام دارا مداد و از چیزهای بسیار در و جی
 و فرقات اجتناب کردن و چیزیهای که مریض را سخت مشغول گرداند و یا عظیم
 جمله نافع بود و الله اعلم قی الدم قی خونی یا از مری باشد یا از معده یا از جگر
 و اسباب آمدن خون ازین اعضا یا خارجی بود چون ضربی بر شش و او از قوه
 بتندی قوی و چسپیدن زلو و سبقت این اسباب حصول و لامل دیگر شاید
 این احوالی نبود و یا اسباب داخلی بود چون استسلا عروق خون بیشکی که محل کجاست
 آن نماند پس بشکافند سر عروق را در این موضع در بطور استلا و غلبه گرمی دم و تدابیر
 سابقه بدان گواهی دهد و چون ضعف مزاج عرقی درین مواضع از غلبه بلغم یا کسین یا
 با قی سببی منشق گردد علامات بیس دلین در آن عضو و عدم امتلا و عدم گرمی خون
 و تدابیر تری و خشکی فزایدان باشد و ایستیم یا بواسطه رطوبت ماده و لیکن عرق
 و ضعف قوت ماسکه آن وحدت و حرارت خون خارج و گرمی محل و صفرا و تب مزاج
 و غلبه حرارت مریض و انبانی خون خارج و تری و سردی محل مزاج مریض دلیل آن حال
 باشد علاج طریق تدابیر این علت محافظت که در نفس الدم مذکور شده و لیکن آب
 تدبیر منع قی نیز لازم بود و از قی مدوم مرض نشود و در استسلا می اگر مصلحت دید و ملاک نشاز
 از هر دو دست و هر دو پای سیکار فصد باید کردن و خون ناقوت در و طبل برداشتن و صابون
 میگوید دوستی داشتیم در خواندم بحاجت مریضت بمن رسید و نبض بمن نمود دیدم استسلا می

و حسن در تداویر غلبه خون کوایی میسازد و گفته میجام مردنی الحال فصد کن قبول
و بجام رفت چون از جام بیرون آمد قی الدم آغاز کرد و مرا خبر کردند تا رسیدیم ملک شد
و اگر بعد از تسکین خون یعنی اندر جده بماند و بسپزد و اعراض آن چون غش و سردی
اطراف و عرق سرد و ضعف نبض بدید آید مغز خروکش یا پیر بایده آن یا ملک اندر
باید خوراندن تا آنرا حل کند و سمیت آنرا طرف سازد و الفخ آمیزه و زغال و زهر
نیز نیکو بود و باشد که طبیعت بقی از او دفع کند بعد از حل و باشد که پیر از او خارج کند
و بعد از شدن آن تخمه موافق کردن اولی بود و در لغات خوردن یا مقلی جهت دفع
آن اگر مانعی نباشد و وقتی را جاز بود و مفتحات قوی خوردن جاز نباشد و قضا
چوب انجیر سبب خاصیت مفید آید تخصیص که با الفخ خوردن و تریاق الفضی و سبب و دلیل
هم موافق بود محمد ابن ذری که گوید مردی را دیدم که بقی یا رجه کثرت بر انداخت و از آن بقی
و حشمتی در پیدا نیامد و من بفکرش چنان در گفتم که او را در جده بمانا که ناصوری بر
بوده و اصل آن ناصور بار یک شده بود و زردی کنده شده بیرون آمده و اصل
آرزو نامی بد چون از روی کل و نمک و اکشت و کج و برن و پوست تخم مرغ و جگر
ملح و نیز در شش بعضی سبب این حال خلطه فیضیل و غده کنده بود و اندر آن
و فرم آن چنانچه اکثر عوامل را این صورت واقع میباشد تخصیص در ماه دوم و سوم
از او یا لان و کتا گویند و این حال بیشتر جامل را در صورت واقع میباشد چون
از چهار ماه و پنجاه بگذرد و بر طرف شود همچو غشیاں جهت خرج شدن آن فضلات رجمی در
چنین واسطه رسیدگی آن باشد که در بعضی این خون شود و بماند در تمامی عمر ایشان
و آنرا علاج دشوار باشد و موجب این بهم عادت بر آمدن مواد بود و از رحم لغیم خود
و آن قلیس و کاه کاه بود و بدان سبب از روی بدن ایشان هم کم و کاه کاه بود و خلط
اوقات اوائل حمل و بعضی کو دکان باشد که ایشان را عادت کل خوردن بی شکسته
در آن مانده باشند و هیچ وجه از آن متمنع نشوند علاج نخست تسکین غده نشانی
بخوراندن مطلوب باید کرد و هیچ چیز در حین غنیدن از روی ایشان بجای آن مخلوط نیست

بلکه بعضی باشند که اگر دیر تر مانند ضعف دل برایشان سستی کرد و بواسطه میل بخلا
سهل از آن ماده روی بدل از جهت نیافتن مطلوب بعد ازین تنقیه خلط و تقویت
باید نمودن و تنقیه بدفعات و رونق کردن در طریق اولی در تنقیه حاطق بود و بعضی مناسب
و از روی حمل مضرب باشد تا تقویت معده نماید و کواشش عود و کواشش فولاد و
و مصطک و صیغ و اشال اینها و حب الشفا و حافظه الصغی با شراب پی در پیاب و الفخ
و طعناهایی که در آن اندک سیر و خوردن یا اندک فلفل و دارچینی باشد ایشان را مفید بود
و مرغ و کبوتر کباب و قلیه های خنک و ناروان و زریه و کشنیز و باز و تربیب که در جده
بنیابت مناسب بود و چیزهای گرم و میزد و دانه های پر قوت از خواص دور باید دانستن
و سهیل خلط و ملین قوی هم بدیشان نشاید دادن و غیر جامل را تنقیه بقی و سهیل در قضا
باید کرد و در اندامها آن نوع که کور شد دادن و افش و خشک ملا و کباب بلط بجز و قضا
ناروان کنده و زریه و کشنیز و ناروان بران بالیده بسی مفید آید و نقل بدان مکید
و نیز در آن استخوانهای اینها و نقل بدانه در تسکین غشیاں و قیها که کور شد نافع بود و همچنین
تفیل بجز نامی بریان کرده از خود پسته شور و شاه آن بسی نیکو بود و اطفال و کواشش
مصطک و واکپی و کسب و معونات خلاقی و اشربه لغای و نیز شور با مغز جوز و سیاه
فرا که قابض ترش و قروح جمل مفید بود و اطفال و کو دکان بچند کل را از آن بیاض
کردن و پاس داشتن و به نقلات مذکوره نوعی مشغول ساختن که بدان نبردازد
و اگر در اول حال را با ازین نوع نقلها مخلوط کرده دهند تا به سستی آید استکه از آن کم سازد
تا بر نقلها قرار گیرند و در آن اشا بلینات مناسبه تنقیه خلط ایشان کند بسی مناسب
و آنرا که از خوردن کل کنار بجا آسایش پیدا کرده باشد و از آن لباس از خارج بتواند
و بسپیدی لب و بقلعت اشتها و بار بکی کردن و کمی قوت هم توان ساختن در دفع سستی
سعی باید کرد و هیچ وجه نباید که اشتن که کل خورد و محملات و سکنجیات ریزند
و غیره او را نافع آید و طریق دفع سستی و کسب بچاش مبین کرد و اشا اندک و بعضی ناصح
تجارب گفته اند که غیر جامل را خوردن مغز بادام تلخ یا چال آن و خوردن روغن شیر

یک سوره آوردن که غده در او است و اسهال و بطلان استهلاک طعام
بدانکه شهوت غذا در او کم می شود و آن در جمیع اعضای آن باشد بلا احاس
دوم نفسانی و آن خاص بود بضم معدة و تمام این قوت حساسه باشد که از دماغ سیر
و دارای اکانات و در حین نایافتن غذا بدین حاجت و باعث برتنیه و طلب غذا شود
ثقل بسم باشد که از محال نفهم معدة آید و مجموعه خود را از غذا غنیه میکند و معاصر غذا
میسازد پس سبب نقصان و بطلان شهوت غذا یا در جمله بدن باشد چنانچه بعد
از سوراخ اجابت مغز و در استلار آن بدن و در قهقهه وضعها و از مشغول بودن طبیعت
بدفع مرض و یا به غرض نفسانی و در حین مشاغله چیزی نفرت آورنده چون طعام بر یکس
و در غلبه سردی و گرمی هوا و در وقت نیافتن شراب و دوا می حست و چون افیون
و شباه آن واقع است و یا در معدة باشد فقط چون چنانچه در سوراخ اجابت ساج
و مادی فم معدة بتخصیص سوراخ المزاج گرم و در تخمها و در حین اشتیاق به تریهایی خشک و یا
در غلبه گرم در معدة و افسان آنها بعد و اسهال و حرکت واقع است و یا در معدة و فم
باشد یا رکت عضوی دیگر چنانچه در حین حصول سده در مجرای که میان سوراخ
می افتد بجهت نیامدن حصه سودای مدفوع و عشت بر شهوت از سیر زرفم
معدة در وقت خلوت و همچنین نقصان و بطلان شهوتی گرمی او فتد در حین وقوع آن
در جگر و یا در رمی و یا در عروق که میکشند غذا را از معدة و یا در مجرای آنها و اقامت
بر حالی از این مذکورات و حصول هر سوراخ المزاجی چنانچه علامات اینها بسین شده است
که انداختن شخص مرض را علاج آنجا که سبب مرض دیگر بود از امراض تن و روح و اعضا
شمارک و مجاور سوراخ اجابت اعضا نخست تدبیر آنها باید کرد و بدستورهای که در
محلشن مسین است انگاه تقویت سده نمودن و اگر علاجی مشترک النفع باشد او بود
و آنجا که سبب سوراخ المزاج سده باشد تدبیر آن بومی که سبقت بیان یافته باید کرد
و آنجا که سبب امتلا باشد ترک غذا و شراب و حق و حرکت ملایم نافع بود و اگر امتلا
باشد تنقیه باید کرد و بومی که نسبت بود و در آن اشنا تقویت سده نمودن و یا

و اندک اندک بعد از خوردن در طریق دفع اسهال جمله در اعیاء و بد اخچه مناسب بود و از بر
ناتوان و بعضی ضعفهای مرضی و مردم سبیل خورده هم سبقت بیان فیه
و انجا که سبب چیزی متغیر بود و بجز به اشتباهی تبدیل باید کرد و انجا که سبب بود
بود و یا خنجه اکثر ترکیان و شارب الخمر آن درین الخمر واقع است بلکه بعضی بهند کثر
دیگر نیز از آن سبب پیدا کنند چون دانند که اگر بخورند کالی میشود و بهمان علاج کنند
و بتدریج و حکمت آن عادت را از ایشان بیرون برند و بحسب الشفا و حافظ الصحة
و مفرحات آنرا تبدیل فرمایند چه از ترک عادت اینها آن مضر است نیابند که از ترک آنها
و فایده از اینها بیشتر باشد و انجا که سبب تخمه باشد دفع آن به ستوری که سابق
نموده باشد باید کرد و انگاه مشتهیات دادن و انجا که سبب سیل تر بهیچگاه باشد
قبل از غذا از آن باید دادن و ازین قبیل بسیار باشند که ماوام که آب بخورند و آن
سر دیا ناز خوش بخورند غذا نتواند خوردن و سبب این کرمی و صفرا ویت معده بود
و خوردن کرمها چون خمر و محوهای کرم و غیره و همچنین مردم را تا ابر سر دی و
مغیه آید و بسیار مردم باشند که اشتباهی طعام دارند و چون طعام حاضر شد
رغبت ایشان بر طرف شود و سبب این ضعف قوت جاذبه مری و معده بود و علاج
این مریض تقویت عصب حد بمقویات دماغ و معده و مصلحات فراج عصب لفظا
این اعضا و انجا که سبب کرم معده بود و علاج کرم به ستورش باید کرد و انجا که سبب
سده عرق بود که سودا از سپرز نفهم معده بدر میکند و در سده تفتیح آن بخوراند
چیزی ترش مقوی باید کرد و چون که دود بسیار که در شتم نخچه که از سر که دود آب
نهاده باشند و خورول در آن کرده و آنرا شلغم آب گویند و جمله که نهاد و انجا که
دغوره باز زرشک یا سطنج یا دوانی و اشباه اینها و یا اراج قیقر او مقوی فیتون
این سده را بکشاید و معده پاک کند و در اوست چهار سربالای اغذیه مذکوره عظیم
مغیه آید و تفتیح سده ماسار یقار را مرض کبدی مذکور کرد و بیان او دید که دفع مواد
در صین مرضی معده نسبت با فرجه مختلفه عظیم مغیه بود که قوی رسیمال چهار

سردی شایسته قوت معوی جاذبه الصلحه فیه الجرم بلا کشته در رخ جبهه دار فادرم در پیش
 و نوش داروی قنب بندی طریقی شیرین و شباهه اینها لیکن در هر فراخی استعمال در وقت
 باید کردن چنانچه در فرجه جاده در طرف آخر در برابر لای غشای خشک در شش باید داد
 بارده بر نهشته و در طرف صبح بر بالای طعابهای تری گرم باید دادن و در آن حرکت
 و در فرجه خشک بر بالای طعابهای تری فراغت جرب و بوقت دغد و در از وقت خواب
 باید دادن و در فرجهای تری بر بالای طعابهای خشک در نهشته باید دادن و در آن حرکت
 و در تری دیر خوردن بسیار آنچه اشتها می مردم گرم مزاج را و صاحبان معده های
 گرم را بجنبانند و غشایان و تبخیر ایشان را فایده بخشند و تقویت بعضی قوای معده ایشان
 آب نج و شباهه آن بهی بخوش ناز بخوش زعفران و سیب شش امرو در شش دروغ
 و خیار ریخ در آن باشد حرارت خشک کرده در خشک در فعال سماق و اسیانوده ششی
 که از این ششها بپزد و سرد کرده باشد مرغهای بنار در آن کباب کرده یا خشک بپزد و در
 تریخ الوسم خام که خیار قرص فواکه قرص لیموی ترش که اندک مصطکی در آن باشد نازک
 ترش شش آب و شلغم سرکه زیتون پرورده بنار در آن کنجین سفر جلی بکامه قالیقه
 جاشنی کرده بلیله پرورده آله پرورده بلیله پرورده تریخ و ترشی آن برای خشک
 صندل و خیار باد رنگ و شباهه اینها و ضامه های خشک بر دل معده نهادن و اینها
 مردم سرد مزاج را بجنبانند و تقویت بعضی قوای معده ایشان نماید و غشایان بلغمی را
 و کلکین قرص مصطکی قرص عود قرص عنبر قرص زیره که الکیمین زنجبیل پرورده مرابای سیب
 سیل مرابای که در چینی قرضل جو زوب ایلبل باد بالکرک متبول طبعی قرضل در کلاب جانیه
 خاندن مصطکی با کدو ترش می ماست تره تره شاستره بیاز طوقن قلیه دویانه
 پرافر مزج شمن کباب مزج زیره و دارچینی مالیده شلغم آب که ترش بسیار خردل پیچور
 با پیاز و مغز جو که های پافزار خود آب پر دارچینی و پیاز و زنجبیل بر می عطر های گرم
 گرم و خشک شراب نفع عرق منضاع بوده و ششی ز نفع ترش کنجین بر در خشک
 بسکه نفع بسکه شست بسکه سیر بسکه حله جاشنی کرده بسته شود و شش را

بیمت
 در این
 شد
 بود

تا غسل و نان مرچیان که چندان و زرد که مغز جو در آن باشد حلوا می گذر حلوا می
 زنجبیل حلوا می بپزد و حلوا می تا توره حلوا می مغز باد و شیرین حلوا می تا نقت قلیه
 مغز شیرین حلوا می غسل گرم کاجی عسل پر تخمه دار و شباهه اینها و ضامه های گرم فای
 بر معده نهادن و اما آنچه جهت مردم خشک مزاج و معده های سوداوی در حرکات آنها
 و تقویت مناسب بود جمله امراض سوداوی مخصوص ریح و مالجولیا که کورت و
 آنچه معده تری و تریل مناسب بود در ضعف معده مذکور گردد و الله اعلم بصعوت
 اکثر مردم ضعف معده که کوبین و غرض ایشان ضعف قوت یا ضمه معده باشد
 و خداوند آنرا معهود کوبیند اما بحقیقت ضعف معده بصفت هر قوی از قوای شش که غیر
 است بر بدی چشم اعانت بیشتر از عکس آن نیاید بنابرین بعضی از بیان آن اسام
 علی الانفراد و الاصله به بیان این قسم که نقصان البضم است مستغنی کند و مراد این
 ضعیفها آنست که مانع مرض مقرر از جمله امراض اعضای مشارک و مجاور و امر فاضل
 معده نباشد و دید که با ضمه را گرمی و تری و ایما قوت دهند که بسیار از حد اعتدال
 بیرون شود و زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت صفرا جلی آید و ماسکه را خشک مایل
 بسرو می مد کند که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت
 غفر آید و چون این قوت واضع شد بلا شک هر قوی از کیفیات ضد مقوی خود ضعیف شود و اگر چه
 آن کیفیات بسیار ترخوف از حد اعتدال نباشند لیکن به ضعف بتفارق پدید آید و از اینجا
 واقع گردد که هر چه در کیفیات اربعه مرتب با اعتدال باشد جمله قوای معده را بلکه قوای
 تمامین را فایده بخش جهت بودن معده بمشابه حوض بدن و آورده با ساریقه متصله
 بدان بزرگ جد اول و انباری که از حوض با طرافت میرسانند اما علامت ضعف قوت
 جاذبه آنست که طعام از فم معده دیگر نرزد و گران کند و متوشس سازد و باشد که
 اختلافی در فم معده حادث گردد اما علامت ضعف ماسکه آنست که معده
 الطعام را فرو گیرد و چنانچه بیشتر آب می بوده و صاحب علت چنان پندارد که اگر کسی
 حرکت کند آنچه خورد و هت باز پس خواهد گشت و بقی برادن و این حال بی غشایان از خشک

و یا خود آنچه خورده زود از معده یا معده را در راز اندر شود و نیکو بهضم یافته و علامت
ضعف و افق است که طعام با وجود لطافت و نازک معده بگذرد و نفع نکند و بوی طعام چنان
یافته شود و تحقیق این است چنانست که طعام هر چند غلیظ بود در معده هیچ بماند
تا دهانه ساعت و بازده ساعت بیشتر نماند و اگر شش ساعت رسد معده هیچ
نماند پس هرگاه طعام لطیف پیش از چهار ساعت برود میل کند و لیس ضعف ماسکه بود
و چون بدست ماندن غذای غلیظ سبب دلیل ضعف و افق بود و غذای غلیظ بر عکس این
و علامت ضعف و افق علامت ضعف این قوی بود و علامت ضعف حرارت معده
معده و آنجا که تصور حرارت غریب یا اعضا سبب ضعف و افق آنها کرد و چنانچه در معده
یا ثالث باران فتوری شود یا در حلقه معده نیز باز در معده نماند و ضایع شود
یا اگر آنها ضعیف رسد علاج آنجا که سبب ضعف معده ضعف قوت جاذبه
بود باید دیدن اگر چنانچه این ضعف از غلظت صفراوی است غلبه که در معده و بطن معده
برمی آید و در بطن معده و وقوع غشایان و قوی و بقراری از بهلول غلظت در راز در معده
و خفقان بدان علت کواهی و نخست تنقب غلظت باید کرد و قوی و حقیقت تلخ و آنجا که قوت
معده کردن بعد از لطیف و کم خوردن از بهلولی معده و با شک و بکار در اشتغال
کردن معده بقوا بعضی کرمی در شکلی یا چون مسطح و کمانه و سبیل و قوت و سبیل و سبیل
و آب نجسته و آب برک مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاجی سر و در مزاج بود سبیل
سوء المزاج بر ستورش باید نمود و تقویت بقویاتی که قبل از این تقریر مقرر شده کردن
و آنجا که سبب ضعف قوت ماسکه بود باید دیدن اگر آن ضعف از غلبه خلط حاد حار
باشد در معده که بدان سبب طعام را قبول نکند و دفع آن بقی و علامات آن چنانچه در
نور شده و حرکت خفقانی معده و قلی بکله از تماشای اکثر اعضا بدان اشتغال کند نخست
تنقیه باید کرد چنانچه تقریر شده و بر رب سفر جل و کنجین آن و مقویاتی که جهت تحریک
شهوته محرر مزاجان گفته شده تقویت کردن و نباتات مایل بسردی و مقوی
بکار باید داشت و اگر از غلبه خلط سرد بود که سطح معده را آلوده است و علامت

ی لغزنده و زرد و ناگوارنده از راه اسهال و در سبیل و آن غلط غلیظ در معده استاده
زرد و زرد معده و لیس قوی و لغزنده غذا بسیار حرکت خفقان معده بدان اشتغال
نخست باید کرد چنانچه در فوق و غیره بین شده و برودت کتب عضو قوی
بسیار خوردن و خوردن و کوبی و در قفل و در کباب مرغ داخل است و باید در کباب خورد
و بهار کس و چون الحوب و ملاحت اینها اصلاح باید کرد و در بهلولی چپ و یا با خوراک
و غذایان خشک با نفع است و کنجین شش بزوری یا ببولی و یا عسل و یا نفع تر
و ناظر خون و یارب بپی شیرین و آب شابه اینها مقبیه آید و اگر از تحلیل سطح معده
جرم آن باشد و ضعف قوت قوی و عدم علامت سوء المزاج و الحول و طفل طعام معده
و بعضی و یا قوت سست و رانیه در معده بران کواهی و به مقویات مذکوره تقویت باید کرد
و ملاحت خوردن و بلعجات چنانچه بچوبسته بلیه سیاه یا زرد در دهن دارند تنها یا با جوار یا
یا با جبهه و قفل یا سحر حق از کواهی بیشتر ضم کرده خوردن یا با کس یا جوشانیده در کباب
یا بعضی و او بیکرم فسیح از اینها شتا خوردن و تقویت در قدری بیشترین یا شراب مورد
عظیم نافع بود و پوست مسکن آن مرغ صحرایی را خشک کرده رسانیده با نیم مثقال قفل
یا در شراب مورد خوردن لغایت نافع بود و نیم در نفع خشک ننوده در شرابی قابض سبیل
و نباتات قبض کننده مثل بلیه و شبت و مورد و سبیل و قفل و فزنجوش و کل سرخ و زرد و
کوفت و باب مورد و سرشته نهادن بسبب نافع آید و غذای خیر یا قی قابض رخت کنند
باید دادن چون شربت بهی که نفع در آن باشد با نان تنک وانی که آرد کنار و با آرد
در آن شده و آب شهای قوی که سبب و مغر جود نفع در آن باشد و خیر یا کم آن قی
خشک بر اینها و شنبه و آب شابه اینها و کم خوردن ملاحت خوردن حافظه الصحه و شفا
در معده و انار شیرین هم بس نفع آید و آب آبناب و سنگتاب هم نافع بود و اگر
پرطوبت و مرخیات معده حذر واجب باشد و آنجا که سبب ضعف قوت و افق
بود بناید دیدن اگر علت سوء المزاج کبد یا امعاء علاج مشترک کردن اگر
بی شکست بنده مزاج معده سرد کردن و اگر از جهت بدی غذا و بی ترتیبی است که

و فتح آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن و این قسم برهمنی را شبانی و دوا می نباشد و تقدیم
اسباب و علامت هر حال بران کوایی دهد و بالجمله آنچه دافعه معده را قوی کند
آب فوکه و سنگین سده بود و تیزاب و فلوکس خیار شنبدر آب کشته و پسند
پرورده و نفوق فوکه خشک و طعناجهای چرب نرم چون آشتهای الو و مکره از
و چقدر دران و دروغن بادام بران بخشد و یا مغز بادام سوده دران ریخته باشند
و کنجاره بادام و فاولوده بروغن بادام و چرب کردن معده بروغن مصطکه بادامی
و آنچه که سبب ضعف قوت دافعه معده بود نباید دیدن اگر موجب آن حرکتها می عنیفه
و یا غذای نامناسب بود کمتر آن باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی بود
باید دیدن اگر خشکی غالب است علاج دق شیخوخه کردن و اگر بروی غالب است
قریب بعلاج استسقا کردن و تدابیری که در ضعف آشتهای سرد و غنیان فوای
گفته شد بکار داشتن و چیزهای قوی و مر قهای پریاز و یا دار چینی و زیره و مشک
و فوکه از گوشت کبوتر بچه و اشباه آن باشد بسی مفید بود و اگر با ضعف معده
معده ضعف مضامات دیگر یار باشد تدریجات قویتر باید کردن و در انعام حرارت
غریزی همه تن کوشیدن بمفرجات و تفریح و ضرب محبت و حرکتها می محبت
در هوای گرم و تر قریب با اعتدال و غضبههای معتدل و مداومت مهارت و اشباه آن
و یا بویانیدن عطرنای گرم و دیدن محامیب و دوستان عزیز و غذای مطهر و قوی
و انداز بوقت خوردن طعام و شربتهای مقوی و شاید هلاک و بکیت عدد و
این مقویات است قبلی و اگر خلطی بد درین ضعف مضامین سبب شده باشد اول
تنقیه کنند انگاه بقویت مشغول باشد و الله اعلم **تشکی کاذب مفراط**
آنچه غیر مرضی بود سبب یا غلبه گرمی شش و دل و سکیین یافتن آن بهوای خشک
از آنکه آب خشک بدان کوایی دهد و یا غلبه گرمی معده و سکیین یافتن آن با آب شنبدر
بهوای خشک بدان آشتهای کند و یا خشکی مری و فم معده و معده بود و فایده یافتن
از خواب بران دلالت کند و سایر علامات سوراخات معده در اول باب

تفصیل مذکور و یا خلطی و یا غذائی بود که بواسطه شوری و دفع آن طبیعت مشت
آب شود و آنرا بشوید از معده و فم آن و از عروق و علامت بلغم شور و تقدم دل
شور غذای بدان دل گردد و یا بواسطه لزوجت آن طبیعت خواندن آب شود و آنرا
حل سازد علامت خلط لزج چون لزوجت برار و مخاط و تقدم خوردن غذا
لرزج بران دلالت نماید و یا بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب ترقیق آن شود و آب
آب و مین و تقدم اکل غذای غلیظ بدان شهباهوت نماید از جمله این احوال چون
مقصود طبیعت بسبب حرارت یا بیس یا نافرمانی خلط و غیره بیک آب و در آب
حاصل نمیکند و لا جرم هنگام حصول طالب و چون این طلب نه از جهت طلب
بدان و تقدیر قوام اخلاط فاضله تن است صادق نباشد و اما آنچه مرضی سبب آن
شده باشد چون عطش در تنهای صفراوی و در سردی که در سرد مزاج
رود و صایم و غیر آن تدبیر آن مرض بود چنانچه در مجلس مبین و با فراد بیان محتاج
نباشد **علاج** آنجا که سبب تشنگی غلبه گرمی شش و دل باشد بهوای
خوش خشک چون بوی خیار دراز یا درنگ و بوی امزد و دهی و سیدر و صندل
و نیلوفر و بنجک و آشتن نفس و درون دل و طمائی عطرنای خشک بران دیت
و آسایش دین خوردن و عیش خانه بخوردن قرص کافور و شراب صندل در عرق کافور
در عرق بید و شیر و خرفه و دودغ و پنخ و برن و آب سخت سرد و میوهای سرد کرده
خوش بوی و اشباه اینها تسکین مناسب بود و همچنین تشنگی در اشتیاق
گرم و فصلهای گرم بسیار یافته تخصیص که حرکت دران هوا واقع شود و اخلاط
گرم گردد و بدو حرارت دل شود و اطراف را از آب سرد دهنان بلکه غسل دران
عظیم فایده دهد بوقت گرمی و خشکی هوا و آنجا که سبب گرمی مری و معده بود و
اگر از سوراخ مزاجی است علاج آن بدستور ش کردن و مداومت خوردن شیر و خرفه
بازندک قند صبر صبح و خوردن بورانی خرفه در ساج بی تنقیه و از مادی بعد تنقیه
عظیم مفید بود و همچنین میوهای تر شش و آبهای سخت سرد و پنخ و برن تنهای

و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن دوائی گرم یا خاوست مصلحات آن دوائی باید
 خشک ساخته بخ و غیره و اگر باین گرمی سوزان مزاجی خشک بشود گشکهای چرب کند
 بر دهن با دایم بار و غن کل با دایم آب کند و آب خیار و لعاب تخمهای خشک و معده
 باید دادن و از هر چه گرمی و خشکی آید و حذر باید کردن و کثیر آب انارین و اندک غن
 با دایم خنثی نافع بود و همچنین شیر که با شیر و خره برابر کرده نبات آنرا فالود
 سازند و بار و غن کل با دایم خوردن و خواب بر بالای آن شیرینهای خشک و طوبست بود
 آنها را بقدر تن رسانند و غلیم منقیده بود و غالب خوردن خرزه شیرین فابری و آب بند
 با قند بسی مفید آید و همچنین دود شیرین نیکین دهد و انجا که سبب خلطی شور بود
 نرم معده و غیره اگر تقفن نیافته بصبر کردن بر تشنگی و ککاب ساده خوردن تخصیص
 نیک گرم کرده یا با قدری لعل سوده آشامیدن و آب نیک گرم بر ناست تا خوردن یا
 رسد یا کمی خوردن بعد از غذای مناسب عطش و سوزن خلط چون ککاب ساده
 و شباه آن علاج باید کردن و اگر متعفن بود متعفی باید کردن بقی و سبیل و بعد از آن
 ککاب سنگین ملون چون حب الشفا و در موصو را نارنج خوش یا با شیر خره
 و قند چون حافظ الصحة و رب زرشک و غیره انجا که خلط غلیظ و لزج بود متعفی باید و بعد
 از آن با لعل و جلاب با عرقها دادن و قمر تازه بنایت نیکو بود و همچنین خرزه شیرین
 و رس و کبی و اگر خلط در قسم معده بود بعدتی وانی چه بهای مسکن عطش مردمان
 و آب آن بتدریج فرود بردن و غلیم منقیده رساند و همچنین بزرگ از آن فرود بردن میان
 مسکن بکبر فلفل و زنجبیل و قند و زعفران بکبر گرم تخم خیارین دو درم بار خا و ککاب
 تخم ریحان سه درم جله را کوفت و نرم نموده و بسیل شده جها سازد و انجا که سبب
 عطش خوردن غذای غلیظ لطیف کشیف و شور و لزج بود چون ماهر قدید شور از آن
 سرکه یا بنج فایده دهد و اگر سوزش غلیظ آید از خصوصاً خرزه فابری نافع بود و بکشد
 آن غذا از معده این تشنگی زود برطرف شود و اگر بکوبد و شور و قند بقی دفع باید کردن و آب
 و آب با قلی از شور یا با تشنگی آورنده بود خصوصاً در رمضان و اندک علم شهور است

این از روی کاغذ مغرط بود که هر چند غذا خورد بطرف نشود همچو ششهای
 و سبب این علت یا خلطی بود و ترش و غلبه در قسم معده که پیوسته از اسهال
 و دغده میکند و یا زرد بود و نیز که از سیر زخم معده میریزد و بدت آنرا میکند و دغده
 میکند و با غلبه تحلیل و تحلیل بدن بود و یا بخور بعد از استقراغات و راز و غلبه بسیار
 در تحلیل کننده واقع شود و یا غلبه حرارت معده و اندامها و بنوعی بیرون بود
 که قوه ماسک را در جلد اعضا ضعیف سازد و سمات را کشاده که دانه و غذا
 اندامها را پیوسته تحلیل میدهد و عوض آن میطلبد و یا غلبه آن گرم باشد و معده
 که انچه از غذا بعد رسد میخورند و نمیکند از آنکه با دایمها رسد و بدین سبب پیوسته
 اندامها غلبه و نرم معده از آن می آید و این قسم وقتی تواند واقع شد که در
 گرمها و طوبست معده سبب غشیان و نفرت نشوند و یا بحقیقت که سبب این قسم
 و کسب بعد تحلیلات مرض اگر چه غالب بود از جنس کسب که از سبب
 باشد که اگر از تحلیلات قصور قوتی از قوامی را بجه که جذم غاذیه اند واقع باشد و
 بهره باید از آن نرسد و نیز این حال در از کرد و مقصود یا بصلح ایجا از این
 قسمین این قسم بود و انچه بعضی جوکیان را و بعضی مرصیان را بعد دایمی و غیره
 و ریاضات ناری در وجود پیدا کند که هر چند میخورند وجود ایشان میکند از دنیا خارج
 میشود و ثقلی و ثقلی از آن زیاد و پدید می آید خارج از این معده علاج انجا که سبب
 آمدن سودای غالب بود و نفهم معده و غالب بودن ثقل و همضم نیافته بیرون شدن
 و لاغری شدن تن و سایر علامات سودا از سوزش معده و خلط و آفت سیر و غره
 این حالات بدان گواهی دهند تحت تقیه معده و سیر زرد کنند بقصد پاکتین و
 و بطبیخ افیتونی و شباه آن انگاه غذای چرب کم مزه مثل دمنه کم خنثی غالب
 دهند و همچنین سگریات و انچه ضد طبع سودا بود از طعم دمنه و میوه و شیرینها و اگر
 در سیر زردی بود بعد فصد و سبیل در اصلاح آن سبب غلیم کنند به ستوری که
 و محاش میباید که در سودا از معده بر نهان و محاش آتش بر سیر باز دارند

اثر آنها زودتر بدید و ترنج کردن شکم برهن شیت و خردل و قمار الحار بار و عن خروغ عصا
اینها و بار و عن زیره سی ماغ آید و بعد ترنج کشید کردن بعضی کمادات که در ریج گفته شد
بعد تنقیه بغایت فایده دهد بسیار آن طبعی معذکیر در خلق و تخم انجیره و نستین از سر کن
خزوی زهره کا و نصف خزوی شش خنثی ثلث خزوی تو بال سس و ما بودانه از هر
خزوی و نیم جلد یا عصاره قمار الحار یا عصاره برگ کرک صلایه کرده از ناف تا قصب
طلا کند بسیار آن اثر بیدافع و جرب عسل آب گرم کرده یا سر و بجای آب عسل بیل
در آب گرم حل کرده و در دم شش زهره کوفت در عسل آب گرم کرده یا در حلات معجن
قلقلی در کلاب حل کرده و انجا که صفرا می سده کرده باشد مسهلات صفرا را بیشتر یا
مسهلات بلغم غلیظه باید بیشتر و تا بیک گرم توان کردن و انجا که سبب سده گرم باشد
علاج گرم بدستورس باید کردن اگر از آن ادویه یا دویسته در قلع لعلی یا نیزه اول بود
بسیار آن تدریج فروغ و رمی که از درم معافاده باشد مخصوص است آنست که در درم حار
نخبت قصد با سلیق گفته اند که فصد صافن تخصیص که بول هم باز گرفته باشد و خون باشد
بکیرند تا قوت ساقط نشود و در سرد و زغذاز باز گیرند و شراب بنفشه در آب غلب یا
آب کاکنج یا آب برگ خطمی می دهند و کشکابی که بنفشه و سبستان در آن جوشیده باشد
بجای غذا کاهی دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت بعد فصد و تسکین بخار شش
و شیر خشک در آب انارین و آبهای مذکور نافع آید و چهار درم بر کنوچه و یک اوقیه درون
در شیر و در شراب واری آب جوشانیده دادن شکم را نرم کند و در دراختک سازد و در
تسکین هر دو مادام که در درم تخفیفی و نفی پی بیاورد پس معطل نشاید دادن که در آنجا
عظیم باشد بواسطه سد طریق بوزم و بعضی این تجویز کرده اند و در بعضی پلاک شده اند
زردی پلاک نکود و در ایلاکس افند و تحلیل این درم محققه اعتماد نکود و بسیار
حقنه لایق بکیرند جواب و خیار شیر و شیر خشک در آن حل کنند مقداری مناسب بکار
و اگر در آب جوشیده و سبستان جوشیده باشد اصوب بود و اگر قدری آب غلب
و آب کاکنج با آن سیاه نیزه افق باشد و شش کوید که چنان دوست دارم که این حقنه

بشیر خروخیر شیر و روغن بادام روغن بشیر کنند و تصادی آلوده بکیرند و شکم
و خطمی و کاکنج و غلب الثعلب و جلد این بر کبارا بکوبند و قدری بنفشه خشک و خطمی خشک را
کوفت با مقداری اردو جو دانه کی با بونه و اکلیل سوده با آن کوفت بر کهای تر کشند
و می نهند و رعایت ترتیب تدابیر خیاخچه در درم سده گفته شده و اینخا نیز لازم بود
و انجا که درم سرد باشد فصد نشاید کردن و همه حملات در حقنه و ضماد و شربت
استعمال باید نمودن و در تحلیل بقدرت باید کوشیدن و در شکم و شش که آخیا
میشتر توان فرمودن و اینخا نیز رعایت تدابیر بدستوری که در درم سرد سده گفته شده
و اجب باشد انجا که سبب حبس ثقل و باد درم عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو
بدستوری باید کردن مادام که درم آن عضو کم گردد و طبع دفع مجوس نباید کردن و خط
سهل اینخا قریب بدانچه سبقت ذکر یافته واقع بود و اینخا بدستور التوای مناسب
آنست که روده چون پیچیده باشد مریض را بر فراش راست خوابانند و هر دو پا
او را راست به بالا بردارند و او را نیکو بچسبانند چنانچه روده پای او بچسبایش در آید
و بجای باز کرد و دو دو ساکن شود و بعد کمان رجوع حسوی جرب بد بخوراند و اگر بخان
باقی بود معلوم نشود که التوای قیست یا نه آن هنگام باید که مریض حسوی جرب بخوراند
و از پی آن سیاب زنده و واوقیه بچسباند و بفرماید که تا کامی چند پرو پس نشاند
او را و بدست جرب کرده و شکم و پشت و تنی کاه او را از بالا به شیب گفت دست فرد
و او را می چسبانند تا سیاب برون آید و یقین کرد که روده هموار شده و اگر چنین
نوع بیرون نه آید او را به طرف باید خوابانیدن و گردانیدن و راست نشاندن آنک
حرکت دادن تا برون آید و باشد که باب روده هم بقوت کراتی زییق و اشو و اگر این
نشود او را نگون باید داشتن و حرکت دادن تا زیق از حلق او بیرون آید و این علاج
دشوگر کرد و در ترنج و بدست بجای برون و حرکت کشیدن و برقی با آن گذرانیدن
و در هر چند ساعت باز او را به چنانچه اول گفته شد چسبانیدن و با بهار و داشتن چنانچه
و هرگاه روده بجای خود باز آید شکم را باز باید بستن بر فاده همواره مدتها آرمیده بودن و از

حرکت عذیف خدر کردن اینجا که فتنی و خرقی باشد و راه را بدستکاری بجای باز
 باید برود و محل را بستن چنانچه در فوق گفته شود و بعد از آن اگر فتنی از وجع باقی بود آنچه
 مناسب بود از علاج قولنجی ریجی و فنی بکار دارند و اما در ایلا و سس همین بدن
 انواع علاج ممکن باشد لیکن چون اینجا قی و تهوع و غشیان بسیارست و بدان سبب
 چیزی که نفع رساند و در معده کثرت نمیتواند کردن کاهی استیلاج افند که بطریق علاج
 پیضه و افراطی و تهوع تدابیر کنند نافع آید و چون محل آن از حقنه دور ترست
 نایزه مخصوص آن باید که درازتر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود
 بعد از حقن جهت بعد از دارو و کسوفت آن بچسبیده و منتشر گردد و گمان افند که منصرف
 و اینجا که را باید کردن و ترسیدن و چون این وجع صعبست و حس محل آن هم بیشترست
 و ضما و دوا شد و حقنه از مخدرات داخل ساختن لازم بود و در آن اشکاء که مجانی بداند
 تدبیر کشان باید کردن و علامات سردی و گرمی را اینجا بیشتر ملاحظه باید کرد چون
 آنکه درین اساق قولنج کرم درمی و غیره می بیشتر افتد بواسطه قریب اعضا می کرم بود
 آمدن خلط کرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفرا می حمی درین امعا بیشتر تواند بود
 و بنابرین علاج سردی را اینجا اکثر نافع آید و گرمی منفرود و بقدر بل قریب مزاج اینجا بیشتر
 احتیاج افند دیدیم شخصی جوان کرم و خشک مزاج را که این مرض از کرمی افتاده بود
 بتدبیر سرد و تر بودی بصلاج باز آمد و بعضی از طبیبان هم چنین فتنی کرده اند و آنچه
 در علاج سابقا بیان کردم هم قریب بدین مرضی واقع بود و بیشتر فی الجمله تدابیر اینجا
 و مردم قولنجی را لازم است که متنبه ببلکه سایر تدابیر که سبب موارض میست
 مداومت نمایند و تقویت معده و احتیاجی کنند تا اسهال گردند از حد و شایستگی
 بلکه ناممکن بود و در آن شاید که هیچ فعلی که موجب آن باشد کند اما تسلی بعد از شستن و تا
 از حد و ش مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج رو دة ایشان قابل تولید این علت شده
 و طبیعت ایشان مقتضی آن گشته و بدان غوی کرده و هرگاه حالتی چنین در بعضی
 پیدا آمد باید که حتی احداث آن میکند و بسیار سی از آن منتهی میگردد تا آنکه اگر بعد

و شبیه آن چون خمر در سهرات جوانی ترک نینجارد و ملازم حکام را که در شستن
 ضعف معده پیدا شده بود و از حرکت در کار با آب سرد خوردن و اخلاص بدان منجر
 بعد ساعتی قی کردی و اندک غذای قی و پیوسته اندک اندک که اخفی و در قریب
 چنان که اخفت بود که و نه انهای او را از بیرون پوست لب توانستی شستن و درین
 بدان مرتبه بود که از پهلو بدیکر پهلو می مدوی نموانستی شستن و سخن درشت و بلند نتوان
 گفتن و خواشید میادی جمله اطباء و فی مشیخه در مرتبه ناله تشخیص نمودند و بر قوت او
 تا تمیز را حکم کردند و همه از علاج او استسکان نمودند و نزد پادشاه وقت باقیان
 قرار دادند که ممکن العلاج نیست بعد از آن حضرت مظلای العالی فرمودند تا حاضر شدند
 و مقامی خوش هوا جهت او تعیین فرمودند و در وقت عصر به جهت درویشان بخت
 و آتش نار با بخور آوردند حضرت از سوالی کردند که هیچ میل بدین طعام داری او
 تبسم کرد و تقویر کرد که با او مزاج میکند چه طلب او را جهت ضعف معده و قوی اثر بود
 و شکاب با با باز در اشال آن داده بودند حضرت فرمودند که بر کستی میگویم و معالجات
 بنوعی دیگر است از هر چه ترا رغبت میشود و طلب گفتن فی الجمله بدین طعام میل و احوال داشتند
 و در قاشق از آن آتش ترش و سه قاشق پلا و خوراسیدند بعد لحظه خوابانیدند تا
 قریب نماز گفتن زدند و او را کبسی مقوی بر کس و صیال شربتی دادند و شب خواب کردند
 بعد از صبح از همان غذا بیجان مقدار دادند و آسایش کرد و کم تشنه شدی و اگر
 شدی اندک آب نیم سرد و یزیدی و خوردی و بعد از آن رسیده بود قاشق آن
 و در شب بدین میل کرد و بدین عادت بیشتر داشت هفت هشت قاشق از آن
 با و دادند فی طلیه و بوقت خواب همچنان کبسی دادند تا سه روز همین نوع غذا سیدادند
 و همین شربت شب چهارم بعضی کبسی جی از کوراجوی بری دادند و سه گاه او را
 اسهال شدند جدا و آب سائیدند شربتی بدو خوردانیدند اسهال بر طرف شد
 و اشتها نیکو شد و غذا از همان انواع میب دادند و شب پنجم پیچ ندا و بدو
 ششم و هفتم باز کبسی دادند و شب هشتم جی کوراجوی بری و بعد از آن شربت

میدانند و یک شب هیچ دوامند و در برقه که کور را چوبی ترمی میدادند و کاهی در
او اسطر روز چون بشیرینی میل کردی اندک غسل با نان بد و دواهی همچون بانه
دقت او در سیم چنان شد که از پهلوی به پهلوی غلطی و بعد شخصی راه رفتی و تا غم
چنان شد که بعد از راه رفتی و باندک مدتی بخاستی روز پانزدهم گمان غلوه انداختی
و مرغان را زدی و گمان خود کشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بعد گوشت از قن
پدید آمد و بعد پانزده روز و در روزی نذا دندی و چنان در مقدار طعام او مراعات
فرمودی که امستلاهی داد خالی نشود و هرگاه اندک ضعف در معده دریافتندی اگر
روز بودی که بر بالای آن غذا آگهی دادندی و بعد بیست روز جهت رفع تشنگی و
بدن خربزه در میان روز اندکی دادندی خربزه شیرین سرده و بعد ازین دوا بری
اقتصاد فرمودند و در روز یکونیت و بعد سی روز خیل بریزم آمد چنانچه جره
از جیره ناتوان میانه گوشت ماندی و از گمان سخت تیر انداختی و در بیستم او را بخور حام
معتدل فرموده اند و بعد از آن یکونیت در هفته بجام رفتی و لحظه پیش گشت خوردی در
چشم سوار شد و بدین آن بادشاه رفت در صورت قریب بحال صحت اصلی و طبا
بکرامت قائل شدند و بعد از آن هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغفات معده
و ایما بر جدر بودی و هرگاه اندک ضعف در معده یا تشنگی تغلیل غذا و کسبی اصلاح آن کرد
و چندین سال بر همین پنج گذرانیدی و به خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد
بازون الله تعالی همیشه این حالتی بود که مولود فاسده غذای که قابلیت هضم از ایشان
رفته بیکبار حرکت کنند و الفضال جویند و طبیعت از روی عنیف و رعب و اضطراب
و دفع آنها طلب بطریق اسهال یا قی یا هر دو در هیچ حال از غشیا ن خالی نباشد اما اگر
بصغیر ایستاده تر بود و بالا میل کند و آنچه بقیه داشتند با معامل شود و این مرض از
امراض حاده بود و مدت خیر و شر این سبب است باز و زکرم رسد و بسیار باشد که چون
اخلاط فاسده غالب بیکبار در حرکت آید طبیعت قهر کند و فجاوه هلاک سازد و اینجا که
طبیعت بر آن غالب شود بدن را تنقیه عظیم از آن حاصل شود که از هیچ دوا آن حاصل

نمی توانستند از این جهت است که شیخ ابو علی فرموده که ما هیف در رجبت پاک شدن آن
دوست میدارم اما از مرکب معاجات می ترسم و بسید است که ایشان را این
بسیار افتد و طبیعت ایشان با آن مقادمت نماید و بدفع آن معاد کرد و از ایشان
کسان را از آن خطر کمتر بود و بدین ایشان بدان پاک شود و اما مردمی را که این علت کم بود
باشد تا ایام بزرگی چون واقع شود قوی و با خطر بود و تخصیص مردم قوی اندام سخت
گوشت فریبت علی البدن را زیرا که این مرض را قهری بود که از طبیعت بیکبار با خلط فاسد
رنجیده واقع و آن مواد بدافع سیل کشند و صالح هم بشایعیت و مخالفت فاسد سیل کشند
و طبیعت خط آن جوید و درین حال متحیر گردد و بمثال میدان مبارزت از که و خوشا
در ستیخ و خون ریزش و غیره در میدان بدن حالات ظهور کند و مردم بر یاد ضیق الحیا
را از غلبه حرکات اخلاط و بخارات و شست عظیم رسد و سبب این فساد مواد
ناکواریدن طعام بود و تسخیل شدن آن کیفیت ادویه سمیه و موجب این ناکواریدن
یا فساد جوهر غذا باشد بواسطه چیزی مضر که در آن بوده باشد و باور تسخیل شدن آن
از حرارت معده بجهری بد چون خربزه و سل که با هم خورده شود و آب بر بالای آن بیا
مختلط شدن آن با خلط غلبه در معده عروق دیا تسخیل شدن آن با خلط
که در معده باشد بواسطه مناسبت چنانچه در حین غلبه صفرا در معده خربزه شیرین
و یا شربتی خورده شود و یا بر دوا علامت اظهار این مرض همانست که در تفرقه
معلوم شد اما گاه بود که بعضی را رجبت صعود بخارات بدید ماغ و زبان لبها و روی بیا
سرگشتن دست و یا حمله دیکر و یا اکثر اعضا جلدی پیدا کند و گاه باشد که چیزی
فراموش کند و گاه باشد که چیزی را نیکو بیند و خیالهای همچو بخاراتش و چیزی را بی
د نظر آید و هرگاه فی می افتد از تهوع و اضطراب معده و دوا را نمیشد و در اکثر اشکال
غلبه گشت و اطرا ن سر دیا شد و گاه باشد که اسهال یا زجری افتد و یا با چشیدن
و بعضی واقع شود و باشد که بعد هیضه جنی یوم یا لجمی پیدا آید و گاه باشد که در سرش
پیدا آید و استفرغات صفراوی بالوان و اسهال مالی تیریدوی بر اثر آن واقع شود

و آن هنگام حاصل صعب گردد و بستر آن شکل بود و گاه باشد که مریض را آبها
افتد شبیه بکوبشت پایه خام یا کرب و ضعف و از قوت مرض بگذرد و غلبه بول کرم
زرد بد بوی و تیز و لزج بران دلالت کند و نفس ضعیف و صغیر شود و چشمها غور کند و
صد خفا در شنید و بینی باریک شود و ناخنها کبود و اطراف سر در دو تشنج در عضله
پای دران و دست پدید آید و رنگ مریض بزرگ مردمانند بود و این حال خطر عظیم
اما اگر باین حالها رنگ روی برقرار باشد و نفس با نظام بود پس نور قطع علاج
نیاید کردن و طبیعت با کبر که ترسد و در تدریج جلدت ندید ممکن بود که زودا صلاح مزاج کند
چیت و دکار طبیعت در تقیه علاج بهترین تدابیر است که چون مرض شخص شد
روان آبی غایت گرم خیا که شکل توان خوردن بیاورند یا ربع آن کلاب نم کرده مریض
بتخلیف بخورند چنانکه از دهن بینی باولی اختصار روان شود و هر خط که آمدنی است
بر آید یا بر چسبیدند افتد که از قوت و محال و تدابیر دیگر پدید آید و اگر در قی بدوی از علاج
احتیاط باشد هم گفته شد اصل بر مرغ و انکشت و ترک کینه ای آن هنگام کنند که در آن
که نخست بی طاقت باشد و بقایای فی الجمله حاصل آید و هیچ حال در بستر است فراغات
از بقایای سعی نکنند مگر وقتی که از اطراف آن بسم سقوط باشد و تن را بنویسند بلکه خشک
و در کرمها و در آب سرد داندانند و بر تن ریخته تا منع کراش کند و در درون کرم شود
و از خوردن غذا و حرکات بجز در باشد بعد فراغ در آسایش و خواب سعی کنند که
خواب بعد و اطبع و قلب اعراض بدترین سکانت و مقویات است اما اگر از قسم حذر
و خیالات و نسیان و خوف غشی چیزی باشد مدام که تمام قرارش با غش و در دفع
آنها باید کوشید و در قوت جوز بود و دهن و بالمیدن و عطرها و اسطرلابا بوسید و مریض را
بر کفپای دست و پای در میان اندکی بالمیدن و عطرها و اسطرلابا بوسید و مریض را
ترسانیدن یکبار بصبحه و امثال آن و تحجب اخن درین با پها بسی نافع و مجرب است
و انجا که آب کرم دادن با فراط میسر نباشد انچه میسر باشد بر فرد باید خورانشیدن و قوی
آوردن و بعد از آن باقی مواد را که مصلحات کرد و ان بنوعی که در فراط فی الحقیقه و غیره

گفته شده درین باب کلیه بخلاف غالب نیک کرم کرده با فضل دران جو سیده
بسی نافع است و به شکن پهل خمت منجر شدن این حالات بعضی و سقوط قوت
زود می پس شیری مریض نباید دادن مگر وقتی که ضعف دل بسیار باشد و خوا
که تقویت کنند و یا اثر دوا می زود بدل رسانند بخاطر آن از شیرینی مرکب باید و
مقوی با مصلح جالی عند الضروره استعمال توان نمودن چون کلفه مثلا و اگر ترشها
مقوی سعه بوقت حاجت بمقدار ضرورت مفید آید و انجا که سوزشی در احشا باشد
و استفرغات صفراوی و یا اسهال مای یا هر دو پدید آید و بدین اسیر مقدم عمل نمود
باشد و مصلحتی پدید آمده باشد و قوت کردن غش کشیدن داشته باشد
کلفه ده درم در پنج سداج شانیده باید خورانشیدن بشرطی که نیک کرم باشد
و اگر بدین سوزش و غیره شکن نباید فا در بر حیوانی با طین ختم یا تریاق الطین نیم یا
در دو فاشق و دغ یا شربت رب بهی امثال آن سائیده و یا حل ساخته باید دادن
و فریدن سیب ترش و ترش هم نافع بود و اگر تریاقات نیابند تا محل ستمش دادن
تا بنیان باشد جهت کم دفع شدن ماده حبه خفای بزرگ یا حافظ الصلحه مقدار کف
کوچک در مصور یک انار ترش حل کرده باید خورانشیدن و خواب نمودن و اگر این احوال
قی کنند ساعتی که اشتن و بعد از آن از تریاقات مذکوره و غیر آنها انچه نیاید
بدستور مذکور دادن و شربت ترش نعناعی و افشکه سرکه و خوره و نعناعیات
اندکی مزیدی هم بسی مفید آید و از غذا تا هنگام تغار متج نباید دادن اما اگر کرم
باشد یا ضعفی از فی غذایی دریا باشد شتهای فی الجمله پدید آمده باشد و از ابتدا
مرض ش بازوزنی گذشت باشد و مریض طالب بود و اندکی خشک ملا و با نعناع سیر
باید دادن و از چربها و گوشت غلیظ حذر واجب و کباب و مرغ که بنار دادن که کشیز
و زیره آنرا آلا سیده باشد اندکی مزیدن و چشیدن غلیم مقوی و نافع باشد و انجا که
علامات کراش و اسهال غسالی و اعراض بد مذکوره پدید آمده باشد
و رنگ و نفس نیک بود کلاب سخت کرم کرده جرحه باید خورانشیدن و به مرغ

قی را تحریک کند و آب سرد تانیدن اطراف را مالیدن و بعد اندک قی از تریا قی
چنانچه گفته شد دادن و بر کفهای پای تریا قیات چنانچه گفته شد بسط بر کفهای
پای تریا قیات طلا کردن و بسته آب سر در کرده آنرا سرد داشتن و آنجا که غشی است
تحریک قی کردن اطراف بینی و گوش میان شفت و در سخت مالیدن و موسی صدغ
او کشیدن و شراب مشک و بالاحم در حلق او چکانیدن نافع بود و اندک مشک
و کلاب حل کرده در حلق او ریختن عظیم مفید آید و بوی عطرها نافع باشد و آنجا که غشی
افتد بر روغن کرم بر عسل یا او طلا کردن و بر طبق قی را نافع است و همچنین بر سر افشاندن
و مشکین بنفشه یا بجماد اعراض بطرف شود و آنجا که فواق رخه دارد و تنگی بعد از قی کنند
و تقویت فرموده بکلاب کرم و قنصل و فواکه مذکور و غیر آن تسکین آن کنند و هر گاه اعراض
بد در هیضه تسکین باید بکن بود و هیچ نباید خوردن و استراحت و خواب باید کرد
و بهتر آن باشد که جمعی از حافظان نسخه یا حب الشفا فرود بر دانهیم بر خواب و تسکین آن
اعانت نماید و اگر تسکین نشد تسکین کشیدن و ششی نرم شود چون اشتباهی نیکو بود
و خوابند که غذا خورد و همه اندک و مقوی معده سر اسیمه بناید خوردن و از آب سرد
بیکبار در کشیدن اجتناب کردن و تا هیضه یا سه روز حرکتی ممتد کردن و اگر بیاض
مسیل شود و آنچه بعد مضر باشد خوردن و از چیزهای بد بضم و محرک اخلاط چون سرکه
و تخم مرغ و خربزه و شیر نهایی مضعف معده و شور باغ و خمر و آبها اینها را خدر بود
و اگر جماع مقادیر باشد بعد هیضه اندکی جایز بود و در غیر وقت است لای معده و در غیر
خلو و گسائی را که هیضه بسیاری با وقت اولی آن بود که بدوای قوی همچو کسی و بر سر
و اطریقات و فلاقلی و زرنج و بلاد در و او را مشک و مجوس و مسفوف مقوی
و حافظان نسخه و فرید العمد و آبها از اراض مصطک و عود و غیره با دست نمایند
و جوز بواپیوسته مابعد طعام و اگر از معده احیاناً سبب او خالی غلیظ و غلیظ و جوشیدن
طعام و میل بالانمودن و باجشای بد ملاخط کنند فی الحال آب کرم باید خوردن و
بعد از توانایی قی کردن انگاه اگر چیزی از غشای زانی نماند باشد از اندک

مناسب باید بصلح آوردن تا اشتباهی غالب بدید نیاید طعام خوردن جایز نیست
و همه شش نهایی شیرین و خربزه کرم تا بستانای غیر خربزه و بر سریه و جنگال و کلج
و ملو و طعاهای بر روغن و تخم مرغ و غذای لذیذ و شوز با می آبی قاتی و آب غالب
در سخت سرد و در غیر تابستان و بر سر سیه و شیرینی و موسی ای آید و مرغی چون جند و آن
و او و شفا لوسی بلو و زرد آلو قوت و لغوقات حلوی و شش نهایی شفت او و آلو و شمش
و غیره مضر باشند و بر ضعف معده اعانت نمایند و زعفران هم با نفع است
بمعده و ابل بنفشه مضر باشد و جلد آنچه در ضعف و بطلان اشتباه گفته شد
نافع بود و همچنین اکثر ریاضات شش و مفید آید و همچنین در آب سرد
غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن و آب چشمها خوردن و الله اعلم
باب هیضه در بیان احوال حکمرانه از وضع و ترکیب و مزاج و منفعت آنها
و علامات آن و مختلفه کبد و امراض کبدی و مراری و اسباب و علامات معالجات
اما ترکیب و وضع و مزاج کبد و زهره و منفعت آنها
بدانکه کبد عضو نیست مرکب اندر کبد و از کوششی شبیه بخون رسیده و قوت بضم
دوم که صفو کیوس را خون کرد و اندازدین کوشش است و قوت جذب و دفع و اسما
اندر عروق وی است و اندر جگر تبویغی نیست که کیوس آنجا جمع شود و طبع و وضع باید
بلکه همه در عروق باریک که در جلد اجزای وی است پریشان کرد و آنجا اجزای در جلد
اثر کند و جگر آدمی از جگر هر حیوانی که بجنسه مقابل وی باشد بزرگتر است و در درون بزرگتر
و اندازهای بسیار از جانب راست او هیضه است بر ششین تصبیه شش و بر جگر و زهره است
زبان انگشتان پاکف و بدین فرو نهایی که در معده اندازده است چنانکه کسی چیزی را
بتام انگشتان فرا گیرد و اینها را بتازی زواید الکبد گویند و اینها از بعضی مردمان
چهار تو باشد و اندر بعضی دو تو و اندر بعضی مردمان شش جگر ماس بعضی بپلو است
و اندر بعضی نیست و بیماریهای جگر بسیار است بپلو و حجاب با اندازه این ماسه است
و اندر تمام جگر غشای عصبانی پوشیده است و منفعت وی آنست که کوشش جگر

در کبای آن از بر نهاده و خوش بدارد و جگر را در آن المها بوسیله آن حاصل باشد
 و اتصال جگر با معده در دو دانه بود و عروق بر آن گذراند و با عصاره و جگر را
 با معده بواسطه این عشا و عروق با ریه ها و شش عصبی باریک که از قفص
 بطرف جگر آمده شرکت تمام بود و مزاج جگر گرم و ترست با سکون خون در ریه
 لایق تر باشد و منفعت جگر از بودن آن محل ریه طبعی و طبعی کیلوس و خصل دم
 و اخلاط و غیره تقسیم آنها را عصاره غذا و پرورش بدن چنانچه از تقریرات لاحق و
 بعضی ابواب سابقه مفهوم میگردد و از آن عظم منافع بدنی است و در راست بدن
 بدن بسیار او بیشک حاصل بود و اما ماره خریطه است بیکو از لیف جذب
 و اساک و دفع یافته شده و بر زایده بزرگتر جگر نهاده است در جانب مقعر و در
 بعضی بدان پیوسته است و هم از جانب مقعر جگر منفذی است اندر وی کشا
 با اتصال عرقی با صفرا فیاض از آن ممر زهره در رود و از زهره نیز منفذی است در
 آن عاشر که تحت صفرا از آن عرق باین دو دانه فرو آید و از آنجا بگرد و دانه رود و در
 را از رطوبت های غلیظ بشوید و بر دفع نقل غالب و دغنه کند و باری دانه در
 اکثر مردم این منفذ بیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از زهره بقعر
 کشاده باشد و از صفرا معده و چون این منفذ کشاده افتد صفرا بیشتر
 و خداوند این معده از صفرا می رسد به پنج باشد چنانچه در امراض معده گفته شد
 و این جمله بیماریها باشد که آنرا مواجبه الاعضاء الالهیه گویند و منفعت زهره از
 جهت حفظ ثقلات این خلط صفرا و پاک داشتن عروق از آن بسی خطر بود و الله اعلم
 و اما علامات امراض طبعیه حکر تازگی رنگ روی و سرخ و سپیدی
 و کوشش ناکی تن و قوت نبض نشان با اعتدال گرمی و تری جگر است و زردی رنگ
 لاغری تن و خشکی بشره دلیل گرمی و خشکی ریه است و لون رصاصه و تیره و سخی کوشش و کوشش
 نشان دمی و خشکی و سپیدی لون باریکی عروق و پنهان از دمی کوشش و در کمال
 سردی تری او و هم نشان کوبی دی و کبای طبعی بر ظاهر هم نشان بزرگی است و کوبی کشتن

هم دلیل بزرگی و کوچکی جگر باشد و اما علامات امراض غیر طبعیه حکر
 تشنگی صاوق سخت و محبت آبهای سرد و لذت یافتن از خشکها و بخ آب و
 اشتها و حرکت اشتها از آب سرد و میوه های خشک و التهاب حوالی جگر
 و راحت یافتن از خشکها بخوردن و از خارج استعمال نمودن و متضرر شدن
 از گرمیهای بغض و بالقوه و مدت و صفت بول و بر از گرمی کفهای دست
 و کفهای پای و پیش سر بیشتر از سایر اعضا تخصیص در ششها و غلبه طبعی
 و سرعت نبض و زردی لون بشره و سخی چشم و سپیدی لون بشره
 و لبها و زبان و بی رونقی رنگ و روی و کموت آن وقت اشتها و لذت
 تشنگی و متضرر شدن از سردیها و زردی و راحت یافتن از گرمیها و ششها
 و سردی اطراف تخصیص دست و پای و بسیاری تری دهن و کمی سیل سیوا
 و آب سرد و غلبه میل حمام و تابستان و بطور نبض و سپیدی بول و کم
 بر از گرمی قوت تن و میل سردی بود و آبناکی خون نمناکی تن و غلبه بول و در
 از جهت غلبه بر از دمی مفاسل متضرر شدن از ترشها و ششها و پنهان از آن و کوشش نبض
 بر آبی دهن و سخی آن و کمی تشنگی و تری کوشش شرا سیف و بر تیره بودن
 ریه و خشکی و کمی بر از بول و صلابت نبض و مضرت یافتن از خشکها درخت
 یافتن از چربیها و زهره ها و غلظت خون و غلبه سیل میوه های گرم و تراب و شیرین
 و مضرت یافتن از آنکه بعضی یافتن تندی از جانب جگر بعد از آنک تعب و جوع و کثافت
 و سیل خشکی بود و دلایل امراض مرکب حکر این دلایل باشد و چون این امراض
 افتد این دلایل بقوت تر باشد و با امراض منجر بود و چنانچه پیشین شود و خلطی را غلبه
 خلط شناسد و علامات آن و الله اعلم مکیو و ضعف جگر آنچه
 تابع مرض انداز امراض اعضا دی ششها و مجاور و تابع امراض ظاهره هستند
 چون ورم و قرصه و بشره و اشتها آن نباشد از ضعف هر قوی از قوای چهارگانه
 آن واقع شود یعنی اسهال عام بر مری که از آن انواع خاص الطلاق کنند و خدا

از کبودی که سبب این ضعیفها انواع سوء المزاجی است مادی و خصوصاً ضعیف
برقوتی نیز مزاجی است که ضعیف بعد از مجده میسر شده و ضعیف که بواسطه افت اعتدای
سارکت و مجا در افتد و یا از سبب آن خارج از بحث علامت مطلق کمبود
که رنگ کبودی در روی بل شود و نهاده که بر غلبه کبودی که در وقت بهمن ثانی و جمادی
در جگر خود پیدا نماید آنجا که سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه کبود
و بل رنگین و فیض القوام بود ولی تدبیر جهت غلبه تاثیر ضعیف جاذبه بقل و آنجا که
سبب ضعیف باشد چون ابتلاک و سببی اندک در پشت چشمها و فیض القوام
چون پشت یا پیدا نماید آنجا که سبب ضعیف باشد بپوسته در حین
بهمن دوم گرانی در کبد خود در یابد و غذا از کبد زودتر بگذرد و نیکو بهمن نیست
و بدان جهت فضلات بهمنها بیشتر پیدا نماید و آنجا که سبب ضعیف و افراط
صفرا و سودا و اسهال در خون فضله بسیار ظاهر گردد و رنگ بران و بل کم بود
در حاجت کم باشد و رغبت کم نشود و علامت سوء المزاجات ضعیف این است
همان است که سبقت بیان یافت علاج آنجا که خلط منفی باشد تنقیه بایم
فرمودن بقصد و مدرات و ملینات قویه و سهلات بشرطی که مقویات از کبد از
مصلحات مزاج با آن آودیه یار باشد و یا در تنفس خود مناسب کبد بود و
مزاج آن نباشد و بعد از تنقیه تقویت جگر کنند بمقویات آن و از مضرات جگر
باشند تقویت و خدر دایمی باشد اعتدای طبیعت ثانیه حاصل و آنجا که
خلطی منفی نباشد تعدیل و تبدیل مزاج و جگر با نچه مناسب کافی بود و تنقیه
جایز نباشد و تعدیل مزاج جگر بدو اما میسر گردد که در آن عطریتی باشد تا فواید
آنرا تقویت نماید و منع عفونت اخلاط کنند و قبضی باشد تا جرم آنرا قوت دهد
و منع تحلیل روح و حفظ قوت آن کنند و فیتیجی باشد تا سده را از اغذیه بواسطه
بهمن جگر بدی می آید بکشد و انصاج و طبعی باشد تا دفع مواد مخیره و عروق را
میسر گردد و غلبه در جگر سوء المزاج سرد و تر پیدا نماید و با لجمه آنچه جگر

بسیار نافع است و از اینهاست زعفران و بون مجسم یعنی دانه آن و در صینی تفاح
از خرد یا زرد بود چینی جدوار نام دارد آن در زرشک و قرص آن بایک کاست
و عرق کاسه و تخم کاسه شراب ویناری بکین اصولی کشکاب نور شتی قد
کل لک عود سنبل مر قفل مورد جگر که خشک کرده سینه افیون بزر الینج فواید
حب الشفا فیما شرت سیر شیر بر اعز آبی قر شفا لوسفون مقوی جوز بواقر فلفل
کلکفه قرص کل تخم خرفه نار یا زرشک یا زغال که بویزد و منزه اوام کو فستق چانه
کرده باشد شراب تلخ ریجانی و کسی را که جگر کوچک باشد و اشتها قوی و این
غذای مستوفی بدان جهت عاجز آید علاج او آنست که پیوسته طعام قلیل المقدار
کثیر الغذای سرایع البضم خورد و یا بتقاریق خورد و صبح و نیم روز و عصر را لا
آن هوای که مصلح باشد خورد و آنچه بکسر بسیار مضرت تشنگی کشیدن است و
حرکت عنیف بر بالای طعام و تر حلا و او خال و بی ترتیب خوردن چنانچه لطیف و
رقیق را از کثیف و غلیظ موخر دارند و آب سرد در غضب و عقب ریاضت
و حمام و جماع بر نمانند و در میان خواب و بر سر شیری و ملاتدها سیر خوردن
طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و جمله شیرینهای مفطر و اشتها
کرم و کل سرشوی و آبهای لای آمیز و هر چه در آن خاک بپسند سوده باشد
و آبهای بر دو آب کرم و کبابها تخصیص خام و سوخته و جماع غالب خلط و بر ملا
و حقنهای کرم و چیزهای تیز و شور و محففات قوی و مبالغه در خوردن سردها و شورها
کرم برادر کردن و آودیه سبب کرم و تیز رفوت و استقام بسیار و اندک علم
سده کبد سبب بسته شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت عنیف باشد
مستاقب خوردن طعام تخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد
زودتر سده کند و همچنین استقام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آورد
این افعال قبل از تمامی بهمن عده غذا را بچسبند و در بند و فضلات غیر منضم آنجا بماند
و نفس این طعامها نیز بی این افعال کابی سده کند جهت غلظت و تنگی مجاری کبد

و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده است شش کند در جگر سده کند جهت سرعت نفوذ
 در جگر و جذب کبد مگر از قبل از قبول هضم کبدی و تمامی هضم معده و اغلب شیرینیا
 این حکم دارند و کل و چیزهای خاکناک و سوخته سده بد کنند و طبع طاهر است و گاه باشد
 که خوردن آبها سخت قایلش بود چون آب بعضی معاون و میوه های بسیار قبض زود
 و اشتباه آن سده کبد آورد و جهت در هم کشیدن جوانب عروق را و گاه باشد که
 بواسطه غلبه لیم که در جرم عروق پیدا آید اطراف آنرا بهم درشاید و گاه باشد که
 غلبه غلیظ یا غلیظ آن باز و جهت آن سبب سده کبد شود و این اغلب از ماده
 افتد و سده کبد بیشتر در جانب مقوی پیدا آید جهت آنکه کیلوس از اینجا است بجز
 اندر آید و عروق اینجا است بیک تر از عروق جانب محب باشد پس آنچه خام و غلیظ
 کیلوس بود در این جانب بماند و مصفی آن بجد رسد و آنچه در محب واقع شود
 سبب آن بسیاری خون است غلیظ و ضعف قوت دفع آن عروق و قوت جذب
 و دفع عروق جانب مقور و ضعف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی با اتفاق افتد
 که سده در هر دو جانب واقع شود بواسطه غلبه یک خلط سده و ضعف دفع هر دو
 عروق کبد و کانی را که در اصل خلقت عروق کبد تنگ تر از مقدار لایق واقع
 شده باشد و اینها را که بسیار خوردنهای کثیف غلیظ خشک خوردن قابلیت قوت
 این مرض بسیار بود و تخلیل سده که در جانب مقور جگر افتد با سهال
 و یا در اکثر بود و تخلیل سده که در جانب محب وی افتد با درد و آنچه که
 سده محکم کرد و هم حدوث اما س بود اینها هم عفوئی و بسیار با سهال
 علامت علامت سده ده نوع است یکی آنکه ثقل رقیق و سفید و بسیار
 جهت آنکه کیلوس می یابد که تمام بجز آنکه اندر آید و بواسطه سده باز میماند و درود
 فرود می آید دوم آنکه در جانب جگر کانی قوی می یابد و پیدا اما اگر سده مقور
 باشد کانی بیشتر در ناسر نفعا محسوس گردد و تغییر حال بر اینها بیشتر
 بود و اگر در محب باشد کانی بیشتر در نفس کبد مفهوم شود و تو اینها را

تانی و کم نفع بود و اگر تنگ صاحب جگر بسبب قلت تولد خون بزودی و سپید
 کرایه بچون تنگ ناقمان و زود لاغر شود و بسیار باشد که نفس خداوند سده
 بواسطه شراکت جگر با اندامهای دم زدن تنگی کند علاج آنجا که سده در جانب
 مقور باشد قوی بود تفتیح آن با دویه مفتحه مسهله باید کرد و بعد از آنکه چند روز
 منقحات داده باشند از طبخات و غیره ماده سده بخت ساخته و اینجا را
 محض دادن مفید و جهت مایل ساختن آنها ماده بجد بجز منتشر شدن
 سده و تمام جگر اما سهیل سبب شراکت مقور جگر یا اسباب سهولت بی ضرر
 مذکور دفع آن نماید و سهیل نافع و معتد درین باب ریوندست در آب رازیانه یا
 کاسنی یا آب پنجه یا آب کرفس هر یک مخلوط بکنجین سده یا زرد چاغ کرمی
 و سردی مزاج اقتضا کند و یا ارج فیرا هم نافع بود درین عصارهات با اندک زرد
 و انستین النفع باشد و اگر بدین سهیلات اندک آب خیار شیر دروغن با نام
 شیرین بیاورند اشتها و معده بهتر کند و سهیلات قویه را بهیچ وجه استعمال
 نباید کرد و نیز اگر سهیل قوی ما در از اعضا و در سیکش و همین بود و جگر قانع
 نمیشود و باشد که ماده بسیار را از راه جگر کشد و سده مانع دفع آن شود
 و در جگر بماند و سده بارده شود و از آن هم حدوث امراض عفوئی و اسباب
 کبدی بود و در سده ضعف چنانچه اکثر کودکان را می افتد احتیاج به سهیل نباشد
 و مفتحات بر منضج حالی و طبع و تغذای مقوی زمانی و ورزشی و شربت های مقوی
 سفر جلی و زمانی و بزوری و اصولی معتدل و در کرمی اصلاح یابد و معصوم راز
 مناسب بود و ایشان را و حب الشفا با آن عظیم نافع آید و کل سرخ و در
 آن و بهی اگر سده های جگر گرم را بکشد بهیچانکه زعفران قرص عود و
 و دار چینی اکثر سده های جگر سرد را بکشد و اگر سده نوجوانان نیز بدین غذاها و چای
 سفر جلی و بزوری و راوندی و اصولی و امسال آن و معصوم راز و عرق کاسنی و جود
 بهی شیرین و تخم کاسنی و خرقه و امسال آنها کاشاده کرد و آنچه که سده قوی کشته شد

پیش از سهیل ضد عرق با بصر از بای راست مناسب بود و آنجا که سده در جانب چپ
 جگر باشد سدرات مقوی و مفتوح نشود آن باید کردن چون سکنجبین که از زور معتدل باشد
 یا از اصول معتدل و شیرین و خیارین و کاستنی در آن کرده و اگر گرم باشد نهایی سرد و
 در شستن و شراب و نیاری و سکنجبین را وندی دادن و اگر قوی تر باید رونده از قاعده اصل
 شربت قدری اضافه کردن تا بماند که تخم کثوث و یا سکنجبین رومی از مقوی گردانیدن و اگر
 خشک باید مدری قوی را در محصور انار یا شیرین تخم خرفه و انشال آن باید دادن و شربت
 و غذای نافع درین مرض مطلقا و همچنین ادویه مقویه و مفتوح جگر و غوره نهایی مضربه
 جمله همانست که در ضعف کبد فی الجمله مسبب شده و زکمان و کوشن خصوصاً فی
 و سبوس دارنداشتند و کوشتهای بر قوت غلیظ و چرب اربغایت مفید بود و
 شورانی ریخته و ماش قشر بهتر آید و بسیار باشد که خربزه شیرین بجهت قوت
 ادرار و تئین و جلاء لذت و محبوبیت طبع سده جگر را بکشد و خصوصاً سده کل خوار و طبع
 و اشباه از باطعامی مناسب یا دوائی مصلح خورده اولی بود و بسیار باشد که سده
 گرم جگر را دفع کم روغن شتری و بزری برنج سرد کرده بکشد و آنرا نیز در زاجی که بعضی
 باشد با مصلح باید دادن و طلا و ضما دای خشک سده و کرده از خارج سده های جگر
 گرم را عظیم نافع بود و گرم آنها گرم کرده جگر سرد را مفید آید و آنجا که سبب سده
 بیس و قبض عرق و یا لین جرم عرق باشد تداوی برتری فرا ظرف شود و علاج لین دشوارتر
 بود و سور المزاج و طب آید بصلاح و حکما و بهند و نصیحت این سده تا غیر از سیر و آنجا
 کل شود و دامت سرد و سیر نمایند و بعضی را سهیل شربتی نیز میدهند و عظیم نافع
 می آید لیکن در سده جگر گرم بر بالای آتشهای شش و هندی رس را در سرد و دشتا
 و بر سر آن غذای گرم دهند و حب الشفا در محصور انار اصل کرده بر بالای طبع
 ترش درین ابواب عظیم نافع آید و سفوف مقوی با غذای مناسب آن هم عظیم
 و حافظه الصحت یا شربت مناسب بنایت قوی بود لیکن آنجا که بنفیه محتاج باشد بعد از
 تنقیه از نهایی باید دادن شخصی را سده جگر شده بود و بعضی را آثار سور القتی بنیاد

نوعی
 که از کافور
 با بوی
 و در آنجا
 خون

چند روز بر صبح آب سائیده شربت نیکو خوروی و غذای مناسب بکار برد
 بهین صحت یافت غلام ده ساله بندی از آنک زنده شده بود و ولها سقید
 و کردن او بار یک قوت او طبعیت شده و ششها گرم داشت و شکم او نرم و کزک بود
 مولانا عزالدین طبیب ثانی باورادید و تشخیص سده که در او کل خوردن را ان غلام
 کاهی خوروی سرگشتان شست سبب پر کاپنوی او و فرستاد و طبیب یافت که کثرت جگر
 محل آنک صلابتی دارد و فرمود تا او را از کل خوردن خط میکوند و هر روز سکنجبین سده بارونده ای
 بخورد و یا شربت و نیار و سکنجبین ده بخورد و انار سنجش انچه سنجست هم بخورد و انشال
 باورنگ و انشال آن بکار میرود و کاهی بریسیه یا بقدر که بسیر کرد و دوشاب و منبر با دام قاتی کرده بود
 هر چه غلیظ و خشک بود بر سیر میکرد و کاهی خربزه هم اندکی بخورد و بهین صحت یافت
 و الله اعلم در وجع سبب آن یا بادی بود غلیظ که بجهت ضعف و مضم کبد یا
 غلظت و لغایت ماکول پدید آمده باشد در شیب پرده اولین جگر مانده و
 به تده و تخمیس رنج میدارد و ان با کاهی متحرک بود که به طرف میرود و این را راجع الی
 گویند و یک محل متبسن باشد و این را نفخه الکبد گویند و گاه باشد که با در جگر
 باشد همچنانچه در سبزی باشد و علامت آن آنست که چون دست بران
 فشارند قراقرانک کنند و باشد که آن بدست نهادن مالیدن متفرق شود یا
 در سده قوی بود که با مستلا و کراتی تند و کند علقه جگر را و وجع تندی محسوس
 یا سور المزاجی مختلفی باشد که در نواحی پرده جگر پدید آید و کیفیت غالبه ایلام
 میکند یا درمی بود در محدب یا مقعر جگر که تفرق اتصال ایلام و این با لیت بود
 علاج آنجا که سبب رنج یا نفخه بود و سبکی محل درد و تندی خوردن تری
 نفاح و عدم علامات دیگر و حرکت رنجی بدان کواهی و در غذا نباید دادن و
 چنانکه ممکن بود چیزهای سخت گرم سازنده و کثافته و تحلیل و تلطیف کنند
 بکار باید داشتن از شربتهای مقوی چون شراب و نیاری اصولی و بزور سکنجبین
 و ما را اصول با صل و اشباه اینها از سفوفات مقوی محلل چون سفوفی که از بادا

و این دو که در یاد نخواهد و حکم کرسس فاقده و قریب فعل مجموع یا بعضی بقصد شیرین کرده
و اگر غسل معجون کشند هم بسی نافع آید و درین باب قوی است از جمله ضادات مناسبه
مثل ضادی که از سنبل و میان گل و کاه و کرسس فاقده و قریب فعل سرشته و اندک مشک
و عود خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استحمام بسی نافع بود و شراب صرف فاقده
برناشتا خوردنی بدیهه و پیوسته سده نیز کنند و اگر در صین شکلی اشتبا غلبه کتب غلا
لطیف محلل مقوی کبد باید داد و از آنچه در امراض کبی سبقت یافته و قبل از تشکیل
همچنین کم وارد و کرسس بر بالای چنان طبعی منفعت عظیم بخشد باذن الله تعالی
و آنجا که سبب سده قوی بود علاج بدستوری که در سده سبقت بیان است
باید کرد و آنجا که سبب المراج مختلف باشد تعدیل مزاج باید کرد و نوعی که مراد از سده
اعضا مقرر شده تخصیص سور المراج معده و مری جالینوس گوید مرادنی و هیچ اندک
در حکم بود و من آنرا با نوعی که در مری سده است از الامراض بر آن مایوس شد
تجربگی کردم و خواص کواکب استعانی جستم و معاجیان یم که در حیل الذراع
که بمیان خضر و خضر آمده و قطع و داغ کردن نافع نیست چنین کردم آن علت بزرگ
زایل شد و این چند جای دیگر هم تجربه پیوسته و آنجا که سبب سده ورم جگر باشد
علاج ورم باید کرد و فریب بدستوری که در ورم معده مذکور شده اما سرخچه
سبب آن اولاسده باشد که مواد را حبس کند و جگر چند آنکه اجزای جگر از آن فرود
و ورم کند و ماده آن اغلب صفر بود و چون باشد که از خلطی لغبی یا سوداوی است
و این ورم یا در محدب جگر بود یا در مقعر وی و در تمامی کتب می باشد اما ممکن است و بسیار
باشد که ورم کرم جگر دیده شود و در کتب می باشد که صلب کرده آن علاج پذیر باشد
و باستقامت بهال منتقل شود و ملاک سازد و باشد که ورم در برده جگر باشد
و باشد که در نفس اساریقا واقع شود بی آنکه در کبد یا معده ورم شده باشد علامت
بماند که ورم محدب جگر گاه باشد که ورم ذات الجنب شسته که در بواسطه اشتراک در
امراض چون سرفه تنگی نفس بریدن در و بجز کردن تب لازم و فرق بدان توان

که خداوند ورم کبد چون نفس تنگ بازگشتد کراتی و المی و شراب سیف و بالای آن دریا
و خداوند ذات الجنب این الم نباید و اعراض آن خود مذکور شده سابقا اما خبر کنند
بالای و باستد بر نماید همچو ربع که در کتب کبی انگشتان بر مجاری ورم از کنار آن
پهلوی بخت دارند و تنگی س کنند و کراتی این ورم بسوی پشت مایل بود و بول خداوند
اندک باشد و از تنگی خالی نبود تا با خریان سیاه شود و اگر آماکس باشد بود علامت
ظاهر کرد و در بعضی صلب مساوی باشد و تنگی بی اندازه بود و تب سخت سوزان باشد
و زبان بخت سیاه کرده و آنجا که آماکس در جانب مقعر باشد و نفس بازگشتد
الکتر باشد و سده مذکور بود و تنگی بیشتر باشد و شہوت ضعیف بود و کراتی اینجا کثیر باشد
بواسطه تنگی که در این جانب معده و همین جهت در اینجا بیشتر بود و بجهت مشارکت اینجا
با معده و اکثر از فواق و غشیان پنج باشد مگر حکامی که ورم اندک بود و کراتی اینجا المی
و آنجا که ورم عام کرد و از اعراض هر دو تنگی ظاهر کرد و الم و کراتی عظیم تر بود و خلاصی
ممکن نیست و این قسم نادر افتد لیکن ممکن بود که در سده مقعر مدات قوی محض داده باشد
و ماده را قوت و دادر تمام جگر شسته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزا جگر
از اثر شرب کرده باشد و ورم تمامی حادث شده و آنجا که ورم در مقعر و اسار لقا
باشد با علامات مقعر ثقل و شدد در بعضی اجزای بسیار بود و آنجا که ورم در اسار لقا
فقط پیدا نماید علامات آن همان علامات مقعر است لیکن تب کمتر بود و کراتی معده و اندک
شکم باز دید و شدد در بعضی سیر از کراتی بود و گفته اند که بر گاه بیسند که در معده
ظاهر نیست و بر از رقیق و کیلوس می آید و از علامات سده ورم کبد هم چیز
بدیهه است و تمدی اندک در حوالی معده از جانب جگر می باشد و تب استیسا
آن پیوسته می باشد حکم باید کردن و مانکه ورم کرم در اسار لقا است و آنجا که ورم در
غشاء کبد باشد از هر جانب کبد باشد در عظیم بود و تب سوزان باشد و هضم کل
بود و تغیرات که در بول و در اکتفا شد کمتر بود و علامات سر و کند از علامات ادرام
مذکوره نرم تر و آبسته تر باشد و علامات سور المراج بار و با این ظاهر بود و تنگی

علامات سوء المزاج حاره یا آنها در اما س که مطلقا چون اسهال قبل از نفخ پدید آید
منذر بود نبوت و اغلب این مرض با استفراغ و اکنه خواهد بود و خواه گرم و بخران
آماس خنده یا رطافت بود یا با دریا بقرق و بخران و درم مقعر با سهال بود یا بعرق
علاج اینجا که آماس گرم بود سخت فصد کنند و در دموی خون استوی گیرند و در صفرا
کثیر و پست فصد از دست راست کنند از کحل یا با سلیق فصد بید بحلیل درم
مشغول شوند در رعایت تو این اوقات که در درم معده گفته شده اینجا نیز فصد
بدان ماند و قانون کلی در تداوم این ورم است که در ابتدا آنچه بکار دارند از شربت
و اغذیه لطیفه قلیل المقدار و اطلبه و ضادات همه را دوع باید ساختن بدستوری که در
دیگر او را گرم مقررست لیکن اینجا چیزی که سخت سرد کننده باشد استعمال نشاید
زیرا که جوهر کبد کوشی بنایت نازک و لطیف و از بر و غالب زود منکشف میشود و
موجب تحریک و صلابت ورم بود و آن حال مهلک باشد لیکن راع با تریاب
از قنونی اندکی سرد تر باید بهر حال با هر راعی که از داخل و خارج استعمال کنند
چیزی که لطیف کننده و کشاننده مجاری باشد بی تحلیل خلط باید کردن یا سبب
و قبض راع منافذ تنگ تر شود و صفرا را در آن محل مجبوس سازد که آن موجب
زیادتی ورم گردد و بعد از اوقات ابتدا در تریابان را و عبا چیزی که براننده باشد
و اندکی قابض بود مخلوط سازند تا لطیف و کثیف ماده را نگاه داشته و از آن وقت
عضو را هم خط کنند بعد از اوقات تریاب و آنها هم در خللات باید استعمال کردن لیکن در
تحلیل روح و قوت نیز واقع است جز قابض که حافظه الصوره بود یا محلل باید استحقاق
و اگر چیزی باشد که در تحلیل و قبض هر دو باشد و مع ذلک عطری هم داشته باشد
که تقویت دل و روح کند همچون مرکبی که زعفران و کلاب و انستین در آن باشد
بهر بود و از خللات چیز نایب تر خوردن چون در دالکیرست و در باید داشتن در خلط
هم مقویات بکار باید داشتن و باید که در ورم محبب از سهال و اودن بر خیزد
و در ورم مقعر از مزاجان اینجا که سهال مناسب بود یا فصد در اسهال نکند که

قوت آورد و آنرا که قبضی باشد شکم او را نرم سازند تا مگر احمه الم نشود و از آنکه غلبه
باشد فی الجمله منع کنند بقرص طباشیر و اشال آن تا با سهال ناخنده و بیج وجه
غذا و شربت انقدر که بر طبیعت اندکی بار شود نشاید تجویز کردن و آب سخت سرد
مضر بود لیکن قلیلی تجویز کردن و در صفرا و بی سخت ضرر نکند بلکه کاهی فایده هم
در ابتدا و تریابیان آنچه در ابتدا بعد تنقیه فصد و سکین بوقت حاجت بکار دارند
اما اشربه عرق کاسنی یا کنجبین ساده یا زردی قرص زرشک کبیر
قرص کل شراب و شاری کنجبین ساده یا حلیب تخم خیار و بادنگ و شیر تخم کاسنی
و تخم خرفه با مجموع یا با برکی نفوق زرشک یا ناروان یا تمر بنده یا آلو بنده و فرم یک
از اینها یا شیر تخم خیارین یا خرفه حلیب تخم کاسنی یا عرق کاسنی و شیرین کاذب
بقند یا شراب نیلوفر و هر شربت مناسب ورم جانب دهند چنانچه در اراش را
شده که در حدی مدرات اولی بود و در مقعری طینات و کاه باشد که قبلت تریاب
احتیاج عظیم شود و آن هنگام چاره نباشد از داخل ساختن اندک کافوری
شربت یا در صفادی و که وی تازه و سرطان در کشاکش تخمین هم مناسب بود و باید
که سر در پنجه انداخته و در آب السوس داخل ساختن لازم بود و کنجبین کثیر باید دادن
و ترش بهار با جاشنی دادن و جهت غلبه شکنجی و حرارت طباشیر داخل سازند
مفید آید اما اغذیه کشاکش ساده و محلی باب انارلس و اگر غذا کمتر خوردند بهتر است
و اما ضما و صندل سوده و در با کل سرخ کلاب سوئی و جوهر را با اندک سرکه
خلط کرده بیان آنچه در تریاب و آنها استعمال نمایند اما اشربه عرق کاسنی خلط
بعرق یا دیان یا بعرق کرفس و این را بجای آب کاهی خوردن مفید آید یا کجینا
نذکور و باقر صها هم مناسب آید اما اغذیه کشاکش جو محلی بشک سوئی محلی
و اما ضما و آنچه در ابتدا گفته شد مخلوط بپستین و زعفران و اگر در وقت اشتها
صندل و در دارند بهتر باشد بلکه لازم بود و انستین و زعفران بکلاب سرشته
کافی بود و باید که مقدار عرض و طول ضما و مقدار عرض و طول محل ورم باشد

از خارج پهلوی و در زیر پستان بایل بطرف بغل راست با کمانه بر میان رانچه در
 انحطاط بکار دارند اما شش به آب رانیده که بر دروازه باریس در آن
 خیسانیده باشند با قرص زرشک بزرگ در آن حل کرده باشند مخلوط بکنجشیر
 اما آغذه برک کاسنی که پنج آب آن گرفته باشند دروغن بادام خسته و بسرکه
 چاشنی کرده مزه ناردان زیر پاج ناردانی یا بسرکه و غسل و غسسه بادام
 چاشنی کرده و اما ضماد انستین و زعفران و عود و بطنج قرص سرشته اما انجا
 بعد از نضج با سهال احتیاج افتد و قوت بر جای باشد فلوس خیار شنبه در
 آب عرق بادیان با کرفس و قدری روغن بادام بر آن ریخته باید داد و آن
 مطلوبی که در آن بسفنج و کل بخت و تمرندی خسته باشند و اندکی غار بقون
 ساخت باید داد و با شیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری بسفنج پنهان
 و صاف کرده با قدری تخمببین یا با قدری شیر خشک و قدری ریوند و آن
 مناسب حالی و مطلوبی و تعیین مقدار را شربه و غیره مناسب حال بیمار را بطریق
 متعلق است و اگر بعد چهارم ماه هضم بر روز شربت از آب شسته و غلبه الشلب بود
 سه درم فلوس خیار شنبه و اندکی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین و نیم
 و مریض را تبض هم باشد بغایت نافع آید و بر خسته شدن و درم اعانت کند و اگر
 مریض را تبضی باشد نباید در وقت ملاحظه آن بسیار باید نمود تا غلبه نشود و بلیجا
 بجهت تبض قوی و سقوط نباحت عداوت با مزاج کبد با الحاح صیه در اکثر امراض کبدی
 بتخصیص ادرام آن استعمال نشاید کردن و جرم کوشش تا هضم هم نیاید داد و بلکه
 تا بیستم و بیست و ندر غده مریض مع البیض نیم برشت اندکی لوان و اوان قانون
 وقت نهاده و ضماد و طلا بر دهن همانست که در درم محدوده کور شد و مخفی نماند که هرگاه
 درم تبلیس بدرفت و اثر درم و جمل اعراض مذکوره شود بوقت انحطاط و انجا که
 و سبیل شود سخت نماید و مریض سخت لاف شود و چشمها بچال در شینه و بول بسیار
 کم شود و در دروازه خطر بیشتر باشد و آن هنگام اتمام حکیم و بختن مادی و بزودی

باید کردن و منقحات قوی تر با انچه مذکور شد و ضم باید کردن و بیان آن در بحث اول
 مستوفی است و حال این مرض با خطر بود و انجا که اما شش خسته گردد و سر باز کند و علما
 آن خنچه در بحث خراج و درم محدوده همین شده اعراض بدان گواهی دهند باید دید
 تا بیم براه امعا کشاده است و آن در ران ظاهر شود و بپایه کرده و مشتاک است
 و آن در بول پدید آید و با در نضای شکم کشاده است و آن با وجود دلائل کشادگی
 در هیچ یک ظاهر نگردد و باشد که اخشی جدت از اخشی است باید پس اگر راه
 امعا کشاده باشد چیزی نمی نرم و طبعین باید داد و طبیعت آنرا زود تر پاک کند
 و خیار شنبه در آب کاسنی و اندام با اندک روغن بادام دریناب نافع است و همچنین با
 عرق بای مذکور و با قدری تخمببین یا شیر خشک و شیر یا با موز یا با پنیر
 هم مفید آید و اگر براه بول کشاده باشد چیزی نمی ادرار کنند حالی و نرم باید داد و
 چون شیره تخمببین یا کور و شراب بنفشه و شراب زوفا و شراب حاشا و نبات و
 و اندرین شیره بنفشه و در مارا اصول جراحی استادی بود و در فزون که هرگاه
 ورمی یافت که اما شش خسته شد و سر خواهد کردن آنرا می سکافت و این عمل چنان میکرد که
 محل ورم را از زیر پر با محو می کرد و مریض را بر پیش مایل میداشت و بعد از آن بیشتر
 داشت قوی بدرازی انگشتی آنرا بر مجاذی ورم فرو می برد و نایزه بر آن ترتیب
 میکرد و اندک آن ریم را بیرون می آورد و بعد باکی در رو سینه محل ورم
 سعی میکرد و صحت حاصل می شد و چند کس را بدین نوع علاج کرد و دیگر
 در بایند که ماده تمام پاک شد تبسیر و بایند کنند و انچه دریناب بغایت نافع است
 از این عیاست مصطلک و تخم کاسنی و کل تخموم از هر یکی ششالی کند و درم الانجور و
 کل سبخ و طباشیر از هر یکی دو شقال شیرینی سه شقال با مال غسل یا جلاب یا
 با کنجشیر اگر حرارتی باقی باشد و انجا که کل تخموم نیابند نیم درم فادر هر حیوانی داخل سازند
 یا در درم کل ارمنی ضم کنند و غذا اسبوس آب با اندک نشاسته و غسل خسته
 در روغن بادام را فکند که م خوردن با اما جی که در سینه مانده و بره و اندک زرد عیبه و آب

و خجانی بخیلی در آن نخته باشند که نکند بود و حریره که زرد و تخم مرغ و صلب در آن باشد
 و امثال اینها و باید که مرض درین ایام از هر چه زود و خف آورد و در باشد و اگر آگاه
 در فضای شکم کشاده باشد و این غلب آما سحاب تواند بود و چاره نمائند چرا که
 پوست پیوسته در آن راست را جراح است و بشکافد و عضله را نگاه دارد و صفت
 در و را به بند قفا در وی سازد و در مرض را راست بدارند و بست بر آن جوار
 بطرف مشیت تا بر میاتام بیاید و نگاه تدبیر و یانیدن بهر دو جراحت کنند و اگر
 در صفت سوراخ کردن کش بر آن توان در مرض را تخم کردن بخدری عالم در دنیا
 اولی بود و خطر این قسم از اینها بیشتر بود از آنکه اگر جگر را بریدن نکند احتیاط باشد
 و اگر بریدن نکند عظیم دشوار بود و در و شیدن پرده با در میسر شود و دوا نامر و نده
 جراحات و توان این استعمال آنها در همان جهت مذکور شده و آنچه که آما سحاب کرد
 و علامات آن از صلابت محل و تسکین تب و لا غرض شدن عضله های مراق و دریا
 شدن کانی محل درد و سقوط اشتها و کمبود رنگ بشه و کمی بول و تقدم آما س
 کرم در غلب احوال و زائس شدن اعراض آن بر آن دال است که در وجههای لایق
 کننده و شریتهای نرم کننده لعاب و ابر و بلنج انجیر و میوه و قشقه و پنجهای محل
 تخمهای زائنده و نرم کننده علاج باید کردن و اگر خلطی غالب باشد استقرار
 آن کنند مناسب باشد و این ورم کم علاج پذیر و تخصیص که سرطان باشد
 و غلبه در زرد و پلاک کند و بهر حال از محالجات سرمان و دارم صلبه انچه مناسب
 بکار باید داشتن و آنچه که ورم سرد باشد همه لطافات و منفحات و مملات استعمال
 باید نمودن و در اکثر احوال خیزی که قابض و خوشبوی با اینها یا باید ساختن تا
 قوت و منع ماده از تخم حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود دفع است قابض قوی تر
 باید و بعد ظهور آثار نفع تنقیه ماده باید کردن سهل باید در دفع و تحلیل بعد از آن
 باید مبالغه کردن و اکثر تدابیری که در ورم سرد و مده و در سه که و اورام بار گرفته
 است اینجا نفع آید لیکن متعل همه دوائی مناسب کبد باید و آنچه بغایت نافع

او خال آن در ضا و و شریه سنبلی است و زعفران و زعفران الی و اسار و نیکو
 بار و عن با و ام مناسب نیکو آید بسیار و مطبوخی مناسب حب قرطم و سبلاج
 از هر یکی هفت درم آفتیمون شستین و پنج سوسن و خطمی از هر یکی چهار درم تخم خیار و
 تخم کاسنی و زرشک و تخم کرفس و خار لیون از هر یکی دو درم جله را بجوشانند در
 یکم آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و سیزده درم لب خیار شرب و سبب
 شک و نیم درم ریون نرم کرده و نیم درم روغن گل با آن خلط کرده بخورند و اگر بوقت خواب
 یک درم حب ایارج یا یک درم غار لیون حب کرده فرو برند و صباح مطبوخ خورند
 که عمل نیکوتر کند و آنچه که رجب صدمه یا ضربه رسد و از آن ورمی در جگر عادت آید
 علاج آنست که نخست فصد کنند پس تدابیر آما س کرم الی بپزند و بدین نافع آید
 و گفته اند که بچکان که در شراب الیور نخته دهند نافع باشد و آنچه که سبب صدمه یا
 زوری بقاعده زایده بزرگتر جگر از قرار خود بپزند و از آن ورمی و زرشک
 مستقبا بدین علاج که راست بایستد و سینه راست کند و برافزاید و
 نیکو باز زند آن بجای باز رود و در و زایل گردد و الله اعلم سور القنیه این
 که در جگر پیدا آید و مزاج جگر از حال طبیعی یعنی بشه بد شود و این را سور المزاج
 نیز گویند و این مرض مقدمه استقامت باشد علامت آن است که رنگ رو
 بزردی گراید و هیچ اندر پشت چشم در وی و اطراف پیدا آید و باشد که هیچ قوی تمام
 بدن پیدا شود و چنانچه بر کاه انگشت بر آن نهند پنجه میوه فرو شیند و این در کام
 سور المزاج افتد و ششانی غلب کند و باشد که اشتها زیاده شود و مضرب باشد و
 و قرا در شکم و سستی و کلافی درین پیدا شود و گاه بود که بسبب صعود بخارهای بد
 بن دندان خار کش گیرد و بجوشد و بران کم دلی ترتیب دفع شود و اگر جراحی با قرحه
 بدیاد رویانیدن آن در و بعبرت میسر شود و بسیار باشد که خداوند ذات الیه را
 تربیای آنرا اندر شش جمع شود و حال و همچو حال حب سور القنیه کرده و فرقی آن
 با غرض دیگر باید کردن علاج تدبیر سور القنیه حقیقی بود از تدابیر استقامت

و این خل غلب علاج پذیر بود و مدت آن دراز باشد و قانون کلی در علاج سوراقتیه است که آب را
 با کل ترک کنند و بجای آب انار ترش شیرین خوردن مناسب خلط و مزاج و تنقیه را در فحالت و در وقت
 کنند و بسیار وقت بر آن موافقت کنند و دایم تقوی کبد اعضا و مصلح و معتدل مزاج در آن
 موافقت نمایند چون در سوراقتیه و حفاظت الصلح و در دوار المسک و آبها اینها
 و غذای مناسب مضر کار دارند و از مشرب و آشپناه آن و شیرینها و در صیابهم از آن نوع
 چون کبکچین و در می گویند و شراب ویناری و فرص خود و غلبه و آشپناه آن و اگر غلبه سفید
 ماده صفراوی باشد بقدر تقیه آن غذایه اثر بر معتدل تقوی مضر خوردن و اگر خلط غلیظ باشد بقدر تقیه
 غذا و شیرینهای مصلح منفعی مصلحت خوردن و اما از ادخال و اشتراط در بشند و همچنین از مواد
 تر و سرد و در سبیل و ملین این مرض مطلقا باید که از خیرهای خوشبوی تقوی حکم و خل
 سازند چون خود خام و مصلح و آشپناه آن و بعد از آنکه خلط منفسد را بقی و سبیل
 نه فحالت که ساخته باشند تدبیر در آن کنند و در تنقیه سده کوشیده اینجا فصد باید
 کردن و مروتی که تحقیق دانست که سبب سوراقتیه است شدن خون جفیف
 بواسطه است از هنگام نخست تنقیه خون کنند و سبیل سبک چون فقیر و غنی
 و بعد از آن در آسایش خون اندر کی که مناسب آن امراض بود و بیرون کنند و در آن
 آن مواد هم سعی باید کرد و اگر فی فصد آن تدبیر میسر باشد بقصد جرات نکند البته و کفایت
 که درین مرض هر باید و شراب استین خوردن نافع بود و اینجا که ضعف معده هر باید
 در تقویت آن هم مجرب باید کوشید و گفته اند که او را بجای آب و طعام اگر اوقات
 شیرین تر نافع آید و بول شیرین یا شتری که در آن خورده باشد یا بول بقدر و اوقیه
 یا نه درم سکنج یا قدری بیشتر هر روز و او را بنفید باشد و اگر صفرائی بود و یا شکر
 بلبل که زرد نیز در آن کردن مناسب بود و پیوسته معده و جگر را گرم باید داشتن
 تنکیده یک گرم و زیره مساوی و اگر سبیل و آشپناه آن هم در آن باشد حصر
 را دوری سوراقتیه حقیقی از بخار بواسطه و مشارکت معده بود مدت یک سال و فی الحقیقه
 علاج مشترک جهت هر سه مرض میگردند و مرض در جبر و بشد متفاوت می بود و آخر

در اطراف بعضی درم طایر ایشان در تنقیه و تنقیه سده کوشیده و بر رویه آن کل
 شراب ویناری و حب الشفا و ادمنت میگردند و غذای مضر مناسب بخورند و اگر
 دوار المسک و تریاق فرغانی می نوشیدند در شبها و حب صیال یک و زرد سیانخ
 اغلب بر بالای طعام صباح اما جوی ضعیفی که در سه مجلس تنبلی میشد نافع می بود و
 قبیل سبیل در سالی صد و مسیت فوبت خوردن عاقبت یکینوبی از اینها
 در سبیل دتی بسیار شد و بقی صفرائی غلبه بر آمد و آن مرض بعد از آن شهر شد
 و بر علایات مذکوره صحت تمام حاصل آمد صمیمه را در فرودین این مرض شد حکمی تقوی
 تا ترهها را از دست برداشته و کباب بی نمک باسل چیت غذا میدادند و اگر دوا کاهی که آب
 میخواست اما طلسمی یا عرق کاسنی اندک میدادند یا میبرد و اندکی در هر روز
 یکبار ترن او را بطبخ خارشتری می شستند و از آن بیخ هم قدری بد و بخور می شستند
 علاج باندک روزی صحت یافت و دایمی چند جوان را سوراقتیه میدادند
 سوراقتیه را بر سینه و هر ده روز تنبلی از شیر خشک و در حضور انار ترش می شستند
 و از آب فقط بر سینه میفرمودند و کاهی بجای آب عصیر میفرمودم و کاهی بجای آب عصیر
 آب برگ کاسنی یا آبی که در آن بیخ کاسنی و بیخ باویان خیسانیده بودند قدری می شستند
 و از بی آن میفرمودم که دایمی در دهن نگاه دارند و آب از آن پیوسته فرود برند و غذا را
 بکل گیر و اندک روغن دنبه بخند میدادم و بر سر آن دایمی در دهن گرفتن می فرمودند
 چون تابستان می بود تا آخر بهار کاهی چیت نکین که اندک خربزه یا شفا یا زرد
 شیرین خوردن تجویز می کردم و از بی آن بچیان دایمی میخوردند و همین جهت
 و اعتماد تمام برین علاج شده بود و الله اعلم استشفای آنکه هر آبی که خورده شود
 از معده بیکر نجذب گردد و جگر اندران نقصی که لایق باشد نماید و چون اقسام احوالات
 بر اعضا و دق تدبیر طبیعت بحقیقت جگر است تا بقدر ضرورت ترطیب و تنقیه بدن
 با خلط با اعضا و خزان بدن فرستد و زواید آنرا ببول و ساق و غیره اخراج کند و اگر
 خلط اعضا و دق جای بدن باز نماند و برود و طوبت مزاج آنها را فاسد نسازد و سبب

در تمام پیدا شود و نتواند که تسکین بدن را بوجه لایق نماید و فضلات را از خارج
 شکم اعضا تشنه شوند و از جگر آب غلیظند و آن رطوبات زائده در خلل دفع
 بر تشنگ و غیره در آید و بماند و مزاج آن اعضا را فاسد گرداند و بکسر حرارت غریز
 آنها از اعضا ستورم گرداند و بپوشیدگی در آنها فرو نشیند و مدتی اثر آن باز ماند
 و این مرض را بواسطه آن عرض غالب که تشنگی است استقامت نامند و سبب
 ضعف موجب استقامت انواع سوء المزاج بود چنانچه سابقا بیان شده
 و اغلب از سوء المزاج سرد و تر افتد و موجب این مزاج بیشتر آبهای سرد بود
 که بعد از کتهای غلیظ و حام و جماع و بر نداشتن در کشنده چنانچه در حفظ اعضا و غیره
 بدین معنی ایجاب شده و بدین بدن ضعف کبد و استقامت از سوء المزاج گرم و خشک چنان
 بود که گرمی رطوبات بدن را بکشد و خشکی آورد و خشکی رطوبات غریزی را که ساز
 و ضعف حرارت غریزی بتقلیل مد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا تشنه
 بماند و آن رطوبات که افتد و مانیت در بدن منتشر شوند و بآب تبس گردند و با ضعیف
 سده و کبد بود چون مستحکم شود و ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا بیان شد
 و یا سبب ورم کبد و اسهال یقین بود که سده بزرگست و یا سبب آمدن فضلات
 بود و کبد اعضای مشارک و غیره چون بحال در کرده و اسهال یقین در دوده و صابون
 و مقعد و یا آفتی بود در آنها که با عرض فعلی بکسر تمام نشود چون سده که در راه کوف
 افتد و مانیت دفع کند و قس علی هذا و این جمله اسباب سابقه باشند
 و وقوع استسقا و اگر چه ضعیف جگر را سبب اصل بدان گفتن اما بحقیقت سبب
 و اصل مانیت و رطوبت که افتد و تبس و تشنه باشد پس استسقا مرضی بود و
 باره غیره و مطلق استسقا سه نوع بود زنی و لحمی و طبعی زنی آنست که زکوة
 مائی یا مانیت در فضای شکم جای گیرد میان شرب و صفاق و این بیشتر باشد
 و یا میان شرب و اسهال و این کمتر بود و خداوند آن چون از پهلوی پسروی و دیگر کرد
 از شکم او و از آید تشنه یا از جگر آید و در بدن مناسبت با این اسم موسومند

و تحقیق وقوع این مرض از مانیت غالب و رطوبت که افتد بدنی که از اسباب
 چنان بود که هرگاه مانیت و رطوبات مائی که از بخار طبعی خود بیرون شدن غلیظ
 راه نیابند سبب مانیت که از سده و غیر آن در مجاری بدن نمایند و طبعی سام آن اعضا
 کنند و بطریق ترشح از سام اعضا بیرون بدن سیل کنند و جمع آیند در محل مجوس
 شدن در مجاری حراری که لازم احتقان و اوست در آنها اثر کند و بطریق بخار آنها
 بخارج آن مجاری در بدن فرستد پس بقطر گردند و جمع آیند و باشد که این مواد
 در مساریقا بمانند و یا در مجاری میان کبد و کمر است و یا در مجاری که میان کمر و مثانه است و در آن
 مجاری تقریبا قلیلی سبب واقع شود و مواد رقیقه از آن مجاری بفضای شکم فرو رود
 و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که سنگریزه از کمر و مثانه افتد و از
 گذشتن آن در مجرای مجری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم بریزد و این علت بل
 مقدمات دیگر پیدا آید و باشد که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود راه نیابد
 که از جگر بگذرد و بپشت از رود و از مقعر جگر بدین رکهای که بناست مستقبل است
 سیل کند جهت دفع از سده که مخرج اصل بول چنین آن بوده و از بخار جگر
 نیاید و بماند و با سبب در فضای شکم راه کند و جمع آید و سبب غلبه مانیت یا
 ضعف قوت میزه است که آن مشترک است میان قوت دافعه جگر و جاذبه کرده
 چربی را که با خون مختلط است در جگر دافعه جگر از بکلیه فرستد و کلیه از از خون
 جدا کرده بخود کشد پس هرگاه در کار یکی از اینها قصوری پیدا آید آب تمیز نشود
 و چنانکه باید دفع نکند و در مجاری آن بماند و از آنجا که در مجاری باز ماند و ما از
 شرب آب و اسهال آن باشد و غیره میزه از تفصیل آن و یا که اختل خلط و اعضا
 بود و بیکبار از حرارت مغرور و وقوع سده با آن در مجاری و بدینکه بدترین
 اقسام زنی بود زیرا که ماده آنرا را هیچ نباشد که بدان راه دفع آن توان کرد
 و بطریق بخار ترشح بیرون شدن این مواد غالب از سام روده و آلات
 بول و اسهال و پوست شکم امری بغایت صعب و بعید الحصول است و نیز جو

اگر اعضا درین موضع سلامت اند و در تحلیل این ماده استعانت باد و به قوی لازم
 از استعمال این دو اهرم مضرت باعضای سالمه بود و رعایت جمله مشکل باشد
 و مع ذلک قوت بدن بقدر از جهت ضعف معده و حرارت غریزی جانیخ باید
 حاصل نمیشود و باضعف احتمال دوامی قوی و استغراغات قوی کردن میر
 نیست و پلاک ساختن مرض بجز بختن حرارت غریزی بتدریج و پوشانیدن
 احشای او از اختلال عقل هم پدید آید جهت فاسد شدن مزاج و روح و نفس
 علامت استسقای زنی بدن رنگ در روی بود و گرانی اطراف شکم
 باورم و درم عضلها و بعضی اطراف چون تنهای پا با و بار یک شدن کردن بود
 پوست شکم براق و کشیده و بلند برآمده و آواز دادن شکم بوقت جنبانیدن
 همچو آواز خیک ایدار و باشد که بعضی را اندک گیریم آماکس کرد و آنجا که آب میان
 رود و اثر باشد مرض بوقت حرکت چنان پدید آید که رودهای او در سینه
 آب میگرد و این قسم اغلب از الضداع عرقی باشد که آب از آن میجگر میرسد
 و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی امعاء و ثرب نیز واقع شود و اما قسم اول از جهت
 افتد و از الضداع عروق حوالی کرده و نشانه و آشنایه آن و هرگاه این مرض مستحکم
 شود سرفه پدید آید و از جهت مزاحمت آب به بردها شکلی نفس نیز حادث گردد
 و بول اندک باشد و بعضی را در پشت دستها اندک ورمی پدید آید و اندر بیشتر
 و قهاس رخ بود جهت قصور ترش مزید قوت ظهور آن از کمی آب و باشد که آن رنگ
 صفرا و حرار بود و رنگ خون پس درین مرض آب سرخ و آسما لیل گرمی نباشد
 و آنجا که سبب ضعف جگر آمدن سودا بوده باشد بقدر معده و از آنجا که روده صایم
 جگر رنگ روی سبزی و سیاهی زنند و اخف سبز زبان گواهی دهد و آنجا که سبب
 استسقا که از ترش اخلاط بوده باشد از حرارت قوی سبب آماکس اندر کمرگاه و کمر
 پدید آید و بول و باز صمدیدی و غسالی باشد و در اکثر استسقا که از گرمی افتاده
 این علامات ظاهر بود و آنجا که سبب آماکس پدید آمده باشد با وجود آماکس

ابتدای ورم در پاها ظاهر شود و سرفه خشک پدید آید و بعد از آن ضرب معده تولد
 کند و ضعف زیاده شود علامت هر سوراخ المزاجی از اسباب سابقه هم باعلامات
 این مرض ظاهر باشد همچنین علامات سده و آفات اعضای مجاور و مشارک
 کبد و ظاهر شدن رگی از مثانه و جمع شدن آب در فضای شکم متعاقب آن
 بی مقدمات دیگر دلیل شق شدن مجری باشد و این تحقیق استسقا نباشد
 و بدانکه اندک اندک انواع استسقا نفس شکمی کند و شهبوت ضعیف و تشنگی غالب باشد
 لیکن در بار و نسبت با جگر کمتر بود و آماکس در بار و زودتر از خارج ظهور کند علاج
 بدانکه تدبیر مطلق استسقا دفع ماده مفسد و دفع سوراخ المزاج معده و کبد
 و شاکل دی و تقویت دل و اعضاست و طریق تعدیل و تبدیل سوراخ المزاجات و تقویت
 کبد و دل و عروق و معده و احشای غیره و طریق استغراغات و استفراغات اگر چه
 سابقا بیان یافته لیکن آنچه مناسب این مرض است برترقی که لایق بود اینجاست
 اما دفع ماده این مرض سبب وجه باید کردن اول آنکه از آب و آشامیدن و می
 و طعام و نان میوه آن مقدار که ممکن باشد مریض را باز دارند تا بیکر شکمی و تشنگی ماده
 منقطع گردد و خیس جلیس رود و هرگاه از تشنگی بی طاقت شود از آن خوردن باعضای
 کاسنی یا عرق آن اندک و چون جهت حفظ قوت بقدر دادن حاجت آید قدری غلیظ
 پلا و خشک سرد دهند تا نشانه نشود یا قدری کباب مرغ بی نمک یا چهل یا قدری
 پلاوی که کل گیر و اندک روغن دنبه تازه در آن باشد و اشمال آنها و غذای غلیظ لزج
 نباید دادن و ترشیهها هم با سوزد نباشند بدهند و هم آنکه بقی و اسهال
 و ادرار و حنقه و شیان ماده را کم سازند و چون ماده این مرض در خارج عروق
 در یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق رشح و بخار و غیره دفع آن نیز بدین نوع تواند
 پس بزود و با طبیعت عنفت نشاید کردن بیکبار و دوبار و سه بار طبع از آن بیکبار
 و دفعات و مرات استسقا را باید کردن تا قوت بر جای ماند پس آن دو
 که در دفع آماکس با سببها و ادرار مجرب است بکیندر یونند نیم درم تک مفسول نیم درم

پلا و کیسانی دای و باین تعبیر در آن هوا تشنگی کم می شد و آنجا که سود المزاج
 سردی در جگر بوده باشد علاج آسان تر بود و مبالغه در تنقیه و تخلیلات است
 که سابقه آن کور شد مانع آید و صبر بر تشنگی بهتر تواند کرد و بیشتر فایده
 یابد و معاجین گرمی فرا و حب الشفا و حافظه الصحه و امثال آن نیکو آید و آب جود
 تنقیهای بسیار و تخفیف مبالغه کردن بحد کورات هم مضرتی باشد صاحب
 کوچه شخصی را دیدم که این مرض بر او بغایت مستولی شده و در آن نظر من غایب
 شد و بعد ازان او را دیدم صحت یافته بود از کیفیت آن نتوانی کردم گفت
 چون بر جای بماندم دل از خود برگردم بر بنر از ترک کردم روزی شخصی بدو
 من آمد و او از کرد که ملج قاق نمک سوده می فروشم در امیل شد غالب ازان جریم
 و بسیار خوردم اسهال بر من افتاد و چند آن رفت که حد ندارد و بعد ازان اسهال
 و شکم من بحالی باز آمد و آن مرض بهین رفته پس نفخ و از ملج فروش تنقص
 کردم که آن ملج را که گرفته بودی گفت از فلان محل دهنم که از منی گرفته بوده که بجا
 ما فریون بسیار میباشد و آن ملحان ازان بسیار میخورد و آن قوت اسهال
 و فایده ازان مملو بود و در ری جوانی سیاه جوده در سن پانزده شانزده را
 استسقای زرقی پیدا شده بود چنانچه شیب ناف و بالای زمار او در می بقیه
 داشت و در پشت پای او هم اندک پدید آمده بود و دستهای او ضعیف گشته او را
 از آب منع کردم و او هم نشد کم می شد و بجای آب انار شیرین سید ادم غذا
 پلا و کل گیر و نه بخت میخورد روزی دو نوبت و هر روز اندکی و روزی یک نوبت و فرمود
 تا یک نرم آوردند و ثلث آن زیره و ربع آن نمک سوده در آن کرده گرم کردند و بر
 پیرن کرده پیوسته بر شکم او می بستند و چون سرد میشد تکرار میکردند مدت یکماه را
 بدین تدبیر و درم از شکم او بسیار می آید بعد ازان بهین تکیه بر پاهای او می نمودم تا از
 پاهای او نیز رفت چون این درم زایل شد بخاری ازان پدید آمد و شکم کوری پیدا
 و از آن نیز دو سه روز علاج کردم چنانچه بر شکم کوری مذکور است و من از اسود المزاج یاد

ن

تشخیص کرده بودم که از سودای سپرز واقع بود و گمانی هم قبل ازان در سبب زانو بود
 و کل گیر دروغ دنیای اصلاح آن هم کرد و بد آنکه هرگاه سود المزاجات جگر که اسهال
 سابقه اند مرتفع کردند در رفع سبب لاحق بید خنده و بی ترکیب تدبیر سعی باید نمود
 که زردی حاصل گردد و اغلب آن باشد که بجز ترک آب و آشامیدن و تسکین
 عطش به ما و عذب و آب برک کوفته کبسی و تسکین جوع به پلا و کل گیر و آب آش
 و برنج با عسل و بهین بر یک و زیره و نمک گرم کردن و یکم کردن ماده سبیل
 که بجا بصلح می آید و من بسیار کس را بدین نوع علاج کرده ام و آنجا که سبب
 و درم گرم یا سرد بوده باشد بیشتر تدبیر در اهتمام درم باید نمود و بستوری کش
 مذکور شده و منوعی که در جگر گرم گفته شده ترتیب توزیع ایام را مرعی باید دان
 و ما دام که درم مرتفع نشود و رانند آب بر روی قوی نشاید و تلین و القتاح نفوس
 خیار شیر و روغن بادام سی سفید آید و در ضاوات مبالغه کردن جهت و درم
 آن و هر یک جدا بجا داشتن اولی باشد و این استسقا و درمی شکل العلاج مخصوص
 آنچه تفریح کرد و اگر اتفاق افتد که درم بطرف شود و هنوز قوت باقی باشد آن بجا
 رانند آب بمسهلات و درات که بسیار قوی نباشد و بد فحاش یکم که فایده دهد
 و آنجا که سبب که در آن آب در شکم سگافست شدن مجری بول بود از کرده اغلب
 باشد که چون بران جانب خسد و ترک آب و مافات کنند و در بجا میساید
 که از همان شکاف بجزر شانه آید و دفع شود و بعد ازان فکر و باین عرق باید کرد
 به بستور ش شخصی را استسقای زرقی بود و شکم بغایت بزرگ شده و مرض آن حکام
 یافته و از حرکت باز مانده بود و در کاه خفته ناکاه ازان جاف و افتاد و شکم او بزرگ
 و تمامی با بهار رفت جراحی میاور و دند و شکم او را بدو خستند و آن جراحت روید او
 نمرود صحت یافت و این از عجایبهای عالم است و مرا حیان مینماید که به چنانچه در چنین
 شدن ریم قرصه جگر بقضای شکم مقرر کرده اند که اندر کش ران رست پوست
 شکافند و صفاق را بستند و نایزه آن بر میهار میرون کنند اینچنین اولی آن بود

بازگشت

که چون از دیگر علاجه نفی نیاید چنان نفع عمل کنند و بعضی طبیبان نیز این تجویز کرده اند
 در مردم قوی مزاج کالبه و این نیز وقتی توان که آب میان ثرب و صفای بود و
 چون در داخل ثرب باشد ازین مکرک شاید و آنرا از محل دیگر از شکم توان کشان که نرم
 بران عضله نیفتد و اندک سوراخی در ثرب شود و برود با آفتی برسد و اگر نایز از
 بولاد تصنیف کنند که سر او بجایت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن لغای
 تنگ بود و بر سر دیگر قوی آن آنجا بخیزد و بندند تا به او بدرون نرسد و شکم در میان
 بآن بستن نافع بود و مضرتی نرسد صاحب کامل گفته است که اولی آن بود که از پهلوی
 آن سره که محل خروج بول بوده در اصل سوراخ کوچکی کند به ترشش و نایز بران
 استوار کنند و اندک آبی بیرون میکنند و باز سر نایز را استوار میازند تا قوت
 با خروج آن غلبه بیکبار خلیج ببرد و این بسی بدبیر نیکو بود لیکن استاد ما هر میا
 که چنان رعایت کند که مضرتی دیگر بدین نیاید شخصی را این مرض ستولی شده بود
 و قوی بیکل بود و آما سی بنیاد که در نهانهای او رسید ناگاه بر روی ران او در شش پیدا
 و سوراخی و از آن سوراخ آب رقیقی می بالانید و بهین خلاص یافت و آنجا که
 آفت عضوی مشارک یا مجاور بوده باشد اهتمام در صلاح آن بیشتر باید کرد
 و طریقی آن بجلش مبین شده لیکن بیستوری که در مردم کبد گفته شد همان نوعی
 علاج مرعی باید داشتن و آنچه تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر افتاده
 کشان آن نافع بود و اگر بیرون کردن خون درین مرض ضرر بود اما مبالغه نکند و بقصد
 صافن و غیره ادرار آنها جایز نباشد عورتی ترک در با و غیره راه بچه کرد و در حلقه آب
 بسیار بخورد و این مرض بر او طاری شد و مدتی در آن ماند عربی فرمود که بجز شش
 آوردند و در آب غلبه جوشانیده و صاف کردند و آنرا زدند و گوی کردند باریک کردن
 و درین آن تنگ و آن کدورا در گوی کرد که دو گشتی درین آن سیردن بود و ادرار
 فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه سر آن در زمین نسج بود چنانکه اندک اندک
 خشک شدی باز اعاده کردی و در سیم ران محاسن آن زن روی پوست ترکیه

بجز شش

و زرد آب و آب صاف از آن میرفت چنانکه درم بر طرف شد و ادرار آب و آتش و نا
 نمی دادند و نیز ششتر میخورد و بهین صحت یافت و آنجا که احیاناً بی اتفاق افتد
 یا استسفا مطلقاً علاج مشکل گردد جهت مخالفت و درین صین اولی آنست که سینه
 تا که ام مقدم بوده در علاج مقدم کوشند و مراعات بخوریم فی الحقیقه کنند و بسیارند
 که پنهانی گرم خصوصاً در سفر با سبب حرارت جگر شود و با استسفا کشند و مردم
 که دانسته اند بهر استسفا کنند و ازین گرم حرارت بر خیزد و بسیار بود و دلائل شود
 شخصی چون ترک خراش پستی شد در راه تیز در راه از جهت حرارت تیز حرکت
 آب بیخورد و غذای مناسبی نمی یافت و اکثر اوقات نان میخورد و ترس مسیت و در
 کشید و آخر تمامی پانزده و ستهاد روی او آماکس پیدا کرد و سر بر او غلبه کرد و آنجا
 او ساقش و از غلبه ضرب سر نه پهلوی او رسید و در درون در محکم میزد و در
 جهت عادت اصلی و حرارت او فرمودند تا آردنی جهت او تریب میگردند تا قوت
 خیزات کرده بجای آب او را دروغ میدادند بدین تدبیر تریب بر طرف شد و درم کم می
 تا تمام صحت یافت و الله اعلم و اما الحی آنست که رطوبات بلغمی و ایت با خون
 در خلل طاهر تمام اعضا در آید و قوام گوشت تن همه همچون قوام خمیر شود که چون آنست
 ران نبیند فروکشند و مدتی همچنان بماند و بدین مناسبت از اطعمی با و سبب
 سابق این مرض اغلب ضعف جگر باشد و آن سبب بود بضعف معده و این
 اگر از برد باشد و سبب آن ضعف با ضعف رگها و اعضا باشد بواسطه ضعف
 مذکور و باشد که سر از خارج بدن رسد و مزاج اعضا و عروق را به سازد و درم
 ثالث ابتدا بد شود و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید و در آن تمام
 نشود و رطوبات آن موجب درم گردد و باشد که سدهای در متفرد رگها حادث
 شود و از خوردن گل و امثال آن و آن سدهای کیموس متین را از رسیدن اعضا
 باز دارند و رطوباتی رقیق آن بکند از که رسد تا اعضا پریشان گردد و باشد که
 که اختر خلط و اعضا از حرارتی حادث گردد و از جهت سده در بعضی مجاری راه بول

دفع نشود و با خون در بدن منتشر گردد علامت خاصی نیست که از تفریق
قسم شد لیکن در دم در پاهای پدید آید بعد از آن در شکم و خصبها و بعد از آن در
روی و دستها و بعد از آن در سایر اعضا و غرق و موی بود و نبض اینجا
لازم باشد و اینجا که مشارکت عضوی دیگر باشد علامت آفت آن عضو هم
ظاهر بود و هرگاه این مرض مستحکم گردد و غلبه کند بدن بچک بر باد ماند و چشما
تا پدید شود و باشد که بعضی جابجاست از غلبه ورم بزرگ و زرد آبی گردد و این
حال از غلبه کند و قوت باقی بود و لیکن که مفید باشد و چون آفت این مرض عام
بجمله بدن و جمله اعضا اینجا ضعیف اند علاج اینجا هم شکلی بود و ازین جهت
بعضی بدترین اقسام این را داشتند اما حسب تجربه بدترین جلد زنی بود
و بعد از آن لحمی و پلاک ساختن این علت بفساد مزاج اعضا ظاهر و نمود و در
غریزی بتدریج علاج قانون کلی آنست که در زنی مذکور شد لیکن اینجا که
بازایستادن خون حیض بود یا بواسیر باشد و بول سبز و غلیظ بود و سخت
فصد عرقی که کشیده آنها باشد باید کردن و اندک خونی برداشتن تا آنکه در
مطلقا تقلیل خون بواسطه کمی و آبناکی آن جایز نیست و این مرض را سه علامت
یکی آنکه ماده سبب و مفید نخنی کم میگرد و دیگری آنکه بعلتهای سابق منفعت
میرساند دیگری آنکه همچنانچه هرگز تر غلبه چون رانش نبند و بکیر میشود و فرو می
و هرگاه که ترست بهتر است اینجا نیز این خون آنرا که در تمامی بدن منتشر است
بجارت غریزی اعضا همان نوع مضرت رساند پس گشت او بهتر باشد و باقی
تدابیر بهمانست که مذکور شد در زنی و مداومت حب الشفا درین مرض عظیم
منفعت دهد و همچنین مداومت فی کردن و غرغره کردن و اینجا که بی با این اتفاق
افتاده باشد نه فصد و نه سهیل قوی جایز باشد و بتعدیلات درازا که آن
باید کوشیدن و بعد از اکل شدن تب همان نوع در زنی عمل نمودن لیکن اینجا
استفراغ جهت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جهت آب بسیار

پس سهیلات آن بدان جهت وحدت نماید و اینجا هم غیر کوشیدن اولاد و بعد از آن
بعللاج استسقا مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زنی مذکور شد
و درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن و در ریک گرم عرق نمودن و در نور کرم و خصب
زودتر منفعت دهد جهت بودن این ماده در قرحهای ظاهر اعضا و درون پوست
بمسام و بنا برین دوام میسلسل ماده و مقوی جلد و سطح ظاهر بسیار بکار باید داد
و کباب سنگ با غسل خوردن بسیار مفید آید و مداومت خوردن ریوند سو
و بغسل یا خمیر سرشته هر روز دوسه شقال و بجای آب انار خوردن یا بخان
مرض را بکند طلیب مجرب یکی بود در فرزند این مرد نام او درین مرض مداومت
شراب و سبب است و ریوند و بزوری میفرمود و بجای آب انار میسداد
و کاهی عرق کاسنی با آب سیخته و غذا تخم داب بر در خشی و زعفران و زیر
و کشنیز و پیاز کبکشت کبوتر و اشباه آن میدادند و بعضی را میفرمودند که
هر روز یک شقال ریوند سوده را بکنجین حب ساخته بلع میکرد و بدین تدابیر
باید که صحت می یافتند و چون کابیز و زستیان بودی این اعمال میکرد
تا وقتی که جوهر گرم میشد تمام بحال صحت آمدند عورنی را در کوه پائیری این مرض
دست داد و مجرب فرمود تا عصا سه سداب بستانی را می گرفتند و هر روز تمام
تن او طلا میگردند و دو قاشقی از آن بد و میخورانیدند و غذا پلا و خشک است
انجا میخورد و کاهی نان و عسل بهین تدبیر میگفتند تا تمام صحت یافتند و کولی
سیر دوساله را در روی در او خرابستان این مرض پدید آمدن او را از آب منخ
کردم و بجای آنرا معصور کرده فرمودم و غذا پلا و بکل گیر و دنبه میدادم و کبکشت
و زیره برتن او میگردم چنانچه گفته واسطه نباشد و شستن تن کاهی بخ
اشتی و اندکی از آن خوردن میفرمودم و ازین جان خود را عنبر زیاده داشت
بالکل از آب و شور با باد میو تا اجتناب مینمود بهین چهل روز را صحت یافت
اما طبیبی آنست که بادی غلیظ در فضای شکم جانی گیر و میخاکه آن در زنی

و شکم را ماسیده دارد چنانچه هرگاه دست بر آن زنند او از طبل و بدین
 از اطمینان نماند و گاه باشد که اندکی ماده آن هم بیاو اتفاق افتد نه تنها
 طبعی صرف نباشد و سبب این اقسام هضم اول باشد چنانکه
 حرارت غریزی از طبخ و استحاله ماده بسبب ریج عاجز آید بخوان کند
 و بفارقت اجزای ناریه آن با دیدن آید و سبب این اقسام ضعف قوت
 یا ضمه باشد و علامت آن بدو باشد بود و یا عصبان ماده باشد مرقول
 هضم را و علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که حرارت غریبه در معده و سبب
 پدید آید و از جهت غلظت بخار دفع نشود و خلل حمله های غذا و اخلاط در آن
 و در مسام آنها انقباضی شکم آید و جمع گردد و بماند علامت خاصه طبعی است
 که بتجرب معلوم شد و از غلبه و زور باد ناف بیرون خزیده بود و شکم کرانی
 نکند و از آرد غنی باید و براسید اطراف نباشد مگر آنجا که اندک ماده
 آنجا که هم بود که آنجا در پشت یا با و جفتها اندک بجمعی و نور می پدید آید و در
 قسم از آن دو قسم سابق است که باشد علاج آنچه در وج معده ریجی و در کثر
 جثه و در نفخه الکب گفته شد اغلب آن اینچنان دفع بود که بجا حظه آن باید کرد که اگر
 گرمی در معده و سبب باشد حملات معتدل بکار دارند چنانچه آب با دیان و کرس
 و خشک و طبعیخ با بونه و اکلیل الکک دهند بر شکم ضامی از مندل و عود لادن
 و شکم لادن نهیند در غذا و شربت هم قریب بدین رعایت کنند و اگر
 سردی غالب باشد گرمی بیشتر کنند و در کیمیات تخلل مبالغه نکنند و یک در
 کرده بستی بسی نیک بود و در قندهار و غن سداب کردن و یار و غن راحه عظیم فایده
 و به و خوردن شربت بهیوال آن آمیخته ناف بود و عصاره سداب در و غن آن
 در و غن راحه بر شکم قبل از نیکد مالیدن بسیار مفید باشد و همچنین مجله اشش
 بر شکم نهادن و اندک علم بر قان زرد و بداند تغییر و تبدیل فاضلی باشد که
 در رنگ ظاهر تمامی پوست تن و سینه چشمها بدید آید زردی یا سیاهی یا زردی

اما آنچه زرد باشد اغلب از تغییر حال زهره و سبب گرفته و این چنان باشد که متولد
 که میان زهره و جگر است و یا سفیدی که میان مزاجه و زهره است که گفته
 و صفرا از جگر بوعای خود نیاید و یا از زهره بخرج معاد خود مندفع نشود و یا
 خون آمیخته و طبیعت اعضا از قبول و دفع آن بخارج عروق و ظاهر بدن نماید
 و گاه بود که این سده جهت ورم جگر یا عضوی مجاور افتد و باشد که از جهت
 گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردنیها و چیزهای سرخ الاستحاله بصفر اجزای
 و شریتهای صفراوی غالب متولد شود و از و عای خود فاضل آید چنانچه گاه
 شد منتشر گردد و غلبه صفرا نیز بسیار شود و باشد که سوراخ مزاج گرمی در تمام
 بدن باشد و آن سبب تولد صفرا می غالب شود و در مستانهای گاهی اتفاق
 افتد که اکثر مسامات ظاهر مری سده و شود و حرارت در درون غلبه کند و بدان
 صفرا غالب متولد شود و چون منفذها اکثر مسدود است و از هم از این حالات توانی
 بیشتر بداند نیکو در شافند و در نیاید و فضلات آن مندفع نشود و طبیعت بعضی
 از آن را بخارج بدن فرستد و باشد که این مرض بخوان تب صفراوی بوده باشد
 از اثر سمیتی در بدن اکثر مواد استحیل بصفر اشود و طبیعت آنرا بخارج اندازد علامت
 آنچه سبب سابق آن بسده منفذی باشد که میان جگر و زهره است سرعت ظهور یرقان
 و بودن کرانی در جانب کبد و ملخی دمان و زردی لون براز و میل بول از زردی ریجی
 و سیاهی و قی صفراوی بران دلالت کند و آنچه سبب آن سده
 منفذی باشد که میان زهره و زهره است سفیدی لون براز و ظهور یرقان بعد از تولد
 افتاده باشد یا از رسته شدن قرصه بتدبیر ایل شدن و سبب اندام قرصه را
 و ال کرده و خلاصی از آن شکل بود و آنچه سبب بن آن گرمی جگر و کهای آن باشد
 تشنگی و ملخی و سمن و بطلان اشتها و زیادتى در چشم و روی رنگینی براز و بول
 و زردی کف بول بدان گواهی دهد و باشد که بی هم بدان باشد و آنچه از خوردنیها
 گرم صفرا انگیز افتد همان تدبیر و میل آن باشد و چون سده با آن نیاید طبیعت

واندی بود و اگر آن تدریس قوی افتاده باشد یکم که بی نیز ایشان پیدا آید و غلبه
 و قی صفرا رنج دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیاری زنده و آنچه سبب
 سوز المزاج حار تمام بدن باشد نخافت تن و گرمی آن سابقا و جمی لازمه و خارش
 تن و ظهور ریشهای صفراوی و رنگین بودن بول و بروز سقوط اشتها و غلبه سنگی
 بران دلالت کند و آنچه سبب آن بستن مسام ظاهر بدن بود و فعل سال و عدم
 اسباب دیگر گرمی مزاج بدان اشتها کند و اگر رسیده و اعلی بهم با آن باشد
 و یا غلبه صفراوی غلیظ و لایل آنها نیز علامت باشد و آنچه بحرانی بود جهان مرض بران
 دال باشد و این قسم چون پیش از هفتم حادث شود بد بود و یا خوردن بی یا کردن
 جانوری بی باشد تقدم آنها و وقوع آنها یکبار از بی آن نیل آن باشد اندرین
 مرض هر چند بول رنگین تر باشد امیدوار تر بود و آنچه بسیار بی که اید در وقت بحران غالب
 باشد بهتر بود و البته گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی بخورند در بول بداند
 در شکم غریزی باشد و بلندی یا قشری به عینی می باشد و سخن گفتن مرض ضعیف بود
 تا چهارده روز هلاک شود و کمی بود و کمی آن بسیار بود علاج آنجا که رسیده باشد
 تفصیح آن باید که کشیدن بدمرات و سهلات و دلیات و اغذیه و شیرین و
 و آبرن و غیره با نوعی که رسیده کبد و جمی یوم استحصال و سدی میرسد و اگر آن
 رسیده از درمی باشد در جگر یا در عضوی مجاور که رسیده آن محاذی کند علاج درم باید
 بطریقی که در محاشش نکور شده و آنجا که سوز المزاجی در کبد یا تمام بدن باشد تعدیل
 و تبدیل باید کردن به سوری که درم را مبین شده و دلیات و دمرات و سهلات
 لایق صفرا را کم کردن لیکن اگر حرارت تر غلب بود و خیر و طبع نشاید و ادون از غلبه
 استعمال که میها و تدبیر گرمی نشود واقع شده باشد و اگر قصد را مانعی باشد سخا
 کردن بر فردوسی گفت نزدیک حکم مفید آید و آنجا که بحران بود بیاید و دیدن آن
 صحیح است هیچ بجلال یرقان اشتغال نتوان کردن و کار را بطبیعت و آید
 و اگر طبیعت را یاری باید و رعایت آن فی الجمله توان سعی نمودن آن مقدار که بدو

چنانچه هوای مقام در گرم تر سازند و کنجین در آن پنج کاسنی و تخم آن تخم کشت
 باشد میدهند و بعضی روغنها مفتوح چون روغن بابونه و شبت و سوسن و تخم کینک
 و اگر بحرانی بد و واقع باشد علاج سوز المزاج حار کبد و تمام بدن باید کرد و خشک ساز
 مزاج بقصر کافور و شباه آن سعی کردن و بتلین و ده دفعات کم ساختن و آنجا که از کم
 افتاده باشد تر یاقات مناسب آن باید و ادون و علاج اکثر سموم محاشش نکور است
 و با جملگی آنچه در یرقان بحرانی و غیر سعی واقع و سلم است ترک غذای سرد و مولد صفرا
 و متقوی حرارت غریبه است و ترک گوشت و جربی و استعمال آبرن منج جالی و سکون
 در هوای خوش و نظر در آب پرهای و فرو بردن مایه غوره زنده متعدد و تولید سنگ
 یرقان بر جانب کبد با بستن بر بازوی راست و کشیدن در چشم و خوردن شیرتها
 و غذای خشک نرم و کشنده و جالی منضج فی الجمله و تر یاقات خشک یا محاشش نکور
 و ادوار و تعریج تدبیر و دفعات و تقویت کبد بمقویات معتدل و در اشت سیدن ل
 خود هر روز کیشری برناشتا گرم و گرم و شستن بدفع کاوی و طبخ خارچین
 کاهی که رسیده در مسام نباشد و اگر خورده باشد و آب خاکستر زرد بید و یا طبخ
 نخاله جو جرم سرکه و بک بید و بابونه و گفته اند که اگر یکدم سیلخه در شراب کهن بند
 و بیمار را بفرمایند تا پاره بد و ماده یرقان را با دار سیرن آرد و شش درم
 و کمتر ورق خشک چقدر یا غسل پاکنجین بخورند رسیده بکشاید و بسی نافع بود و
 انار ساییده هر روز بر ناستا بخورند تا سه روز منفعت کلی بخشد و بعضی بحرانی
 شکنبه کا و لبر که مفید میند نافع می آید و بعضی دفع کاوی بی روغن و آتش زرد
 میدهند و فایده میدهند و بعضی شیر که خرفه بسیار بخورند و سودمند است
 عورتی یرقان زرد و ضعیف و تب نرم با آن داشت لیکن تب قبل از آن
 پیدا شده بود و مدت هفت و تابستان بود و روزی در خود ضعف عظیم یافت چنانچه طبع
 از خود قطع کرد و در آن صین انکو کشش ترش شیرین حاضر بود و سیل کرد و قدری از
 بر خبت بخورد و وقت عظیم دفعه در پیدا شد بعد از آن هر روز از آن بخورد نافع بود

و تا بر خشک میکرد به مدت بیست روز صحت یافت و این یرقان بحرانی نبود بلکه در آن
 گرمی فرا چون خوردن نیز در شاه آن کرده بود و این پیدا شده عورتی را
 یرقان زرد قوی شده بود و حکیمی فرمود تا هر روز قدری عرق کاسنی را قدر
 سرکه قریب نصفی داخل ساختند و دو درم سرکه کین خشک سک را که کهنه
 و سفید باشد سیوه بر آن میرختند و میدادند تا آنکه روزهی صحت یافت
 و بر خشک و دیگر از سوخته نافع بود حضرت را در جوانی یرقان زرد از
 حرارت بکودک بر گری فرا افتاده بود و علاج چند میکردند و زیاده نافع نبود و از
 بهشت تجاوز کرد و جوی فرمود که راج بلور را نرم بایند و بریزند و در آن گشت خود کینوبت
 آن مقدار که باید یک نذر آن و در یک قاشق جوات بیاشامد و سیم روز سه
 آن مقدار را راج بلور هم کنند و هر روز یک مقدار اضافه میکنند تا به هفت روز
 به هفت مقدار رسد و غذا بپا و خشک با جوات تازه کادی میخورند چنین کرد
 به هفت راضحت یافتند و چندین جای دیگر از مودیم نافع بود و از آنها بعضی
 نداشتند و بعضی را تب کهنه شده بود و بسیار دیدم که بخواص ادویه و طلسمات
 تقرب کردند و فایده عظیم داد اندر ملک شهر یاری جماعتی هستند که ایشان را
 صفر اند میگویند و در قریه و جابا و ساکن میباشند و همایشان زرد چشم
 و زرد چشم و صفر اوی اند خاصیتی در ایشان نیست که چون یرقانی نان ایشان
 بخورد و از ظروف ایشان بخورد و از ظروف آن غسل کند بتخصیص از جام مورد
 و رویتی که دارند جهت همین امر فایده یابد و عجیب است و گاهی دعائی نیز میخواهند
 رب ادا می کنند که شب چهارشنبه در زیر کسریه روضه بوده باشد و مغزهای از
 بدن آن طاق پاره میکنند و بعضی بد و میسند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی
 با آب روان میسند و آن دعا را وقتی که بر آن با و اجانب میخوانند آن مغز را
 بپس کردن مریض نهاده میخواهند و بر آن مریض میدهند و آن الفاظ فایده
 مضمونش آنکه بسم صفرای فلان ابن سله و ابن محمد و ابن علی و ابن علی

کودکی نه ساله داشتم چاشنگاه در باقلازار رفته بود موسم کل باقلا و در آن
 صحن بخاری سبی قوی که آنرا میباشند و هر کودکی که در آن وقت و در آن موسم
 بسیار میکرد و البته از رعونت سبی آن یرقان و تب پیدا میکند و طبعیت که
 این کودک بجا نماند گفت سر من سکنجه بوقت حرکت و گشتی از روضه او باقلازار
 خبر بود و التفات نکردیم روزی دیگر زردی چشم و تن او پیدا آمد و اشتباهی اد
 کم شد و بعضی سخوف شب سیم حرارت تب ظاهر شد و یرقان عظیم پیدا آمد
 صبح سکنجین ده دادیم و بول او غلیظ و زکین بود چاشنگاه از سبب آن
 واقف شدیم حضرت او را قدری فله در دوغ سائیده دادند جهت دفع
 سمیت و ششین گاه را تب غلبه کرد و بیوشی اندکی هم داشت حضرت کینوبت
 شیره خرقه فقط جهت تسکین حرارت دادند از قریب ششین تا بعد از ششین سبب
 که دامیدار شدیم و صفر ابتدا به غذا بپا و خشک جوات فرمود و از آن نان و جوات
 که خود آورده بود قدری داد آن عمل خود را بجای آورد و جهت تسکین از آن نان و جوات
 سرار برده داشتند روز چهارم اشتها نداشت چاشنگاه جیل قدری طلا و آب
 داویم و جهت بی پروائی و بیوشی و غفلت او طلحه ساخته بودم از سر که و صندل و
 و بوی آن او را فایده عظیم داد و هر روز با مغز ادا می که صفر اند داده بود بر ناستا بخورد
 و عصر چهارم بهتر بود و در نیم روز گاهی و غ آب سرد و گاهی شیره خرقه میدادیم و زرد
 شامگاه چهارم غذای مفرات را خورد و آب سرد و بیکاه جواستی خوردی شب پنجم
 عرق کرد و صبح پنجم بهتر بود و اندک اشتهای داین روز در تب همان غذا خورد
 و بعد غذا بخورد شکم اند بجا نیست و بول بعد از این کم صبح شد و او را بتفرج
 مشغول میداشتم و سنگ یرقان و مایه و آب پیوسته و نظر داشت و هر روز از اجزا
 او کمتری باشد تا یازده روز از چهارم گاهی که طبیعتش قبض بود و شیان و قه قه میزد
 روزی کینوبت و در غیبتم عرق شش از جگر کرد و اشتها نیکو شد و نصف النهارگاه
 نان دوغ هم خوردی و حرارت و زهم تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد

و در بانه هم بر پیر شکست و جوهر مرغ خور و جمع تجار در تابستان بکرمان آمدند
 و در راه که با خوره بودند جمله را بر قان زردی تب طاری شده بود مجرب فرمود که
 بر کخیار را در آب بنفشانه شب و صبح آب آنرا صاف یا لایحه بر نهشتا در کشید
 و سه روز چنین کند جمله نیکو شد و دیگر از لطایح کرم و چرب شیرین بهر نیکو دند و اعلم
باب هجدهم در بیان احوال سیر از ترکیب و وضع و منفعت آنها
 و امراض آن و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع سیر و منفعت آنها
 بدانکه سیر عضویت مرکب از گوشتی مختل و عروق و شریان بسیار در
 هیئت زبانش و در جانب چپ معده واقع شده و منفعت مختل و فی است
 که چون او و عانی است هر سودا که بوی آید جای باید و در بدن متفرق نگردد و فساد
 نکند و منفعت رکب شریان بسیار که در دست است که بجزارت عارضی با روت
 سودا مقادیر نمایند تا مزاج آن فاسد نگردد و غشائی از خارج در تمام وی پوشیده
 شده تا آنرا نهاد خود دارد و سیر حساس موزیات بوسیله آن کند و او را با حجاب
 بواسطه این غشا مشارکت باشد و از یکسوی ظاهر سیر منفعت عرقی بقدر جگر
 پیوسته است و آلت سیر در جذب سودا از جگر است جگر اندر دفع سودا از خویش
 بیرون فرستادن این منفعت باشد و منفعت دیگر از باطن سیر بعد پیوسته است
 و سودا که جهت تحریک اشتها بفرم معده بر می آید بدین منفعت بعد آید و اندک اسلم
 و اما سیر از امراض و اسباب و علامات و معالجات اینها بر قان بسیار
 سبب این پیاپی باشد که واقع شود در منفعتی که سودا از جگر سیر می آید
 و بدان جهت سودا بمفر خود نتواند رسیدن و یا خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا
 بخارج بدن اندازد و یا بسده باشد که واقع شود در منفعتی که سودا از سیر باز گردد
 و یا خون در عروق مختلط گشت در اعضا منتشر شود و یا باشد که این سده از درمی بود
 که در جگر یا سیر واقع شود یا در عضوی مجاور افتد و لکن در اکثر و یا منفعتی باشد که در
 قوت جاذبه سیر واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع ذلک در داخله جگر نیز

تصور می باشد و بدان جهت سودا باز ماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا غلبه
 تولد سودا بود و در جگر بواسطه حرارت آن و سوخته شدن صفرا و یا واسطه غلبه
 برودت آن و فساد شدن خون در جگر و تحیل کشتن آن بسودا و بدین جهت
 از نوعی خود فاضل آید و منتشر گردد و این قسم عارض بدین قسم فاضل باشد و اغلب
 با صفرا مرکب بود و یا باشد که از غلبه خوردن خربارهای سودا انگیز باشد و تولد کند
 و بعضی از آن با خون در بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که سیمی نوعی
 وارد شود بر بدن و با لطایح بعضی سودا را تحیل بسودا کرد و یا طبیعت از انجارج
 دفع کند و یا باشد که از جگر آن مرض سوداوی افتد علامت آنچه سبب
 سابق آن شده باشد در مجرای که میان جگر و سیر است متوقفاشته باشد و در
 با دلائل مطلق شده بران دلالت کند و آنچه از درم افتد همان لیسیل بود و گاهی
 هم باشد و آنچه از ضعف جگر و سیر افتد و سبب آن ضعف و درم ناپا باشد عدم
 از فایده آنها و علامات سودا مزاجات بدان جهت که مع ذلک رنگ تن بسیار
 سیاه باشد و اشتها کم و بول سیاه گردد و دراز نیم سیاهی بایل باشد و گاهی
 از گرمی جگر افتد و علامت سودا مزاج حار که در تب و میل رنگ تن از سیاهی
 بزرگ و رنگ بول از سیاهی بزرگی در روشنی و لیکن در آفتاب از سرخی بزرگی بایل
 بود و سلامتی محال بدان گواهی دهد و آنچه از برودت کبد علامت سودا مزاج بار کبد
 و کمی ابلون سودا تن و بول و دراز و نبودن حرارت و ضعف معده بدان جهت که
 و آنچه از غلبه تدبیر سودا انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلائل دیگر بران دلالت
 و سیمی و جگرانی را بقدر رسم و مرض لیسیل بود و علامت آنجا که در می بود نخست تدبیر
 از آن باید کردن بدستور ش و آنجا که اثر سیمی یا جگرانی بوده باشد دفع سبب
 مرتفع شود و طریق تدبیر آنی همان نوع بود که در بر قان زرد گفته شد و آنجا که
 سبب سودا مزاج کبد باشد بدستور ش بعدیل باید کردن و در ریهات و سبب
 و سایر تدبیر آن مستفرغات و معدلات سودا داخل باید ساختن و آنجا که

و شتهای سپرز باشد نخست فصد با سلیق یا از اسلیم دست جب باید کردن
 چند کت سبیل سودا و اودن و با خرمین آب و اودن و تخصیص خیرانی که از خجین
 بسته باشند و درین کاهای سنجین آفتیونی که محل کبری ساخته باشند و اودن
 بتخصیص با آب بادیان یا مار الاصول و در صبح و جاشگاه سفید بود و قد
 همه مناسب و معدل سودا باید و اودن با سرکه که در کربا و دل تدبیر حاجت آید در
 بر چند روز ازین سفوف ملیده و اودن سفید آید بیان آن که بکینه و سبیل زرد
 سه درم و ملیده کاهای دو درم استیمون یک درم انار و فیکر نیم درم نمک خنک و کاه
 از نیمه یک شربت باشد و زیاده و کم کردن آن بمقدار قوت باید و اگر شیرین تر
 با استیمون و ملیده و غار لقون و نمک هندی مقوی ساخته کاهای که مناسب بود و
 نافع آید و آب ترب مزوج آب برک که در اودن سفید بود و آنجا که حرارتی بمانی باشد
 اودن سبیل و سفوف و غیره را با آب غلبه و آب کاسنی آمیخته باید و اودن
 و غذای جاشنی که در محل کبری و سنجین آفتیونی معدل موافق آید و آنجا که سبب
 آفت جگر و سپرز بود و باشد فصد با سلیق این باید کردن و تدبیر باید
 و الله اعلم و درم سپرز اغلب این مرض سودا بود و کاهای از خون غلیظ که
 قریب الاستحال بود و هم آفت و نادر از صفرا و بغم هم واقع شود و آنجا از غلیظ گرم
 آفت زرد و صلب کرد و اکثر آن درم در طرف اسفل سپرز باشد جهت قاع
 و خداوند این مرض را مطول گویند و عوام از آن استخوانه علامت این
 ورم صلابه و کرائی محل در برآمدگی آن بود و در ظاهرین سبب استخوانهای پهلوی است
 در و از سوی چپ حجاب تاشانه دست و سپرز کردن و تاشانه که دم زدن و غش
 شود و چو نفس بچکان اندر کستن قوت ورم و مزاحمت آن حجاب خون مطول
 بود جهت میل در دهمای غلیظ سپرز و باشد که کفهای دست و زانو و پاها
 گرم باشد و در غیرت سبب میل حرارت غریزی با طراف بینی و گوشها سرد
 باشد جهت مزاج آنها و قبول بود سهولت و بسیاری باشد که بر ساقها

زیر اندک و گوشت بن دندانها خورده شود و دندانها بریزد بواسطه سبیل خون سودا و
 بیانی سبیل بخارات از درم سبالا و هرگاه مطول را اسهال خون افتد امید آن
 که بزود و سبیل نذر و اما اگر کربن کرد و بزیق الامعاء استسقا و او که از جهت آفت
 سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطول بر چند غلیظه و کربن باشد و
 و اگر نقل در سبونی متفرق و آب سینه بهتر بود و هرگاه اندر سبیل خون سرد بود
 آماس نزل کرد و و کاه آفت که بجران این آماس بر عاف و کاه باشد که اندر کربن
 آماسی کند صلب بسیار بود که این آماس طحال با آماس جگر انتقال کند و این سبب
 باشد و آنجا که درم گرم بود و از تب و شکلی و سوزش محل خالی نباشد و در صفرا
 این حالات بیشتر باشد و در بعضی ملنسرم بود و رنگ سفید بسیاری مایل بود و
 که صلب شود مطول ملول و مخزون باشد و فکرش برقرار نباشد و عقش مختلط بود
 و چون سپرز از درم بغایت بزرگ شود و نمک بزرگ شود و نفس کی کند و در
 کرد و رنگ سپیدی و زردی که لید و بدن نحیف گردد و کردن باریک شود و سورا
 راست نتواند نگاه داشتن و هرگاه سپرز کوچک میشود و بدن قوت میکند و بهما
 مقدار و سپرز را با بدن این نسبت واقع است و کاه باشد که چون دست
 بر درم نیست و آنرا نمک بنسباند قزقری در آن محل بدید آید و سبب آن
 مادی بود که در روده مجاوران ایستاده باشد بواسطه مزاحمت و منع ورم
 سپرز از او بدین جهت بسیار باشد که قولنج ریجی هم مطول را واقع شود
 و از جهت غلظت ماده مطول از مرض نزلات امین بود و گفته اند که هرگاه مطول
 از درم سپرز ناله امید سلامت بود و جهت دلالت آن بر سلامتی است
 و البقا گفته اند که هرگاه اشتهاهای مطول باطل گردد و یا باز خون سرخ ظاهر گردد
 و بر اعضای وی شرمای سپید و قرچهای سیدر و دید آید و زرد ورم ملاک گردد
 علاج بد آنکه ترتیب تدبیر این ورم ترتیب ورم که نزدیک است لیکن آنجا چون فی و
 اسهال بموقع میشود و مجمل نیز از دوا بعد است و جوهر عضه از جوهر غلیظه

او و به که ایجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله قوت برآیند و با وجود این طبیعت
 و مستدل تر بایه تمامه را یکناخت و خونت غلیظ و محترق است از دوا که او در معده و
 یا چیزی قایلین است به مناسب باشد و دستور این است که اولاً از باقی
 و دست چپ حبل الذراع فصد کنند و چون قوت بتن باز آید ماده را با دستفراغ
 بدفعات پاک سازند و در آن اوقات از آشپزی و اغذیه لایق آنجه مناسب
 وقت باشد بکار بدارند و در تسبیل غذا بقدری که ممکن باشد بکوشند و آب
 آشامیدن و خوردنی خوردن و در ظرفی که از آنچیز که بکوشند باشد بشنایند
 آید و آنجا که درم مسلاهی پیدا کند تا بر سر قوت برآید کردن **بیان** آنجه درین
 مطلقاً نافع یافت اند سه درم تخم کاسنی و کشوث یک درم و نیم کوه و ترش
 مقداری که اندک طعمی کبر و جلد را بچوشانند و در نیم آب تا شربت واری نمایند و صاف
 بپالایند و هرگاه که کشتعال یا یارچ فیکر او یک درم غار یقون حب ساخته بخورند و صبح
 مطبوخ مذکور را بر بالای آن بپاشند تا منتهی به سر زنی که کند و دو درم غار یقون
 یا کنجبین خل کبری بچین تنقیه کنند و اگر فرص ریخته اضافه کنند و یا بر آب
 و کنجبین ساده خورند اقوی باشد و چون حرارتی باشد با آب غلبه الشلب
 و آب کسی خورند و آنجا که اقوی باشد با آب کرفس و بادیان و اندک زعفران
 و نشیتین دهند و اصل از حر مخاث اضافه کنند اما سقوطات بکشد و
 جوجیر یا برک بید یا برک کبر یا پوست کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقداری بود
 با شکر بنامش خورند و اگر پوست کبر را با کنجبین بزوری معی کنند ماده را بطریقی
 بول در بازیرود کنند و اما اقراص قرص قوت قرص کبر چکشت قرص نشیتین
 از طعام خوردن انسب باشد و اما معاجین بر سیاه و شان یک درم و نیم
 مثل زوقای خشک مثل ایجمله به کنجبین سرشته کیشرت بود و استیمون و
 پنج کبر کوفته و بخت بعسل سرشته شربتی پنج شقال تربان کبر شربتی مغز
 قنقور یون کبر سر و ج بعسل سرشته شربتی سه درم و شیر بنامش

در اول

و شبانگاه نوان خورد و اما آشپزی کنجبین عسل کنجبین بزوری
 کنجبین ساده خل کبری شرب و بناری شرب اصولی که اصل جز مثل این
 نباشد و دو درم تخم خرفه در سه کبر کبری مزوج باب و دواقیه مار کرفس شک
 شیرین کرده یا کنجبین چوش ساخته تخم ترب دو درم و نیم با سه کبر مزوج
 آب تلخ قوی و اما مضادات بکشد سداب و فودج و کشتین و پوست
 پیچ کبر جلد را در سه کبر بزنند و کرم بزنند کرده یا سه کبر بزنند و کبر بخورند و قدری
 اکلیل الملک در سه کبر بچوشانند و برک رباب و پوره قدری کوفته برآ
 ریزند و بچینان بنهند و اگر اشق داخل نیاید سازند بهتر باشد و در کرب
 و اسبق و قنقور یون کبر کبر و می است هم تنقیه بسیار بخشد و بکشد
 و بر کاغذی کنند و مقدار محل ظاهر درم و خردل را کوفته بران باشند و بزنند
 و چند اندک طاقت آورد بکشد از آن در بنامش اما این ضاد و الف بود و هر ساعت
 که سر شود و فکر باید کردن و گفتند اندک نامحبت و کینوت آن ضادات مقدم
 بکشد اگر کردن بر نامش اولی باشد و بچین بعد حمام و آبن و مالیدن این بچ
 در شب بسیار و جنبانیدن محل بقدر دلک و اما اغذیه شور یا می مرغ
 جان فربه که بخورد و اندکی برنج و کل یک دران باشد و زیر تاج چاشنی که در
 کبری یا غصص و کرفس داخل ساخته و گوشت مرغ فربه یا بر فربه دران
 جوشیده و دای که داشته باشد یا کنجبین یا غل کبر یا غصص یا برک ترب یا کبر
 یا زیتون پرورده و سیاه پلا و مشهور که کل کیده دران باشد و اشباه آنها
 از آنجه با بخور لایه کور شد و از هر چه بودا انگیز بود چون عسل و شیر و اشباه آن
 بر سینه واجب بود اما میوه نامی خشک و تر آنجه خشک متراپه مغز یا دام
 مترو جز فانیه خشک حرنه انکور شیرین انخیز تر مویز و آنجه خواهند در معده
 خوردن نیکو بود و انکور بعد طعام نیک بود و آنجا که درم بلغمی باشد ابتدا بر بلغم
 بلغم مشغول باید بود و از او به و غیره که اینجا که کور شد آنجه مناسب دانند بکار باید

و بعضی از آنها بسیار درام شده و کبد را ملأ حط باید کردن بسیار این پنج خاصیت از ادرین مرض
 عظیم یافته اند شیخ گوید بطول و خواب دید که یکی سبک بود هر روز سه جره از
 بول خود کرم کرم بر ناست تا بخور تا صحت یابی ده روز چنین کرد و شفقت تمام یافت
 جالینوس گوید مرا این حال بود در خواب دیدم که یکی میکوید عرق میان خضر و نصیر
 دست چپ از جصل الزراع انده بر دواغ کن چنین کرده در اندک روزی صحت تمام
 و این تدبیر لغایت مشهور و مستعمل و نافع است این بطا را گوید ثمره رودنا
 با سبکخین بخورند چند روز و نه صحت تمام بخشد و همچنین خوردن کعب تس با سبکخین
 بخورند مفید باشد و هم علقین پیاف غصیل مدت چهل روز لغایت مفید
 بود و بعضی از اهل تجارب گفته اند که رو باه و گوشت او خشک کرده و سوده با
 سبکخین خوردن نافع آید و همچنین سیر زاسپ خشک کرده و خفاش خشک کرده و
 با شکر بر ناست تا سه کف خوردن و همچنین گستر خفاش بسوی فسیله گفته اند که دواغ
 نهاده و آن بران از سیر و آن جهت قرب آن بکله و کبد است تا هر که بسیار از آن رود و
 بود و من دیدم عربی مجرب که هر کس این مرض بودی جوالد و زری را در شش سرخ کرد و بجای
 ورم را که شیب بره و پوست بدست چپ محکم کردی چنانچه پوست و پرده و کتا
 سبز را گوید و میان انگشت او در آمده بودی و آن جوالد و زرا ازین جانب پوست
 بر روی و از آن طرف دیگر برودن کردی و لحظه بکذاشتی تا نیکو بسوزد و مریض را
 دو کس تنها و سینه و سر او را گرفته بودند تا بخند و سبز بدین و ستور داغ خشک
 و بعد از آن جوالد و زرا کشیدی و مریض را شربت شیرین دادی و بسیار بستند
 که در آن صین غشی میکنند از درد و مدتی حرکت از آن رستی و مریض صحت یافتی و دیگر
 این مرض اول ظاهر نشدی مجربی دیگر را دیدم که سیر زرا را کچ دواغ کردی حرکت بسیار
 از آن رستی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر ماه
 پیش از چربی خوردن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مریض مادرش
 کاغذ سفید سمه بره نویسد و آنرا به چینه و در فاشقی جوین نهند و آنکشتی

بر یک سران نهند و مریض را به پشت باز خوابانیده و دستهای او را محکم گرفته پشت
 فاشق را بر جمل کنار سیر زرا شیب بر چلوئی او چنانچه جمل ورم آن محسوس است
 بنهند یا بر روی پیرامین دواغی شفا میخوانند و تا در انگشت آهسته آهسته میند
 چنانکه کنار طومار در گیرد و با پوست که تمام آن بسوزد و آن هنگام در شیب فاشق با وجود
 که در پیرامین هیچ اثری نشود و در فاشق نیز حرارتی زیاده پدید نیاید سیر زرا نصیر
 و پوست جمل بسوزد و آب عظیم پدید آید یا مر اید تعالی و مریض غلبت در آن صحت یافت

حم	یا جوی علق
یا غرطل طلیس	یا جوی علق
بریم بریم	بریم بریم
یا الله یا جرن	یا جوی علق

تیا و در واضطراب غشی کند آب بر روی او
 باید زد و او را بهوش آوردن و آن شکل است
 و بصورتی دیگر هم دیده شده و آن نیز همین
 عمل کند و مجرب است و آن شکل دیگر صحت
 و بعضی آن را دواغ چنین فرستاده و اندک
 و بعضی گفته اند که پوست سبک را در

باب دوح

باب دوح

بکار و نرم تر باشند بخوراشن تیر کرمی آزار نکند و همچنین بر ورم سیر زرا
 کنند و من در برات ضعیفه را دیدم که این علاج ترک طبیعی بند و فرمود او هنوز تنقیه
 کرده بود و مرض نوبه چون دوسه روز این ضما و بست بیکبار با دوی در تمام پیر
 پدید آمد و منتشر شد و از ستر با بی بر دما سید چنانکه پنداشتی با در پوست او دوا
 و مریض به حال و در دمنده شد و جلد اعضا می او در دوا عیا پیدا کرد و بر هر جای از آن که
 دست نیفتادند و بیکر فتند و از حرکت با و جمل جل او می آمد بطرف بالاسل کرده
 چنانکه بجلی میرسید جشای با آن بر می آمد و قرا فر میگرفت و بعد از آن شش ماه سهلا
 سیدانه در عایت میکرد تا صحت یافت و ورم هم باقی بطل بر طرف شد اما
 داخل ساختن آنرا در ضماوات بعد تنقیه و کهنه که مرض نافع فایتم و الله اعلم
 و در سیر زرا دوی سبب حدوث ریح غلیظه در سیر زرا ضعیف بضم و
 و تدابیر یاد انگیز بود و این باد و جرم او باشد نه در میان غشا و جرم و فرق میان این

درم ریحی و خلطی سپردن کشت که اینجاست که اگرانی نباشد و نموده و شست شود
 و از ساس و دست فشاردن سبک و در زاده نشود و علامت غلبه خلط در
 دراز و صحنه لب یا ظاهر نباشد و خداوند آن حرکات سبک با و بول
 بود و هیچ تب اینجا نباشد و اگر تبی با این اتفاق افتد نافع بود در علامت
 طحال و تلبیر یا بقه هم بدین با و کواهی و بنده علاج اینجا مبالغه در استعمال
 محملات توبه چنانچه در درم صلب مفهوم شد نافع آید و کم رنگ و از زرد و خال
 و سوس و کم خوردن و کم رانده غریقی خوردن بر تشنگی صبر کردن و بجای
 آب گاهی شراب کم خوردن و قرص خردل و رس و کبی رس طعام
 خوردن لطیف مفید بود و در این حد مالیدن گرم کرده بسی سود داشت و الله اعلم

باب نوزدهم در بیان احوال روده از ترکیب و وضع و منفعت آنها
 و اراض امعاء و اسباب علامات و معالجات اما ترکیب و وضع و منفعت آنها
 بدانکه روده مطلقا عضو است عصبانی و تومی و بر هر تومی آن غشای پوشیده
 با غشای پیوسته در یک سطح واقع شده اند و لیکن روده با همه از اینها واقع اند
 تا بر تفل اعانت کنند الا در حاد آخر که در بعضی از این جذب بهم هست تا از امعاء
 جذب مانقی انفال کنند و همه را پاک سازد و جلد روده را شش ضعف واقع اند و
 بهم پیوسته اند اول روده ایست راست و مقعر محد و متصل و بواب و مانند او
 و این روده از قعر محد هست و فرد آمده است و هیچ خم نذر در تا حوالی آن از بهر
 احتشای دیگر حال شده و دفع او مر انفال را آسان تر بود و اندر هر شخصی طول این
 روده بمقدار عرض دوازده انگشت است بدین جهت این را اثنا عشری گویند
 دوم بدو پیوسته است و از اوصاف آن خوانند جهت آنکه تفل اندروی جای گیر
 و زرد و از روی بگذرد بواسطه رسیدن صفرای خاص از زهره بدو و شش
 از تفل بر روی سوم بدین صایم پیوسته است و آن بر تود در روی برسم نهاده

تا هر چه شایسته غذا داشته باشد و با تفل بدو آمده بود و بر تود روی بر روی
 اندر شکم و تویهای آن سبکند و با سبک تا تفل با سار قیامی آن خصیصه از تفل جدا
 کرده بجزگ کشند و نیز سبب جای یافتن تفل اینجا مدتی تقاضای بجا بستن
 بر ساعت رنج ندارد و این بر سه صفت از باقی اصناف مجرم لطیف تر و دقیق تر
 و بدین جهت این معادله اتفاق گویند چنانچه باقی را که غلیظ ترند با آنکه هر یک نامی دارند جمله
 از غلظت هم خوانند و منفعت وقت و لطافت اینها آنست که چون حصه از غذا با تفل
 بدین صایم آید بیشتر از آنکه بیکر امعاء حرارت اعضا درین روده باز و تر و بهتر تر تواند کرد
 و غنی فی الجمله اینجا نیز حاصل باید که مدو سنج معده گردد و بدین روده هیچ پیوسته
 بواسطه قریب اینها با عضای گرم و قبول حرارت آن اعضا باز و دوی و در درون آن
 امعاء طوبی که طبعیان آنرا مروج الامعاء گویند مشیت است و آن طوبی است همچو
 اندر است سسته که سطح داخل امعاء را سبده است تا گذر انفال آسان تر باشد و
 سبب انفال کشید و صلب و اینها رسد و از آنکه شش خلط پیریش نشود و
 غلبه کی آن طوبت درین امعاء بخصوصا آنها آنست که چون صفرای صرف شش
 میگذرد و نخواست اینها را چهارم روده غلیظ بدین امعاء تومی تومی پیوسته است
 و از حلی از روی در او امل روده همچون خریطه بسوی راست بیرون آمده است
 آنکه بطرف پشت مائل و در او یک منفذ بیش نیست و آنچه بدو در آید از راه هم
 راه بر آید و بیکر امعاء و جهت این او را عور گویند و او همچون محد دیگر است
 و منفعت این آنست که آنچه از بقایا غذا یا تفل مانده باشد اندروی با پیوسته
 کسب حرارت از مجادله و حکم بخت تر شده بعروق منجذب گردد و اندر طلت
 این روده باشد که کمینت خایه فرو آید از بهر آنکه بیکر پس از فاده است و هیچ
 رابط پیوسته نیست و هیچ امعاء پیوسته است و آنرا قولون گویند
 و آن روده ایست غلیظ و بسوی راست آمده و نزدیک بیکر رسیده پس بسوی
 چپ باز آمده است و فرد سومی کشیده تا نزدیک پخاله ران چپ کشیده باز بسوی

راست بازگشته است تا برابری قوت و اثرش هم نزد سوزی دارد و آنجا که بسوی چپ کشد
چون نزدیک سیر رسید بهت نیک شده است و فراهم آمده و بدین سبب است که
درم سیر نگذارد که با دانه زرد تا باستانی بیرون آید و تحت آتش شود که بدست مالند
تا بیرون شود و نام قوتش را از نام این روده اشتقاق کرده اند بسبب غلبه و وقوع آن
اندرین روده و ضعف آن قریب است بمفقت اعور ششیم بدین سبب است
و آن روده البیت غلیظ و راست که نهایت آن مقعده است و این را بسبب
راستی بناد است تقیم خوانند و فراخی وی قریب بقراخی مقعده تامل در وی جمع
شود و در قضا حاجت بیکبار فراخ شوند و هر لحظه اندک دفع نباید کردن این روده
بر بهر مای شست پیوسته باشد پیوستنی که آن را بر بهر با خوشی بدارد و نقل اندر روده
قولون و اعور عفن گردد و بوی نکند و در نهایت روده مقعده تقیم که مقعده است چهار
گردد و در آمده است یکی از آن مقعده را فراهم کشیده دارد تا نقل بهر او بیرون نشود
و دیگری بر بالای اوست و در وقت دفع بر نقل قوت کند تا تمام بیرون شود و هر دو
عضله دوم مردان را به بن قضیب پیوسته باشد و دو عضله دیگر بوبریه نهاده است
بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جای خود میدارند و هرگاه درین دو
سستی پیدا شود مقعده بیرون خیزد و الله اعلم و اما امراض معده
و اسباب و علامات و معالجات اینها اسهال سبب رفتن شکم یا بواسیر
ضعف قوتها و رفیق کنند مایه و کشائنده مساهبا و یا اشتلالی بود بعضی
اخلاط روده و عروق تن قوت طبع در دفع آن براه معایاذ و مانی باشد در اخلاط
و فرستادن طبیعت آنرا بمجده و اسهال و یا قهوری بود در حال عضوی مخصوص چون
و جگر و ماسار یقا و سیر زهره و دماغ یا در دو سهلی یا یعنی یا فرقی یا که در وی تمام
یا اثر ویاسمی بود بر بدن اما اسهالی که ازین نوع چیزها واقع شود مادم که خوب
تغیر حال عضوی از قانون طبیعی نکند و بر خلافت قوت خود عمل نماید داخل درین مرض
نباشد همچنین اسهال که اگر از این ثبوتی بود و همچنین اسهالی سیضیتی و عرض و بحرانی

و مادم که با فرط با نجا مسند و اخلاط صالحه را ضایع گردانند و بدانکه سبب
مرض مجده مرا سهالی را چنان بود که چون مجده بسبب موانع نتواند که دفع
نیکوترن نماید و کیلوس مناسب حاصل کند طبیعت اعضا از آن
متفر گردند و آنرا بخود کشند تمامی آنرا یا بعضی را و آن بر مجده کران آید و آنرا با معا
دفع کنند و باغایر از آن نفرت کنند بجهت ناخوشی که بیرون فرستند و باشد
که رطوبتی نیز از اینده تمامی سطح مجده را آلاشیده باشد و غذا قبل از اثر هضم خود
می لغزند و باشد که اخلاط و مواد فاسد غالب مجده آید و دفعه بعد طبیعت کلی
آنرا دفع کند و باشد که آن مواد و اخلاط از قبیل ریم و خون آلاس و جراحت
و ریش مجده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض که طبیعت جگر آنرا از خود
دفع کند و با سایر اقیاناز کراند و با سایر اقیاناز با معا فرستد و اسهال آنرا دفع کنند
که بسبب مانعی جذب کیلوس نکند و از مجده هم با سایر اقیاناز معا رود و اگر ریم و
یا خون جراحی و یا شکاف عرقی در عروق آن مجتمع گردد هم بدین طریق اغلب منفع
و سبب مرضهای ماسار یقا مرا سهالی را هم قریب بدین تواند بود و بسبب سیر
و زهره مرا سهالی را چنان باشد که سودا در سیر غالب گردد و مجده بیشتر از مفر
ریخته شود و از آنجا با معا منفع گردد و باشد که در مجده با غذا اختلط شود و آنرا متغیر
گرداند طبیعت از آن نفرت کند و قبل از تمام هضم با معا فرستد و همچنین صفرا در سیر
غالب شود و با معا ریزه از مقعده معین و یا مجده آید و از آنجا معا رود و باشد که از سیر
طریق منفع گردد و بسبب مانع مرا سهالی را چنان بود که زهره با معا فرود آید و طبیعت
از آن متفر کند و دفعه آنرا با معا فرستد و با افعال منفع گردد و باشد که در مجده غذا
باشد و آنرا مایه زهره فاسد کند طبیعت در آن تصرف نکند و با معا منفع گردد
و باشد که آن ماده حاد بود و مزاج بعضی اسهال فاسد سازد و دفعه پیوسته
آن طلب و سبب دوده مرا سهالی را چنان بود که قوت و امساک آن سبب
یا مرض دیگر ضعیف شود و هر چه در او نگذرد و باشد که از ریش آن ماده دفع شود

و باشد که سبب آنکه که در مجرای آن با مواد ریزه یا غلبه میل کند و طبیعت
 آنها طلبد و باشد که سرک از وی بکشد و خون منقطع گردد و اسباب علامت
 این اعضا که سبب این مرض اسهال واقع اند سوزی روده سبقت و زکری است
 و تحقیق بر یک از حملش باید نمودن و اما اسباب و علامات امراض معالجه درین باب
 مبین گردد و دلایل مطلق امتداد اول باخیم مذکور شد است و در بیان خوب
 اسهال یا علامات درجی و فی باشد و آن نیز سبقت بیان یافته علامات
 آنچه از بواسطه افتاده بود اختلاف الوان قوام براز و اگر رقیق و کم بوی و لزج آمدن و در
 گرمی و او خرو زو بیشتر شدن با گرمی و سستی هوای ملک و عدم عادت برض
 بدان بلکه عادت بصد آن و لزجیت عرق بدان گواهی دهد و اگر تقضی اندک در بواسطه
 تپی و باغی مانند این علامات یار بود و ضعف مریض بیشتر از تقضی مریض
 باشد و مریض را عموماً نیز واقع بود و این قسم را اسهال طبعی است یا توان کرد
 و آنچه از امتداد بود یا چسپیدن ناف بود و پوسته سبزه آید و این چنان باشد
 که نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و پس باز ایستد و مریض چنان باشد
 که بر طرف شد دیگر باز آید و چند روز نیاید و گاه بود که یک هفته بر حال مندرجی
 باشد و گاه بود که بسبب روزی در دست باشد پس خوبت اسهال باز آید
 و مریض چنان باشد که بتواند مریض طاری شده و باشد که بر باز الوان مختلفه
 باز گردد و جمله راحت و خفت یا نین بود و فرق میان آنکه ماده از جمله عروق مجک
 رجوع کرده و از آنجا با سار قیاد و داده و آنکه ماده در حوالی حده بوده و بعد از آنکه
 و از آنجا که با معا آمده آنست که اول با کیلوس مختلط باشد و رقیق بود و دوم با غذا
 و نقل دفع و غلیظ تر باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان یا ضمه بود
 یا سکه افتاده باشد در نقل اندک مضمعه پیدا بود و چون سبب این ضمه
 و یا بطلان بلغم غلیظ بوده باشد که معده را آلوده است و در بر از غم
 غلبه از ج طایر بود و زودتر از مقدار و مدت لایق دفع شود و اگر خلطی دیگر خون سفدا

و صفر اسبب بوده باشد و در بر از پدید آید و سایر علامات غلبه هر خلط واضح باشد و اگر
 سبب منخ استام مضمعه بود تولد با و باشد و قرار در شکم و معده بعد غذا با وج شایع
 شود و اگر قوت دایمی مهمل سطح معده جا کرده باشد و از آمدن موجب فعل ساخته تقدم میل
 و عدم دیگر اسباب دلیل بر این و اگر ریش بره ضعیف بوده باشد چرک و پوستهای قرمز در بر
 با علامات آنها ظاهر بود و اگر آکاس سبب بوده باشد دلایل آن واضح بود و اگر آکاس بود
 ریم و خون در بر از پدید باشد و بسیار فته که ریم از عضوی دیگر معده آید و با معاندن کرد
 و در بر از ظاهر شود و باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد
 و علامت هر حال علامت درم محل آن بود و آنچه از جگر افتاده باشد اگر از بطلان
 مضمه آن بود اسهال کیلوس محض باشد و جدا از نقل آید و اگر از ضعف یا ضمه و یا
 آن بود اندک اثر مضمه جگر در آن پدید باشد و در ضعف یا سکه کیلوس در جگر اندک
 زمانی بماند و اگر از ضعف جاذبه بود برز غالب تر یا کیلوس آمیخته آید و اگر ضمه
 سده یا ورم بوده باشد همین علامات با علامات آنها ظاهر بود و اگر سردرم کشاد
 بود ریم خون هم بر از ظاهر گردد و اگر رکی در جگر اتفاقاً طر کیده باشد یا سر باز کرده
 سبب سور المزاجی که م تر از خون صرف و غلبه آید و اغلب اینها در آخر سیاه و
 شوند همچو در وی شراب و در جگر علامت سور المزاج ظاهر بود و در شکم در وده
 پیچ آفت نباشد و در دکنه و اگر اسهال و موی کبیدی یک روز یا دو روز حبس شود
 و باز عود کند و آنجا که خون در جگر از جهت سور المزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن
 که اخته شود و با معا منقطع گردد و بر از صیدی باشد و علامات غلبه حرارت کبد
 با آن ظاهر بود و اگر صفراوی در جگر غالب متولد شده باشد طبیعت آنرا سبزه
 و با معا فرستاده بود و علامات آن با صفر و بیه بر از ظاهر باشد و اگر گرانی آید و گاهی آن
 خونی هم با آن یار بود و گاه باشد که خلطی محرق اکال در جگر متولد گردد و نخی آنرا
 بخورد و چون خاثر از آن با معا منقطع شود با التهاب وحدت در مزاجی کبد باشد و
 بعضی از جرم جگر را بخورد و قطعه از آن جدا کرده طبیعت آنرا بوجی با معا اخراج کنند

و در راز باره کوششی که با تشنگی بگذارد و در آب حل نشود و با عروق صفرا
ظاهر گردد و بسیار دیده اند که قطعه بزرگی از این نوع در راز ظاهر شده در شخص
زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین چیزی از عروق ضعیفه اختلا
بعضی چنان دانسته اند که جرم جگر بجزارت غالب و حدت خلط اکال که اخته شود
و بدخل امعاء شرح کند و اینجا باز منعقد گردد بهمان وضع که کوشش آن بخون بسته ماند
و این صورت را در عروق شکل توان کرد و آن که گوشت که تخم مذاب از عروق با معا
میرود و عروق دقاق هم از آن بگذرد و بر تقدیر سلیم باز با هم خون منعقد میشوند و بعضی
چنان دریافته اند که چون با جگر بخارج امعاء رسد طبیعت کینه های آنرا بجهت دفع
آن از هم بکشد و منعقد گردد که آن جرم بدخل آن درآمد و بعد از آن بظاهر روده بجال خود باز گردد
و این هم بعید و اگر برود نوع را معا اعتبار کنند فی الجمله و جوی دارد و در فرق میان
اسهال معدی و کسبی در بعضی مواضع اشتباه است که در مطلق کسبی است
با بعدی خلط منفذ بیشتر باشد و عدد مرات آن کمتر بود و ثقل آن غیر مخلوط و بی
باشد و بر مجلسی باشد و فقه دفعه بعدی در راز ترا خارج باید و فرق میان اسهال
و اسهال سیاه که از اخلاط محترقه و کشادگی سده باشد است که خلط محترق
سیاه نباشد و بقوام غلیظه از جلد بود و خلط سوداوی سیاه زرد و رقیق تر باشد
و بوی بد نکند و اینجا رسده آید متعفن و بد بوی باشد و گفته اند که اسهال که از
اخلاط محترقه باشد چون بسبزی سیل کند نشان قوت طبیعت و امید خلاصی بود
و بعد از آن بزودی زرد گردد و صحت پیدا کند و اینجا را با سایر افقاده باشد و هم
قریب بکسبی بود لیکن چون اکثر رسده قوی بود هیچ اثر منضم جگر در برابر کسبی
نباشد و در جگر هیچ کرانی در غذا بدید نباید و بنزال زرد و غلبه کند و اینجا از سایر
افقاده باشد راز سوداوی بودی متن چنانکه تقدم ذکر یافت و علامات و حثیت
سبز غلبه سودا و بدان شاید بود و گفته اند که هرگاه که اسهال سوداوی در
ابتدای مرضی که واقع شود بر زمین بخوشد همچو سر که کشنده باشد جهت غلبه

و احراق ماده و اگر بوقت جوانی افت ممکن البر بود زیرا که در ابتدا می آید چنین خلطی
سخت حاد و شوار دفع جز بسبب اضطراب طبیعت اخراج نیاید و بعد بضع بقوة
طبیعت اخراج نماید و اینجا از سره افتاده باشد راز صفراوی بود و غلبه حرارت
مراج و جگر و تدبیر صفرا و اکثر و ما تقدم حمی غلب و محترقه شاید این مرض مراری
و دلیل غلبه کردن صفرا بود و اینجا از دماغ افتاده زرد و سیل و ظهور رطوبات
غلیظه در راز و بیشتر بودن اسهال در صبا و بعد از خواب در راز زرد و آمدن
و بعد از آن تبدیج کم شدن و در شب کم بودن یا نبودن بران دلالت کند و شاید
که ماده زرد کم زرد سبب سبب اسهال گردد و آن هنگام علامات زرد کرم یا اسهال
و موی ظاهر بود و آبش بهمان طریق مذکور مخطوط باشد و اینجا زرد و افتاده
باشد علامات امراض روده بدان اشهاد کند لیکن اینجا که سبب ضعف است
و اسهال رطوبی بود و غلبه لزج که سطح آنرا آسیده است بجهت کم آمدن صفرا
شونده بر روده در راز ظاهر گردد و این راز ق معدی نباشد جهت توکل این غم
در معده و آمدن از اینجا با معا و اینجا که سبب اسهال شده علامات
آنها چنانچه بعد از این بحث بسین گردد تا ظهور خون دریم و پوستها در راز قریب
و اگر سبب اسهال کشاده شدن سرک بود از عروق که در سطح اندرون امعاء
ستقیم راز خون بود صرف و کم کم ظاهر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم
آفت روده در غیر هیچ و عدم علامات سور المزاجات مطلقا بدان گواهی دهد
و اگر سبب باد بود اسیر باشد راز با قح غالب و قراقرق با قح دفع شود و در جگر
بیشتر میل شود و با خون و بخون باشد و علامات باد بود اسیر با آن باشد
و گفته اند که هرگاه اسهال باقی همچون مرهم شود و یا غلبی کرد و خطرناک بود
و وقوع اسهال بیکبار بعد امراضی آنکه بجانی باشد نشان بد بود و هرگاه سبب
غذا دهند و بعد غذا در بعضی اسهال قوت بدید نباید دست از علاج او باز نمایند
علاج بد آنکه منع اسهال مطلقا به هیچ وجه میسر گردد و لیکن استعمال

تواضع و این کاهی باید که درین مجاری عرقی گشاده باشد و یا خراشیده و
 شده و دوم استعمال مغزیات و این کاهی باید که مجاری رافوت امساک
 رطوبات ضعیف شده باشد سوم استعمال مغلطات و این کاهی بود که
 مواد رفیق و سیال شده باشد پنجاه چهارم استعمال مخدرات و این کاهی تا
 که در مواد حدتی و لذتی باشد **خمس** مائل ساختن ماده بخلاف جهت مها
 و این با تعریق بود اگر ماده رفیق و قابل آن باشد و یا بقی بود اگر ماده غلیظ
 باشد و یا مادر بود اگر ماده قابل آن باشد و یا به مجیمه نهادن بر اعضای بالا
 و شکم اگر از آن مانعی نباشد و چون ایمنی واضح باید دانستن که اغلب انواع
 اسهال که ذکر کردیم بحقیقت عرضی اند مرض سابق را که از اسباب آن شمرده
 چون سدی و درمی و زلغلی و امثال آنها ولیکن چون این عرض در اکثر اوقات
 و احوال آخرت از آن مرض بنابرین این عرض را مرض مذکوره اند و علاج جهت آن
 مقرر ساخته و تدابیر آن امراض را جزو علاج این داشته اند و علاج مشترک در
 بسیار افتد که طبیعت را اسهال قوی باشد با وجود دفع سبب مرتفع نکرد
 و علاج دیگر علیحده محتاج باشد و یا اگر آن فعل واقع شود و جوشتهای آن موجب
 میل و تحریک مواد را منوضع گردد و در علاج ملاحظه و مراعات جملة احوال لازم
 بود و اصلاح این مرض از روی کلی خصوصاً بعد اصلاح امراض سابقه بقوت
 بعضیها و قوت جاذبه و ماسکه بیشتر کرد و قانون رتد اسیر خاصه آن
 مرض آنست که اکثر جزئیهای خشک که درین مرض **الاسهال** و اکثر جزئیهای خشک را
 که درین مرض میدهند از تخمها و دانهها و مغزها و اغذیه مشتمل تخم خشخاش و رنج
 و مغز جوز و قوط مثلاً جله را با تشس بریان کرده یا بوی داده بوسی دهند و شیر
 نیز ازین تخم بریان کرده گیرند و میوهای را که اینجای میخورند همه را در شیب خاطر
 که مچخت جفت که روی آنها نسوزد اندکی دهند چون خربزه پی کسب و امرو
 و نار و اگر بعضی را در خمیر کوفته بریان کنند بهتر باشد و آب بشیر و دوغ و اکثر انواع

خام را که استعمال کنند بمدراسنک تاب کرده یا آه بن تاب کرده و بنده و از مضطرب
 احشا و معده پر خدر باشند و حرکت عیف و زور نکنند و چیزهای که ترک مردم کنند
 خلطها باشند نه بیک که ضرورتی عظیم باعث آن شود و طریق علاج مطلق
 مرض آنست که با این رعایات مذکوره رعایت امراض سابقه قویتر نکنند
 و تدبیر امر کتب سازند اما اینجا که سبب حدوث اسهال بواسطه ضعف
 غیر معتاد یا تقصیر باشد تبدیل آن باید کرد و اگر میسر نشود تبدیل آن بدور
 که در حقیقت و دخی بانی و غیره گفته شده باید کرد و تر یا قات قابض یا غلط
 دادن و مالیدن و پیوسته در آب سرد نشاندن و بر سر و رختن و مالیدنهای
 تردد و لای برتن پوشیدن و بمروحه آزار بخش داشتن و اطراف را بستن و اینجا
 سبب اسهال باشد در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاضلی باشد بنصف
 گفته و غذا را عادت گرم سازند و بر بالای خندرس یا کلفند و امثال اینها بنحو
 آب که خوردند در تشنگی الحقیقی صبر کنند و یا اندک کلاب آبیخته خورند و اینجا که سبب
 امراض معده باشد نخست علاج آن باید کرد و بدستوری که در مجلس مذکور است
 لیکن مرض چون اسهال است رفع اسباب آن سهیل و ملین و حقه با دام که ضرورت
 عظیم واقع نباشد از آن همی نبود جائز نباشد و عند الضرورة مسهلات باید
 اولی بود چون بلبله و کل و امثال آنها اگر مانعی نباشد و کاهی که سبب
 منع اسهال بقواضع بعضی محض بوار و نشاید کرد که ورم را زباده سازد و ترکیب
 در جملة احوال لازم باشد و کاهی که سبب قوت و داروی مسهل باشد که در
 سطح معده مانده بود تدبیر افراطی مل بنوعی که در بحث تدبیر استغراضات سبقت
 بیان یافته باید کرد و وقتی که در اینجا که قوت باقی بود و بغایت نافع اند و
 فاویر در دوغ سائیده خورون و کاهی که اسهال سوداوی بود نخست قصد
 اسهال موافق آید و بعد از آن معنیات سودا و معدلات مزاج دادن مناسب باشد
 و خوراندن جد و در آنچه مناسب بود و سخی کرده فائده تمام نمیشد و اصلاح

سپرز بدستورش لازم بود و اگر مجرب بر سرز افکنند و کچدی داغ کنند عظیم نافع آید و اگر صغیر
 بعد بریزد و منافع سیکر و علاج آن غلج مراری باشد و قی کردن اینجانبی نافع
 و زلفی غلج زراق مرتفع کرد و در طبعش در ضعف معده گفته شده سیان
 جی نافع بکیرند و مرقه و افیون و چند بیدستر از یکی یک جز آب منور و حب ساند
 بر یکی مقدار قلعی ششتری از آن مردم رسیده را بفت حب باشد و کوه کان را خوب
 و ده ساله را چهار حب و بعضی حکمای تفرقه نم کرس گفته و اگر ضعف بهضم از باد و
 معده باشد غلج و جی ریخی و غلبه جفا کافی بود و اینجا که سبب امراض کبد بوده باشد
 غلج آن بپسوری که در مجلس مذکور است باید کردن با ملاحظه در رعایت جانب
 اسهال در سده و درم از استعمال قوالض قوی و بی مصلع مفتح و منفع و چیزهای سرد
 با فضل بر خور باید بود و آن چنانچه در درم معده بصریح یافته و خداوند اسهال غلجی را
 غذا آخر کشکاب ساد و نباید و آن نیز در روزی و در نوبت توان دادن و اگر آن
 شود و جادرس مقشربالست و چنانچه بکیرد در مریست جز آب توان دادن و اقتصار
 بخوردن مویز منقی و دریناب عظیم نافع است و ششخ نیسی از مجربان ازین تجربه کرده
 و خداوند اسهال موی را سفوف الطین و آنچه در بتن خون زخمها و جراحتهای در
 چند جای مکرر ذکر یافته دادن نافع بود و اینجا که استلای بهم و ز خون بود و قصد از
 عرق مخالفت جانب کبد مفید باشد و من چندین اسهال موی را در سرد
 پودا بخورده فایز بنی شیرین بریان کرده با فراط خوراندن و غذا حاجت مکرر
 نیست غلج زنگی را در زستان شش و در اسهال خون و بطنم با اندک شکر
 بود و قدری جوز بابد و خورنیدیم بهتر شد و مکرر کردیم صحت یافت و خدین
 دیدیم که بعصاره خرثوله صحت یافتند چنانچه روز اول یک فاشق خورد
 و تا بهفت روز هر روز یک فاشق با ضافه کردند چون بر طرف شد و آنرا که اسهال
 از حرارتی و خلط حاوی افتاده باشد آب سخت سرد و بنامش دادند و در یک
 طلا کردن و شیرتهای سرد سرد کرده خوراندن و شربت ششخ شش و تخم ششخ

در ششخ شش
 و تخم ششخ

و شیره آن در آتش جود کشکاب دادن نافع بود و همچنین قرص کا فور و قرص طباشیر
 حاضی دادن مفید بود و اگر در اسهال خون اطراف سرد کرد و وری زرد شود
 و بنض سقوط کنند و غشی افتد و شکم برآمد قی خون معلوم کرد که خون در شکم بسته
 و علاج آن پستوری که در بحث قی خون گفته شده باید کردن و هرگاه خلط محرق
 در جگر پدید آید و جگر را بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مفید افتد اگر که توان باید کرد
 و غذا و شیرتهای لطیف خشک تر باقی باید دادن و جود دار آب خرثوله و طین مخوم
 فاو زهر در دفع آهین تاب کرده درین باب نفی جامع ظاهر دارند و شش خرد
 داده و بزرقطونای بوی داده از هر یکی خردی و شراب ریاس یا شیر صندل
 گرفته دادن بسی مفید آید و جگر و لث را خشک کرده دادن و چنین جگر گنج
 بخا صیت نافع بود و ضادات تریاتی جگر بنهادن هم بسی مفید بود و مخدرات
 تریاتی دادن هر روز یکوقت نیکو بود و ششیات و قتهای خشک تریاتی فایز کرده
 ششیه باشد لیکن او خال مخدرات در قته ششیات جهت این مرض اسهال
 مطلقا جایز نباشد و ششخ گوید که یکی را دیدم که ششیات افیون برداشت و ملاک
 و اینجا که سبب امراض با ساریقا باشد هم پستوری که در کبدی بدان اشارت شد
 عمل باید نمودن و ضادات بر محلی که میان معده و جگر و امعاست افکنند و اینجا که
 اسهال از غلبه صفرا باشد که از زهره می آید نخست جگر را خشک باید ساختن و اگر
 صفرا سخت غالب باشد بطبیع بکیرد زرد و خرمای هندی استغراقی اولامناک
 بود و بعد از آن تعدیل مزاج و تسکین اسهال بکشکاب سفوف حب الرمان دفع
 شکاب کرده و شراب ششخ شش و اقراص طباشیر و کوارش سماق و آب
 آن و اگر قدری پست جو بکیرد و مقدار دو درم ششخ شش با آن بیامیزند و آب
 ترش و اندکی شراب یا اندراب ترشی سماق یا اندراب دفع آهین تاب کرد و پست
 اسهال صفرا باز دارد و کفک بژادی سوده مقدار چهل درم اندر سبکباز کوشش کا
 یکشما نوز و زهره کنند و بدینند نافع آید و ضادای که از صندلین و نوفل و کل سرخ

در ششخ شش
 و تخم ششخ

درماند و کل نار و کل ارسنی و افاقیا جلد را گوشت بجلاب با آب برگ مورد یا آب
 جو تر سرشته ساخته باشند بر جگر بنهاند مفید باشد عورتی را بعد از استیلا
 حمل در تابستان در ری اسهال صفرا شد و در شب باز وزی قریب بیست مجلسی
 بعد سه روز نبات ضعیف شد و هر لحظه غشی کردی بی خفقان حضرت فرمودند نافه را
 حیوانی در دهن سائیده بد و خورانیند اسهال و غشی جلد بطرف مرشد و باز که مرگ
 صحت یافت و آنجا که سبب نزله باشد سوز که بستوری که در مجلس مبین شده
 باید کرد و بعد خواب قی فرمودن و مغزیات جهت جگر شکم بعد منغ نزله بکار داشتن
 و غذا و شربت و دوا از قوابض غفص دور بودن و بر شست و آب زله بر بالای غذا
 مناسب چون شیر شکر آب کرده و سسته شیر تخم دارد و نافه اطفال و بچه بر بخته
 و آب با آن نافه آید و آنجا که سبب نفی لامع باشد آنچه در تدریج معده گفته شد
 موافق آید و ضامدی که از کند و مر و مصطک و صبر و افاقیا و شب و داون افیون
 و زبر الینج یا چند بر آب آید جو سماق و کل سمنج و کلار و شک و عصا و لویه و جگر
 و غفص و مایشتا و عصا و مورد و جلد را هم سرشته ساخته باشد بر شکم طلا کردن و در
 تابانجا شک شود و بی مفید آید و اگر چه تیز باشد این طلا نیکو آید و آنجا که سرک
 بکشد در اسهال خون افتد از او دیه که جهت بستن خون جراحهای درونی مذکور شده
 استعمال باید نمودن و از داخل و خارج و از حرکات عقیقه بریزد باید بود و آنجا
 بصاره فرود نبات نافه آید و ضامدی که شکم بنهاند خون رایند و آنجا که سبب
 بواسیر بود و شکم علاج باد بواسیر بر شکم که در مجلس مذکور کرد باید کرد و صبح
 او را با یک سفند جوآن خورانیند با قدری از تره آن و از آن حقه کردن مفید آید
 و ببار کس اسمن بدین مداومت خوردن با یک صبح از مضرت و دشت آن باد
 و حرکات اسهال مضر خلاصی دادم و ازین جلد دوستی و شتم شصت سال و چنین
 سال او را این مرض بود و در شب باز وزی سه چهار کت بیشتر زرقتی درستانی
 برات این مرض برا و غلبه کرد و دیده نوبت و بیشتر رسید و بسنی ضعیف و تصور

در آید و بر علاجی که در اسهال از قوابض و اون مفرست و از نافه اطفال و اون
 و شمشیات و شیر و اشال بان کردند فایده نداد بلکه قوابض مضر آخر بغیر استغاثه
 این تدبیر فرمودم بهت یکسال فریاد و بقوت و در باقی اوقات روزانه خواستی
 خردی و اگر دوسه روز پنج یا شش بار و یک شکم بیشتر و خنده کردی و چون قطع
 با کل ممکن نیست خنطیل آن وقت مل مزاج طبع نباید داشتن و بعد از باید که زانیان
 است فی الجمله بیان تدابیر انواع اسهال و جلد در علاج کودکان سبقت ذکر است
 جهت مردم رسیده هم عظیم نافع بود و از موده است و استعمال هر دوی مناسب
 مزاجی که بر محلی برای طبیعت با هر متعلق بود و آنچه در علاج سحج و قروح امعا گفته میشود
 هم معنی باشد در این تدابیر بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که شش شغال بر
 صاحب اسهال بکشد و نافه بود و جالکینوس کوبیده شود که در چون بشوید و
 چند آنکه شوری آن کم شود و بر روی انگشت افروخته بریان کرده بخورند نافع بود و اگر سوسه
 پیس برشته از آب شراب مورد یا عصا و قوابض یا شراب پی شیرین یا عدد
 بخورند نافع آید و گفت که معده شتر مرغ را خشک کرده و سوسه دودم ازان ببارند
 یا رب اس و اون نافع بود و تخم صی اسهالی را که از سستی معده باشد و گفته اند
 که از گوشتها گوشت کبوتر بچ و گوشت دراج و کبک که آنرا بنار دوان و زیره و کشک
 سازند غذای موافق بود و سهولین را لیکن در او آخر توان و اون اما در اوایل تا کنون
 از گوشت و جربی و هر چه تری فراست خذر باید فرمودن و بعضی گوشت سگ را
 بخته در اسهال خون میدهند و عظیم نافع می آید و همچنین موسیای که از گوشت سگ
 ساخته باشند میدهند و مفید است و احققان بطبیخ گوشت سگ هم از موده است
 و بعضی خونی را که از درون شکم کوفند بوقت شکافتن بیرون می آید از اربان کرد
 میدهند بسی نافع باشد و بعضی روده شتر را خشک کرده و سخی کرده با کربن
 سفون میفرمایند در اکثر البان نافع آید و مقل سیرا کیمین بلوطی هم از موده است
 و همچنین بخربای سنگ شکن و باری که در خاک می باشد سائیده و رختی خشکی بخورند

سفوف کردن در شبها و گاهی در روز چشبه سنگاب کرده خوردن عظیم نافع آید
 در اکثر اسهالها و بعضی از دیسنتریا میگویند و میهند بسیار فایده میدهد و اگر دکنند
 نیز از مودیت و بعضی از یون برورده میهند و نافع می آید و شیخ گوید نیم گرم از
 محرق بلخ چنانچه سیاه شده باشد با دهن در آنچه مناسب بود اسهال را کند و البته
 باز دارد شخصی را در حوالی ناف دردی بود و با آن شکمش رفتی و شتهان داشت
 و علامتهای اسهال زیاد و موثر نیامدی روزی دست خشک بر محل درج نهاد راحتی یافت
 پس آن باب سردتر کردی و بر آن نهادی و دست جلد اعراض بد بر طرف
 شد و صحت یافت و چند کس دیگر را که چنین مرض داشتند همین نوع علاج شد
 از آنجمله غلامی چهل ساله را چنین حالتی پیدا شد و نهایت ضعیف میشد و
 تلخ و برن بزات خود در عین دردی نهاد بهین صحت یافت جوانی بود در سواد
 که هر سال در حدوده بیمار را در اسهال و بوی افتادی و شبها روزی بیست و پنج مرتبه
 خون صرف آمدی و او چنان تجربه کرده بود که بعد سه روز از آنجا بوز علاج کردی و چنانچه
 بر روز یک روز بوز خوردی و آن مرض بر طرف شدی و آنکه اسهال صحت و قروح معده
 بد آنکه صحت تحقیق تفرق انصالی بود که در سطح ظاهر عضو منبسط شده باشد و از آن
 سطح چیزی بدن تصرف زایل گشته باشد و عوام از اسهال و ظاهر عضو گویند و بعضی
 اطباء این حالت را چون در سطح داخل معده درمی یافتند آنجا که این مجاز در میان قوم
 اشتباه عظیم یافت بر تبه که هرگاه صحت مطلق گویند این معنی متبادر شود و هیچ ظاهر را
 بر عضو نمی تخصیص کنند و این صحت هرگاه بیشتر بخور گشته و چرک باز دهد قرص بود و باشد
 که قرص از وقوع در می یا تیره افتد و اسهال خون که از قرص افتد و دست نشان
 خوانند با طلاق و آنچه از معده بفرسج و قرص و ریشم و دیسنتریا از آن دست ظاهر آید و گو
 خوانند و آنچه از کبد آید از کبدی گویند و سبب صحت روده یا غلطی حاده بود که بر
 بر معده طوبت صهر و چرک را که بر سطح آن پوشیده است و جمله آنرا طبیبان غشای مخاط
 هم گویند بتر است و بعد از سطح ظاهر روده را بخراشد و این غلط یا صفر بود و آن

شیخ زین العابدین

دست دو هفته ریش کند و یا بلغم قوی کند و آن در مدت یکماه ریش سازد و یا
 سودا بود و آن مدت چهل روز ریش سازد گاهی که بسیار ترش و تیز باشد و بیشتر
 از دو هفته ریش کند و آن مهلک بود و یا مایه نر که گرم بود که از دماغ معده و یا
 رسد و آن زرد تر از بلغم مالج ریش سازد و یا سبب ریش و حاجی و مسهل
 که سطح معده را برود و این قسم اسهال از این اقسام مذکوره باشد و اغلب آن بود که
 در چهار روز زرد تر از اصلح پذیرد و گاه باشد که نقل خشک درشت و ناهموار
 در روده و در تقاضا بگذرد و آنرا بخراشد و این از جمله اسهال بود و اکثر آن باشد
 که بمودی خود زرد و بصلاح آید و بیلاهی و بدترین انواع صحت و قروح معده است
 که بعد از امراض حاده واقع شود و جهت افراط خلط و ضعف حرارت غریزی و آنچه
 در اسهال و قاق افتد بر تر از آن بود که در معده غلظت بواسطه کم کوششی آنها و بیلاهی
 پذیرفتن و سیم سوراخ شدن بزودی و مهلک کردن و از بیخنده و صام افتد و تر باشد
 جهت غلبه رخیق صفرای صرف بران و وقوع عروق بسیار دران و نزدیکی آن
 و هرگاه قرصه بدن مرتبه رسد که روده را سوراخ کند و نفی یاری بفضای شکم
 ریزد و مهلک بود بزودی خصوصاً که در معده غلیظ واقع شود و مودی شدن آن
 بعقوت و استسقاء قوت مشارکت معده و اما لقبه که در اسهال غلظت واقع شود
 و اگر با آن در شکم منفذی دیگر اتفاق افتد که آنچه از آن لقبه بفضای شکم ریزد از آن
 منفذ بخارج بدن دفع شود بیکان که صاحب آن بدنی زنده ماند و اگر چنان نشود نفی
 در فضای شکم جمع آید و شکم مرض شکم مستقیم شبیه کرد و بعد از مهلک شود
 و شیخ گوید شخصی را روده از روده ای غلظت سوراخ شده بود و سبب روده و اتفاق
 در مقابل آن در رواق دی بواسطه درمی سوراخ شد و در پوست شکم هم سوراخ کرد
 و اتفاق از آنجا بیرون آمد و آن شخص زنده ماند و تها در زمان او شیر از طبیعتی بود
 و تلخی صعب را علاج میکرد و در آن آشنا سبب را و عمل نکرد و حال مرض بدتر
 و از صلاح آن عاجز آمد جهت اخراج فضلات بر پهلوی او از محاذی قولون شبیه تر بود

پوست و روده را سوراخ کرده چنانچه بعضی ازین نوع تدبیری فرموده اند و
 و قولنج بدان برطرف شد اما آن سوراخ دیگر مسدود نشد و مریض هر چه خورد
 رجوع از آن محل بیرون آمی و مدتها آن شخص با آن حال زیست علما
 آنچه از خلط حادثه و غیره افتاده باشد تقدیم نزل و ظهور آن خلط در برابر خون
 نژاد پوستها در براری سبب بود و گاهی در وجود خلط سبب را بوجی روده و
 خون پوستها در برابر شناسد و حدوث قرص را بظهور ریم و جراوه و خراطه که
 رطوبتی نسبت به پوست روده مانده است در برابر ماندن سببی که در معا کس تقیم
 افتد گاهی بوج نیز باشد و وج روده ای بالاین بیشتر بود از وج روده
 غلیظ گاهی که سبب و قرص در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن
 طبیعت عصبه در آنها و محل سبب را سده و وج محل نتوان شناختن
 بیات پوستهای که از ریش روده آید چه آنچه از روده ای باریک از تنگ
 و آنچه از روده ای غلیظ آید اکثر غلیظ بود و همچنین به سده اخلاط مواد با ثقل چنانچه
 از دور تر آید آمیخته تر باشد و همچنین رسیدن ثقل به موضع بعد از آنکه از
 تخصیص ثقل که ترشبی یا شوربی یا تری داشته باشد و سبب سودای در
 احوال کشنده بود و ظهور سبب یا صدید در برابر از اسعانا را باشد و آن اکثر از انفجار
 و بیله یا ورمی که در احشاء بود و گاهی که مدت مردن برامع و آن دراز گردد
 که فساد آن با معاسریت کند و قرص حادث شود و اسهال خون صرف که
 بعد از حدوث قرص و جراحت روده افتد نشان این باشد که آفت بقع
 رسیده است علاج اصل در تدبیر این در مرض حفظ غریز است بدانچه
 ممکن باشد و مناسب علت و وقت بود و در رعایت اعضای ریمه معده
 که از دفع ضربه و تقویت قوه و تعدیل مزاج منحرف بدست و رلائق حال چه
 این کلیات همان حاصل شد بعد از آن تقویت معاد و اصلاح و قرص سبب
 و منع اسهال بسبب ولت میسر گردد و طریق آن تدبیر است که کثرت منکرند

تا موجب استداد مرض چیست اگر از دفع کنند و بسیار باشد که از دار و خود
 بسیار این مرضها تخصیص سبب بدوری کشد و مریض را ممکن بود تا سبب زور یا
 و در روز طعام باز باید گرفتن و بعد از آن غذای آستیار باید کرد که ماده آن کم بود
 و غذایت آن طبیعت بار نشود و طریقتش چنانست که او به قاضیه را که جهت
 جس استمال لا بد است هم نرم سازند و در صره هفت کنند و در آب سبب
 یا بهی و امثال آن چسباندن موی پس با سبب است به استمال باطایف
 در آب در آید انگاه از لعابهای مناسب که جهت اصلاح محل در کار است مان
 بیا میزند و هر ساعت اندک می آشتا مانند و گفته اند که مشغول ساختن فشا
 مریض را با سبب تلخ چشهای خوش و حکایات عجب و سبب خط کلزار با و صمغ عربی
 سوده در آب سرد دادن نافع آید و در اغلب امراض کافی باشد و همچنین عصاره
 کل سرخ نازه آشتا میدن و بدان احتقان کردن و قرص کل که از کل سرخ
 و جز خاص از هر یکی بکیرم و نیم صمغ و نشاسته و کثیری بریان از هر یکی بکیرم
 بلعاب سبب سبب ساخته باشند دادن و در سبب و اسهال خون بنجایت فایده
 و آنچه که وجی هم باشد در معاتخم شاه فرم و اسیموش با رنگ و مر و جله بران
 کرده در آب خیسانده تا لعاب باز دهد و باد و ورم روعن کل دادن نافع بود
 رویند چینی سوده در آب کوفته خر قوله و اندک شراب کهنه دادن در اسهال دم و
 قروح اسعانا صیتی عجب و بد و اگر رویند سوده را بر روعن کل اندک چرب کنند
 و در سبب کتاب یا در آب سبب ترش دهند عظیم نافع آید و وجع از اسهال فایده
 و اگر تری نباشد با شراب کهنه سبب کتاب کرده یا بهن تاب کرده دادن زودتر اثر
 کند و شکافی که بهی و تخم نورد در آن جوشانده باشد و کل از منی سوده در آن بخند
 باشند دادن و جله مفید آید و همچنین شیر سبب کتاب یا بهن تاب کرده که طباشیر
 و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و سوده بران بخند باشند دادن در جله
 مفید آید و همچنین پوست خشک شش را سوده و بر شراب انجیر یا مور و خیمه لقی فرود

و این مره کوبید خوردن کل ارمنی بقدریک طبل بعد اوی در یک روز بتغاریق سهبال
خون را مطلقا عظیم مفید بود و اگر آن نباشد کل مرشوی خوب هم قرین
منفعت رساند و اطفال بدین کلهادر شیر آهین تاب یا سنگتاب حل کرده
هم فایده بسیار باشد و حقنه که از طبیع جوهریج و ذره بریان و کلهادر و زرد و لسان
و خطمی و پوست خشخاش و تخم درک مورد و زرد و تخم مرغ بخت و اندک زرد
یا قدری پیله بریان و دو ساخته باشند بسی نافع آید و شیخ کوبیده پیله بریان
در حقنه و اگر صمغ بریان کرده و دوم الاخوین و سفوف الطین و سیاه و کبر با اضافه
کنند اقوی باشد و جمله حقنه در امراض رودی سیاه غلیظ فایده نیکو بود
خوردن مغزیات و حوالس در امراض اسهال و قاق علیا مفید آید و انجا که سبب غلط
حادثه باشد و غلطی باقی بود و قوت بر جای مانده باشد تحت تقیه باید کرد
بعده و دیگر علایجا اما در صغیر اختیار شیر و آب کاسنی و غلبه و اندک عرق
باید داد و در غلط مالج و سودائی مطبوخ پسید زرد و سیاه و سوز و خیار شیر
باید فرمودن و انجا که سبب سرد و قرحه بزرگ شود جهت پاک ساختن کوشش
در دیانیدن کوشش صالح ماله السل و جلاب و ایارج فقیرا چند نوبت باید خورد
انگاه دفع سنگتاب یا آهین تاب و شیر سنگتاب یا آهین تاب و ادنی غذا
کشیف مطلقا فایده دادن و پیچ غذا غلب و یکبار نباید دادن و از اغذیه محسوسه
که از چند روغن و پیله یا مرغ نرسازند موافق آید و همچنین حصوی که از جادو منقشر
و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مطبوخ خشخاش بخت سبب ازند و صمغ
و نشاسته بریان اضافه کنند و اگر حرارتی غالب بود حصار در دفع سبب با
باران بخت دادن مفید باشد و اگر حرارت تب نباشد برنج کوفته و آب با پیله
پزند و صمغ سوده بران پاشیده به بهینه نافع بود و ریهایی قایض اکثر اوقات
نافع آید و غیر که به شسته و برشته چنانچه در سهبال گفته شد مکرر از آن وقت
خواب دادن نافع باشد و اگر که لک پیله یا زرد کوشش به بند رود تا شب سوده

بسیار

و در روزی دو دانگ بتغاریق به بهینه شایه و یکبار شایه دادن که بهیم قولنج
و دو دانگ از جی که از انقون و مار و شمره الطریقات جمع ساخته باشند دادن
منفعت رساند و در شبانه روزی مکرر هم توان خوردن و حقنه که سابقا گفته شد
مفید باشد خصوصا که علت در رودی بختین بود و در حقنه عصاره خرگوله و
عصاره لایحه التیس داخل ساختن اولی بود و اگر روده خورده میشود و غلبه رودی
تن بر از و سیاهی آن و کمتر بودن از راز قرحه بران دلالت کند حقنه جالی تر باید
اولا تسکین وجع و سوزش آن بر روغن کل کردن بعده رو یا نشسته یکبار
و اگر بهیم پیله یا قرحه بسیار باشد و جالی کافی نباشد گفته اند که نیدرم قرص زریخ
در عصاره می اندک کور یا در سنگتاب داخل باید ساختن و اگر مریض را طاقت ساختن
آن نباشد اول ادراتخذ کر کنند بخوردن انگاه این حقنه کنند و اصلاح سوزش
بعده حقنه بر بختین اندک روغن کل کنند و بعد از آن طین مخموم با جگر فاذر و اشا
آن در آنچه مناسب باشد بخوراند بعد از آن بادویه رو یا نشسته که به بندردان با
حقنه کنند و از آن جنس بخوراند و اگر در اوقات حقنه خواهند تا حقنه لایحه
بکشت کنند چون حقنه ریخته شد فی الحال اسفنجی که از طبیع قایض تر کرده باشند
بعده مریض نههند و بکند ازند حقنه دیر تر باز کرده و الله اعلم تر حیر این تقاضا
بر خواستن بود لایحه فلوچه جهت دفع ثقل یا پیش ناف و زردادن بر مقعد و شوار
دفع و کرانی هر بار چری اندک جدا شدن غلیظ و مخاطی یا بعضی با تخم بعضی به
بختین و این تقاضا و نوع باشد حق و باطل و دفع غذا می شود که ثقل میخوا
که سبب دفع کرد و یا بختین صفرا بود یا بغض شوری بر آن موضع از اعالی و کرب
و دفعه کردن محل را بجدت و دافعه دفع آن طلبیدن و یا رسیدن سر باقی
به نشگاه که به کشیف آن کلهادر در هم میکشد و کمان میشود که ثقل است و دفعه
دفع آن میکند و یا رسیدن صلابتی کوبیده یا منوضع باشد از سواری و امثال
آن که خدیج محل کند و اما زحیر باطل آنست که سبب آن ماندن ثقلی خشک بود

در مافوق مقعده و دغدغه کردن آن روده را بر رشتی و نیامدن و کابهای نریل
عصر رطوبتی از امعاء و آدن باشد که تخشونت رطوبت غسانی را برید و در
آورد و چنان نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بدین سبب بعضی طبیبان که
بقوا بعض علاج فرمایند و آن بقولنج هبلک او اکند علامت آنچه از درم
علامات درم از جمیع و غیره بدان کواهی و بدو جزوی جدا شود و با قلیس جدا شود
از درم تقاضای شستن در و کراتی بیشتر شود از جدا شدن فصد را حتی و در
نیاید و آنچه از رختین صفر است به باشد بودن اسهال صفر قبل از آن ظهور رنج
و تخش و دفع و محصل و خراطه و خون تیره بد رنگ در راز و رختین و سوسن مقعده
از که شستن آن چنانچه کویا بر نوزده شسته است و تسکین و راحت یافتن از آن
آب سرد و غلبه حرارت و تشنگی و قلت کراتی حاصل شده آن بود و آنچه از
بلغم شور افتاده باشد بعد از اسهال بلغمی و قلت تشنگی و بیرون آمدن راز با
و تعاقب بسیار و ظهور خراطه با خون اندک و کمی و کراتی موضع و راحت یافتن از
بدان کواهی و بدو آنچه از غلبه سردی خوردن یا از شستن بر سردیها و بر بیامان
با دو هوای سرد یا از سواری بدیده آمده باشد تقدم آن اعمال و عدم و کبر و لا
بودن بر راز با بلغم و خون بد رنگ بدانها اشتباه کند و آنچه از خشکی و خشونت
تعلل افتاده باشد بعد از عدم تدابیر خشک کننده تعلل و ظهور شکلهای کوچک و
نمود و بزرگتر در حال مرض یا قبل از آن کمی اشتها یا بودن کراتی و کرم خوردن
از فرد سوسوی و غصص و ایی با اکثر اوقات بدان کواهی بدیده باشد که آن غصص بعد
توانج رسد و اگر این قسم بر صبر حق شسته گردد و خواهند تحقیق آن کنند خرم خرم
یا پذیر قطن و او شباه آن بفرمایند تا فرد برد اگر بیرون آمدن حقیقت جهت عدم مانع
که تعلل مابین مجتنب است علاج آنجا که سبب معارضه استقیم باشد نخست رگ
با سلیق باید زد و آن اگر مانعی نباشد و بر فرد سوسوی کمرگاه حجامت کردن
فی فرمودن هر یک بوقتی مناسب و شش روز یا دو روز غذا باز گرفتن و تدبیر

درم کردن بقانون که در درم معده گفته شده و ادویه جهت حقیقت و شش
و غیر هم از آن اجناس اختیار نمودن و من دیدیم بیک پنجاه ساله را که
مرض در فخر سید را که دید علاج میکرد جمیع غشی با آن بدیده آمد و در مدت
بسیست و سه روز پاک شد و هرگاه این ورم را بدستوری علاج کنند
زود تخلیه نماید و ورم سرد نیز درین محل ممکن بود که واقع شود و طریق علاج
آن بر همین طریق علاج ورم بارد معده است لیکن اینجا ادویه محله حقیقت و شش
بیشتر مستعمل گردد و آنچه بخورانی بدن و ضامد کردن و آنچه که سبب این
صفر آید شستن خلط کرم بود بر آن محل یک روز غذا ترک باید کردن و زود
تخم فیلار تنک بریان کرده و بر و غن کل حرب ساخته شش بر تری و در
بهری خوردن و بوقت احتیاج غذا را بچه در حیر اطفال ند کور شد بکار
و یا بچه بره و بزغالک بنار و آن یا ساق پنجه هم نافع بود و کابهای که تپا باشد حشو
که از کشتن جو و سوسن آن بر تابه بریان کرده سازند موافق آید و قوص طباشیر
در آب سفرجل یا سیب نافع بود و ششیانی که از زرده خایه مرغ و روغن گل و
مروار سنگ سپید میخول سازند فایده دید بیان ششیانی اقوی بکند کند
و زعفران و خضخض و صمغ از بر یکی جزوی افیون چهار یک جزوی جله را بسید
تخم مرغ ششیان سازند و اگر افیون نخواهند و بدل آن سفیداب از زرد
و مروار سنگ شسته و دم الاغین داخل سازند با خرای مساوی نافع بود و آنچه
کردن طبیب قوا بعض کرم کرده مقید آید و بخور قوا بعض خصوصاً پنج کرم و جله نافع تر
چون بعد تقاضای الحال ششگاه خود را برد و آنها دارند و آنچه که سبب بلغم شود
نمود و مغز بر بریان کرده سه ورم و ناخواه بکند و کند بر نیم گرم جله را بکوبند و در
آب کرم بیاض مانند بعد از آنکه دو روز ترک غذا کرده باشند و غذا کشتاب شک
و بند یا الیاج که تنهایی بوی داده داشته باشند و به پیر و زرد و جو پنجه شسته
و امثال اینها موافق آید و رس بالای این طباعها مناسب بود و اگر معده

و اینست که در آب کرم شستن بعد از آن در بر تانگه کرم حمام شستن و غذای لطیف کرم کرده و خورد
 و از چیزهای غلیظ و سرد و بالفعل پر خور و چون محل را نیز از ملاقات آن نگاه داشتن
 جهت عصبیه عضو نافع آید و صلاح این علت بیشتر شایان باید کردن جهت کمی
 رطوبت آن و نزدیکی محل در درمی از خشکیها و کمید حرکت عقیق کردن و نمنا و سیر
 که اندرین مرض دهند همچنانچه در اسهال مدبر ساخته مفید آید اینجا نیز همان طریق
 مرعی باید داشتن و چیزهای نرم و مغزی و اسهال این مرض را صلاح باز باید آورد
 و چیزهای قلیض درشت نباید دادن و زود در علاج آن بادویه و تدابیر تویستی نباید
 که کسی از اخلاط فاسده بدنی بدن علت دفع شود و بعد از آن مختارند و از جهت سبب
 گفته است که جیر را در شوق میدادیم جهت تقویه بدن لیکن از هیچ سبب در جیر خود را
 علاج نباید کردن و در مانزدان مجرب بود جهت تبر و فرمودی تا پنج سیاهی
 بگیرند و چون بقوت و دلی در میان آن فرو برند چنانچه سوراخ شود و بعد از آن سوراخ
 نکند و بیا کنند و چند قطره نفط سیاه بهم دران میان کنند و از آن بر سران بچسبند
 و چون میان بیازد و استند که بچسبند آنرا بردارند و در قهای اطراف آنرا دور بکشند
 چنانکه یکدوی میان آنکه دارد و در بمقدار ششانی بماند و آنرا بخورد و در آنرا در وقت
 بلغم بسیار بیکار فرود آید و جهت حاصل شود بسیار را بدین علاج کرده بود و کسی
 آنکه ضعف معده کهنه بود و درزی حرکت عقیق در سواری کرده بود و از عقب آن دفع
 و آب شور بسیار در کشیده او را فی الحال زجر شیده و در تقاضا کاهی اغلغله انداختند
 و کاهی بلغم و رطوبات مخض جدا شدی و کاهی با خون چرک بد رنگ خراطی آمد
 و کاهی بران مضمر زرد و بلغم و خون آبدی حضرت بعد شش روز جهت او منصفه تر شید
 و از عتاب و نفشه و پوست بچ کاسنی و پنج بادیان و قدری قلیل پوست پنج کبیر
 و کل سدرخ غالب تر سه روز هر روز صباح و شام ازین منصفه شربت واری
 کرم بد و خورانی که از آب سرد و میوه و غذای غلیظ و حرکت عقیق او را باز
 داشتند و آردینه چربی کرم با شور با برنجی کرم چرب بد و میدادند و کاهی حمام

و اینست که در آب کرم شستن و صاف آنرا با قدری سیر و شراب کهنه
 خلط کرده و دهند نافع آید و در سبب با بوی و قیصوم و کل نفشه و اکل و مزه
 و برک کرم شستن و بعد از آنکه مقعده را بر و عن گمان تر کرده باشند فایده
 دهد و آنوریکه کسی را در کبر و زیدین علاج کردم و اگر تقاضا شد در جیر
 که در آب سیر بکوبند و دلی سفالین را در یک او نقبه کنند و آن در آب
 دلیک و در کف دست سیر کون نهاده و محل را بران سوراخ کنند و فی فایده و آنرا
 سبب خوردن چیزهای سرد و بالفعل باشد چیزهای کرم کننده با بالفعل خورد
 و بکلیات کرده پیوسته و غذای اندک کرم نرم لطیف خوردن فایده دیرتی
 کردن تا بهای سخت کرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن سوراخ بود و از خارج محل کشید
 یک و زیره و امثال آن با غلط فایده نباشد و همچنین ملکا کردن و روغن بابونه و
 کرم کرده درین هر دو قسم بر دی اگر در دم حسب ارشاد بریان کرده و یا کوفت
 در آب کرم بدیند سودمند آید و رس کسی خوردن بر بالای طعام پیوسته رشتا
 و آنجا که سبب سختی مرکوب بود و روغن کل و زرد و تخم مرغ و نقل سوده بهم زده
 و نیکو کرم کرده بر مقعده مالیدن فایده دهد و معالجات که در زجر اطفال گفته شده
 منافع آن جهت مردم رسیده هم از سوده جهت سبب در محل که مناسب آن باشد
 و آنجا که سبب خشکی ثقلی بود و شکم را نرم باید صفت کشل شراب نفشه و کلقند
 با آبها و همچون نفشه و پیچ خطی و تخم پی و طعانی چرب بی قاق بود و خاز
 و استفناخ و ملوخیه دران افکنده باشند و گاه باشد که آنرا خورانی دران
 نشاندن کافی بود و اگر قوی ازین تدابیر خواهند خیار شنبلیله و روغن بادام تلخ
 و رب السوس باید داد و حقنه نرم که نقل ازرق دران باشد فرمودن و از هر چه
 خشکی فرا باشد خدر کردن و بد آنکه در اکثر زجرهای کرم داشتن اسافل و کمید کردن
 بر شیب که گاه و در چیزهای کرم و خشک با بالفعل نشاندن و بر بخور قلیض داشتن
 بعد از فراغ گفت در آبی بر لعاب کرم کرده و نیکو دوان و ترنج محل کردن بر روغنهای کرم

میفرمودند بهین صحت یافت و من چندین شخص دیگر را که هم ازین نوع زحیر داشتند
این منفع بعد سه روز پیدا شد و دو وقت و غذا را می میفرمودم که خمیر از زرد
تخم مرغ و شیر و آب تر قیاب کرده بودند و زیره و زرد چوبه اندک بهر زرد چوبه
در آن کرده و تخمهای لعاب دار تخم صیفی تخم خشک در میان بران ریخته و در نیم تا نیم
صحت می یافتند و از جمله غلامی بندی را در تابستان در ری زحیر قوی ثابت
افتاده بود بهین علاج صحت یافت و مرا در تابستان در ری زحیر شد و روز
دوم خون چرک بسیار آمدی با اندک بلغم و تشنگی غالب بود و در باغی خوش
هوا در سایه بید و کنار آب ساکن شد و خود را بشیر کبر مشغول ساخت
و پنج کوفته بنجور دم پخته نافع بود چنانچه در او آخر روز کم شده بود و کشتیم
قوی بجهت اصلاح آمد عصره از آن اماج خوردیم و سبب باز ایستاد
در سیم اندکی بود بهین نوع علاج تمام بصحت مبدل گشت غلامی بندی
نابینای فیونی را در ری ایام صیف زحیر شد و در تقاضا ضار و خون بلغم اندک آمد
و هرگاه معده اش از طعام خالی بودی چشمت بشیر کردی و شیر از زردی قوی
بصحت مجلس تقاضا شدی و از درد و توالی سوزش مقعد بطاقت بود و اگر
آخری تو له می نشاندند بقدر تسکینی یافت و گاهی طلای از زرد تخم مرغ و تخم
و مرا در سنگ بر محل او که باز کشته بود میکردند فایده داشت بهر که داشت و تشنگی
غلبه مرض بد و مفت کشید و بغایت خراب شده بود و ناگاه بهوش گشت
که در کافق آن قروط بود قدری که خواست در آخر روز خورد و صبح را بوشش
شده بود و در تقاضا آمدی قطره چند جدا شدی با سوزش تمام حضرت فرمود
تا جد و از آب هند و از سائیده بدو دادند و غلبه آب کشتیم
بر بار و آلات طلا کردند بعد چند ساعت بوشش نکشود و در و آب فاشیم
کم شد و بعد از آن هر روز او را صبا جدا قدری جد و از آب سائیده میب افند
و غذا آردینه با قوی ناروان و اندکی روغن و بنه بنجور بهین علاج تمام صحت یافت

کرم شکم با کله سبب بود که کرم در اسهال طوبی غلبه می باشد که حرارتی غریبه
قلیل در آن اثر کند و از استعین و مستعملون حیوانه حیوانی شمس که دانه در
در اسهال اتفاق پیدا آید و اغلب سبب بشیر باشد و گاهی یافت که در کرم
کمز باغ و بیشتر هم رسد بواسطه درازی ماده و اتصال اجزای آن و این کرم
در اکثر مردم می بود یا دو یا سه و باشد که بسیار گردد و اطباء آن را بسیار تشنه
کرده چیه گویند و دهنم کرد و کوتاه و سفید رنگ همچو کرم گوشت کوفی شده باشد
سیم بهین و کوتاه و سفید رنگ که آن را حب القرع گویند جهت مشابهت
بدان و این هر دو سرد و نوع در روده در قوون و او را پیدا آید و حب القرع
غالب باشد جمله اندر غشای مخاطی قوی باشند چون حرطه و از آنجا اندک
اندک بیرون آیند تا نقل چهارم خورد و در از و بار یک همچو کرم سبب که در
اندر معاستقیم پیدا آید و گاهی با نقل بیرون آید علامات آنچه مست
بیان جمله نرمی بر از است در اغلب احوال و کم رنگی آن و لعاب رفیق از
درین و اکثر اوقات و در شبها بیشتر بودن جهت غلبه میل رطوبت
بدون و تری لبها در شب بهین سبب و خشکی آن در روز جهت خراج
رطوبتهای زیادتی بخدا می کرم و تحلیل و بدی خلق و ملالت در می و در خواب
بهین بدون در میان روز خواب آوازها کردن و ناگاه در لرزیدن و بر جستن
و سخنان نامربوط گفتن و در تلفظ حروف و کلمات غلط بسیار کردن و گاهی
دکلی پیدا کردن خصوصاً در خلط معده از طعامهای گرم جمله سبب صعود بخارا
عفن و سسمی از آن بدماغ و دل بودن و غشیان و کرب و نفرت طعام در
اکثر احوال و خلیدن رود و همچنین ناف در کرم شکم بواسطه حر
کرم و آمدن رطوبات سبیل از حرکت آنها معده و فاسد ساختن آنها و
رطوبات طعام را در زردی و لکهای و آنچه کرم در از مخصوص است و غذا غنیمت
و کزیدن آنست و سوزش و جیش رود و تا و تحریک جهان ملحوظ شده که خداوند

کرم شکم
در کرم شکم

در از راقبض بیشتر واقع بود و باشد که بقولنج کشد و باشد که از رسیدن بخار
 آنها بدل خفقان غشی پدید آید و از رسیدن آن شش و سرفه خشک تولد گشت
 و صاحب آن خواب و بیداری بترتیب نباشد و جنبش کاهبی سرخ بود و کاهی
 تیره و باشد که چشم کشاد و خواب و کاه بود که کرم دراز و مواد غضن انجمان غلیظه
 که شکم را پدید بچشم مستقیم و آنچه بجنب القرح و کرم که مخصوص است آنست
 که از روی غذا بر ساعت واقع شود و اگر چه از آن تغلف می باشد جهت خوردن
 که مباحه از او در صحن خلوصه از آنها حرکات قارضه بودی در نزدیکی ناف پدید
 آید و تجربه چنان یافته میشود که صاحب حب القرح را اکثر شکم نرم بود و معده
 ضعیف و هیچ باز اولی آن نباشد و آنچه بکرم ریزه مخصوص است خاریدن معده است
 و باشد که حرکات آن در معده محسوس شود و چون غالب باشند اکثر بار بار
 بیرون آیند و اگر اشتباهی افتد که کدام حادث شده و تحقیق آن خواهد
 باید که بیمار را در کربا بر بند و صبر کنند چند اگه اندامهای او کرم شود و تشنه گردد
 پس پاره پنج بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکتی ایجاد پدید آید بداند
 که کرم دراز است و اگر فرو سوی ناف بلند شود و آنچه حرکتی پدید آید باید دانست
 که کرم پهن یا گرد است و هرگاه اندر تب اعراض میکرد و بیوشهای بی سبب مقرر
 و تجملی که موجب آن تواند بود پدید آید و دلیل فساد کرم دراز یا حب القرح باشد
 زیرا که کرمها بواسطه حرارت و گرم رسیدن غذا حرکت آیند و معارف از زمین گیرند و
 بخار ایشان بدماغ بر آید و از آنجا بر غم معده ریزد و کاهی بدل هم رسد و دلوهای
 سیل ملافی آنها و کاهی هم معده آید و پس کشتن نه زبان و بهیوشی تولد
 کند علاج دستور کلی در تدریس کرم مطلقا آنست که نخست از اسباب تولد
 ماده آن اجتناب نمایند چون بسیار خوردن طعامهای غلیظه و کثرت افعال و
 استعمال طعام و بی ترتیب خوردن و کثرت و بهیوشی خام و کوشتهای نیم خفته
 خوردن و شیر و بر لب و دودغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بودن و بر سر سیر

جماع کردن و امثال اینها و بعد از این ماده آنرا کم سازند بمستفادات لغیم انکاه با
 او و بهی که قاتل کرم باشد بختی یا نخی صیت از داخل و خارج قتل آن کنند یا استعمال
 او و بهی که آنها را خاصیت است سازند بعد از آن شکم را نرم دارند بلیفات مناسب
 یا مقتول و یا کمسور یا بر از دفع شود چه عفونت کرم مرده مضرت بیشتر سازد و چه
 جمیع حیوانات غیر از آدمی بالطبع از خوردن سموم متعجب اند و بعضی از کرمها را مفا
 و مفری و در از معده واقع و تا دو اربابشان رسیدن قوت آن شکسته شده باشد
 پس در رسانیدن و ادب آنها چنانچه محصل مقصود باشد حلیتی نیکو باید کردن و
 طریق آزموده درین باب آنست که مریض چیزی در ستوالی شیر که سفیدی بسیار
 خورد بانان یا بی نان تا کرمان در خوردن محبوب مناسب ماده خود مشغول و معارف
 شوند و با استقبال و فرار رفتن آن مبادرت نمایند بی توقف بعد ازین که سنگینی
 نامشکام خوردن و اگر بکشند تا کرمها غذا را بنایت طالب شوند انکاه و اردی کشیده
 کرم یا شیر بر میزنند چنانچه مریض بوی آن نرسد و درین صین قدری کوشته بی
 کباب کرده و ناچخته آب فقط دهند تا بمزد و آب آن فرورد تا کرمها بوی آن بیالان
 و همین باز کرده و طلب غذایش آن شیر را به و بیاشانند بیکبار سفید بینی او را کنند
 تا بوی آن قبل از وصول و دوا با بوی استنشاق بکرمها از مشام داخل نرسد و محترق
 نشود و اگر قبل از فریدن کوشته لختی حرکتی متعجب کنند بهتر باشد و بعد خوردن دارد
 اولی آن بود که نفس آهسته زنند و کاهی باز میگردد تا بوی داره و تقبلس آمیخته نکرد
 و آن بواجون بکرم رسد و می بود در او و آنچه که بیمار دارد و تواند خوردن نرسد
 حق کنند و غذا چیزی که مناسب باشد میدهند و اگر حقته تیز تر توان پوسته ضما
 لاین بکار دارند در غذا چنان رعایت کنند که چیزی که کشنده کرم یا هست کشنده باشد
 داخل سازند تا کرمها از آب بایند و کاهی اگر زیاده باشد هلاک شوند و فستیده مناسب
 هم نهادن هم در آن آتش بهتر بود و آنچه که حرارتی باشد یا تپشی او و بهی بارده قاتل کرم
 استعمال باید کردن و اگر از او بهی حاله کرم چاره نباشد آنرا با معلات مناسب

شکل بکینین و آب کامه و دودغ و سرکه و آب کاسنی و طحشوق باید داد و او را وید کرم
 کشنده کرم مطلقا در سه ترکی است و قدری مانا و قسط و بودینه و قنبیل و افیتون و در
 راتنج و صحر و انستین و تخم کرب و لاجا و شجره غرب و کینک و او و قاض و مرئی و در
 بریان و سیاه تخم تخم تره تره و سیر و کبر و سعد و حاشا و تخم حنظل و غنصل و در
 و قطن و حب النیل و ما بودانه و زردغن و راحه و زردغن و زردغن و تخم شفا و تخم کرم
 که در دارالمرازان کول کوبیده و او وید سرکه کشنده کرم کشنده خشک است و این کرم را
 کند و برآورد و ساق و تخم خرفه و سرکه کبری و غنصل و عصیر برک شفا و دوفعل و
 طبعی پوست بچ خروت غالب و طبعی پوست بچ انار ترش و غوره هم ترش بیان
 ترکیبی نافع بکینه انستین شج ارمنی و قسط و مر و قنصل و درنگ کابلی و لبید کابلی
 و لبید و آله و تربید و سید و مشک طریشج از برکی سه و درم تخم سیاه از
 برکی کیدرم قافش شش درم سرخس چهار درم همه را کوفته و بجسته با کینین بپزند
 و صباها چند عدد و اخیر خشک بخورند و نه از آن این شربت مقدار می جوی بخورند
 و چند آنکه توانست برک سکه از بی آن صبر کنند جمله که مهاراد دفع کنند و دیگری
 بکینه ایاریج فیکر او شج و انستین از برکی کیدرم تخم حنظل و دو آنکه طبعی بچ
 درمی اینجمله یک شربت بود و همچنان همچون ساخت بکار دارند و بیکری
 بکینه بزرگ کابلی مغش و خرمای دانه بیرون کرده و مغز جوز از برکی ده درم حله
 بکوبند و بپزند و بوقت خواب بخورند و بپزند و اگر این ترکیبات را بهمان
 دستورهای سابق بکار دارند اولی بود و اگر مغز و شیر با هم دهند هم شاید
 و از ترکیبات قوم تر باق بزرگ را بسی آزموده اند و آنچه آزموده ایم در ارجح
 تخم کرم که آنرا با شج برابر آن انار و آن و مغز جوز کوفته باشند و بناشتا
 و بر بالای الطه از آن خورند مردی بزرگ اکثر از شش درم و بیشتر از ده درم
 نباشد و کوهکان را تا چهار درم و پنج درم دهند و بسیار کوهکان بهر جهت یافت
 و همچنین خوره که نیم شیرین شده باشد بر بالای طعام غالب بخورند و غلبه آید

در شربت کرم کشنده

و همچنین پوست گسی مقوی بر سر و صیال و مهاد بر سر و زرنج و بلاد در علی عظیم فایده باشد
 و همچنین طبعها قاق و دار که سیر و تخم ملوک یا بر که آن داشته باشد و دودغ ملوک
 و شیر باست و شیر کوه و کی سه ساله را کرم معده تشویش میداد و شکش برآورده بود
 و فی بسیار بیکر و دوا قوی و در شکم اوی بود و لاغری میشد و غذا میطلبید و در
 قبض بود و کاهی که شکش آمدی کرمی در آن باقی گدای حضرت فرمودند تا در سینه ترکی
 با اندادان شبکو گرفتند و با باد بر مقدار خودی بدو میدادند بعد چند روز همین
 بکشود و کرمی در آن جدا افتاد و صحت یافت و جعبه پنج ساله را اندرون و بچش
 و قبض بود و قریب شش از ده روز و هر غذا که خوردی بعد لحظه نیکوئی کردی و کاهی کرمی
 در از هم بی برآمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند غذا و اما بعضی از مذکوبات
 و کرم در او و کثیر غالب در آن گفته و بعد غذا اکثر اوقات هم کشنده خشک با آنک نبات
 در وین کید و با طعام اکثر چیز شتر و سرکه کبر بخورد و قبل از طعام آنک شربت دیناری هم
 به دسد او در روز دوم شش نوبت می کردند و در هر نوبتی کرمی دفع شد و بعد از آن
 فرمودند که کشنده خشک باب برک خوش بر بالای ناف او طلا میگردند روز و شب و در
 شبانی بعد طعام آخر روز عمل میکردند با تخم مناسب بود و آنکی نعل خشک دفع شد
 بعد از این تحقیقات چون غذائی الحله مضع میشد و قوت گرفت در سینه ترکی را با اندادان
 سخی کرده بدو بخوراند و شکش کشنده و کرم بسیار دفع شد و صحت یافت و
 در اخراج حب القرع چون مقام او دور ترست و جمله در کسبه اندام او که با کسبه سیر
 نیایند فایده نباشد و آن بقوت سبیل مناسب میسر کرد و بعضی کنگر او و بند
 نافع آید و پیدم مجوی را که چند روز طعامهای نرم مناسب با شیر برنج سید را بد
 از آن قریب به نیم درمی از آن با شیر میداد و بر ناستا اسهال و فی بسیار میشد بعد
 از آن که مهابا کسبه می افتاد و از این جمله کشیدی بود قوی ترکیب و در روز یک از قوی
 افتاد و از دوی بیشتر کرم کدو اند و بعضی دو شست بر آن کل شفا و او را در بهار و آن
 تازه نیکوب در شیر لحظه فرخار میکنند و میدهند عمل بسیار میکنند و در آخر کرم کرم را

بیرون می آید و گرم دراز را می کشد و می آغزند و اگر رعایت نماند که سبب آن شود بجای آوردن
مقصود بهر حصول می بیند و یکمیری حقیقت قوی نافع بکینه قنطور یون و درخت سیاه و قنطور
و بسطیج و قسط و مرقه اصل قوت سرخ از هر یک سه درم جله را طبع کنند و آب سرد
وصاف از آب قدری روغن زیت بکار دارند و اگر کرم چهار دفع کند که محو در شایه بکیند
پوست بچ درخت شاه قوت و پوست درخت انار ترش بکوب و در کوبن در نیم آب صاف
شب در خور نهند تا شب که بچوشد و پنج آبار بماند صاف از آب پنج سیر یا یکتر عصر بک
شفاف بکار دارند بسیار نفع دهنده نافع بکینه طرس بری و صبر و جسم خنط را بر
و جله را بصیر برک شفا لویا لویا معجون ساخته جهت کرم بزرگ بر بالای ناف و جهت
حب القرح بر زیر ناف نهند و اگر در معده ضعیفی باشد و او بهر آب شرب بهی یار آن
سرشته نهند و اگر خلط کنند اولی بود و ضامدی که از تریاق بزرگ سازند در این آب
سودمند باشد و بجزیت و یکمیری بکینه نشویند و آنرا بطبیع شمع خنط غلط
کرده بر جالی ناف می نهند و یکمیری بکینه صبر و استین شمع خنط و قطران در
کا و نشویند در سر که بچند و درق غوغ جله را آب سرشته می نهند و هرگاه ضامد شکست
نازه می سازند بسیار طلای مجرب جهت اطفال بکینه در منه ترکی کشمال صبر
جله را آب برک شفا لویا ناف او بطنه می آغزند و چون شکست شود
ا حاده می کشند و شیا ف و قنیه که ترغیب کنند هم ازین اجزا که در ضامدات و جنین
نمک کور شد نافع آید بهر شخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکمای چند بعد از آنکه نقشه کرده
معاری از کرم می پوسته بریز می نمایند و از آنچه موله اوده کرم بود در هر چند گاه و یکبار
که آن ماده را دفع کنند می دهند و در ایام بارد و او است می نمایند که مقوی احتیاج
و نافع تعفن و ضد مزاج کرم و مقوی حرارت غریز و حافظ طو بات اصلیه باشد مثل کشی چهار
وزنج و بلاد و اطرافل کبریا بر کاه طبیعت عضو متعفن بولیا این حیوان شده خصوصاً
حب القرح و مزاج معده و غیره مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند
باز دیگر باندک سببی و اندک وقتی پیدا می آید پس از ملا خطه دراز مضامد این حالات

چاره نباشد و آنجا که با کرم اسپهال پیدا یاید برگ لسان الحمل خشک کرده با عصا رده آن را
که چهار ضعیف کنند و اندر اسپهال با سانی بر زرد و طبع ساقی بهم فایده دهد و فادریه و
هم با این آبها فایده عظیم بخشند و خرنه کرم غالب و سوده بریان کرده هم سببی نافع آید
درین اسپهال و در غیر این اسپهال هم و اما در خارج کرم خورد آنچه در علاج کرم اطفال آورده
جمله مفید بود و جسم خنط و قنطور یون و ملح جله را سوده و بعصاره برگ شفا لویا
فقیله بدان آغشید و برداشتن مفید آید و بچین فیتیله بزهره کا و دوشیانی که از کرم
و نشویند سازند برداشتن فایده تمام دهد و مخرنوخه شفا لویا و مخرنوخه جوز برداشتن
و اطراف مقعده را بدان آغشیدن غار شین و خورده شدن آنرا از کرم نافع باشد
بسیار حقه که کرم باک سازد بکینه بوزق و جسم خنط و نشویند کوفته و خا و قطران
و نقطه سیاه اندکی درخت بچوشند و بدان حقه کنند و غذا در تدریس و دیگر که جها کفیه
همه اینجا نافع بود و جله غذای لایح و بر علف تخصیص بپورانیها و آنچه چقندر در آن بسیار
ببین مرض مضرب بود و مضرت کفیه اینجا این که جها نسبت بجمادات و حب القرح بسیار
و علاج جسم اسهل بود و الله اعلم **مقصود** سبب در در زوده در غیر سبب در زوده در
بچین کرم که بگاه غیر از چینی که در خیرات یا بادی بود که در زوده سبب شود و اجزای
روده را از جسم می کشند و حرکت با دهر سوسوی با قرا و عدم کانی شکم و راحت فتن
از خروج با و بران دلالت کنند و مولد این یا خلط خام باشد یا غذا نام و جو بات و میوه
یا دیگر و یا سبب در داده فصلی حاد و لایح بود از صفرا یا بغمیم بورتی یا سودای غلیظه
و علامات آنها چنانچه که را نکر شده بدانها شباهت کند و هیچ یک از این نباشد
کرم بود که روده را میزند و در حرکات ستمد می سازد و علامات کرم بدان کواهی دهد و اگر
این غالب تر و قصور شتیا درین بیشتر بود و یا جوانی بود که طبیعت مواد را نخواهد که بهال
دفع کند و با معاف رسته و این قسم مقدمه اسپهال بجائی باشد و مرض و قرب بجران
بدان کواهی دهد و گفته اند که هرگاه با مقصود علامت احتیاجا بر نباشد و بول بکبار
سفید و کم شود و در دماغ نیز وحشی نباشد و مرض کرمی بران مقدم بوده باشد

لی انحطاط و لیسیل آن بود که البته اسهال خواهد واقع شدن و هرگاه مفسد غلیظه
بقولنج مشتبه گردد علاج آنجا که سبب باد بود از مولدات آن خدر باید کردن
و تقویت معده بجزئی با دشمن مغموی کردن و تحقیق از تدابیر قولنج ریجی و دوج
معه ریجی مرغی داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لافع بود باید که تغذیه
باید کردن بدستور و بجهت این خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از آن بمقویات
معه در روده و معدلات و موافق خلطها اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا
سبب کرم باشد علاج آن چنانچه سبقت بیان یافته باید کردن و آنجا که سبب
بحران باشد ترک علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود
و آنجا که بقولنج مشتبه گردد علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنچه در علاج پیش درود
رود و اطفال و کودکان گفته شده درین اقسام هم مانع بود لیکن هر یک مناسب
صنفی باشد و تمیز آن واجب بود و در صفراوی که شکم با آن نرم باشد و اشتها
ضعیف آب پنجه بر شکم ظاهر کردن پوسته و پنجه بر آن نهادن فایده دهد و الله اعلم
قولنج این در صعب بود و در روده که برودن آمدن باد و بر لزبطین معهود و مقریان
و شوار باشد و گاه بود که چنان غالب شود و بکشد و بیشتر حدوث این در روده
قولون باشد بواسطه غلبه بر و غلظت شکتهای آن و گاهی در اعراض هم افتد بواسطه
محبوس بودن نفوس درین وحدت مغز و کج که در روده نامی بار یک افتد و آن
مخصوص بود باسم الیا و کس و هبلک باشد جهت افشاد آن مزاج معده
و امعاء و قبول نکردن دوا بدان واسطه و بعد از آن از مجمل استعمال قندهار
سبب این علت بادی غلیظه بود که در میان طبیعتین بود و بند شود و آنرا از شکم
و بیرون نمی تواند شدن و حرارت روده ضعیف بود و آنرا تحسیل نتواند کردن و یا
بادی غلیظه بود در درون روده محتبس گشته و منفع نمیشود و تمهید اجزا را آن میکند
و این هر دو قسم را قولنج ریجی گویند و تولد اینچنین باد غلیظه بسیار نگاه داشتن باد
بود در درون و خوردن چیز نامی غلیظه و باد انگیز و سبب نفلی بود که در معده

خشک شود و تباوق گردد و باز مانده روده را سیر بخاند و باشد که بعضی تنگ گردد
همچون شک مشتبه و این قسم را نفلی نامند و موجب این خشکی نفلی معلوم بود
یا یوست مزاج تن باشد یا خراج شدن رطوبات با فراط عرق یا غلبه ادرار اسهال
و سببیل عاجز بود و یا بسیار باز ماندن براز باشد در روده سبب عدم عیث
دفع با ضعف آن یا منع کردن آن از دفع عموما و یا حرارتی زائده بود در تمام بدن یا در
اسهال یا دیگر یا در گرده که نشفت رطوبات نفلی کند و وقوع این قسم نفلی در ریجی
از سایر اقسام باشد و بحسب تجربه حدوث این هر دو از خوردن خشک و پنجه شور
و سرکه غالب و کاه و رس و برنج و فطیر و سماج سرکه و تر تیزه و خوردن ماست و باقلا
تر باهم و سونق و شیر برنج باهم و ترشیها و افیون باهم و خوردن شرابی که آب
در آن بسیار کرده باشند و کندش کوهی و نان مگو و فنجی ماست و ریوس و جاج
غالب کردن بر بری معده از طعام یا میوه غلیظه و بر تیزه و ف و معده بر نقاضای
خروج براز و باد بیشتر از سایر موجبات باشد و معاد و غیر معاد را درین احوال نفلی
بسیار بود اما سبب علت بلغمی بود غلیظه لزج که در درون روده جمع آید و راه
شدن نفلی را بگیرد و این قسم را سدی گویند و جمله این اقسام را حقیقه نامند
و موجب تولد این نوع بلغم در امعاء بیشتر غالب خوردن نان فطیر و گوشت
زرک و گوشت کاه و بز و خطا لث و دودغ و شیر و سماج و سیب و امر و ترش
و بقول سبز چون حقنه و سفناخ و خبازی و امثال آن باشد و لیکن که صفراوی مجنی
سد کند و گاه باشد که کران غلبه کند و جمیع و چسبیده شوند و راه گذشتن نفلی نماند
و یا تر یا نفلی چنان بخورند که خشک شود و باز ماند و این هر دو داخل باشند در سدی
و نفلی و یا در رمی بود در روده که در کند و مانع گذشتن باد و براز هم شود و یا در رمی بود
در اعضا میجاب و ریشل کرده و مثانه و جبک و سیر زورحم و عضلات شکم که بمصابت
راه گذشتن نفلی و باد را گرفته باشند و اینجمله را در رمی گویند و اسباب درم چند
جای سبقت بیان یافته و یا پیچیده شدن روده بود بسبب زور رمی قوی که گاه

بدان رسد و آن را از وضع و نهاده و کمر و کمرنگ شود و یا لغزیدن روده باشد
از جای مقرر سبب حدوث قرحه در تحت آن یا در جنب آن و راه گذشتن فضل
و باد در آن مجسمل تنگ شدن و این برود قسم را التوائی گویند و بسیار باشد که
قولنج بهیچ امر ارض و بای در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی شخصی سرایت کند
و از مقامی بمقامی دیگر رود و ایلا و کس اغلب پیری بود و بسیار افتد که قولنج
استقال بفالج یا باد جاع مفصل یا یوسواس یا سمالیخولیا یا بصرع و یا باستقا
بدرد و پشت باز کرد و جلد بواسطه قوت یافتن روده و رقیق شدن ماده قولنج
و دفع کردن طبیعت آنرا بآن اعضا هر جا نسبتی خاص مقتضی آن و مردم سوداوی
و بلغمی را قولنج بیشتر افتد و در او از زستان و اوایل بهار هم این مرض بیشتر واقع شود
علامات آنجا از سایر قولنج طبیعتی افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد
به سویی و عدم قراقرس سابق و راحتی نیافتن از جشا و خروج ریاخ و راز و تقدم نما
باد و کمیز و صوبت و جع خاچه کویا بشفت سوراخ میکند و عدم نفوذ شکم از تحا
آن بدان گواهی دهد و آنچه از جنس باد در جوف امعاء افتاده باشد شکم سنگ باشد
و از بیرون محل آن در صحن سکون باد براده باشد و صوبت و جع چنان بود که گویا
روده را می برند و صاحب آن از پهلو به یک پهلو غلطه و قرار نمواند گرفتن و قراقرس شکم
و حرکت باد قبل از آن بسیار بوده باشد و از جشا و خروج باد خفت یابد و درد
گاهی این سوی نزدیکان سوی تر رود و این حرکت امیدوارتر از سکون باشد و آنچه
از خشکی فضل محتسب گشته بود و سبقت ظهور نبال و قیلم آسیده مکر و تقدم سبب
خشک کننده افعال مولدات آن در راحت یافتن از دفع اندک فضل و گران شدن شکم
در ریه کی محل و در یکی نایب ثابت بود
درد در اکثر اوقات و کمتر بودن از آنچه در

شدت بلغم غلیظ افتاده باشد سردی اسافل و گرانی و تقدم تدابیر و بلغم غلیظ
و جع قوی و در یک محل مستقر بودن و بند شدن باد و فضل قبل از آن تخمید و زردی

بضم بدان گواهی دهد و باشد که در بلغمی هم بول سرخ گردد و جهت وجع و استعمال
دوای گرم غالب و گرم شکم و خشکی کشیدن و اگر موجب سده گرم باشد علامت
آن بدان استعلام کند و آنچه از مردم روده افتاده باشد برآمدن محل محاذی و بدین
درد و احتباس شکم بتدریج و غلبه و اتساع آنها در ایام متعدد و لیس آن باشد
و اگر در مردم غالب گردد بول هم باز گیرد و در مردم گرم غلبه خشکی و تب و ضربان و
سوزش محل رنج دارد و در مردم سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل
اودام با اینها یار بود و فرق میان مردم روده علیا و سفلی بجلی وجع و بودن قی و
ممنوع در ایلا و س توان کردن و آنچه از مردم عضو محاذی و افتاده باشد علامت
آفات آنها بدان گواهی دهد و آنچه از التوائی روده افتاده باشد حرکات خفیه سابقه
و وقوع مرض متعاقب آن و عدم انتقال و ترید وجع و عدم سبقت اعراض و یکسان
بر آن دلالت کند و در واقعی و خونی رفق روده بدان منافذ در اندران محل واضع
باشد و بسیار افتد که درد قولنج بدر کرده صوبی شست کرده و جهت تشابه بعضی
اعراض فرق بدان توان کردن که مطلق درد قولنج در شکم محسوس شود و محل آن وسیع بود
و اکثر ابتدا بر وجع آن از شیب ناف از جانب راست آن شود و در مراقب کرد
و بجانب چپ ناف رسد و باشد که از جانب چپ بنیاد کند و باشد که در زنا
فرو آید و یک خصیصه بر کشیده شود و آن در قولنج حقیقی هرگاه شکم فرو آید یا بادی جدا
شود و راحت یابد و اندر در کرده اگر حالات برخلاف این احوال ظهور یابد چنانچه در علما
آن سیرگی و هرگاه خداوند قولنج ریخی و بلغمی را تب آید میورم امید خلاصی بود و زود
و سردی و گرمی از علت را بطور منفعت و مضرت از استعمال و دای گرم و سرد
قولنجی را که مزاج روده و طبیعت ایشان بتولید این علت
بر سه ه این مرض بدید خواهد آمدن نخست اعراض چند ظاهر شود
که مندر بود و جوش حاجت باز پس تر افتد و تقاضای بول و مقدار آن بیشتر شود
در تقاضا حاجت دیرتر خلاص گردد و اشتباهی معام نقصان کند و تشنگی پیدا آید

و آب و روغن برآید و در شیت با دردی اعیانگی بدیداید و نفس خسته سیدارد و آب
 یسخر و نیکو نمکوار و نفخها بسیار در معده و شکم می باشد و قراقرم میکند و دفع نمیشود و
 عثمان بن نجیب سیدارد و از زدی چیزی می ترش و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی
 تعففت و نفرت کند و در سه جدا استحکام مرض و جع و تشنگی علیه کند و از آب سیر
 و لذت حاصل نشود جهت بسته شدن و بهنهای طسار قاف و رسیدن آن جگر حجاز
 باید و من قولنجی را دیدم که هرگاه قولنج وی آمد سه روز بیشتر در وی عام در اکثر بدن
 به پدید آمدی و با آن اکثر اوقات از پیری و سراد و فیستی پس منعی قوی پیدا شدی
 و بقولنج کشیدی و هر سال در همان فصل باز نبوت پیدا شدی و گاه بود که بسبب
 رابدن بخاری بد اثر نقل یا بغضم محتبس بدماغ و وار و غلبه و از کوشش و فراموشی هم
 حدود و مرض ظاهر شود و هیچ قولنجی بی ضعف معده و روده نباشد علاج
 بد آنکه تدبیر النفع در رفع قولنج حصصی بعد از منع اسباب سابقه آن و استعمال حقه
 و شیان و سهیل از داخل و خارج و در بر یکی از اینها چند چیز مرغی باید داشتن
 اما در احتقان چنان رعایت باید کرد که نخست چیزی مرغی نرم نکرده بکار باید داشت
 تا ثقلهای خشک داخل معده از نرم و تر سازد و بعضی اطفال را دفع باید نمودن تا
 مابقی را دفع کند و اگر یکبار نتواند مکرر باید عمل کردن خصوصاً که علت در روده می باشد
 و در شیان نیز همین نوع مرغی باید داشتن در سهیل چنان باید که سهیل را
 و کم جرم و بقوت و بهند و بعد از آنکه حقه راه را فی الجمله پاک ساخته باشند تا مواد اطفال
 با تمام دفع کنند خصوصاً که مرض در روده یا لایین باشد و بسیار از طبیبان چنان عمل
 در استعمال سهیل کرده اند و مواد را سهیل بدان موضع برود و راه دفع بسته بود و
 غالب تر شده و ملاک ساخته و مولانا ابی طیب فروغی در جمله نقلی و لغوی و در برخی است
 معجون سفر جلی سهیل در آب گرم مقدار مفر را دی و کفتی چون طبیعت بدفع آن مرض
 از آن محل مشغول است و او را در مقصود خود استعمال میکند و از آن همی نیست و چون
 در اغلب نفع عظیم کردی و در آئیدن چیز یا چنان رعایت باید کرد که بعد از نفع

بد و علت بکار دارند تا مابقی وجع را از روده می کشین و اند و اند و مخدر را جز در وقت صبح
 و جع و بهم سقوط قوت استعمال نباید کردن و مقویات را در جمله اوقات بکار باید داشت
 و لیکن بغذا نامکن باشد تقویت کنند که اطفال از راه کدشتن نباشد و چون
 بدفع مرض موزی مشغول است بهضم نتواند بر داختن و در انباری عظیم حاصل آید و نیز
 طبیعت چون بعد از مشغول کرد و از دفع موزی باز ماند و مرض را قوت بیشتر شود و
 طبیعت را ضعیف و از خجعت و از اکثر قولنجها چند روز غذا ندادن و اندک دادن و چربی
 کم جرم مناسب دادن و احباب بسته اند و خواص بعضی چیزها را درین علت منفعت
 بر تریست که گاه باشد که از دیگر علاجهها مستغنی گرداند و هیچ علاج را آن مقدار تأثیر نباشد
 و از جمله سرکین کرک است که تمام استخوان خورده باشد و پر خارا فکند و علت
 او استخوان فقط آنست که سفید و یک رنگ باشد و خوراندن این زریل و شیرینی
 یا لعن فرسودن با غسل یا سفوف کردن با دودیه مناسب عظیم نافع آید و استخوان
 سفید و درست مانند که در میان آن باشد خوراندن آن و تعلیق آن بر زبان مرض هم
 نهایت فایده دهد و جالینوس گوید نفع بود و جرم روده کرک را خشک کرده با آنچه
 مناسب بود خوراندن آن هم نافع آید و همچنان که باب کرده خوردن هم قدری باشد
 لیکن با چیزی مرغی نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست ملنگ و ایل و کوس سفیدی که
 کرک آنرا گرفته باشد و از کرک بسته بر یکی از اینها را بر مرض تعلیق کردن بسی فایده
 و اگر آن زریل مذکور را درین پوستها کرده تعلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در ظرفی
 از نقره کرده بسته اند و فایده داده است و اگر بر همان که از پیشم کوسفند مذکور باشد
 باشند تعلیق کنند انسب باشد و عصا سه سرکین خرما ده که دود و بر جرم سپیده
 دادن در حین اشتداد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان زریل کرک و بعضی عصا
 مذکور را بقولنجی قبل از حدوث قولنج دادند و دیگر بار او را قولنج نکرده و عقب سر دم
 افکند بریان کرده دادن و همچنین خاکستر شاخ ایل را آب سیدن منفعت تمام دارد
 بتخصیص شدت درد و در غن و نه کرک بعضی آنرا از در زندگی کوسفند روده باشد خوراندن

و مالیدن در حلقه کردن جمله نافع آید و مجرب است و در اطین خشک کرده را بر شکم بستن و در
که از کوشش بد به نجات باشند دادن و بر شکم مالیدن نافع آید بجااست و مردم قوی را
که این مرض هر سال یا زودتر نمیشود باز نمی آید چون در صین است و در مقدار آن
آنها را رفع کنند و بگذارند که بقولنج کشند و دیگر بار باز نیاید همچو نوبت تب لرزه و اگر
آید در تر آید و مجرب است و آن شخصی را که سابقا ذکر کردم که قبل از مرض لرزه و در اعضا
مدی حضرت او را قبل از قولنج بشرب و نیازی و حب الشفا نکین کردن و بعد نکین
سبیل جوی قوی دادند و دیگر بار زاید باز نیاید همچو نوبت تب با نخل فصل او را آن علت
و اعراض بپایانند و در آنها خلاص یافت و با لجه آنچه بد بر یکی مخصوص است آنست
که از زوالات با در پرد باشد و هر دو افعی غذیه که بد و خوراند یا بنوعی دیگر استعمال نماید
جمله حلال باد و مقوی معده و امعاء باشد آنچه مراد در امراض ریجی مبین شده که با وین
باشد تا بر قوی تر و بمالند ترک کنند و بر بستن شکم بر فاده بین بر محل و جمع تخصیص
بر بالای کما و بی مفید باشد و دلک محل مکث دست نرم نرم از طرف بالا بسوی
پایین و در بین شکم روغنهای محلی نافع آید خصوصا آنجا که درم سپر زرقون راه باد
گرفته باشد مالیدن و جنبانیدن با خراج لازم بود و جالبینوس گوید که نافع ترین خربزه
در قولنج ریجی ترک طعام و شراب است آنقدر که ممکن بود زیرا که تحلیل ماده بدین فعل
نمودن اسلم از آن باشد که بدوای کرم جهت آنکه ممکن بود که دواهی کرم خلطی را که از
و نتواند تحلیل کردن و در باد و بخار افزاید و جمع صغیر شود و اگر هر صبح پنجدهم
تخم تر قهوه نیکوخته در آب با کلاب بجوشانند و درم فانیز و یکدهم روغن
شیر کاه را بکنند و کرم بخورد فایده تمام یابد و سرخام دادن درین مرض بمانان
نافعترین جزئی است جهت آنکه با در آن کشند و تشنگی آورد و امعاء را تقویت نماید
و عفونت نمیکند جالبینوس نقل کرده است شخصی را این علت در هر چند گاه طاری
و چنان تجربه کرده بود که هر وقت که ابتدای آنرا دریافتی میان خود را محکم بر بستن و قدر
سیر خام با قدری نان خوردی و بوقت خواب قدری شراب انگور که در ظرف

و همچنان میان بسته خواب کردی صبح که برخاستی آن امراض مرتفع شده بود
و بهادر و سرد و سوز و اگر ترکی و سعد و چون کمونی و کوارش و انجودان و شنبان
جمله در خیاب نافع اند و بسیار بود که با داندک باشد و مجرب است از تحلیل کنند
و غالب باشد تسکین عظیم بنیاید و در صعوبت و جمع بدین عمل طبیعت را انقدر
مجال حاصل می شود که بجهت و شیان و غیر آن تحلیل ماده نماید لیکن در این حقیقت
و استعمال دوا از آن باید داشتن و اگر خواهند تا حقه لغتی بیشتر مکث کند بعد بخیر دارد
مجموعه بار دیگر افکنند و اگر بسیار حقه کنند چنانکه بروی و چسپه و اسافل بلند دارند و باد
بخود در کشند و بعد لحظه در خارج کنند و باز اگر کنند بسی فایده دهد و کمیات و
مالیدن روغنهای باد شکم را هم اینجا اثری عظیم بود جهت قرب محل بدوای
بود که در هر چند وقت او را نگاه این باد پیدا آید و چنان تجربه کرده بود که هرگاه
ظاهر شدی جوی زمر را بر آن خاکستر شکم کوفته بجااست کرم کردی و بر زمین
پهن ساختی همچو بستن شکم را بر روغن محلی حرب کردی بر آن جوال حبشی شکم را برینه
بر آن نهاده خود را پوشیدی تا عرق نیکو کردی بعد از آن برخاستی صحت یابستی
و آنجا که اطلاق میشود جوی و در همچنان باقی است و در سیر شراب کهنه برنماشتا خوردن
یتقارین اندک اندک و بعد از آن اندکی نان در مالیم مقرر اطباء اثر کرده اند خوردن خوا
کردن نافع بود **سیان** حقه نافع در مطلق ریجی بکیند و ورق سداب و تحلیل مایه
در زکوش چشم کف و بادیان و کاه چره و قدری قنطاریون کبیر بجوشانند و صفا
آنها با اندک روغن سداب که در روغن جودع گرفته باشند و بار روغن زیره یا روغن
یا روغن زیت گرفته باشند استعمال نمایند و اگر قدری از روغن دانه کوفته و اگر گرفته
داخل سازند اقوی بود و اگر حقه را در شکم بکنند که از پوست کرک بود یا از پوست پلنگ یا
از پوست کفتار یا از پوست کوسه که کور یا از پوست لیل نفع آید و اگر زیادتی قوت دوا
خواهند اندکی جند بیدستر و حلیت در آن حل کرده بکار دارند و یکری بکیند و چنانکه
محلول مسطور علضهای محلی مذکوره و بعضی از غیر مذکور آنچه لایق بود و جمله را بجوشانند

وصاف آنرا که نیکو دلتش آن روغن زیت افکنده با شش نرم میجوشاند چنانکه آن
در روغن بماند پس بکیند ازین روغن مقداری که حقد را شست و قدری سبب در آن بگذارد
و در دم سبب و بکیند و جادو شیر در آن حل کرده بکار دارند و بکیری آفتی بکیند و روغن
را حذر از جند و حلیت بکار دارند و تحلیس باد و تسکین و صج کنند و موجب و بکیری
بکیند سی درم روغن سداب خرومی و جند و جادو شیر و سبب از هر یکی یک درم در آن
حل کرده بکار دارند و تحلیس نیکو کنند و بکیری که هم درین صوبت و صج عظیم نافع
بود بکیند و روغن سداب سی درم و پنجه درم بذر البیج را نرم کرده در آن بپوشانند با شش نرم
و بعد چند جوشی بردارند و فایز استعمال نمایند و اگر عوض بذر البیج سه درم چند بکیر
و سه درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکو بود و بدل دهن سداب دهن زیره
و قیصوم توان کردن بسیار شایقی محل و نافع در مطلق ریجی بکیند برک سداب
و زیره و دانه خواه و بوره نان برابر و جمل را کوفته بعسل بپوشند و لته پیچیده بر آن نیکو
آلاییده بردارند و بسیار بر آن بنده ناله را حفظ کنند از بار رفتن و بکیری
در وجه صعب نافع بود بکیند جند بیدستر و مر و زعفران و افیون برابر جمل را بعسل
معمول ساخته بردارند تا همچنان بلته پیچیده بردارند بسیار بسته و اگر زبل کرک یا
عصاره زبل الحاصل را درین حقنها و شایفا داخل سازند نفع عظیم باشد بسیار کمالات
نافعه تجربه سر کین خشک شک کو سفند شک اشتر سبوس و نمک شنبور کین
کاوی نازه تنها و پاسبوس و گل آینه و خاکستر و استخوانها و سر کینها و ارزن و کین
و زیره و دانه خواه و تخم کرفس و حله و تخم سداب و نمک فقط بر یک یک بعضی آمیخته بکار
باید داشتن بسیار روغنهای که خوردن و مالیدن آن در حقه کردن بسیار مفید
آزموده است و دهن را حذر روغن سداب در روغن زیره و روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن
شبت که اصل آن روغن زیت بود یا روغن کرچک و دهن چند قوی را فرمودم که زیره
نیکو فته در روغن خرومی میجوشانند و بر شکم بمالند بسی نافع آید بسیار
مطبوعی محل با بکیند زیره کروی و دانه سیون و تخم کرفس و دانه نان و دانه خواه و دانه

از هر یکی چند درم و جمل را در آب میجوشانند و صاف کنند و چهار اوقیه فانی
دیک اوقیه عسل و نیم اوقیه روغن با دام تلخ اضافه کنند و بدیند و اگر اصول نیز اضافه کنند
و بار روغن خرومی و دهن هم بسی نافع بود بسیار اغذیه مناسبه شور بای خشک یا
شور بای خردوس یا شور بای کبوتر بچه که به خود سیاه بچته باشند و سیر دشت و افیون
و نمک و سداب و فلفل و کر و یا و کندها و بادیان و جمل با بعضی درینها جوشیده اند
همچنان یا بداند که نان شراب کین بجای آب هم نافع آید و آنچه تیر قوی نفع عظیم
آنست که از هر چه بسیار جرم و قابض و مولد مین و مزاج فلفل است حذر کنند و هر چه بکار دارند
بهم نرم و کشانیده باشد و اسباب خشکی فلفل را باز دارند و علاج مشتک کنند و در
جمل اعمال خواص شایع چنانچه در ریجی گفته شد تقرب نمایند و اولی آن بود که جهت
نرم کردن اطفال که تحت شکم یا فانیته مقدار ده سیر در اندک آبی حل سازند و روغن زیره
نمازه در وی افکنده بدیند هر چند روغن تواند خوردن و دادن آن نافع بود و انکه بکیر
و دفع اطفال با حقان نکند بسیار حقه لایق بکیند تخم کتان و حله و بابونه و
خلمی و سفستان میجوشانند و صاف آنرا قدری تخم بپزند و زیره کا و دیکر عسل
بکیند روغن کرچک را فکند و فایز بریزند و بکیری که در حرارت و بیست مزاج استعمال
بود بکیند سی درم برک حقد و خشک یا سلیق قبضه بقیضه صفت درم حله و تخم کانی
و کاجره و تخم خربزه نیکو بود از هر یکی چند درم سپستان سی عدد و در تخمین سی درم
خیار شنبه درم جمل را میجوشانند و صاف آنرا مقداری لایق بستانند و الکامه
سرخ از هر یکی دو اوزه درم اضافه کرده بار روغن بقیضه با دام بکار دارند و در شفا
آبی اکثر شیخ و آب میجوشانند بمقداری که میخواهند و از زیره کاه و قوی بسیار
و بار روغن کرچک بکار دارند و فلفل را میکشاید و اگر آن نشود و مایلون را در آب میجوشانند
و بار روغن کاجره و بیزه بکشانند و بعد دفع اطفال اگر تسکینی نشده باشد همچون سفر حلال
یا همچون تری سبیل یا غیر آن آنچه مجرب باشد باید دادن و بعضی کیشمال صبر را در
وقیه عسل و دانه سیر دادن نافع یافته اند و بعضی خیار شیر را و طبع آن خمر و سیر و

اسم ترکی
خود است

و اودن بار و عن کر چک نافع یافته اند در انسانی این شیر بهیهای مناسب بکار در آن
مناسب و بعد تقیه و تسکین فی الجسم اگر احتیاج افند اندکی از غذای مناسب اودن
بیان اشربه لایقه شراب بقیه با لعاب بی و گمان در آب کرم و شراب الو با لعابها
و با شراب کل بکر و در آب کرم و دوداقیه لعاب تخم گمان و علیه وجب الرشا و راکفته
با سدا و قیه ترنجبین آنجینه و قدری و افروغن کل بران ریخته از آنها شام و سحر و اودن کرم
نرم کند و وجع را تسکین دهند و طبع سلق یا نیندرم بوره بان دوداقیه و اودن نافع آید
اغذیه مناسب اسفیداج کند و وجع را تسکین دهد و طبع جرب بکوشش فریه و ارد سیده
و سیوس آب با شکور و روغن بادام و تخم و آب که بکوشش خروس بر باید بدیخته باشند
و اسفنج غلبه کرده و ترک غذا اکثر المقدار تا دفع وجع و دفع ثقل روی بود و آنجا که
حقنه کردن با نفی باشد نخست بشیافهای نرم سکم فرو آورند و بعد از آن بشیافهای
حاد و بعد از آن سهل بیان بشیافهای لایق شکر سرخ و بنفشه و اشق و زهره کاوش
زهره کا و آلوده صابون فقط تخم خنظل و زهره و فانیسک و قمل و جاشیر و زور
و زهره کا و شیر خشک و صابون و تخم خنظل و شکر سرخ و نمک هندی و اشق و تخم سدا
و صطک و زمار سفید و پانید و بویه و بوره و قمل و زهره کا و و آنجا که وجع صعب بود
حقنه و شفاف و طلا از مخدرات چنانچه در ریج گفته شد داخل توان ساختن و سرکین
کاوی تازه را کرم کرده بعد جرب کردن شکم بروغن خروج مجمل و وجع بستر فایده
بسیار بخشد و مجرب و مزج کردن شکم بلعاب علیه و روغن بادام بلعاب خنظل و روغن
کرچک را با سداب و این روغنها با لعاب تخم گمان در روغن که جره نافع بود و بقرق
و مرقی امعا و حباب که کرم روغن نرم در آن باشد خاصیتی عجب ملحوظ گردد و آنجا که سبب
بیس نفوذ حرارت بدن و یا حرارت بکر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج آنها باید کوشید
و جهت تدابیر کرم و یا سرد مطلقان آید کردن و با وجود احقانات و سهلات و
شیافات مذکوره و طعام و شرابهایی مناسب باید اودن و از چیزهای نرم خشک
عضو کرم مزاج یا آنها بیشتر فهم کردن و اکثر تدابیر آنها سبقت بیان یافته و ازین

اینچ شکر الکفست که شکاب و شکور لعابها و سلق و اسفنج و طبع و کرم طبع و قیه
در روغن کل در روغن بنفشه و علیه و خیار شیر و ترنجبین و شیر خشک و آب غلبه
و آب کاسنی و آب طبع خروس بر و آنجا که سبب یک باشد از بیس مزاج و دفع
و افند و یا عدم باعث و یا غلبه استقرا و دیگر و غیر ذلک همین نوع که فهم شد بر
شکر اصلاح آن باید کردن و اکثر آنها هم سبقت بیان یافت اند و در این
سفری در از در رمضان واقع شد و صایم می بودم و بعد از آنکه باز اندم تدابیر کرم
بسیار واقع میشد و عصر به صیوب خام خوردم و بر بالای سبب خام جوز بود و جهت
تقویت معده خورده شد و شبانگاه و لجنی قوی طاری شد و در بیشتر و شب بعد
و بالای ناف و مراق از طرف راست و با سار لقا فهم میشد و سحرگاه طبعی ملید و قند
خوردم قی شد و در درجهان صعب شد که بی طاقت بودم صبح اطباء آمدند و احقانها
بستور فرمودند که را اندک باز صفای دفع شد و صعبت وجع بدان زایل میشد اما
وجع تسکین نمی یافت و من جز به بشت نوعی دیگر نتوانستم خفتن و از نو با خود کشیدم
در است نمی توانستم کردن و هر چه میدادند که کرمی فعلی داشت فایده نیکو نگذاشت
فرسید کرد و آخر الامر مرا بعد بشین آنقدر فرصت شد که اندیشه کردم و دوا کشتم که قطن
از کرمی جگر پدید آمده فی الحال فضا و آوردم و از با سلیق راست فصد کردم در است
آنقدر تخفیف شد که راست ایستاده بمقام خود رفتم آنگاه قند خجرات کاوی تازه خشک
کرده چشمم چشم من روشن شد و نیکو آمد و وجع ساختم و با سنج خوردم غالب مجمل
وجع آب کاسنی و کل خشک غالب مله گمان طلا سیکردم و بمر و حذر از خشک سیدم
و از بی خوات مغز خیار و زرد الوی شیرین خوردم و وجع ناشبانگاه تسکین یافت
و بحران با عیار که شبانگاه چنان وجع اعیانی عام در تمام تن من بود که جمعی تا صبح
همه اعضای مرا در دست داشتند تا آنکه من قرار سیکردم و الالبی طاقت بودم و سحرگاه
انک خواب کردم و عنق شد و صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن ملاحظه کردم
تا در نیکو واقع شد و اجابت دستور مقرر افتاد شخصی که کل و لجنی از آنجا

و در روز قبض شده بود و دردی صعب پیدا شد و بعضی اورا بطبوح غلبه علاج فرمود
فایده نداشت و بعضی عصا به زبل الحار و شافق بود از صعب و جع اورا از زردی و شکم
و در صباها با قاشا و شیا قبا عمل میکردند و اندک نقل بر صحت تمام دفع میشد و این
نمی یافت آخر الامر شکمش بعد چند روز درم کرد و تا معده و دردی در سینه اش میبود
و نفس نتوانست زدن بغير استغاثه کرد و فرمودم تا از عذاب و پستان و گل سرخ
و قدری زیره و پوست بچ با و این پوست بچ کاسنی مطبوخ می ساختند و در پنج
از آن ده درم تخمین و چند گرم روغن با و ام تهیه بد و او اند در بناشنا شامگاه
شوربای مرغ فربه که اکثر استفراخ در آن چپته بودند و پیوسته شکم اورا بر روغن کاج
نیکم چرب میداشتند و در شب بشتافت و بنفشه و شکر در زهره کا و عمل میکردند
مفید بود سه روز همچنین علاج کردم و کاجی روزی در وقت جهت حفظ قوت از آن
شوربا تجویز میکردم و اگر اشتها نداشت بکینوبت بکلیف میخورنمیدم از ترس لرزدن
و قبض با تمام خلاص شد جوانی بیست و پنج ساله قولنجی بود و در هر چند گاه اورا
این مرض طاری میشد و منی در آن بهاندی و هر چه خوروی فی کردی و آخر جان شد و
که بر راه اورا قولنج کفستی و ضعیف شده بود و حضرت اورا غذای مناسب فرمودند و
بلبله سیاه و شکر میدادند و شربت راقی میکرد و اما فی الجمله کینوبت در روز نماند و باز
عود میکرد و در شبها در و غالب میشد و در روغن نیم هم میمالید بیفایده بود و شکمش
هم کاجی اندکی می آمد و شکین تمام حاصل نمیشد و در روز بناشنا فرمودند تا عصا به
زبل الحار خور و صحت یافت جوانی دیگر را این مرض طاری شد و جع فوی بود
حضرت فرمودند تا چهار شقال بلبله سیاه و شکر را نیکم در آب جوشانیده و صبا
آزاد سیر شکر نهاده بد و خورانیند بهین فی الساعه صحت یافت و چند جایی دیگر
هم از موده ایم نافع و در بعضی نیز نفع این تجربه پوست است و آنچه بنده بر قولنج میگوید
آنست که تا کثرت ده شدن شکم و تخفیف ناه ترک غذا کنند و حفظ قوت برق خورس از
و مرق بد و مسوی که درین شوربا ساخته باشند بیکته و مادام که نخنی نقل و لبن را بکلیا

تفنی خدر کلی واجب بود و آنجا که سبب تحلیل و افروتنالی تمام تن بود و تفنی
بواسطه حرارت معده و اندامهای و هوای بیرون و سلامت سوراخ مزاج خام و قوی
و موق بسیار و کمی نقل و عطش غالب فقط ساختن بدن از غذا اجتناب باید کرد
و پسند تبدیل سوراخ مزاج گرم بنوعی که در آن مقرر شده باید نمودن و تغییر هوا کرد و اینها
که در تحلیل استفراغی گفته شد بکار داشتن در سرد مسامات باب سرد
بنوعی باید نوشیدن که موجب فرید حرارتها میس نشود و در تقویت قوت
سعی باید نمودن و درین بر دو نوع تمیج بدن بر روغن سورد کردن و در آب خنک مکرا
غوطه زدن و عطشهای خنک بوسیدن و ضاها و طلا با قابض خنک بر معده نهادن
و شراب صاف اترج و شاداب ریاس و غیره امثال آن خوردن و غذا از بس
مطبقات ترش بنار دانی امثال آن از گوشت کوساله و زهره و از سبزه ها و
امثال آنها سازند و اگر آتشهای ترش بکار داشتن و مخدرات بر بالای آن حرارت
مفید بود و بر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود مضربا شد و آنجا که سبب
گرم معده بود علاج گرم به ستورش باید کردن و اندک اسلم و مدانکه بر کاه
مرض لغایت شکم کرده و بدان بنحی شود که همه اندامها کرسنه باشند و معده
تمام نخواهد و طبع نرم بود بدین جهت تا قوت برود و بیمار بیوشش میشود و
این را جوع البقری نامند بجهت بسیار بدید آمدن این علت کا و او درم کرد
که در هوای سرد حرکت کنند هم این علت کاهی بدید آید و علاج این مرض لغایت
شکل بود جهت احتیاج بسیار با استفراغ و تقیه معده و مانع بودن صفت قوت جوع
اعضا و عشی ازین اعمال و آنچه بعد جوع کلب افتد بد نباشد و طبیب اورا در
این علت خمر اعات قوت نیلای زرد ملاک نشود چاره نباشد و تقویت او بد
تیز بد بیشتر شود و عین کوشش آبهای بر قوت و بعضی تخم گرفته در حلق او قوطه
باید چکانیدن و بعضی از علاج عرشی بکار داشتن و ممکن بود که رس کبیری
بسیال یا فا در هر در غسل آب گرم با اندک تریاق فاروقی در آب کل و یا شربت

حل ساخته اند و در اندک عظیم بسیار در عتشی او به سبب وقوع آن اغلب از بودن
 یعنی غلیظ لزوج بل طعم در فم حسد و کرائی کردن بران و میرانیدن قوت شهبودی را
 انفسه ساختن مزاج آن دانسته اسلم **باب شانزدهم** در بیان بعضی
 امراض که اکثر اطباء این ممالک تخصیص از انقباضی معین مناسب دانسته اند
 بعضی امراض ذکر آن کرده اند چون بعضی دیگر و اغلب حکیم های سهند آنها را از امر
 سعدی می دانند بنا برین ناوریالی جدا در این سوره المزاجی یا بس باشد که بر بدن
 غلبه کند و در صورتی که بقوتان مشابه گردد و بعضی از احوال پیران بر مرض طاری
 شود و اگر چه وقت ضعیفای پیری نباشد و بدن مناسب بدین اسم می رسد
 و این سوره المزاج یا بس کاهی کاهی سردی هم غالب رسیده و این مرض
 افتد لیکن زیادتی مناسب پیران را بیشتر از جوانان افتد و جوانان را بیشتر
 از کودکان و **اسباب** و نوع این مرض پنج بود یکی آنکه در صحن کشادگی
 مسامات و تحلیل قوتها و حرص اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکتهای عتیف
 و حمام واقع است آب سردی غالب یکبار در کشیده شود و بدان جهت اعضا
 سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت غاذیه از فصل خود باز ماند
 و پس بر وجه حاصل آید و دوم آنکه بخار طویات با بخار نایب دل شود و مزاج دل را سرد
 سازد و قوتها بدان جهت ضعیف گردد و تغذیه بدن از وضع طبیعی بگردد و فساد آن تمام بدین
 سوم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر طویاتی بر یکبار در و جلیل برود و حرارت غریزی بسبب
 گرمی ماده و مرکب ضعیف شود و قوتهای فتور و تصور باید و ضعف قوی عادت گردد و چهارم
 آنکه استفراغی قوی افتد و بدان جهت مواد حرارت غریزی ضایع میشود و بر دو سبب
 و ضعف قوی عادت گردد و پنجم آنکه در علاج بیماریهای گرم تدبیرهای سرد کنند
 با فراط نامزاج یکبار بگردد و بر دو ضعف اگر کسی از علاج تواند کردن مرکب را باز
 تواند داشت و حکمای هند اکثر اوقات از امکان علاج وانته و بسیار هم علاج
 کنند و ایشان سبب این علت بر دو سبب معده و بعضی عروق را شناسند

بجست تشرب کردن آنها ماده سوداوی را و علامات مرض آنست که بنظم
 و تشنه و چهره مریض خشک و بد رنگی و بی روق باشد و اغلب رنگ او از زردی طبیعی
 کرایه و نارغذا بر بدن بدید آید و قوت پرور و ضعیف شود و باشت که طعام را بعد
 از خوردن بقی را نکند یا غیر منضم به بر از برون آید و قسم اول اغلب بود و در
 بعد قوتان ماند و بر هر جا از ظاهر او دست نهند در غیر سرد ماسر و نمایند و بعضی از ضعیف
 و بلبل و متفاوت بود و بل سدید و رقیق باشد و مدت این مرض باشد که لبال
 و بیشتر هم کشد **علاج** اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فزای بود بمقدار قوت و سبب
 مقتضای وقت بر بدن ایراد کنند و بدان عمل در مانند چنانچه در کلیات و در
 تزییب مدقوق محمود مذکور است و از جمله اعمال آنچه تجربه نافع یافته اند آنست که در
 و ایل مرض بسیار بعد از منضم طعام بمقداری که او را میزاد در کباب معتدل رود و آنقدر
 که عرق نیکو بنیاد کند شده که کش کند و بوقت بیرون آمدن تمام تن را چرب کند
 بر دهن نرگسی و بهوسن یا چیزی امثال آنها و یا در آئین مرطب غیر محلل نشیند و بعد
 خود را نیکو خشک نموده بدین نوع روغن چرب کند و ترتیب و تدبیر و او غذا و کرا
 مریض چنان باشد صبح تر چربی نازجیل برورده باشد تا قلی و مری غسل آنها را
 قدری که خواب بخورد و بعد از آن سباعتی چهار پنج زرده تخم مرغ هم سرشته بنات
 سوخته خلط کرده لعق کنند و بر اثر آن چهل درم یا پنجاه درم شراب انکوری بیاش
 و بعد دو ساعت ازین محام یا آئین در آید و بعد از آن تریج کند و بعد ازین اعمال
 نیکو نماید و پس اندک استراحت و باز آمدن قوت طعام خورد و از جنس خود آب و شور
 ریج و اگر از کوشش بره نریج بخت باشد و اهل آن دار چینی و زنجبیل و خولج
 و کشنیز و اسفناخ کرده باشند و از جنس فها و بای عمل مغزیادامی و شاه آن و
 طعام اگر شراب معاد بوده باشد از صد درم زیاده نخورد و اگر سرسید و درج و در شاه
 شوند و اطفال درین مرض ناخ بود و تخم صیف از طبع سرد و یا بچه کوفته و ستر
 اعد و استعمال آن بکینه سبره و دست و پای آن پاک کرده و بکوبند و با کشتن بخورد

دیکه شست کشک کندم و ده درم شربت و ده درم با بونه و ده درم خشک و ده عدد
 انجیر سیاه فرباندر پنج من آب بنزد تا دوپهر برود و ببالند و مقدار ده سیراب
 شود بایستد و ده درم روغن کاه و ده درم روغن کاه و ده درم شیر شرب
 تازه و پنج درم روغن بان باندک میوم که آفت بهم بیاورند و حشمت کند سه روز
 هر روز بهم بدین مقدار و در پنج روز فرو گذارند و باز سه روز میکنند و پنج روز حشمت کنند
 چند نوبت چنین میکنند نافع بود و پروغن مداومت خوردن فاد در هر حیوانی در شربت
 مقوی بسی نفع بخشد و بعد از قوت گرفتن بدن فی الجمله ازین تدبیرات غذا قبول کردن
 تن و دوائی قوی تر بر بالای طعم خام خوردن چون دوا را لشک و تریاک بزرگ و اشیا
 آن بغایت مفید بود و اگر باقی باشد در معده چیزهای که دباغت آن کند چون لعل
 و پروده و مسکه و امثال آن باید دادن و اگر فی زود می افتد و نمیکند از دگر
 در آن تصرف نماید از سکناات فی الجمله مناسب بود و پیش از طعام و متعاقب آن
 باید خوردن و از جمیع استغراغات و قهها و هر چه خشکی فراید در بر باید بود و آب
 سرد خالص مضرت کلی کند و البته آب در بر دوائی مناسب و کم سردی باید استعمال نمود
 و شراب بعد از طعام خوردن اکثر اوقات مقوی بود از آن همچنین دعت و آسایش معتدل
 شور با نای مذکور بشملی که نمک و خرداب کم کرده باشند و اما طریق حکمای هند نیست
 که غذای هند معین معتدل و خوش طعم و مقوی معده فی الجمله دهند سود و سود و از
 بی آن دوائی قوی می که ضد سودا و مقوی معده باشد و در آن قوت نافذ بود که در حرم
 معده و عروق در آید و قوت سهله داشته باشد که ماده سبب مقدم مرض
 براند و بیرون فرستد و قوت محو حرارت غریزی و اجزای و افود و مصلحه عضود داشته باشد
 که بدینها تقویت اعضا و ارجاع کند و دباغت مطبوع معده و عروق و احسانا
 چون کورا چوبی بری کسی مقوی بر لعل و صبیال و چهار سس مقوی بقیه از سس
 در بر و حلوائی بلا دوری و اشباه اینها از هر چه تخله میل و سس آرد و شمع کند و درین
 مرخصات و سردات معده و از چیزهای تیز و شور و تراب و از چیزهای نفوذ کننده و حرکات

حال خوشی کند و عادت صحیح حاصل آید فلیندا حکمای هند بقویات چون چهار من بنزد در
 و کثیر و کسی مقوی بر س و صبیال و بلا دور و حلوائی بلا دور و چون آن در پنج عدد و سیاه و
 میفرمایند و این مرض بدین تدبیر زایل میشود چنانکه با وجود مسابست اعمالی که سولات
 آن بوده پس چگونه آفتی بدین ناید و کل قند و ترک ترشها و ترک قوالض مداومت
 حب الشفا و حافظه الصحة و غذای جرب نرم که تیز نباشد چون پختنیهای مهر و خردابها
 کم زعفران و شیرید با چغندر و اشباه اینها هم درین باب بغایت آرموده است و مداومت
 افیون و افیونیات و در مرض بغایت مضرت جهت خشکی مرض واولی آن بود که سال
 چند نوبت تنقیب کنند خلطی را که از آن بهم تولید مرض بود و بعد از آن بتر
 و تبدیل گوشند و اگر چه باید مداومت آن اودیه قویه به تنقیص که احتیاج افتد و اندک
باب بیستم در بیان امراض معده و شرج و اسباب و علامات و معالجات
 آنها و این باب تحقیق ذیلی است معاراجت بودن شرح نهایت بجاست تقسیم اما
 مقصد این اغلب کرم باشد و سبب آن در اکثر اوقات خونی بود و صفادی یا صرف
 حدوث آن ابتدا کم باشد جهت میل مواد کرم باغالی بدن فلیندا اکثر بعضی مرض دیگر از
 امراض معده که مروج و جاذب مواد باشد به انوضع حادث چون شقاق و جراحت بواسیر
 مقطوع یا جراحت دیگر و قرحه در رسیدن ضربه یا صدمه بدان محل علاج آنست که
 قصد بکلیق کنند و پروغن کل و سبتا زه بهم آینه جرب میدارند یا پروغن کل و زرده
 تخم مرغ خام بهم خلط نیکو کرده و در صحن غلبه و ج آب کشیده تر داخل ساختن نافع بود
 و طلای پروغن کل و سفید تخم مرغ آینه جرب باشند و در داون اسرب صلایه کرده
 چند آنکه سیاه باشد بسی مفید آید و همچنین طلای مرهم نخل بار و روغن کل آینه جرب و حجامت
 میانه سرین هم مفید باشد و هرگاه زمان ابتدا و نزدیکتر مرهم و باخسین و طلا کرد
 سودمند بود و آنجا که مواد در آنجا جمع شده باشد و دانند که اگر نامائی است کام نفع
 مهلت میدهند و آن بعضی از گوشت صالح را بهم می نوشاند و بنا صور او میکند
 بواسطه آنکه عضوی مغزی است و مراند فاع فضله و عصبی و عسیر الاتحام واقع است

و بخت کسر عروق و الم مواد بانجا بیشتر میزد پس چاره نباشد جز آنکه قبل از
تفتیح آنرا قطع کنند به تیغ تیز و ماده آنرا بران وجه منقطع سازند و بعد اصلاح زخم
کنند و آنجا که درم صلب گردد و طلا و مرهم و اخیلین و مرهم شافی و مرهم الرسل
در روغن گل و مخ بیض حل کرده نافع بود و ضمادی که از برک سلق بچینه و حلبه کوفت
در روغن کادی که به سازه نهاده و جع خراج آنرا نافع آید و طلای کل سرشوی و زرد
تخم مرغ و روغن گل به هم خلط کرده در بناب خاصی عجب دارد و باید که از استعمال
نوابض داخل و خارج را که کنند و پوسته طبع را نرم دارند تا نفلی بچرم خود نماند
و محصل راه ماده نیز بدین تدریج کم کرد و از اغذیه که در درم معالجه مستقیم و در درم
معهده دهند اینجا فایده بخشند و همان ترتیبها را اینجا نیز مری باید داشتن و اشیر
که خلوس خیارشور در آن باشد فایده نیکو دهد و آنجا که درم سردی در موضع افتد
افتد که از برک کرب بچینه و پیه تازه کادی نیم کوفت سازند و طلا کردن مغف آید
و آنجا که مرجع امراض سابقه مقعده سبب آن شده باشد علاج هر دو به اشتراک
باید کردن و آنجا که مرض قوی بود و ماده غالب بعد فصد با سلیق اگر مایض یا صفا
به هم گشتند مناسب باشد و اندک عمل شقاق مقعده سبب نماند شدن
لب شرح با جراتی و میسبی بود در آن محصل که نشفت رطوبت آن بشکافد و زیاده را
و خشکی طمس آن و خون آمدن از آنجا که آب سرد و ال کرد و بران دیواره می بود کم در
آن موضع که در هم گشت و شق کنند و وجود ورم و برآمدگی محل دقت الم شتاب آن باشد
و یا خشکی و یا نفلی غلیظ بود قوی که در وقت بیرون آمدن بداند آنرا باز و می که از خارج
بدان رسد بداند و درین بر دو جای وجود سبب دلیل آن باشد و یا ماده حاد
و یا سیر بود که بدت سجد بدان محصل کند و وجود بواسیر و عدم سبب دیگر بدان گوی
و یا قوت خونی بود که بانجا منقطع شده باشد و برای جایی که خون از آن کم گشت
و شقی لازم آمده و سیلان خون منقطع از آن دلیل آن باشد و یا سیر مای بود که از خارج
بدان محصل رسد و مزاج آنرا خشک و ضعیف کرد و اندک و بطر کاند چنانکه پوست دیگر

این حال محسوس است و تقدم وصول بر دو فصل بدان استباه کند و مانند که مادی
خشک و غلیظ سوداوی بانجا محصل گشتن آنرا فاسد کند و بطر کاند و تقدم حصول
انخل بسیار و خاریدن و ترنجیده شدن و در کردن علامت آن باشد عجب علاج
در مطلق این مرض خشک را نرم باید داشتن بخوردن چیزهای نرم کننده تا بمرمصل
سبب زیادتی مرض نشود و از سواری و نشستن بچیزهای محکم و خشکی فرا و در باید
بودن و پوسته بر چیزهای نرم باید نشستن و چیزهای سخت ترش و یا بعضی باید
خوردن و شبها نوات را چرب باید داشتن اما از آنجا که سبب کرمی و یا
باشد تعدیل آنرا که بخوردن شیرتها و میوههای مناسب و مالیدن دوائی لایق و نشستن
بر مالای سبز و برگ بید در وقتی که محل را بر روغن خشک چرب کرده باشد و طلای
مرهم کافوری نافع بود و بسیار در آب سرد در آمدن فایده دهد و پیه تازه بزرابست نرم
کرده بر آن محصل طلا کردن در جمل شقاق نافع بود و اگر شقاق کهن شده باشد از
نیاید خاریدن تا خون بسیار از آنجا نرود پس مرهم علاج کردن و آنجا که سبب
باشد یا بواسیر علاج آن امراض به دستور باید کردن و آنجا که سبب خشکی نفلی باشد
بدریها نشستن که جهت مطلق گفته شد و انقیص و آنچه در زوری خارجی افتد بعد منع حقیق
بر روی نصب علاج آید بی آنکه دوائی استمالی کنند و آنجا که سبب استیلائی خون باشد
فصد عرق که مناسب آن باشد باید کردن مثل صیافن و مایض یا با سلیق و بعد از آن
در آب خرقوله باید نشاندن و اگر خون بدینها باز نماند از حوله آن باید دادن
ضماد کردن و یا مری لایق بکار داشتن و آنجا که رسیدن سرما بود از علاجی که
جهت عضو سرما خورده و طر قیده از بر و خارجی گفته شد آنچه مناسب بود بکار باید
داشتن و از خوردن آب سرد و سردیها خد باید نمودن و آنجا که سبب خشک با و بود
از علاج بواسیر غیر کسان و علاج با آن و طر قیدن لب آنچه مناسب نیاید باید کرد
و از خوردن چیزهای گرم و خشک و از مولدات سودا خد نمودن درین بر دو قسم آخر حاد
روغن مالیدن بر محل و بر تابه گرم نشستن و در بیرون آمدن پیه تازه نرم کرده طلا کردن

فایده دهد و در ثانی طلاق کردن مردم روغن که از گاو نان شیرین روغن کاه و دی عور یا روغن کاه
ساخته باشند نافع بود و اسد اعلم ریش ظاهر شرح کاه بود که حوالی آن از خار
ریشی که عور به پدید آید و اغلب طولانی بود و از طرف نهایت نور اخذ و ری اندک از آن
میکنند و سوزش آن آنچه میدارد و سبب آن اگر غایط تیره بود که بر خار ریزد باید آن
گذرد و باشد که سبب خراشید شدن آب کیره و دق باشد علاج پیچ بهتر از طلا
کل سرشوی نیست و پیشیدن خشک نرم سوده آن بر آنجا هم نافع آید بوی اسیر این جمع
باسورست و با سورد و نوع بود یکی با غلیظ که اندر تهی کاه و حوالی کرده و دیگر کاه و سق
و زمار میگوید و آنرا با با سورد کوبیده و تولد آن در کرده و نواحی آن باشد دوم فردی
که بر مقعد آید از درون یا از برون بر کناره لب آن یا بر هر دو از جنس گوشت و شکر
این نوع را سبب اختلاف و اعراض اصناف بسیار به پدید آید چنانچه بعضی را روی سق
بالا بود و بعضی بر بیرون مایل باشد و بعضی ناسفته بود که چیزی از دی بالا بود و
موسی نیاید که آنرا متلی سازد و در دکنده و همچنان باشد که بجزم میرساند و بعضی ازین
ناسفته را کاهی که مدوی رسد متلی کرد و در دکنده و بتفتیح شکین باید و بعضی غشاید
که در آب و غونی از آن می بالاید و کمتر در دکنده و باشد که پیچ در دکنده و بعضی چنان
سفته شود که با د و سفلی اندر دی گذاره کند و جمل آنها از هفت شکل بیرون نباشد
یا همچون و نیز بود بزرگ و نرم و آن پیچ در دکنده و یا همچون خسل شاخ متعدد و دانه
و آنرا خسل نامند و یا همچون آبجیر کرد و پهن بود و آنرا میگویند و یا همچون دانه انکور کرد
و طولانی باشد و از جوانی یا از مایلی بار جوانی بود و آنرا غنیه خوانند و یا خود بود و
عکس و خود و صلب باشد شبیه بسولول و آنرا لول کوبند و یا همچون دانه خرا و از
و صلب بود و آنرا هم از لولولی دانند و یا همچون قوت نرم و دراز باشد از لولولی نامند
و از آنجمله آنچه معتبر بود ماده سودای آن غالب باشد و آنچه نرم تر بود ماده خون آن غالب
باشد بهترین از احضاف خلی بود بعد ازین بینی زیرا که قلع پیچ آنها از محل شکل میسر کرد
و نادر و صعب با خطر بود و در آن نیز از قلع آنها از گستر باشد و آنچه همسایه مجرای بوی

برتر باشد جهت فراحت کردن آن مجری را و زیاده شدن آن و با سورد
افتد و اکثر مردم را از دو ماده شیرین تر نباشد و بعضی از آنها پدید آید و باشد که
از بقعه نامزدی کرده بر طول معارضه تقسیم شش فلان به پدید آید و این از جمله اقسام شیرین
و از جهت تعدد و بلفظ جمع خوانده شود و بهترین این جمله آن بود که سید رود کرانی باشد
یا کم در دکنده و ناسفته بود و یا اندک ریخی و غونی از آن رود و بر یک شش می باشد
حال تقسیم بعلاج زیاده که محتاج بلکه رفع آن هم اکثر مضر بود سبب مطلق
علت غونی بود سودای طبیعی یا غیر طبیعی که با سبب منفع کرد و بلا دی که بواسطه
ردی و عفن باشد شیر و خرمای و مای شور بسیار خوردن این علت بسیار پدید آید و در
سودای مزاج را بیشتر و بدتر واقع شود و غم و خوف بسیار ممد و مولد این علت باشد
و موجب است و در متوضای میور بسیار شستن هم این علت بد آورد و اهل تجارب
چنان یافتند که اگر مردی را که در دماغ علت سودای هست ازین علت خالی نباشد
از نماندن یا از دانه آن و موجب این حال آن تواند بود که در اکثر ابدان مردم سودای
قلیل بواسطه تدابیر محرق یا مغلط آن حاصل میکرد و آن جهت غلظت در عروق با
میانه و از سام آن سفت نمیشود و طبیعت دفع آن از افواه عروق میطلب و در کما
حرارت آن مقدار نباشد که آنرا با عالی مایل سازد و لاجرم با سافل خواهد منفع
بتخصیص مقده و حوالی آن که قابلیت مثل چنین مواد به آنجا بیشتر دارد و چون در
وضع حرارتی بدنی بدان رسد و آنرا استحیل بخار سازد بوی اسیر از آن متولد کرد و پس
بعضی از آن در درون ما جمع آید و بعضی کاهی از عروق بفصلات و میرود و اگر از افواه عروق
مقتضی سبب جلد ریزد و آنجا باز ماند از آن اودام و پور به پدید آید و اگر افواه آن عروق بسته
چیزی فرو آید همچون و شبیه و گوشت مرده بدرنگ حاصل آید آن با سورد بود و آن بوی
فساد مای که در ماده آن هست و مدوی نیز کاهی بدان میرسد قابل آن مذکور باشد
علامات اما با با سورد چون قوی بود با قراق بود و در اکثر اوقات اندر ناف و
و قضیب و خایه و کاهی زجر کند و باشد که کاهی کتف باشد و بسین و باشد

کردن بیشتر اسهال و پشت برآید و در و کبر و شکم اکثر نرم بود و راز شود و باشد که
 شکم باد کبر و در و ناف رخ برآورد و باشد در و مفصل و زانو و کثیر اعضا آورد
 و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آنرا در شستن و بر خاستن
 سبک کا تا او از کند و قوت جماع ضعیف بود و از آن لذت نیابد و دغدغه و ارز و
 آن بسیار کند و در صحن بیرون جستن نمی اندک دردی در مقعد و دخولی زایل گردد
 بدید آید و اگر بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود و گاهی مقعد هم چسبند و اما
 سوزناخه از خون گرم صفراوی متولد شده باشد با خلیدن و سوزش
 بود و آنچه از خون غلیظ بدید آمده بود خلیدن و سوزش آن کمتر باشد و گاهی
 و ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود از بادی و دغدغه هم بیشتر باشد و بعد از جماع
 ضعف بسیار بدید و قلت اشتها و سوزش و اینجا بیشتر ظاهر باشد و بعد
 خواب جله اعضا را بسیار کران و کوفت ناک باید رنگ سیور زردی و سبب
 کراید و باشد که بسیاری و سیاهی زرد و رصاصی و نحاسی نماید و باشد که رنگ
 وی بکزد و با سوز خارش در پنج آن بدید آید و باشد که سبب غلبه صعود
 بخارات بدماغ و موی ریزی بدن کبر و اگر از اندامها ضعیف
 و بد رنگ شود و زرد و بیفته و روی بر دمیده نماید و در حرکات زودست
 شوند بجهت گرم شدن بخارات بد و زود رسیدن بدل و گاه باشد که از رسیدن
 بخارات بد از بوسه بدل و دماغ غشی و دوایر و صداع بدید آید علاج
 بد آنکه این علت کاهی که استفراغ ماده باشد اما بود از نبی علتها می نامی
 بتخصیص سوداوی و هرگاه بعد از چنان غلبتی حادث شود اغلب موجب ازاله
 آن گردد و دیدم شخصی که صرع سوداوی داشت و با سوسریا با آن
 پیدا کرد و هرگاه خون از آن رستی مزاج او بصحت بودی و چون آن خون باز
 ایستادی او را صرع کرفتی متعاقب و بقی قوی که کردی تسکین کرفتی و بشود
 آن خون تسکین و راحت تام یابستی و موی را که این علت ضعیف افتد و طبیعت

ایشان با آن غمی کند قوت بدنی با مضرات جزو آن مقادیر نماید و چندی کلی
 طبیعت بکند و که غلبه کند و تا آخر عمر دارد و ایشان خبر بخیزد که در آن از مولدات
 ماده زیاده از قانون طبیعتی و تعدیل مزاج و خلط سبب تسکین آن در اعراض
 محل از بعضی اوقات احتیاج بدیکر تدبیری نشود و سعی در ازاله آن مصلحت
 نباشد و اگر بمرمان زایل شدن این مرض را بکلی نادر داشته اند و
 علل برتری ضعیف مواد و تسکین اعراض فرموده اند و اگر چه بیا واقع شده
 که دانه را بریده اند اما اسقاط کردند بر طرف شده اما آن بر طرف نشده شک
 بعضی از مواد می که مدانجا سندفع می شده هم در بدن بیشتر کرد و از آن ماده
 دیگر بدید آید و باشد که بعد بدنی باز ماده را بخار زرد و دیگر با کوبه سیر متولد کرد
 و بعضی را دیدیم که نیکو نموده بودند خود کرد بیشتر و بدتر پس بر بر آن
 اصلاح این علت مدارا و رفق مرعی باید داشتن و بر تدبیری نافع مداومت
 لازمیم تا آخر عمر باید نمودن و تدبیری که جهت مرض مطلقا بیان کرده اند
 از ده وجه بیرون نیست اول تنقیه بدست بقصد صلاح مالبض یا با
 و صافن و حجامت میان سرین و استفراغ سوداوی بترتیب اعمال فنی باید
 که ماده غالب باشد و اعراض مرض کثوخته و یا بیم استیلا می آن بود
 که با سیلان نافع محتامی که می بود جسم شده و در آن هم حد و ثمر
 دیگر باشد و یا استفراغ دم از طریق یا سوز مصلحت نباشد و قوت بدن کم بود
 و اینجا که سوداوی غیر طبیعی سبب اسهال مثل طینج بلبله و آله و سبب
 و آله و خیار شبنم مجوعه نماید و اینجا که سوداوی طبیعی سبب باشد تنقیه مطبوخ بلبله
 و اضمحئون کفایت بود و هم اصلاح حال الحمال و کبد و معده و امعاست بدانچه
 در مجلس سرین شده و این مرض بی سوز المزاج این اعضا نباشد و هرگاه مزاج
 اینها بصلاح آید تولید و اختلاط ماده مرض بخون کم گردد و مزاج روده از
 قبول ماده آن استثناء نماید و دفع مرض آسان بود و لیکن تدبیر اشترک

و خازن بچین علف خزر بهره و ابرس باغی بکند آن مغز زرد آلودی تلخ و پشنگ
مجموع با فردا یا مخلوط بعضی بعضی و اقوی اینجمله بلا دست و زرنج و فرفون
و پوست مار و این عمل کاهی مناسب باشد که دانه ها ظاهر بود و در روز قضا
حاجت بدون خیزد و لحظه مکث کند و طریق این عمل آنست که دیک بمفالن را تا او
بمقدار یک سوراخ کند و پشک شش بر آب با سه پنج کبر را در گیر اند نیکو چنانچه
قریب با کشت شود انگاه ازین آدویه برین کشتن ریزند و دیگر ابرس بالایی آن بکون
فرستند و دانه را بران سوراخ نهند چنانکه نیکو از آن دو و بخار بدان رسد
انگاه بر خیزند و هر روز چند کثرت چنین کمر سازند تا رانایغ آید و اگر راز میور را
خشک سازند و بر روز بدیک در شیب آن مکرر آدویه کنند با سور لولی را عظیم
نافع آید و مجرب است و جارد ب کردن آن بطریقی که در لولی گفته شده هم نجابت
مفید باشد و اما آدویه که مالیدن آن خشک کننده با سور و آرموده است به
افعی است که قدری برک مرزنجوش خشک و نمک نرم سوده در آن خلط کرده باشد
و داری ای بکند و نمک و درین الفاصل که از مخمرات جو کسان است آلاکیدن دانه ها
بدینا پیوسته نافع آید محمولی بود که بسیار با سور را خشک کرده بود عمل او ان بود
که بیاض غصه را در حین تانگ کشتی بر شستنی که در این آید باشد و در آن

طاهر شود و بکند مغز زرد آلودی تلخ را روغن کشند و کنجاره آنرا نیکو در آب سالند
و بیالایند و با تزه ورم ازین روغن در مفاصل و درم از آن آب با لایسده بخت
و فایز حقنه کنند مفید آید و مکرر باید کردن در ایام کثیره مجرب است و اگر قلبی این
روغنهای مذکور هم الحاق کنند نافع آید و در جمله این اعمال طلب دفع دانه ها شاید که
جهت همان حضرت که در قطع اقوی ان می باید کردن محقق است کسان سر با سورت
جهت استفراغ ماده آن را این عمل کاهی باید کردن که استفراغ معاد آن باز
ایستاده باشد و با سور محمولی کشته باشد و در وی تعدی در ان موضع غلبه

و یا امراض دیگر از فساد مواد و بخار آن در بدن پدید آمده بود و تا ابتدای ابتلا
و جوی در بواسیر پدید آمده و صحت در استفراغ با دوا و عمل جیت وجود توانیغ
دفع آن از دیگر طرف و تا وقوع آن بحران مرضی دماغی و طریق این عمل آنست که در
چند نوبت متوالی استحمام فرمایند و بعد بروغنهای نرم مناسب علت چون مغز
ساق بره را چند نوبت و مع ایل و روغن کمان تر و روغن مغز زرد آلودی و مغز شفا لویا مقل ازین
آمیخته یا تنهاسرچ بکنند و بر تانگ گرم می نشاندند و سواری میفرمایند و اگر بدینا
مفتحات فقط چون زرق کبوتر و خشم تر میندی بخت و قتل و بخور مریم زهره که
طهلا کنند و یا بطریق شیاف بکار دارند متعاقب لحظه لحظه در قره و در ساق
و ما بعض فصد کردن در بنیاب نفی تمام دارد چنانکه در تنقیه اولاد ان اشارتی شد
و بسیار اتفاق افتد که بخور فصد صاف بکشد و کرده و اگر به تیز آب فارقی مد کشاید
اسهل و نافع بود شخصی بود که هرگاه او را حبس داده بود اسیر شدی در دوا
و تده محل بپلو پیدا آمدی و چون وقت کشودن آن نزدیک شدی او را صوبت
تپه ملز آمدی و تب کرفتی و در انشای تب چایه زیرین او بطرف راست چپ
بی اختیار چنان حرکت کردی که سخن بگوشتی گفتن دران حین او اقدر
که اسوده داده ان اعراض بدوی جمله تسکین یافت و برضاد

مدنی بسم نافع بود و بعد پدید آمدن باران
کردیم ورس داویم مفید آید و بعد در حدود حبس مداومت رس میسکد و فصد نافع
می بود و آن چایا جمله کم شد و اگر رسالی بکینوبتی واقع شدی تب و لرزان چندان
خشک نبودی شخصی دیگر را چنین داوشت شده بود که هرگاه خون بواسیر باز
ایستادی چند روز با دوا اسیر در دوا شربت غلبه کردی و تا سر دوش او را بکند
و آخر بخیر انجا میسکد و وجع محل بسیار شدی و از صوبت آن حبس ماده بول
سرخ و خون سیاه بواسیر در حین تر و طهره چند بار بار بلغم آمدی و او آخر روز
کثر بودی درین حال حاضر شدند حضرت اکبر شمس شربت نفع شرف داویم

که از روغن مغز شفا لویار و آلوی ساخته باشند روغن مغز ساق شتر و کاه
و اگر مصل و قدری موم درینجا حل کنند بهتر بود و نیکم کرده بکار داشتن بسیار
آیزنی که تینکین و درم هم کنند بکیرند خطمی و بنفشه و خیاری و خوشنظر و حلیم
نیک بپوشانند و علفهای آرزایه ست نرم کنند و تپائی مقصده دی را بر روغن
ازین مذکورات چه بپس کرده و در آن آب قاز ساخته نشاند و اگر پایچه بسیار و غز
یکه و است باده آن در طبیع کنند و در منقعت رسانند و آنجا که دانهها نخی باشد
نیکین تخم صیف افندیدین مرهمها و روغنهای و طبیعیا خنک کردن فایده تمام بخش
و بعضی از تدابیر الباقه چون فصد و قفص و ناله و استحمام در وجه استمالی این
عظیمه بهتر باشند و آن اعمال چون بعد این تنقیه واقع شود بهتر و زودتر اثر کند
علاج و دیگر بستن خونی است که از دانه با سوراخ محل قطع آن رود و قطعه که
زود آب با سوراخین صیس کاهی باید کردن که از محل قطع خون صالح با فراط رود و با ازین
لایه و با فراط منفع شود و بلا شبهه این هر دو حال شغف عظیم آوردند و مانند کسلا
ماده و نورث و صبی صفت در محل و حوالیس چنانست که مراد در سیلان خون از جراحات
ظاهر و باطنی را انفاج افزاید و عروق گفته شد و استعمال آنها اینجا بعضی بخورانیست
باید و بعضی با حقان کردن بعضی ضا و کردن تا ختم کند تجویض محل بریده را و
بطریق دوز و بعضی آیزن بر یکی چنانچه مقتضی وقت و محل باشد تعیین آن طبیب
مجبور متعلق بود و گاه باشد که در فراط سیلان بقصد و شد اطراف قبل از اس
و دواست بیاجافت و نافع بود و زود آب و اسفنج از زیره و مر و اسفنج و باد و اسفنج
و غلیظا و سیم جله بسته در مرهمی مسکن لعل کردن باز دارد و هم که رویانیدن جرا
با سوراخ محل قطع آنست بعضی مدملات لایقه از آنچه در کتب جراحات و بشور و فصد
و دارم داخلی و خارجی گفته شده مکرر و مقرر و اندمال با سوراخ وقتی باید توقع کرد
که سیلان خون شفع آن قطع رسیده باشد نفقه و بواسیر مندل شده و
دستور این عمل از جراحی بود و اینجا که ماسوری و مقعدید انداز آنچه در بخش سین

اختیار باید کردن از آن شکر و شکرکاری باید اصلاح با و با سوزن کاوی که با آب
 رنجه و علاج آنست از این روغن ها باشد و نه بنفشه و نه پودر آن بنفشه که معوضی بود
 درین مرض را و آنجا که بی با سوزن بود و اندک باشد علاج قوی است باج تنقیه و
 همین قدر مراعات باید کردن که زیاده نگردد و ترک مولدات مانده آن نمودن
 و معذلات سودا خوردن و کاهیکایی تنقیه و کرده را بود و کاهیکایی خوردن
 منافعتی و همچنین بیک کرده بزرگ در سبب غیر مضععه که کشیدن و مداومت
 مداوی مقوی چنانچه در با سوزن گفته شد کردن و آنجا که قوی باشد با رعایت
 این تدابیر که در فصد و تنقیه موده بسبب لایق در هر چند وقت که قوی در آن می باشد
 باید کردن و اصلاح حال کرده و مراقب بهتر نمودن انجماد و مداومت خوردن با بیک
 بنفشه و ترید آن صبا جها و درین باب نفی عجب دارد و با طعام کاوی سرکه خیار خوردن هم
 منفعت رساند و زعفران است با و آن اگر می باشد بی ضعف و ضعیف باشد و خیار
 شیرین با فلفل خوردن بخای آن و غذا و طعام که خوردن این مرض را مطلق است و کاهیکایی
 و اسهال آنرا نباید تا نافع بود و الله اعلم شخصی گفته مرا و اینها بسیار
 و تشویش می آید و مجربی فرمود که با قوک موده مجامعت کردن نافع بود و کیونست چنان
 کردم صحت یافتند و الله اعلم خارش منقعه سبب این یا گرم خورد بود
 که آنرا میگزود و غده میکند و ظهور غلبه آن در بر بدن کواهی دهد و یا خلطی بود
 بورقی یا ماری که غده آنرا میگزود و غده میگذارد و اینها بدان استباه کند و از خوردن
 علفهای تلخ چون بورانی برک چقدر و اسفناج بجزرات بسیار فصد و یا قرحه بود و خوردن
 و یا مقدسه شقاق یا بوسیر باشد و این با سوزن بود و علاج آنجا که
 سبب گرم بود یا قرحه یا سوزن علاج باید کردن و آنجا که سبب غلظت است
 تنقیه باید کردن و همچنین آنجا که مقدسه شقاق و بوسیر باشد تنقیه لازم بود
 و بعد از آن نفوذت عضو نمودن بقدر و ایضا سبب را و کاهیکایی تنقیه
 بسر که وجامعت عصعص سبی نافع بود و سبب تازه را بست نیکوزم کرد و ملاک

بجمل خارش هم بنیابت نیکو بود و خصوصاً که باب گرم بسیار شسته باشند
 و مدتی در آب گرم شستند و بنیابت کلفت است بسیار در آن حل کرده باشند
 عظیم نافع بود سستی شرح این صنفی بود که عضله که منقعه را فراموش کرد و دید
 و بار و نقل رقیق بی اختیار شگای بیرون شود و سبب یا بسیار شستن بود
 و در چربی سرد اندام آن فصل کواهی دهد و یا رطوبتی باشد در جرم منقعه که از آن
 عضله که در علامات رطوبت و آمدن بلغم بار از آن اشتباه کند و کاهیکایی
 که بعبص آن بر سید باشد از ضرب با سقط و متعصب بودن مرض بان
 و فصد بدان باشد و بعضی جاها میست که آب و هوای است و گرم دارد و سرد
 کردن معتاد است و چون با بخار و در این طبیعت و استرخا منقعه انسان است
 چون آب شست ما نور علاج آنجا که سبب رسیدن سرعاصب باشد
 تنقیه رطوبت باید کردن و بر مبره قطن نیز مکیات باید کردن و از سر حفظ نمودن
 و آنجا که سبب رطوبت و استرخا رعبص باشد تنقیه رطوبت باید کردن
 و در آنجا که قایض مقوی شستن و بعد از روغنهای قایض محلل باید کردن
 بر یک گرم و زرد شستن آنجا که سبب اسبب عضله بود علاج نتوان کرد
 و آنجا که آب و هوا منقضی آن بوده باشد تغیر آن باید نمودن و بعد از نفوذت
 کردن و الله اعلم باز کردن منقعه این مرض بود که بزور قضا حاجت
 منقعه باز کرد و در بیرون بران و تصدیت باز جای برود و سبب این استرخا
 عضله های بر جای دارند و منقعه و کاه باشد که مرض در می باشد و
 خارج بحث بود علاج آنجا که در علاج منقعه که کاه گفته شده جمله
 بنیابت نافع و مجرب بود و قبل از شستن قایض این شستن در آبهای قایض
 آنرا در غن تقطه و مصطکه و مورد و جرب کردن نیکو بود و کاه باشد که استیلاج
 است آنرا بجای برند و پیچیده تا محکم است و قرار گیرد و الله اعلم
 باب بست و یکم در بیان اجزاء از ترکیب و وضع و منفعت آنها

و امراض کلی و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و مزاج
 کلیه و منافق آنها را نگه کرده عضویت مرکب از گوشتی سخت و آکنده
 و عروق و شریان و غشای که غلاف آنست و بعد و قوامت و شکل هر یکی
 چنان واقع است که گویا محیط سطح ظاهر یکی از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از
 مهره پشت ترا میله اتصال میافتد اند و جانب محذب اینها سوی مهره واقع
 تا در حین شست خم کردن باندازم بود و کوفته نشود و منع آن نمکند و کرده است از
 برابر کرده چپ نخعی بر زنده است از برابر کرده اعور چون نخعی بجانب راست آمده
 بر آن محاذات پس جای او بالاتر لازم آمده است با هیچ یک بهم مزاحمت نکند و از
 بهر دو کرده منفذ نیست همچو یکی آب که جگر از خون جدا نشود و بقوت میزده داخل جگر
 و جاذبه کرده بدین منفذ بگردد آید و کرده بقیه نخعی را که بدان آمیخته باشند و از آن
 بر رفته و بدین جهت غذای آنها صافتر و نجسته تر شود و چنانچه شایسته آنهاست و از
 جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طعام دنان ناخوش کند
 و گاهی از بخار آن خفقان غشی تولد کند و از هر کرده منفذی اندر میان کشاده است و آنها
 که کرده اند از جگر و اعضا کشیده اند تمام غسل خود بدین منفذ بمانند میفرستند
 و این منفذ را بر اینچ خوانند و مزاج کرده مایل بسردی و تری است و از جهت رطوبت
 او پیوسته تر تواند بود و صفرا می که با آن آمیخته بود که در نخعی حدت آن شکسته گردد
 که تا چون بمشانه رسد آنرا سنوزد و پوست کرده را حین است و در راک او المهارا
 بواسطه غشائی است که غلاف و حافظ است و منفعت او یکی همچو منفعت سایر
 عضوهای دو گانه است چنانچه اکثر مذکور شده و بحقیقت دو بود و اکثر اعضا و اجزا
 بجهت آن تواند بود که مبادا اعصاب که معدن روح نفسانی است و اعصاب
 معدن روح حیوانی که تجلیست و دست و دشنین واقع اند و الله اعلم و اما امراض
 کلی و اسباب و علامات و معالجات اینها سوز المزاج گرم سبب آن
 بیشتر غلبه خوردن گرمها بود و از طعام و شراب و دارو و خفتن بر تنور و آتش

در پنج زیانست علامت است اینست که بول نرمترانی و تیز بوی باشد و یکی
 غالب بود و دیهائی او سبز باشد و بول بسیار نگاه تواند داشت که سخت
 گرم شود و دغذغه کند و از که نشستن آب مجری بول را گاهی باشد و شہوت جماع قوی
 شود و قطن گرم بود و علاج تعدیل و تبدیل بود و بعد از آن شربت و اغذیه بارده
 رطبه غیر جالب بنیاست احت در جوانی سرد و تر و یکستعمال حقنها و خضارها
 و طلاهای خشک چنانچه در سوز المزاج اکثر اعضا اشارتی بدان شده و بخار زیاد
 بسره خوردن نفی شیکو دهد و اگر آنرا نرم بکوشد و از لته مثال بیالاسیدن و با
 زنجبین و سوسن و کچین سوزند و صابونها از آن خوردن مفید بود و گاه باشد که در
 طلای آن کافور اندکی داخل باید کرد و وفا یه دهد و گرمی جگر و مراق را نیز اینجا
 اصلاح کردن صواب بود و آب سرد و تر نشانا خوردن و بعد حمام و سبب سردی
 و رختن اکثر ازین منفعتها حاصل شد سوز المزاج سرد و سبب این سردی
 گرمی بود و از پس زور کردن جماع و حرکت سواری عینیت صاب سرد خوردن و بزرگی
 سخت خفتن بسیار اصدات این کند علامت است این است که بول سفید باشد
 و شہوت جماع کم یا باطل گردد و پشت او همچو پشت بران ضعیف شود و در وقت
 حرکات و لبها سفید باشد و علاج تعدیل و تبدیل مزاج آن بود و بخارهای گرمی
 مناسب کرده و مداومت رس سجوی و ملا در همچون آن و صلوای مغز با داجه کوبی
 و علوای بار و رس و همچون آن اعصاب کوفته و عسل سرشته جمله از موده اند
 احتقان بشورهای سرد و کبوتر بجه بر و عن یا داجه کوبی یا روغن جوز یا روغن
 بسته یا روغن بادام تلخ یا روغن زیتون یا روغن بادام که ماده سبب آن
 سوز المزاجات شده باشد اول تنقیه آن بوضعه غیره باید کرد و انگاه این علاجها
 لاغری کرده سبب لاغری و کم بوی آن یا بسیار جماع بود یا بسیار خوردن
 گرمهای که از زنده و درات و چیزهای خشکی آورنده یا سوز المزاجی باشد خشک
 یا گرم علامت است این لاغری بان باشد بجهت سردی آن جفاف آن نمکند و ضعیف

بود یا در وی اندک و قطعاً بهوت و جماع و سپیدی بول در دوران و باشد که
توت چشم ضعیف شود و صداع بینی می باشد و بول نگاه نتواند داشتن و کم کاه
و ایما سرد بود و علاج آنجا که سبب کثرت مباشرت بوده باشد از آن باز یام
ایستادن و استراحت بستن و چیزهای مرطوب من از آنچه در بحث لاغری مفرط
گفته شده اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال چیزهای خشک آورنده باشد
از در و غیره تدبیر نماید اما از دست باید کردن و آنجا که سبب سوء المزاج یا سوء
الطبع و تبدیل مزاج من و کرده خصوصاً باید که کشیدن چنانچه مرار باران ای باشد
و قهقهه سرد و یا بجهه با سبب کرده درین باب خاصیتی عجیب دارد همچنین خوردن گوشت
کرده حیوانات و پیه کرده در الطبع و جمله چیزهای جالی و در و نیز تلخ و شور و ترخ
مغذ بود و اکثر مغزیات نافع آیند و تدابیری که جهت مزید کردن گفته شده بعد تعدیل
مزاج کرده بغایت سودمند بود و مداومت طلای سپید کرده بز و غیره یا آنچه کرده در
برهنه بنده نافع آید میان باز کرده او در گردیدن مضر باشد و بسیار برای استخوان
خصوصاً برانداشته اعظمی مضر است رساند و بر بسترهای نرم کتان خفین فایده دهد و در
نرم داشتن چیزهای نرم خشک و غیره بار و بسیار سودمند بود و بجزهای گرم و نرم
در باره مفید است و احتقان همین حکم دارد و اندک علم ضعف کرده این
صفتی بود که کرده آبی را که بر آید خون آلود نتواند کوارندین و خون آنرا بجهت تغذیه
خود گرفتن چنانچه مفراد بوده همچنان دفع کند و سردی و سوزشی و بول قبل از منجم
غذا سفید باشد و بعد از منجم بچو گوشت مراد از سال گویند و با آن شهوت
و جماع و طعام کم کرده و اگر چه سبب ضعف کرده جمله مرضهای آن بودند
سبب این خصوصاً تحلیل و ام حشمت او باشد و فرق میان این بول و آنچه
سبب آن ضعف میزد که بود و علامات ضعف هر یکی و دین و یکی میسر کرد و
و سبب بجران بود و علامت بجران سستی و رخسار و وجب آن دران شبها و گند
علاج اگر مانعی نباشد رک با ملتی باید زود و تدابیر فربه باید کردن که بحدش

سبب شده مرعی باید داشتن همچنین تدابیر سوء المزاجات که سابقاً مذکور شده بکار
داشتن و تصادفی قابض بر کراه نهادن و نفاذ هر حیوانی و موسیای بسیار داد
و از سهیل و مذبح ندان و از جماع و حمام و حرکات غلیظ منع کردن و آسایش
فرمودن در جوای خشک و غذای او از عدس سید لباق و غوره که با بچه بره و پنیر در
پخته باشند و شیر بر اثر بیهای ترش قابض تریاقی و سوسوق شحیر و گندم در آن
و بهیا و ترش بسیار و اشال آنها فرمودن و در وقت اینها شیر شتر یا غنایا
و اقراص جلتار و اشباه آن بسی موافق آید و آنجا که این مرض کهنه گردد و در
درم بدید باید علاج استسقای کمی پیش باید گرفتن و اندک علم با و جو
کرده علامت این نیست که در کراه در وی و شدیدی یکسانی و در حدین کرمی
زیاده تر گردد و شب بزدالاتر رود و ضعیفی با آن نیکو بود و کاهی مرتفع شود و باز
عود کند و فرق میان این و آن با و با سوء ضعیف بدان گفته که انتقال این بدان
میشد نباشد و اغلب این نقص مرق بود که بدین منتقل کرد و علاج این
خدر کردن است از مولدات با و استعمال محلات و از داخل بخوردن و در
کردن و مالیدن روغنهای محلل با و چون روغن زیره و سداب و نهان
منشاد های با و شکر از آنچه در امراض ریجی مکرر است و اندک علم سنگ
کرده بماند تولد سنگ در اعضا مطلقاً حرارت قوی باشد که ماده ای
لزوج غلیظه که اندران عضو باز مانده است اثر کند و شفت رطوبات آن نماید و غیر
کرد و من چنان دانم که در قفسه بواسطه قابلیت فراخی و تدبیرات خارجی
و دخانی عاقد همچو بخاری که در معادن اجزاء منحل میکند بدید آید و تولد سنگ
کنند و بدین جهت بعضی مردم را و این ماده همچو کاهی از بوی هم خالی بود
و باشد که اجزای تریاقی بسبب خوردن آبهای لای و اشباه آن با این ماده
مخلوط باشد و بران عانت نماید و او را و خون بسیم در او را و صلب است و در
و بسیار خوردن چیزهای غلیظه ازج و خاک که اجزای و الفخه و آنچه عاقد بود و در کثرت

بطنیات و قلت او برین مرض اعانت کند و در بر آن این سنگ بود و تشخیص
 برای که قریب باشند جهت ضعف قوت و افق کرده و غلظت و لزجت ماده
 و تشخیص مناسقه فلان در کوه و کان خرمی مزاج و کم گوشت و جوانان لاغر سنگ کم قوت
 بدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جوانان و کهلان قوی اندام
 سخت گوشت را که رگها باریک بود و چیزهای غلیظه و در باطن معده و در معده
 طاری شود و در بلادی که آن هوای سرد باشد و در پنج مذکور بود خوش نشان
 این مرض بسیار متوقع باشد و در بلادی که هوای آن گرمی باشد خمره
 و خیار بسیار خورند اکثران مردم ازین مرض ایمن باشند و سنگ کرده بزرگ
 نباشد جهت تنگی منفذ آن در تنگی آن برنجی مایل بود جهت ضعف کرده از پرا
 از خونی که غذای وی باشد و سنگ اندر هر دو کرده بیکبار ممکن بود و بعضی مردم
 باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید این را و بیرون آمدن آن را هم
 قوی باشد میان شش ماه و سالی و این مرض خواه در کرده باشد و خواه نباشد
 و میراث در فرزندان پیدا می شود یا در امراض متواترات علامت حدوث
 آن در کرده است که در بول چیزی همچو یک ریزه سرخ یا زرد متسرب شود و گاهی
 تنوا تر و غلیظی در قطن و دردی در کرده بی پی می باشد و بوقت استلای و دو
 از ثقل و باشد که جان جانب در ران صدی پیدا آید و اینجا که در دیار بسیار
 بعد ظهور علامات سنگدالی بود و اگر سنگ در مجاری بول باز مانده است و چون
 آن وجه سکون یا بد تحقیق گردد که از مجاری بیانه نزول کرده و بعد آنکه چون است
 تولد سنگ دراز باشد و جمعی که از آن اندک اندک زیاد کرده و بعد از آنکه
 و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدای آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرود آید
 و اینجا مایل بود بطرف پشت از جانب سنگ بدین اعراض از قوای ممتاز بود
 و آنچه دلالت کند بر آنکه سنگ متولد می شود آنست که بول غلیظه و کدر باشد و
 بیکبار رقیق گردد و یا بول سبیه بیکبار بید روی و بجران مرض و تقدم مایل غلیظ

میکرد و تشخیص که صاحب آن پیر و قوی و یا سخت گوشت و باریک باشد
 علاج اینجا که مقدمات از او ریخته سخت اسباب تولد ماده از اسامی باید کرد
 و ماده از اقیهه های قوی تمام به عطیات مناسبه به فحاش کم ساختن و از محل باز کرد
 و بسبب مناسب بنعم غلیظه دفع کردن و کرده را قوت نمودن و پاک ساختن
 از بقیه مواد غلیظه بمرات و غذای لطیف دادن و اینجا که سنگ متولد شده باشد
 هم بدین تدبیر می ماند و از او لا کم باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و لیکن اینجا که بزرگ
 در دزیاوه شود و قوتش از قوتی که هم تولد و هم بود بعد از آن باید تدبیر بریزانیدن و
 اخراج آن کردن با دویه منقیه قویه مرده و تراننده و نرم سازنده مجاری و ماده محرقه
 مثل عقرب سوخته و حمر السبود و روغن عقرب و خرگوش سوخته و پوست تخم مرغ
 که بچه از آن بیرون آمده باشد و خاکستر شیشه سوخته و خاکستر شاخ کزک بنظری
 سوده و سنگ کرده و مشانه در بول تیس و چهل خشک کرده و نبات مسک و قسط
 و حب بلسان و عوطلبان و روغن ان و خرشت و پرسیاوشان و اسفوط و فندریون
 و سنگدالی را اینجا که باین تدبیر روغن زراعی و مغز کدو و کلانچ و بومزه و داک در آنجا
 و کزنس و برگ تخم ترب خمره و خیار و قنار و انور و بخی سفید و خن کبری و بوره ارمی و
 دوج و کاسنی و تخم خنمی و قوت و خبازی و خوش نظر و خون خشک سپید چار و
 که از او اول صیف و کج کرده باشند و اویل و او اخر خون او را کاندشته باشند و او
 از آن گرفته و بعد بسته شدن ریزه ساخته و بر روی محلی برافتاب خشک کرده و از عصار
 نموده باشند و این بعضی بدانند خوانده اند بسبب قوت و سرعت اثر وی بر ریزانیدن
 سنگ و شری از آن تا چهار درم بود و طریق خوراندن این دویه ریزاننده سنگ خنچه
 محفل مطلوب شود و در اعضا باز نماند و قوت آن گسته نکرد و آنست که از مدرات
 آن مثل بزرگش قوت قویه با عنبر مرد آن از او دویه قویه تخم سیاه میزند تا آنرا از زود
 به آن راه برد و برساند و چون همچنان چه زود میرساند زود میکند زان پس خبری که آنرا
 بعد وصول لطفه مکت کند تا تاثیر خود را تمام رساند باین سیاه میزند از چیزهای نجس و غیره

اینجا که سنگ در مجاری است

و اسباب آن چون اندک در وجه آن بجمعه دشت درمست از مسکنات چیز
که باطنی است تسکین مند چون بزرگترش یا بنجد تسکین نماید چون خشکی شش هم
با آن لطیفی باز سازد چون بسبب در دقت عضو ضعیف شده از مقویات نیز
با آن لطیفی ضم کند از جنس سینه و سنبل و مثل آن ولادن با طبیعت سینه
در آنچه لایق است استعمال نمایند و کنگبین غنصه و کبری در قدری شیره
خشکی شش و صمغ یا بهر که جامع این مطالب اند و شفقت در اینها و انما
سنگواید و اگر کافیه تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدار آن تا نحو یک
بزرگ و طبیعت نیز از خوردن آن بسیار متفرقی شود و اگر ازین ادویه بریزانند
قوی چند تا بهم ختم کنند شاید چنانچه در قرابا و دنیا مذکور است و هرگاه از جنس
مطلوبه در جسدی از آنها باشد ترکیب آنها مضی بود از دخال چیزی گرم دیگر از خارج
مثل مرکب روغن عنقرب و خشک و مغز عک و پر سیا و شان و اش ماه آن
و قیسم مقدار هر دو این را از کتب ادویه باید جست و بعضی در مسکنات
گفته شود و مناسب حال هر شخصی با طبیعت ماهر متعلق باشد و حال عان
شفقت و او کمترین و بیشتر دوا و آن بهر کسی که باطنی آن بود که چون این
ادویه خواهند خوردن نخست مرصع را در آن بریزند و مرضی نشانه تا مالای که
و بجزایات لایقه لطول یا احتقان کنند تا مجموع انگاره و آب بهر دانه مجاز
نرم شده باشد و در قوت دریا سانی بیرون نماند آن بیان آن
و لطولی مناسب بکیر بلوغ و تخم کناره و لایق بکشته و با بون و اکلیل و خربزه
و خطمی و خوش نظر و خیال آنکه بهر را بچوشانند و بکار دارند و اگر حقنه ازین
ادویه مرضیه و تنقیه نکورند و بکار دارند هم عظیم منافع اید و محمد ذریا
گوید که بسیار تجربه کردم بقصد وجه تسکین یافت و بعد آن سنگ آب است
بیرون آمد و انما که سنگ از کرده جدا کرد و در جای دیگر باز کرد و آنرا با حلا
در آن بریزد و یکمید به آب گرم در روغن زیت مخلوط نمیکند باید نمودن و تکرار شفقت

مناسب نباشد و به بلین سنگ و منافذ بیرون خرد و نهایت این تدابیر و حکمت
سنگ شانه شاران فایده داشتند تعالی و فرمودی را که این مرض بهر سببست باز
می آید پیوسته به رعایت حال کرده مشغول باید بودن و برقی کردن مداومت نمود
و گاهی سبب بلغم و خلط غلیظ خوردن و از چیزهای غلیظ و گرم کنند که بهر سبب
و همه چیزهای حار و لطیف خوردن و هر روز بر بالای طعام معجون رما و عنقرب و شهاب
آن بکار آید و آب سرد با طعام و برایشا که می خوردن و خربزه با فراطیل
از طعام نوشیدن و بر بسترهای خشک نیکه کردن و از حرکت متعبد و در خوردن
و اندک علم و درم کلی این غلب دومی بود جهت بهر سبب شش خون سرد
از دیگر اختلاط و صفراوی و بلغمی و سوداوی صلب بهر سبب افتد بریل بود و موجب درم
بدینجمله اکثر گفته شدن کرده بود از حرکت عسیر و یا از ضرب یا از سقطیستن
چیزی کران بر میان مانند همیان و یا از بسیاری بس بول یا از زوری قوی
چیزی کران باشد که از انتقال ماده مرضی واقع شود و این علت گاهی در برودن
افتد و گاهی در یکی افتد و در هر یکی ازین نوعین تا دایم اجرای کرده باشد
یا در جانب ظهری آن یا در جانب عصبی آن و یا در داخل آن قریب محل تجمع
و یا در خارج قریب بعضی که خلط و لیست و باشد عظیم درم بدان مرتبه رسید
که راه روده را مسدود و قوی پیچید و در ایا علامات مطلق درم گرم تب لازم
بقرتها و سحابهای بی نظام و قشعریه با التهاب و کرانی و تند کرده دارد و در
خصوصا که درم بقضا و علامت در یک باشد و هرگاه درم عظیم بود صا
آن پشت راست و سرفه و عطسه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
بدماغ رسد جهت مشارکت و است و آنرا بپیدا آید و آنچه بدوی مخصوص
آنست که حرارت و تییز و گزند نباشد و تند و غلبه کند در محل در دیا کرانی
دیا بهر لحظه تشنه شود و به بول که در خیزد و رنگ چشم در وی سبز شد
و تیره و بر افروخت و آنچه در مرضی مخصوص است آنست که تب دی سوزان

بایستد و گرانی کم بود و سوزشی در محل باشد و تشنگی غالب بود چنانچه از خوردن
آب تشنگی نکند و بول اندک اندک و زرد و زرد آید و مجری را بسوزاند و رنگ دی
سرخ بر روی بایل بود و از آنجا که درم کرم و پسیده کرد و این جمله اعراض مذکوره
شود و بول بر سپیدی باقی بود و بسیار چنان پدیدار که چیزی کران بر کرده او آید
و هرگاه و پسیده بخت کرد و این اعراض تشنگی سبک شود و بول نکین کرد و چون
درم منقح شود و زایل گردد و از زردی او لایه آید چنانچه در الفجار اورام باطنی گفته
و چون بطرف شانه کشاده بود و در بول ظاهر گردد و در جلد درخت بول سفید
پس زرد گردد و باقی ماندن آن بر سپیدی دال بود و وقوع پسیده یا صلب شدن
درم تخلیص یافتن لطایف آن و باقی ماندن کثایف آن و اما پس صلب شدن
از وجعی خالی نباشد و بلغمی یا غلیظی جلیل بود و سوداوی را اصطفا حس و وجع نباشد
دریم که از پسیده و غیره یا بول آید اگر سپید و هموار بود و گنده نباشد و آید و اگر
و اگر با خون آمیخته و بدبوئی و بدقوام بود و امید خیر نتوان داشت و اگر از کرده می
شانه نگشاید و بجانب روده منفع شود از طریق حبس و اسهال یا نوعی دیگر از
وجود دفع طبیعت بد باشد و علاج دشوار تر بود و اگر بقضای شکم کشاید و سخت
بد باشد همچنانچه طریق آن در دیگر اورام دانسته شد باید سکا فتن و اخراج کردن
و آنچه مجتمع شود و بهمانند دمان و بدن انجامد زود بپاک کند و اما علامات طلوع
درم سرد کرده آنست که تب نباشد و گرانی بسیار بود و سایر اعراض کم باشد
و آنچه بلغمی مخصوص است آنست که افعال کرده درم بی ضعف باشد و نقل و نمود
محل بی التهاب بود و در خواستن به بول بدیر باشد و بول و براز سپید باشد
و قوام بول غلیظ بود و از آب کرم و هموار کرم راحت یابد و پشت چشم دردی نباشد
باشد و گاه بود که تمام بدن شیب کرد و آنچه بسوداوی مخصوص است قلت کرائست
نسبت به بلغمی و حضرت رنگ بول یکی آن و وجع آن با حس در جانب سپرد
کرده و رنگ روی و منحنی ماندن پشت چنانچه راست نتواند کردن و لاغر شدن

را نهادر که با وضع تشنگی نیمه و باشد که غدوی در سینه و قهقهه های ران حادث
شود و این اورام از ابتدای صلب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که سبب
درم ضعف و قوت های کرده اب از خون تمیز نشود و در عروق باز ماند و بستن
او کند و در مطلق این اورام مریض را بجانب عضو سوزم خشن دشوار بود و در
بر جانب مخالفت آن خسید چنان پدیدار که چیزی کران از محل درم او بخیه است
سنت و پشت باز خسیدن او را آسان باشد و در د و ریم کرده راست از جانب
راست و نزدیک حبس محسوس گردد و باشد که در درم جانب چپ از نزدیک
شانه دریافت شود و هرگاه درم عام بود و هیچ جانب نتواند خشن و در
از طرف محسوس گردد و باشد که در درم داخل آن بول یا تمام باز گردد
علاج آن بدین سیر گردد و گفت اندک سفیدی و غلیظی بول یا تبی نرم لی اندک
باشد یا غلیظ و منقطع واقع شده بود یا آفتی و وحشی در دماغ و احشاء واقع
باشد که مقدمه حدوث این مرض بود جهت شرب کردن مواد انقامت
علاج بداند که اصل عظیم در تدریس این درم حفظ آنست از صلب شدن
و در تعدیل قوام ماده آن لغایت کوشیدن زیاده بر مراعات سایر اورام
اعضای این عضو معدن نوله سنگ است و سخت کوشش واقع است پس
طبیعت آن تخلیص لطایف مواد و تعقیب کثایف آنرا لغایت قابل باشد
باندک مددی آن فصل ظهور رسد و بموانع قویه از ان باز است هر چه مواد را
افسوده یا کشیف کرد و آن کیفیت یا خاصیت آنقدر که ممکن بود استعمال
آن نشاید کردن و اطباء درین باب تا غایت احتیاط فرموده اند که اگر آب سرد
که در دیگر اورام در صین غلیان حرارت اندک تجرع کردن تجویز کرده اند اینجا جز
بمزیدین قطره های که از کوزه بوزن آید خصص نداده اند و آن نیز بشرطی که لغایت سرد
نباشد و استعمال او به جار حسل لطایف و بارده خدا را از داخل و خارج هم
قیاس باید نمودن و قوانین مراعات اوقات مرض و تنقیه با استعمال غذا و شربت

دود از خارج و داخل مناسب و هر غلطی و لائق بر شخصی همان نوع است که سابقا
در ورم معده و جگر و غیره تبیین شده و با الحاح در تعدیل قوام و مزاج
این ماده و اصلاح ورم چند رعایت باید کردن یکی آنکه اینجا از درات قویه مادم
که تنقیه کرده و مشابه از بقایای حرکت قرص ورم احتیاج نیوفت نه جهت
تحریک کردن آن مواد و در سائیدن محل مرض و مضرت یافتن از رواجستن
تبقاضای بول بر قطره و در کم دادن آب این مصلحت تر مرغی بود و دیگری آنکه سهل
قوی است استعمال نمایند جهت دفع سده قوی چنانچه بدن و دمای قوی اخلاط
بعثت تمام و از اعالی بدن با سافل مایل ساختن و حدث و گرمی دوا و جمله اینجا
مرض مضرب بود و دیگر آنکه جزای سخت و گرم و تیز طعم و سخت ترش شود مطلقا
در دراز مدت بد ساختن آنها کیفیت ماده سبب ورم را در بدن آنکه در تنقیه یافته
جهت منافع مذکوره قبل ازین مهیا کنند و دیگر آنکه از حرکت که کو فی محل رسد
بغایت محرز باشد و دیگر آنکه در جذب مواد ورم بجانب مخالفت و تحلیل
آن با حقایق ملازمست نمایند جهت قرب محل بی انکسار قوت دوا و لیکن در ورم
بسیار مطلقا بعد فصد با سلیق یا صافن یا مایض این تدبیر کنند و یکی آنکه بوی
شکم را نرم دارند با شیر و باغذیه لایقه جهت رفع مزاج و دوده بالکلیه و
تقلیل مواد از آنکه مضربه و اما له ماده مرض بجانب انحلال و در اندک استعمال
و لطوالات و از نهاده و طلا با و اغذیه و شیر در آن کیفیت قویه با فصل
بالطبع باشد از آن بر نیزند و غایت اعتدال مرعیه دارند چنانکه از صلب شدن
ورم امن شوند بطور علامات نفیج آنکه اگر تحلیل کردن نیست بدست تحلیل گشته
و اگر زیانده نیست بدستور بزنند و بعد از آنکه تدبیر پاک کردن محل در و یابند
آن بدستوری که در او دایم داخلی گفته شده با دویه مناسبه باید کردن و در
نرم ساختن ورم صلب هم بنوعی که در تدبیر او داخل و خارجی گفته شده
سعی باید کردن و اگر چه صعب بود و چون کرده را با سده اشتراک و مناسبت

بسیار است و اکثر تدابیر بر یکی تدبیر دیگر بود و تفصیل این عللها و تعیین اغذیه و شیر
و دویه را از بحث ورم مشابه استخراج باید کردن و جمله را با قوانین تدبیر او دایم
مذکوره سابقا خطا کردن و اندک علم قرصه کلی سبب آن یا سببی بود که از گذشتن
سنگ بدید آید یا منفر شدن ورم آن باشد و یا که نشستن خلط ترش بر کف کنند
بر آن قسم که زنده علامات آن ظاهر شدن خون و پوستهای سرخ و
در بول و کمی بوی ترش و نمودن درد در قطن و خاصره پیش از نشستن و نشستن غلب
باشد که در ورم کاهی بکثرت رسد و اگر قرصه در مجرای سخت کرده باشد که از ویشا
می آید در و با وجود سایر علامات در حوالی نالت و پیکاه و پیوله را محسوس کرد
و در هر دو قسم بول بسیار برون آید و در درازان چنین بشیر شود و چون قرصه در
کرده باشد با وجود علامات سابقه تب کرم و قطن و سوزش محل و صلابت
علاج در جمله تنقیه باید کردن بقی متواتر هر روزه بسیار باشد که این تنقیه یعنی
کردن از دیگر تنقیه جهت کم کردن ماده و بازداشتن باقی از سرچ و اگر در خون
زیادتی باشد از هر دو با سلیق فصد باید کردن جانب موافق که فصد درین ابواب
تدبیر می باشد بود و اگر در هر دو قرصه افتاده باشد از هر دو با سلیق فصد باید
کردن و اگر در مجرای افتاده باشد فصد صافن کردن اولی بود و بعد ازین تنقیهها
به نرم داشتن طبع بلیئات مواد را بجانب مخالفت مایل باید ساختن و اگر صفت
باشد بلیتی قوی که تغذیه بدان باشد دفع آن باید کردن و از هر چه طعم غالبی از
ترشی و شیرینی و تیزی و سوزی داشته باشد دور باید بودن و همچنین اگر بوی
خلط ترش قطعاً استعمال نکردن و کوشش کم و لطیف خوردن و غلبه ضرورتا بلکه ضرورتا
اقتصاد کردن اولی بود و ماست منقشر که اسفاج و ملو خیا در آن با خیسله بار خورند
موافق آید و از جماع و حرکات متعب که مانع را میین عضو باشد پرهیز باید بودن
و اینجا که وجع صعب بود از مخدرات مناسبه چیزی باید دادن و در قهقهه قهر
با سکی هم اگر اندک داخل سازند مناسب بود و قرصه کا کچ و شراب خمشا

داون باشی ز آسخته درین سبکین قتیقه قرحی بسی نافع بود و همچنین آب الی
و شراب قراصیا باشی ز تخم خشکاش و خیار و خرفه مجموع و در مدرات داون
بتخصیص در قوی مبالغه کردن کسی مغرت رساند و بقدر ضرورت پاک ساختن
مصل باید استعمال نمودن و صباح جواب که استغناخ و برک خلمی و کدو در آن باشد
داون موافق آید و همچنین کشکاب و شکر باشد که جهت تقیه طباب علی با
تخمها باید داون کابی که حرارتی نباشد و شیر خربا آب تخمها و شکر هم مناسب است
و بر کاه چسبی از جرک پاک شود و بر رویانیدن باید کردن بخوراندن او و بر رویان
چنانچه در دیگر قروح داخلی گفته شده تخصیص قروح امعاء و ادرم فخره اعضا داون
چهار اوقیه بر باد و با آنجه مناسب مقام باشد در واسطه شیر و تخمچیان در اخر
سیرک و با قدری غسل باشد که آسخته یا قدری از اشربه موافق مثل شربت غنچه و غره
و آنجا که حرک پاک نشده باشد باز ایستد مریض را در این موافق باید نشاندن
و مجاری نرم ساخته از آنجا که حرک کردن نالاسته نشود و سبب مزید علت گردد
نرمخ موضع کلبه دار منده و خوراندن مدرات نرم کننده اینجا استعانت واجب است
و آنجا که مزاج گرم نباشد مدرات فی الجمله گرم تر هم نباید کردن اگر ضرورتی باشد
و از جمله از تقویت اعضای رئیسه غافل نباید بودن و آنجا که قرحه متفجر گردد در ج
ده با معار و اصلاح ان جرح بقیه لایق نباید کردن و اگر در می هم با قرحه کلبه
اتفاق افتاده با مرعات آن نیز باید کردن فصد را از محل دیگر نافع آید و الله اعلم
باب بیست و دوم در بیان احوال شانه از ترکیب و دفع و مزاج
و منفعت آنها و امراض وی و اسباب و علامات و معالجات اینها اما در
و وضع و مزاج شانه و منافع آنها بدانکه شانه که مفروضه دفع اینها
فاصله بدایت شفت عضویست عصبانی و دو نوبی و خرطه مانند شکل
بلوطی و انقباض میان کشاده و دو سه سر مجموع و قوی اندر زمین آن عصبها
جاذبه و ماسکه و دافعه مافیه شده تا کار وی بحاله آنها و رفتن طبیعت با انجام رسد

و قوی بیرونی او صفاتیست قوی تا هرگاه که آب غلبه روی جمع شود قوی اندر
حفظ کند تا اجرای آن از جگر باز نشود و منفذی که از کوزه بشانه کشاده شده است
اینجا که بشانه رسیده است راست در درون شانه باز نشد است چنانچه آبی که از
کوزه اندرینجا گذرد و بشانه آید راست فرویزد بلکه آن هر دو منفذ اول بدو منفذ
که در میان صفاق و عصب شانه مخلق است کشاده شده اند و آن منفذ دوم
هر دو طبقه اند و اند تا آنجا که نزدیک مجرای بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ
یکی شده اند و در قوی اندر وی کشاده آب اینجا بشانه بریزد و این محل منفذی
باشد هرگاه که از اندرون شانه غشایی که حکایت میجو برده پیش ازین منفذ آنجه فرو
تا هرگاه که شانه از آب پر شود راه بازگشتن آب بدین غشاسته گردد و شانه را از
که راه بیرون شدن آب بول بدان بود و مردان را درین کردن سه خیم است و
زمان را یکت خیم و بدین جهت که مردان و دیر پاک شوند از بول و بدان بود که بر روی
شانه که آب بیرون می آید عضله ایست که لیغهای آن از پنهان کردن و مانع برآید
آلت بازداشتن بول و بیرون کردن بوقت حاجت این عضله باشد پس هرگاه
که مردم خواهند که بقوت اختیاری بول کنند لیغهای عضله است که در دونه
بشانه کشاده گردد و مزاج شانه بمزاج عصب نزدیک بود و منفعت خلق آن واضح
و بالیقین از کبار منافع باشد همچو منفعت عصب آن است که قابل کشاده شدن
باشد برای ضرورت جمع و احساس کیفیت بول نموده بزودی دفع را باعث نشود
و الله اعلم و اما امراض شانه و اسباب و علامات و معالجات آنها
سنگ شانه این علت بیشتر که در کان را افتد از طغیانیست تا بلوغ است
تخلیطات ایشان و یا مریضه در خوردن و یا شامیدن و قوت مزاج ایشان مریضه بود
فصلیه با سافل و جوانان را غرا هم که مجری قضیب تنگ بود سبب تخلیطات و
قوت و افتد کرده و حرارت قاعده این پدید آید و از زمان این سنگ تا و افتد جهت
مخرج بول ایشان از شانه که راه باز و بر کردن آن یکت خیم پیش نهاده و این سنگ کاه

بمقدار عوزی و کلان ترجمه بدید آمد و رنگ خاکستر باشد علامت آن سیدی
بول است و دشوار آمدن و گاهی می بند شدن در سوب خاکستر کون و سبب و یافتن
و گاهی در زمار و پنج قضیب در دندانها و دست برون مرطوب هر ساعت خود و اعضا
قضیب و ایما و نبودن در دندانها جهت سختی که در وقت آرزون آن سنگ
نم نشانه را بسبب افتادن آن در دهن نشانه باشد که بول در جهت تمام باز گردد
و بدان رسد که از زرد آن و سیل تقاضای بول مقعده برون میریزد
هرگاه مرطوب نماند شود و از بول همچنان تقاضا باشد بجهت دفعه کردن سنگ
و آنجا که علیل نیست باز خسته و در وقت نشانه و غیره که شود باید دانستن که سنگ
در نشانه میگردد و محکم نیست در دندانها و بدید آمدن رنگ و بادی از فارورده لا
کند بر قند و سنگ و غلبه آن رمل و لالت کند بر نرمی جرم سنگها و کمی ظهور رمل
و همدم آن زال باشد بر علامت سنگ و عدم تعدد آن و باشد که بار یکبار سوب
نخالی بدید آمد جهت تراشیدن آنها پنج مجری را و آنجا که بول بصر برون آید
بار تقاع سر تنها و بالا کشیدن زمار سنگ از دانه پست خیزد و بول بکشد و
همچنین بفرستادن انگشت در مقعده یا فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد
و این احوال هم دلالت کند بر آنکه سنگ در نشانه است علاج نخست در تقیه
بقی کردن مبالغه باید کردن جهت تقلیل ماده باز گردانیدن از محل و گذشتن
از دهن نشانه و عدم مضرتی که در سنگ کرده ممکن بود بواسطه کشاوی محل اینجا
و شکم را بملیات نرم باید داشتن و بشیاف آوردن و بنفشه فلفله موجب سهولت
مناسب کردن و غذای لطیف و اندک دادن و از آب و ترهیا که موجب دفعه بول
و کثرت آن شود در نشانه باز باید داشت چنانکه ممکن گردد و موجب زیادتى حرارت
مزاج نشود که مضرب باشد و در اوقات قوی تبیحات که در سنگ کرده گفت میشود
یا مقویات و ملینات چنانچه اینجا مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن و بهمان
نوع مذکور غلبانیدن و دوا و طلا و نطولات و آبرن موخر داشتن و چون اینجا

علت در نشانه واقع است ضادات و نطولات و طلا را را هر روز زمار و خانه بکار در
و بهین جهت رختن او و به مناسبت در احلیل و سیال کردن اینجا شایسته و
نافع بود و آبرن تابناک نشستن گاهی بود و تکرار آبرن اینجا بسیار مضر است
و چون او و به که اینجا مستعمل بود که متر از آن که در سنگ کرده مستعمل گردد و زمار را که
نشانه سرد از طبیعت کرده باشد بجهت قلت عروق و کثرت بیان ترکیب
موجب در زمار سنگ و پاک کردن کرده و نشانه بگیرد و عقب سوخته سرد
و نیم و ضبط نماید که درم و نیم و نیم میل یکدرم فلفل و دانه فلفل و دو درم و نیم و نیم کاک
درم و نیم و چند بیدستر چهار درم جله را کوفته و نرم نمیشد و بسل آب کشند
شرابی ازین فلفلان را نیم دانگ و مردم رسیده را دانه ای تجویز عقب شهور
سخت این بود و دیگری یکدرم خاکستر کرب و خاکستر پوست تخم مرغ از جوید
شده و حجر الیهود و سیادات جله را سوده مفت را یکمقال یا یکدرم با آب خشک
یا شیفاف کشنده بکار دارند این بیشتر بود مردم رسیده را و دیگر
یکدرم بنفشه تخم خیار و خربزه و کدو از هر یکی یکدرم و از زبانه نیم جزو و گوهر اکینه
سوخته نیم جزو و جله را کوفته مردم رسیده را سه درم از آن با شیفاف کهن و
امثال آن بدیند و دیگری یکدرم زجاج محرق عقب سوخته خاکستر
کرب خاکستر خرگوش خشک که در میان اسفنج باشد خون خشک میشو خاست
پوست بینه از چوبه جدا شده حجر الیهود و صمغ عربی آلود از هر یکی یکدرم و فطر
سالیون و دانه شکط را با بنخود سیاه مشبع تخم خطمی فلفل از هر یکی یکدرم و نیم جله را
کوفته و بسل برشته شرابی از یکدرم بود تا مثقال مردم رسیده را و طبع خشک
یا بنخود سیاه و ضادات و نطولات که اینجا مستعمل بود و از همان نوع باید که در سنگ کرده
گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که هر صباغ یک اوقیه آب برک تر
آتش میدن سنگ را مطلقا بریزند و همچنین فرو بردن سه عدد موزه و دور
خشک کرده در دست و بیدست و پای سر کین کبوتری که تخم کتان خورده باشد

ما وزن آن سنگ ختم کرده نیدرم در آب سرد و دادن سنگ اطفال را بریزانند و بیدرم
سنگ بزرگان را نرم کند و سوخته عقرب هر باید از قیر اطلی تا دو قیر اطلی مردم
از طبخ بسیار نشان بخورند سنگ دفع شود و کوکان را با قیر اطلی و پسته و نهند
از بوره ارشی بسمل سرشته در آب ترب سه روز بخورند سنگ کرده و شانه دفع
با وزن الله تعالی گویند شخصی در طبخ کرب می نشست و هر روز یک اوقیه
منغمخ خربزه گرفته باشد که بخورد و غذای لطیف و نرم بکار می داشت بهر سنگ
شانه رنجیت و پاک شد و مالیدن روغن عقرب بر شانه از زهر تا مکش ران
در احوال چکانیدن و بجهول بخار دشتن سنگ شانه را بریزانند و در حقنه اند که
کردن بکرگاه مالیدن مکرر سنگ کرده را بریزانند و اندکی در حقنه کردن و در مکرر
مالیدن و اندکی از آن خوردن هم منفععت دهد و خوردن مغرکه و یا مغرکلاغ پیر
بخشک کرد و مقدار نخودی کلکی مردم رسیده را با قدری نبات سوده سنگ کرده
و شانه را بریزانند و بجاییت قوی بود عورتی را در بیهوش بول سنگ شانه جاشید
بود و ازین خورد و صحت یافت و مردی ازین غلب خورد و بولش کشود و بعد از آن
بی اختیاری رستی و طلق کردن عقرب سوخته بر زبان هم بجاییت مضید آمد
شخصی از این سنگ بود و بولش نبه شده و بولش فرج و بولش کوا با پوست کرد
بریان و نرم و گرم سوزد و برینه کشته پهن کردند و عقرب سوخته بر روی آن بپاشند
در بزمار تا قضیب طلق کردند گرم و بر ساعت دیگر گرم می کردند بهر سنگ بزرگ
شده و با بول برون آمد و اطفال و کوکان را خود بجاییت نافع آمد و بعد از آن
و ازین از چیزهای نرم لعابی ترتیب داده نفع آن عظیم تر بود و من چند کس را بداد
نشاندن و طبخ خطمی و خوش نظر و خشک و با بونه و زهرک و خشم کتان و صمغ
گرفته و چرخ دشتن بر روغن کتان و در احوال چکانیدن روغن عقرب فرمود
و ازین مرض خلاصی یافتند و کوی ده ساله را در بیهوش بول سنگ
شده بود شخصی فرمود که بخ علقی که از آن حصیری یافتند گرفتند و عصاره آن

یک اوقیه با و خورانیسند و غالب زنان جو شانه اند و اوراد آن بسیار نشانید
سنگ جدا شد و منفعه خروج آمد و در سخت گرفت اند و در سر قضیب او بازماند
چنانچه پیدا بود و سوزنی گرفتند و سر او را قلاب کردند و بدان قلاب از آن کشیدند
و راوردند و خلاصی یافت و در احوال چکانیدن مغرکه و طبخ خشک یا خرمل
کرده و همچنین سنگ پیو در ابسی منفععت بخشد و صلایه کرده آنها را قضیب
کاغذ بعبادی آلائیده در احوال فرستادن هم مضید بود و مالیدن روغن
در آرنج و خورانیسند و جل خشک کرد و کاهیم سنگ شانه را از سوده است
و بر جسم من طلا کردن تیزاب مدبر نرم ساخته بر شانه باید که بسی نافع آید انجا که
از زور سنگ در کرده یا شانه ورمی پیدا شده باشد مادام که تحلیل آن نکند
بدفع سنگ نه بردارد و انجا که از زور سنگ خمی آن در حسی و صحت شود
شده باشد فلو شیا و امثال آن باید دادن و در طبخ مناسب یا بافیون شکری
کند و دیگر آمده به سنگ را بریزانند و انجا که از کدشتن سنگ بر مجاری پیچیده
پیدا شد و آمدن خون بدان کواهی و بدنی الحال فصد با سلیق باید کردن تا از ورم
بر من شود بعد از آن بهر جراحت بست و کردن در انجا که سنگ مجری قضیب باز
و در پنج قضیب و کراتی سخت و جس و عسر بول بدان کواهی دهد و با بکشت نیز
توان یافتن و دانند که بیرون نمی تواند آمد باید که مریض را به پشت باز خوابانند
و یکی با بهای او را بگیرد و برداشته بهر طرف جنبانند چند آنکه سنگ شانه باز
و اگر بدستی ناپسوار در افتد و بیرون نتواند آمدن پس نرمی لعابها که او را در آن نشانند
و نظیر کشتن بیرون آورند باشد با بکشت توان در یافتن ناهمواری از او جدا
عمل توان آنرا باز پس لغزاندن و ملاطفت کردن چند آنکه با نام در مجری آمد و اگر
به بیها باز نکرده عفت نکند که از آن بیم ورم بود و بقضا طایر از آن باز نکرده اند و فضا
و ازین نرم بکار دارند تا ریزه شده و باید و اکثر این اعمال خراب مردم رسیده خوا
و اگر سنگ بزرگ باشد و بدین اعمال چاره آن نمیشود و بیمار را خطر است چاره

خیزش کافق نباشد و در آن نیز حذران خطر بود چه اطفال را قوت آن نباشد
وزود باشد که کهلان را هم بیم تولد فطنونی بود و اگر از آن بر بند جراحت ایشان
بیکن که اصلاح پذیرد و من دیدم یکی را که در جوانی شکافت بودند و محل شکاف
رست نشده بود و سالها زنده بود و جراحی استاد را دیدم که سنگ از شا
بیرون آورده بود و مقدار جوی بزرگ و سیب کوی بعضی از آنها رست بود
و رزم مشابه حدوث و درم درین عضو کم بود و جهت استخوان جرم و ضیق
عروق آن و آنچه واقع شود گرم بود و اسباب آن هم اغلب میل مواد بود
و جهت کوفتگی و اسفال ماده حدوث و درم سرد هم بر سیل قدرت
ممکن بود علامت این کرانی و برآمدن غالب بود و جیس بول و یا غیر
و تب گرم و سوزان یا شکی غالب و زبان و سردی اطراف و سیاهی
زبان و دوروی لازم با شمس و زبان و آنجا که ریاح غالب باشد بول و راز
هر دو باز کرد و اگر غالب نباشد شکم بطن تواند اندکی آمدن و بول قطره
قطره آید و بر پهلوی خفته بپایند و چون راست نشسته باشد فی الجمله
بول تواند دفع کرد و اگر ایستاده بول کند آسان تر بود و آنجا که وسیله کرد
اعراض و غیر بود و اختلاف نظام تب اشد می باشد آن بود و اگر تا بقدر
پدید آید ملاک سازد در همان اوقات و آنچه بقضای شکم کشاید هم ملاک کنند
و در درم بار و باز اعراض گرمی نباشد و کرانی جیس بول و راز رنج دارد و چون
صلب گردد و سالها ضعیف شود و خرد در آنها پدید آید **علاج** ترش
قوانین کلیه که در درم کلیه گفته شد اینجا نیز قریب بدان لازم بود و قوی اینجا پرخ
و اسهیل باشد و تا بمرضه رادع بکار دارند و روز دوم ضما درم کنند
بهنند تا صلب نباشد و چون از روزها استوار کردند و باز از مابض فصل کنند
و چون در ابتدای وجع سخت نباشد بخیر می نرم و گرم چون آب نیم گرم در شانه کا کرد
و پنبه بر روغن تفش فانی کرده نمکیده کنند در شانه بچسبند و اگر وجع قوی بود جری

نرم و در دارند و شراب غلب با اندک خیار شیر بدین جهت تمین و
وجع و پاکشاک که از رخشک در آن چوشیده باشد مثل نقشه دکه و نلوف و
اسفناج و غیر آن بشکر شیرین کرده بدیند و یا شراب سیلوف و یا شراب غلب
تخمس بی باطیب تخم خرقه و ششخاشش محو در شراب آلبا بود بدیند هر یکی
مناسب مزاجی و غذای او را بر خنیا قرار دهند و لعاب بزر قطن ناما شیرین
و پاکشاک یا شیر زنان بر کمرگاه او بطول کرده و در کوسه سوراخ قصبه
سیریزند در شادی و اندکی خیار شیر غالب از بنها کرده بدان احتقان میفرمایند
در مطلق و زنان کسب بدان آلا سیده بر سیدارند و ضما و فطول از خجاری و
خطمی و آرد جو و تفش و تخم گمان ترتیب کرده بر قطن و خاصره در کوی و بر عا
در شادی بکار میدارند و کاهی آنرا بر روغن تفش با وام و اندکی روغن بابونه جری
سیدارند و کاهی بعد ترنج بدین روغنها نهند و هرگاه ازین برنج باشد ترنج تنها
میکند و ضما و شلغم سخته در شادی هم نافع آید و ضما دی از مغزنان سمد کج
مقشر و شیر و روغن تفش و بابونه ترتیب بنایت نیکو بود و در جلد و چون از
بهنند که شکام است ای ترنیدست در کز و وقت گرم شود و محلات از شمس
آرد با طلا و تخم گمان و بابونه و اکلیل الملک جمله درین ضماوات و در حقه ضما
گفته و بت برنج اجزای بارده که آنرا کم میسازند چنانچه دستور است و شراب غذا
و پاکشاک بشکر شیرین کرده دهند یا شراب بلیون شیرین کرده جهت خا
که آنرا در اکثر امراض کرده و شانه است و اگر حرارت بخیف باشد و شانهها
باشد اسفناج و ملوخیه و کد و را با با شش مقشر سخته و بروغن با وام افکنند
باید داد و چون بوقت انحطاط رسد از صافن نیز فصد کنند و حقه و ضما
محلل نیکو بکار دارند و بیکر در احتقان مبالغه کنند که ضعف آید و بعد است آید
انحطاط با نرسد مناسب نشاندن نافع بود و چون در انحطاط ضعف غالب باشد غذا
اقوی باید طبع و احتمال کند چوب مرغ در غنای می ندر و اضافت کند اما از لوت

جزائری که خوردن آن نیز بعد از هر سه روز یکبار درین اثنا که هنوز قوت قوی
بود و خلط را دفع نماید باشد بمسحلی استیاج افتد خیار شیر در آب کاه
و اندک روغن کوز مناسب باشد و همچنین لب خیار شیر در خلطی شیرین خل
کرده در روغن بادام را بکند و دیار مطبوخی که اگر سنا و بنفشه و اسفناج و بنفشه
خیار و تخم خرفه کوفت و آلو و غناب و عفتان و شاهتره ترتیب کرده باشد
در روغن بادام را بکند و هر یکی مناسب وقتی و فراخی چنانچه رایطیب اقتضا
کند و آنجا که درم و سید شود و او دینه که در و سید معده و غیره گفته شد و کار
باید داشتن و قریب بدان قوانین مرغی داشتن در شالوی و بعضی از تدابیر
سرم هم بآن قسم کردن و در دفع و انقباضان سعی بلیغ باید کرد که مباد
ملک بود احتیاط باید کرد تا درون شکم کشاده نشود و این تدبیر را در
صعوبت فی الجمله بدان میسر گردد که هرگاه در باند که درم بخیه شکم گفته
و ضام و طلا و غیره و انقباض آن نزدیک رسیده از چیزهای کشانیده مثل سرکه گریز
و خمیر ترش و غیره از آنچه توان خوراندن بامری قوی همراه کرده باشد تا
بجمل علت رسد و آنرا اندرون کشد و از آن در حلیل بچکانیدن اگر راه در
هم مفید باشد و آنجا که هنوز بخیه نشده باشد و در آن غلبه کند مسکین
و اندک زعفران در روغن کل حل کرده طلا باید کرد و چند انگشت جلیتی جهت استعمال
و کرا و وید و آید و مطلق این صلاح بسی صعب بود و احتیاط بسیار در آن
واجب بود و آنجا که درم سرکه بخوراندن در مدت قوی مثل بزرخیار و خربزه
در شراب قراضیا و در کشکاب باید محصل را از زده پاک کردن و چون حرارت
قوی باشد کشکاب و عسل و تخمهای گرم تر مثل بادیان و غیره باشد برای تم
باید دادن و بعد از آن تدبیر و بامیدن بدستور کردن و آنجا که درم صلب کرد
هم بدستور دیگر و درام حلیته تدبیر باید کرد و نیز آب کاری قوی اینجا بنفایت
نافع بود و موثر است و اگر بول محکم گرفت باشد شکاف حق از محل که برای تدبیر

بول بامیدن می آورند کردن اگر بد بکند بری بیرون نمی آید و بعد از این اصلاح کردن
و اگر چه مفید نباشد نشود و لیکن بآن رختن با از آن که بی آن مردن و آنجا که درم
سردی اتفاق افتد از ابتدای هوای تدبیر محلل باید کرد و بدستوری که درم
اورام بارده اند کورست و در و غناب که در حلیل بچکانیدن و در حقیقت کردن شسته
مفید افتد و بشیر آب نیم گرم حقیقت کردن هم بسی مفید باشد و نیز آب کاری
اینجا هم بنفایت نافع بود و در اندک علم **عسر البول** سبب دشوار شدن
بول با ضعف و اقله نشان بود و سبب خفایا استر خای جرم آن از سوراخ کرا
طلب بار و بدنی یا خارجی و یا کوفتی بود که از خارج بدن رسد و از تالم بر بول و درین
دفع نیکو استمال نکند و یا بسیار نگاه داشتن بول بود که بدانجخت لیفتاشی
بهر طرف متده شده باشد و درین دفع بول عسران بواجبی نمواند و یا با در
غلیظ بود که مانع استمال نشان شود بر بول در حیل دفع آن و با در میا باشد
که مانع آید و از آن فصل فی الجمله و اسکن شدن راه بیرون آمدن بول بود
بواسطه سنگی که کوچک باشد و از نشان تا کرده در آن مجری افتاده باشد
و یا در می قلیل در آن محل حادث شده باشد و یا در غلیظی و یا بلیغ لزجی یا غلیظی قلیل الی غیره
باز مانده با و یا گوشت زیاده از اندامال قریه و یا تلول در آن مجری پدید آمده باشد یا بعضی اجتماع
از برای جرم محسب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در خارج آن بخیده باشد
فخفت دفع آن بیکبار نرسد و هرگاه بران صبر کنند بول نیکو دفع شود جهت
عدم ضیق مجری و عدم ضعف نشان و گاه باشد که از قرح مجرای که میان کرد
و نشان است این عسر پدید آید چنانچه گفته شد و گاه باشد که در اعضای مجرای
مجری مثل روده و رحم درمی و اشتهای آن پدید آید و تنگی بسبب آن حاصل شود
و اشتهای درم قلیل خشک و باد بود و گاه باشد که قصبه به بالا رسیده و بمراق آید
بواسطه استیلائی بر روی دی و بدانجخت مجری تنگی کند علاج آنجا که سبب
خفایا استر خای جرم متده بود و از سوراخ مزاج بار و طلب و تقدم بسیار خوردن چنانچه

در وقت سرد شده باشد مثل خیار و خربزه کم مزه برنج و غیره سرد کرده
و بسیار تشنگ بر چیزهای سرد و تر با فضل بروی و بسیار در میان آب سرد است
تا میان جهت ضد و غیره بدان گواهی و جهت تخصیص که بعضی را که کوشیدن
نخست منع سابقه آن باید کرد پس در دفع سبب لاحق آن کوشیدن
بخورانی در رات گرم یا مقویات غیر مدر مثل دارچینی و سعد و سنبل
و سیخ و قنطاری و بسیار و شنبلیله و اینها و بخورانی در رات که سبب
در تریاق فوقانی و تریاق بعضی و اما الاصول یا حلوائی بلا در و بلا در و در
مخصوصا و اما شال اینها و با لبیدن روغن راته و دهن سمن و روغن بزره
و آنچه بدینها نزدیک بود در گرمی و دفع و تحسین و غیره و نیزاب فاروقی در بر
منفعت آن و بنای عظیم است و بکرم و خشک داشتن محل و گاهی یک گرم
وزیره بسن و با حقیق کردن بدین نوع روغنهای مذکور و بقی فرمودن گاهی
که غلط باردی زائده باشد و در آب گرم معاون نشاندن که را و بخورانی
خایه خشک کرده و خروش و کوفته و در شراب گاهی و یا خایه دادن و در
خشک کرده و صود و در آب گرم و ناشتا سوخته آن تنها و بر عایت بعضی از
تدابیری که در تلخ و دیگر استر خایه گفته شده و هرگاه مثانه از بول پر شود و در
بر سر بالا باید نشاندن چنانچه جهت دفع بول می نشاند و بکف دست بر
کرده و بر زمار آهسته آهسته مالیدن و اندکی فشار دادن تا بول دفع شود
و فراغتی جهت تدابیر بدیاید و اگر بدین فعل هم دفع نکرد بول را بر بار سرد
باید کردن و آنچه که سبب کوفتی عظیم بود که از ضربت باشد رسد فصد باید کرد
و تا از درم امین کرد و بعد از آن دفع کوفت و در آن آب نمک سیرت یا آنچه مناسب
نمودن و چیزهای مانع ورم و مسکن و چ از آنچه از کوفته جراحت گفته شده
و در وقت تدبیر کردن و اگر با این کوفت جبین مثانه از محاش واقع شده باشد
علاج خلع مثانه مذکور کرد و باید کردن و آنچه که سبب کوفت است

ترک آن باید کردن و روغن مقوی قابض بر زمار مالیدن و با نکر تها
بر خواستن و آنچه که سبب بادست باشد بود علاج ریح مثانه از
باید کردن و آنچه که سبب ورم مثانه یا مجوی آن یا دفع سنگ
در مجوی باشد علاج بدستوری گفته شد کردن و آنچه که سبب
ماندن ما و غلیظ باشد و مجوی و سبقت قرحه مجاری مثانه بدان
گواهی و بدین اولا بدین را پاک باید کردن انگاه به محقق نموی که فانیست
و بوره در آن بود احتقان کردن یا روغن با بونه فاکتر کردن تنها
و بعد از آن مفتحات مدو دادن چون مار الاصول و مار البر و رو آب
برک ترب و غیره با بر خانه صاوی از حلیله و با بونه و اکلیل و اطراف
کرب و سلق و پیاز و آرد با قلا وجود و خود و قدری زبل که بر
در روغن زیت ترشید و آده بنسازن نافع باشد و آنچه مسکه
آب گرم و روغن با بونه گرم کرده است ترک کرده بر موضع نمکیده کردن
در حیاتی و آدن و بایک خود مغز عک در آبی مذر دادن و یا و در
از خرچک بر بیان کرده دادن درین ابواب خاصیتی عجیب با غلط
افتد خصوصا در مزاج بران و کودگان غدا همه نرم و جالی
و در ترتیب باید کردن و آنچه که سبب در ایستادن بلغم غلیظ
بود و در مجبوری و لزوجت بول و آب دهن و بینی و علامت غلبه
بلغم و تقدم سبب غلظت آن بدان اشها و کند و همچنان قوی
و غیره تنقیه باید فرمودن انگاه سبکین تازه که بر دشتی در طبع
شبت یا بول کوک حل کرده در حلیس او چکانیدن و کین
موشش دشتی هم این را نفع بود و روغن عقرب تمیخ کردن و در آب
مناسب نشاندن و ضلوعی که جهت بسته شدن خون نافع بود
بکار داشتن و آب ترب و روغن با دام در آرن و آدن و پیروز

بر بالای شور بای نرم چرب خورائیدن و آنچه بنجاصیت در میان
 نافع است فرستادن موی سده و ذب است یافت در اصل
 که آنرا به نیم سوختن بنجاصیت آلائید و باشد و لحظه که آید
 و همچنین خورائیدن ذبل که بوزوشتی است در آب ترب یا کرفس
 و یک نخود مغز که با کلاغ در شراب و ذبل موش خانگی در شیر خر
 و خچر قیلید و آن رخم را خشک کرده و سوده با یکدم
 ملخ پخته در آب گرم و سده ورم صلیب در شیر خر حل کرده و آنجا که
 سبب بسته شدن خون بود در مجمره و بعد دم بول لوم
 بدان گواهی در علاج بدستوری که در مجلس تبیین شده
 باید کردن و آنجا که سبب روئیدن گوشت زیاد بود بر محل قرص
 مجری یا آید آن ثولول در آن موضع و عدم و علامات دیگر بدان دولت
 کند علاج تدبیر کم باشد لیکن در ثولول بترک اغذیه موله
 ثولول و تلین محل و مداومت آنچه در تفصیل و قطع ثولول نافع است
 تدارک کردن ممکن بود و تدبیر لایق آنرا از مجلس استنباط باید نمود
 و هرگاه بزرگی گوشت و یا ثولول بدان مرتبه رسد که مجری را باشد
 کند چاره خزان نباشد که از شیب قضیب محلی را که جهت تنگ
 می شکافتند و محل سدا معلوم کنند و بر بالای سده منفذی و آن
 تا بول را بدان منفذ دفع میکنند چنانچه در منفذ از ورم مجر
 گفت شده و آنجا که سبب خشکی جرم مجری و در هم نشستن
 اجزای آن باشد نباید دیدن اگر موجب خفاف حرارت تعویبه
 عام است در بدن چنانچه در حمایت موقوف می شود و در تدبیر مزاج
 باید گوشیدن در مجلس طبیب با بونه و نفثه و خطمی و کدو و یا نیلوف
 آبیخته باید پیوسته بدستور فارسی ساخته ریختن و اگر موجب

خفاف سواری باشد لایق رسیدن بروی گوشت گشوده است
 به آن محل در تبذیل و تقدیل آن بضم باید گوشیدن
 و آنجا که سبب عسر قرصه مجری و یا ورم اعضا می مجاور
 باشد و یا جرس نفیل و یا بود در انهدا یا آید آن خصیب
 زرد بر آن امراض چنانچه در مجلس تبیین است
 باید کردن و اما در عسر بول گوشت که آن اخیه آسان تر و یا شوق تر
 باشد ازین تدبیر نه گوشت بیکانه توان داشتند و در آنکه
 اوقات هم تدبیرات قوی محتاج نباشند و آنچه
 بدیشان بسی شایسته و نافع است مغز تخم خیارین
 و خرزهره است یا شکر سوده و پوست خشک خرزهره سوده یا شکر
 دادن و با نجاصیت مفید آید و همچنین مثانه این عسر را خشک
 کرده و سوده و بانبات دادن و یا مثانه تیس خشک کرده و سوده
 با قدری شراب حل و دادن و یا خرچک بریان کرده را کوفته
 با عسل یا شکر خورائیدن بسی سودمند باشد و اگر بوزنجب
 بپزند چنانچه خون آن گرم بر عانه او چسکد و بسینه آنرا شکافند
 همچنان گرم بر زمار او بندند فایده دهد و شیان
 تنگ طبع زرد و شیان کاغذ آلائید به سوختن و تخم
 مارنج نافع بود و چکانیدن مشک و جند بیدستر در
 روغن سداب و عنبه حل کرده در اصل تبیین
 شفع و عده و کاه بود که شیان بار یک از مشک نصف
 در اصل فرستند و یا شیان زعفران در نهند
 و یکد از نه فایده تمام دارد و شوره و مغز
 نیم سوخته مارنج همین منفعت را که سبب قرصه با علا

این یافتن وجع است در زمار و پنج قضیب و کش ران و آمدن بول بامده بول
 و خون قلیل رفیق و باقشور سپید و غلبه درد در جستن خروج بول و اگر در
 مجاری بسبب سوزش آب تا ختن بسی رخسار دارد و بهر حال
 بیقرار ببول نباشد غلبه درد و قشور و خون و اعراض و لیس قوت مرض
 و صحت محل آن باشد **علاج** تا این تدابیر و اکثر ادویه اغذیه و
 و شیرین کننده درین علت باشد که در قرحه کلیه گفته شده و بعضی اعمال که بنوعی وضع دهنده آن است
 است که اینجا در تقیه و تفراغ بقی قرحه نرم و شیان کم گوشت و اعمال شیرین کننده اینجا گفته شده که
 هم بخورانیسند و هم در قطور و در حقیقت بکار داشتن و غذا در او انداختن
 مزوره که مغز با دام بسیار و پانچم برده در آن بخت باشد و دهند و اینجا که
 مریض بسیار تخفیف شده باشد و گرمی در اعضا صلب باشد او را
 شیرینان بخصیص شیر مرصیه دی باید خورانیسند و چون آنرا بضم کنند کشکاب
 سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که تب و قی بسیار با او رام و قروح
 داخلی واقع می شود و این ملاحظه در عایت اغذیه قرحه و درم کلیه هم و
 بود چون مشانه عضوی عصبانی و کم گوشت و مجروح و جمع آبی حادث است در
 اندام آن سعی بشود از آن باید کردن که در اندامی کرده و بدینجهت در او
 که جهت بازمال آن بعد تنقیه از مده میسر باشد تخصیص در سفوفات و افور
 از جنس دفع مجری دهنه و لولو ماشش بنیدی دوم الا خون و کبریا و عصا
 الحیه التیس و ورق خرثول اضافه باید کردن و در قطورات عصاره الحیه التیس و
 و عصاره خرثوله داخل باید ساختن و همچنین در ضمادات زیرین عصاره
 و عصاره ورق مور و الحاقی باید کردن و الله اعلم **جرب مشانه**
 علامت آن خاریدن مشانه و بن قضیب و پیوهای ران بود و باورد
 و سوزش آب تا ختن و بدون بول بدبوی و بار سوب نحالی بود که باور
 رطوبتی صمدیدی یا خونی ظاهر شود **علاج** آنچه در تدبیر قروح کلی گفته شده

شده بعینه تدبیر این مرض باشد و بحقیقت این قرحه ایست که از اثرهای قحار حاصل
 شده است و حجامت سرین و سهیل صفا که با مغزیات باشد و بعدتی کلاب
 کرم و اودن دروغن کل و در حقیقت داخل ساختن و غذا اشتباهی باشد کرده
 که مغز با دام سوده یا کجند در آن باشد و اودن و در آب هیند وانه شیرین در
 بلنج شلغم سر کرده نشانیسند و اندک که در اندر شراب غیر شیرین جوشانیده
 تجسس فرمودن و در آب معادن نشانیسند و از آن آبها و یا از آب هیند که آن
 اندکی خورانیسند بدین مرض مخصوص و بسی سود میدهد بود اگر این علت در
 کرده تا در اتفاق افتد خارشش که گاه بود از حرارت و تشنگی خالی نباشد و علاج
 آن هم بدین انواع باید کردن و الله اعلم سوزش آب تا ختن سبب
 یا قرحه و بشره مشانه و مجاری بود چنانکه گفته شد و یا گرمی و تیزی بول بود و اگر گرمی
 مزاج بدن و غلبه صفر یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خردل و فلفل
 و جرف و غیره و بیش تراقت و یا بر بنه شدن مجاری بول بود از رطوبتی غصه
 که جهت حفظ مجاری و یا بسطی آنها از گوشتی غذای که برداشته مشانه و اقمست
 می آید بسبب بسیاری جماع کردن و کم شدن رطوبات بدنی و مشایع نمودن
 از رطوبات با منی بواسطه قرب مجری و احتیاد هر دو در سه قضیب و زمان
 این قسم واقع نشود و علامات هر قسمی وجودی بی آن تا تقدم سبب آن بود
 چنانکه زیر یک مضمی نخواهد بود **علاج** آنجا که سبب قرحه باشد علاج آن
 سبب بود آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر تیزی با آن بود
 تدبیرات آنرا نافع آید و ملینات صفر دفع آن کنند و اگر تب نباشد هم ملین
 باید و اودن و آب هیند وانه و شیرین خرفه یا قنده و کچین و برنج و غیره
 سر کرده خورانیسند و غذا آتش چوب کشنی شیر و جوچه خردس و
 اسفناج و کله و فرمودن و در آب خشک و دروغ سر و کرده کاوی و آب
 هیند وانه نشانیسند و غلبه الثعلب و آب کاسنی بر بنید طلا کردن و در آب

خک مریض را آسایش فرمودن بسیار باشد که چون صفرا غالب نباشد بهین
علاجهای پیشین بصلاح آید و غسل تنهادی باب سرد سکون در آن منفعت بسیار
دارد و تخصیص در تابستان و باب سرد و سنگینی قندی و یا آب بنده
و کنگبین قی فرمودن غلیظ سودمندست و اگر مرض کهنه شده باشد با حمله
این تدبیرات مذکوره لعابهای خک در اشربه غالب باید داد و در
کتاب و اسفناخ و کشتر سبز یا چرب بختن و دادن با قدری روغن
با دام که کل خفتش دوران جوشیده باشد و در حلیل شیر خور و لعابها
چکانیدن و در آنها نشاندن و از هر چه کرم و نیز کفنده خلط است دور بود
و بر پهنه کمرگاه حمایت کردن هم مفید آید و آنجا که سبب چیزی کرمی
باشد ترک آنها باید کرد و شیر غالب خوردن با قند و بی قند و شیر
و لعابها در چکانیدن و لعابهای خک کم شک جرب بکار داشتند
و میوههای کم مزه بر آب خوردن چون هند وانه و خربزه فانی کم مزه و انار
خیار بادامک و شفتالو و اشباه اینها و آنجا که سبب کثرت جماع و کم
شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کرد و باستعمال مقریات
و مرطبات و علاج مزاج و عضو باید کرد و از این تدبیر آنچه شایسته و بایسته
بود آن باید ساختن عورتی را این علت شد از بسیار نشستن بر زمین
نمک مجری فرمود که گشت آرد میوه کندم را بکند سوده اشنان کافور
بار و عن و دو شاب بدستور کاجی بخت و خورد و صحت یافت
اما خون صرف بوقت بول کردن سبب ظهور خون صرف
غالبی بریم در وقت بول بی آنکه در براز باشد اغلب کشادن سری را
باشد در حد و کرده و موجب ان انفراج یا سستی جرم عرق بود از جهت
غلبه کردن مزاجی تر بران و یا حرارت و جدت خون انوضع بود که قوت با سکه
عرق از خلط ان عاجز آید و اغلب سبب غلیان و جدت انوضع غلبه حرارت

کرده بود بمحنت حرارت کند و آلات بول و یا با وی بود که از حرارت کرده او
در عرق حادث شده باشد و بکثرت سرک را در منفذ کرده و شانه کشاده و بخت
این نوع را غالب و فرین یافتند و موجب آن باد بود اسیر دانستم و علت
پرسود المزاجی چنانچه مراد امین شده ظاهر بود و درین دو قسم اخیر با سیر و لای
خون لغایت کرم و تر باشد در اول کم رنگ و سرد بود و انفتاحی که از ضرب و استفا
و تده و غیره واقع شود چون آنرا امتدادی کم واقع بود خارج ازین بحث باشد
لیکن در معالجات که اینجا بدان اشارت میشود جهت آنها آنچه مناسب باشد
اعتبار باید کرد و بابت اسباب آنها خلط کردن و آنجا که سبب سستی عرق
از رطوبت بود یا جدت خون و اشباه آن از تدابیری که در لغت الدم و قی الدم
در عات و امثال آنها گفته شده آنچه لایق بود اختیار باید کرد و آنجا که سبب
باد بود در دفع کرمی کرده و دفع باد باید کوشید و بعضی ازین مذکوره را از آنجا
که از جهت باد یا سوز گفته شد التفات نموده خلط باید کرد و در حمله حسیط
باید نمودن که مادام که تقلیل ماده و جذب آن بجانب مخالف نشده باشد
بفصد و غیره حواس قوی ندهند که مباد در درون بسته شود و از آن و شتهای
پدید آید و بعضی از اهل تجارب گفته اند که هرگاه که مشخص شود که دهن رک در جا
کرده از چه محل کشاده شده است یا سبب تدبیری بهتر از داغ سوختن بران
حل نیست یا ریش کردن آن محل بموی که مدتی حرکت رود و نگاه حواس
دادن تا مقصود نیکی بحصول پیوندد و جوانی کرم و خشک مزاج کثیر الجماع ریح
کمستانی را که باد بود اسیر کاهی رنج داشتی این علت پیدا شد و من از آن
از کرمی کرده او دانستم و او را بدست خوردن آشتهای ترش چون غوره یا
ساق یا رُوس یا زرشک یا کوبشت زغال و خردس و سر و یا سکه کوفت فرمود
و همچنین بادست مالیدن پیه کرده بر کمرگاه او را که خدای و کارهای شانی چنانچه
کرمی و خشکی فزا و رانج کردم و چنانچه تدابیر نری فزا کرمی مایل یا سردی مایل مقرر دارم

در جگر و مرقا و دامت طلای خشک و مقوی مثل عصیر کاسنه و کل سنج
 سر و کرده فرمودم و درین اثنا از علاج باد با سورسم بعضی کردی بعضی نکر
 در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بطرف نشستی تخصیص در خشکی هوا باز از ترک
 علاج و خوردن چیزهای نفاخ و حرکتهای ضعیف که لازم کوستان است پدید
 در بیمار اودارک با تسلیق فرمودی و بعد از آن تدابیر مذکوره زودتر از کردی
 و چون کم شدی مداومت خود را فاد زهر و موسیای در دماغ فرمودی و نشستی
 در آب سرد در تابستان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین ابرصحت یافتی
 بسته شدن خون در مثنیانه هرگاه بول خون یکبار باز آید
 و از لی آن که در غشی سردی المرات و عرق سرد و غشیان پدید آید باید دانست که خون در مثنیانه
 جایگزین شود که در بسته شدن خون در اعضای میان تپی درونی چون معده و روده شانه و
 با این علامات مذکوره می بارد با نفیض هم پدید شود بواسطه فاسد شدن آن خون شده حد و کثرت
 سمیه در و رسیدن آن معده دل این سرده شدن خون هم طاری شود بواسطه فاسد شدن آن
 خون فشرده و کیفیت سبب در وی در رسیدن آن معده و دل و این فشرده شدن
 خون در مثنیانه مخصوص بقسمی از سبیل بول الم نیست بلکه هر دو چه
 که خون صرف مثنیانه آید و فروع این مرض ممکن باشد علاج آنچه جهت
 تحلیل و تقطیع خون فشرده و معده کفایت شده همچنین آنچه جهت ریزش
 سنگها مذکور شد جمله علاج این مرض باشد و گاه بود که خوردن کبچین
 فقط این منفعت رساند و آنچه نفیض آنرا میخاجب یافت سوا می تدابیر مثل الیها
 خوردن جگر خشک کرده خست و زهره سنگ لشت هر کدام از اینها را که یابند در
 آب خاکستر زرد با قیصوم یا دلیج سداب یا در آب تخم سیاه و هرگاه بخوراند
 دوا و مدرات بپزند که نفیض مطلوب است حاصل میشود مبالغه نکنند که خطا بود و آنرا
 تدابیر دیگر مثل ضماد های ریزاننده و قهقهه و ملین و محلل و اشباه آن تدارک نمایند
 و الله اعلم سلسل البول سبب بیرون آمدن بول فی اراده که شادی و بجز

و غلبه خوردن مدرات بود چون خربزه و شراب حقیق یا ردی بود که از خارجی نیست
 و عضله و فم مثنیانه رسد و در عضله مثنیانه غازی و صفقی احداث کند تا بسنجی رسد
 آنرا و یا سورالمزاج باروی بود و در بدن که این فعال کند چنانچه در فالج عام و قعست و
 مثنیانه بود چنانچه با بقا مذکور شده و یا حرارتی منفرط بود در کرده و مثنیانه که جذب آن
 غلبه کند و واقعه پنجم با آن جهت حرارت و تبس ضعیف باشد و یا آفتی بود در
 دماغ مثنیانه بسبب کوفته شدن آن عظم و شدت آلت مجامع و یا از صغیرت وضع
 حمل و اشباه آن و یا بسبب از جای رفتن نفقه بضر یا صدمه فی الجمله و یا فساد
 شدن مثنیانه بود از جهت حمل یا از بودن فضل غالب در دماغ یا از درم اعضای که
 مجاور اند از طرف بالا علاج آنجا که سبب کشادگی مجری و غلبه استعمال
 مدرات باشد بزرگ مدرات و کم خوردن آب و قوالبض در آبهای قابض معاون
 دایرینها شستن بصیقل آید و تقسیم شبیه مرضی باشد و آنجا که سبب
 بیرونی و ضعفی بود در افعال مثنیانه و عضله انجمه آنچه جهت بول کردن کوکان
 در خواب گفته شده مانع آید و مداومت مالیدن روغن راحه و بن سمن و بن
 زیره که از روغن کل گرفت باشند بر زانو و درون مقعد عظیم مانع آید و
 مداومت خوردن مقویات چون بلادر و بلادریات و رسبها و کبشی حب الشفا
 و حافظ الصحه و مزید العمر و جمله قوالبض حاره تخصیص جوز بویا و قرفل برزور
 و سدر و دشتن مسردیهها و تریهها خوردن جمله مضر بود و از اغذیه برنج چرب
 زعفران و مصطک طیب کرده و کباب مرغ بزهره و انعام و نارودان و سمن
 کرده و کشته و قلیه و و پیازی و برنج و سیر و کندنا و کرکم و فاما خواه و دیگر
 و اشباه آن بغایت سودمند بود و عمل در تخمبیل پرورده و حلو
 مالیف و مغزی کرم چون نارنجبیل و جوز و پسته منفعت رسانند
 و سواری بسی سودمند بود و بخاصیت خوردن مثنیانه شتر زخاک کرده

و سوده با تخم شبت و کرکس و عسل لعوق ساخته و بمچین گوشت رو باه در که
 خرگور و مثانه آن و دماغ و مثانه کوزن هر یکی بغایت نافع آید و قی کردن بسیار
 سود دارد و بسی در آب معادن در اطراف مورد غالب نشستن نیکو بود
 مجرب بود در مازندران جهت علاج این مرض حیوان را که بر سر دیوار
 و زمین که میسر و لعابی غالب از و بر آن موضع آلاسه میشود و آنجا
 انزال از زن گوشت بعضی جاها که کم از زن گوشت غالب از زن گرفتاری و
 شکم آنرا دور کردی و دار چینی و فلفل و زیره و زعفران سوده مقداری
 بر آن ریختی و از آن بر لیس خورانی پس چند صباح صحت تام حاصل شد
 و اگر چه مرض کهنه شده بودی و مجربست و آنجا که سبب فالج بود علاج
 پذیر نباشد و آنجا که سبب خلع مثانه بود رفع خلع مرتفع شود و آنجا که سبب
 حرارت کرده و غیره بود بر خلاف این مذکور است محل کردن نافع بود و این قسم
 کم واقع شود و آنجا که سبب کوفت شدن عضله باشد در تارک کوفت آن
 باید کشیدن و کوفت کی صغوبت وضع حمل و جبین فقره و اضلاع باشد
 و آنجا که سبب فشارده شدن مثانه بود محل بعد وضع خود بصلاح آید
 اگر آفتی از وضع نرسد و آنجا از غلبه ثقل بود دفع آن مرتفع شود و این
 قسم عرض شبیه کرد و آنجا از ورم اعضا مجاور باشد بر رفع ورم مرتفع کرد
 و الله اعلم و یا بطیلس یعنی دولا ب و این علتی بود که پیوسته حساب
 آن آب خواهد و از خوردن آن سیر نکرد و بمچین آنچه پیوسته آب خورد
 چنان بول هر لحظه بیرون آید بی تغییری زیاده و سبب این حال قوت جاذبه
 و دافعه کرده است و استیلای سوراخ مزاج حار بروی غلبه احتیاج آن
 کشیدن آب جهت ترویج و تسکین و تعدیل بدن جهت پیوسته در
 جگر آب طلب زیاده بر وقت ضرورت اصلی و دیگر جهت تنقیه او از
 ماسار یقا آب کشد و ماسار یقا از مسده بستاند و چون زیاده مقدار آنجا

هر لحظه بکشد و دفع آن هم هر لحظه لازم باشد و حال شقیق دولا ب ظاهر کرد و
 بدین مناسبت بدین رسم موسوم بود و با شد که سبب آن ضعف قوت
 باشد که کرده بود بواسطه بر تخیل شدن گوشت آن از حرارتی که از نده و بد
 حفظ آب نتواند کردن انقذار که در آن تصرف کند و قدری خود از آن بگیرد و چون
 آب بماند برود و دیگر جهت ضرورت تغذیه طالب آب بود و پیوسته آن حالت
 مذکوره لازم آید و بر سبیل مذرت حدوث این ضعف باشد عطرش و دفع
 بهفتار از برد کرده نیز ممکن بود و بعضی از متقدمان هم دیده اند از او درین اسام
 لازم بود که گاهی بول از ضلالتی خالی نباشد و هرگاه این مرض دو اید اکت
 حکم را ضعیف سازد و لاغری تن پیدا آید و باشد که بروزی بدق انجام
 شنجونی یا غیر آن جهت رسیدن رطوبت و برودت آب به بدن و پس
 مزاج و غلبه که می کرده علاج اصلی اجم در بر این مرض تعدیل مزاج
 کرده و تقویت است و آنجا درین باب بسی منفعت رساند و دست نمود
 و خوردن ربه است و دوائی سرد و قبض کننده مرکب و غیره و میوه های سرد
 و آتشهای ترش خورده و ریواسی و لیوی و آتش باه آن گوشت خرگوش
 و به و امثال آن و ما جو کوفته و کشیز تر و برنج و نظایر آن و سکون در هوا
 خشک و نشستن در آب خشک آنقدر که کبود شود و تفصیل این اعمال را از جهت
 عطش کاذب که از حرارت اعضا باشد باید دیدن و در ابتدا اگر مانعی نباشد
 فصد با سلیق و هوافق آید و شنیاف نخ برداشتن و طلا کاشنج کرده و تخصیص
 آب کشیز و کل خشک و همچنین ضماد های قابض خشک بر کمرگاه مرق و طلا
 مناسب بود و قی فرمودن آب بند دانه بخ را کفنه هم منفعت رساند و کفنه
 اگر سبب ضعیف را کشید باز در رسد که نهفته و بخورند نافع آید و آنجا که مرض از
 سرد اتفاق افتاده باشد تدریجاً بصداینها نافع باشد چنانچه اعمال آن
 بر طبیب حاذق مخفی نخواهد بود و مبالغه در قی استیجابی مفید بود و گفته اند که خوردن

جزیران حاصل برین با غایتی عجیب از قوه طبع البول حقیقت این علت چنان
متناظر کرد از غرض البول و سلس البول است که درین حال کردن بازده و مقدر
از بول در او از زمانه طبیعت همچنان منع شغول باشد و عضو از ارسال آن
مانع یا عاجز بود و بطریق یکیدن قطره قطره دفع شود و با آن امید از حبس آن
و دفع آن هر دو باشد و بجهت و بر از بول پاک شدن به تشویش و یکیدن
که در است و اوقع است ولی وقت و بی اراده داخل سلس البول باشد و اگر
وقت و اراده بود داخل البول باشد سبب این یا اثر کردن سبب می بود
از عضله فم شانه و حوالی آن جهت کشف محل در بر و سیر و رفتن اکثر مواد که
بولی از آن و این حالت در ستانها بسیار پیدا می آید و عدم دیگر اسباب
استشهاد کنند و یا کوفت یا فتن عضله و مجاری بول بود از زور و الحاح کردن
بول استنده جهت طلب دفع آن بمرعت بوسطه می یا دفع آزاری که از غلبه
نگاه داشتن آن و بری شانه یافته بود و مد کردن قوت دافعه در آن امر و یا
حدوث حرکت با وی بود و شانه و حد و مجری بجهت فرصت یافتن از سبب
خالی شدن شانه و تحریک حرکت آب و عضو و عضله و آنرا مثل حرارت در آن
جستن و بدان موضع جهت دفع لذت و توجیه طبیعت و کسی را که با بوی بسیار
این حال بسیار او را افتد و ظهور و جوی و تدوی اندک در آن چین در شانه و حد
آن دلیل این بود و یا بر غرض استن قضیب باشد در آن وقت سبب دفع
حدوث با وی بر خیزاننده و یا بجهت عضلات لختی تنه و در دو و مجری تنی
کند و در چین کمتر شدن زور آب بول ارسال بقایا به تدریج و دفعات کند
و باشد که غلبه حدوث بول مجری را بر بخاند و بعد کم شدن زور بول از دفع مانع
لختی متمنع باشد و به تدریج سبب دفعات اخراج آنرا ایلعت نماید و این
بجمله البول اقرب باشد علاج انجام که رسیدن سه ما بود و کوفتی و
قبضی اندک از سر ما و عضله و مجری پیدا می آید باشد حفظ محل از سر ما و

در چیزهای گرم کرده و تا به حمام باید شستن از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده
خدر کردن و اکثر چیزهای گرم و تر و گرم کرده خوردن و تخصیص شیرینها و شلغم
بجهت نافع بود و همچنین چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آنها و آنجا که
سبب کوفت شدن مجری و عضله بود و از زور آب و دفع یا سبب رختن
قضیب باشد در دفع و دفعه در است ای آن باید کردن و از چیزهای با دانه
خدر نمودن و سببهای در خوردن و دفع با احتیاط و آب است که کردن و مجاری
بر و غن نرم در شستن و آنجا که سبب با بوی بسیار و ششابه آن باشد و در تعادل
باید کوشیدن و بر شانه و بهنهای با دشکن بالیدن و آنجا که سبب گرمی و تیرگی
بول بود و علاج حرقة البول باید کردن و الله اعلم
باب طبیعت و رسوم در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب
وضع و منافع و علامات از مزجه مختلفه و امر اخض مخصوصه مردان و اسباب علامات
و علامات آنها اما ترکیب و وضع و منافع ذکر و خصیصه و ادویه
بدانکه ذکر عضو است مؤلف از عصب و رباط و عضله و شاخهای رگ اجوت
و شاخهای شش زان و اصل او را طبیعت که از استخوان زان
رشته است و اندر روی تجاوین بسیار است و نغوظ آن وقتی پیدا می آید که این
تجاوین پر باد شود و بر حوالی این رباط شاخهای که از شراغین افست زباده
از آنکه لایق این عضو باشد و عصبهای آن از مهرهای سرین رسته اند و در دو
و مجری بول و مرد دفع می هر دو در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در کف
سر قضیب بود و در چهار عضله است و دوتا از استخوان زان رسته است و بر
هر دو بهلولی او نهاده و بقوت نغوظ آن هر دو دراز شوند و دوی دیگر هم از
استخوان عانة رسته اند و بدین قضیب پیوسته هرگاه که این دو عضله
کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب را میست بایستد و هرگاه نیک کوتاه نشود
قضیب بجانب زانار میل کند و چون یکی بر هم باز نشیند و دیگر بدان جانب

سپید کند و هرگاه که هر دو از کار باز ایستند دیگر خسبیده باشد اما خصیة عقولیت
مخلوق از گوشت غدوی سپید همچو پستان و اندر کلیه از پوست و غشاها
و بمعالیق بزوار پنج قضیب باز بسته است و بعد دو قنات در کهای بسیار از
اعضای ریه و سایر اندامها که چون مرد را خصی کند اندر منقذ پیوسته ران
و حوالی آن و اندر صفاق که زمار پیوسته است بکشد شسته اند و بدین قضیب
و بهنجت که چون مرد را خصی کنند تغیر در عقل و تدبیر حرکات آواز و قوتهاست
او پیدا آید و معدن تولد منی بحقیقت خایه است زیرا که ماده منی که آن غنیمت
در غایت صفای و منظم چهارم یافت و از بخش اندامها فاضل و از هر اندامی
کیفیتی و قوتی مناسب آن اندام در آن حاصل شده چون از طریق عروق خصیها
آید طبیعت خصیة آرا سپید کرد و اندر چنانچه طبیعت پستان ماده شیر را سپید
میسازد و از آنجا با و عیة آید و قرار گیرد و اکثر مردم را خایه راست قوی ترست کسری
که چپ بود و عارضی جمیعست موری که از ابتیاری برنج گویند کیطرت این
مادر خصی بود و کیطرت دیگر که قضیب است و اندر بمعالیق خصی که شسته و در زیر بویول
بقضیب پیوسته و بعد از آنکه هر دو متحد شده اند بوقت مباشرت با و در عروق حوالی
آن کیخته شود و با و عیة منی آید و بیرون جستن آب بقوت آن باد و منافع این اعضا
نسب بقای نوع و لذت جسمی از آن واضح ترست که به بیان محتاج و بجهت منافع بیشک زیادت
بدن او را حاصل بود و الله اعلم و اما علامات امراض مختلفه آلات تناسل
بدانکه شدت شبق و بسیاری موی بزوار و در آنها و سبزی در کهای دیگر و غلبه
آنها و بزرگی آلت و خصیها و تیز منی و سرعت انزال با غلبه شدت آلت و زود
بالغ شدن دال بود بر گرمی مزاج این اعضا و ضد این خیالات دال کرد بر سردی مزاج
آنها و تشکی قوام منی و غلبه که آن وضعف نفوذ و نفاذ و سیل تری مزاج است
اعضا باشد و ضد این خیالات و حدت منی دال بود بر خشکی مزاج اینها و الله اعلم
و اما امراض مخصوصه بر جبال و اسباب و علامات و معالجات آنها

پیدا آمدن باد و در خسته گاه این علت چنان بود که بادی در پوست نرم
گردد و در زیر جفنه افتد و خسبیده دارد و از کیسوی یا از همه جانب چنانچه گویند
باد در آن و سپیده اند و آنچه بر تمام کرد و ذکر باشد شبیه بود به بیضه مرغ که
خشک و سپید رنگ شده باشد و لیکن نرم و رقیق بود و سیج در
دست و با آن بکشد سبب این اغلب بزیق یافتن باد و شقاق مقعده بود و آمدن باد از
و از مباشرت با بعضی زنان ناماک از طلا کردن چیزهای بره که بجهت عظم هم علت
افتد علاج آنجا که سبب باد و شقاق بود و روغنهای محلی مناسب مالیدن
و تمویت شرج بر روغنهای تنوی خشک کردن چیزهای معتدل سودا و غیره نفاذ خورد
بصلح آید و اگر آن بود که بر عایت غذا و جرب داشتن مقعده هم بصلح آید
و در دوسه روز یا هفته و آنجا که سبب مباشرت ناماکیم باشد روغن تربیانی در
ذکر باید تعقیب کرد و مالیدن آنجا که سبب طلا کردن چیزی گرم بود و عصور الزام
پاک باید کرد و بعضی آن اصلاح نمودن در از شدن کیسبه و
این حال اندر بلادی که هوای گرم بسیار تر و مست باشد چون هوای گرم
اکثر مردم غیر معتاد واقع شود و کاهی بدان مرتبه رسد که از زانو تا بگذرد و در
شستن و بر جاستن و رفتن تشویش بد و باشد که علامت خصیها نیز بختی
سترمی گردد و خصیها نیز فرود آید علاج مردم آنجا چنان یافت اند
که کات هندی برامی ساینده و بران می پاشند و بلبه تر بسته میدارند بجای
باز سیرود و یا نقل بوا و استعمال فوالبض بر جلد آن و خوردن و بر بستن عضو بلبه
بقوالبض تر کرده و نفع آید آنجا که بدین تدبیر بصلح نیاید مقصداری که ضرر بود
انرا از میانگاه باید و در وقت و زواید اثر بر بدن بهر هم اصلاح کردن الله اعلم
و مردم خصیة این اغلب گرم بود و بسیار چنان افتد که مردم با سبب
تحصیل آن اسباب و یا مباشرت تحریک منی کنند و بکنار اند که دفع شود و در
موضع آن بماند و موجب درم گردد علامات آنجا که کیس آن واقع شده و یا

بجس انواع آنرا توان یافتن و آنچه در بطنه افتاده باشد و قوع آنرا در کمر
یا در هر دو نفس تورم را هم با سانی احساس توان نمودن نمیشد و غیره چون درم
کرم بود سرنی و حرارت موضع و حتی بران دال و تشخیص صفرا و خون با عرض
آن کنند و اگر بطنی بود لیس و برده و هزل و قلت و بیج عدم حتی شاید آن باشد
و ممکن بود که در بطنی قوی و در درم جلد هم اندک حرارتی باشد جهت مشارکت
نوسان صفوی قلب و اعضا و آنجا که درم صلب بود هم نمیشد توان در یافتن
و آنجا که ریخی بود هیچ گزافی نکند و گاه باشد که این ماده بواسطه سرفه بیهوده
کرد جهت گذرن حرکت سرفه سودا را از اسافل و مایل ساختن اجانی بسیار
افتد که درم کبک کاسه و فاسد و متفرج کرده و کبک بیهوده و بیجا بر نهه و ملتی
بماند و باز کبک و دیگر شبیه بدان جلد از غشای صلب بر آنجا برید و بیجا را بوسه
علاج آنجا که درم کرم باشد نخست بدن را پاک باید ساختن و آنرا
چنانچه در دیگر ادوام است و همچنین جدت ماده از غسل تعلیل آن کردن
بفصد و حجامت و ترک گوشت و تعلیل غذا و تلین طبیعت و شباهه آن بعد از
بفصد و وقت غذا را شسته و آنرا آن بود که است با فصد صاف کنند
و در ساق جانب موافق یا هر دو جانب که شود و یا بر روی ران همان
بر قطن حجامت کنند و شخصی بر مقابل کرده درین مرض حجامت کرده بود و بوی
یافت و بعد ازین شیاینها که جذب ماده بجانب مقعد کف عمل کردن مفید باشد
و ترتیب اکل و شربت و اکثر تدابیر همان نوع است که در درم شانه و غیره گفته شد
و آردی که بر موضع نهند و راسته اردغن کل است و سرکه و آرد و با قلا با و همچنین طلا
که از سرکه و کلاسد و عصاره کاسشی و کاکا و کوشنیه ساخته باشند و نهاده و آنجا
که از سفید و آرد با قلا و آب غلبه شاد بسازند بسی آزموده و مفید و نافع است
و در اینها بطنج با بون و خطمی و تخم گمان و با قلا کوفته و مخلوط کردن با انفال آنها سود

نافع آید و اگر بر کبهای آنرا کوفته نهند مفید باشد و زیره را با مویزدانه بیرون کردن
و نفع ضما کردن نافع بود و آنجا که درم بطنی باشد در الفساج آن از ابتدای باید
و شیدن تا صلب نشود و بی بسیار فرمودن و غذا کم و شیرین و کرم باید دادن
و عسورا از بوا حفظ کردن و ضما و آرد با قلا و آرد جلد بشراب تلخ سرشته و بیهوده
و همچنین ضما و آرد با قلا و جو و زیره و اکلیل و بابونه کوفته و چکانیدن روغن تخم
در اعلیل و همچنین مشک حل کرده در روغن خروع سود دارد و لیکن احتیاط و سعی باید کرد
تا روغن در مجرای می در رود و در مجرای بول با تمام و آنجا که درم صلب باشد
نخست استفراغ سودا باید کردن و از مولدات آن حذر کردن و مصلحات آن خوردن
و ضما و ی از زرد قوی تر و تخم قیر و مغز ساق ایل در روغن کل و روغن سوسن بکار کردن
و ضمید و سرکه بخت کرب و آرد جلد و با بون و پیس و مرغ مجموعه هم نافع بود و همچنین
بضما و تخم خشک و پیس و سرکه و زنجبیل کوفته و روغن و غسل
سرشته و ضما و ی که از اشق و مقل و آرد با قلا و سفید ساخته باشند پس
و آنجا که درم ریخی باشد نمک کاه و رس و سوسن نافع بود و چیزهای با و شکن باید
خوردن و از باد آنیز حذر کردن و آنجا که موجب درم جس می بوده باشد در حجامت
الموضع اگر در اول احساس ثقل در مقدمه درم قبل از استحکام آن اخراج کنی
ببشارت جدای ماده و درم منفع گردد و بصلاح آید و اگر نزدی ازین تدابیر
احتیاج افتد از علاج ادوام اعضا داخلی و خارجی آنچه مناسب محل و مزاج باشد
النفات باید نمودن و اندک عمل بزرگ شدن بطنی این عملی بود
که بطنی بی آسایدن بزرگ شود بطریق فربهی چنانچه در پستان زنان کاهی
واقع می شود و در حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و عظیم و عدم علامات است
علامت آن باشد **علاج** آنست که مخدرات و مضغفات قوت جاذبه و
و مضغفات قانعیه پیوسته بران علامت کنند مثل شکران و زرنج باب کشنیه
و صفی سرب باب کشنیه سوده و غبار سنگ سیاه باب کشنیه سوده و شباهه آن اندک

فرجه ندر اگر سبب این خلط حاوی بود که از اعلیٰ به انجا مندرج گردد و چون
عضوی پوشیده و گرم است و اکثر اوقات از نوبی عرق خالی نیست سواد آن نیز
بادنی سببی زود و عفونت نبرد و مردم که تیز منی را بیشتر بد آید و از میان
زنان ناکسته تیز منی این علت بسیار یافته و چون عفونتی در بدن مدخل بوده باشد
این ریش سخت عفون بود و این ریش در درون سوراخ قضیب و در برون آن و
بر پرده و بر پوست خار و در جالی مقعد هر جا بد آید با سوزش و اندک درد
و در صحن فوط در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دهد و آنچه ماوه آن
با عفونت غلبه سمیت بود و عضور را بخورد و بان رسد که گیس را بپزند و تا از بون
آن خطر بک بود و چاره جز آن نمائند که سیاه مجموع ایر و خصب را بریدن و اصلاح
جراحت کردن بر همهها و اغلب آن بود که آنچه در درون سوراخ بد آید بر برون
آن هم رفته گاه بد آید و خارش و سوزش درون مقعد و قضیب مقعد
فرجه آن باشد علاج نخست تنقیه بقی و سهیل باید کردن و اگر توفیق
با آن باشد ابتدا بقصد عروق پائین باید نمودن و بهر و در اسنج و توتیای مغسول
بشرب یا بشیر زمان سر رشته جدا جدا اطلاق کردن و بعد از آن چکانیدن و رعایت
اغذیه و آشوبه استعمال سیر و دوا چنانچه در بحث علاج معلق قروح ظاهری
گفته شده نمودن و آنچه درین باب بسی نافع و سهیل الا قد است بستی کل سرشته
نرم سوده است بران و بهر لحظه تجدید کردن بعد تنقیه و رعایت اغذیه و آشوبه
و چون فرجه نیک تر باشد خشک آن بستی کل سرشوی غصینه آید و چون کمتری
بود کل آب یا شراب سرشته بستی نافع باشد و انجا که از عفونت و حدت
رطوبات محل مدخل فیه واقع شده باشد شستن عضو بهر لحظه با بهای تریاتی خشک و
مستدل و بعد از آن آبستن اول بود در فرجه داخل لعاب کل سرشوی در شیرینا
حل کرده در جلیل چکانیدن هم بغایت نافع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظ باشد
و چکانیدن بشیر مرصعات یا روغن کل هم تدبیل و تنقیه نمائند و تا بر قروح خسته

الانزال
بجای

محلش ندر گریست و الله اعلم خارش قضیب و کیس سبب آن
ماده رسیق حاوی و وی یا غیر آن بود که از حوالی و اعلیٰ به انجا آورند یا غلبه چرک محل
و عرق آن باشد علاج اما آنچه از چرک و عرق بود اگر آن رسیق
آب گرم سستند و کرد و آنچه از خلطی باشد و کم بود هم تقطیع مسام و تخلیص
و روغن و با تخم زایل کرد و چون از ماده موی باشد سیاح کردن گیس باید
و آنچه غالب بود تنقیه باید کردن انگاه با جال مذکوره اصلاح نمودن و مجامع
بر پشته ران نمود و منده بود و همچنین در آب معادن شستن و طلای کل سرشوی خیساید
عظیم مفید آید و اگر به تدبیری قوی تراحت سیاح افتد از تدابیر جرب و ککه التفات
باید کردن و الله اعلم بر آمدن زخم را بسیار یافته که اجما و ابضیه زخم
بر آید و در زخم پنهان شود باید که عسل البول بد آید و خارج بول باورد و باشد
و سبب این سوراخ سوراخ سرد بود و در عضو بر خار جی ممدان باشد
علاج آن علاج کر مایه است و از بن روغنهای گرم مالدیدن و در جای گرم
سکن بودن و ضماد های نرم گرم قوی نهادن و سواری معتمد ل کردن و اولی
گوید که قدما فرموده اند که در مجرب قضیب بی بی نیست و با بد منده اند که بی
نمچو چیک بر پا شود و بدان بقیه فرو آید قشق این علقیست مشهور و در
در بستی زخم را در حوالی آن یا در کیسه خصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود
بر جال و مطلق قشق از سه نوع بیرون نباشد یا غشا بر بار بطیون شکافه شود
آنچه در درون آن مجتسین بوده قبل از شق بعضی بد و در آید و جای گیر و در عقب
و یا در عقب پوست و اگر مراق و صفای نیز شق شده باشد از افاق الما
گویند و با مجری نهایت که آن از کشش ران از غایت تنگی واقع است در بالا
انشین کشاده و چیزی از داخل آن بدان مجری یا کشش ران فرو د آید و شیت بر بند
و اگر افاق الارمه گویند و گاه بود که اسراع زیاده بود و کیسه فرو د آید از انجا
و باشد که مجری کشش ران و آن مجری نکود که در داخل آن نهاده است بسجی

از هم بدترند از درون و آنچه در داخل موضع متعین بود یعنی بدان که کبسه خایه فرو رود
و از آنهم قبیله دارد که کوبند و متنی که در پشت زار یا بالانتر از آن افتد جلد از است
نوع اول باشد و موجب این شکاف شدن عشا و مجاری نهایت آن اکثر
و دالی بود که بدان رسد بواسطه زوری که صاحب آن کند در برداشتن چیزی را
یا از بلند فرو چید یا در مجاری چیدنی محکم کند و یا آن بود که از خارج کوفتی از سقف یا
بدان رسد یا بخارج دریده شود و پوست برود و آن شکاف باشد و موجب
جبری اغلب بسیار چیدن نرم نرم بود مانند جلد بر روی شکم و در در طبوبتی لغزاند
از طعام و آب و همچنین است با خضن و در بدن بسیار و جماع کردن بقوت و غلبه قوی
یا بر پوست خفته و یا فریادی متعین جلد بر روی شکم و در در طبوبتی لغزاند و یا بادی قوی
تمه کند بران مجری و آنچه لغت اندر آید یا شرب بود و اورا صنایع قیل و داوره و آنچه
داخل آن روده یا ثرب در روده هر دو باشد یا بادی بود غلیظ یا رطوبتی مائی یا بادی
یا شیرین باشد آنرا قیل و داوره گویند و بعضی اوره مطلق که گویند این را خوانند
و این قیل اکثر در یک جانب خصیه افتد و گاه باشد که در هر دو از احتباس
رود و مائی یا ریک یا وضع در آن محصل بسیار باشد که اعراض الماوس اندر و کرب
دقی مرجع و اشتباه آن ظاهر گردد و لیکن بتن و حفظ کردن قیل اعلی آسان تر
بود و مطلق قیل اثنای را علاج شکل بود زیرا که درست شدن برده در درون
بدن میسر گردد و قیل بران مردم خشک لاغر درست نشود و ریوی و مائی زودتر
از نری و اعلی علاج ندرد علما ماست آنچه ریوی بود هیچ گاه آنی نکند و در
دست بران فشارند زودتری گردد و چون دست بردارند زودتر شود و برز در درون
و قراقرند بسیار کند و گاه باشد که خصیه صاحب آن مقدار خلیه برآید شود
و زمان را در کشش ران اندکی بدید آید و آنچه مائی بود که آنی بسیار کند و در معالی
شود و تا به پشت باز نرسند خالی نکود و پوست خایه با آن روشن و براق باشد
و چون بخت بماند آن آب محسوس شود و هیچ قرار نکند و آنچه نری و معالی باشد

چون به پشت باز نرسند بجای باز رود و گاهی کمتر از این کند و باشد
یا دهم یا نعل همراه و از کبسه و غیره بجهت استلا تخصیص عورید بجای باز رود
و احتیاج افتد که در آن زن نشاند و تریج کنند آنگاه به پشت خوابانند
و بدست فشارند آنک اندک تا بجای باز رود یا بر پوست خفته را به نیم فشارند
تا باز گردد و آنچه که با دهم یا نعل باشد سیدر و نباشد و بسیار بود که معده بسم
با آن درو کند و آنچه که ثرب در روده هر دو در محل درآمده باشد چون پشت را
اول روده باز رود و آنگاه ثرب بکس توان در یافتن علاج اصل
کلی در اصلاح این مرض مطلقا در بودن آنست از اسباب سابقه و زود دانستن
و چیز با در محصل و از مولدات مواریثی و مائی دفع و اخراج آنها و نیک ستان
موی کش ران از گوشت و غشا و در و یا نیدن برده پاره باشد اگر ممکن بود
منع کردن در آمدن چیزی بدان بدست دنی الحمله طریق مفید در دفع با دانست
که پوسته چیزی مائی یا دشمن در محل آن بضماد و کما و طلا و غیره بکارند
و در حلیل او از آنها چکانند و شایان نیز از آنها استعمال کنند و در غذا
و دوا همه از آن نوع دهند و بدست آنرا از محل اخراج کرده باشند از حملات
با و و شکند و آن بر سر سینه محکم چنانکه نزول با و در آنجا بهر وقت تواند بود
و هر بار که چیزی در آید همین نوع عمل میکنند و در نیک ساختن مجری میگویند
و اکثر خصوصیات این در قیل و داوره اشارت شده در بعضی از علاج است
ظاهرا هم نافع آید و داوره است مالیدن دهن راحت و قطر آن بستن ریک زرد
و در میان آن شستن مفید بود و اخراج آن شق هم ممکن بود شخصی را این
بود و خصیه او مقدار خربزه شده بود و چون بر پالان سوار شدی جان نمود
که کو یا خربزه در پیش گرفته و بدامان پوشیده است روزی چنین میرفت ترکا
چماقی در دست با و و چهار شد گفت که خربزه که پنهان کرده بده گفت این خربزه
نسیب ترک گفت دروغ میگوئی و چماق حواله کرد او سر خود را با بر کشید

چاق بر خصیۀ فتقی آمد بطریقید و او از مرکب در آنجا و در پیش شد و چون پیش از
جراحی آنرا بدخت و اصلاح کرد و او خوش شد و طریق مفید در دفع است
کم خوردن آب و شراب و چیزهای آبدار است و مداومت بستن جففات بر محل
و مرمی بهلالت آب استغراق کردن و اکثره آب استغراق فی مایع بود و اگر
آن منصف چنانچه افتی از چشم حادث نباشد و آنکه که تا ضعف نیاید
ممکن بود و چون آب غالب بود جز این چاره نباشد و طریق تنگ ساختن مجرای
چند نوع است یکی آنکه دایع سوختن بر سر مرگش را چنانکه از آن مجرای
دقیقی تاغ آید که آنچه فرو آمده بود یکس از اخراج با عاده کرده باشند و چون
مخاطت کند که تا خوش شدن جراحت دیگر باده چیزی کشاده سازند و اینجاکه
و این بسی صعب بود زیرا که از حرکت آنکه در و در حین بول در باز کردن و بر
نشستن چاره نیست و این افعال موجب نزول معاد و ثرب و غیره میشوند و برین
ممری دست بران گرفتن فی الجمله ضبط می پذیرد و آن با دایع مشکل است و دوم
چیزهای قابض و حاکست بر مجری و ممری دست بران گرفتن فی الجمله از ضما و طلا
چون زفت و عسلک البطم و کندر و ماز و کلزار و سریش کشکران و سریشیم با
و جوزالسد و زراک و نکور و موسیای شک و خون کند و زبل موش و جذبه ستر
و جفت بلوط و برگ مورد و سفیده تخم مرغ و مخمغ و جوز بواجله کوفته و تخم
و در سریشیم که اختال خیر کرده یا بدان نرم سرشته بر لته کرده و این مداومت
بسی مایع آید لیکن اینجا نیز اخراج داخل شده از محل و حفظ آمدن مجرای آنکه از
ضیق ظاهر شود لازم بود و بستن ایشان بهتر میسر گردد و سوم بستن
ممریست و عمل این چنان است که یک تخته یا تخته از چوبی که آن بعضی است و دو
برین شکل  و رنگ روی آنکه بر مخرج باید بود و موم محب باشند
از کنار آن را چنانچه در وسط بریند هموار بید کنند فی الجمله تا درش باند آمدن نشیند
و ممر را بهتر ضبط کند آنجا از او در کرباسی سه تو مضبوط کرده بدوزند و در

آن بند کرباسی بین و محکم بمقدار فراع بدوزند و آنرا بعد اخراج کردن جزا از محل
موسی دار برینند چنانکه گوشه دراز بران برکش را آن بود بطریق شیب چنان
را آن و ذکر آن دو گوشه دیگران از در برانۀ لطیف بالا بود و از زمار و اول و دونه
بالای را بر برینۀ لغتیا بکند رانند و بر پس پهنه کرده رانند کشیده و بمقدار محکم بند
قوت بکند آن بند زیرین از میان انگشت دران بطریق میانش بکند رانند چنانکه از
مقعدۀ اندکی دور باشد بران بند بکند و نیک کشیده چنانکه ممر را کوفته و در
و بعد از این مریض در نشستن و برخاستن در راه رفتن ملاحظه کند که بند پهن
از کنار سرین بیا نگاه نماید که در طور اول محکم تر و بهتر دارد و ممر را و در و کلاه
بنیاست شونده دیگر بکشد و محکم سازد و کلاه کاهی که طعالم مضمم بود
الغالب دفع شده باشد پیاده با آن بسیار باید که چون تا ممر از جانب کوفته شود
و مواد بدن با آنجا میسل کنند و پوست از برون آید زنده و بعد از آن رفتن در
کردن تا در شیب چوب خوش شود و باز مکرر کردن و غذائی از ج غلیظ از آن
نوع که در کمر و جزو غیره مذکور شده باید خوردن و مدتها از جماع و قبض بودن
شکم و سوار بر ضرب و آنچه زور آورد و در باید بودن و بر بالان سوار نباید شدن
چون بالضروره بر زمین سوار شود یا بقضا حاجت رود بند زیرین را تنگ تر باید کشید
و دست چوب را بر ممر فشارده داشتن چنانکه ممکن بود بر ضرر باید بودن و در این
شیبها بند را اندکی نرم کرده در شیب چوب از ضما و طلا نکور هم بکار باید داشتن و
بعد از متهای تدبیر که اثر تنگی ممر ظاهر کرد و چنانچه فی لبستن تازوی قوت نیاید بکین
کند و بعضی مهابت بعب آورده فی الجمله استعمال باید نمودن و چون تدبیر ممر تمام
و نیک شود مدت دیگر بجهت احتیاط هم بسته باید داشتن و کاهی کشودن چنانکه
ایمن شوند و اینجا که قشش در غیر کش را آن واقع شود مریض باید ساختن و بی مریض
در لته و وقتن و چهار بند نهادن و بستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که یکس از
در فاعده و شباهه آن هم مضبوط گردد و این عمل اختراع منست و بسیار ضعیفان

و در سالی تاسی سالی فیه الاما عا داشتند بدین نوع بستان بصلح آمدند در وقت
سه چهار سال که بران ملازمت نمودند با وجود که اکثر اوقات سواری مفرط و سفر کرم
و که خدای متعال دوست داشتند و میباشست بهم با قراط میگردد و گاهی را که علت
نوبت شد نزد یک سار و تخصیص کو دکان در مطوبان را در فریه با خنک
در انسانی این تدبیر غایت محدود معین بود و در ضیق مجری رعایت توانم حکم
داشت هر یک مجبور در صحن حرکات و حفظ مر ازید فرود آمدن روده و غیره بدان
دور اوقات بهات کاهی که خوب لطف با یک بستان تجویز حاصل میشود و مجرب
محتاج نیست و اندک عسل کثرت احتلام به آنکه احتلام واقع شدن
انزالی است در خواب از پیش به سبب شری یا امری لذت آورنده و ابتدای بلوغ
ازین حال است و بهرگاه این امر در بر اتفاق افتد طبیعی بود چون نزدیک افتد
ضعف آورد و مرضی باشد و بعضی مردم را چنان افتد که در هر هفته یکدوب
این حال مکیوبت و در نوبت و سه نوبت واقع شود و بعضی را چنان باشد
که در اکثر شبها مکیوبتی احتلام افتد و امثال این و سبب کثرت احتلام کرم و قوی
شدن منی بود از توجه بخارات بدنی بداخل اندر خواب و بر رفتن بخار از منی کرم شده
بدماغ و دل و تخمین خیالات مناسب آن ضعف شدن دل و دماغ از وصول
بخار و دفع طلبیدن ادویه آن منی کرم را و ضعف ماسکه سبب ضعف کرده و آن اعضا
آنرا که مزاج سرد و تر باشد و در دماغ و در خواب این ضعفها را غلبه کند
و این حالت بر پیشتر نیکواید و اغلب مردم کثیرا احتلام بدین سببها ضعیف است
که سبب انزال شوند و بعضی مردم ضعیف شوند که نمط کثرت رجاء را چنان افتد که
بمیباشست انزال شود و یا غایت در واقع شود و دفع نزدیک در خواب مجمل شوند و جلوه
جود منی ایشان باشد و کرم و رقیق شدن آن از میل حرارت بداخل در خواب چنانچه بدن
استراحت کرده باشد و یکین چنان که کثیرا احتلام باشد عسل مزاج
اصل در تدبیر این علت تقویت اعضای ریه و معده و کرده بود و آنچه در

نفع آن موجبست مداومت خوردن منبر و در سحر چهار سحر کسب کسب الشفا رملو اناتوره ملا دریا و جاذبه
و در باران کسب قریب العود و نوشیدن و در صبحهای جودا مل سحران الخبث و معجون پنجه کشت و جودا مل
و در غن مصطک و در سحر لایحه و در غن میره و در غن با بونه و شال آنها المیدن و شیت و کرم
و در کبر و درون مفعله تخصیص وقت خواب و خوردن غذای کم نفخ نرم کرم حر
تخصیص شیرینج و غریبا و آنچه بدان نزدیک بود و ترک آب کم خوردن و در وقت
از خوردن و استعمال کردن سردیها و تریهها و تخصیص در طرف شب و کرم در شستن
پشت و اسافل در شب و در دهن گرفتن جودا مل و شیتها تا صبح و سواری
یک روز حد دل و کثرت احتلام و میباشست در هفته یک نوبت یا دو نوبت
تخصیصی سی سال بود و اکثر شبها و دو نوبت و سه نوبت احتلام شدی
و در پشت و کرم گاه در روی اندک هم داشت و در میباشست بسی ضعیف بود و در
حضرت شاه شمس الدین او را مداومت خوردن بلا در بالای طعاهای سنا
فرمود و از ترشیهها و سردیها و تریهها و آب بسیار خوردن منع کرد و مانع آمد
او و در اوایل یکبار در یکجا گفت لقانون مقرر خوردی و یا سستی که زیاده کرد
چنانچه سالی را بدان مرتبه رسانیده بود که روزی که بلا در یافتی ده عدد خورد
و ازین مداومت قوت عظیم پیدا کرد چنانچه بعد دو سه سال دوزخ را
و هر روز از وقت که بودند و فرزندان پیدا کرد و سرعت انزال با
عبد میباشست سبب این غلبه ضعف قوت ماسکه ادویه بود سبب غلبه
رطوبت و غلبه یافتن لذت و سستی کرده و معده و کشا و کی مجاری و
خامی منی و تری دماغ و فی الجمله جذب محصل بدخل فیها هم بران اعانت نماید
و آنرا که این حال با ضعف نمونم و قلت شدن الت افتد دماغ و اعصاب
و بی هم ضعیف باشد و زنان یکس ازین دشمن ترند از بعضی علل
بدان مرتبه بود که بجز در سنین قبل از دخول انزال شود و چون بن مال یا
عدم نمونم افتد صاحب را عینین کونید و چون سستی ما و زادی باشد آن

تجربین حقیقی بودند عارضی و باشد که سبب سرعت رفیق منی و حدت آن تو
دافعه بود بوقت بیرون آمدن سوختن مجری و خشکی قوام آن باشد آن بول علاج
آنچه خیر است تقویت رطوبات فاضله بدنی است بقی و غیره و آنچه در کثرت احتدام
گفته شد و آنچه از ضعف موده گفته شود شخصی چند را این حال بود بعد از
افزون و برشش عشا با سحران چنگشت و تقریبا و بالیدن روغنهای گرم فاضله
عظیم یافتند و چند شخص دیگر بعد از دست حب الشقای بزرگ و حافظ الصوة
همچنان و علوی تا توره منفعت عظیم یافتند و بدان رسیده بود که اقلیت
منی و در صدا شدن برنج بوده اند و تقویت کرده و خصیه و اوعیه در جمله این نوع
و اما اصل کامل است و بعضی چنان تجربه کرده اند که چون در صین اقسا را بر
اساک لطف در مباشرت و ابتدای وقوع لذت خود را باز گشته و ترک کنند و آنکه
تغوی و خیال آن بر طرف شود و دیگر باریه استغال نمایند و چون قوت انزال رسد
و دیگر همچنان باز ایستد از حرکت با غوطه باز بقوت شود و بجل سیل انزال دیگر با غوطه
همچنان منع کند بدین مهارت قوت عظیم در حفظ و منع آن منی حاصل شود و بدین
فعل محبت عظیم میان زن و شوی که آن موجب نیکی تواند و نظام امر محاسن
بدیاد و اگر چه این فعل هم حدوث ورم خصیه است لیکن بسیار هم بخیر گذرد و بدین
که این فعل بعد تقویت نکند و کور کند تا القای حاصلی باشد و الله اعلم
خون آمدن با منی سبب این منفعت ماسته خصیه بود که خون تمام مفید
ناخته با و عیه فرستد علاج تقویت کردن خصیه است و نهادن خصیه
در روغن مصطکه و راحت و امثال آن نافع بود شخصی مجرد سی ساله بود هرگاه
او را احتلام افتادی پیدا شتی که انار می است که اندک صیغ مصغر با آن آینه خفته
و با آن حشمتی دیگر نداشت عذریون این علی بود که صاحب این کسب الشوق بود
بوقت انزال بر از او بی اختیار بیرون آید بخلاف سایر اوقات عم معلای
همدی داشت که خدا ساخته و او را در صین انزال بول منی دفع شد

و میان او وزن به نیت مفارقت شد و سبب عذریون سستری شستن
عضله مقعده باشد از افراط لذت و در حالت دیگر بسم ممکن بود که عضله مقعده
از فراط لذت سستری کرد و وسعت مجاری و نرمی شکم درین باب هم باشد علاج
در تقویت عضله مقعده با نشانه باید که کشیدن با لیدن و غنهای قابض در این
قابض و آب و مایه و غالت شستن و قبل از مباشرت بول و براز دفع کردن و در
خوردن و بالیدن بر مقعده و دیگر در وقتی که معده خالی بود نزدیکی کردن و با غوطه
اعتبار نمودن و الله اعلم کثرت غوطه بی شهوت با آنکه موجب غوطه سطل
بادی بود که از بخار منی یا از بخار اغذیه و غیره یا از مجموع برکنجته شود و بنافه قضیب
و روح و خون از شر این بخت طلب لذت با نجا بیشتر میل کند و از این سازند
و روح و با و بسام اعصاب و در باطن قضیب در آیند و از او در طول و غرض
همه سازند و شدت و استندارت و استقامت آنرا حاصل آید و عادت
رحدوث با دمنوی در انوضع حرارتی غریبه بود که بواسطه غلبه منی و حساسات
در غیبت دفع و کثرت شفت و سیل التذاذ و حرکت و توجه موده گرم بدان محلها
میسوزد و در آن منی اثر کند و بخاری از آن برخیزد از این غوطه با غلبه شهوت و در
تخلیص صادق بود و ما دام که آن منی دفع نشود قضیب شکست گردد و بکلی از این
تفنی سرد کنند و حرارت با عتیه را بجای بخار باز گردانند و روح و با آن
گفته محلل باد و اشباه اینها باعث بر تولد ریاح غریبه منوی آمدن قضیب
حدوث بخار است بود در صین خصیه طعام خا نچه دست و تحلیل نمایند
آن و با کیکوس بکشد و آمدن و از آنجا بگذرد و اوعیه منجذب شدن سبب گرمی
جاذبی طبیعت که در انوضع حاصل کرد و و بنا برست که در او از خواب این غوطه
بسیار افتد و چون از خواب برخیزد بانگ خرمگی تحلیل نیاید و قضیب
گردد و بسیار واقع شود که چون که خدایان آن حال را در میانه مشغول را
غنیست شمرند و اما که در میان نیم از کار بازماند و بدین نوع اغذیه که در این

رطوبت فصد غالب باشد و باد انکیز باشد اعانت تمام نمایند و
 این معانی ظاهر شد واضح کرد که کثرت نفوذ بی شیهوت ازین اسباب انفا
 راستی نباشد و سبب آن غالب تولد باد انکیز گشته بود و از رطوبت
 غالب غلیظ و لزج و غیر منوی که در حوالی او عید حادث شده باشد مولد
 باد و حرارتی بود و از اعضای مجاور و مشارک او عید بخار انکیز و قاصر از تخلیل آن
 و هرگاه به تخلیل اندک بود در اعضا دیگر متولد گردد و از تخلیل آن دیگرگاه
 این باد بقوت حرارت های بدنی تخلیل پذیرد و نفوذ بر طرف شود و هرگاه به تخلیل
 اندک بود دیگر متولد گردد و نفوذ او در تخصیص که از خارج و داخل دیگر مدی بهم رسد
 و باشد که باد و بویا غیره را قوی سبب اخیال گردد و وگاه بود که با نفوذ نفوذ
 غلیظ باشد و تخلیل نیابد و قضیب پیوسته استاده بماند و بدوام مدوام
 گردد و قضیب از آن متالم بود و این را تور قضیب گویند و نکافت پوست ظاهر
 و کشاکی افواه عروق متصل بدان داغند باد انکیز و بسیار ریشیت باز
 خسیدن جلایین علت باشند و چون این علت گفته کرد و بغایت شفق کرد
 و اصلاح کند و موجب تند و ورم او عید شود و شکم از آن جهت باد کند
 و عرق سرد پیدا آید و صاحب آن بملک شود و علاج تنقیه خلط است
 یعنی مکرر و سهل معتدل و خشک ساختن محل های که حرارت بخار انکیز از آن حاصل
 می شود به افکندن طلا با وضو دانی خشک بر عانه و قطن و بستن صغیر سرشت
 و بخوردن غذا با و شراب های جالی و خشک پوشیدن بر کل و کشیدن سیر و دیوف
 و سید و خشن بر آنها و بخوردن کاه و کشیدن سیر و بوسیدن آنها و گاه با
 که آتش میدن بچنگشتن و یا بوسه و طول کردن بلع آنها فایده نیکو بخش
 و ریاضت فرمودن اعضای بالا من نافع آید و از جمیع و فکری های شیهوت
 و چیز های باد انکیز و در باید بودن و تجویف و اعراض نفسانی درین باب
 فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بمرتب تدر بغایت سودمند بود

بشیاف های خشک و نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف پنج نیکو بود
 و آنجا که باد غلیظتر باشد و نفوذ پیوسته تر گردد درین باب و تجویف اعراض
 درین باب بسی فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بمرتب تدر بغایت
 سودمند بود و شیاف های خشک نرم سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف
 پنج نیکو بود و آنجا که باد غلیظتر باشد و نفوذ پیوسته تر گردد درین باب و تجویف
 باید کردن و آنجا که باد سبب ریح از دوسوی خالی نباشد فصد هم نافع آید و بعد
 از آن فی بسیار باید کردن و در قطن و حوالی کمرگاه و ناف و محل آتش نهادن چند آنکه
 باد را بکند و تکیلات باد شکن کردن در عانه و منطقه سرکه و کلاب و عصاره
 کاه و خرفه و بلع حدس طلا کردن حالیهوسن گویند یکی را ازین علت از نافع
 بلعیم و دوم افتاده بود و از فصد سلین کردم و بچنگشتن و سیر و دیوف و خوردن
 و شرابی موافق و یا بوسه و قضیب او طلا فرمودم نافع بود و بعضی گفته اند غلبه جانی
 فایده دارد و کافوریات دادن و در آن فی مناسب نشاندن هم مفید است و چنین
 اعراض نفسانی و فکر مهات و یکبار در آب سرد افکندن مریض سودمند آید
 و بر قطن عانه و بر قضیب هم تیزاب نرم مالیدن رفعت دهد و آن کند اعوجاج
 بقوت نفوذ سبب یا قلیل الامعاء گفته باشد و اگر چه نیک شده بود
 زیرا که قضیب چون عضو عصبانی است قابلیت آن دارد که از این طرف مایل دارد
 بدنی تمیل کند و به جهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن پیوسته چیز
 گرانی محل بر قضیب من فرموده اند و نافع یافت اند و یا سبب آن تصور
 فصد عضله راست گشته است و این بود از جانب مخالف میل و یا زوری بود که
 بنفس عصب آن رسد و گری و گچی پیدا کند شخصی عرب عورتی را که
 پیدا شد و میل بر غلبه کرد از فایده اضطراب آزمائش محکم و او شکست
 و زوری در آن پیدا شد و گری در یک جانب آن و گچی دیگر در آن جانب علاج
 آنجا که سبب با قنق و شکست بود و اصلاح نتوان زیرا که مغز اصلاح پذیر

از سفت گچی آن بود و آنجا که عضله از یک جانب سستی کند روغن های مخصوص
 و بهین راحت و آنچه بدان مانده طلا باید کردن و از سر و پا خدر باید نمودن و شاید
 مقوی عصاب استعمال نمودن و امثال این اعمال چنانچه در اسماط سابقه از
 جنس این تدابیر مذکور شده و الله اعلم **شبه کاذب غالب** از رو
 جماع نه بر بقانون طبیعی و یا عدم استطاعت آلت و قوت بدنی حب الزام
 سبب باد بود و سیر و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته در
 بیوقوف می باشد یا نقطه و بی نقطه همچو حکم و چون بیست واقع شود با آنکه نتواند باشد
 بهم رسانیدن ضعف عظیم از آن بدور رسد و مع ذلک اصل دغدغه نخی باقی بود
 و در وی و نه در وی در شرح در یاد و گاه بود که این حال بسبب غلبه منی حکم
 آورنده و ضعف بعضی از اعضای ریه افتد و خاریدن در دغدغه مجاری
 و ناکه و ضعف و تسلی یافتن و دلائل ضعف عضور کس بدان دلالت کند
علاج آنجا که سبب باد بود و سیر و شقاق بود و در سر آن بدستور کردن
 نافع آمد و آنجا که سبب تیزی منی بود گاه گاه استفرغ آن میباشد زیرا
 تازه مکرر گراج باید کردن و درین اثنا تقویت اعضای ریه کرد و بدستور
 و بقیه بقیه حجامت سهیل باد و چادر را کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با
 واده و به خشک بانی مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تدابیر چون سفت
 بیان یافت حاجت تکرار نباشد و الله اعلم **ضعف قوت**
 سبب قلت غلبه جماع و قلت اقتدار بران یا کمی ماده منی باشد و سبب
 سفت تدابیر کم کننده آنها مطلقا و یا کمی گرمی و حدت مدغغ منی بود و بواسطه
 تبرید مبرده و یا بر خصیه و ادویه و خامی آن و یا ضعف قوای بدنی بود چنانچه
 بعضی ناچار واقع است و یا مشغول بودن طبیعت بود یا مری از جهات سستی
 یا یا عراض نفسانی چون غم و خوف و حجاب و استخیا و غضب و فرح و غم
 و یا خشک شدن منی بود بواسطه اعتیاد و ترک و اعراض از آن و یا ضعف

ادویه منی بود یا ضعف که بود و یا ضعف دل باشد و یا ضعف و مانع بود و
 سبب بود سبب وقوع استرخای قلیل از خوردن آب سرد و بعد از
 و رسیدن سرما و شباه آن و باشد که دود یا بیشتر از این سبب موجب
 آن کرد و یا رسیدن سرما بود از خارج جدا گیر و پشت و یا بستن وی بود
 با جمال سحر چنانچه شهور و شایع است و اما چند جای ملاحظه کرده ایم و باشد
 که اگر است سیری فقط از مذلوله باعث بران حالات بود و این بسیار افتد و این
 که عصبه کافی گفته است در نه لیاقت خود کالسه عصبه ساق بیکانه غلاما
 کمی سختی و کمی و پری آلت و قلت مقدار منی و دیری انزال و سخت شدن منی
 کار و لیل قلت باد و منی بود و سفیدی و کم بوی و کم قوای یا فیه و کمی منی
 و لیل سردی و عدم جذب و بر خصیه بود و حصول نقابت و اشتغال
 با موره کوره خود و لیل باشند و همچنین مجروح و زاهر و مریض بودن خود علامت
 جفاف منی بود چنانچه منع ارضاع بر خشک سیر دال کرد و حسب التجربه و اما نشان
 ضعف ادویه منی و خصیه و ضعف سایر اعضای ریه و کرده همان علامت
 که در سر و امراضات آنها مذکور شده لیکن شناختن این مرض بخصوصه
 و زانها چنان بود که هر که را ادویه منی ضعیف بود آن ضعف محل درین امر اغلب
 سوء المزاج آنها باشد لیکن شناختن این مرض بخصوصه از آنها که سردی و یاتر
 یا سرد و نقطه بدان در شود و انزال سریع باشد و غلبه کم کند و منی قریق و غلبه
 و یا خام بود و آنرا که جگر ضعیف باشد منی و شهوت جماع کم بود و غلبه کردن
 نتواند و بعد جماع ضعیفی در خود باید و آنرا که کرده ضعیف باشد با این جاهای که
 در کس دردی و گرانی در کمر گاه و باشد و بعد انزال بیشتر شود که نشانه کرد
 و آنرا که دل ضعیف باشد شهوت کم بود و نقطه شود و لذت نیکو نیابد در وقت
 میل و ست و پای او در لذت باشد که گاهی او را جان داشت شود که شست او
 لرزد و دل طپیدن گیرد و بعد از انزال خفقان کند و آنرا که مانع ضعیف باشد قصب

سستی کند داشته های مباشرت کم بود دولت سیاه
سروی بر دماغ غالب باشد در سبب هوای اقدار بر جاع نیاید و برین
غالب بود در کار مطلقا نخواهد و برنجاستن آلت در عین عفت صادق و عدم
ضعفها و اسباب و یا هم خیر شدن با وقوع شدت آن کاهشی قبل از آن
و ظهور اسباب استرخا و ضعف استرخای و تغیر در بدن و یا با سبقت وقوع
بقانون بران دال بود و وقوع مباشرت بدستوری تصور جای دیگر و باز ماندن
سبب شک زدن مقرر با وجود حصول غوطه پیش از محل کار و بکار شدن
در محل کار بیکار دال بر بسته شدن به سحر و سیر و نفرت را در یک جا
علاج جهت تحصیل این مقصود نخست رفع اسباب آن باید کرد و آن
اگر سبب شده بعد تقویت بدن و عضو نمودن انگاره دراز دیداد و دمی گوید
از مضغفات باه بر جدر بودن بیان آنچه داومت و ملازمت خوردن
درین ابواب نافع است اما او به مطلقه رس مطلقه است
جوز مثل مفرج یا قوتی معجون فنجکشت معجون قنب هندی برش حاصلت اصلی
جد و در کلاب سائیده فادر هر حیوانی در شیر سوده قضیب کا و جوانه خشک
ساخته و نشاره کرده و بر مریض تمییر شدت افشاریده و نیز بایه حیوانات
و دوا نیک در خمیر حل کرده حب الشفا حافظ الصلحه مزید الصلحه و شش قنبی معجون
شفاقل معجون خضبه الثعلب معجون لوبه بربری معجون تخم جرز معجون اکثر و
معجون کنه نای صحرائی معجون جرجر مشرود لیسوس دوار المسک و جمیل پود
معجون سقنقره معجون فلاسفه حلوائی جرز خضبه الثعلب پرورده حلوائی بر جمل
خولجان پرورده زرنباد پرورده بوزیدان پرورده سورنجان پرورده و مثلاً
اما او به مضر و جرجر حب صنوبر کرکس کنه نای تم آنها و حب الزلم دار چینی
بسیار حلیب السقنقره و خضبه الثعلب و تخم جرجر و شفاقل و سورنجان بوزیدان
تخم کر زرنباد سورنجان مفاث ورم خشک کرده که آنرا مالوی گویند نمک درون

سقنقره خشک کرده و فرود آید و در کبابه حوت بهین قسط نیز بایه شتر نیز بایه
سورنجان و حوت آب پیاز نیمه اما اغذیه دوائی و غیره و دوائی
با قلابی تر و نیمه تخم تر خیسانیده و خود آب بدستور و بایه تر و نیمه تخم
جوز قنب حبه لفظه افندق مغز سیاه و فزاج جیل شکسته مغول نیشکر عسل عقیده
سوزنی تخم مرغ خامی خضیه خروس تخم کبچک مغز حیوانات حلال تخم
بالتک سقنقره خرمای مغزی که از سر درخت خراگرد شده که سفیدی نیک شود
گوشت میش به پیاز و تخم نیمه قلیه و پیازی کندم آب گوشت کوسف که
خود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خروس چون گوشت بط گوشت
قاز خضیه لبط و قاز گوشت کبچک کبوتر نیمه شیر برنج تخم قاز و لبط گوشت کندنا
مغز استخوانها امرو و شیرین حلوائی زردک شلغم سبب گوشت شش
کلی بریان کرده مرغهای سمن کبابهای کم زبره بر سیه و در چینی نیمه بار چوب
کوسف خضات کاهوی و کوسفندی تازه محکم بسته و سیرین انکور تازه با پود
دانه خربزه شیرین گوشتی علی با قند می ساده از تخمهای مذکور غله برنج قلیه
نقیا سیاه ملا و مازندران جرب پر نخود و موز کبکوشتهای مذکور قلیه رملیون
و نخود و بورانی ملیون با قلیه پر نخود و لوبیا و قاقق جوات یا قروت کم نمک
و کفنه اندک اگر کسی بپوسته بجای غذا گوشت خورد و بجای آب شیر اکثر اوقات
مایه و کثیر المنی و شدیدا لاله باشد اما اشتر به بند موزی خرمی و بمقداری
سکرنگه بر بالای لعام در طرف آخر روز عصاره جرجر بانبند مذکور طبع کر زرنباد
و شلغم و انجیر بانبند مذکورات پیاز یا پیاز سادات آمیخته و بقوام آورده مر با
کر و مر با جی را و مر با بی بالتک بیان آنچه بالمیدن آن بر مذکور
و مقعد مقوی و بزرگ سازنده عضو و مصالح مزاج جمله آلات تناسل و
شبهت بود و روغن بان روغن زنبق روغن کرم که در فرجه ساختن لاغر مذکور
و سمن روغن قسط روغن راحت روغن غالیه و روغن تخمهای مذکور

چون کز رو کند تابش کوه شمس بیا ن
 و کندم از هر یک جزوی جبر و معاش و بوزیدان و شفا مل و طب سمور بر هر
 راج جزوی جمله را شب و در نور نهند تا مظهر شود پس سالنختی و سیالند و شمر درون
 اضافه کرده بکار دارند تا شب خسپیده و سرین بر باشند نهاده اگر سه ستفوق را در
 آن بسیار نهند بهتر باشد و اگر ازین آب غالب باشد و در آن نشیند فایده بسیار
بیان افغالی که هیچ و مرغیت ملاطحه حسن کیو ملاعبه با آنها دیدن در
 نامه و آنچه بدان مانند کشیدن کلکات از آن آب و از آن طریق این عمل نکاح
 کرد و موجب غسل آب سرد در صیقل آخام سبک شستافرج ممتد و سوار
 معتدل فی کردن کاهنگاه عادت بضم نیکو و ملک معتدل تخصیص از دست فرو
 و دوائی بزرگ کشنده مالیدن **بیان** آنچه مضع باه بود و ترشها خوردن
 تخصیص آنچه نیک ترش بود و چیزهای تیز خوردن و چیزهای شور خوردن و سستی شود
 و بجهت کردن متعاقب سرد و بسیار خوردن چیزهای باوشکن خوردن جماع غالب کردن
 و حرکات عنقه کردن و فصد و حجامت بسیار کردن آب بسیار خوردن و تخصیص سرد
 و با مبنای خشکی آورنده خوردن و چیزهای سخت باغسل و با سخت خدر کنند و با سحر
 و از خوردن ممتد تر سیدن قوی بسیار فکر کردن بسیار نشستن بسیار میان
 ایستادن و بچنان بسیار گردیدن و سوازی بسیار کردن و بار کران بر نشستن چیزها
 مرغی یا آبناک و رفیق بسیار خوردن و چیزهای سرد و جایهای متناگشتن و نشستن
 و چیزهای صلب نشستن و چیزهای کران بر میان بستن و دانشستن و در زنی کشم
 دایما گوشیدن اینست فی الجمله چیزهای که به تقویت باه مخصوصست و استعمال
 هر یک محل لایق و ترکیب و ترتیب هر دوائی را بطیب حاوی منوط است و بنا بر
 این مقویات و در مزاج پیران اندکی باشد و در مزاج ضعیف آن موردی دما و
 هیچ نباشد و الت مفلوج بغایت مسترخمی اصلاح پذیرد و وزا بهانی که این
 فصل را موشش منع کرده باشند و کم منی و حرکت شده و جهت نسل و مراعات

از سنت خواهند که بر سر کار آیند تدریج مباحث است تا کردن این رعایتها
 کردن مفید بود و کسی که در لی بسته باشند باید که این صورت را بر پیشه فواید
 نویسنده در این نشیند تا نسخ شود بعد مریض آب سرد غسل کند و در آن
 بول کند چنانچه لختی شسته شود و باذن الله تعالی گشاده شود صورت این
شخصی را شسته تمام مباحث بود و ضعیفی در افحال داشت یکی فرمود که
 مرا دست باز هر حیوانی نافست بر صباغ مقدار دو دالک برشته خوردی مرتبه
 یافت که از حال خود تنگ بود و خماری را ضعیفی در باه بخت دوام سستی و
 چنان یافت که بود که هرگاه نیدرم جد و اربا بکتاب خوردی قدرت بر مباحثت
 دینی آن بخت بسیار هم رسید و از طعامهای ترش و معصوره نارهم فایده یافت
 و چندین ضعیف الشهوت که قریب بر تربیت قوت عظیم فیه نیز بر طبایع
 بسی گواهی داده اند و بسی مردم لایع ضعیف الشهوت سرین الازال بهادوت
 رس و نیز نخ و بلا در یات فریب شدند و در آن قریب قوت عظیم پیدا شد ایشان را
 و چندین دیگر بهادوت حافظ الصحة و حلوائی تا توره قوت تمام حاصل کردند
 و بیتی مردم کثیر از لطوبه بهادوت معجون لفتی قوت عظیم پیدا کردند و بسی قوم
 ضعیف القلب بهادوت مفرجات مذکور و بیدان عطریات و خوردن افند عطر
 و بر قوت بسیار آمدند و الله اعلم **باب بیست و چهارم در بیان**
 احوال توالد و پستان از ترکیب و وضع و منفعت و امرجه مختلفه رحم و امراض مختلفه
 بزنان و اسباب و علامات و معالجات اینها و دلائل حصول حمل و غیره بر احوال
 حایل و منع کردن البستی اما ترکیب و وضع و منافع رحم و بدست
 ماکه رحم که آنرا بفارسی زهر ان گویند مرکب از غشای عصبی نمدجس
 و گوشتی غضروف مانند کردن است و عصبی طوق مانند که در درون و بیست
 و حسن بیست است و شش این و عروق که روح و غذا به و میرسانند و کل او
 بمحالت مردان است باز گونه چاک که گویا رحم بجای خریطه جایهاست و کردن رحم

در این کتاب
 در این کتاب

بجای تضییع و حمل جسم درون و چنانچه میان شانه در و پوست و از شانه
 دراز ترست و مقدار درازی از عرض شش است که در تحت شش است
 محکم بود و در باطنهای آن بعضی پیرای شست باز بسته است و بعضی بیان و جدا و جدا
 و حمل رحم و دو تست قوی اند و بین آن چون دو رحمت به هم که باز نهاده و در را
 و چپ چنانکه اگر قوی بر زمین او را باز کنند و در رحم پیدا کردن یکی بود و منفعت دو
 بودن و غشائیت آن همچنان است که در شانه گفته شد و منفعت و فواید آن تحویل
 آن چنانست که در اعضای و کانه سپین شده و گوشت غضروفی و گردن رحم شکن
 و شکننده است و از نوک و کناه تر شود و تحویل رحم با دام که آن تمام بالیده شود
 تمام کند و در کرد و غشای رحم بر چند فرزند بزرگ شود که در دو چون فارغ شود
 آب بسته که بر باز نشیند و در حال اول در زمان را نیز دو غایت است لیکن مضایق ایشان
 که در است و در درازن مضایق مردان و پهنی مایل است و بزرگ اند و غشای محبت جدا
 از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و ادعیه می ایشان هم در شان او عیه مردانست
 لیکن ادعیه ایشان از یکسوی تمام بر بیضیه پیوسته است و سر دیگر آن که محل خروج منی
 سوی رحم است تا منی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود جهت تولید فرزند و منفعت او
 ایشان تنگ بود ازین جهت انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و چنانکه بار بار
 و بدین سبب است که از تکرار جماع همچو مردان منفعت کردند و بر گناه هم رحم دو
 فرزند نیست و بین از راست و چپ نهاده از افزای الرحم خوانند و وقت
 مباشرت هر دو طریقه شوند و قسم رحم بدان طریقه که باستقبال منی ایشان
 و درین باز کرده تا از افزای از ساس است نفع داند و در شیر که از از کرات
 از غشای رقیق بود که در حمل بر نفع فرج قریب هم رحم بسته است و در میان
 غشای مجامدی قسم رحم اندک متعدی بود که تا فضلات حیضی اخراج یابد ایشان
 گوشتی بود غدهای و متخلخل در درون پوست و در کهای بسیار از رحم بدان پوست
 باشد و فضله حیض در بستنی بدان عروق ایشان اند و طبیعت که در ایشان

از اسفید گردان و سر سازد و چون در تحت شش است و در میان شانه در و پوست
 و دراز ترست و مقدار درازی از عرض شش است که در تحت شش است
 محکم بود و در باطنهای آن بعضی پیرای شست باز بسته است و بعضی بیان و جدا و جدا
 و حمل رحم و دو تست قوی اند و بین آن چون دو رحمت به هم که باز نهاده و در را
 و چپ چنانکه اگر قوی بر زمین او را باز کنند و در رحم پیدا کردن یکی بود و منفعت دو
 بودن و غشائیت آن همچنان است که در شانه گفته شد و منفعت و فواید آن تحویل
 آن چنانست که در اعضای و کانه سپین شده و گوشت غضروفی و گردن رحم شکن
 و شکننده است و از نوک و کناه تر شود و تحویل رحم با دام که آن تمام بالیده شود
 تمام کند و در کرد و غشای رحم بر چند فرزند بزرگ شود که در دو چون فارغ شود
 آب بسته که بر باز نشیند و در حال اول در زمان را نیز دو غایت است لیکن مضایق ایشان
 که در است و در درازن مضایق مردان و پهنی مایل است و بزرگ اند و غشای محبت جدا
 از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و ادعیه می ایشان هم در شان او عیه مردانست
 لیکن ادعیه ایشان از یکسوی تمام بر بیضیه پیوسته است و سر دیگر آن که محل خروج منی
 سوی رحم است تا منی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود جهت تولید فرزند و منفعت او
 ایشان تنگ بود ازین جهت انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و چنانکه بار بار
 و بدین سبب است که از تکرار جماع همچو مردان منفعت کردند و بر گناه هم رحم دو
 فرزند نیست و بین از راست و چپ نهاده از افزای الرحم خوانند و وقت
 مباشرت هر دو طریقه شوند و قسم رحم بدان طریقه که باستقبال منی ایشان
 و درین باز کرده تا از افزای از ساس است نفع داند و در شیر که از از کرات
 از غشای رقیق بود که در حمل بر نفع فرج قریب هم رحم بسته است و در میان
 غشای مجامدی قسم رحم اندک متعدی بود که تا فضلات حیضی اخراج یابد ایشان
 گوشتی بود غدهای و متخلخل در درون پوست و در کهای بسیار از رحم بدان پوست
 باشد و فضله حیض در بستنی بدان عروق ایشان اند و طبیعت که در ایشان

در فم جسم از گوشت زایدی و یا ثلوی یار و این قرحه که انجا بوده یا بواسطه کرمی
 هم جسم از مخلفات منفذ منقبض در صحن انزال و یا بواسطه سوراخ منقبض
 بهر آنکه فم جسم از برای بدان و یا بواسطه زرسیدن منقبض بفرم از سبب
 کوتاهی و یا قریبی مرد یا زن و یا بواسطه استعلا وزن یا عدم سیل و به جهت عقد واقع
 نتواند شدن چنانکه هر دو که منظر قوت عاقله است مدام که در طوبیت منی
 که منظر قوت منقبضه است مختلط نگردد و از مزاج حاصل نشود و حالتی بسبب انقباض
 القوه در شیر بطوریکه چنین صورت بندد و یا سبب ضعیف اقتدار رحم بود
 قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و یا داخل آن و در رحم صلب گشته
 در آن رسیده منافذ تغذیه چنین و دوام حیض و حصول رطوبتی افزاننده در رحم
 و مزاجت میسر یا در رحم گشته اعضایی مجاور گرفته شدن از عظم و طول گشت
 و صعوبت حرکت آن و مشغول بودن سطح بدفع مرضی یا عرضی و یا سر شدن
 منی بود در حین فم جسم بواسطه زیاده بودن در ازنی الت از غایت طول معزور
 آن که مقدار عرض یا زود انکشت متوسط است و کسب منی و برودت درین
 میافت و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم خست ملاط
 هر دو منی بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شرط عقد است بواسطه سخت
 نزول مرد یا زن و یا استعلاهی آن بایل حرکت و یا وقوع حرکتی عقیق در حین جذب
 بازگشتن منی مرد بدان سبب هر نوبت مباشرت و شباهه این حالات و ملاطعات را
 نسبت بد و بود اثری در بدن و پدید آید زیرا که تخلیاتی که در کور بود از کشیدن چل و غرض
 آن دور و زادن و آفتاب و غذای او برورش زنده در شکم و شیر دادن بونی سر
 نشود و لیکن امراض را قایلتر بود بواسطه باقی ماندن فضلات ملشی در بدن و حال او
 بر عکس اینها باشد البته ازین بحث بود علامات انچه سبب آن گاهی منی بود
 سابقه از منقضات منی چون ریاضتها قوی و خوردن تریاک و فاقه اسهل و آشا
 ایراد حال بدان اجتناب کند و صاحب الحساسان نیز تواند کرد و انچه سبب

کیفیات غیر لایق منی بود علامات سوراخ مزاج بدن یا عضو صاحب آن آلودن
 و ثواب منی خاصه و درجه مختلفه این اعضا بدان ایجابی شده بهر کیفیت که او می
 و کوک و سپری و سقم مزاج را علامت آفت عصبیت بود و اسباب منع و
 منی چنانچه عند الحسن ظاهر است دلیل آن حال باشد و انچه فحاشی شده باشد
 زن و از سببی بخود بر دارد و یا آن خواب کند و اگر بعد خواب حلق و درین خود طعم و
 آن دریا بدیده نباشد و اگر بخلاف این بود رسیده باشد تعیین آن بدیکر علامات
 گشته و گفته اند که جهت تحقیق رسیده بخود خوش بوی گشته و قوی بران بروی
 گشته و زن بران نشیند و علامات چنانچه دنباله قیام فم جسم رسد و لحظ گشت
 کند اگر بوی آن در حلق و بینی و درین خود دریا بدیده نباشد و اگر بخلاف این بود
 رسیده باشد و علامات بواسطه در جهت حیض گفته شده و انچه از با سوز در فم
 آفت هم بهر دست توان دریافتن و آنرا که بادی غلیظ در رحم بود در وقت مجامعت
 آن محسوس گردد و در رحم صلب گشته محسوس ملوس شود و رطوبات افزانند قبل از
 مباشرت بسیار دیده شود و زن آن حال را نیک و اند و مزاجت پس از بزرگ
 شکم بفرم می معلوم گردد و عدم علامت دیگر اسباب هم بدان اشهاد کند و طول
 رقص و عظم است و مشغول بودن سطح بدفع مرضی و غم و خوف و سخت انزال را دلیل دیگر
 بکار نیاید و همچنین که استعلا وزن را یا زن باید که آب هر دو را جدا بگیرد و در آب
 اندازد هر کدام که آب استند قصور از جانب آن بود و بول هر دو را جدا و علف
 کا هو یا علف که در زن از بول هر کدام که علف خشک شود قصور از جانب او بود و
 خمول منی دلالت بر خامی و برد کند و خشکی علف دلالت کند بر گرمی جذب بول
 از آن مزاج اعضا بدین معلوم کرد و فی الجمله علامات نیک منی آن بود که
 و از منی براق بود و کمس بران نشیند و از آن خورد و بوی آن مثل بوی
 طلع یا بوی یاسمین بدست مالیده تازه باشد علاج انجا که سبب کی منی بود
 ترک اسباب آن باید نمودن و چیزهای که منی را زیاده سازد از رطوبانی که در

تقویت باه گفته شد بکار باید در استخوان و کفایت منی بود و در
 مزاج تن را و عید و آلات باید که شیدن با استعمال اینها
 سوالات مزاج معین شده و آنجا که سبب خامی منی کودک باشد صبر باید کرد
 تا رسیده شود و منی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب سقم و یا اعیان و
 و یا آفت عضوی رئیس و یا سوء المزاج بدن بود نخست در از آن که مستور باید
 کوشیدن نگاه ادا و یک بر جل عانت کند استعمال نمودن و ویدم چند مرد صحیح
 کرم مزاج را که بسی که خدا آنها متعدد کردند و فرزند منی شد و در آخر در سن که
 زن مرطوبه خواسته بچشد متعدد و ناسن سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بود و کوشش زیاد و تولد ممکن است که رسانیدن بخور زبل آدمی بدله قمع بداموضع کرد
 و جابوب کردن چنانچه در تولد کفایت شد و نفی عظیم یابند و اگر گنجائی میسر
 باشد نباید آن میل شرب و یا خوردن نمایند و بتدریج قوی تر ساختن میل چنانچه
 بحال لایق رسیده بگری شکو بود و آنجا که سبب گرمی منی بود اگر خلقی باشد
 علاج ممکن نبود و لیکن گنج خوابانیدن او را و قضیب او بواب بدان رسانیدن فایده
 و اگر سبب صدمه و دوش و امثال آن افتاده باشد قصد صافن مخالفت و حتی
 سابقا باید کردن و مع ذلک اگر در خون غلبه بینند قصد فعل جانب مخالف هم سابقا بود
 و بعد قصد یا حجامت اسهال ملغم بحسب کسب و امثال آن باید کردن و کرنب نهادن
 و از حرکت عنیف دور بودن و تا یک هفته و نه روز بعد سهیل هر روز با اصول با و دوم
 روغن کرچک و سه درم ایاره فیهرا و ادن و لثه بر و غن با آن یکرم چرب کرده و فرجه
 ساختن و تا مایل به کردن و کرنب نهادن و از حرکت عنیف دور بودن و در حاکم
 مخالفت آن خواب کردن و آنجا که شب گوری پشت قضیب بسی عاوش چون خراج نکشاند
 و غیر آن اگر دستکاری را قابل بود اندکی از وتر عضله آن بریدن و در صفحه هموار بسته
 داشتن و بر هم اصلاح کردن مناسب بود و اگر قطع میسر نبود و نشاید از بمر هم
 نرم داشتن و بر صفحه هموار بستن و یا فایده دید و اگر چه در میسر شود و آنجا که سبب

سرما باشد که اگر در کشتن منی در استخوان و کفایت منی بود و در
 دپایهای از چندان بطرف بملوهای او باز پس بردن که منی بیشتر آید فایده
 و تبدیل زن کوتاه و باریک اولی بود و اگر کوتاهی از جهت فزونی لازم باشد و الا غلظت
 را که بمالند و بمیات تساقط داشته و دخول کردن کابهی فایده رساند و بطور
 انزال و آنجا که سبب شرب زن فراحت رحم کند همین بیست فایده دهد و لاغر شدن
 اولی بود و اگر چنانچه از این معنی را بیکرند و آنجا که سبب استیلا منی زن باشد بجهت عدم
 اقد از فرج بران در حین قرب انزال هر دو مرد را به بالای خود کشیدن و در انهای او را
 محکم گرفته و خود نیک نزدیک آوردن و داشتن در تنها فایده دارد و آنجا که سبب سردی
 رحم بود علاج آن موقوف به از ازاله با سویر باشد و آن سبب نشود و آنجا که سبب باد
 در رحم بود بطریق که در علاج استسقامی طبعی و یا در شانه و معده و غیره گفته شده
 رفع باید کردن و از بر نهاده و فرجهای محل بعد بقیل با ده مولد ریح بکار داشتن
 نافع آید و آنجا که سبب درم صلب کیه رحم و یا عضوی که فرا حرم است
 باشد علاج شکل ندر و بخواص اشیا در تحلیل آن تقریب نمودن چنانچه در بحث اولم
 بعضی بسین شده لیکن که نفی رساند و آنجا که سبب سده منافقه چندین
 در داخل رحم و آن دهن رگهای بود که شیمه بدان متصل میشود او را در از بر نهائی مفتوح
 باید نشاندن و فرجهای مفتوح بکار داشتن و روغتهای مفتوح بر زانو ناف و مکرگاه او
 مالیدن و از تداوم سیری که در نفی سده کند و غیره گفته شده و از آنچه در تدریس شرح
 دارندن نفاس حیض توان نمودن و آنجا که سبب دوام حیض بود علاج آن چنانچه
 بحلش مذکور کرد و باید کردن و آنجا که سبب بطوبی نخرانده در رحم بقی و سهیل
 از بطن مزج و غلبه پاک باید کردن و در آبهائی قابض کرم و معادن و غیره باید نشاندن
 و از دوائی کرم قابض و عطر چون سنبل و جود و سعد و قنفل و برک مورود و راس نور
 و مسک و غیره با فایده و شکر سرخ فرجه ترتیب نمودن و شنبها استعمال کردن

نکته اول آنکه غسل بجزیل برورده را آب و دست و پا را که باید کرد و در
 طلاق کنند و بیکارند تا خشک شود و آنکه صحت دارند و چون در صورت
 لذت و محبت غلبه حاصل آید و طبعی که با غسل و آب برشته رطوبت
 و طبعیت بپس آب و بدن برشته رطوبت و طبعی که با غسل و آب برشته رطوبت
 همین حال دارد و جهت مراعات تناسل و این را می از یاد لذت و محبت و این
 یکی و بشق دیگری هم سعی فرموده اند چنانچه در کتاب ایشان مذکور است و تا این
 اختلاف و محبت زودین در حسن شتر و اختلاف در شتر بسیار است و الله
 اعرف بحیض و احتیاس آن بدانکه است
 رفتن حیض است با عدال که آن قانون طبیعی است و هرگاه این استمرار از قاع
 بکود چنانچه بیشتر رود و یا باز ایستد یا سخت کم آن بی آنکه بغذای جنین مرده شود
 موجب حصول امراض گردد در بدن ایشان چنانچه اکثر تقرب دیگر اسباب امراض
 مذکور شده قانون طبیعی در احوال حیض نزد اطباء آنست که از پس ده سالگی
 تا چهارده سالگی پدید آید در ابتدای بلوغ زنان از آن محصل بود و هر ماه یک نوبت
 ظاهر شود و در مدت آن ظهور اقل سه روز بود و اکثر آن از هفت روز
 ننگه و انقطاع کلی آن چنانچه دستور جلاست بیشتر از سی و پنج سالگی نیست
 و از شصت سالگی بسته می افتد و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید و یا بسته
 که شود تا بتدریج منقطع گردد و چون این احوال همیشه را پست واقع شود و مختلف باشد
 بمقداری که لایق باشد وقتی است آن را بسبب غیر طبیعی بود و بصحاب تجارت
 در اوقات و احوال تفاوتی بحسب اختلاف امزجه یافته اند و توقع تفاوتی در حاکم
 فحی ایشان چنانچه اکثر نوبه لغان را چنان است که بعد وقوع نوبت اول چندین
 ماه دیگر پدید آید و یا بسته که بر دستور قرار گیرند و بعضی را چنان افتد که مدت طهر ایشان
 یک روز بیشتر نباشد و بعضی را بده روز کشد بی هویتی غیر طبیعی و همچنین بعضی را واقع
 که چندین احوال سالها از پس شصت سالگی حیض مرتب دستور سابق آید فلذا

ملاحظه شود که در این کتاب بهر ملاحظاتی که در حالات حیض و بواس
 اتع شود جهت و بوب ملاحظه اختلاف امزجه و عادات بحسب اختلاف اوضاع
 و احوال اصناف در حفظ صحت واقع مرض اما سبب انحراف حیض یا استسلا
 بدن بود از خون و قوت طبعیت در دفع آن بدین طریق بواسطه افتد از برین
 مقدار یا ضعف عرق و یا گرمی و یا سردی بدن سر آن بجهت استسرا غایب شدن
 از طبعی بدن یا جفاف آن از طبعی بدن و رسیدن دوری اندک بدن و یا گرمی
 و یا سردی بدن سر که بکافی رحم را بمعنوت قوت و دفع عرق و یا قرحه یا
 در اصل یا خارج رحم یا با سوری و امید بود در آن محصل و یا شفاقی باشد از سوراخ
 یا بسبب حاصل شده بواسطه کثرت استعمال قوا بوضوح محصل و یا شفاقه آن و یا
 شفاقی بود عرقی که بزور ولادت و از آنجا که بکارت و یا شفاقه آن حاصل شده باشد
 یا ضعف نسج جسم بود بسبب از زمان مرضی قوی و یا کم قوی بود در رحم از خلط نفوذ
 کننده و غایب میل دم بدن بوضع و متعین شدن عروق بحسب آن جهت و یا قوت
 الهی بود از سقطه یا ضرب در جسم عسللاج انجا که سبب استسلا می بود و علل
 آن چنانچه سبقت بیان یافت مرار بدان گویید بدفعه کامل و حجامت مطن
 منع آن میسر گردد و در اکثر حال اجلاهی دیگر محتاج نکرده و اگر زیادتی بود بر حسیب حاجت
 قادر بر حیوانی در دفع و ادون کفایت باشد و انجا که سبب استسرا یا جفا
 سدرکی بود در رحم و خروج دم یا جفاقی و وجع و بودن اندک غشیان و صداع
 و علامات لیثین پس جسم و غلبه رطوبات یا بویست عروق تن سبب تدابیر
 و کثرت استسراغات بدن استسها و کنند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و
 علامات گرمی مزاج بدن و سوزش محل از کدشتن خون بران دلالت کند و یا
 قرحه و اخل یا خارج رحم بود و علامات قرحه چنانچه در قرحه اعضای داخلی گفته شد
 از ظهور مدت و غیره بدان گویید از معالجات که جهت خون آمدن از شانه بینی

و اسببال خون قی الدم و لغت الدم هفتاد و پنج مناسبت مقام بود
باید کردن و لیکن در اینجا در سائیدن آبهای قابض شباهت آب
و سایر قطرها سیمی باید نمودن و اگر آن میسر نشود در پیش نهادن احقان هم
فایده رساند و ضماد بر ناف و عانه و بالتر از کش ران و قطن و کلاه باید نهاد
و اگر خوردن ادویه زودتر و بهتر شفعیت رساند و چه بهتر خوار عرق کبک در کف
خشک سوده آبل غسل برشته بر کلاه و حد و ناف و ضماد کردن
بی لته نافع بود و غسل و سیاه تخم سوده در یک مورد با هم طلا کردن بگوید
و آنجا که سبب با سوز جسم بود آمدن خون قطره قطره و کلاه سیاه و بنوایب
غیر نوایب حیض دبی نوایب و بودن اندک صداع و گرانی سرد در احشا و کبد
و سپرز و تسکین یافتن اعراض از غلب آمدن و بودن بادی و پیش در حوالی
بدان گواهی دهد علاج آن باز را از پیشار و کبد و سپرز و تسکین یافتن اعراض
از غلب آمدن بود اسیر میسر کرد و آن امری بغایت با خطر و صعبت و مختصر
که با سوز در قعر رحم بود و چه دستکاری در سائیدن دوا بد آن سیکو نتوان و آنچه
بر خور آن بود از بریدن آن که از صعب اخلاط عقل و بطلان او از پدید آمدن
بودن اعصابی الخلقه و اغلب سبب تولید ماده این مرض بود اسیر رحم و خون
آن غمی عظیم بود که از جانب فراق فرزند بپایان رسد و بسیار افتد که با سوز رحم
استخوان زرد را بپوشاند و ضایع سازد و باشد که عانه را سوراخ سازد و
تدائیری که در میان فی الجمله نافع بود فصد یا سلیق است و حجامت سرین و
روی را بنها و تغتیه بدن از ماده سوداوی و بیلانی که در با سوز مفعده گفته شده
و از همان نوع شرابها و غذاها با سوز آن بکار بردن و از همان نوع تداوی بر روی
داشتن و در منع این خون با تمام کوششیدن فصد مریض بود یکی را
این مرض بود و جهت بستن خون او قرص کبریا و اشتباه آن بدو دادند
او شبکو شد و دیگر را همان علاج کردند که در کور شد و بران بهماند و آنجا که بخت

شفاق رحم بود از سوز و الم و از سبب سابقه و علائم سوز و الم و خشک سیم بدان ای
در همه اینها اصل باید کردن چون هم سفیداج و قوتیانی منقول و بعضی برشته و
این شقاق و ظاهر رحم نباشد از جرمی هم با رابیه تازه بکوفت از آن شقیانی بزرگ سائید
از پیش بکار دارد و در تعدیل تبدیل مزاج تن و در جسم کوشد و چون مریض کرد و از نه اسیر
اصحا آنچه مناسب باشد اختیار باید کرد و در چیزهای حالبس مریضی دادن و در آن
نشاندن تا بالایی ناف و بهم ازین نوع چیزها بر حوالی ناف و کلاه ضماد کردن و آنجا
سبب شقاقی بود که از زرد و لاده بالی اصولیه یا قله افتاده باشد چون از چله
بگذرد و باقی بود و مریض کرد و بهین نوع مذکور عمل باید کرد و در زمان آخر را که مریض
کرد و کوشید که پشت او سست شده و جهت این در حمام قوالب کرم و غیره بر کلاه
طلا کنند و آنچه بخت بیان یافت مفید آید و بزرگ مرغ برشته و کلاه طلا کردن
و بر بالایی آن مورد سوده و اشال آن با کف سوده باشند و مریض را در کفتر بناید
سوزن شستن نافع آید و خوب است و اگر از عدس بر بالایی زرده طلا کرده باشند
و کرباسی خام بر بالایی آن بکمر کلاه چسپانند و بگذارند تا بران خشک شود نافع بود
و حلاوی که در پست آرد و بعضی ادویه قابضه عطری بزند خوردن و در میان سفید عجب
دارد و چندین بدان صحت یافته اند بیان آن بکنید پوست درخت زرد را بکوبند
و نرم بپزند و آنرا با دو برابر آرد میده آمیخت در روغن بریان کنند و دوشاخ افکند
در سوز تا حلاوی تری شود و در صین برداشتن آن که مصطکی و دارچینی سوده
بر افکند و بهم نیک خلط کنند و بردارند و آنجا که سبب رفع یکاده بود
او را بر خاکستر زرشان و قافه بر حیوانی در دغ سائیده دادن تسکین
خوردن بسیار سودمند بود جالینوس گوید در جمیع انواع افراط حیض خوردن
عصیر خرگوش و تخم آن در آن شستن و بدان گفته کرد و آنجا که سیم خوردن
شیری که خشت الحیدر سوده در آن پوشیده بود یا نسکوا همین تاب کرده تا
هر صباح سه ادویه با قرص طباشیر کافوری و غیره کافوری نافع بود و حلاوی

استعمال آن در این احوال نافع است گاهی که در وقت
در وقت خون از اعضای داخلی و خارجی گشت شده و مراد از این
و شراب و دوامیل ساختن مواد بجانب مخالف و غیر ذلک بهم قریب بدایین
اختیار باید کرد و آنجا که سبب ضعف و تحلیل تشنج رحم بود در وقت فراوان
باید که مشیدن با غده مناسبه و مداومت خوردن او و به مقویه استعمال نمود
و شایفات و احتقانات و آرنجهای وضو و نامی و در غنهای قابض مقوی
کردن و از تداوی که جهت تحلیل تشنج و استرخای اعضای عصبانی چون
سعد و شانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و آنجا که
سبب حکوم باشد و خاریدن و دفعه پیوسته و آرزوی حرکت و
قضیب و امثال آن و از روده شدن ازان فعلها و دمی که ظاهر فرج
که ای و به نخست ملاحظه باید کرد تا موجب حکه خلط صفراوی است یا خلط سوداوی
لذایع چنانچه خواهد توانی بران دلالت نماید پس اول تنقیه آن خلط باید کرد و آن
اصلاح حال عضو کردن بموم و روغنهای که در جرب و حکه عام خارج و بعضی اعضا
در وقت گفته شده و از تداوی جرب آلات بول بعضی اختیار نمودن و در وقت
فصد و حجامت ران و کمرگاه و قطن شیب ناف و استعمال مسهلات غیر خافه
بسیار نیکو بود و در آب معادن و درون و درون و شباه آن و در پیچ برک شلغم
نشستن و بعد ازان بغیر و طی نامی که کمی جرب کردن و لعاب خطمی بکل سر شود
بر ناف و درون فرج طلا کردن و چیزهای مرطب و خشک خوردن و فی بسیار کرد
علیه نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بخورد و در دوسای خشک
سازد و از لون آن در یابد و مناسب آن تدابیر کنند و گاه بود که این حکه هم
کرمی منی زن بود و آنجا که کثرت مجامعت و استعمال او و به جهت تشنج
و غالب شد و گفته شده فایده دهد و تعدیل مزاج او و به منی ایشان
نافع آید و گفته اند که طلا کردن هم رحم به اتفاقا و عصاره الحیة التیس و کل دهنه

بدست مالک رنگ از جرب
نافع بود و در جمله این فعلها او را نفی ازان باشد و فتنه
در ترويض بشرب بنجیه هم نافع آید و کل سر شوی یا کل را منی فقط پیوسته
نافع از جمله بود و بعصاره خمیر کرده بسیار تسکین حکه و سیلان باشد و در
اکثر امراض زنان با احتیاط در جانب تجارب عجایز بیشتر بود و آنجا که سبب سقط یا
بود اول قصد با سلیق باید کرد و بعد ازان در تدابیر از آن که فتنه رحم به دستور
گوشتیدن نگاه منع خون بخوراندن و اسب مذکوره از فاد و زهر و عصاره خرنوب
و غیره کردن و آسایش و آسایش جستن و اما سبب احتباس طمث
در غیر وقت استثنای اخلاط سده بود و در منفذ رحم یا در عروق که تغذیه جنین میکنند
در رحم و دفع فضلات دم که ماده حیض است بدانهاست و موجب سد منفذ رحم
یا ورم عضوی میجو در پایه سرب و یار و سیدن کوششی بران منفذ از قرحه و غیره
و یاریدن تلولی و شباه آن و یارویی که از خارج بدان رسد و این حال منبذ یا
در زمستان بسیار افتد چون هنوز بهوای این ممالک معتاد نباشند و موجب سد
عروق یا غلبه کردن سودا مزاج بارد سافج بود و بدین که با جهاد مواد بدان فعل
پدید آید یا غلبه سودا مزاج حار خارج است که با حراق آن رطوبات دم آن فعل کند
و یا سودا مزاج سافج کرم و خشک که بجنگلی عرق را خشک سازد و جمله این نوع
سده عرقی مردم بغایت لاغر افتد و گاه بود که بهجت غلبه کی گوشت و غلبه
سبب آن مرخون متوله را و عدم حصول فضله بدان جهت حیض باز ایستد و یا
کمی خون در حتماج بدن بدان فضله پدید نیاید و حیض باشد عسللاج
آنجا که سبب در می بود علاج ورم به دستور باید کرد و آنجا که سبب سبب
پید باشد و لاغر کردن او به دستور باید گوشتیدن و میان بسته و مباد و رگو
و قلمها رفتن بناشتا پیرا کم سازد و بشه طی که گوشت و چربی بغایت کم خورد
و آنجا که سبب رو سیدن چیزی بود بر منفذ رک علاج کشادن او لا بود و در ضمها

حدت و در وقت آن و گرمی آن اعضا و بعد سهاست که در آن باشد و در وقت
صعب و مزمن و حدوث سیلان با آن و کشا و کی سردی و سستی
ان و سستی لموس جرم بر ستر خا و تهلیل نسج آن گواهی بر عللاج
انجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد مباشرت غذا و تغذیه
رطوبات بدن بر ریاضات و تفریق و سهلات منی را کم باید ساختن انکا چه چربی
سرد کننده و ادویه خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و ضما و کردن و
حمول نمودن و احقان کردن انداختن در تدریج و نوبت و حفظ کفایت در اصل در
جین مر ضما و دمت و دوائی مصلح مزاج بدن و عضو است مخصوصا و بخور
و سکنات درین باب نافع بود و انجا که سبب عکس بود بطریق که در اول علمت
سبب عکس گفته شده عللاج باید کردن و اگر چه بعضی میسر گردد انجا که سبب
رطوبت عفن است و تهنیل نسج رحم بود همان نوع که در اول حوض استرخا
بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن انجا چون غفونت فضلات ملشی مد
ضعف عضو است در تنقیه نخست سعی باید کردن سهیل و مد و قصد و حیات
انچه مناسب وقت مزاج و در جمله مبالغه در قی نافع و مداومت حب الشفا و اشبا
ان تا حد تغذیر بعد تنقیها عظیم مفید آید و همه غذای تریاقی با قند باید اختیار کردن
رجا این حالتی بود شبیه بلبستی و اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و سیان
و رنگ کردن این سر استیانتها و آرد دمای سهیل و احتیاس حوض و بهم آمدن
نرم رحم و بدین سببها زنان به فرزند اسپید و آرشود و نباشد گاه بود که این
حالتها بچهار سال و پنج سال کشد و اکثر در اخر بمحو در زادن پیدا آید و بجا
بجز رطوبتی چند و دمای بسیار بیرون آید و شکم خالی گردد و فرقی میان این
علت و لبستن نیست که این شکم صلب بود و تن سست تر باشد و حرکتی که بجا
میباشد انجا نباشد و دست و پاها شیبج بود همچو در سور القنیه زنی تا چهار سال
این حال داشت و ریاق فرزند به ستور گرفته بود بعد چهار سال آب واد

خند وضع کرد و خلاص شد و در وقت آن و گرمی آن اعضا و بعد سهاست که در آن باشد و در وقت
صعب و مزمن و حدوث سیلان با آن و کشا و کی سردی و سستی
ان و سستی لموس جرم بر ستر خا و تهلیل نسج آن گواهی بر عللاج
انجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد مباشرت غذا و تغذیه
رطوبات بدن بر ریاضات و تفریق و سهلات منی را کم باید ساختن انکا چه چربی
سرد کننده و ادویه خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و ضما و کردن و
حمول نمودن و احقان کردن انداختن در تدریج و نوبت و حفظ کفایت در اصل در
جین مر ضما و دمت و دوائی مصلح مزاج بدن و عضو است مخصوصا و بخور
و سکنات درین باب نافع بود و انجا که سبب عکس بود بطریق که در اول علمت
سبب عکس گفته شده عللاج باید کردن و اگر چه بعضی میسر گردد انجا که سبب
رطوبت عفن است و تهنیل نسج رحم بود همان نوع که در اول حوض استرخا
بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن انجا چون غفونت فضلات ملشی مد
ضعف عضو است در تنقیه نخست سعی باید کردن سهیل و مد و قصد و حیات
انچه مناسب وقت مزاج و در جمله مبالغه در قی نافع و مداومت حب الشفا و اشبا
ان تا حد تغذیر بعد تنقیها عظیم مفید آید و همه غذای تریاقی با قند باید اختیار کردن
رجا این حالتی بود شبیه بلبستی و اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و سیان
و رنگ کردن این سر استیانتها و آرد دمای سهیل و احتیاس حوض و بهم آمدن
نرم رحم و بدین سببها زنان به فرزند اسپید و آرشود و نباشد گاه بود که این
حالتها بچهار سال و پنج سال کشد و اکثر در اخر بمحو در زادن پیدا آید و بجا
بجز رطوبتی چند و دمای بسیار بیرون آید و شکم خالی گردد و فرقی میان این
علت و لبستن نیست که این شکم صلب بود و تن سست تر باشد و حرکتی که بجا
میباشد انجا نباشد و دست و پاها شیبج بود همچو در سور القنیه زنی تا چهار سال
این حال داشت و ریاق فرزند به ستور گرفته بود بعد چهار سال آب واد

باد الکلیز برین بخت نماید و ممکن بود که باد بوی سیر بدیاجا آید و در ماندن آن بخت باشد
 علاج چنانچه آید که در هیچ شانه گفته شده و بعضی از آنچیز در هیچ معده و در بعضی است
 اینجا نافع آید لیکن اینجا نیز باید که در این حالت نبود در دم باید چنانکه در نهادن تقیه یا در احتیاط
 باد شکم مطلق که در این بخت رساند و باد مایه سوری را هم به صورتش تدبیر باید کرد و آن اطفال
 رحم سبب باز کردن رحم یا تنگی قوی عظیم بود که بر رحم رسد از درد و ولادت
 و تهور قالد و هیچ قوی و ضرب و سقط چیزی که آن برداشتن و امثال اینها و یا خونی
 عظیم بود که بیکبار بدوزسد از مری یا سموی و یا غلبه رطوبت لغز انده بود که در اطفال
 سازد و از آن فرزند اندد و باشد که در و باطن آن بفرغ خود ندیده خورد کرده و آن با ضرر فرود
 علامت این علت کاهی که تمام بیرون نیفتاده باشد آنست که از اندر زمار رسد
 و پشت و دالی آن دردی عظیم باشد و چنان در یابد که کوبیا چیزی در خانه وی جمع شده
 و ایستاده و اندک کرانی میکند و قابل و صاحب علت از اینها نیست تواند دریافت و صاحب
 آنرا خونی بی سببی حادث کرد و باشد که این در و شیب آید و باشد که در عرش تولد
 کند و باشد که بول در باز باز کرد و جهت ذکا که تمام مایل آن ظاهر کرد و در اراض منفذ
 رحم ناپدید شود و چون غیر از این باشد منفذ رحم را توان دیدن کث و در و در
 علاج اینجا که مرض گفته شده باشد و یا صاحب آن بر یود و یا باطنهای آن
 از جانبی غوره شده باشد بجای باز ایستادن آن ممکن نباشد و اینجا که بخلاف اینها
 باشد نخست رود و از بخت نرم و قوی از نقل پاک باید کرد و تا فراموشی بر طرف شود
 به بول و به بولت بیرون آید بعد از آن باید فرمودن تا به پشت باز خستد و قابل بر اصل
 را نهایی او را از هم باز کرد و در پیشم مرغزی پاکیزه بر نشان پلیت پیچید و در سیم را بدان پلیت
 یا به سبب که احتیاط تمام بجای باز برد و آنرا بردارد و بار و شمشیر دیگر را بصراط آفاقیا
 و یا بشرب کل که چیزی قاضی مناسب در آن جویشیده باشد تر کرده و بر سیم رحم رسد
 و پیشم دیگر را بسره که فروج تر کرده و بر فرج و زار و بپند و یا اینها مرخص را نهایی کرد و در
 بخسپد و در اوقات این اعمال احتیاط کند تا روزی طسعه واقع نشود و بعد از این مجامع

بر حوالی ناف و کم پوسسته می آید و عطایان در سبوی می بویانست نفس خود می
 بازمی کشد تا به برین حله ۱۰ سم بجای خود باز آید و از بویهای که به رحم از آن که در آن
 و از بر چه تعب آورد از دور می باشد و دور و بر همین شکل می باشد و در سیم شمشیر
 بدل کند از این شمشیر که از او بر این که بر یک مورکل سرخ و یا پوست و آقا قیا و غیره در آن
 باشد تر کرده باشد و به هم معده رحم و بپند و نامکن بود بهمان شکل به بوی حسید
 باشد و بهمان بر ساعت مجرب باشد و به پوسسته عطری قوی می بوید و غذا شور با می
 قاضی کم تر می می خورد و از آب و سر و بهای و چیزهای نرم لغز انده بر سیم میکند و غذا
 قاضی می بیند که باز در بخش مرغ بر حوالی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود که
 فی الجمله قرار یافت نگاهداشت با دست یا در آبهای قاضی مذکور تا بناف می نشیند و یا برضاد
 و لعلها و قاضی بکار داشتن بر قطن و ناف حوالی آن جهت احتیاط اقتصاد می نماید
 و به دوان سبک و درگ را خشک کرده و سوده بر روز دوان مفید بود و اینجا که در بویها
 لغز انده باشد تر آید که مناسب آن بود و دوان لازم باشد و در قاضی جفتان
 داخل باید ساختن واجب بود رقیق این سبکی منفذ فرج بود چنانچه منع دخول کند و
 سبب این اغشای قوی باشد بی منفذ که بر دهن فرج از اصل مخلوق شده یا بواسطه
 روئیدن فرج پیدا شده و صاحب این علت را که اصلی بود را قاع گویند و زمان باطل
 خویش را می بند خوانند و رقی غشای بود که آن مقدار بدرون باشد حشفه را
 مانع نشود و باشد که بکثرت مجامعت مقدار بالیس رود که نصف قضیب در آن در بکار
 این علت رقیق بالغ از آید و بواسطه روئیدن کشتی چنانچه منفذ خروج حیض مانند انواع
 مرضهای ایشان را بسبب تشاماده حیض بدن دست و دزدنی فرج کثرتی را بسبب سرخ
 داغ کرده منفذ فرج نیز بعد روئیدن ریش ناکل مسدود شده و آن نیز ضعیف و در
 بود ساهان دست بود و به تر و بیش تر اوقات ماضی علاج در حله این جز
 دست کاری چاره نباشد و اول بکافتن بود و رقی غشای غلب آن بود که ناسته
 و منع آبتن آن بعد کافتن با خیال میل سر و حفظ آن ایسا و بتدریج قوی تر شدن میل

[illegible]

و غنیمت و خفایان و مشک که پدید آید و در غریب و قویع مرض باشد که چنان دریا
 که چیزی مثل حرکت مورچه یا بادوی در زیر پوست از رحم یا زنا را و بطریق
 بالارمی آید و در وقت حدوث علت رنگ متغیر گردد و در لبها و چشم و روی
 حرکات بی اراده پدید آید و آواز نوازند کردن و اگر ماده غلیظ باشد خواب آید
 علی که شبیه سیاهت و یا سیاهان و کسلان بود و در حال مرض خواب کرده اند
 و باشد که بعضی بغمی براندازد و آگاه شود و اگر ماده سوخته باشد تشنگی غالب بود
 و در حال نوبت چشم در روی او سرخ باشد و از پستی دور چشمی خالی بود و قویع
 علت یا عدم مضمض بعد استقرار غشی و عدم جرس حوض غلبه سیل جماع و جدا شدن
 رطوبتی از رحم در صحن علت و فایده یافتن از آن دلالت کند بر بودن مرض منوی
 فوق میان این علت و صرع بدان کنند که اینجا زبان خائیدن و آواز بلند کردن و
 گزیدن و گفتن بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبود و باشد که در
 اثنا بعضی بخان گوید و تشنج این بسیار قوی علاج آنجا که سبب بسته شدن
 حیض بود و سخت ادرار آن بدستورهای که سبقت بیان یافته باید کرد و آن نگاه
 تقویت بر جسم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق اینها اکثر مذکور شده
 کردن و از تدابیری که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و خدا
 سبک و تریاقی دادن و اینجا اکثر مذکور شده که سبب احتباس منی بود و آن
 آن بوجه لایق باید کردن یا کرده مقتضی را این حالت واقع شد و توانی ملک
 پیدا کرد و او را بعد هفت شبوی و اندک بهین صحت یافت و اگر این نوع میسر نشد
 در تخفیف و تقلیل سعی باید کردن با استعمال سهیل و ریاضت و تقلیل آب غذا
 و دغدغه کردن قابل فهم جسم و فرج او را با کشان جرب کردن و آشپاده آن
 مالیدن و جدا کردن اسافل او را بعنف و خوراندن فادزهر حیوانی که را در غریب
 مرضی و غذا ای رمانی منفعت کلی بخشد و در صحن علت مطلقا بویانیدن چند
 و بر جسم طهارت کردن و از داخل اگر توان استعمال کردن اندکی فایده دهد و بعضی بویانید

و دیگر هم مثل بوی چراغ کشته و چهارشنبه و بر سر سفید باشد و بویانیدن مضر بود
 و از بین ران تا بقدم بستن و در آب گرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و بوی
 انیسون بر روی رانها و ساقا افکندن نافع باشد و گفته اند که شیخ انصاری یک بند
 بروغن حب الفار جرب کرده بفسم رحم رسانیدن و همچنین غالیه را رسانیدن
 مفید بود و تدابیری که در صرع بخاری و غیره گفته شده اغلب جهت منوس
 هم سودمند بود و در طبایعهای مختلف شبست و بدان احتیاط کردن هر دو را فایده بود
 و همچنین فی کردن و نسواری و ششوی طبع و ششیا فایده را بقا مایل سازد و الله اعلم
 کمی شیر سبب آن یکی خون است در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استغراق
 یا زرق یا از الحاضض یا کم یافتن یا بدی جوهر غذای یا سیل خون بوری و یا ضعف
 در تولید آن و یا سبب بدی جوهر غنیست که بایستادن می آید بواسطه غلبه غلیظ
 بر آن و یا گس کردن آن کیفیت یا لایق را در بدن و یا سبب تصور مزاج است
 که بواسطه بیس خشک غلیظ سازد و یا بواسطه غلبه رطوبت آنرا سازد و قبول
 بضم و استحاله نیست از آن برده و گاه باشد که از جهت غلبه خون طبیعت از هضم و از
 ساختن آن مانده آید چنانچه بسیار گفته که سبب آن لاغری غلبه خون باشد علامت
 آنچه سبب آن ماده یکی شیر بود و بعد از اسباب آن لیس باشد و آنچه سبب
 بدی جوهر خون بود علامات غلبه هر غلیظ و سوزا مزاجات بدنی باشد آن کرد آن
 شیر صفراوی زرد و رقیق و گرم و حاد طعم بوی بود و شیر بلغمی سپید کبود فاق
 و آنراک و شول و عجم یا ترش طعم و شیر سوداوی غلیظ و تیره و کم بود باشد
 که از جهت غلیظی جوهر نشسته بر بدن آید و شیر نیکو تنگ قوام معتدل باشد و طعم و بوی
 آن خوش باشد چنانچه دستور شیر حیوانات تذکره است و آنچه سبب تصور مزاج
 است آنست لاغری و سختی گوشت و ریشگی دلیل بر یوست و حرارت مزاج وی زیاد
 بزرگ و کم بود و بوی رگهای آن تشنگ غلبه سرد و تری مزاج آن باشد و آنچه سبب
 درم بود علامات آن بدان است و اندک علاج تدبیر این حال بعینه تدبیر دفع لاغری

سور صلاح برسی این است تقریب مبین شده و اعتماد
در تحصیل این مقصود بر خدا بود و آنچه از اغذیه درین باب نافع و موجب است شر
شکبه که سفید و کاوست و فانیهای پاکیزه که تخمه دران بادیان بود و آردنیهای که
در قاتی ان شیر کرده باشند در شش نباشد و بجزرات و شیر و شیرینج
و مغزهای حیوانات و پستان حیوانات بسیار شیر که قبل از نوشیدن نج
کرده باشند و همچنان بخت خرچک بریان و شیرین شیر دافوده قندی و زنی
و دوغ با آن دوغ شیرین و گوشت ماهی تازه و روغن کاه و گوشت مرغ فربه
و بره و تمر تازه و شیر شتر که ترشی و خربزه و تخم و باقلای ترد و بورانی و علف است
و برغش و شاخ بادیان و ساق شقایق و اسفناج بجزرات یا قوده یا آردان و
و هند و اند شیرین قبل از طعام و نارس و بالجهل هر چه بینی و خون باز یا دهی سوز
و اصلاح می آورد و شیر را نیز زیاده میگرداند و اصلاح میکند و هر چه بد اینجا
ضرر است بدیجاتی ضرر است و استعمال بر غذای ازین اغذیه و غیره مناسب
بر مزاجی که می بیند این اغذیه تعدیل مزاج جویند برای طبیب متعلق بود و کیفیت
مزاج خویش عالم باشد هم این مراعات تواند کرد و تعدیل این اغذیه است
بر مزاجی بادویه سبب جایز بود و بلکه لازم و الله اعلم لیست شدن شیر
در پستان اینجا که سبب گرمی مزاج و روغن اسنجه طلا کردن و موم روغن
بنفشه را با کشتر و ساق خرفه در مان باید مالیدن نیک و ضما و کردن و کاهی که
در روغن گل بهم آمیخته طلا کردن و اینجا که سبب سرد باشد موم روغن قسط
و یا خیری و یا سوسن طلا باید کردن و ضما و صلب گرفته و در روغن گل و سرکه هم نافع
و اگر فودج را بنزد تا همچو عقیقه شود یا موم روغن ضما و کشته مفید باشد و خورد
چیزهای پر بادیه و شاخ تران و تخم آن هم سود دارد و خراطین گرفته طلا کردن
بسی نیک بود و اگر وجود کرب و حله و تخم کتان کشته ضما دی مفید باشد و در
از خوردن چیزهای که مفوی آن مزاج بود و نیز بادیه و چیزهای که شیرینی

چون فاذر هر آنچه مایه دارد و شاید
طلا کردن سود دارد و آب ریخته که سیر بسته متعین کرد و اینجا سلق را باید
تمامه اشود و آنرا با مغز نان آرد با قلا باید کوفتن غالب و روغن گل بر چکانیده ضما و
کردن و اگر کتجد و عسل و آرد با قلا نان تنگ نیکو بهم کوفت ضما و کردن مفید بود
و ضما و هر روز در سه نوبت تازه کردن و در تحلیل کند و آب نیک کرم را
هر ساعت البته دو سه تو بدان تر کرده که در آن نافع آید و تیزاب نرم مالیدن
سودمند بود و الله اعلم گوشت که گوشت پستان از ضربه
استباه آن بگیرند باشد و گوشت هم نیکو گویند باب برگ سر و سر باشند
و ضما و کشته نافع بود اما س پستان علامات اما س اعضا بی ظاهر و با
آن همانست که در این مبین شده علاج اینجا که اما س کرم باشد تلک کردن لبر که
مزوج آب کرم نافع آید و تصفیه بچین مخلوط روغن گل و آرد با قلا مفید بود و
غلبه الثعلب که روغن گل چرب کرده باشند نیکو آید و اگر از نرم کرده مالیدن
چوبه مفید آید و چون از سر رو زنده و ضما و که در بسته شدن شیر گرفته شده
نهاده ن فایده بخش و در او اخر ضما و کوفت تخم کتان بر که سرشته نیکو بود و اگر
پنجدرم خطی و سه درم مردود و درم زعفران را بر زده تخم مرغ سرشته طلا کنند
نافع بود و در جمله اوقات تیزاب نرم مالیدن فایده و بد بغایت و چون اما س سرد
باشد تخم کرفس کوفته ضما و کردن و همچنین با بونه کوفته و آب بادیان پخته
یا آب کرفس نافع آید تیزاب کاری بسی مفید بود و ضما و های کرم که در بسته
شیر از روی گفته شده جمله مفید بود و اینجا که درم صلب بود اول روغن فستق
و زرده تخم مرغ به هم آمیخته طلا کردن سود دارد بجه آزاد روغن گل و زهره کاه
آمیخته طلا کردن مفید آید و اگر قطران قدری پسته با آن بیا میرند اقوی باشد
و در وی سرکه و برگ ماز و کوفته ضما و کردن بسی نیکو بود و همچنین برگ شفتالو
با برگ سداب کوفته نهاده اینجا که درم دبینه شود تخم کتان و کتجد اصل شود

بعد تر و پیشک بز و زبل کبوتر و بظردن رساد پنج حله مساوی کوبند و بر وزن کل
و مغز ساق کاه و غیره و سیفنج برشته و ضماد کنند و اگر به تیزاب گرم کرده آنرا
به ستور دلمبا سوراخ کنند زودتر و بهتر بود اگر کافور و سوخته و فخور زنده در آن
واقع شود اگر طاعت سوزش تیزاب باشد اولی آن بود که به تیزاب آنرا پاک کنند
و بصلح آورند و بهر بهای لایق که در قروح بجه واکله گفته برویانشند و الا بکینه
سبز و سیخ و زهری جفا یک من جوز سر و همین سماق جله را در کین شرب فایده
کنند و میت زدن بکنند بعد و یا تش نرم بپزند و بچوب سردی جنبانند
چند آنکه بصف آید پس ببالند و صاف ببالانند و بقوام آورند و فی الجمله و بهر
رمان قرحه طلا میکنند مفید آید یا مراد تعالی و آنجا که نور سید کمان را پستان
لبوغ کر کنند و در و کیر و قصه باید کردن و طعام کم لطیف دادن و صندل و قافیا
و استباه آن طلا کردن تا سرطان نشود و آنجا که سلسله در پستان به یاد برک
شفای و در یک سداب تر کوفته ضماد کردن نافع بود و آنجا که خواهند در اوایل لبوغ
کر پستان را حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طبع عفت و عصاره ای قافض است
طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده آب طلا کردن و استباه این نوع
محققانه سودمند آید و بر بسته داشتن آن و یا بسیار منفعت دهد و در او
و منی آنرا کوچک دارد و اندک علم حصول البشتری اما در ابتدا چنان بود که
انزال مرد و زن با هم اتفاق افتد رغبت تمام و زنان را از آن حالت ولت
و سستی محکم به یاد آید و اندک بچشی در ذات خود در یابد و مرد چون بخیزد و زهر خود را
و محل مذکور به هیچ آلودگی منی به ستور سابق نیاید و زن بعد فراغ هر چند سعی کند
منی هیچ باز نکرده و بعد از این قسم رحم بهم آید و بالا رود و زن را و از روی ماک
کمتر شود و در حین مجامعت اندک دردی از رحم نباشد باز هم و منی مرد بزودی
باز گردد و محصل از قاعده بیشتر و خشکتر و نیکتر شود و نبض قوی تر بود و بوی بسته
حرارتی مثل حرارت حمام زده می باشد و حیض مطلقا نباشد و این اغلب بود

و با اندک به یاد آید پستان از محل خود و این کم باشد و نشان و کرب و تارکی چشم
و دوار و کسالت و خفقان و از روی منی به یاد شود جله با کثر اینها بعد یکماه و یا بیشتر
یا دو ماه و چهل روز و قریب بهین ایام رنگ چهره تیره شود و در پستان سیاهی
میل کند و کله بر روی پیدا آید و سبیدی چشم بزودی یا کبودی زرد و شکم بزرگ گردد
و بعد چهار ماه اکثر اعراض چون دل سوز و کرب و تارکی چشم و دوار و اعراض یابد
و چنین بجه در درون محسوس گردد و آنجا که در پستان استباه افتد که عروق
حاصل شده است یا به تحقیق آن بهمان طریق که جهت تحقیق سده رحم گفته شد
باید کردن و گفته اند که در وقت خواب دو اوقیه غسل آب بامان یا آب شرب
بخورند اگر بعد از آن بچشی و دردی و زان خود در یابد حامله باشد و زنده بول آن
در اول در وقت لایق باشد و در وسط قاروره و چیزی همچو بنه زده نماید و در آخر
بایل شود و گاه باشد که بول او صافی و با قوام بود و بر سر آن همچو ضباب چیزی سیاه
باشد و در میان آن همچو جبه پیدا بود و چون گیسبانند بالا تر و شیب تر رود و گفته
که زرا و عمر را بایند و عسل برشته و بزناش تازان از آب شیمی سبز بخورد و در او
و تا پیشین هیچ نخورد و اگر در آن اوقات طعم دهن خود را شیرین باید گمان بریزی
چنین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ یا به گمان بر باد کی چنین بیشتر شود
و محسوس و اگر به هیچ تغییری غالب و طعم دهن نیابد حامل نباشد و اندک علم
و اما تا سیر احوال حوامل به آنکه تی و غشای ایشان را مادام که با فراطی مضر
نیخاند بیشتر از چهار ماه در منع آن گوشتیدن با آنکه میسر نشود مضر باشد
وضع کردن طبیعت نوا دلمشی یا لایفم معده را هر گاه سعادت مصطف دوز دارد
بسیار شود و یا چهار ماه و گذشته باشد شکین دادن لازم بود و طریق این
علاج همانست که در بحث امراض معدی مذکور شد و همچنین طریق علاج و از روی منی
برایشان و آنجا که خفقان نخبه دارد تجرع آب گرم و کلاب گرم و ریاضت
معتدل فایده دهد و اگر غیره بپیری احتیاج افتد خفیفی از آنچه در مجلس سبین است

بسیار بد کردن و آنجا که با دوی در ده سیکرد و دانی اسکندرمیون
 گونی و سفوف مقوی و استیاده آن اندک بر بالای طعام خوردن سو و منداکند و قی
 و حرکت بهم نیکو بود و آنجا که در می پشت پاهای طاهر کرد و در غن کل و سر که هم
 اگر سخته طلا کردن مناسب بود و همچنین عین قویا و نمک با سرکه و شراب سرکه طلا کرد
 و ضماد بر کرب نخته و طلائی جنض باب کرب و صبر و صندل و فلفل و آب
 غلب الشعلب سی سفید آید و آنجا که خارش و جوششی در درون و برین
 فرج باشد لعاب خلی و کل سرشوی طلا کردن و در دوق و عصیر غلب الشعلب سی و
 و کاسنی که کل سرشوی در آن حل کرده باشد نشستن و درون و بیرون آنرا
 بدان آسانیدن فایده بخشند و آنجا که عضلات پشت و شان و شکم بختلات
 و کوفتی حمل مثلی و کشیده شود و اعیای قوی در آن موضع بپایند و روغن کل طلا کنند
 و دو لک نیک نمودن و از شک بزدارد و جو و التیم خیر کردن و نانی بچین و کرم در نشسته
 نهاده و یکید کردن و دیگر چمن در حال در شبها حال پایشان و
 چنانچه بخاری بر لحظه پایشان بر آید که کمان سیکردند که از خود نخواهد رفت و غنی
 عظیم و اضطراب از آن میبودند مجرب تا این زمان مذکور نمیکردی و غذای لطیف داد
 در روغن کل طلا کردی و عضلات پشت و دوش و بغلها و شانها را محکم کردی آید
 چنانچه در ذات العجب بدان اشارتی شده و آنرا در ری رک گرفتن گویند و
 تدریج اصلاح آید و من بعضی را فادز بر حیوانی در دفع و ادم نافع آمد و بکم غلام
 اعلای جلیله انبار پس از آیدند و آن حال بسلامتی در باب زینه بود و فرزند استیاد
 یافت بود و آنجا که بی حمل و بید ستور غنی ظاهر شود و در طبع عده سن و کلانار و
 و آنجا که شک و سرکه و مجرب نشستن و در خانه طلا کردن نافع بود و اگر کین
 از آنجا که از جهت افراط حیض گفته شد بکار داشتن و آنجا که جهت خلط زایدی یا
 مرضی یا استفرغنی محتاج شوند به تخصیص نصد و سهیل باید که البته قبل از چهار
 و بعد هفت ماه این نذایر کنند که خطای عظیم است سحر را و بعضی نصد و هشت

مالی و شط و مناسب بود و غرض سهیل زمین سیرت که از آنجا که
 گویند و امثال آن آنجا که ولادت بدیری و صحبت میشود و او را ثبات و طبع
 زرب و شبت و غلبه و تخم کتان خبازی خلی باید نشانند و ازین طبع بار و غن
 خروج بکنند یا شبت آینه اندر شبت و بیکاه و زمار و کمرگاه و کش ران های او
 بالیدن و فرمودن تا چند گامی بر روی پس بر قد جانشیند و بیکار از جای برسد
 چند نوبت چنین کند انگاه فافه لعاب کسم کتان بار و غن با دام یا یا شیره کهنه
 یا یا سید و مرغ یا بار و غن غنفت آینه پیوسته بر فم رحم وی می مالند و در رحم چکان
 و در چین آمدن و زولادت میفرمایند تا نفس نیکو بخورد و فرگیرد و بر پاهای خود زور
 کند و مثل این سکهها چون بایاها متعلق است و تجارب ایشان درین باب است
 و خوب میداند در سکه غرض کردن مناسب میباشد لیکن اینی منقعت آنرا درین امر
 نیکو یافته اند و چهار دم پوست خیارشور نسحق و در طبع کرم یا در طباب دادن
 و همچنین خوردن صوفای بر حله بار و غن مرغ و با دام و بر کسر و خلی و آسانیدن
 طلیت و جند بید ستر و در چینی و مشکطراشع هر یک اندر سطون می کتاب
 و لغز انده بنایت نافع بود و من چندان را فرمودم مقدار یک با قلا زرب
 مرکبی با نصف آن زعفران سوده در طبع حله خوردند و زودی خلاص شدند
 بسیار معجون مجرب بسی از اطباء بگزیده جند بید ستر و میوه و مرکبها و بسیار
 دار چینی و آب سیل نیم شغال و جلد را کوفته و غسل سرشته بخوراند و در آب کرم و دام
 غسل آب کرم یا در شراب کینه فاکر کرده عطر آوردن و معط است
 نافع بود و بخور چشم مایه و زبل کبوتر و سنگ پشت و سم خرگوش و موی سر
 زرب و فایده و دیگر گفته اند که گرفتن متطالیم در دست چپ و بستن زیر ران راست
 و امیدگر افزونی جسم بر ران فایده عظیم دارد و در درانتر کم بسیار در بخار
 و گفته اند که طریق احتیاط نیکو درین باب اینست که چون ابتدای آثار وضع در پاشند
 فی الحال بجام رود و در حمام کم نشایند و عابها در و غنهای بسیار آنجا که بکار

چنانچه که گور شد و آب گرم بسیار بریزد و اسافل خود را نرم و گرم دارد و در محلی که
 برای آن بگری مایل بود بوضع اشتغال گشته و خود را از لول و بار خالی کند قبل از
 غلبه در و اگر قبض باشد و حمام بجهت نرم شکم را فرود آورد و شور بای چوب
 بز و بنج و از آب سرد و سرد بها و ترش بها در آن صین خدر کند و بر در و صبر نماید
 و فریاد تا ممکن بود نکند و باقی اعمال که سابقا گفته شد میکند مادام که او را از روز مغیر
 خود و آمدن فرزند نباشد او را تکلیف زد و کردن کند و اگر عسر او از جهت جن
 اوست که خود را بهر سه میزد و از واسطه نبودن این حال او را قبل از آن باید که
 او را بخیل از آن خوف بیرون آورد و اگر عسر از جهت میل بچه بود بطریق غیر
 قابل آنرا بخیل بمواریزد و اگر بعضی اعضا نه بر وجه لایق باشد بیرون آمده باشد
 آنرا قابل جهت سیاه باز پس کند اگر تواند والا او را به پشت خوابانند و با بستن
 او را کشاده داشته ببالا برد چنانچه سدرین او را جای خیس بر داشته شود
 و انگاه بچین باند تا بچه باز بجای پس رود باز او را بنشاند بروی و افاده بکوبد
 تا بچه بسوزد و آید و قابل بدست آن اعمال را در یابد و اگر بچه هر دو پای هموار آید منع
 کردن که گرفت بیشتر و خطر تر باشد و اگر یک پای یا یک دست بیرون کند بدو منع
 لازم بود و بهترین اوضاع آن بچه بسوزد آید و قبل از سه عضو دیگر ظاهر نشود
 بچه بجای بدست مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر ولادت سطر می سوزید
 و آن پروه ایست که در جسم بر کرده جنین متکون میشود و جهت حفظ آن بچه که گرم
 که دانه اما صلبتر و بهتر از آن آنکه بکام چاره نمائند چرا که قابل پاک شدن است
 کشیده دارد و بدست راست یا با پای آنرا باره سازد و هرگاه در و از آنرا
 از چهار روز بگذرد و بچه بیرون نیاید باید درشتن که مرده است و در بر اخراج آن
 باید کردن زیرا که گذارشتن آن موجب هلاک مادر شود و جهت تعفن بپرختن آن
 و رسیدن بخار آن بدل و اولی آن بود که چون اعضای آن ظاهر باشد و دست
 قابل بران رسد قطعه قطعه کرده آنرا بخیل تمام بیرون آورد و بشوید و اگر

سببی مادر نرسد والا نرسد رحم کند چنانچه گفته شد و قوت حامله را بشوید
 نرم بر قوت نگاه دارند و بویها و بخور را که مذکور شد در سهیل بکار دارند و بعد از
 ماندن آن در لعاب جلب و بند و نیتله قوی باز کنند یا جوی از شلخ قوی ایشان
 یا از طیش یا سداب یا بنج تیزک یا چند بر مرغ لفظ آن آلائیده یا روغن بلسان یا آب
 خنظل یا بلخ آن بفرمایند تا بخود بر دارد و ششانی که از بخور مریم و قه و حلیت سازند
 ترز جگر در آن نیکو بود و سردم ایشان فارسی گوشت و طبع حلیت است
 آن داون نقیب باید و برمانیدن چند و مرکی و خوراندن آنها مانع بود و فرزند که از
 خربن سیاه و بنونج و زراوند و حرج و بنج و مریم و حب مارزبون و شحم خنظل و
 جگر را گوشت و خنثی بر بهر که دسرشته ساخته باشد بغایت قوت بود و
 زمانه شحم خنظل و قسط و برگ سداب بر بهر که دسرشته نشاد و عظیم
 مانع آید و آنجا که بعد از آن بچه شیم که زمان آنرا جفت گویند بر آید باید که قابل آنرا
 بدست نگاه دارد و با پای کشش بران بندد و کند و اگر باز پس رود که از آن خفقان
 و خفقان در جسم هلاک پیدا آید و اگر از نو نشاید بیرون آوردن که از آن بیم افلاک
 در جسم بود و بدست آوردن هم نزدیک تا و درون بچه مرده بود و بویها و دم گرفتن
 و آب خاکستر خوردن و قلع اندک و عطله در آن باب مانع بود و اگر بهر نه نشود
 صاحب علت آنرا باید خوابانید و دخیری بران بسته بکشد آشن و از فرقات کوبد
 داون تا بعد از حد شود و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت بدست
 مایل شود منفعت بخلاص دستور و عادت و یا جسی شود از آن المی حادث گردد
 و علاج آنها از جهان انواع باید کردن که در افراط حیض و احتباس آن گفته شده
 لیکن در منع افراط خیزی که از اسام باز دارد نشاید و ادن که مضر باشد که اگر از حد گذرد
 جهت رفع احتباس فاسد محض کنند بزرگ بخور و در شستن چنانچه دستور است بسیار
 سفید بود و همچنین که آنکس بر یک بلوط در درانیز تسکین میکند یا لخی صتی و فضا
 نرین است و بچه روز بود یا سی روز و نفاس نماند پنج روز بود یا جمله و بعضی

که ایشان را نفاس نبود و یا اندک باشد و این عسل سستی بود و امکان
 عادت بوده باشد که بجهت از وقت بقیه تدبیر آن رفع تقویت
 و منع آن حالت چنان باید اندیشید که نخست اسباب آنرا از جویند و در
 از آن کسی که اندک نگاه و غیر اوقات حمل تقویت اعضا تخصیص رحم و دماغ و دل
 کرده میکنند و در حین حمل از مضرات حمل و سقطات باز میدارند و اسباب
 این عادت اسقاط یا با جسم بود که مانع آید از فراتر رفتن جسم چنانچه با پروردن آن
 و کول آن اندام نماید بر دفع آن با طبعی غالب و لغزنده بود از جهت شور المذا
 بید در زمین و کبابی جسم که آنها را انزال رحم گویند و شیمی در جسم بدان متصل شد
 و واسطه بود غذا که فرست چنان از آن عروق و جهت این طبعیت اتصال شیمی بدان عروق
 لغایت ضعیف بود و در زمین بزرگی و گرانگی چنین حفظ آن نتواند و بنقل و اعداد از آن طوبا
 اندک بقی از خارج میقتد و یا سور المذاجی باشد در جسم گرم یا سرد که با عروق
 یا اجزای منی چنین را مالیدن و غذا یا فرست نیکو واقع نشود و طبیعت جسم و شیمی
 آن نیکند و با لغایت مخافت حامله و کثرت احتیاج بدن او بود بصورت خون در تغذیه
 بدن و ضعیف ماندن چنین و طبیعت دفع آن طلبیدن جهت کراهت از آن و یا کشاد
 نم جسم که در حین گرانگی چنین آنرا نتواند نگاه داشتن و جزو برد خارجی را از آن منع نیکو توان
 نمودن و باطلع و سستی اسباب من بود و تدبیر رفع اغلب این اسباب همانست
 که در بحث فقر گفته شده و فالجی علاج پذیر نبود و بحقیقت این علاج اسقاط همان علاج
 دشوار پذیرفتن است و هرگاه که این حالات بر طرف شود اعضای جسم تقویت یابد
 مادام که امری دیگر که حمل مضرت ساخت نشود اسقاط نیوفتد و اموری که حمل ضرر و سبب
 ضایع شدن جنین است معنای غیر معنای اسقاط را ضرر نیست و سقطه و سبب و معنای
 بسیار سهل و قصد بعد بقیه ماه پیش از چهار ماه و حیثه قوی و دیدن خطر از
 وسیع و خوف عظیم و غم عظیم و یا فرست آن و غلظت و حمام و در میان آبها گرم
 و مرغی اسافل و بسیار خوردن چیزهای تیز و تند و یا بدین دبر کردن و

در دوران سستی وادویه سیمین و یا نیکار و یا سخت سرد و یا سخت تیز و یا
 ریش و غلبه احتقان و ادرار بسیار و کمر شکسته و شکم و تنب تیز و در وقت
 در جنبهای قوی شام و یا مخصوص برجم و جدا بستن از چنین حالات دور بودن
 واجب بود و احوال آن چنانچه احوال دیگری که حامله است میسر نیست و بحقیقت تدبیر
 هر دو یکی است و مع ذلک با طبیعت مخالف است که بکارد تقهیر یا بعد تعالی و علامت
 افتادن بجهت آنست که باستانها بسیار خرج شود و شیر آن سیلان کند و خون
 اصل رحم ظاهر گردد و هرگاه بجهت بزرگ بود بخواه اراض و ولادت پیدا آید و اینجا که
 دو بجهت باشد یکی را نفی رسیده بود واقع میشود پستان جانب مخالف
 بحال خود بماند و اینجا که بجهت مرده باشد در دوران طبیعت بجهت نفرت از آن خوا
 که دفع کند شکم سخت گران شود و هرگاه حامله از پهلوی پس بگردد و چنان پیدا شود که
 شکلی در دوران او بر طرف می غلطه و مات و اجد از آنکه گرم بود
 و لاغری سخت در پستان پیدا آید و از جسم آبی زرد و بدبوئی روان شود و سستی
 چشم مکرر گردد و یا شکم که گرانمای کوشش و بینی بعد از آنکه سرخ می بوده اند سستی
 و اینجا دلالت کند بر ضعف جنین و مندر بود بسقوط سقم بدن حامله و آمدن جنین
 با وقایع خود و حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندک حرکت کردن بعد شش ماه
 و ظهور رطوبتهای بسیار از فرج و بودن با در جسم و اندک عسل اما تدبیر
 منع نمودن **استئنی** کاهی که مصلحت بزرگ در آن باشد مثل بیم
 آفت حامله و غیر ذلک آنست که بگذارد که منی جسم در آید و اگر اتفاق افت
 بیرون کنند اما منع در آمدن بچند وجه تواند بود چنانکه در حین انزال مرد بآن
 خود را باز کشند تا نطفه نفی جسم نرسد دوم آنکه مرد منع انزال کند چنانکه طبیعتی
 سوم آنکه قبل از دخول زن چیزی که سد منفذ جسم کند و دفع کننده منی
 و مانع حمل بود در فم جسم آنها مثل جوی یا شنیانی که از کرب و جسم حفظ
 و هر از خان و فاقد لیس و خبث الحیدر و یون و کز امین قطران و زهره کاد

و برود درون انار و چرک گوش حیوانات و حیض و دخت قوت و سرین
 سفید و سفیداب مجموع یا بعضی سازند اما برودن کردن از رحم هم بخند و جگر
 میسر کرده و یکی آنکه بعد از انزال فی الحال جدا شوند و زن بزود تمام بر خیزد و غلبه
 و تنج چند و صبح چند قوی بکند و بخت قدم یا نه قدم عقب باز چند حکم دوم آنکه دوا
 که از انار گرفته در نسیم رحم چند مثل نوشادر و نبات و ملینات و نمک طبرزد و نوند
 و انشال اینها از انار برداشتن آن در حیض بود و بعضی از جای خب مذکور را هم این قاعده
 واقع است سوم آنکه بر سر پای نشیند و ناف خود را با گشت نخنی تاب دهد و ساله و جگر
 به بلوی می بود و در زیر خود بخور میکند از انار چند جهت سرعت زادن گفت شده و جگر
 مزنی می خورد و انجا که به بیها اخراج نماید و علوق حاصل شود چاره نباشد چرا که
 سیلی یا چوبی سخت همچو سیلی تراشیده و بتقصیر از پنج خیار قوری در رحم فرستد
 و یکسر از انار پستی بران بسته دارد تا به بالا زود و شیب و اکثر اوقات زود زارا
 همچنان بگذارد و مبالغه و تعمیل در دفع بیشتر فرستادن سیل و غیره نکند
 بدون آن باز زود و یکد و بخت برین پنج میگذارد تا حیض اندک اندک آمدن گیرد
 و تا بسته تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری کاغذ را بر هم چیده حکم همچو سیلی
 و قدری ریسمان بران چسبند و در سیل سائیده بر مالند و بگذارد تا خشک نشود
 انگاه در رحم فرستد تا حیض آمدن گیرد و پاک شود و این عمل مضرت ندارد و اگر کاغذ
 به بالا رود پاک نباشد جهت آنکه بزودی نرم شود و بیرون آید و ازین عمل بخت
 و بخورون ادویه نهان بسم کاهی می افتند و در انشای کافور رحم باید که خود را از
 سر حفظ کند و قطعا جمل چیزهای قابض و ترش و سرد و پاد و آب سرد و هندو
 و شفا لو و چیزهای یادناک و جرات نخورد و هرگز در در میان حمام زود و شکم در حمام
 بلایاها و روغنهای نرم تمسک نکند و چیزهای نرم کشنده و محلات خورد مثل کاج
 تخم دار و اماج پریاز و کنه نا و خنبازی و زرد چوبه و دونه بار و غن ترنج بادام و شنباده
 بگشت مرغهای جوان یا ای آن و از حرکت غنیف و جلاخ بر صدر باشد و ملاعیه فایده دار

و زبان را بکشد و اسقاط کرده را هم این تدابیر باید کرد تا جلد اقل ترنج که بدان
 محتاج نباشند و جهت دفع تشنگی و کم خوردن آب زائیده را و در تابستان و دشت
 کما و شیرین علاجه شکم است و در و ایشان را هم که تا به وقت زود زاید و ولادت میباش
 تا فایده بود و در روزی هم بجای آب میگوید و در خصله معده از طعام و در عدم غلبه بران
 و قمر دوزخ ششتری نازده هم موافق آید و جلا به هم بسیار مناسب باشد و کشاده و
 نفاس بغیر زود و نوند و کراکین و شنباده و آنها آن در در انشال کین میگوید و اگر این رعایا
 نکند و بخلاف این اعمال جزا نمائند هم وقوع انواع امراض رحمی و غیره بود و چنانچه بر عالم
 باحوال بدی مخفی نیست که با بحال صحت باز آمدن مستور و معاد عمل باید نمودن الله اعلم بالصواب
باب بیست و پنجم در بیان امراض نشت و مفصل
و پایها و اسباب علامات و معالجات اما در نشت و تهی کا
 اما سبب در نشت یا سوراخ مزاج سرد ساده بود یا مادی و در حوال فقره از داخل
 خارج و یا مادی بود غلیظ دران حدود و این بیشتر افتد و اکثر نفخ مریه یا یا با و کوب
 یا استلای رموی بود در رک بزرگ که در نشت بدرازی کشیده است و یا رنج و مانگی بسیار
 بود از زوری یا از غلبه حرکت یا از کثرت مجامعت و یا مرض اعضا مجا و ر بود چنانچه در
 اعراض آنها گفت شد و این قسم خارج بحث باشد اما سبب در تهی کا و سبب
 اوقات یا با و غلیظ بود یا بلغمی خام دران حدود و علاج انجا که سبب سوراخ مزاج
 سرد بود و سردی محل نبودن و کرائی یافتن اکثر در قطن و ناف بودن چیزهای
 گرم بفضول و بالاتر و زیاد شدن در شکون و در شب و در سر باران دلالت
 کند تب بدیل مزاج باید کردن بهدا و ممت بلادریات و رس و کسی همچون خرقانی و آب
 اینها از مقویات و معدلات و بغذائی گرمی فرامالیدن روغن کیت و روغن بخیل
 و هین الراحه و انشال گرم کرده و نشت بر آتش در اشتن بر روغن و نمک بر سر کرده
 دیگر روغنهای و بدست مالیدن سوده دارد و انجا که سبب بلغم غلیظ بود و کرائی محصل

و ظهور قوت و جابجایی اندک اندک در سواری بر خاستن و در سواری
اغلب در قطن و سن و چمن و زیاده شدن سکون و در سواری و بخوردن میوه و آب
و شستن و نگریدن محل روغن را که بران مالند بدان شستن و کندن بعد از مکرر و سه سال
تخلیه با عمل مذکور و اصلاح باید کردن و تیزاب در خلطیت و جدوار مالیدن درین
بهره و شستن بجا نیست سودمند بود و غده کردن و کاپی شکین یا فتن و باز خورد
کردن و ظهور و شدوی اخوی در حرکت و کم شدن در آخر حرکت بدان کواهی و چه
خفایای باوشکن باید خوردن و ضماد و کما و دای باوشکن بکار داشتن در غن
تریزه و روغنهای مذکور مالیدن و دوائی مقوی مذکور خوردن و مع ذلک باید کواهی
به سواری که مبین شد تحلیل نمودن و نفخ مراقب را به بعضی از تدابیر یا بخوبی مراقب
اصلاح کردن و آنجا که سبب استلای عرق پشت بود و بود و صبح بر و ازین پشت
این اشارت کند باید دیدن که سبب آن استلای باز ایستادن جنس یا نعل
یا جرس منی است استفرغ آنها باید کردن و اگر تریزیدیری احتیاج افند قصد باید
باید کردن و غده شک ساختن و مالیدن آن عرق بر طول و طرف مهر پشت و بعد
تدوین روغن محلول چون روغن مصطکی و یا سکون چون روغن کل باشد که از غده
نقل معده واقع شود و آنجا که درون و کلفت و سفوف مقوی در رس و امثال آن
خوردن مانع بود و حرکت غالب است که سواری سود دارد و آنجا که سبب تعب
باشد بعد از اسباب آن چنانچه گفته شد بدان کواهی و چه و شکین و لک مقول
و استراحت و در طب و خوردن غذای مناسب که در اعیا گفته شد و تفریح و کواهی
خوش اصلاح باید کردن و از جماع و محلات قویه و تعبها خرد نمودن جوانی را
در کمرگاه نزدیک قطن بمقدار کف دستی در محکم کرد و در میان دو شانه بهر مقدار
محلی در و یکسره و باقی پشت بسلامت بود و در کمرگاه چنان بود که بر حمت نشستی
بر خاستن و کشتن و در میان شانهها چنان بود که درون او سینه راست و توانی
که کشیدن و داشتن و انواع تدبیر کردی و فرامیگرد و محلات می مالند فایده زیاده است

و در سواری رسید و حال او دید فرمود تا محل در در بر نه ساخت اول
بر محل کمرگاه و او که در او بیشتر بود به سبب باکی تریز نامی از آنرا شستید چنانکه اندک
خونی از آنها بیرون آمد و ستم تیس را ساید آب و به چرمی بران مالید و کشت
تا خشک شده ساعتی را آن محل درم کرد و بعد از نصف سیمی پس از آن
جرب کرد و کشت و روزی دیگر از آن زخمها زد و ابی اندک تراشیدن گرفت و پس از
بران بسته داشتن میفرمود و هر روز بهمان روغن جرب میفرمود و نصف را درم و در
و آمدن در جواب تمام شکین یافت و بعد از آن محل با لکین با هم بهین نوع علاج کرد
و بعد شکین در دوا سهل و جیالی قوی داد و در آنشای این معالجات او را بر جرب
درم بخش میداد و در وقت بیست روز صحت تمام حاصل کرد و دیگر خود ذکر داند و علم
میل کردن مهر و پشت آنچه بجانب بیرون آید از آنجا که خوانند و آنچه
جانب درون در آنرا نفس کشید و آنچه به یک پهلو میل کند از آنرا توانمند و
بیشتر رطوبات لغز آمده بود و در محل رطوبت یا رطوبت یا بادی غلیظ در
و موضع و از آنرا که گویند و باشد که از ورمی و اخلی در صفاق صده پدید آید و مهر
در محل خود بخیمه باند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض کودکان
بسیار آید جهت غلبه تولد ماده خام و غلیظ و نفخی در بدن ایشان بواسطه کثرت استلای
و جهت نرمی و رطوبت جنین ایشان و ابراط گفته که هرگاه خداوند ربوب یا سرور بزرگ
قبل از بلوغ این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود و بملک بود بواسطه انتقال مواد
از مرض سابق و حادث شدن جراحت بزرگ و مرض از آن مواد علامات
شاید موادی که این باب این علت اند جهان نوعیست که در در پشت گفته شد
و حاقب ضربه و سقطه شاید بود بر سینه آنها و هیچ جاس می دال بود و درم
چنانچه مراد گفته شده و در جمل ساقها یا یک شود جهت تنگ شدن نفقه
غذای آن علاج آنجا که سبب رطوبتی افلیج آورده اند و از آنچه در علاج
افلیج در گو گفته شده محقق نیست آن احتیاج باید کردن و در یک و تریز و تریز و تریز

و انجا که سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد نوعی در تشنج بلغمی گفتند
عمل کردن نافع آید و انجا که سبب باد غلیظ باشد علاج کرازمفید بود و با
در تمامی اقسام استفراغ تحلیل غلط و باد سبب علت باید کردن چنانچه
مرار طریق آن معلوم شده بعد تعدیل مزاج نمودن و بدست مجربان
آن همه را بجای باز کردن و از دستوری که در هر مقامی مذکور شده آنچه
مناسب باشد مرعی باید داشتن و الله اعلم در دسرس
و عرق النساء فرق میان این و مرض آنست که وجع درک همین در سترین
باشد و بران فرو نیاید که اندکی و در عرق النساء بر داری آن رگی کشیده
باشد و بدین جهت باسم آن رگ که محل است موسوم بودی ذکر حال و عوام
این مرض را در کتب معتبره گویند و سبب هر دو ماده فصلی بود که در درون
موضع ریزد و بماند لیکن ماده در سدرین و فصل درک بود ماده عرق النساء
در فصل درک و درین عرق بود و در درین سبب که کشنده است تا بنیه زانو
معیط شده و فرو آمده و هر چند گفته کرد ماده آن فرو و تریه و باید باشد و
انگشتان بای هم رسد و گاه بود که ماده آن که درین درد مذکور شد بی انگشت
مفصل بوده باشد و بدینجا انتقال کرده و سبب میل مواد بزرگ اغلب
آن بود و بسیار شستن بر چیزهای صلب و باشد که ماده وجع رحم بدانجا
گند و این درد پیدا آید و اکثر ماده سبب آن بلغم خام بود و این مرض اغلب مقدس
عرق النساء باشد **علامات** دلیل بر خطی چنانچه مراراً مذکور شده
ظاهر بود و بسیار بود که درین دو مرض چون گفته بیکر استخوان از حته بیرون خیزد
و ساق دران باریک شود و هر دو خداوند عرق النساء است شدن و خم شدن
و شوارت بود و در بازوی رطوبات مخاطمی بسیار باشد **علامات** اندک
این هر دو وجع تدبیر و وجع الفاسل بود لیکن اینجا چون ماده در غرور و مخفی
ست در تدبیر این مرضها ملاحظه و اهتمام بیشتر باید و طریق کلی در علاج این

در ارض مزمنه گاهی که نوبت باشد آنست که تخت ماده آنرا باز جویند در سترین
کوشند بتقارین و تقایمی آنرا از محل تحلیل کنند بمجلات قوی که ماده را از حق
بکشند انجا که عضو را تقویت نمایند تا دیگر فضل را قبول نکند و آن عادت از او
ترازل شود و انجا که گفته شده باشد استفراغ حاجت نبود و در تحلیل
باید کوشیدن بدستوری که بعد تنقیه مذکور میگردد اما انجا که در او ایل ماده و
غالب یا بنده البفسد با سلیق از جانب مخازنی باید کردن و در روز روزه
فرمودن و یا چیزی قلیل لطیف دادن بعد چون در از جانب خوشی را
و ساق خورد آمده بود یا از عرق النساء فصد کردن و چون از جانب انسی فرود
آمده باشد فصد صافن کردن و بعد مصلحتی بیکبار از رگ که بر پشت بای بنده
میان بخور و خضر فصد کردن و بعضی گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء
بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق یا از با سلیق صواب باشد و جایگزین
گوید که فصد صافن و بعضی درین مرض اضعف است از فصد عرق النساء و بعضی اضعف
از صافن است و بعضی میگویند که اولی آن بود که در روز قبل از فصد هر روز
بکوبند حقه کند و در دومی هم سبیل فایده عظیم رساند و بعضی گفته اند که در
اگر چیزی صحیح آورده کنند نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در درون سدرین و عرق
صحیح و سبب خون واقع شود و صحت یابند چنانچه در آله فرماک و بعد این
تقیهات نیز اب کاری باید کردن بر تمامی رگ یا بر حقه ران و عرق النساء و غیره
باید کرد و در حقه ران هر دو و در غنیا سوختن بیکبار یا بد فحاش از هر دو
و دران اثبات از مولدات ماده مرض و مصنوعات مخصوص بقدر امکان خذ کردن
و گفته اند که بجهت ماده را از قعر محل بیرون کشیدن و بعد از آن محل را بمقراض
ساختن تا دفع شود یا شسته کردن بدستور حمامت و خون بسیار از آن
کشیدن و زباده از قاعده علاجه باید کردن و از مطلق این علتها تدبیری که شک
کننده ماده و خام کننده آن بود از داخل یا خارج کشید کردن و استعانت

بمقومات عضو بدن جهت تنقیه لازم و نافع بود قبیل از آن مضر بود
 همان است که مراد مذکور شده و در او است آنها هر پنج این علتهای مذکوره را که
 در او نمایند که در آن جسم جذب ماده از محل تحلیلی آن و تقویت عضو است
 از خارج بکار داشتن آنرا فوری حکیم باید دانستن بلکه خزان استعمال کردن خطا بود
 و آنچه نفع و جمیع این خواص در او تجرید رسیده است نیز از در بر بسیار است
 و در وی المذکوره در بدن مسکن و درین المفاصل عورتی و طبعیت بود و نفع کرد
 و در پی آن در در جسم پیدا کرده و آن بعد و به جهت بوج الورک منتقل شده و در
 محل از سرین اندک و در می هم ظاهر بود و عجایب انواع روغنهای محلی که در او جایزین
 استعمال میکنند چون روغن اسپست و روغن شیت و روغن ناخواه و روغن سیاه
 تخم و روغن کرچک و روغن زیره و روغن عقیق و روغن تخم گندم و غیره بسیارند
 و ضلای محلی بکار میداشتنند و زردیاد و جد و دار و امثال آن طلا میکردند و گاهی
 جهت تسکین وجع مخرات نیز استعانت می نمودند و نافع نمی آمد و به جهت بکار کشیدن
 و او به نایب ضعیف شد چنانچه از حرکت بازماند و آن و ساق او بسی لاغر شده
 و از ضعف و در روغن توانستی گفتن فرمودم تا بر موضع وجع و درم او نیز از مالیدن
 و قدری فادویر جوانی در کتاب سائیده بدو خوانید بعد ساعتی چشم باز کرد
 و از ناله برآسود و نگاه هر روز و وقت فادویر پیدا دادند و نیز از مالیدن
 و غذا برشته مرغ بخورانیستند و همین در سر و زورت گرفت و در در و درم شکم
 و خلاص شد و بوی علاج عرق النسا جان سپرد که تمامی آن بای ماؤن را در بدن تکرار
 میکرد و بعد ریسمانی قوی را بگشت کلان آن بای می بست و در ریش را بگشت
 از بلندی بر می آویخت چنانکه سر مرض از زمین مقدار شیری برداشته میشد
 و سه جوب را بر ریسمان می زد و مرض را از در و خطه غشی میشد و نگاه او را فرود
 می آورد و سیکه داشت بهین بر آن وجع مرتفع میشد اما درین کاهی که بی حسی است
 واقع شود و استرخامی و در گشت پای پدید می آید و همچنان ب حرکت ماند و شخصی که

این ساج کرد و این تصور پدید آمد و حکما می بیند طریق در شستن مقرر کرده اند
 که آن ملازمست در مرض عظیم نافع است و امتحان بود که مریض مریض شست بعد از
 و تریج محل و سر پای غیلاؤف چنانکه بگشتش را متصل بود بعد از آن با
 اگوت را بر و بگشتند و بیاورند و با لای را از غیر ماؤن چنانکه بگشتش را متصل بود
 همچنان قرار گیرد و اسلام و در جلد این نوع امراض شستن مریض در آب معادین
 بعد از من بر روغنهای مناسب و بعد از آن چهره و غن مالیدن نافع بود و اگر در
 نشیند که مملات قوی و گوگرد در آن باشد هم نیکو بود و در روغن گشتا و روغاب و
 کلاغ سمیاه و عک و هم در کرک و کلس که در صحرانامید و در سهرین دارد
 دوم دراز و دفع سبز و غیره شستن بسی مفید و مجرب است و اگر در سهرینها
 با هم جمع کنند نافع آید و گفتند که چون مریض را این علاجه موثر افتد بر روز
 یکدم یا ششالی نطفه سفید باشد بر یکجا بخورد و صحت یابد بسیار شایانی نافع
 که در مرض بکیر و یکج و شیر و شیر و زرد و متقل و داشتن و در تجسید و سورنجان
 و شقاق و تخم خنفل و بلخ بندی و جند و زردیاد و قسط و ما نیز سبز و درک ساقان فانیون
 و تخم بادیان و بوره و فانیست بمسافات جلد را سوده با هم بر شستند و شاق
 و اندر علم وجع المفاصل سبب متقل و در دیندای زانو و دستها و شاق
 سبب ضعف این اعضا بود بواسطه سور المزاجی ساق بار و این بیشتر افتد و یا
 که ضایع مواد را بجا کند و سبب فاعل درین مرض یا سور المزاج تمام بدن بود یا از
 اعضای ریش نفع که بدرجهت ماده موجه متولد گردد و بمفاصل منفع گردد و این
 سور المزاج پاساده باشد یا مادی و ماده آن یا بلغم و مره بود این بیشتر افتد
 و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفرا باشد و یا باد بود و گاهی هم از سودا واقع
 و اکثر آنها فسله مضمر دوم یا سوم باشند و آنچه برین مرض اعانت می نماید خوردن
 غذای ناموافق مولد ماده است و بدی هضم درک ریاضت و حرکت عین بر سر سیر
 و جماع و حمام بر استلا و احتباس خون بواسطه سیر و طم و شرب خمر و آب میوه بر استلا

در بیم خوردن بی ترتیب و بسیار باشد که بحیث ششمی عظیم منقلب گردد و در این صحن
حرکتی نامحسوس کرده شود و آن ماده در بندگاه ریزد و بماند و این مرض میراث بفرزند
رود و در یکاه بماند و بعد سکین در هر چندگاه عود کند و سبب در ماندن این علت
آن بود که در معده حاصل گنجای مواد ضررست بی اختلاط با جزای اعضا تا بدان
ساز شدن از دوائی فصل طبیعت و بعد بود و چون در معده حاصل و تر و غصه و
استخوان رطوبت و غلبه این اعضا ضعیف بود دفع ایشان مفضل را بمرکز کرد
و بسیار باشد که ماده آن در بندگاه متجمع شود و بندگاه سخت گردد و بکشتان طبع
در بیم پیچیده شود یا کوز بماند و باشد که در میان بندگاه انگشتان کوشش
فرونی پیدا یابد و این از ماده دموئی افتد و تخم از ماده بلغمی و سوداوی و سبب است
حرکت معده حاصل است موافق الجمله و جمع و نفوذ مواد هم درین مواضع ملبده و تر
گردد و اگر مردمی را که معده اول فقرس پیدا یابد و این علت بیشتر پیران تا قبل
و مردم خفق و سوداوی را افتد علامات شناختن هر ماده و سودا مزاجی
همون محل و لمس و ضربان و گرانی و تند و خراج صاحب و ضربافتن از دوائی
موافق و راحت یافتن از دوائی سقاء طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب
و چهار دوره و ایتلاف فصل و سینه و سن آسان بود چنانچه مرا را تقدم بیان شد
و آنچه دلالت کند بر ترکیب ماده آنست که از گرم فقط و سرد فقط نفع نیابد و اگر
دفعه نفع یابد و دفعه دیگر از سندی منتفع شود و گاهی را که مزاج گرم بوده باشد
و تداویر یابد و طب چون خوردن میوه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب
بسیار بود که ماده این علت فاسد شود همچو سده و علامت آن بآن باشد
که وجع یا کله یا سوزش بود و از جزای گرم و ملاهت جابر متضرر شود و از چیز
خشک راحت یابد و آنجا که ماده ریخی بود و خفت محصل و انتقال در و از محله بران
وال کرد و دفعه تمناول الطعمه و نوا که با دیگر هم بآن کواه باشد و آنجا که این ماده
از حرارت و حدت بر تیره باشد که در استخوان در رود و از تپا کند و این را طبعیا

در بیم خوردن بی ترتیب و بسیار باشد که بحیث ششمی عظیم منقلب گردد و در این صحن
حرکتی نامحسوس کرده شود و آن ماده در بندگاه ریزد و بماند و این مرض میراث بفرزند
رود و در یکاه بماند و بعد سکین در هر چندگاه عود کند و سبب در ماندن این علت
آن بود که در معده حاصل گنجای مواد ضررست بی اختلاط با جزای اعضا تا بدان
ساز شدن از دوائی فصل طبیعت و بعد بود و چون در معده حاصل و تر و غصه و
استخوان رطوبت و غلبه این اعضا ضعیف بود دفع ایشان مفضل را بمرکز کرد
و بسیار باشد که ماده آن در بندگاه متجمع شود و بندگاه سخت گردد و بکشتان طبع
در بیم پیچیده شود یا کوز بماند و باشد که در میان بندگاه انگشتان کوشش
فرونی پیدا یابد و این از ماده دموئی افتد و تخم از ماده بلغمی و سوداوی و سبب است
حرکت معده حاصل است موافق الجمله و جمع و نفوذ مواد هم درین مواضع ملبده و تر
گردد و اگر مردمی را که معده اول فقرس پیدا یابد و این علت بیشتر پیران تا قبل
و مردم خفق و سوداوی را افتد علامات شناختن هر ماده و سودا مزاجی
همون محل و لمس و ضربان و گرانی و تند و خراج صاحب و ضربافتن از دوائی
موافق و راحت یافتن از دوائی سقاء طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب
و چهار دوره و ایتلاف فصل و سینه و سن آسان بود چنانچه مرا را تقدم بیان شد
و آنچه دلالت کند بر ترکیب ماده آنست که از گرم فقط و سرد فقط نفع نیابد و اگر
دفعه نفع یابد و دفعه دیگر از سندی منتفع شود و گاهی را که مزاج گرم بوده باشد
و تداویر یابد و طب چون خوردن میوه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب
بسیار بود که ماده این علت فاسد شود همچو سده و علامت آن بآن باشد
که وجع یا کله یا سوزش بود و از جزای گرم و ملاهت جابر متضرر شود و از چیز
خشک راحت یابد و آنجا که ماده ریخی بود و خفت محصل و انتقال در و از محله بران
وال کرد و دفعه تمناول الطعمه و نوا که با دیگر هم بآن کواه باشد و آنجا که این ماده
از حرارت و حدت بر تیره باشد که در استخوان در رود و از تپا کند و این را طبعیا

و شربتهای مناسب بخوراند و انتظاری که در وقت صبح و شب
و چون نفخ پدید آید سبیل صفراد بند لیکن در عله مواد گرم چون سی یا در وقت
افتاده باشد یا تشنگی غالب و حرارتی در سبیل دادن و در غذا و شربت ملاط
جانب آن باید نمودن و سکنات آنها در دایره هم بکار باید داشتن و آنجا که
خام بوده از ابتدا در نفخ ماده کوشند بمیان بخوراند و کنگبین عسل بر نماند
آب رازیانه و اسبابه آن در دفع دور دارند و نفخ تمام استغراق کنند و این قسم
چون عسر ترست استغراعات این قویتر باید و قوی قبل از سبیل و بعد از آن که
و مبالغه باید کردن و آنجا که ماده آن مرکب از طبع صفر بود هم شست تدبیر نفخ باید کرد
بخوراند چندی مرکب که مناسب هر دو ضد بود چنانچه در شرط الغب و غلبه غیره
و اسبابه آن مذکور شد و قوی بسیار باید فرمودن و بعد نفخ سبیلی که هر دو غلط
دفع کند دادن و آنجا که ماده از سودا و سی غالی نباشد از مضامین و سبيلات سودا
استعمال باید کردن و هرگاه نفخ دیر حاصل شود ما را الاصول بار و غن خروخ چند
باید دادن و آنجا که با سبیل ماده دفع نشود مراتب قوی بعد از آن باید دادن و
چنانچه در بحث امراض کرده و مشاهده مبین شده و بسیار بود که بعد از مراتب نفخ
شما شد و حاجت سبیل نیاید و آن را برای طبیب محرم شولست و بعد از این
تنقیحاً تحلیل تنقیح ماده و تقویت عضو و تشکین و حج باید کردن بهالیدن تیز آب
و روغنها که در دفع الورک و عرق الشا ذکر شد و قبل از تحلیل ماده و نفخ تنقیحاً
عضو چوب و ملینات و محلات بکار نشاید در شستن زیرا که منافصیل بعد از آن هاله
ماده بکرت آمده دفع کنند از خود و آن ماده باز گردد و در بدن طبیبان کابل بسیار
گردد و از آن حال هم حدوث انواع امراض باشد و اگر با اعضا رسته تخصیص دل و دفع
از و ملاک گردد و این نوع خطا از طبیبان کابل بسیار واقع شده است و در دفع
قوی هم قریب بدین قسمی که از سبیل ضعیف هم جهت تحریک کردن آن است
و دفع نام نکردن در اول مرض منع کرده اند چون غسل مرض عصبانی واقع است

بسیار است و لیکن در وقت صبح و شب
باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است محل از آن
خبر باید نمودن و طریق حکمای سبب در علاج این چنین امراض آنست که در آن
چون وجع غالب بود طبیعت بدفع آن مشغول شود شست در تشکین وجع کوشند
با استعمال سکنات از خارج نه بخوراند که اعصاب مضرا از غلط راهم منسوخه نماید
میکنند بلکه بخورند که ماده را از عضو خارج میکنند و تحلیل میکند و مع ذلک تقویت
عضو هم مینماید همچو تیزاب فاروقی مدبر و سیف نو که سور بخانی در آن حل کنند او
زیرا که سور بخان را در دفع و تحلیل فضلات ازین اعضا خاصیتی نیکوست و
تشکین سبیل خطا سبب دهند سبیلی قوی سریع الحریکه تا از خود آن برود
ایمن شود و بعد از این چیزهای که تقویت عضو کند نوعی که دیگر قبول آن ماده نکند و
درین الا وجع مالمیدن و بدان مداومت نمودن فرمایند چند آنکه خود آن از ریه
بگذرد تا چنان فصل بران بگذرد و عود نکند و درین اوقات مداومت خوردن تقویا
بدن و مصالح مرض بر بالای غشای مناسب مقرر دارند و چون مرض کهنه و دائم
بود بخللات مذکور تحلیل آن نمایند و درین جا کاهی که است با سبیل که هم
قی آورده و هم اسهال کنند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اختلاط غلیظ سبیل
و جبابی تیزی دهند و جهت دفع صفرا از ریهها در اینات صفرا داخل سینه
دهند و کاهی که ماده خونی سبب باشد و مرض نو قوی افتاده بود فضا
تجرب کنند و اگر تشنگی نیک دهند و من این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان
یا فست شخص را مفصل گفته شده بود و آنکشتای دست لوبریک
مقدار بادنگ خوردن شده بود و اندک کسور کشته و لون آن بسیار سیاه
بود و ماده آن از منود او بی خالی نبرد جدا و مت مالمیدن و درین المفاصل کشته
بحال اصلی رسیده و او مرد و ایم الخمر بود و اگر اوقات غذا ای غلیظ خورد
اما و اوقات علاج از آنها بر همین منوالی و کاهی سبیلی ماده غلیظ هم عود

عورتی در بارشیرد است و در بواسیر چنانکه با هم خورده بود و در
سر دست و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب نبود و مدتی گذشت و اول
دوایای گرم مثل زنجبیل بر دوده و دود مشک و غیره خوردی تمام صحت
نمی آمد فرمودم تا تخم تیزره را سبک بکوبد و غشسته بر لکه کند بر تمامی زخمها
مشو و آغوشی چند روز این مداومت نمود صحت یافت و چند شخص دیگر را نیز
میفرمودم و ازین دوای بستند و بر سر میس کردند و زودی صحت یافتند
و چند مرخص را که این علت گشته شده بود و اندک فرنگ فرمودم و مالیدند
و دستور عرق کردند و صحت یافتند و چندین را که ریح الشوک داشتند هم
نوع علاج کردم و گاهی در ریح الشوک نیز آب مالیدن فرمودم عظیم نافع آمد
و طبیبهای که در عرق النساء گفته شد و در آن بسیار شستن هم از موده است
تخصیص که بعد از آن بر دهنهای مذکور میس کنند و آب معاون هم بسنی میس کنند
و پنجسین امراض مزمنه بهر علاج پذیرد و اگر تسکین باز نرود و عود کند چنان
ادویه سبک که حکمای یونان استعمال آنها را درین مرض نافع یافت اند
اما مسهل صفرا ایمانست که در امراض صفراوی مذکور شد اما چون
شرقی از آن مقوی بیسکدرم تا نیمدرم سورنجان کنند بدین مرض الفع آید
و **اما مسهل بلغم** که در سورنجان و بوزیدان و تخم حنظل از هر یکی
دو انکی غار بقون از هر یکی نیمدرم ترید یکدرم و جله بکوبند و با یکدرم مقفل در آن گرم
حل کرده بر سرشند و بدیند این کثیرت بود مردم قوی مزاج را و یکدرم
بکیزند تخم باز یانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یکی
سه درم ترید سفید سورنجان از هر یکی دو درم و جله را بجوشانند و در دود مل
آب ناشی بماند نگاه آنرا صاف کرده سی درم تخم سین اضافند و بدیند مردم
قوی مزاج را و حب متین و ایاریج لوغاف یا با هم سبکیده اند و طبیبی مناسب
سورنجان و انصافات درینبالاین حال هر فراجی و مقدار قوت هر شخصه و آن

را طریقی را ناما متعلق بود و کانی را که از خوردن دو انصاف باشد حب میل
او فنی باشد و محبوب است **اما مسهل صفرا و بلغم** مرکبی بود ازین
مسبکات که جهت آنها مذکور شد لیکن اجزای مسهل بلغم کثیر باید اگر سبک
بلغم را بصبر و ستمودنیا مقوی سازند نیکو بود و ایاریجات خود کانی بود و درین مقصود
لیکن در طبیبی سورنجان ادلی بود و **اما مسهل سو و ا** ایمانست که در
امراض سو و ادوی گفت شده مقوی بسورنجان بیان ادویه که مالیدن
انها را نافع یافت اند و دروغن زیت کرافنی در آن جوشیده بود و غسل آب
نارسیده بعد بیرون آمدن از حمام و واکشی این علت بود که بعضی از کباب
ساقی و قدیم سطر و برخاسته شود و باشد که بیدارید و اغلک ساق
حدوث شود و سبب این مرض کشاده شدن عرق بود و ریختن ماده غلیظ
در آن و اکثر ماده این مرض چون سو و ادوی باشد و یا خون بلغمی و گاه بود که چون
صفت باشد بی اخلاط غلیظ دیگر هر یک را با علامات آن چنانچه مراد امین شده
بتوان شناختن و طعامهای غلیظ خوردن بسیار و راستلا حرکت کردن که
پایهها زرد آورد و برین مرض اعانت کنند و از چخت پیکان و حمالان را بسیار
افتد و گاه بود که از انتقال ماده مرضی لمحال و یا غیر آن پدید آید و این علت چون
گفته کرد و علاج پیچیدل کند و باشد که احیاناً بسبب حرارتی عارضی عرقی
بجاده آن باید دان چیت ریش کرد و **علاج** طریق اسوب در بر
این مرض ایست که بر سر کنند از چغری سو و انگیزه و مولات بلغم غلیظ و از هر
خون را غلیظ میسازد و کم خوردن پیشتر از بضم حرکت و جماع کنند و در خشن
پایهها را بر بلندنی نهاده دارند و بسیار هم بر پایهها نشینند بلکه و ایامدار از کرده نشینند
و ماده آنرا بقصد با سلیق برود و دست محکم کنند و هم جهت مخالفت مایل سازند
و مدامتی که در قی کردن مرغی دارند چنانکه یکروز در میان قی میکنند هم قریب
بدین شفقت یابند و در جمیع بهتر نفع یابند و بعد از این تدابیر تنقیه ماده را

بایارچ فیکر و حجار سنی طبعی است و یا حب آن و فیتون است
 گفته اند که این مرض مستحکم شده باشد چاره ندارد
 بشکافند و رگ را بید کنند و بدین شیوه سازند و بدست بمالند تا خون غلیظ از آن
 بسیار برود و ماده از عضو منقطع گردد و در بدن تشنگی و نگاه اصلاح آن
 و اگر این نباشد و از خود ترسند و یا باریک ماده یا بنجامیسل کند لیکن درین
 تبریر ساق ضعیف و لاغر شود و چون ماده آن سوداوی بوده باشد از قطع آن
 بیم انشاز آن ماده بود و در بدن و پدید آمدن امراض سوداوی از آن و الله اعلم
و اگر الفیل این یعنی بود که ساق و سر باری سطر شود چنانچه شبیه کرد و بیا
 پیل و سبب آن غالب آمدن خون سوداوی جاد و یا بلغمی بود و جروق منوضع و
 نفوذ کردن آن از رگ بگوشت و تشنگی کردن گوشت بای آن ماده را و ضعف
 جذب محصل ماده را و دست از انداختن موله سودا و زور کردن بر پاها در سیر
 جمله برین علت اعانت کنند ازین نیز بدین جهت باطلان و سقایان را بسیار واقع
 شود و گوشت این علت را علاج کردن دشوار بود و این بیشتر ریش کرد و جهت
 بودن ماده این صلب تر و تیز تر از ماده دوائی و گاه بود که باکله منجمد شود و چاره نر
 بای را از آن نوبت یا از بند کاه قسم اگر خوره در سر بای باشد **علاج**
 ضعف این علت را علاج قوی دوائی باید کرد و قوی آنرا بعد قوت از تنقیه بعد تیزاب
 کاری قوی اصلاح ممکن بود و دوا بسیار و مکرر نهادن بر اطراف پای خصوصاً
 بر عروق و مصلیهای که دانست که ابتدا از آن محصل بنیاد شده بود و نافع بود فی الجمله
 فقر من این وجع صعب بود از جنس وجع المفاصل که در سر بای پدید آید
 و مردمان فاسق را بسیار افتد و ابتدای آن گاهی از انگشتان شود و بخصوص
 از انگشت بزرگ و این بیشتر باشد و گاهی از پاشنه شود و یا از شیب قدم
 یا از یک پهلوی آن و باشد که عام شود و تمام سر پا و بیالاراید و در دران همه
 برسد و ماده نفوس در باطن مفاصل قدم و یا در غشاء محیط بدن مفاصل باشد

وجع مفاصل عود کند و اندک عضو و دام حرکت
 و گاهی آن و عدم صلاحیت محل چنانچه در وجع المفاصل واقع است سبب است
 قبول و نزول ماده گردد و بلا شبهه و ماده محاسباب حدوث این
 مرض همان است که در وجع المفاصل گفته شد و شناختن هر ماده بدلائی که
 هم انجا بیان اشارت شده میسر گردد و این علت مردم خصی و گوشت را نسبت
 و زنا را نیز ندانند و در وقت و منقرض را پوست خضیه و راز گردد و **علاج**
 طریق تدبیر این مرض همانست که تفصیل در وجع المفاصل مذکور شد لیکن
 بنده یان اولی و از موده است و حضرت خداوندی سلطان حسین با یقرازی
 بزرگان را بدین نوع علاج کردند و زودتر و بهتر علاج یافتند و تقویت مجدد
 تنقیه و رمج قوی در اول این مرض همان مشت آورد که در وجع المفاصل مذکور شد
 و الله اعلم و در دیا شسته غیر نفوس سبب آن یا ضربه و سقط بود
 انجا یا میاد کل از منی را در آب حل کرده طلا کردن و آرایش حین و حب الشفا
 و امثال آن بر بالای طعام دادن فایده دهد یا سبب فشار شده شدن و منوره
 بود و یا بعد از آنکه آب سرد بسیار بر آن ریخته باشند همین طلا فایده بخش
 و یا سبب بختن ماده بود و در آن محل اندا عالی بدن انجا تی کردن طلا کردن و غن کل فایده
 رساند که زیاد و کمند شود و تیز بای بالبدن بر غنی محل و مسکن بدین نوعی و الله اعلم بالصواب
باب بیست و ششم در بیان سموم داد و دویه زیانکار و حیوانات
 سمی که زنده و در ریاقات مطلقاً و طریق خوردن بعضی سمها و دوائی مضرت خط
 صحت و دفع مرض و احتیاط از زهر و سموم و از حیوانات سمی و موزی و علاج
 کسانی که زهر می بریشان دارد شده باشد بخوردن غیر آن بدانکه سم آن
 که چون بوی از دوجه دارد شود و بر بدن فاسد شود مزاج روح و یا مزاج جمله نر
 بنحایتی که از اثر صورت نوعیه اوست خواه کیفیت ممدان باشد و خواه نباشد
 و در بایق چیز است که چون بوی از دوجه دارد شود و بر بدن بنحایت دفع سمیت

نماید از بدن خواه کیفیت مبدآن باشد و خواه نباشد خواه در درجه
مقدم بوده باشد و خواه موخر از نخست موسوم بود و بقا در هر حیوانی یعنی متعلق
بسم و بنابرین اصطلاح هر سیمی بخاصیت دفع ضرر سیمی دیگر میکند نسبت بدن
تریاق فاروق بود و آنچه این افعال کیفیت غالبه کند از اسم و تریاق که موسوم
از از جمله ادویه زیانکار یا نافع و مقوی عد کنیم و لیکن در عرف طبایع جسمانی که چون
وارد شود بدن فساد می عظیم کند خواه بخاصیت و خواه کیفیت غالبه و خواه بد
و این فساد خواه که نسبت بمزاج تمام بدن باشد و خواه نسبت بمزاج روح تنها
و خواه نسبت بمزاج عضوی مخصوص از اسم کویند زیرا که هر کیفیت که بمزاج رابعه
رسد فعل اسم آن ظاهر میشود و تریاق در مقابل این بود یعنی آنست که
چون وارد شود بر بدن تقویت بدن و دفع سمیت و مضرت سموم کند خواه
بخاصیت و خواه کیفیت غالبه و خواه بهر دو تقویت خواه که نسبت بتمام
بدن باشد و خواه نسبت باروحی از ارواح ثلثه و خواه نسبت باعضوی از
اعضا و هر یک از این اسم و تریاق سه نوع بود نباتی و معدنی و حیوانی
اما سموم حقیقه نباتی که پند یان جمله از ابلس و بسی و مهورا و کیدار
و حیوت نامند آنچه محسوب است افعال آن یا زده است هندی و بطریق که حکمای
هند تحقیق هر یک کرده و نام نهاده و بیسان حالات آن نموده اند آنچه ثابت
میشود سینکایینی است در نوع هیات بشاخ آهواره ماند و آن در کوه
کیدار پرست که میان هند و خطای واقع است میباشد و قوت اعلای آن
بمرتبه ایست که اگر کس آن کنند عرق تن بدن آلوده شود و یا زبان
رسانند در ساعت سرایت کند و هلاک سازد بواسطه متکلیف شدن روح
ملاقی جلد از آن و فرار کردن بطرف مباد و منشای خود که آن دل است و فاسد شدن
روح حیوانی را اندر دل و یا فرار نمودن روح از کیفیت آن و محض شدن یا بر
رفتن از دل چنانچه در افراط اعراض نفسانی دانسته شده و حکمای هند امتحان

قوت بدان کنند که بر شاخ کاوش بر دار تعلیق کنند و بدوشند اگر بجای
خون آمدن گیرد بغایت بقوت بود و الا بهترین سینکای آن بود که بوزن کران باشد
و چون بشکسته خون آن سیاه و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن
پایل بسیم خنی نیز یا سفیدی تیره یا زردی بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بر روی
آن چیزی همچو سحیح طلق یا کافور پدید آید و سخن آن قوی از زرد و سفید باشد
و زردا قوی از سفید بود و از جمله سموم نباتی و غیر نباتی سینکای سیاه و قوی
باشد و گویند که اگر از ابر کباب مانند از بدن موزر را کب سرایت کنند و این
قسم کمپاب بود و آنچه یابند حکما و سلاطین هند کسی ندیده و در جسم منقول
نوعی از زمین است و پهل که بعضی از اهل بل که پند صحنه ایست و گویند صحنه کجاست
و گویند بلبل موشی بود که در وی سیمی بر ویه و یا این صحنه اینجا حاصل میشود و کالاکو
یعنی سیاه کل و آن بخی بود که کل نباتات آن بسیاری گراید در هر هیئت و لون شبیه
بجد و از نقش یا سیاه بود و اعلای آن نیز در کوه کیدار پرست شود و در قوت
بود بکل و سنگ او هم در غایت قوت باشد و بهترین او آن بود که براق درون
و صلب و کران وزن نیاید چنانکه بخی است در هیئت و نامهوری ظاهر
شبیه بجد و در لون درون آن شکری بود و درون او بسیاری گراید و نبات
او بمقدار ذراعی متوسط براید و برگ آن به برگ خس ماند و کل دی سرخ باشد
که نزد بود و یا بنفشه اعلای آن در کوه کیدار و سرحد غت کوچک یابند و بهترین
آنست که بوزن کران باشد و اندرون دی صلب و براق صحنه مانند بود و از قوی
بمرتبه ایست که اگر مقدار از زنی بخورند در یک لحظه هلاک گرداند بعضی روح و من دیدم که
زنی از حضرت گفته اند مقدار دو دنگ خورد و یک لحظه زبان و من حلق او را برنج کردند
و اگر کم گشت و بعد چند ساعت باز بحال خود آمدی آنکه تریاقی خورد یا عادی بوده باشد
و در اسم پیش که حکمای یونان و اتباع ایشان از از جمله سموم قویه عذکره انداخت
و چون بوی بیجاک مملک نیست و دست بد و میتوان بردن و بیشتر تریاقت میشود

در ترکیب و معالجات این عمل بوده و آنچه بین ممالک می افتد
و در میان و یا چنانچه چنانچه این هر از اصناف چنانکه گفته
و دانک و یا نیم گرم از آنها شده بود و بعضی روح و درون و بیست و پنج
باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته می شود و از دیار هند و هرات و سیستان
که سفید شکر رنگ و تیره و طولانی غیر خرد و در کو بهای و حوالی شمیر از اعلای
آن یابند و از بعضی محمود هم گویند و یکم که هیچ نوعی از محمود و آنها باشد و
اصناف هندی و بومی و از جمله سموم نباتی این افسون قبول میکنند و این حال شکرست
با کد روی همیشه عمل میکنند بلکه بیشتر مضرت او کیفیت غالب است زیرا که هر چه از
نباتات نجاسیت مخصوص است و یکم قبول افسون میکنند و یکم اگر ازین کشنده بود و سوز
در دهن و غلبه حرارت و از لطف و اسهال و شش خشک تحلیل روح بلد و
یعنی زرد و چوبه مانند کاهی آزاد در میان زرد چوبه را ریخته و بنامشیت که زرد چوبه را با چوبه
شسته کنند بلع و تقبل آن کنند و این در نوت چنانکه قوی و کالاکوت بود و جوکیان که
که در جنتی چون در جنت که طبعی کنند در میان عصیر یک تا توره منعقد شود و صفی
عمشی از آن کس که در طرح مفید بود و الحمد لله الی الراوی شناسا و اوست و این
گویند یعنی در تبخیر مانند و آنرا کاهی در میان زنجبیل هم یابند و بنابرین زنجبیل را در
تخمین کنند بلع و نقل کنند و این در قوت مانند چنانکه توسط باشد و بسیار دان
که در زمینی که سبکیا و کالاکوت و چنانکه اعلای می رود هیچ کجایی و دیگر می رود و الا بعد از
و آن نیز چنانچه ذراع دور تر بری آید و در درخت و در درخت و خاک آن محل
سبایی بابل بود و چنان نماید که گویا چوبست و در موسم کل این سبب هیچ حیوان
نکرده که هر کدام بوی آن بشنوند و ملاک شوند که سبب آنرا از او شناسند پس گویند آن
در حوالی اینها جایی که در و از آن بخیا خور و هیچ مضرتی نیاید هیچ گوید مرغیست بحری
آسمانی گویند و قتل را بعد هم گویند جهت آنکه از او از خدا سنان سیر و اگر خردین
سم میشد و بخوراندند غذای می شود و هیچ مضرتی نیاید و جوکیان و حکیمان بنده آنها

نیز در انجارد و در وقت کل و بوقت رسیدن آنها و انجا انچه خواهند چینه و مضرت
و جوکیان دم گرفته کل آنها را چینه و در طبیعت مطلق می کش میان کجای یونان و
خلاف است پس بدان جمله را سرد می دارند در مرتبه را بعد جهت بعضی آثار و فساد آنها
تا به خواص اینها می شناسند و حکمای یونان که گرم و خشک دانسته اند
در مرتبه را بعد جهت بعضی آثار که هر آن که در این یافت اند و چون تجربه حکمای
و درین سموم بیشتر است جهت آنکه در این اشیان است اعتقاد در شمال اینها را
پس بدان باید که در دالدا علم و طعم همچون ازین اصناف مذکوره تلخی و تیزی
و سوزندگی نباشد الا در مهورات که آن سوزانده باشد و لیکن جمله اینها را خورند
باشند و فی الفور از خوردن اینها حوا چنانکه بعد از خوردن اعضائی که بسیار
و غشی و دوار و بیادید چشمها بیرون خیزد و باشد که رفات کند و باشد صرع گیرد
و گویند که از بوی آن نیز صرع می افتد و هر که ازین آفات خلاص شود کم بود که اندر دق
و سهل افتد و جمله اصناف پیش دفع ضرر سبع اکثر حیوانات اند چون بآب سائید
بر آن بماند و یا ترتیب کرده بخوراند و حکمای هند حفظ قوت و نگا داشت جمله این
سموم در میان کهنه غلبه نیست کنند و از یکسوی موجب شنیدم که گرفتن این سموم قوی
چنان بود که در وقتی که این چهار رسیدند انجا روند و در آن صحن غلفای آن مواضع تا
خشک شده باشد و با دانه را برده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتوانند خورند و از
یا فتن شبیه های تاریک در آن موضع سیر گفته هر جا که سمی قوی باشد از آن موضع
شعاعی ظاهر گردد و قدری خاکستر بر آن محل ریزند و در زبان علامت آن محل را بکنند
و آن را بخورند و با حیات از آنرا بزدند و اما دوائی زبان کار نباتی
که آنها را از جمله سموم عذکرده اند بلا در شهری شهرست طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم درجه از بوی عسل که در میان پوست و مغز اوست بینی در وی دریم
و عسل در وضع و مغز او هر جایی تن که رسد درم کند و ریش کرد و چون بخورند

مازنیون از تیوعاست و آن دو نوع بود یکی را برک آن بزرگ باشد و رقیق
 شبیه برک زمیون و بر ساق نبات دی جمع شده بعضی همچو سری پهن آن
 بازگشته و آن در او دیده مستعمل بود و دیگری را برک آن کوچک باشد و غلیظ و کثیف
 و بسیار بی مایل و همچنان که در بر سر وی بعضی جمع آمده و این وی بود و
 در دم از تری و خصوصاً آنچه در او است که بکثرت حرارت و سوزش درون
 و قوی و اسهال مغز و غشی و تشنج و تبیت جلد آن کرم و خشک بود در چهارم درج
 و لیکن تفاوت چون قدری از آن با شراب بیاشامد سسی هوا را بیانیغ
 بود و گویند چون نوشیدن مسک و خوشک مازنیون بخورند بپاک شود شرم
 از تیوعاست و شاخهای او متعدد از زمین بر آید و برک آن بر برک طرخون
 و بید که چنانچه مانند آنچه ساق آن سرخ از آب دور بود اقوی باشد و
 و در دم از وی هم گشته باشد بقی و اسهال مغز و حرارت و سوزش در
 و غشیان و غشی و تشنج و طبیعت شیر وی کرم و خشک باشد در چهارم
 درجه باشد آب بیاشامد نهش و مام را نافع آید و طلای آن عظیم مفید بود
 با آنچه زنده و میگویند مستعمل است اعصاره محمود است و محمود را بعضی ترک
 گویند و آن از تیوعات معدود است طبیعت سقمونیای کرم و خشکست در آخر سقمونی
 درجه لیکن کرمی بر وی غالب بود از خوردن وی تشنگی عظیم و غشیان و اضطراب
 و حرارت و اسهال مغز و سنج و ضعف دل و معده و بیکر پدید آید و عرق سردی
 و گویند جگر را بکند از و نیم درم از وی گشته باشد و عصاره نبات هرنی و
 مازنیون و شرم را بهرین مضرات بود و لیکن عصاره هرنی اقوی بود و اگر چیزی
 شیرین از تیوعات بیالایند چنانکه مقدار نیم و آنک گرفت شود قوت آن زیاده
 از مقدار که گواران عصاره است بود و بسیار را دیدم که بیک موده را بوقت میکنند و لغمه
 نان شیرازی آکلیند چنانچه مقدار می خورد از آن شیر گرفته میشود آنرا می خورد
 قوی و اسهال بسیار میکنند و سلامت خلاص میشوند و نفع می یابند لیکه کای

بهم محتاج میشوند بلکه منع افراوان کنند بسکنتات مثل دودغ کاوی و طعام جز
 و ترش و غیر اینها از تر باقات و شرب و طلای سقمونیای که یک کیعرب را باقی
 نافع آید و شربتی از سقمونیای شوی از دانی تا دو دانگ و نوشی کای
 که بفارسی آنرا خزیره گویند و چهار پایی آن را غلط خورند و در سخت در
 شکمان گیرد و بیاماسد و بهرین طبیعت آن کرم باشد و رسوم درجه
 بود در دوم درجه از خوردن گیاه و شرم در آن ناشسته متعسر شدن و تشنج
 نفس و سرفه و در شکم تشنج عظیم پیدا شود و بیشتر کدیرم از وی گشته
 بود و تفصیل آنچه آب کمتر خورده باشد و آنچه بر وی باشد اقوی بود و کل
 بهرین خاصیت دارد و آبی که در شکلی در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد
 لیکه از تری انواع بود یکی از وی بعضی جاها کایک عاشقان گویند برک
 و شاخ آن برک و شاخ ناخواه شبیه می باشد اما احتیاطاً در برک آن هست و کل
 وی زرد دست و نبات وی از شربتی بلندتر نشود و چون نبات وی برسد
 اندک خاوری حبای کل آن پیدا شود و طعم آن تیز و سوزاننده است
 چنانکه از تازه آن قدری اگر بگویند و در عضوی بنهند و در یک ساعت الی کند
 و غالب از عصاره آن اگر بیاشامد محارمی اعضا می درونی را ریش گند
 و حرارت و سوزش در درون پدید آید و بپاک سازد طبیعت آن کرم و خشک
 و رسوم درجه و آن ضا و غفن و لسع حیوانات سمی بود سداب بر طبیعت
 آن کرم و خشک باشد و رسوم درجه از بسیار وی سوزش و حرارت اندر تن
 افتد و چشمها بیرون خیزد و رنگ سرخ شود و بول و غایط پاکیزد و بپاک سازد
 و او تر باقی اگر سوسوم بود شربا و طلای و ضا و بپاک سازد و طلای آنرا از بزرگترین
 و نبات آن نیم دراع بر آید و بر کهای پهنی آید و این هم در غلایها بود آن غلایها چون قهبا بود
 و در غلایهای دیگر رقیق و بهرینست قد چندان هم سرخ و سفید و سیاه بود
 تفاوت نبات وی طبعی جلد سرد و خشک بود در ششم درجه و سیاه وی

جمله آخر باشد و بعد سسرخ وی و کل سیاه وی سسرخ بود و کل سسرخ وی زرد بود
و کل سفید وی سفید باشد یا شکری و از خوردن اینها چشمها سسرخ شود و چشم
کند و چاهها و خارش تن و دوار پیدا شود و زبان سیاه گردد و بیاماسد و کفک
بر لب می آید و اعراض حسون ظاهر شود و از بخت بسیار جاهها از اسک و بخت
و یا شد که از خنثانی بملک کند و عصاره ورق او را نیز قریب بدین خواص باشد
قرب شهر بود و به یک قلمه در آن جهت کثرت میل ایشان خوردن آن و
با صطلاح ایشان اسرار گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و در آخر سوم در حار
بسیار خوردن آن قریب بجلالات بزرگ ظاهر گردد و بسیار بود که بملک کند و او
آن چندی بود و صنعتی که از پوست آن سیاهها سازند اگر چه در لون طبیعت و
طبیع و بدی بوی قریب و لیکن در خواص افعال و مضرات بدان مرتبه نباشد
و شاید آن خشم از این قریب است میسرو ج الصنم و ج نبات لقاح است
و بعضی عوام آنرا بچیک گویند کل او سسرخ بود و نبات او در مغز از بسیار رطوبت
و بعضی اطراف سر او که در قریب است همچو چوب باشد و بعضی چوبی است و در کمال
و شاخ شده باشد و در دوشاخ آن دیگر در رفته چون پاهای و شخص که در هم بود طبیعت
سرد و خشک بود و در آخر سوم در کمال بود و از خوردن وی اعراض انقباض
رحم و جنون پیدا آید و باشد که بر سیاهان مانده و بیان گوید و باشد که به تها
در آن کیفیت بنامد و بعضی را قریب سالی هم دیده شد که در کیفیت آن بود و بعد
از آن بسلامت صحت یافتند و با جمل در دماغ خللی عظیم میکند و اگر بسیار خوردند
بسیار زد و گویند بخی از آن که یک سال بیشتر زنده نماند و بنا برین هیچ آنرا بعد ظهور
از شیب خاک بر میان سگ بندند و پی کنند تا بکشد و بعضی سخره از بخت جفت
شد که به نیت محبت کننده باشند تا بغور محبت کنند آن سگ را بنان خوانده
باشند اندکی شخصی که محبت او مطلق است خوانند اثری از آن خلل نبود
پیدا آید خصوصاً که ساعات و دیگر شرایط رعایت کرده باشند بعضی درست

مریخ در روز مریخ بطالعی که مناسب مریخ بود و زحل در هفتم افتد بخرم تا بموت
نخوات مریخ کنند و او عید لایق برقع عدو خوانند صایم و تنها و انگاه به نیت
ختم آنرا بدست و اول بکنند و در آویزند هرگاه خشک شود عدو دفع شود و به نیت
مرض هم چنین نافع آید و در بروج طلا اکثر تسووع بود شوکران به نیت بری
مشهور است و آن پنج نباتی بود شبیه نبات رازیانه بری و در حوالی نزد غنچه
بسیار شود و گویند شوکران خشم این نباتی بود که هیچ آنرا نیت نامند طبیعت
آن سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه از خوردن وی نیت اطراف سرد شود
و تا ریکی چشم و دوار پیدا آید پس شش و خنثی و خنثی و خشک است و بملک کند
شش از جمله انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید بنیاید جهت اتفاق جمل
اطباء می این دیار بر کوی بیش و سردی بیش شوکران و قول شش مقوب
قول حکمای هندست در طبع بیش کرده اند مشهور است در میان زمان و
طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه و در شقال از وی بخورند خارش و
سوزش در چشم تن افکند و بیاماسند و بملک سازد و خرق سسياه
عروق صفار که برگ و سیاه رنگ بود که از نزدیک اصل وی شیرین طبیعت آن
گرم و خشک در آخر سوم درجه از آن چون زیاده خورد اسهال با نواطلند و
کلو بکند و در دوم از وی شش خشک بملک سازد و جیاهنک تخم و خنی
بوید بوی و بلند بقدر یک ذراع و نیم فاد و ذراع در کنار بعضی آبها بسیار
روید و برگ او شبیه برگ قنط بود و ساق وی شاخ عودی و بزرگی
مایل بود و هیچ آن اکثر زرد باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول چهارم
درجه بکرم و نیم از وی کشنده باشد و فعل و اعراض آن همچو فعل و اعراض
خرق سیاه بود و گاه باشد که چندان فی آورد که باز نتوان داشتند و بعضی
گفته اند که بملک تخم تربید سیاه است و تربید زرد پوست بیخ وی است و آن
که این شجره در کنار آن بسیار روید مضر باشد و جیاهنک بنده ای اقوی بود

از غیر پستی صمغ سداب بری که از انقباض کوبند حرارت وی زیاده
از حرارت نبات وی و در بدن وی همان امراض پیدا آید و باشد که باو
در شکم افتد و زبان بیاماسد و بکشد و احراق تخفیف آن نیز زیاده از نبات
خود بود لیکن جهت رطوبت فضا که در اجزای احراق و در بدن نبات
بعد از سستی سوزش و حدت در کوفه و بدن پیدا آید و قوت این صمغ سداب
بیشتر نبات میوه نریج از ابضی و شکم کاه و لیان کوبند جهت آنکه کاه و لیان
آنرا کینه و خرد کنند و در طبیعت بکشدش کوبک مانده و لون از زردی سیاهی کر آید
و نریج و بر دست چسبیده باشد و اندر کوبیده طبیعت او گرم و خشک بود و در
سوم درجه و اندر خوردن او در شش شانه و احراض در ریه خورده پیدا آید و کوبند
قرب بپیت در جازوی کشنده بود کندش و خرق سیاه و عطر طیشا
و عصاره قشال الحار لقون سیاه و سونیز غیر مستعمل و بر
زرد و سیاه طبیعت این جمله گرم و خشک است و در سوم درجه از خوردن
متفکس کشتن و تاسه سر کشتن پیدا آید و باشد که چندان فی آید که نتوان باز دان
و باشد که اسهال عظیم کنند و باشد که خنق آورند و اگر بیشتر خورند بهوش سازند
و قوت را قطع کنند و خرق سه و آورند و تیشخ ملاک سازند و کندش سخی بود
حار و خرق را غلطیت کوبند که نوعی از بخور مریم باشد صفتی از ان صفت شود
و طلو اگر ان نکار دارند جهت صوت سفید ساندن و صفت آن با تاراب علو ایستادن
سبع بوم و شکم و جع اینها رانافع آید قشال الحار را بعضی جاها با سفید سفید کوبند
و باران شبیه بیکر بود و لیکن کوبیده باشد و کوبند که خرق سفید را چون سک
و فوک بخورند بپزند کشت که دار و چیزی بود و بخور وی سیاه در میان و بر کنگر آید
و در وقت خشکی آن طبیعت آن گرم بود و در سوم درجه و خشک بود و در اول چهارم درجه
یکدم از وی کشنده بود با فراط اسهال و قی و تهوع و سوزش درون و تیشخ
و خنق و سرفه در اول حال حرارت و اضطراب و ضعف غلبه کند

پوست بنج درخت شاه توت چون از تنقیر آن بسیار بخورند اسهال
رقی مفرط آید و در تیشخ خشک بکشد و باشد که شکم باو بگیرد و بیاماسد و اعضا
ندر شود و زبان کران و خنق افتد و بکشد و اندکی از وی تسهیل رانافع آید
و کوبند آن تریاق شوکران است و چرک که از درخت توت روان بود سفید
و در آخر سرخ شود و سوس رانافع آید شرب با و طلاء بسیار خوردن آن با خطر بود و
حول آن مبلک جنین باشد خالق الذهب و خالق النمر این
هر یک کبابی اند که چون کرک آن یک را بخورند و یک را یک را خنق بپزند
و بزجک و پوزوسک هم از سوده اند و خنق باک شده اند و خوردن آن
تغفن اخلاط و اعضا پیدا آورد و ملاک سازد و خشک اندر کام و در بدن و زبان
و طلق و قصبه شش قبضی پیدا آید و آس کشند و در بدن خشک میشود و از زمین بوی
می آید پس زبان بسته گردد و اعلاج اندر بناگوش پیدا شود و توافر و با و اندر شکم است
در غش و تیشخ خشک بخورند و او می تخمست تلخ طعم بیست و چون بسیار از ان
بخورند قبضی و در وی عظیم در شکم پیدا آید و بکشد طبیعت آن گرم و خشک باشد و دوم
درجه و چون مقداری از ان با شرب بیاماسد که اسهال رانافع بود و در سوم درجه
هم مفید آید و رنگ نوعی از نوشایی بود که در جگر کبابند می شود در طبیعت شبیه
بلوبیا بود اما پوستی مر جانی و سخت دارد و شیران سیاه باشد و خردی سفید میجو بویا
یکدم از وی بخورند متفکس کشتن و قی با فراط و در او رسد و بهوشی و تاسه و ضعف آید
و باشد که بکشد قبط مشهور لب با دوع بود و آن چند نوع باشد و طبیعت جلیه بود
درجه و تر بود و در دوم درجه انچه سیاه یا سبز با طاسی باشد و در هر دو
سه باشد یا در میان بوسیده در خنق مضرایر مواضع عفن و جایی که
در شلوک بسیار ریخته باشد سخت بد بود و علامت صفت اخیر آن است
که چون دست بدان کشند رطوبتی از جع عفن از ان بر دست چسبند و چون از ان کشند
و بپزند زرد متغیر و متغفن گردد و در کوبیده با و در خوردن این ضعف و خنق و قی النفس

و باد در شکم و معده افکند و فراق و عرق سرد و غشی بدید آورد و در تنگ کوفه زرد شود
 و بلرزانده باشد که بخند تمام و یا سکه ملاک کند و صالح آنرا که میخورند اگر از خاوه
 آن بسیار خورند بیضه آورد و غنیمت الشعلب مشهور به انگور سبک بود
 و پنج آنرا تر ب رو با و نامست و آنچه انگور های زرد بود مستعمل بود و نسبت
 به یکرا صفا شش کم مضرت رساند و بسیار نفع دهد و آنچه غیر از زرد و بعضی را
 از وی خاصیتی قریب به افیون باشد و چهار مثقال از ترابین صنف کشنده بود
 بخورد اعضا و اخلاط در روح و اخلاط و کاه بود که فی خون و اسهال مخاطی آورد
 و سبک کند و کمتر از چهار مثقال اعراض جنون آورد و گویند جله اصحاب وی سرد
 و تر بود در آخر دوم درجه لیکن صنف کوفه بلبل و تر باشد و از بسیار خوردن
 صنف صالح وی تنگی نفس و اختلاط عقل و بر اطراف و دوار بدید آید زعفران
 طبیعت آن گرم است در دوم درجه خشکست در درجه اول گویند که چون
 چهار مثقال از آن بخورند بفرج بسیار ملاک کند صمغ زریقون بری در طبع
 و اخشا و قریب بود بصمغ سداب بدی لیکن در اعضا از بدن بر تبه نباشد
 ایشان معروفست طبیعت آن گرم بود در دوم درجه و خشک بود
 در سوم و صنف آخر تر باشد و گویند ده درم از ایشان بخورند بیکشد
 و اعراض آن قریب با اعراض انجره باشد سورخسان سیخ معروفست
 است و آن سیخ و سیاه و سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد
 ظاهر اربابنا طبیعت آن جله گرم و خشک بود در سوم درجه و از طوبیت و تقصید
 خالی نباشند و سیخ و سیاه آنرا بیس حرارت بیشتر بود از خوردن آن
 اعراض خرق و فطر بدید آید و ملک باشد بخان صعب و شدت نبی از سفید
 از خنجر دم نمکیدرم تا یک مثقال بود و خستل در عربستان بسیار باشد و پند و اند
 خردماند و پوست وی در آخربد وی گراید و طعم وی بغایت تلخ باشد خوردن آن
 کرب و قی و اسهال مفراط آورد و باشد که ملاک سازد و آنچه مفراط از شکم آورد

۴۶۱
 و آنکه از وی کشنده باشد و یکدانه از تخم دی و یکدانه از پوست دی هم کشنده باشد
 و عربان بادیه بخورند آن معاداند و بجای میوه خورند و مضرت نیابند و چنانچه
 از تنگی عرق و داخلی را نافع آید و باطل است عمل از پنج وی یکدم بود و عصا
 برک کشیز طبیعت آن سرد و خشکست در دوم درجه نیم ظل از آن بخورند
 و دوار و اختلاط عقل بدید آید و بیشتر بر تبه ملاک کند و چون از آن خلص باشد
 در قوت و جویست فتوری عظیم دریا باشد و این خاصیت در بسیار خوردن کشیز
 خشن در کشیز زار و بسیار بوی کردن آن بهم باشد عصا ره موم
 موم نطفی تنگی است و آن اسم نباتی بود که شاخهای آن بنده دارد و لیکن بنده
 آن اگر بنده از نیم جدا نشود و سیخ برک ندارد و اکثر در کوستان و در آب رود
 و باری هم جو غنیمت الشعلب زرد آورد و ناموار و یکدانه از آب بسیار خورد و بعضی صیان
 عصا ره از آب برند و یکدانه از آب بسیار خورد و چون انگلی از آن بکافیه شکاری را
 بخورد سبک سازد و شکار ساسته راست گردد و بوفه بواسطه سببیت سمیت
 آن پس از آنکه کشند و محل رسم آنرا بر بند و بیکشد و باقی را بخورند مضرت
 نکند و بهر حیوان و آدم که آن بکافیه برسد همین حال بود و کوفه سفید چون از آن
 بخورد و از پی آب بخورد بسیار ملاک شود و ملاک شود و بکشد و بکشد و بکشد
 که بر کبای آن باریک بود و دراز و کوچک و شاخهای بسیار و کلی دارد و کبود
 به نیست همیشه بهار و همواره کل آن روی در آفتاب دارد و بهر طرف که آفتاب بکشد
 روی آن کلایم بکشد و پنج مقدار جبه داری بزرگی باشد سفید رنگ و خوب
 و آن در کوه های کشمیر بود صیان و آن پنج از آن میزند چون سریشم شود و تیر را بداند
 بیالایست و بر شکار بزنند در ساعت بقیته و ملاک شود و بکشد از تمام سر شود
 و چون سرد شد تمام زهر را از بدن او بکشد با خون در محل زخم جمع شود و کنگری
 بدید آید از انگیز از بخار ببرد و باقی گوشت آنرا بخورند و سیخ سفر کشند و بعد بچین
 امتحان قوت و بخت بشدن آنچنان کشند که شیش پاک بفضوی فسر و نیز

تا قطره خون روان شود پس محل زخم را پاک کنند و قدری از آن بر سر قطره
 بکشند فی الحال خون را پاک گردانند و بر طرقت زخم برود چون غریب باشد که سرایت کند
 بهما نجامی جوشد و حرکت میکند و اگر فی الحال بشویند از پوست نیز سرایت کند
 سوزش غارش حرارت عظیم دارد و بیدار کند و درم کند و گریخ سازد و اگر
 علاج نکند بپاک سازد و اگر فی الحال آن عضو را بشویند و چرب سازد
 نافع بود و تریا قات مفید آید اما پس باید که پوست گریخ از خوردن
 مسوده آن پوست بزبان و دندان بیاماسد و سرفه عظیم در معده و سعال
 پیدا آید و پاک کند و زخم این خاصیت در نوعی مخصوص از گریخ تواند بود
 نه در مستعمل و مضرت آب گریخ زار از صده کتاب معلوم شده و بعدیت
 که گریخ تروی را هم این مضرت بود آنرا در درخت گویند نوعی از کنگر است
 برگ او چهار پان یا نه را یکشد و چون ثمره او را مردم غالب خوردند بواسطه خورند
 پیدا آید و باشد که یکشد و بسینه سخت مضرت باشد و تفتح آن کرم بود درم
 درجه عصا را اطراف آنرا چون غسل بحق کنند مقاومت نماید با جمیع مسموم
 و اسهال و زرقطون نامشهور است با سبب قول و اسهال و طبیعت آن سرد
 و تر بود و در درم درجه گویند و در سوم از سحوق آن چون چهار پنج درم بخورند
 سست و غشاک سازد و علی نفس و تمدد تاسد و خدر پیدا آید و در
 آن مضرت کمتر کند جهت آنکه لزجت ظاهر آرد و بلغزانند و بیرون برد و منع طلب
 تا شراوگت و گویند سه دی وی در سوم درجه بود و چینی و
 حب اسلاطین نامند و بقلط و در بر آه حب الملوک گویند بغایت
 خفیه بیدار آید و چون یک مغز آنرا درست بخورند بغایت افزا در قی و اسهال کند
 و بیشتر از دو مغز یکشد با فراط اسهال و قی و تشنج خشک در میان مغز و جز
 مثل و در برگ بود از آن سبب مهلک پیدا آید و من شخصی از اهل اسباق را
 دیدم که سبب سبیل در بدن تاثیر نمیکرد و حی که از حبیبیال در دست فرستیدند

یکبار بخورد به عوی و سیح علمی و اثری ظاهر شد و این بغایت عجیب است بسیار
 آنرا غصص و استقیل گویند و موشش چون از آن بخورد و ببرد و یکی متقی از آن
 غیر متعل باشد و بغایت کرم بود در سوم درجه تر بود در دوم درجه و در
 مزاج اعضا بود چون بیشتر ک پیاناکولی طلای کرم و کرم سبب بود را نافع آید
 و گویند خوردن طلای آن و آنکه کرم نهادن کرم سبب عقرب است و بیدار آید
 آید بغایت آنجمله بعضی آنرا گویند که کرمی بر کپا و شاخهای وی خارها
 بغایت باریک و سفید و غالب باشد و بهر جای تن که رسد در سوزش آید
 و درم کنند بطبع موم غصص بود و از بسیار خوردن وی همان اعراض پیدا آید
 لیکن با این سبب غلبه کند و در بر مجاری بیشتر باشد و الله اعلم اما مسموم
 حقیقه بعد فی خاک بیش خاصیت آن قریب بغاصبت موم و دهن درم از وی
 کشنده باشد بچشم روح و از خوردن آن همچو اعراض بیش درم انفار پیدا آید
 سم انفار بپاری مرگ موشش گویند و آن خالی سپید سنگ مانند بود
 و معر فکست و بعضی شک و تراب مالک هم گویند و بعضی گویند که آن بخار
 معده خضر بود و از خوردن آن سوزش درون و کرائی اعضا و خدر پیدا آید و
 چشمها سرخ و تن کرم و رنگ افزوده گردد و باشد که بقی و خون و اسهال
 کشنده گردد و همه تن بیاماسد و درم از وی در برگ و یکشد بچشمین روح
 و بهر موشش که از آن اندکی بخورد و ببرد و بوی آن موشش را بر موشش کشند
 بگریز و الایمیز و مجرب است سیاه مصلحه و شکر مصلحه
 هر دو را یک حال بود و از خوردن اینها اعراض سم انفار پیدا آید لیکن اینجا پیش
 ناف و روده و عسر بول بیشتر باشد و نیم درم از اینها کشنده بود و بقطع موم
 از خطا را و گویند نفوذ تام منفذ در اجرام عضو بواسطه نقل و جدت صمد
 و گویند بچشمین روح و مضرت غیر کشنده و بسته کمتر بود و بخار مصلحه
 که در کداز نقره گیرند هم قریب بدین افعال کند و بعضی آنرا هم سم انفار گویند

حجر احمر گویند سنگیست همچو بیهوشی و از وی گزند بود و بعضی دافع
 با صفات بیش تر دیک باشد و زعم من آن کینوع کرکست بقوت تر
 زرنیج مصعد از خوردن این اعراض سیاه مصعد پدید آید و همان مقدار
 ازین همان مضرت کند و آنچه غیر مصعد بود بدان قوت نباشد و دیک در یک
 این مرکبیست از زرنیج زرد و لوزه آب نارسیده و زنگار و زینق و زوشت در کزینق
 در صلابت با اینها خاک و غبار ساخته باشند و در انمال که شبیه است بدیگری که با
 دیک بود و در کرده باشند مصعد ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم
 شده است و از خوردن این مصعد امراض مفردات اینها ظاهر گردد و بدتر از اینها
 و اندک علم و اما و انار و نیکار معدنی که اینها از جمله سمم عد کرده اند و سفید
 رصاصی که طبیعت آن سرد و خشک بود و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ
 بخورند سنده و فواق و اختلاط عقل پدید آید و زبان و لب سفید و مغز سرد و بر تن
 سرد شود و تنگی نفس در دوزخ پدید آید و اندر خلق عفویتی بود چنانچه گویا از
 خورده است و اکثر گنده باشد و اگر نه نوساد مصعد سازند سم شود و
 سکی بود و سفید و صفای که از آن کج بیرون آید و از خوردن آن امراض استعلاج
 پدید آید و همان طبع دارد و خجسته وی به ستور اخر باشد حبسین از بسیار
 خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آس کند و بول و غایط باز گیرد و باشد که اطلاق
 باطل افتد و اندر معده و اسهال کانی و نفخ پدید آید و سحر شود و قهقهه باز گردد
 و نفقش تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که خجسته گشت و باشد که اعراض
 ایلا و من ظاهر گردد و بپاک سازد و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد
 و خشک بود و در دوزخ یا سوم درجه بعضی سردی زیاده از خشکی باشد هر دو سنگ
 و سونش رصاص از بسیار خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آس کند
 و لون و غایط باز گردد و اطلاق باطل افتد و اندر معده و اسهال کانی و نفخ پدید آید و سحر
 شود و قهقهه باز گردد و نفقش تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که خجسته گشت و باشد

که اعراض ایلا و من ظاهر شود و بپاک سازد و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم
 و طبع جمله سرد و خشک بود و در دوزخ و سوم درجه و نیز بعضی سردی زیاده از خشکی
 آهنگ تاره و توره مستعمل از خوردن ایک در معده و حبس بول
 خون شکم و در شستی زبان و خلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی
 و چون باز زرنیج مرکب خورده از حدت آن قروح و مسادر و سوزش صعب
 در شکم پدید آید و ایک طبع کرم و خشک بود و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ
 وحدت و اخراق و نفقش مرکب زیاده از بسط پدید آید و باشد که رنجار از خوردن اینها
 صداع خشکی در زده پدید آید و کرم کند و سوزش سخت و خلق و شکم و معده قروح
 امعا حادث شود و قی بسیار افتد و بپاک کند تجلیل روح و طبیعت آن کرم و خشک
 در چهارم درجه جدید و سونش خجسته آن از خوردن اینها صداع و خشکی خلق
 و در شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود و تخصیص آنچه
 از سر ساخته باشند ریزه الماس از خوردن آن سوزش در ریش درون
 و سحر و اسهال خون حادث شود و روده را سوراخ کند و باشد که زجاج و شمس
 از خوردن اینها سوزش عظیم و قبض خشکی شش و مجاری پدید آید و باشد که
 که بسبب اینها طبیعت جمله اصناف زجاج کرم و خشک در سوم درجه نیز آب
 فاروقی و صابون کران از خوردن اینها در ساعت خلق و معده مجاری
 اندام معده و اسهال سوز و ریش گردد و سوراخ شود و بپاک سازد و الا بر این
 قی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قی و اسهال و سستی حادث شود
 و لیکن زهر خورده و مسوع و مخصوص را بسی نافع آید و جذب سم نموده بقی و
 اسهال دفع کند و اگر نیز آب نیز بحسل غرض و تسخیر نماید جذب کند و بکارد که
 منتشر گردد و به نفقش دفع کند و بهتر از داغ بود در عضها و است و اعسل
 اما سموم حقیقیه حیوانی بر می سمی بود که از آدمی گیرند و طریق آن چنان
 بود که بچپاک و مار سیاه به خستر و غنی بستانند چنانچه داب است و از آن بجاوی

در ساعت پلاک شود و فی الحال او را نکوف ز در آویزند و ظرفی در شیب بدن بکشند و در وقت روغن کشیدن هم از بوی آن خدر بکنند که پلاک بود و از خوردن ماری اعراض پیش قوی ظاهر شود و اینجا که طبع قوی لحظه احتمال آن گشت موشش پیش از خوردن گوشت آن اعراض تسع باد باسی بد ظاهر شود مثل درم عام و کرمی اعضا و قوی واضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در یک ساعت بکشد و از تریاق پیش و ما ذران بد بود طای زهره و خون او و ضایع گوشت او جمیع تسع بود و عضو زاناف بود زهره مار و پلنگ خوردن اینها از تسع و عضو اینها زودتر بکشد و کسی که زهره افی خورده باشد از دهن و بینی خود بوی صبر در یابد و در چشمهای او چو زردی برقان بدید آید و اگر زهره پلنگ را با بول موش شخم کرده خورند خلاصی بجای ممکن نباشد زهره سک آبی و بیضه مار گویند که چون یکدس از آن بخورند بعد از یک هفته میرند اما و انانی زیانکار حیوانی که آنها را از جمله سموم عدد کردند در آرمج حیوانی بود چون زنبوری کسب در او از بهار بر سر علقها بسیار جمع شوند و آب دهن و بول آنها بهر جای تن که برسد آید بکشد و درش کرد و از خوردن آن دردی پیدا شود که از دهن تا مشانه را درش کند و تصیب و حوالی بیاید و در دگرد و آب تا حلق دشوار گردد و بول آنچه آید خون بود و بارهای گوشت و اسهال سحج و غشی و اختلاط عقل و ضعف واضطراب سخت بدید آید و پلاک کند و آن را بول بجهت کلب سباع دیوانه بود شربا ارنش بجزی حیوانی باشد و در فی زکاو لبرخی زده و اندر انداخته و اجزائی بود بگوشت برک ایشان از خوردن گوشت و خون آن نفس تنگ شود و چشم سرخ گردد و سرفه خشک میکند و خون بر اندازد و بول باز گیرد و آنچه آید خون بود و از آنکه معده و کرده و قوی صفرا حادث شود و غایطه مخاطی آید و عرق میکند و علاست خاص آن است که از مایه ترسد و گوشت مایه نتواند خوردن و دیگر که خلاصی یابد و در سل افند حریبا حیوانیست که بعضی جاها آنرا آفتاب پرست گویند از آنکه همواره روی در

آفتاب دارد و از حرارت آفتاب رنگ رنگ بر آرد و کیمیه زردتر از عظامند بود و از اصناف کرباسهست چون بکند و کسی را مضرت سخت نکند و گوشت این جانور گوشت کشنده است و از خوردن آن در دل خیزد و قوی مضطرب آید و در شمع گوید بیضه او هم قاتل است فی الساعه جرو نوعی از موش دریای است از خوردن گوشت و خون او زبان بیامسد و سیاه گردد و در دو سوزش بدید آید و چشم تاریک شود و خارش در همه تن تولد کند و طبع آن تریاق تسع هوام شربا و طلا سارامند زار سلامند هم گویند آن نوعی از کرباسه است که دنیا او بوده و کرباسه کلس بود از خوردن آن در معده خیزد و شکم آهسته کند هر سال استسقا و کزاز و جوس بول بدید آید و گویند زبان بیامسد و استسقا و زوال عقل حادث شود و باشد که بر تن او جایی جایی سیاهی می آید و غش میگردد و اگر کسی را بکند و هم قریب بدین امراض ظهور یابد و باشد که خدر را بدید آید و لرزه کند و باخران عضو غش شود و میوفتد چند بند سیر مشهور بخیمه قندرقندرقندی داش بچکان بود و آن خصیه نوعی از سگ است که از آن قندرقندرقند و آن زرد بود و سیاه بود و اخیر بود زرد و اسلم باشد و طبیعت جنگه کرم و خشک بود و در سموم درجه و گویند خشکی آن در دوم باشد و کرمی تا چهارم و چون از سیاه و یا اغبران بسیار خورند نشانههای سسم بدید آید و کلو مکرر و اندر روز بکشد و در ماسته به از صالح آن نادر درم استعمال کنند و بسیار آن نیز مضر باشد و آن تریاق خاق حریق و امثال آن باشد چون بیاستامند و طلا کنند همچنین نافع بود تسع هوام صفزع سیریش و سرخ دریای از خوردن اینها و خون اینها رنگ روی تیره شود و زردی کراید و تن بیامسد و متزلزل شود و خشکی نفس و تاریکی چشم بدید آید و بوی دهن ناخوش گردد و حرقت در دهن و حلق می باشد و باشد که تشنج ادا کنند و باشد که اسهال تولد کند و باشد که اختلاط عقل و غشی حادث شود و باشد که

بقی منی بر اندازد اگر سلامت یابد دندانها بیفتند و گویند که ضفدع سرخ قصد
کزیدن حیوانات و مردم کند و گزیده او آمانس عظیم کند و زود بکشد ضفدع غریز
از خوردن آن و خون آن است بهای طعام برود و آردغ ترش می آید و رنگ روی او
تیره شود و پیش کشن دق و در دود و آمانس شکم و ساقها حادث شود و گویند
چون مطلق ضفدع را بازیت نمک برند و بخورند تر یا ق میشش میوام و مرض ضفام
و شکافت آن بستن هر لحظه تازه جلوس و امضه آید گرمی سبک که در جو
صنوبر بود و از خوردن آن بیاباسد و در در کام دهن و صلیق بدید آید و عده
در دود و سر دمی آید و در جهنم سوزش و حرارت افتد و ضفدع عظیم آید و در وقت
دنب ایل از خوردن آن تاسه و بیوشی و ضفدع سخت بدید آید و پاک
کند و جهت کزیدن مار نافع آید موزه و وزک جوانی بود که چک و منقش
و منقوط بهیئت لغت بخود اندر فالینا خرازی کند از خوردن آن قریب با عرض
از ارج بدید آید جهت عضو ضفدع خوردن آن نافع آید و گوشت متعفن انچه بر بانی
بوده باشد که از توتازه برآورد و محکم پوشانیده عفن شده باشد خوردن آن
تاسه و بیضه آورد و باشد که یک روز تا دو روز بهوش افکند و باشد که علت
سببات آورد و بکشد و انچه گوشت آن مایه بخت باشد که شب مانده عفن شده باشد
از خوردن آن اعراض فطر بدید آید و انچه گوشت مایه مضرب باشد اثر با عروق
و واب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آمانس بکشد و از جهنم
عروق کنده آید تخصیص از بغل و کش ران حرکت کوش حیوانات
از خوردن آنها رنگ بشیرد و سبزه شود و چشمی افتد و اطراف بیاباسد و باشد
که بکشد و حرکت کوشن بکشد سخت کشنده باشد و همچنین حرکت کوشن
سبج دیوانه و از دواب شتر سخت اثر باشد خون گا و که تازه باشد
گویند که از آشتامیدن آن در مجاری طعام در خیز و زبان سرخ شود و نفس تنگ
گردد و همچو پارهای خون بسته از آنکه ترش شده و در میان دندانها بدید آید و ترش

و تاسه صعب و اضطراب آورد و باشد که بخناق و کزانش خوردن گوشت او
جدام آورد و فساد خون و بواسیر آورد و انواع میدا سازند خاصه برای قلب بغایت
بهیئت شتر ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد بهیئت مفند مزاج
بود و سر کشتن و غشی و پیش نم معده آورد و باشد که بهیضه انچه گوشت مایه
از خوردن آن ضفدع و غشی و قی با فراط سبز و زرد و درم و درختی اعضا و اضطراب
بدید آید و انچه زهر آن قوی بود و ضرر آن بیشتر و زود تر بود و بکشد و ضفدع و گوشت
هر ماری بر لیس آن حضرت آنرا کم کند قی افعی برنگ و بهیئت پخال مرغان کجاست
باشد بهر سنگها بر جراحی بایست از خوردن آن غشی و خسر دق با فراط
و درم اعضا و ضفدع حادث شود و هلاک کند تخضن اما حیوانات سمی
گزنده که سم آنها اثری تمام بود مایه بداند که جمله ماران سمب ضفدع و قوی
سمی و ضفدع باشند بکشد آنست که سم ایشان قوی بود و بر تبه که بهر که رسد
بکشد و بیشتر از سه ساعت مهلت نگیرد و اصحاب تجارب گفته اند که لیس آن
علاج نباشد الا بقطع عضو فی الحال قبل الاثنت را و بسیار بوده اند که
بدین تدبیر نیز خلاص شده اند و اشخاص این ضفدع چند قسم باشد یکی
قسم موسوم بکله آن ماری باشد که بر سر او سه فرع بود و شبیه تباچی
و بعد مقدار دو بیا باشد و سه او چشمهای او سرخ و رنگ او سیاه
و زرد بود و مارگیران از احم و اصل گویند یعنی انفسون نمی شود و بر و کار میکند
و این ملک ماران باشد و شاه ماران نیز خوانند و اوست سم آن
بر تبه ایست که هر چه بدو نزدیک شود از هیولی نفس او سوزد و در گرد و حلق
او سیج گیاه وید و سیج حیوان در حوالی مقام او زرد و کمر مقام او زرد و کمر
از یک تیره تر تاب و طر آن مار را دافت از دور و یا از او بشنود هلاک شود
و هر حیوانی را که بکشد و در ساعت بدن او بهوش بکشد از دیمچو صید بد غالی از
روانه کرده و قی الحالی برود و گویند سواری بر یکدری نیره بدین مار رسانند و

وقتی العوزاد واسپ هر دو ببردند و گویند در یکبار لب اسپ را که زید اسپ و سوار
در ساعت مردن نفوذ باند منها و مقام این مار بترکستان باشد و کم بود ناکه
پیدا آید و در وقتی اندک از سالی حرکت کند و در اوقات بسیج احدی بدان
صحرای کد زنیاء و در وقت آمد و مراجع نیست ازین که تحقیق این چنین خطری چگونه
کرده باشد قسم دیگر موسوم بخطافات باشد جهت شایسته رنگ آن رنگ
خطافات که از آب برینگون گویند و رازی او نزدیک بکوی بود و قسم او در قرب دو
ساعت بکشد سخت فواق پیدا کند و خدر شود و اندامها سرد گردد و پس سبک
و خفقان و در غلیم پیدا آید و چشم باز نتواند کردن قسم دیگر موسوم بپرا
و زرافه تباری آب و دهن را گویند و از زرافه آن جهت بدین نام خوانند که چون را
بینند پس نوز ناکه زید و دانهها برسم فشارد و زهر را از دهن میدارد و آن آب دهن
بر بر که آید بملک شود و در یک ساعت و او در یک باشد و رنگ او خاکستری بود و در
زندان زید او نخست تناوب و عطش پیدا آید و کردن به چید همچو صاحب کار از
و محل سب و روی سخت میکند پس از آن جستن حرکت باطل شود و همچو سکوت
بمیتد و قسم دیگر موسوم بچرخ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده و
روشن باشد و در رازی او شده که چهار فرع و پنج که بود و پوست او درشت و
خشک باشد و لون او خاکسترون بود و زهر روی که آید و قسم اندر دو ساعت
بکشد از زید او همچو اعراض کردن بزاقه پیدا آید و قسم دیگر موسوم بمقرنه بود
یعنی شاد خدایان جهت که بر سر او و بلبی بود همچو دو سدر و در رازی
آن از یک که زرافه و در کرب و لولچان رنگ بود در شکم او قلوبهای صلب باشد
و دانههای او راست و دراز باشد و در زمین نمناک جای گیرد و از زید آن آن شق
سخت کران شود و پشت چشم بیاماسد و دوازده سال عقل پیدا آید و غشی کند
و قسم دیگر موسوم بادرنوس و سدر و روس بود و بلفظ یونانی و آن در خشکی و
آب هر دو باشد آنچه در خشکی باشد با قسم دوم موسوم بود و آنچه در آب بود با قسم

اول موسوم بود و از دیگر ماران قسری کوتاه تر باشد و کردن او پهن بود و از زید
او حرارت سخت پیدا آید پس محل زخم سرد مناکل شود و قی صفرا کند که مضعف
ستولی شود و اندر سه ساعت بکشد و اگر کسی از آن خلاص شود در بسیار پاهای فته
که خلاص نیاید و قسم دیگر و سرداشته باشد و آن اندر حوالی مصر بود و چند قسم
و کبر هم بود که با قسم مخصوص نباشند بعضی سخت بزرگ بعضی کوچکتر و بعضی
سرخ و بعضی اشقر و بعضی بزرگ آنکین و بعضی را دانهها بود و همچو ضاده و بعضی پند
افنی باشد و گویند ثقیان کشنده و از جمله اینهاست و صنف دوم است
که زهر از بسیار قوی نباشد و بخود ضادی یا طلای تریاتی و علاج قرصه صلب لاج
باز آید و بتدبیرات قوی احتیاج نیافت مثل مارا که اکثر در آب و علف زار باشد
و از آنجمله بعضی ماران بزرگ باشند که بقیح که زهر بزرگتر و آنها را قسری فرج بود و
آنها را تیشین گویند و اندر چشمه و دانهها بسیار باشند و هندی اعظم جمله بود و
بعضی ازین بزرگتر ثقیان گویند چشمهای این مار بزرگ بود و دانه زهر رنگ او چیز
سیر و آن آبد باشد چون زخم آن و از هر سوی سه دندان زهر بود و دمان او سخت
فراخ باشد و ابروان دارد و دراز چنانکه چشمهای او را به پوشد و بر کردن او قلوب
باشد و اگر در آن موی باشد همچو بال حیوانات و ادم و حیوانات را بنفس در
و در و در یک قسم ازین دریای بود و جراحات آن نیز همچو جراحات تیشین صخرای
و صنف سوم است که قسم از اهلقتی باشد چنانچه گاه بود که بعضی را
به روز رسد و بعضی را بد و بعضی رسد و بعضی را همیشه و بعضی را رسته کار
هم شود و اکثر آن علاج پذیر باشد و از اشخاص این صنف هم چند قسم بود
یک قسم موسوم بافنی باشد و آن ماری بود زرد و سیاه و شکم چشمهای
او سرخ بود و سر او پهن باشد و کردن او با یک و بلند و سر زنب او کوتاه
و قوی بود چنانکه کوی دم بریده است و ازین جهت او را کله دم گویند و قد او
مقدار یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود و نیشهای او چون قلاب بود چون بکزد

شان دو دندان او بدید باشد و از آن موضع نخست صدیدی بدید آید همچو کشت
 گوشت تازه و باشد که نخست از آن طوطی آید شبیه روغن زیت
 پس طوطی آید زنگاری و در آن موضع را بهمانند آنها باز در اندازان محل آن است
 سرخ و گرم بدید آید و شراب از آن بدید آید چنانکه از سوختگی آتش بر می آید پس کرد
 خشک شود سوزش و حرارت انداخته اند و تب گرم و ناقص پیدا شود و غرق
 سرد گردد و لون بشه و سبزی زرد و تبسج بدید آید و نفس متواتر ضعیف گردد
 و منش کشتن و توانی و فی صفر آنکه که بول دشوار بیرون آید و شب گران شود
 و از سخت و غشی بکشد و چند بار دیگر بود که در لون مخالف افقی انداخته بعضی سیاه
 ترانه و بعضی زرد و بعضی سرخ و بعضی سفید و سبزه باشد و اما در جهت فعل
 قریب بدانها انداخته از قسم افقی دانسته اند و یکت قسم دیگر موسوم به غبط بود
 یعنی تشنه کنند و این ماری بود که یک سر است و بر تن او شاخهای سیاه باشد
 و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بدنبال به باریکی باز آید
 و بدنبال برداشته رود و از میانگاه پشت تا بدنبال او بسیار بی زنده و از گردن
 سوزش و حرارت در شکم افتد و تشنه غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه بخورد
 از بقری بیرون می آید به بول و رگبار شود و تن او بسیار سرد و قسم دیگر ماری بود که
 از گردن آن منافذ و مسام تن کثاده که در خون آمدن گیر و باجمدی که اگر فرجه بوده
 و درست شده دیگر باره خون از آن روانه شود و بفسه و فی خون بر آید و از بینی کوش
 و چشم نیز خون آید و جایگاه گردن بسیار سرد و سیاه شود پس طوطی آید
 می آید و در دمعه و کسبها و بعد از بول و ضیق نفس و استرخای اعضا حادث
 شود و از آن منقطع شود و خالی همچو علت نسیان و سیاهات بدید آید و باشد که از
 افتد و دند آنها بکشد و هلاک شود و الوان این قسم مختلف بود سیاه باشد
 و سفید و منقط بنقط سیاه در یک رنگ و سرخ و منقط و درازی جمله همچو شعریه
 و زنب باشد خشخ خشخ رفتن بر زمین همچو خشخ خشخ بر خاکی بود و وقت مادی

دندانهای او دراز باشد و جفایان و قسم دیگر موسوم به کینه و آن ماری باشد
 باریک و کوتاه در دخت شود و هر که را بسینه خوشتر بر او اندازد و بکشد و بعضی
 باشد که هم سوزی بیش چند و هم سوزی پس پس روم و میان او بهوار بود و لون
 آنها سبزی که از گردن اینها اعراضی گردن افقی بدید آید و قسم دیگر موسوم به سیر
 بود آن ماری باشد باریک و دراز همچو نر سفیدار یکدند و نیم و در زیر لبها و دندانها
 که خود را به پهلوی حیوانات زرد و همچو تیر از پهلوی دیگر بیرون رفته شخصی و شش کج
 کرد که دیدیم که بزنگ آبیشم در بار خود مازد و از آن طرف بدینا تار را بر سر و پهلوی
 بود و زنده او را دو باره کرده بود از سینه تا دم از گردن آن هم قریب به افقی
 اعراض بدید آید و آن کمتر کرد و قسم دیگر موسوم به بلوطیه بود جهت آنکه در محلی که
 بلوط بسیار باشد مادی دارد و هر که را بکشد پوست باز کند و آنکه او را تکه بکشد
 هم پوست باز کند و ازین ماری بوی خوش آید و هر که او را بکشد این بوی درد
 کرد و اعراض سحر آن گردن چون اعراض گردن افقیست و قسم دیگر موسوم
 به جاد و سیه جهت مشابه رنگ او رنگ کاه و سر اعراض سحر آن نیز همچو گردن
 افقی است و قسم دیگر موسوم به غشا بود و این ماری باشد رنگین بر کبکهای
 مختلف از گردن آن جگر و رودها خورده شود و بریزد و در روز یکشت و قسم دیگر
 موسوم به کفجه بود جهت آنکه سرد چانه او پهن باشد و میان سر او و جالی
 و گردن بلند و شبیه کفجه و چون بر او رود سر و سینه را سخت بلند برداشته
 رود و چنانکه کوی ایستاده میزد و از گردن آن نیز همچو اعراض میشش افقی
 بدید آید و در موضعی از جنایال حوالی نزد ماری بود بمقدار یک شیر و از سر تا دم
 یک انگشت و برنگ صنفی صوت بود و کور و چون بر سر را به سینه بکشد
 کسی وزنی خفته است و آنهارا در کویند موسوم به موضعی که آن نام دارد و
 غلبگی آن در آن محل و بعضی آنرا کور مار کویند جهت آنکه کورست از گردن آن
 آن اعراض سحر افقی بدید آید و زرد تر از آن یکشت و قسم دیگر موسوم به سوسوم

آن ناری باشد بزرگ و در باری و گزیدن آن همچو گزیدن افعی بود و قسم دیگر هم
 در باری بود که از گزیدن آن درد سخت گیرد و طسوع سرد مایه و خدر شود و پلاک گردد
 با قسمی مخصوص نبود و قسم دیگر موسوم به لاج بود و آن ناری بود سخت سیاه
 باشد در جاهای دور از آب و سنگ است و ناری در از و از گزیدن آن اعراض
 پدید آید و بعضی زرد تر از افعی گشته بسیارند و آنست که زهر ماران اگر چه
 در یک طبقه باشند بحسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند
 چنانچه زخم مار ماده بدتر از مار نر بود و جهت آنکه دندانهای نیش ماده چهار
 بود و نر را اکثر دندانش بود و در طبقه افعی نر کوبند که بعضی اقوی باشد
 و مار جوان بدتر از پیر بود و کرسنه بدتر از سر بود و در یکصفت بزرگتر و درازتر
 آن بدتر از خرد و کوتاه باشد و آنچه در مواضع خشک بود بدتر از آن باشد که بر تری
 آب میباشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد بدتر از آن بود که در زمینی و
 هواری و شست جای دارد و آنچه تنابستان و آخر بهار که بدتر از آن بود که بدگل
 گردد و آنچه سیاه بود بدتر از سرخ باشد و سرخ بدتر از زرد بود و زرد بدتر
 از سفید باشد و سفید بدتر از یک رنگ باشد و خاکستری میان سرخ و سفید
 بود و بعضی بدتر از سرخ باشد و آنچه بگز خرم زرد خرم و دیگر اوضاعی که از زخم اول باشد
 و آنچه در خشکیها که می روزه که بدتر از آن بود که در میان آب اتفاقا و یا در وقت خلگی
 و آخر روز و شب گردد و آنچه خشم زده بود بدتر از آسوده باشد و آنچه در وقت جفت
 گرفتن که بدتر از اوقات فراغت آن باشد و آنچه نیش بر شریان یا عصب یا
 رگ رسد بدتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبد و آنچه با اعضایی که زنده
 بود بدتر باشد از آنکه دور بود و نزد حکما و مجربان همد زخم مار سیاه بدتر از
 از دیگر رنگها و هر چند سیاه تر باشد بدتر باشد و زهر مار مطلقا از دستان سرد
 جهت تخدیر و خواب آوردن و کم درد کردن و دیگر مهملای قوی علاج یافتن و نزد
 حکمای یونان و اشباع ایشان زهر مار در غایت کرمیت جهت سرعت نفوذ

و احراق و تعینات قویه سرجه و تولد حرارت و زهر مار بیشتر در زهره و دندان و کله
 و قریب همین باشد و اما علم انواع عقرب که زخم سه نوع بود یکی آنکه
 دم برداشته بود و آن سخت لون سفید باشد نه صفت باشد شکست
 و زرد و سبز و گلبود و خرنک و یک و سیاه و دو و ناک و دومی و با باشد
 که بعضی را غالب تن زرد بود و دنبال سیاه باشد و این نوع که دم اندرین جا
 بسیار بود و بوقت طلوع شغای شانی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و از جمله
 اصناف دی ماده بزرگتر بود از نر ولیکن نیش ماده باریکتر باشد و بعضی عقربها
 در نیش باشد و از زخم او دوشان پدید آید و از جمله اینها زهر سیاه بدتر است
 و زرد و سفید ضعیفتر بود و دهمه دنبال بعضی را بیشتر بود و بعضی را کمتر و اغلب نیش
 داشته باشند از هر کرم زخم بیشتر در نیش دم او باشد و مطلقا کرم کور بود و از
 گزیدن بدین نوع همه تن کرم شود و جایگاه زخم سرخ گردد و آماش در گوشت است
 که بر تن روی می بارد و گاه گاه جلد همچو خلیدن سوزن و بهایا اختلاج کند و فوق و
 غالب شود و بقی چیزی لزج بر آید و لرزه و استر خایه پدید آید و در همه تن و با و اندر
 افتد و لون او کمزور و قراط روی افتد و تخمیس که زخم بر سافل بوده باشد و
 لب و دمان می افتد و از چشم او رطوبتی می بالاید و گوشه چشم می افتد و
 مقعد بیرون میزد و قضیب آماش کند و اگر زخم بالای نیمه بوده باشد در خوله
 دست آماشی پدید آید و باخرین زبان سطر شود و دندانها بر هم نشینند و این هنگام
 این علاج نبود جایگزین سیکوید که اگر زخمی از و بر شریان افتد غشی آورد و اگر
 بر عصب افتد تشنج کند و اگر بر روده غنوت پدید آید و لو عددی که عقرب بر دار بود
 توان در شش ر و عویزه بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و با دانه را بجای آورد
 و زخم آن کویند همچو عقرب سیاه باشد نوع سوم موسوم بر حرارت بود
 جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن او همچو کل برک آنکه ان باشد
 و بخورستان و عسک بسیار باشد و کونین زهر او کرم بود و در حال که زنده در او

و زهر
 عقرب

بسیار باشد و دیگر روز یا سوم روز در سخت پدید آید و لون او کمره و دانه باشد که بر تان
 شود و زبان بیایا شد و جایگاه رشم ریش گردد و بول غون شود و دانه شکم
 باو کمره و دانه شکم خفان کند و بعضی استخوان و سبب آنکه در اول در زخم
 معصب بود و در اسهال و اجهال غلبه کردن که زهر او بد باشد و چون استولی گردد و غلبه
 بد برود خصوصاً در اول که زخمی است و در بای و آن نوعی مخصوص است از کزیدن
 آن شکم بر آید و بعضی استخوان و خوار است از وی باو بارود و حکمای هستند زهر
 جمیع اصناف عقر بکرم است از جهت غلبه دج و حرارت و علاج بدترین
 اسهال و حکمای یونان زهر غیر حرارت را سرد است از جهت سرمای مفرق کردن
 و قتل علاج که بسیار است و چون این حال بود و خواص موسوم به طبیعت آنها و چون طبیعت
 است لال نیکو باشد یا خجانه در مار و در شیش و غیره انواع عتکبوت
 طبقات آن بسیار است سبی و غیر سبی اما آنها که با بهای و دانه دارند و از زخاها مقام
 دارند یا در جلیب را با و بود و می و یواری می خفته و روی آنها و ام هستند سبی و معصب
 ندارند و کسی مضرتی نرسا شد و آنچه غیر آنها بود در صحرای کم آب و زمین بزرگ زار
 و خرابها و شورستانها جای دارند اکثر سبب بد دارند و مضرت رسا دارند
 نوع را و تیلیا گویند و قضا صفت با سبی خاص و صفت بود و جالبینوس میگویند
 و تیلیا یازده گونه است و بدترین آنها مضرت که موسوم بر تیلیا و از دارد و از تیلیا
 بعضی سفید و کرم شکم و کوبک دانه بود و بر پشت او نقطه های درشتان باشد
 همچو ستاره و از بدترین جهت موسوم بود و کوبک و بعضی زرد و بزرگ و دراز باشد
 و زغنی دارد و چون جله رو کو یا سبب او کرده باشد و این را بعضی جایها دانه
 خوانند و بعضی بدانکه انگور سیاه ماند و کوبک و بزرگ بود و هر دو را غینه نامند
 و نهاده سبی انگور کوبیند و بعضی را دانه بر میان سبب باشد و با بهای او کونا
 بود و سیل او بسوی پشت بود و هرگاه خواب کسی را بر روی از دانه میبندد از
 و بعضی بر شکل مورچه باشد که در آن او سرخ و سر و سیاه و پشت او منقطه سیاه

الوان بود و از الملیه گویند و سبب آن ضعیف بود و بعضی زهر بود و از زهر بود
 ناست و بعضی مقابل دانه کرسنه بود و دانه آن خرد و شکم سرخ و دست
 و با بهای آن سفید باشد و از آنکه سینه گویند و بعضی دیوچه مانده آنرا دیوچه گویند
 و بعضی بزرگ و در شکم و آنچه خاکستر لون و سیدار بود آنرا بعضی جایها کوب
 دانه گویند و او در زمین سوراخی کرد و سازد و اکثر دیوار آن سوراخ از دام بجا
 خود تند و بعضی کوتاه دست و با بهی بود و بجهت چوب تن بود و کس کبیر و از آنکه
 گویند و بعضی سخت سیاه بود و بعضی دو دانه نام باشد و گویند که کینفت از
 باریک و سبز رنگ بود و حد زیر کردن او چیزی بود چون سونی و در کزیدن جله آنها
 شوی غالب و در سخت پدید آید و باد در شکم کرد و عرق سرد کند و سر مایه و سرخ
 کزیدن آن بیایا شد و می خارد و سرخ شود و در آخر تیره شود و سبب کزیدن
 اگر خرد نیز حادث شود و خواب نیاید و باشد که از تیلیا در دول خیزد و غشای
 و صداع سخت پدید آید و تمامی تن را فراهم کشد که راست نتواند شدن و شوی
 و بیاک کند و از کزیدن سیاه نقطه عشت تیز افتد و رانها گران شود و از کزیدن
 کوبک کرانی سرد و استر خای همه تن حادث شود و از کزیدن غلبه کز از
 همه تن و تیرگی بول و لغو طوقی بمیرا و دی پیدا آید و از منقطع شود و از کزیدن
 سیاه و دو دانه در مدحه و قی متواتر و در و سر و سر فیه پیوسته پدید آید
 و زردی بکشد و از کزیدن زرد می نامک عشت پدید آید و از کزیدن دیوچه کبلیا
 رآید و زبان سنگین شود و از کزیدن زهر بود که از و سبب است و ضعف را نوید
 و از کزیدن کرسینه آواز منقطع شود و لغو طوقی بمیرا و تیرگی بول و سر دی تن
 پدید آید و از کزیدن سبب مویار همین حالات نیز ظاهر گردد و چینه را بعضی
 دانسته اند و من هر کزیدیم و شنیدیم که از آن مضرتی سخت رسیده باشد
 فلما از غلبه مضرت بسیار ظاهر میشود و عمومی دارد و از زهر ارسان عدلک
 کسی که زنده گویند کم علاج پذیرفت است و نزد من آنست که علاج صواب

نیافته اند و الا جمله اینها را بهیچ نیست تا سه روز و هشت روز و بسیار را علاج کردیم
که رتیلها بملک گزیده بود و بدانکه کتب و کتابهای از گزیدن او با و
شکم افتد و بواسطه نفوس و بر دایره و حیوانی غریب تن بهین دارد
و پاهای سفید و لیکن یکی بر پیش سر او و دوزخیت یکی بر پیش سر او و دوزخیت
چون حلی و آن دیگر راست بر او تقاطع شده و ازین پس بدان ماند که از او دو
و چهار پا و آن دیگر راست بر او تقاطع شده و ازین پس بدان ماند که از او دو
آن هر دو چون مضرت گزیدن که در دم است ز نور انواع است سرخ باغی و صحرای
و زرد و مورچه میان و زرد باغی و صحرای و سیاه مورچه میان دراز کوچک و بزرگ
و زرد سیاه سر بزرگ که بر تن او دایره است تشنج و ضعف پاهای و از او با یکدیگر
آن باشد که بملک کند و گاه باشد که جایی صلب شود و دریش کرد و آنچه در حیوانات
مستحکم و سستی هر دو نشسته باشد زخم آن بدتر باشد و آنچه در خشم آن بر
افتد در آن صعبتر بود و ساس جانوری بود سرخ بمقدار دانه از زنی و هیت
شکم و هیت دست و پاهای ایشان همچو کج بکلیت بود و بدبوی باشد مثل
که فیطوس و شکم او بغایت نرم بود چنانچه دست چون بدان رسد فی الحال شکم
و این حیوان در عمارات کوهستان بسیار باشد و تخمهای کهنه عمارات اکثر در سقف
خانههای خوب پوشش و در دیوارهای گریز و شب حرکت بسیار کند و در جامه در
همچو پیش تن را بخورد و هر جای که دم و آب دهن برسد و یکدوم و دم کت صلب
و خارش سخت میکند و با و سه و دغدغه پیدا آید و باشد که تب وقتی آورد و
استهای طعام برود و چون علاج کند بدیری آن در مباحال خود باز آید و اقبل
آن هفت باشد و الله اعلم خرمه حیوان نیست که بود و بگیری مایل مقدار را
و شبیه بود و کینه سخت کوچک و بوی آن نیز شبیه بود و بوی کاه و بزرگ باشد
و اندام آن نیز نرم باشد و آن نیز در سقف خانههای کهنه بود و در زیر دیوارهای
گیر و شب در جامه در و دوزخ و تن را بخورد و در غنیم نوعی از ساس است

و اندر بظام از جبال و دراز بسیار باشد از گزیدن آن و دم و خارش تن و
و تلواست و ضعف بدید آید و قی صفر او بهیچشی حادث شود و باشد که بیماری
دیگری کشد و باشد که بکشد و الله اعلم سیش کرکس حیوان نیست چون پیش
و کند سخت کوچک جالنیوس کوی از کوچکی آن از بزرگ آن دیدن و لیکن مضرت
آن بزرگ باشد و آن نیز در بعضی جاها باشد همچنان مقام گیرد که در خرجه معلوم
و خرجه من آن نوع خرجه بدست از گزیدن آن از نشانه و مقبده و ازین و دندانها
روان شود و به قی نیز خون برمی آورد و بدست نیز خون برمی اندازد و باشد که کار
از دست بپوشد و الله اعلم پلنگ اندر ناخن و دندان و قلاب سردم او
سمیت بسیار باشد و بهر عضو برسد متعفن آن رحم باشد البته ان معضوض بملک شود
و این خاصیتی عجیب است و اعراض آن قریب به اعراض سبع ماران متوسط است
و ناخن دندان یوز هم خالی از سمیت نباشد لیکن بسلامت و عافیت باشد
و الله اعلم سگ و یوانه سبب دیوانگی سگ سوختن اخلاط وی و
شدن آن بود بواسطه گرمی و عفونت هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی و شبیه
و یا خوردن آبهای عفنی و مرده و متعفنات و یا بواسطه گزیدن سگ دیوانه بزرگ و علف
چون وی آنست که احوال طبیعی او مختلف شود و باشد که تن او بختی برآید و سید شود
و چیزی کم خورد و خواب نکند و قرا نگیرد و چشمهای او سرخ بود و اگر تشنه نشود و
آب خورد از آب بترسد و نفرت کند و باشد که بلرزد و لرزه اندر پوست برسد
او قند و چشمش تاریکی کند و زبان از دمان آدخیت بود و به بیرون و لعاب کفک
از دهن او بیچکه و از بینی او برمی آید و کوشته را در گنجینه و سر در پیش آفتد
و قوز برآورده و بیک طرف برده باشد و دم در میان کشیده و از همه چیز خشم
در سان باشد و از گزند و نتواند مگر زور و عفت بسیار کند و بدان ماند که گوی
او را فشرده باشند و رفتن او چون رفتن مستان بود و چندی کامی که رود و بر آید
و بهر چه پیش راه او آید خود را بران زند و بهر چیزی حمله کند و صاحب خود را نشاند

خوف از آب بعضی خلاصی یابند بحال کفار و دیوانه و شغال و دیوانه
و رویه و دیوانه و راسوی دیوانه علامات اینها اعراض کردن اینها
قریب با اعراض کردن سگ و دیوانه بود و در آب از اینها چند ترسد و مخصوص
تیرگی اینها با وجود امکان جنون دیگر حیوانات هم مضرت از آنها آنست که اهل تجربه چون
اینهارا با آنکه حیوان دیگر اینها را گزیده باشد و بواسطه دیوانه شده باشند و در آن
و در حیوانات دیگر ندیده اند و باید دانست که این جانوران دیوانه زود میزدن و خروج
و اضطراب سمیت ماده خود و جنون آدمی نه آنچنین است اما ترقات نباتی
مطلقا آنچه معتقد از مضرت معتد بهای علوی باشد اینجا بدین تیسر که در مخفی نه
که خصوصیت فعل برزخاتی و طریقی استعمال آن محل دیگر تقریب محالجات و غیره
که کوز و آب شدن نشانه تعالی جد و ارباب سی ماده بر دین گویند و آن
چهار نوع بود و سیاه و سفید و زرد و بهترین جمله شیمی بود که چون آب بر سنگ بسته
و کافدی سفید بدان بیالایش بخشش کونه شود و باید که مغز و طی و صلب اندون
کران دزن بود و بنایت تلخ بود و جهت آنکه هر چیزی که تلخ باشد از ترای قوی خالی
نبود هر چند تلخ تر بود و ترای قوت آن زیاد باشد و اعلائی آن در حوالی بیشتر اندون
کوه کیدار پرست رود و سیاه خطائی بهتر بود و زرد و سفید هستند و کشمیری بهترین
از زرد و جد و سفید را درون و برون بسپیدی که رایج و کوچک بود و بسیار صلب
نباشد و جد و ارباب علایق جمیع سموم بود و بهین سبب پند یان آنرا زنی که
بعضی فاو در مطلق بسببی و دفع جد و اربابها به تفصیل مذکور است و باید دانست
یکشغال از جد و ارباب نیکو بود و کمتر از آن هم نفوذ می کند و حکمای هند زربسی را با
صلای کرده میدهند اسباب نیکو کنند و در علاج و نایل و طواصین و دبابه و سموم اعتماد
تمام بر خوردن جد و ارباب طبعیت جد و ارباب بود و در سموم درجه و خشک در دو درجه
در جامع ابن بطیار آورده که در طبعی اندلس نوعی از جد و ارباب سیاه می باشد که آنرا
نشد گویند طعم آن غشست و از غشوشی خالی نیست و برک نبات ان بزرگ از شعلاب ماند

و با این نبات دیگر می رود شیرین طعم و بیخ او با بیخ آن هم بر رفته
چنانکه که با از یک جلد و آنرا الطواره گویند و آن سم قوی است و ترایق آن
همین شد است که با او باشد چنانچه بعضی از حیوانات کاهی بخلط نبات طواره را میخورد
و حسن سم دمی یابند و فی الساعه میروند و از گیاه نشسته بخورند خلاص شوند
تر را و نفعی است و آن دو نوع بود یکی در از طبیعت و آنرا طویل نامند و گویند
که آن اسیر است و دیگر که در طبیعت و آنرا حرج نامند و گویند آن ماده است و حکمای
هند در حرج را صنفی از جد و ارباب دارند و طبیعت مطلق زراوند قریب جد و ارباب بود
خوردن آنرا هم نفی قریب نفع دواست جد و ارباب بود و همچنین در بعضی عفونات دود
از زراوند بیاید و قدری ضا و کتد عظیم نافع بود و وسیع بوام را و با اکثر سموم پاک
کنند و در تفتیح و طبعیت در حرج زیاد و در طویل بود و زربسیا و مشهور است طبیعت
آن گرم و خشک بود و در سموم درجه بنایت شکسته با او باشد و نفوذی روح طبعی و دفع
قلب و جهت نهش بوام منفعت جد و ارباب در تجبیل معروف است طبیعت آن
گرم بود و در سموم درجه و خشک بود و در دو درجه و در طویل و فیضیه خالی نباشد
و از ترایق سموم بوام و شکسته قوت سمیت بیش بود چون با آن سخن کنند
آنرا که شکسته کیمین صنف نباتی کم منفعت طبیعت وی که است در سموم درجه و خشک
در دو درجه چون بخورند مقدار است کند با سموم و طویع کردن نهش افی و غیره
نافع بود و تجبیل تازه وی و سهیل خلط لزج و آب زرد بود و شربتی از وی از در
بود تا شغال و و قرآ از اشیار و گویند و طبیعت آن گرم و خشک است و در دو درجه
درجه خوردن و طلاء کردن مسع عقرب را نافع آید و مار از بوی آن بگریزد و تبیل
از نبات تخم هر دو بود و سیرا نچه نباتی بود که گرم و خشک کتد و فراج با
در سموم درجه با چهارم درجه اشرافیت آن در حبث سیاه رویه ای باشد و گویند
که قوت ثوم بری بیشتر است و لیکن پند یان ایستانی را با کار بند فلفل کرد
سیاه و سفید بود سیاه آن قوی باشد و طبیعت جمله گرم و خشک است تا آخر

سیم درجه چون آنرا با سیم پیش سخن بگویند سمیت آنرا بشکند قوت آنرا کم سازد
 و این خاصیت است بهیچ دواهی را نیست الا قلیل در تجویل و اقلیت چنانکه گفته شد
 از جهت که کماهی چند چون رس میسازند اول آنرا با غلغل سخن میکنند و بگویند که برکت
 میشود و بعد از آن آن را با سرکه که توسع عقرب و زبور عظیم نافعت و موجب و اکثر السج
 با سرکه یا خمر یا آب بپزند و غوره یا حماضی را ترجیح نافع یوست بهیچ کبر طبیعت آن
 کرم و خشک است و آخر دوم درجه و گویند که آن با زهر پیش است و در شاخ
 تازه و مرکب غلغل و با برکرم تر یا فی نیک است جهت سموم و سوس و زبور است که
 جهت زهر اکثر زهرش و اکثر غامضه آید هر گاه طبیعت معدون و کثیر الاستمال
 طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم درجه بهترین غیر موشش باشد که رنگ آن
 مسفیدی بر سر می گراید و خوش بوی بود و با صفا و آن تر باقی عقوبات بود و آنرا
 با شراب یا غلغل جهت بسج عقرب و زبور عظیم نافع آید و همچنین مایه آن مخلوط آن
 در سه که و شباه آن مخلصه شبیه آن دان اصناف بود در شباهه و در
 شام خوب آن یافت شود و بهترین آن بود که برگ و بسیار دانه و تلخ و در آن
 دو برابر شد تر باقی آن بر تبه نیست که چون از مقدار نیم درم از آن تا یک درم
 یا یک شقال بخورند در دشت یک سال بسج زهری را کفکس موثر بود و تفصیل سیم
 در شایست و در شیردان که او محمل مایه شریعت بسته شود همچو جوب و از
 چیزی که در میان فاذر هر گاه می باشد گویند که از جوب و وال مخلصات
 افستین حشیشی است شبیه به زهره برگ آن بزرگ سترمانه و بعضی آنرا
 شیخ روی گویند و آن سوسنی قوری و بطی خراسانی بود و بهترین آن سوسنی
 اطرسوسنی بود که بوی صبر کند طبیعت آن کرم بود از اول درجه و خشک دوم درجه
 و گویند در سوم درجه چون با شراب یا شامه نهش منق و عقرب را نافع آید
 و با سرکه خاق خطه پاک طبع آید و زهرش که آن کم سازد و مستعمل از روی تا دو درم
 باشد و آن در بول بود و اسهال صغیر افاق کند و اگر کم شکم کشد و عصاره آن

که تر بود و هیچ این سال اتوی باشد اغیون بزرگ و بیان روی است طبیعت
 آن کرم و خشک است و در اول درجه نافع بود جهت زهر اکثر سموم و سوس چون
 با خمر یا شامه و مستعمل از روی یک درم و نیم مورو طبیعت آن سرد است
 و در اول درجه و خشک است و در دوم و از حرارت لطیفه جسم خالی نیست و جهت
 در هر موضعی که بسیار باشد عفتت بهوای گنوفت که راه یا با طبخ برگ و عصاره
 شمره و طبخ آن چون بیاض است نهش ریحا و عقرب را نافع آید و تفصیل با
 یا شامه اب آذر لئون نوعی آنرا فحان زرد است و لیکن شامه بسیار بود
 و مقدار بلند شود و نیز از او بوی نیاید معتد به و برگ او طولانی بود و غریب و
 گویند یک صفت او در اول درجه است طبیعت وی کرم و خشک است و در دوم
 در جاف و رون وی صفت جمیع سموم و سوس را نافع است و عظیم مفعول قلب است
 شامه بی از روی یک درم باشد حلیت صبیخ انچه نسبت و آن دو نوع باشد
 یکی سخت منق و آنرا انچه دانستن گویند و منق آن قریب به منق سیر بود و دیگری
 لطیف که منق آن کتر بود و آنرا انچه دانستن گویند و منق آن قوی بود و در
 و انچه لیان و درخت لیان و طلا لیان این را بیک گویند و بعضی آنکوزه گویند
 و بیشتر در اطهر بجای سیر استعمال کنند و بسی مفعول نافع وی باشد
 طبیعت جلد کرم بود و در اول چهارم درجه و خشک بود در دوم درجه طبع آن
 عصف کلب کلب نهش بوام را عظیم نافع آید و بازیت طاک کردن و با شراب
 آتش آمیدن همچنین نافع آید و زهر سموم را دفع کند و در ورق نبات
 که انچه نسبت آنرا بعضی کما ده گویند و در بیخ آن خورشیت قریب بهم بدین نبات
 باشد و بهترین حلیت آن بود که بر سر می گراید و صاف باشد شبیه سیر
 قیسوم نبات است که در اول بهار بر آید بوی خوش دارد و کلهای زرد و در
 بود و بر سر وی مجتمع شده و بعضی آنرا بوی مادران گویند و طبیعت آن کرم
 در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون با شراب یا شامه جهت جمیع

نافع آید و از افزایش آن جوام بگزیند ابرسانج سوسن آسمان کون
و بعضی آنرا سنج بنفشه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه و
بهترین وی آن بود که صلب و کثیف و خوشبوی بود و اندکی بسخنی کرایه دازد
را یک تری خالی نباشد و بوییدن وی عطسه آورد و استعمال از وی نصف اوقیه بود
تا بهفت در حیات چون با شراب بیاشامند جمع سموم و سوسن را نافع آید و بهل
آب زرد و دره مله سم باشد و تخم وی را هم قریب نفعت دی در سموم سوسن
و عصاره تخم سوسن باغی را به این مناسب بود و شد با دروغن آن
تریاق پنج قطر و شیر تر بود تخم تر سنج آنچه در میان ترنج ترش بود و از آن
در میان ترنج شیرین بود طبیعت جلد گرم است در اول درجه و خشک کشته مرغ
با سموم درجه یکدم از آن با شراب بیاشامد مقادست کند با مبعج سموم
و نافع آید و زنبوشن تخصیص نبش عقرب و طلای آن بسم نافع آید و بوی
ترنج که بر روی گوشت و لیست در تریاقیت قریب تخم وی باشد و گویند
عصاره آنرا آتش میدن و کوفته آنرا ضا در آن برش افی عظیم نافع آید
و پوست ترنج از مفرجات قلب بود و در ششی وی آنرا جاض اترج گویند نافع
بود لسع مار و حرارت سببش گرگس و ساس و خزه را شراب و طلا و مغز
چند سیاه و تیره را رفع نماید بلسان و حب دروغن آن بلسان
در خست اندر مصر در موضعی که از اجداد الشمس گویند میروید و در سنج موضع
دیگر میروید و گویند آن محل قصر فرعون است درق وی دیوی وی شبیه است
بسدابستانی لیکن وی بسفیدی یا لته باشد و بزرگی و زشت وی بقدر
شجر و جنض بود و حب البلسان با این شجر بود چون شعاع طلوع کند پوست آن
درخت را آب بینی نیز زخمها کنند از آن بطوبی ترشح کند اندکی آنرا به پنبه از خجا
می سترند و جمع می کنند چنانچه در مدت دو ماه قریب بر طلا حاصل شود
از جمله آن اشجار و در سالی دوم رطل بیشتر نیابند این روغن بلسان باشد

و استعمال غالب این اجرا بود و عصاره ورق وی نیز در تریاقات کاجی داخل سازند
و عود وی در تریاقیت قوی باشد از جمله این اجرا وی روغن اقوی و احر و لطیف بود
انگاه حب وی انگاه عود وی و حرارت روغن بلسان تا سوم درجه باشد تخم
در دوم درجه بود و بهترین روغن بلسان آن بود که آنرا مغشوش ساخته باشند
به روغن دیگر و علامت خالص وی آن است که چون بر زبان زنند اندکی زبان
بکزد و در بوی وی هیچ حوضتی نباشد و نرم و سریع الاخلال بود چنانچه در
فی الحال حل کرد و در آب چنان آمیزد که کوی شیرست و اگر شیمی در آن بیالاید
و بشوید پس سنج از آن در آن چشم نماند و اگر قدری از آن در شیر ریزند شیر
به بند و گویند چون قدری از آن بشیر بیاشامد مغزت شوکران و خالق
و امثال آن باز دارد و اکثر نبوش را نافع آید تخصیص عقرب در اوج و
عود آن همین فایده بخش و گویند هر کجی با اکثر سموم مقادست کند شکار جو
زبان بندی تیوعی را گویند نبات آن بر روی زمین پهن باز میشود همه جانی بیا
و ساق نبات وی بغایت ضعیف بود و در کهای آن از دو جانب در مقابل یکدیگر بیا
و بصفعت عدس ماند و درین مالک بسیار روید و اکثر در زمین های ریک بوم دو
از آب و نزد یک آب و اقوی آن بود که دور از آب روید و سخی در نبات او
نبات طبیعت جلد آن گرم و خشک بود در اول سوم درجه عصیر آن و یا به فوق
آنرا چون با شراب بیاشامد اکثر نبوش را نافع آید و طلا کردن عصیر وی بسم
مفید بود و اگر با شیر بیاشامد سهیل اخلاط باشد و سموم را از بدن براند
بهشت که از زبان بندی نام کیا هست شبیه به نبات خدا و باد و روغ آن
آن در جنگلهای بلند یافت شود و ضعیف آنرا در کبیلان در مرغزار نیابند و از
بعضی جهت صباغی رنگ سیاه گیرند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه
و در آتشیدن عصیر و سحوق آن در شراب و طلا کردن عصاره آن جمع گزید
چون آن را مفید بود کالاجیست را زبان بندی یعنی سیاه سیطرح دین

شلیح سیاه ساق و برک بود و اندر تنه یافت شود و پوست خوب خشک اگر
 جهت آتش کشانیدن با آتش برک نگاه دارند و بنده آنرا جابرش گویند
 یعنی اردی که در جابگاه میس دارند و جابرا در خنک جفا گویند و آن علقین را
 جهت غلبه شربت این پوست با سرم آن پوست باز خوانند و شلیح معرب آن
 بود طبیعت شلیح مطلقا گرم و خشک است در سوم و سیاه لکری و خشکی در آن
 وین درجه باشد و بغایت حاره محرق بود چون با شیر یا شامه جمیع نوش
 و اسوع را نافع آید و عصاره وی طلا کردن مفید آید خطیما نباتات و
 در قتل کوبهای بلند و در غلها که سایه و نمناک بود و دید غطسم آن بمقدار یک
 و نیم دو و ذرع باشد درق آن شبیه بوق جوز و ساق الحبل باشد و
 بوجوف و املس و با عقد بود و بقلطه اصبعی باشد و لون آن سبزی تر
 که آید یا زردی و سیاهی و لون یکس آن بزردی زنده و مستعمل ساق و عرق
 دی بود و بهترین آن رومی بود و تخصیص آنچه در قتل جبال شامه یا طبیعت
 جلد آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود در دوم درجه خوردن آن عظیم نافع آید
 لیس عرق را و در دوم با خمر غرض کلب کلب و امثال آنرا مفید بود و جوز
 طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک است در اول و دوم درجه چون با
 انجیر و سداب کوفته بخورد جهت جمیع سموم نافع آید و با پیاز و نمک ضماد
 غرض کلب کلب باشد و روغن آن بخورند تنها و با طعام مضرت بلا در
 جوز مائل و شوکران و خجریات سمی و زراچ و موزه و ورنک کم کنند با انجیران
 مضرت خون کاه و باز دارد و سیاه از طبیعت آن گرم است در سوم درجه
 در طوبیت فضلیه است آب آنرا با نمک و شراب بریزد کی مسک و دیوانه و امثال
 آن فطول کردن نافع آید و خوردن پیاز خام ضرر با سوم و عقوبات هوا باز دارد
 و همچنین مضرت آبهای بد را بر سیاه و شان طبیعت آن گرم است در سوم
 درجه اول در طوبیت فضلیه است آب آنرا با نمک و شراب بریزد کی

مسک دیوانه و امثال آن فطول کردن نافع آید و خوردن پیاز خام ضرر با سوم و عقوبات
 هوا باز دارد و همچنین مضرت آبهای بد را در کنار آنها تخصیص قنات و چشمه سار
 بسیار دید که شسته نور آمده مانند لیکن ساق بر کهای او از سرخی سیاهی گراید و غایت
 صلب باشد و برک آن دایم سبز بود و هیچ کل و بار نیار و دو ساق و پنج تار
 و طبیعت در حرارت و پوست و ریب معتدل باشد و یکدم و نیم از برک آن سبزه
 با شراب بیاض اندیش بر و هوام و غضبها را نافع آید پنجگشت درخت که کهای
 آن پنج پنج با سرم بود و همچو پنجه کشاده و باری آورده شبیه لفظل سفید که سخت تر
 کوکم طعم تر از لفظل باشد و بعضی باز از لفظل فارسی گویند بنده یان پنجگشت
 سمیالی نامند و درین ممالک شهبور بقا قد انسل بود و گویند جهت تشبیه است
 که خوردن وی سنی را خشک کند و بیخیت نسل منقطع شود یکدم از ورق آن بیاضند
 که زین مار و سم منقطع را نافع آید و ضماد آن غرض سباع دیوانه را مفید آید و از دود
 هوام بگزیند و طبیعت سمیای گرم در اول درجه و خشک در سوم درجه و سم و
 منفعت بسی باشد جعد و نوعی بود از درمنه لیکن از آن خوشبوی باشد و در
 خواص قوی بود طبیعت و شنی آن گرم و خشک است در دوم درجه و طبیعت جبلی که
 در سوم درجه و خشک در دوم درجه طبع آن جلد نافع بود شش هوام را شربط
 بتخصیص شش عرق بد را ملرک علفی بود و در کوبه تا نه با پیاز و زرد
 ارباب و ساق آنقدر دوزخ شود و ضحاست شش عصائی بود و چون خشک سفید
 و بر کهای آن پس بود و بهشت برک خیار و تخم آن بهشت تخم لاله کوی بود
 بوی تخم و علقه آن قریب به بوی دینار و یه باشد بلکه اقوی بود و علف تازه
 آن در بهاران در دوزخ بر دند و با طعام خوردن طبیعت تخم آن گرم و خشک بود
 در سوم درجه یکدم از آن بیاض اندک اسوع را نافع آید و از چینی طبیعت آن
 گرم و خشک است در سوم درجه مفرح قلب مقوی قوی بدنی بود و با انجیر کوفته
 نمیکند و لیس عرق را و خوردن وی ضرر سموم هوام را دفع کند در متغیبات نافع

با خربار چون تازه بود با شراب بیاشامد نهش جوام و حشرات را
 عظیم نافع آید و با تخم کوفته ضمه و کزک و غرض میوان را لایق است طبیعت
 سرد است در اول درجه خشک است در سوم درجه رقت مشهور است
 انچه رطب بود چون با آدویه بخورند با جمیع سموم مقادمت کند و نمک نهش
 انفی و حیوانات سمی طهارت کند نافع آید حب الکرشاد تخم تره نیز است
 و از احرف جسم گویند طبیعت گرم و خشک است در سوم درجه خوردن آن
 و با عسل ضمه و کزک نافع آید نهش جوام را و از دودوی بگزیند شمره
 چسک بری خشک نبات است شکر که برک آن شبیه است برک خرفه
 و بری از اشخای دراز بود و بر زمین گسترده شده و پیش برکهای
 وی خاری صلب و شیر برآید و باری صلب آورد وستانی را شاخ از زمین
 بر خاسته باشد و سرش نهش وی قوی تر از پنج شاخها بود و برک و سر
 بهتر بود و خاری تر و دوقی وی نهاده بود و چیز باران رسته باشد همچو موی
 و جمیع چون کسند و باری صلب با آن بود طبیعت سردی مطلقا گرم و خشک
 در اول درجه لیکن بری را فرون تر باشد از نهی چون دودرم از ان با شراب
 بیاشامد نهش انفی را نافع بود و دودرم تخمی با شراب سموم قتله را مفید است
 حماض غلفی است ترش طعم و برکهای پهن دارد و بزرگ دوقی و بعضی
 آنرا ترش که گویند انچه از آب دور و پدیدتر باشد و خوردن آن اسهال
 را مفید آید و چون تخم از آن خورده باشد اگر عقرب بگزیند سموم قتل کند
 و طبیعت آن گرمی مایل بود و تر باشد در دوم درجه مکرر و رخت کرد
 طبیعت آن سرد و خشک باشد چون بیاشامد اسهال رتلا را نافع آید
 طبع خشقوق آنرا تلخ گوشت گویند بکاه میماند و تلخ بود آنرا نوعی از کاسنی
 دانسته اند طبیعت آن سرد و تر بود و چون بخورند با کزک سموم مقادمت کند
 و ضمه وی نافع بود جمله لسوع را تجویض اسهال عقرب بد و ضمه و کاسنی هم آن

منفعت تمام است که نسیب الواع است شهر چون رومی و قنطاریه
 طبیعت جمله گرم است در اول درجه خشک است در دوم درجه و عصاره آنرا
 چون با شراب بیاشامد نافع آید نهش و غرض را لایق است
 کند تا گویند و بعضی جای تازه خوانند و آن الواع بود بری و نبلی و شامی نهش
 نبلی بود طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک در دوم درجه عصاره
 خام و خجسته آن خوردن نهش را نافع آید مقل از رزق طبیعت
 سرد است و قتل و دودن بود ضعیف و غری و انچه یکی بود آن نمره شمره دوم
 که آنرا جامه نجامی بزند و آن در کزک غیر علی اند و بهترین قلهها از رزق و صفاتی تلخ طعم
 نهش و خوشبوی شهر و الاغذال بود یکی طبیعت سردی خشکی مایل باشد طبیعت دیگر گرمی و خشکی
 مایل بود چون شتال مقل از رزق بیاشامد جهت اسهال جوام نافع آید شتال مسهل عظیم بود و بر
 نباتی معروف است طبیعت آن گرم و خشک است در سوم درجه خوردن آن مقادمت کند با عسل
 و جهت لسوع عظیم نافع آید ضمه و کزک بود اسهال نهش از وی دودرم با کزک نهش
 طبیعت آن گرم خشک بود در سوم درجه طبع آن اسهال عظیم کند و دودرم نهش جوام نافع
 و نهش آنرا خواه را با جوی گویند و نباتی بقدر سداب نباتی نباتی معروف است طبیعت
 گرم و خشک است در سوم درجه چون یکدم از تخم آن با شراب بیاشامد
 با جمیع سموم مقادمت کند من قبل و من بعد و با انچه و جود کوفته خوردن
 جهت نهش و ضمه کردن بسی مفید آید کزک لعل گرم و خشک است در اول
 خوردن روغن آن نافع بود ضرر بلا در و ذرا چ و اشال آنها را و گویند جهت کزک
 با شراب خارا مفید بود مالیدن روغن بری دوم و جراحت بلا در و ذرا چ بزدی
 آورد تخم سرد و کوبی اهل که آنرا در رس گویند طبیعت آن گرم
 در اول درجه خشک است در دوم درجه چون دودرم از ان با شراب بیاشامد
 اسهال جوام نافع آید و از بخور تخم سرد و کوبی و بار سرد مطلقا جوام بگزیند و تخم سرد
 گویند مطلقا با جمیع سموم مقادمت نماید زبردتری هیئت شونیز بود و طبیعت آن

کرم بود در خوردوم درجه خشک بود در سوم چه چون باشد رب بیا باشد
 جبت شش هوام نافع آید **سیاه تخم** مستعمل طبیعت آن کرم خشک
 در سوم درجه یک دو تخم از آن بیا باشد درجه سلسه نافع بود در سوم
 کم کند عصب عصاره غوره الکل در شرب بر اجتناب مانده صاف شده
 یک که از آن در کشنده نباشد تا که زنی اکثر هوام را نفع آید تخصیص ساس و فرجه
 و سبش که کسی و زنبور در از او عصاره آن تر بود اگر سموم بود زرد و اثر زیاد
 رسد و در اعضا نفوذ کند و منع نفوذ سموم کند و هر تر باشد که با او ضم کرده خوردن از
 زود بدل و اعضا را از فاح رسد و تاثیر آنرا زود تر پیدا آید و سبش که از آن بر شش طلا
 کردن نافع آید خصوصا که بر کل پاکیزه خشک بچکانند و در دس زنبور را فی الحال
 تسکین دهد و خوردن بعد از دینه جای قوت آنها را بشکند **کافور** شهرت
 و آن انواع بود بهترین آن قیسوری و جو دانه است طبیعت آن سرد و خشک
 در سوم درجه تریاق بسیار کرم و مفرج دلی و منوم طفت روح باشد و با
 خوردن آن طبع پیری پیدا آورد و شش را خشک کند و شہوت را ضعیف سازد
 لیکن پوست و غش او کرم و خشک بود در دوم درجه در شش او سرد و خشک بود
 در دوم درجه در جمل اجزای او تریاق نیک بود و سبب است که اکثر سموم و در پوست تریاق
 بیشتر باشد و مقوی قلب بود و در شش او تریاقیت بیشتر از غش او باشد
 قبل از وقوع سموم خوردن هم نافع باشد بار و او و طبیعت بزرگ رنگ نیا
 آن به برگ رز شبیه بود و نبات آن همچو زرد و خشت آن برود و باران همچو خوشه
 انکور سیاه که یک دانه بود و این پنج را در زری چون قطع کنند با بوی غلیظ چون
 سسک باز از وی برودن آید لیکن بد بوی باشد و لون آن سیخ از سفیدی
 بزرگی که رایحه خصوصاً در معین خشکی و از پنج ترب جلیقه و عظیم تر باشد و نبات
 آنرا که در البیضا خوانند و صفتی دیگر بود که لون آن به سفیدی و سیاهی نزدیک
 ورق و نبات آن بهم از سبزی سیاهی که رایحه و برگهای آن بهتر و قوی تر باشد

و آن مستعمل نباشد طبیعت جمل کرم و خشک بود در سوم درجه یک بد بوی یا دور
 ازینها باشد رب بیا باشد نافع بود جبت شش افی و طبع جمیع هوام با سبک
 شایه طلا کردن عظیم مغیر بود و سبب از سم مداومت خوردن با لعا و خربزه
 سم خشرات را در حیوانات کم سازد و در شکم حیوانات را تسکین دهد چون
 سه چهار شقال سائیده با طبعیخ جلیقه بخوراند و در پنج عقربانی طبیعت
 مشهور از جبال شام بسیار گیرند و عقده است شبیه بدم عقرب و درون
 سفید بود و برون وی اخضر و صلب و زین باشد و در طعم اندکی مرار با
 و از عطری خالی نباشد طبیعت وی کرم و خشک در سوم درجه نافع بود و از جمیع
 سموم سموع شربا و ضما و تخصیص با انجیر و مفرج و مقوی و سخیل و سبک معده
 بود و در عفونات مفید آید تا غایتی که تسلیق دی نیز فایده دهد **حب الفار**
 بود شکل فندقی کوچک پوست آن سیاه و تنگ بوده و مغز آن خوش طعم
 بوی باشد و برگ آن به برگ سور دمانه و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم
 درجه با شرب بیا باشد سلسه عقرب را نافع آید و تریاق جمیع سموم شرب و با
 و تازه او ضما و نیکو باشد جبت سلسه زنبور غسل فودنج بود و نه گویند
 مشهور است در کناره آب بسیار بود و کمیون از آن در کو بها شود و برگ طعم
 آن بزوفامانده قوت آن بیشتر از نهری بود طبیعت جمل کرم و خشک در سوم
 چون با شرب بیا باشد جبت نهوش و ضما و کتفه عظیم نافع آید و طلا کردن
 آن کمی گند در لیسوج و اگر شیشتر خورد ضرر سم قاتل باز دارد و در چین
 و انرا شش آن هوام گیرند و گویند چون سلا قشر بود و سیاه با طبعیخ بخورند
 عفش سباع را نافع آید **لغش** طبیعت آن قریب است طبیعت فودنه و
 آن نوعیست از فودنه و تحقیقت خود نیست باقی و بسیار بود که فودنه را در
 بستان نشاندند و تربیت کردند که در چند سال باز میکنند و می کشند چند لکه
 لغش است و بسیار خوردن آن عفش سباع را نافع آید و از بوی آن هوام کشته

و عصاره آن خوردن نهوش را نافع آید در سبب تخم اولغوی از پنج درک است
 طبیعت تخم دی گرمست و در سوم درجه لطیف آن کوفت در خمربت اکثر سموم
 و نهوش نافع آید و عصاره پوست ترب همین منفعت دارد و آب ترب بر غرق
 ریزند بمیرد کسی که آب ترب بخورد و باشد غرق بگز و مضرت نکند و بری آن
 نیز قریب بدین منافع باشد تخم شله طبیعت آن گرم بود در سوم درجه
 چون قتیق آن در خمربت است اکثر سموم قنار و نهوشش را دفع کند قبل از خورد
 در سم منج نماید قرطم بر سبب که چیره بود در صحوای دور از آب می رود در
 تخم دی که یک نر از آب است و کل دی که رنگ بود و بر دی بیل آن
 مرک و بار تازه آن باشد آب بیات است که رنگی غرق را غقیم نافع بود و بعضی
 ادعا کرده اند که اگر کشوج از بار در آن در دهن نگاه دارد و دام که آن در دهن او
 باشد هیچ وجع در سبب و چون بنگد وجع خود نماید بار زرد و آفرانه کوبند
 و آن همفیت ششیه بکند نباتات آن نباتات با درنگ ماند طبیعت دی گرمست
 در دوم درجه و خشک کننده مزاج است در سوم درجه چون با شراب بیات است
 مضرت سم بهیم و مار و غرق دفع کند و از بوی او و دوی هوام بگریزند و بهتر
 آن بود که تازه و پاک و کران بوی باشد و اگر از آن کی تخم نبات دی با وی بود
 شاید رگ بوزنی شهورست و بهترین صفتی آن بود که چون بشکند درون یک
 بسری زنده و متخلخل باشد و طعم دی تلخ بود و با ننگ قبض و در وی طبایع مختلفه
 یکشغال از آن باشد آب جهت جمیع نهوشش و عضو نافع آید راز با نهوش
 آن گرم و خشک بود در دوم درجه و بری آن گرم و خشک بود در سوم درجه و بری او
 لغوی باشد و طبعی پادبان مطلقا نافع بود جهت نهوشش و کوفت پنج آن طلا کردن نافع
 غرض کلب را شیخ ارمنی از او زنده ترکی کوبند طبیعت آن گرمست
 در دوم درجه و خشک در سوم درجه چون بخورد مضرت که جهای شکم را کم کند که با
 بکشد و بر آورد و رنگی غرق در تله نافع آید و مضرت سموم کم کند سبب

اچ شیرین باشد بایل بجرارت بود و خوردن آن لیس لغوی را نافع آید و جمله کسب
 گویند که ضرر سموم را کم بسازد و خوردن و طلا کردن عصاره و دوق آن لیسوع را بنفید
 و سبب شیرین از مفرحات و مقویات قلب بود و نفع از نهجت باشد اکثر
 چون با جود و سداب قبل از خوردن سم از باز دارد و نهوشش
 نافع بود لیس غرق و ریت لارا دطلامی آن در اعضا بغایت مفید بود و همچنین عصاره
 و برق اخیر کوفت خام از طلا و ضا و گردن نافع باشد و زعم من بیم درم شیر
 اخیر خام باشد آب آسایدن جهت اکثر سموم و نهوشش نافع بود کاهنوی
 بری از نهجت شیره آنرا چون با نهوشش نافع بود و طلا نافع آید
 خبث از می لغوی بود از ملوخیاء در فرس و بعضی ملوخیاء مان کلان اشترک
 گویند در سبب تین قرب آیها بسیار بر آید برک دی و کل دی چون مرک و کل حکمی
 باشد اما بسی که چک تر بود و لون دی از سفیدی و کبودی بگلونی زرد و خند
 مرک بری بود و لغوی از ملوخیاء طبیعت جله سردی و تری بایل بود و در آن
 چون بازیت بر لیس زبور ضا و کند و کنگر سار و تخم آنرا جهت سموم چون
 بیات است و دوقی گفته منفعت دهد و لیس ریت لا بغایت نافع آید غار لقون
 سفید بعضی گویند غار لقون مطلق بیخیت و بعضی گویند در میان
 درخت متکون میشود بر سبیل غفوت و از جنس بوسیده میان اسحباب
 و بهترین دی آن بود که لون آن نیک بنفید بود و در ملاست و تری یکسر خفت
 و قوت پیوده بید ماسته باشد و طعم دی اندکی تیز باشد و قبضی و حرارتی
 از آن جذاق در یابند و در ابتدای ذوق اندک حلاوتی بهم فیهست شود و از نهوشش
 و یا لون در کد داشته باشد نیک نباشد طبیعت دی گرمست در اول درجه و
 در دوم درجه ششتری از وی جهت اسهال سودا و بلغم تا و درم باشد چون
 ضا و کند بر لیس هوای که سیم الشان سرد باشد نافع آید و یکدم لعل با شراب
 بیات است لیس اکثر هوام را بنفید و الله اعلم اما تریا قات معدنی مطلقا

انچه قوت است و از سینه به عادی باشد سینه سبک بود طبعین مختوم کلی است
 سرخ رنگ فرساده ساخته و هرگز زنده از جانب فک آورند و علامت خوبی وی است
 که خالص باشد و بوی شبست از آن آید و بزبان چسبان بود و بر محلی که خون
 از او دروید باشد غوره زنده و دیگر کم چون باشد آب یا شامند یا محوم قمار خاوه
 کند و جمع بوش را نافع بود و شرب با و طلاع الخلل و اگر پیش از انتشار سم در بدن
 بخورند چندان فی آید و که دفع شود و قبل از درود و سم نفع تاثیر آن کند طبعین
 از منی معروفست طبیعت آن سردست و در اول درجه خشکست در دوم درجه
 و نافع بود با شرب تسبیح یا مزوج جهت و با عقده مات و حیات و با می و سنی نافع
 آید زنت لدم و لغت السهم و قروح عقده و سل عفونت اعضا را با نباتات لانه و طب
 مناسب بود و با سکه خورشید عقرب در زینور طلاء کردن فی الحال تسکین دهنده لفظ
 سفید و سیاه آن ششور است و کثیر الاستعمال سپید از احدث و نفوذ بیشتر با
 طبیعت لفظ کرم و خشک است تا چهارم درجه و جمیع السوج که را طلاء کردن عظیم نافع آید
 موسمیانی معروفست طبیعت آن کرم بود در دوم درجه و در جلد از آن با طبع
 و انجمن بیاض منده جهت موم نافع آید و قیراطی با خمر یا شامند جهت لسع عقرب
 مفید بود و قیراطی بار و غن کا و هم بطور خوبی نافع آید و مران را بوره زر کرمی طبیعت آن
 کرم و خشک بود در آخر دوم و گویند پس او با سموم درجه رسد خوردن محرق
 غیر محرق او جهت خاق قیلا و امثال آن نافع بود و بعضی کلب کلب را و چون با آب یا روغن
 بیاض منده مصرفت در راج باز دارد و با انجمن مصرفت خون کا و طری را نفع نماید
 حجر یا و زهر انچه از بند و ختن آید و زهر قورم و بزرگ زرد باشد یا انچه بهتر باشد
 چون دوازده شعله از آن بیاض منده مانع اثر آن باشد و افی و شعله از آن بخورد
 ببرد فی اسعد و بر بواضع غرض بیاشند و طلاء کنند و نصب سلاح آید بر لسع عقرب باشد
 در دکان شود فی اسعد خاک لانه حسن که و حسن که و غریب است
 و گویند رنگ و کوه دم اندر که است و انچه بسیار بود بر روی سنگها و کوههای بلند خانه

از کل بهیئت کندی و در کله آن کینه زده آمدند او باشد و همواره و چمن و فرما کند
 و گوشت حیوانات و حشرات و دانه جله غر و بهترین خاک لانه او آن بود که گشت
 در استخوان مار در آن یابند چون آن خاک را در آب گشت کنند و آب از آن
 عضو سباع و دیوانه بخورند تو حش آب را منع کند و در کشتادن بول و آمدن بچار یا
 دهنده چون در او داخل خوردن آن آید بود که بصلح آورد و چنانچه چرخ نماید چرخون بخورند
 کبریت از آن که در گویند و آن انواع بود سرخ و سفید بهترین سرخ بود
 و اعلاهی آنرا از کوه دنا و دیگر طبیعت جله کرم و خشک باشد در سوم درجه چون کرم کرد
 بر محل السوج باشد و عظیم نافع آید و با آرد عجم کرده و یا با بول آمیخته و یا غسل ضم کند
 و یا با ذیل خشک انسانی آب و یا با عسلک البطم که اخت بر السوج بندد بغیر شیب آید
 و مسوج را در آب معدن که در کشتن سبی نافع آید و السید اسلم اما تریاق
 حیوانی می طلقتا انچه عقده و از مصرفت عقده به عادی باشد یا خجاسمین گردد
 با و از زهر میسی معروفست بهترین آن بود که بزرگ باشد و بهیئت دانه
 زیتون بود چون با آب بر بسنگ سایند همچو شیر سفید رنگ باشد که سبزه
 شود و اگر سوزنی تا سید برده و فرو برند و دوی از آن بر آید دو دانگ از دوی سبزه
 با شیر یا کلاب حل کرده با دغ یا خمر یا آب غوره یا آب لیمو بیاض منده اگر سموم
 و السوج را دفع کند اگر کسی هر روز بر نیم دانگ از آن خوردن عادت کند بر کز مسج
 سسی را و موثر نماید و در تقویت قوی و منع خون رفتن از اعضا و دفع عفونت
 شانی عالی دارد و خشک است جهت محلی که حاصل می شود و این است سبی و چنی
 و خوری و هندی و خوری بهترین نمی غیر مشکوش بود و جهت آن که هوی آن سبیل
 و عسیره و چرخ و مسج ذلک انچه زرد رنگ و سیب بوی باشد بهتر بود و انچه زرد
 آهوی که زنده تر از آن بود که خود در محراب از آن است ریخته باشد طبیعت جله کرم و
 در سوم درجه و گویند خشکی او زیاد است و مطلق او تریاق سموم نباشد
 چنانچه پیش از بلبل و قرون السبیل با جماع حکا بول پیش آب مرد دارد

چون سالی چند جهت نهش افمی بران میریزد بقاییت نافع بود و باطن درون بر
عضو یا مالیدن و طلا کردن مغیب آید و گه آنرا آتش میدن جهت از تب
و اکثر سموم نافع بود و حکمای هند گویند هر که حیوانی بکزد بول او تریاق آن سم باشد
و چون بیاض است و طلا کنند و آنرا که بخورون سموم صحت دادند بول ایشان اکثر
سموم و بسوس بود شربا و طلا ز بل گویند چون زبل غروبس بیاض است
جهت سسمی که خورده باشند فی الساعه یعنی آورد و زبل کند سفید شده
ساک تریاق سم خورده و ساس و پیش اگر کسی باشد و اگر پیشتر سم خورده از
کزیدن ایشان حضرت نیاید و زبل آید و ساس با خمر بیاض است جهت سموم نافع
و ضا و بسوس بود زبل تبس ایل سیر که بخت با شربا بسوس طلا کردن مغیب آید
مس حر اطمین پسری آهین باشد بود که از گرم حر اطمین کشند چون دو
و آنک باب بسیارند و بخورند جهت سسمش نافع بود و اگر در طعام سموم انداخت
جوش برآورد و قوت سسم آن بشکند شاخ کرگدن چون طرفی از آن باشد
زهر خورده و بسوس و معوض در آن آب و طعام و شربا خورد و عظم مغیب آید
و طعام سموم درین ظرف کتد جوش برآورد و قوت آن بشکند القوی
چیز مایه بود که از شیردان حیوانات شیر خواره گیرند طبیعت آن جمله گرم خشک
باشد و گویند تازه آن در جمله تریاقی نیکو بود نسبت با اکثر سموم کسی که سوزان
یا فربون و امثال آن خورده باشد بقاییت نافع است اینست تخصیص الفهرست
و در سموم نیز این اقوی بود بعده مایه آهوبره چاتری و شیر بتی از اینها درین
ابواب سه آلوماسات بود و از ده قیراط دفع ضرر و ایما کمتر مستعمل نباشند
و از خواص الفهرست عقد شیر و اخلاط رقیقه و منع سیلان رطوبات
و تحلیل خون و شیر که در خنده و غیر همان بسته شده باشند سمیت پیدا کرد
اندک زرا چیزی بود و زرد و زرد و سریع التفتت که حیوانات در زهره کا و باشد
بوقت پری ماه و اجزای آن چون از مراره حاصل شده بقاییت علم تلخ

و طبیعت آن گرم و خشک است و در آخر سم درجه دو و آنک باد و دوزی بیاض است
نافع آید لیسع عقرب و رتیل و زنبور و با او س که سائیده مالیدن بس
نافع بود و با شربا یا شیر خوردن جهت اکثر سموم مایه مغیب آید
و زهره کا و در نیز قریب بدین است نافع بود خون سیس و کوزن
و آنچه گیاه مخلص تریاقات خورده خون او تریاقی و نیکو بود اکثر سموم و
ساعرا چون یک بلعقد با خمر بیاض است و آنچه مار خورده تریاقیت خون
بیشتر بود و طلا می جمع نهوش نافع آید و آنچه مار خورده بود بهتر آید طلا کردن
آن نافع آید و در سسم من اکثر زهر خورده را مغیب آید تخصیص کسی را که حیوانات
سسمی خورده باشد قضیب ایل گویند که مسوق خشک آرا چون
جهت لیسع افمی بیاض است بقاییت نافع بود همچنین بخت آرا حرک
چشم ایل در پیش و چشم دو نگاه است که چون آب از چشم او
رود در آنجا منعقد گردد و تخصیص در وقتی که مار خورده یکد آنک یا دو آنک
از آن بیاض است نافع آید جمیع سموم ساعرا ساعرا چون بول
بزرگ کوسه بر سنگ میزنند آن مجتمع شده غلیظ دست کرد و آنرا ساعرا
گویند چون جهت نهش و با بیاض است عظیم نافع آید و طلا کردن آن هم
مغیب آید لعین جامع طبایع مختلفه بود از حرارت غالبه مایه و حرارت
سست آن و سسته و برودت معتدله و غلبه شیرین شیرین
کوبی است از مخلصات بسیار تریاقات جبر و بعد از آن شیر کا و کوی که تریاقا
خورده بعده شیر کا و ایل که از تریاقات جبر و بعده شیر آدمی که بسوم قویه معاد باشد
بعده آنچه پیشتر از گیاهای تریاقی خوردند و مطلق پیشتر نافع بود زهره مار خورده
و کزنده و آنک زک کزنده و ذرا ریح خورده و ارب مجری خورده و کانی را که در ده
زبانها خورده باشد مثل پنج و شوکران سیاه و زرنج شیر کا و زرنج
باشد و علاج اکثر زهر خورده و بسوس و نهوش بدان کنند و تحقیق طریق آن

بمحل خود نکورانش الله تعالی **کوکب** کوشت بزکوبی و کاکوبی که از ترافا
 جزند ترافی نیست که دارند جهت اکثر سموم و سوس که در خوردن گوشت بر فایده
 جهت تسخیر حیات و عقارب لغایت نافع آید و با شرب آب غرض کلب کلب را مفید آید
 و گوشت قنفذ عظیم که سنگ و زیت نجسه باشند جهت تسخیر اکثر سموم نافع بود
 و چون شکم آن بشکافند و گرم محصل تسخیر عظیم فایده دهد و کک را پس فایده آید
 و گوشت افی را بر زخم فایده آید و گوشت اکثر حیوانات کزنده را بر زخم
 ایشان بستند عظیم نافع بود و خوردن گوشت مار جهت کزنده کی و نافع بود
 همچنانکه دیگر حیوانات و دیوانه جهت غسل ایشان و کوبیدن که گوشت نکسود و بدن
 عرس که آنرا سوزانند و شرب آب آشامیدن اکثر سموم را مفید بود و گوشت
 حیوانی که آنرا اوله خوانند در کوبیدن آنها قصد کبوتران بسیار کنند ترافی تمام دارد
 و گوشت قنفذ که آنرا خاوش گویند جهت اکثر سموم و سوس مفید آید و نجسه
 و خام و طبعش گرم و خشک است در درجه دوم و درجه چون جهت غرض کلب
 کلب بوق کنند نافع آید و بار و عن کل بیاض باشد و بوشن دام را مفید آید و
 بوشن بیاض باشد و بوشن خرد رات نافع آید و اگر بدان قی کنند اکثر زهر مار را و در
 سموم که آید بوشن خانه محل است چون بر زخم بیکانهای بومی طلا کنند جذب سم
 آن کنند و بوق در مسکه تازه روغن گاه و کوسفه تازه و سبزه آنها
 و پیه خروکشن قنفذ و کوزن و بزکوبی و آجود و سوس و ترافی نیست که
 جهت سموم و سوس و بوم چون بخورند و بر زخم کزنده که آنها بوشند و آنچه
 ترافات خورد اجزای او و روغن او باشد و الله اعلم دار و دمای مضر
جهت حفظ صحت در دفع مرض بداند که این نوع تدبیر چون از
 حکمت حکمای چند بطریق ایشان بیان فرموده اند انجا تفریق میشود
 و از جمله سموم و ادویه مضره آنچه منفعوت را و دمت آن تجربه پیوسته در

حکمت یونان نیست و دستور آن درین ممالک نمیدانند مذکور میگردد و آن شش
 و دامت بچاک و بلا در و زنج و زنج و تا توره اما طریق خوردن بچاک
 و بعضی آنها سه نوع بود یکی اگر سمیت آنرا فایده نبینند و بپزند و بپزند
 افیون را سخته گویند و من جوکی را و بدم که بچاک اعلی را با فون چنان شست
 که کسی آنرا خوردی کویا خاک بود و هیچ تاثیر سی از آن ظاهر نمیشد و این طریق
 بسیار اعتماد دارند شاید جهت آنکه دعامی شرایط بسیارست مثل در دست خاکی
 و توجه تمام کردن و از دستا بر رسیدن و دم در خصص ستانیدن و آنرا بپزند
 و قوت سم شناختن و پاک شوی در آن باب حاصل کردن منع ذلک
 هر سمی را که بستند هر گاه خواهند که با فون دیگر میتوان کشودن و سمیت
 آنرا بکوت آوردن اگر چه در تیاران کزنده باشد اگر کسی را خصمی دانا
 باشد و بدان مطلع شود که آنرا بکوت آورد و دراعات آنجمله شکست
 و منترا می که در میناب از اسنادان گرفت ام و در خصص دم و سخته ستانیدن
 و تجربه نموده اینست افیون بس که ستری سبزه اسری بسری کفک کور
 البسه که انبیا لاکلی او سکتی انگلیاری و دیگر میسل متساب علی
 کیس ایک شس با میس بجلا اسک کنار کی بریار و وایس مهاد
 دیو که بیار و سسکه کالکوت سحان بچاک و دو سیاه بیک امی بس
 شکم مارون مارون ری لیا مارون اترده و سامارون کلندرت مارون
 میادنت کیا هفت تاثیر کور مشابهی سوسکتی سبت بس ناستری بس
 و قوت این منترا ناعایتی است که اگر بر جوب طعمی خوانند بکر و بپزند که
 بدین سمهای غن را را سموم کرده باشند از آن طعام بخورد و مضر است
 و اگر کسی را از این سموم خوانند و باشند این افسونها را بر آب دیار بشیرد
 است باه آن بخورند سدرت اگر هفت کرت بدمنند بشیرد و بخورند
 و بر زمین بخورند و میدهند توجه سم ازین او بیرون آید و صحت یابد

بقول الله تعالى ودم انكه اورا بر ياقوت مناسب بکشند و اندک بخورند
 و اندک بکشند و اندک میبويند تا بمقدار نافع آید و این طریق بس معتد بود و سوم
 اندک اندک از خالص آن بخورند و بتدریج زیاده میسازند چنانچه بدنه های مرده مقدار
 معتد بهایا به و آن هنگام چون عادت شده باشد مضرت نکند و قوت عظمی بخشد
 و هرگاه از آن منفعتی نیکو بیابند و خواهند که زیاده خورند همچنان بتدریج تواند خورد
 و این نیز آرزو بود و تواند کرد آن مقدار قوت آن سابق معلوم شده باشد الا
 برسم قوی فکریل و کثیر از اتفاقاتی نباشد و احتیاط در مناب است که اولاً
 رسم را بر یاقوت بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از آن اندک اندک از جزو تر یاقوتی
 کم میکنند و بر آن مدتی عادت میکند چنانکه عادت بدان رسیده باشد که در پیش
 آن شده و عادت آنرا کردن آن هنگام این تدبیر نکند معتد بود و شنیدیم که سیدی
 هند عادت بخاک خالص را بسیار رسانیده بود که هر صبح بکفخال خوردی و دست
 شست و چنان فریب شده بود که در حرکات عاجز بود و هر جا در تن او شکنها در
 گوشت و پوست او پیدا شده بود و پیوسته آنها را مراعات کردی تا خراب نشود
 چون ارسل کردی آمد طعام جرب بسیار خوردی و مباشرت بسیار کردی عمر
 طویل یافت با سلامت قوت و عزم و بدان که حکمای هند هر شش را را بکشند
 آنرا بر یاقوتی مناسب سخن کرده سفوفی میسازند و جمله سفوفات را ایشان رس
 می نامند و بیان انواع رس در باب ترکیب خواهد شد انشاء الله تعالی
 و قانون خوردن رس بچنانکه و جزو آن چنان بود که استامی خوردن این بکوش
 پاک کن بود و مزه و مزاج را بر اشتا و مزه و مزاج را بر سر طعام مناسب و یا فو
 پاک کن باید مقدار از نصف دانه عدسی باشد و بقیه برین هیچ بعد از آن بتدریج
 اندک اندک زیاده میکند تا سالی را به نیم دانگ رسد و دهنها از برین تجاوز نماید کرد
 و اگر در اول مقدار مقدار اجمال نکند که در روز میان خوردن طایع نریند و با هستی قوی کند
 و باید که در اوقات ملائمت را به ترش آب چیزی که بکلی دفع خاصیت قوت آن میکند

بخورند مثل فاذر و جید و اروا مثل آنها و مدتی خدر کنند که سمیت آزاد و حرکتی آید
 مثل کتجد و جوز و زاجیل و همچنین از چیزهای که بالخاصیت با آن مضرتند چون خردل و باک
 و همچنین از چیزهای که سمیت از امیر ساند مثل خمر و پهل و سایر شرابهای سخت گرم و
 همچنین از چیزهای که فی الجمله نافع است و شکسته قوت آنند مثل ریشهای سخت
 ترش و شیرینهای و تره های تیسر طعم و خربزه شیرین البته آنها را با جمل روز جزا
 واجب داند بعد از آن اگر تواند و بسیار عایت کند آن چیز بود و منفعت آن بیشتر
 کرد و الا هرگاه عادت مستقیم و نیکو شده باشد استعمال آنها را زیاده مضر
 نسبت به پیشین جهت من بعد صفت ماه بعد است این در موده خود را علاج
 کرده بودم و هم بر آن بودم و هر چه خواستی آنها خوردی و تقاضا نشد با این
 دو و بعد العاده میبود که سخت شیرین نباشد چیزی که ترش شیرین مردم گرم
 مزاج و نافع باشد و ترک جلد سردیها و ترسها مردم سرد مزاج واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج
 سیاه شیرین و نافع آید و شیشه ها سردیها مضرب بود و مردم گرم و تر مزاج از هر موه که جایز بود
 که در خوش از آن ترک عینیت و موضع تر و گرم در کافا و کرم و از آنکه مفیده او در غیر سبیل و غیر
 سبیل و فصد و حجامت و اگر استقرافات و جمع و غشش خدر کنند
 و طعامهای جرب و نرم خورد و تخصیص شیر برنج که غذای بس موافق است
 ایشان از اینچنین طعامهای بروغن کاه و کوسفند و دنبه و بادام و کوششهای
 جرب بولان و از اسلا و جندرشند و در وقت که ناهر روز غسل با آب سرد کرد
 و در کافیه معتدل کاسه و آردن لطفه مناسب بود و از مباشرت دهنها خدرا و
 بود و افراد آن لغایت مضرب باشد و بعد العاده بسیار مضرت نکند بلکه در او
 قوت عظیم در آن باب حاصل کرد و باید دانستن که چون رس و شیشه آنها
 رفع مرض خوردن اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرض کینه و غلیظه و یا سرد شده باشد
 خورند بکیفیت نیز نه دفع آن شود و نیز چون مرض فراریافت و ماده کین شده
 تحلیل نیکو می نبرد و از انتقال مرض دیگر امن میشود الا چون ماده گرم رستی

هرگاه طبع قوت کند ممکن که بر غفویک ریخت شود اما طریق خوردن ملا
 جان بود که بنشیند ملا در را و کنگد پوست کنده یا ناکنده بر درینند چند آنکه پوشیده
 شود بعد از آنکه را با هم در را و آن دفع حتی نیکو کنند و درین صین احتیاط
 کنند که قبل از خلط با کنگد دست بر دهن آن آلوده نشود و بینی را نیز از بوی آن
 حفظ کنند تا درم کنند و چون نیکو خلط مزاج یافت همچنین نیش مجموع را ساز
 و هر روز از یک هفته بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر مقدار احتمال کنند که کمتر
 و اگر بر روز احتمال کنند کمتر نوبت کنند و بعد هفته یکصفت خورند و هفته دیگر دو
 خورند و هفته دیگر را تمام خورند و تا بهیصل روز ازین زیاد و است از نگاه اگر
 دریا باشد و کفایت باشد فیها و اگر زیاد و طلبند جدا دیگر را بد و بلا در رسند
 و جدا دیگر را بر ملا در ازین در گذرند و اگر داشتند که طبع زیاد و میطلبند و مضرت میکند
 به ترتیب مذکور تا بهیصلت ملا در توان خوردن و هرگاه از مقدار دفع نرساند دوا ای دیگر باید
 خوردن و آنچه مذکور شد غایت احتیاط است و الا من دیدم شخصی را که دو جلد
 به بلا در رسانیده بود و دفع عظیم می یافت اما کانی بجزهای محکم کردی و آخر
 در سردی بولادوست نمودن و در گرمی بوازک کردن و قانون پر بر این بود
 بقانون پر بر سر چنانچه معلوم امار و عنن جوز و کنگد و شیر بهای این بقای
 نافع آید و چیزهای شور و ترش و تیز و کینات همه مضرازد و میباید جوابات تر با دفع
 دهند قبل از عادت تمام طریق خوردن از این پنج چنان است که بریل
 تدریج از اقل با کثرت روند و بخاطر مصدق و ابتدا از مقدار ماش یا عدد سفلی کنند
 و هفته بین قدر بر روز بر ناستا فریزند و بعد از آن بر مضرت یکصد ساضاف
 کنند تا جان شود که مدت دو سال را یکدرم رساند و ازین در گذراند
 و در پنج روز حبه غیر دق برین تدبیر مخصوص است و بعضی بجهت احتیاط از
 یا پیلد سیاه که مصلحت است را بر حق نموده خورند و است از مقدار خودی کنند
 و در دو سال بقدر دو درم قرار دهند و اگر در آخر تدبیر بلبله را که کرده بر طرف کنند

نفع آن زیاد بود و بر سر این نیز قرص پر بر سر است اما حرکات آنجا
 بدان مرتبه مضرب بود و کینات اینجا مطلق جایز نباشد و شیر بهای و غذای نیک
 همه باین مضرت کند و در یاقات و روغنهای مضموع خوردن جایز بود و شیر بهای
 نافع و چینه شخص را دیدم که انواع علتها داشتند مثل قویج کینه و سحر عت از آل
 و لایعوی و قنات اشتهای طعام و سوز بر هم کنگدای ن و کسشی اعضا و قد
 با لایعوی جلد آنها را از رنج صرف خوردن طرف شد و مدت دو سال بهیصلت
 اما طریق خوردن نرسد هم اعتماد کوفی است است دای آن از مقدار
 ماشی بود و احتیاط آن در دو سال بر نیدرم باشد و بر سر آن هم
 به دستور پر بر سر نرسد بود و من جوک را دیدم که سم انفار را بر کف کرده بود که
 و چنان بخورد و این دوا پنج امراض خبیثه مزمنه را بر میکند نزدی اما طریق خوردن
 جوز مثل و نوع بود یکی آنکه صرف آنرا عادت کنند چنانچه دستور خوردن
 اقیون است دیگری آنکه او به مقویه با آن ضم کنند که خبر و غالب آن باشد
 و این نوع نفع باشد و مداومت این ترکیب را نیز بری خاص نباشد لیکن
 چربها و شیر بهای این نفع باشند و چیزهای سرد و خشک سبب غلبه
 شوند و چیزهای سرد و تر غلیظ بلغم فربه اندر معده پدید آورند و از آن وحشت
 و معاجین آن بعضی در قرابا دین مذکور خواهد شد ان شاء تعالی اما طریق
 خوردن مار سه نوع بود یکی آنکه چینه گوشت آنرا بتدریج عادت کنند
 به دستور یکدیگر آن دو هم آنکه به دستور حکمای یونان در معاجین کنند و بدان
 مداومت بنمایند سوم آنکه به دستور تخمینی سازند از اصول نافه مقویه
 می سازند مثل پنج بیک و پنج مارجه و پنج کبر و پنج فاسه و پنج جوز مثل
 و پنج شیلج سیاه و پنج سمنا جلد کوفت و از غلفای مقوی نافع شست مثل
 و کنگد کالا چراد نکار جوتی و سمنا یوزینه کوی و قشاک الحمار و اسفند و درک
 هر یک جلد نیکوب و از تخمبار مقوی حافظ مزاج چون ناخواه و سیاه غمه مستغیل

و جوز مثل و اینگونه و نیزه و قلم نیز که از هر جنسی اجزای آن را برگیرند و از جمله
 درمی کرده در زمین دفن کنند و بعد شش ماه که جمیع آن اجزا خاصیت و
 طعم و قوت خود را با بار داده باشد و سه عدد مار سیاه اند از آن خم اندازند
 و سه روز بگذرانند و بکندارند تا بهفت سال که اول محل قوت آسمانست و از آن
 اجزای مار و او به جلد تحلیل یافته یکصورت آبی گرفته باشد پس این آب را
 بیالایند و صاف کرده در ظرف صینی نگاه دارند و هر روز اندکی بخورند تا
 بمقدار کثرت آب نیکو رسیده و بعضی تا دوازده سال که محل بلوغ کودک
 تمام را حفظ کنند انگاه صاف کنند و خورند و این را قوت زیاده باشد
 و بعضی استخوان قوت و دفع این فتنه بدان کنند که ترنج را با آب تنها نیم بخند
 کرده در این خم اندازند همراه مار در هر چند نگاه دانهای آن ترنج را بپزند
 سنج و بزرگ شده چون دانه اما رسیده باشد و الا بعد از رسیدن
 آن پس بر سیل عادت خورند و قوتهای عظیم دریا باشد و در وقتی که چون
 بگیان کلب بیکند و شربت و غذای ایشان دایم ازین آب و دانه باشد
 و بریز این قریب بریز ترنج بشود و بعد از علم اما طریق احتیاط از
 در و سموم و از حیوانات سمی و موزنی ادوی التفت که هر
 سمی قوی عادت کنند تا از محله مضرت نیابند بسی و بعضی هم موزن باشد
 و اگر این تدبیر میسر نشود بخوردن چنک فقط عادت کنند که آن ضرر اکثر سموم
 و نهوش و بعضی را باز دارد اگر این نیز میسر نباشد تر یا قات قریه عادت کنند
 مثل به و او فاد هر حیوانی و سمی و همچون الطین و فادنی و آستیاها
 و اگر تر یا قی آنزوده معده بایستد که قوت آن موی باقی بود چون مخلصه باشد
 و مع ذلک افسونهای زهر بند چنانکه سابق مذکور شد بهر طعمی و شراب
 غیر معتد باید و طعم هر طعام و شراب را اول نیک باید کردن انگاه خوردن
 و لیکن بعد از آنکه خورنده عالم باشد بطن و فحل سموم و هر چه سخت تر باشد

یا شور یا شیرین باشد اعتماد بر این نباشد نباید خوردن که این کیفیت تمام
 سم را می پوششند و مذاق سلیم و منقل مستقیم چون زهره از طعام مسنون نمیشد
 و الا کلفه تحمل بکند زود در میان زود بودن کس و زهر و مورو کره و امثال
 آن از کولات هم توان در یافتن مسومیه آنرا که هم شهبیم باشد خود به شب
 نباید رفتن و چیزی از آنجا نباید خوردن و جو گیان و دانه که بدین مالک می آیند
 چون بر ابطا و مودی که برایشان حس می برند تا از ایشان طبع گیاه دارم
 میستند درین باب احتیاط بلنج کند چنانکه بعد از خور از غیر معتد و حصول عادت
 بسوم و قوی و خواندن افسون زهر بند بر اطمینان سیج غذای بی سیر خام بسیار خورد
 و در اکثر آن فلفل سائیده هم غالب لیست جهت آنکه سیر خام و فلفل را که معتاد
 اکثر سموم و بسوج شناسند و حشرات نیز از بوی سیر عظیم متلفر باشد و آنجا که هر
 مقام حیوانات سمی باشد ساکن نباید شدن و در حصول که وقت قوت حرکت
 و مضرت حشرات مست سکون در مواضع بلند مانع یا مواضعی که آب گردید و آن
 گذرد یا مواضعی که کج تیار کرده باشند مناسب بود در آن مقام چیزی که حشرات
 از بوی او گریزند بپاشند و بخورانی که حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصا
 در شب انگاه که حرکت اکثر حشرات در آن بیشتر است و گویند کسی که مهره مار با خود
 نگاه دارد هیچ مار بد و مضرت نرساند و سیج جوانی سمی گرداند و دانه و اگر بیشتر
 احتیاط باید جز با رتن خود به مال که حشرات از آن نفرت کنند و بگزیند و اگر
 حیوانات مثل مرغ خانگی و کره و طاووس و بده و قطن و کلنگ و مرغ خان
 و کوزن و مار خور و دار پشت و راس در مقام خود نگاه دارند حشرات از آنها گریزانند
 و هر چه ظاهر شود ایشان دفع آن کنند و دعوات افسونها که در بستن حشرات و دفع
 مضرت آنها موثر و مجرب باشند خواندن واجب بود و تخصیص در وقت خواب و
 ستانگاه منفعت آن بیشتر باشد و از ادویه بسی عرب است آیه الکرسی چون
 بوقت آرام خلق بخوانند سه کرات نیست فقط از مضرات و ملیات مرگرت که تمام

بشارت بر کرد خود و مقام خود بدینند بلفظ گویند بعون الله تعالی از جمیع آنها
 و اما ان باشند و از افسوسها آنچه آزموده و تجربه است اینست زرد و کج و دلیک
 است میان بسته بقتل است ششک ریزی سفال کزوی حست سخته کرد
 در وی دیوان محبی و محلی باغ و این بوقت بنام علی بناد علی بوقت آرام خلق می رود
 بخوانند به نیت حفظ از مضرات و هرگز بر روی تنهای خود بدینند و دم و دستها
 بر هم زند محکم سه نوبت چنانچه نوبت شود خواب کنند چنانچه از غفلت و لک
 زرد و امین شود خصوصاً دیگر حشرات عموماً و منفعت این را در انواع حیدر
 نموده ایم و یا نیتیم و ناگسی با خلق تمام تجربه کنند و در اعموم این بدینند
 و دیگر اینست در می ران در می آن ساد و بی انگار و بی کسی را جا و اگر بر حشرات
 و حیوانات مضر خیرای سموم از قوت آنها و اگر بعضی آنها را دوست دارند
 نهند نیکو نمودم کدام که از آن بخورند پاک شوند و دیگر با از آن نوع که بوی آن مزه نهند
 بگریزند و الا تمام بمیرند و در موش این تجربه بسیار کرده اند و اگر بوی هم در یابند
 و بخورند بکلی از آنجا فرار نمایند گویند از ترایات خردل مار را کشد و در شرب کفشد
 که آب آن عقرب را کشد و آبی که حفظ در آن میخند باشند کبک را کشد و چون کش
 بر زمین بریزد کبکان بر آن جمع شوند و اگر سه خارشست بر روی مالند و بنهند هم جمع شوند
 و اگر از اجار مفرغش را کشند و دود کنند و زنج کشند و اگر زنج در شرب
 یا شیر می کشند کسان بر آن جمع شوند همه بمیرند و خالق سر و دیب کلب گفته اند
 سموم **سیان** او در که حشرات و جانوران مودی از بوی آن بگریزند بسیار
 و درست نیتیم ششک تیس و ایل و حلیه و پودینه و خنجر سر سکه افش و سر که کور و در
 سر که حل کرده تیراب فاروقی بوره ساخت و حیدر کند تا و آنچه سیر بوی آن کشند
 بقطرات پیاز بر یک خارا ششم خردل کرده پوشا در یازنج و در سر که حل کرده **سیان**
 او در که از ماران و حشرات و موزیان بگریزند خوب انار سبب سوسن مطلقاً از پشت
 و نیز در و بشم و موی بز و کاد و کوسفند مطلق و مقل و در و سبب و حب الفار

بر که می خورد و بکشد انیونی سوسن و در اندک سیاه میوه و بکشد و در
 پودینه کوی سبب طبعیت سبب بکشد و دینار و دینار و دینار و دینار و دینار و دینار
 بر سوزنج و سبب سبب سبب سبب **سیان** او در که بر خود مالند برای خرد
 و خدایات از بوی آنها نفرت کند و بگریزند و موزنج کوش و در سر که در و در و در
 که خفت میوه اند و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 در خشت و جوشانیده و بچنین باز سیر و یا حب الفار یا حب الفار یا حب الفار یا حب الفار
 سبب انگار یا حب البسان یا سبب سبب یا سبب سبب یا سبب سبب یا سبب سبب یا سبب سبب
 و کوفت اندر و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 پشه و کبک و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 عصا در جابزی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی یا خطی
 گرفت باشد زنبور که چک او را بگریزد و از آن کند و این را تجربه کرده اند و البته
 اما طریق علاج کسانی که زنبور بر ایشان وارد شده یا
 بخورون و غیر آن طریق کلی درین باب طبایع یونان و اسحاق
 ایشان است که چون در یابند که سمی دارد و در پیش از آنکه قوت آن
 در بدن بماند و شود و بدین رسد فی فرامیند که را بچربی تریانی که قوت هم
 بشکند و جذب و منع است آن بکند و طبیعت رایاری دهد بر دفع آن بزیل
 استراخ مثل شیش یا روغن شیره قدری بودا فله از کرده و طبیح
 و خرد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 خرد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 شیر در چهار درم باز زده یک درم مراد شراب شیرین حل کرده و در شباه
 و بعد استفااتی شیر تازه بسیار بخورند تا مضرت باقی زهر را بشکند
 و در آن بعضی فسادات آن نماید و زهر را بخورد و بکشد آن شیر را و دیگر فی
 و باشد که در عین شیر که تازه غالب خوراند و گویند که آن تیر خور

سموم را باز دارد تخصیص سمهای حاد و حریف و کال و محرق و مقطع و حقیقت
و آنجا که بقدر اولون حاجت افتد و کفایت نباشد غذای تریاقی مناسب
و غالب دهند و یا بجهت غلبه تریاقوت سم باز گوشه و باشد که غذا را
نیز باز قوی فرمایند و عظیم نافع آید و آنجا که فهم شود که قوت سم با خفا اسفل
رسیده است احتیاط فرمایند هم مثل این طبعهای مذکور و آنجا که اضطراب
صعب و ناس بسیار پیدا یابد برت و خج و دروغن کل دهند و بدان قوت
و اگر تسکین بیشتر حاجت آید کلاب و کافور و شیر و خرفه و اسپنجول و شیر
صندل با خافه کنند و بول و جگر و دماغ نیز ازین نوع طلاهای تریاقی نهند و
بسخنهای صیدای بلند او را بیدار میدارند و هیچ حال نکند از آنکه در خواب رود
یا فرو آرامد جهت آنکه ازین حال سم بیشتر از کندی و سستی غالب شود و آنجا که
بپوشی میکند یا غافل میشود یا موی صدم می کشد با در دهن او میدهند و او را
بیکو میچسباند و بخوره و سخن می آگاهانند و بلبها و غیر آن مشغول میدارند و
فم معده او را میمالند و بپوای سکن او را معطر و مروح میدارند و بپوای و خافه
عطر و تریاق و لباسها عنب و مشک و عیون آلوده میسازند و اگر اولاً افراطی در
فی دیا اسپهال بسبب فعل سم و یا تریاق نهند هم تریاقی حالبس منع آن میکنند
و بعد نقایح لکین مابقی سم تریاقی قوی مینمایند و اگر زخمی (زخمی سم)
و یا ضربت حیوانی و حشراتی رسیده باشد نخست بر محل زخم تریاقات
وضع کنند و بخورد و غلق و اشباه آن سم را فی الحال بسبب از زخم بکشند
و کم سازند و بخورانیند تریاقات تدارک مابقی نمایند و گاهی دماغ را بعد
جمله داشت و بهمان اسلح کشته و در هم حشرات به کاهی قطع را از جمل علایجا
شناسند و اما طریق کلی نزد حکمای هند آنست که نخست تحقیق نمایند
که سم در او از چه نوع است اگر از انواع نیش یا سم مار است جمله آنرا با فلفل
و فلفل کنند چنانچه حواره افسون آن سم بخوانند و بر شیر کاه و زرد میدهند و

میخورانند و جادوی از بخت ستارخ علف بلر بر هم بسته از سر بطرف پای
میکنند و افسون میدهند و بعد از آن بر زمین میزنند چنانچه در بستن چهار گوشه
حکم حضرت ربانی زهر باشد و سینه مابقی و اسپهال و از زهر خشم بیرون آید
نزد و بر چند سموم بپوشش شده باشد و آلاس کرده بدین تدبیر و از آنکه
او را بخیزانند و بحال اسلی باز آورند و بعضی که سمیت سم را قوی یابند در
اشنای تریاقیات بخوراند و بر زخمها نیز مالند و ادعای ایشان آنست که اگر زهر
خورده و مارگزیده سه روز باشد که مرده باشد او را بخیزانند و میگویند کسی که زهر
مرده ناسه روز خورده شده بپوشش است و تمام نموده است چون از آن بدست
نکند و دیگر قابل اسلح نباشد و از گیاره گیاهان شنیدم که در اول حال چون
افسوس سموم بپوشش شده بخوانند دستورشان آنست که بر گرد او بپوشند
مندل بکشند و بر سر او جادوی میکنند و از بیرون شسته ملشی روغن میزدند
و فلفل سنگ و باصول بخوانند ساعتی را بر بخیزد و می شنیدند و بخورانیند
سخنهای از زبان زهر انگاه و افسون آن سم را یا آن مار را که زخم زده و بپوشند
میدهند و می پرسند که کدام زهر یا از کدام مار فی و چه نوع برین شخص وارد شد
آن از زبان سم میگویند که من فلانم و چه نوع دارد شده ام و برین سخن که خود را
و جهت چه بوده اکنون در افسون التماس میکنند که بروا و می رود آن شخص بپوشش
می آید و گاه هست که سم ماری از زده و از غایت غضب بدنی عوض میطلبند
تا از بخیزان بیرون رود و آنرا بکشند و چهار پای معین بدو حواله میکنند و بدو نقل میکنند
فی اساعت این شخص بر بخیزد و این حیوانی می افتد و بپاک میشود و من چندین بار
عقرب و دلمک بگزیده را دیدم که بقرون محض خلاص یافتند و چندین را دیدم
که بعلایج مذکور خلاص شدند و بسیار نیش خورده را دیدم که با افسون و شیر و فلفل
خلاص شدند و فسون نیش خورده بهمان سبب که سابق در تدبیر خود
نیش نکند و شد و اما افسون مارگزیده اینست من شنیده او بدو زاکا

پنج کبر و طین محنوم و چون آن و تریاق اربوبه دهم سیر و تخم ترنج و حلیت درزادند
 و قنصل و تریاق کامل و تریاق الطین صمدی علاج فریون خورده و آنچه
 بدان ماند از صومغ صاده قی فرمودست همیکه شیر دروغن کاوی و شور دای
 چرب دادند و آب سر و نشاندند بر کف دروغن کل یا کا فود و کلاب دادند و ضما و شک
 بر دل و جگر نهادند و جگر دار و فاد زهر حیوانی و غیره در دوع تازه کاوی دادند پس
 جو پست و سیب و انار ترش و لیمو و کشکاب جلد مناسب بود و بجزای نرم و خشک یا
 معتدل حقه کردن نافع آید علاج سقمونیای خورده و آنچه بدان ماند
 ازین نوعیات همچون علاج فریون خورده بود و بر شیبای قابض و آب را حی
 و رب و بلع و سیب همان و دوع ترش مغز آن زد و شکسته کرد و علاج
 جیبیال خورده و آنچه بدان ماند از سهلات قویه قی فرمودند است
 بروغن کاوی و مسکه و شور یا بر سخت چرب و برنج چرب نرم بخت و گرمی دادند و غیا
 دست و پای و شکم را بروغن کاوی و بیکرم چرب کردن و جگر و اریا فاد زهر و امثال
 در دوع تازه کاوی دادند جهت افراط اسهال علاج جیبیال خورده
 و آنچه بدان ماند از چیزهای خنق آورنده قویست به علاج جیبیال خورده
 لیکن بعد از روغن دادن زیره و انیسون و چند بامیه موافق آید و نمک کرم کرده
 بر شکم نهادن و ضاد کردن مناسب بود با وجود غلظت چرب منزه تازه غسل
 بکوب بود و حقه در حبس لازم آید و آنچه که تشنج خشک باشد علاج تشنج خشک گفته
 علاج قلی خورده و آنچه بدان ماند از خنق حیوانات بجزای بر شیرین
 حذر باید کردن و چکشت و تخم می و طبع می و تریاقی نیکوست و کینه را
 و طبع خرابی هندی و طبع مناسب است و جگر دار و فاد زهر سی مفید باشد
 و بنید آهین تاب کرده و خبث الحیدر و پیچیاها اندر بنید بعد از احتقان بلعبات
 نافع آید و فرامیون و کرفس و سحر و امثال آنجمله را اندر بنید بعد از احتقان بلعبات
 نافع آید و شور بای چرب موافق آید علاج فریون خورده و آنچه بدان ماند

از تخم زرات و قنصیات قی فرمودست بروغن کسفندی یا کاوی و بوزه و نمک
 و بعد از آن غسل آب و چیزهای چرب و شیرین دادن و روغنهای مذکور و کوب
 شیرین همه نیکو بود و چند بیدستر بوسیدن و زعفران و مشک اندر طعماها
 و شربت ها دادن و سیر و شیر و جوز و مغز یا نافع آید و شراب کهن و شیرین
 با قنصل و دار چینی مفید بود و تریاق الطین و مترو و بلوس و چند بید
 و زعفران و جگر دار سی مفید آید اندر جلاب و لوز سر و کبکچ و حلیت و قنصل
 و سداب و انجیر و خردل همه موافق بود و کاه بود که احتقان کرم مکرر باید کردن
 بتخصیص در علاج بزرالنج و شوکران خورده آن شکام از بی فراغ حقه هر ساعت
 شراب شیرین با قنصل و شیر افستین دادن صواب بود و آنرا که پوشی بسیار بود
 و حس آنکه در بینی و میسدن مناسب بود و پیوسته او را مالیدن موافق باشد
 و عرق آورنده دادن لازم بود و تیزاب فاروقی بر میان سر و پیشانی
 و کفهای دست و پای مالیدن نافع باشد علاج بلا در خورده و آنچه
 بدان ماند از چیزهای ریش کننده چون کبکچ و اشتباه آن آنست که زهر
 کبکچ بار و روغن فود و آب کرم قی فرمایند و بر تمام اعضای او ازین روغنهای با لبه
 و شور بای چرب برنج چرب بدین روغنهای میهند و روغن کبکچ نافع بود و بر سر
 و دلبست خورائیدن جگر دار و فاد زهر در دوع کاوی سائیده بس مفید بود و
 و رجهاد و سوزشها را بر طرف کند و شخصی جهت عظیم کت تناسل قدری
 روغن بلا در زبان مالیده بود و در روز دوم ورم کرده بود و بولش بند شده و
 اضطراب بجهت سبک کردن او را فرمودم تا قدری روغن کبکچ هر ساعت بر آن
 میمالند و هر روز و نوبت میخورد و یا حلیل فرستاد و برنج چرب بروغن کبکچ
 میخورد و جهت حرارت دوع تازه کاوی میخورد و بولش بزودی میشود و ورم دفع
 شد اما جراحت و ریش آن در تنها بصلح آمد و پوستها از اوقات و مقصود او
 مشکس شد جهت طلب نفس و هوای شوم علاج ممد خورده و آنچه بدان ماند

مرعی داشتند دست و کلی است و اگر زخم مارچه باشد بچشم بکشند و ز لور را
 بعد تر با قات غالب بماند و شستن آن موضع در اول حال مفید بود و علاج بزنگار
 خورده و آنچه بدان ماند از معدنیات جاد و مسکن و اکال همچون
 علاج زرقون بود الا آنکه اینجا عوض ترشی شیرینی دهند و در لعابهای تر یاقی
 مبالغه کنند علاج سیم الفار خورده و آنچه بدان ماند از اجاری
 که مضاد اند بگوهر خویش باین آگست که در قی فرمودن بجز بای چرب شیرین
 و بهای العسل و بورد و بشیر و جید و اریافا و زهر مبالغه کنند و اگر با شامضی رسد
 خفنیای تر یاقی کنند که راوندانی چرب خورند و هر سه در هم شراکت گویند باغ
 و اینجا که شکم باد کرد و یا حبس شود و سبب جبال یا سقونیایا بر بی دهند اندر
 مار العسل اینجا که سبب کند علاج خبث خورده و آنچه بدان ماند
 از اجاری حضرت همین نوع است که در شنج گفته شد لیکن در جثت و سبال آهن
 چون متفرق شده باشد در بدن حاجت آید که هر روز قریب یک شقال مقطیس
 سوده دهند انگاه اسببال فرمایند و باشت که خوب چرب بعد مقطیس دهند
 اسببال آورد و بر سطلای نرم و خشک لازم آید جهت آسایش مبالغه
 معبات خورائیدن و بدان مقصد کردن باغ آید و مسکن نرم با شیر دادن هم
 علاج زهر مار خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات مملک استور
 علاج مار بود علاج زهر مار خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات
 ممرق و مفرغ و مفرغی که دانش از مردمان شنیده بود که کسی را مشک دوا
 بکند و در لایج سود میسار و در شبی در خواب دید که او را مشک دید که ازید علی ابصاح
 برخواست و در لایج خشک کرده خامه بچ عدد ازین دست و یا بهار انداخته خانه
 و فرورد در ساعت زبان و طلق و کاشش و رم کرد و بولش بندش در آزار
 و در و سوزش در انداختن پدید آمد و ماسه و اضطراب و بهوشی میکرد و در
 تاجه و در بسیار سائیده قدری در حلقش ریختند و قدری با کلکین در چکانیدند

و زهر مار و شانه اشش مالیده و کاهی دوع کادی تازه میخورانیدند و شیر میزدند
 و است کادی و شیر کادی با طعام میدادند و هر چند از جید و اریافا و زهر مار
 و زهر مار که شد اما نه با صفت داشت و آخر الامور است انداختن سر تا بای
 از آن بقوت آمد بیشتر از بیشتر و بعضی علتها می کنند داشت مثل قلعج و صفت
 معده و در و شیت و اشباه اینها جلد بدین عمل بر طرف شد و اگر اول جهت
 قصد با سلیق کنند هم مناسب بود و لعابهای خشک مفید آید و قی میسک و سیرک
 باشد و حقه جملیات که بید و در و دان باشد عظیم موافق آید و شنج اخیر شراکت
 و میویدی چرب همه باغ آید و حب الصندلین با شنج نیکو بود و در هر حیوانی
 در شیر بسیار باغ آید علاج ارنج بجرمی خورده و آنچه بدان ماند
 از حیوانات معضن مورم مزاج و مفید آگست که بعد از قی و تنقیه بسبب قوی از این
 حیوانات بشیر مرد و طبع سلطان و نهی و گوشت خار پشت و خون مار و خون
 بط و بول کپک لسانی و گوشت را سوخته شود و در و دافا و زهر و انچه خرکوش
 و آید در شیر یا شراب موافق بود و چیزی بای که شش و شانه را قوت دهد و حجاب را
 و پیوسته حب سعال و در و دهن داشتند و غذای چرب و دوشاب خوردن برین
 با دوام و حب الشفا و حافظه الصحت و تر یاق کامل در شیر حل کرده تمام باشد
 علاج مار که زنده ه هاست که در قوانین کلیه معلوم شد و اسلم نماید باین
 سخت بد باشد و دواغ آن اگر در آن خطری نباشد چنانقص بودن اولی از در
 باشد و اگر سبب مارا مملتی بود یا قطع را ماننی باشد مد طرف بالای زخم
 در ساعت واجب بود تا زهر سرایت ننواید و دوی کردن انگاه بجز زهر آزار
 کشیدن و تر یاقی نیکو در حال خورائیدن بعد ز لور باین عمل افکندن و خدا کند
 تمام زهر کشیده شود و ز لور کشیدن آن خون ماکل نمیشود بعد از آن سیر خام بسیار
 گفته باد و دوع کا و طلا کردن و بر محل بسج و سیر بالا و شیرین و نهو چرخه کس مادی که
 سیم مار بدین نوع خلاص یافتند سیر خام بسیار با خمر خورائیدن گویند و تر یاق

از همه علایجها پیاپی کند تا و خردل خورائیدن بنایت مفید باشد و تریاق کا
و شرابی که افی در وی افتاده باشد آبی که خورده مار ذکر کردیم و شغال تخم
و پنج انگدان و پاد زهر و جد و دار و پاد زهر سعدنی و تریاق فاروق و تریاق الطیبی
و کورس و کوراجونی بری و سهیل مزلی و قضیب ایل و مخلصه و حب البیدان
و هو قاج کوشش خرد و خون سنگ پشت و سپر زک و زو سیر و پس ازین
العضو و دینار و بلغمه و حی کر کوشش و خون تیس و مراره آن و کوشش از آن
مفرد مرکب خوردن بنایت از مود است و ضما و اهل و حب البقار و اونه و غیر
کینه شور و کوشش افی و غیره و ضفیع شکم شکافته و کلاغ و مرغ خان و کیم
و سر کین سوخته بز و سیر صحرای کوفته با دوغ و یا شرباب و پیاپی کند تا کوفته و غص
کوفته با سرکه و یا دوغ یا شرباب جمله نافهست مفرد و مرکب و طلاس و آب
و حلیت و عصا که کند تا و جد و فارسی که سرشته یا تخم نطفه سیاه و کل مخوم لبر که
حل کرده و خون تیس و بز کوهی با جو کر و م و فلفل لبر که سرشته و روغن بلبلان
و روغن مار و روغن عقرب و روغن مرغ و پیر و اسود و تیزاب فاروقی و
جمالی و بول رسوخاره و امثال آن و بکنج لبر که حل کرده و زراوند و کج که شرباب
و سرکه حل کرده و عصا که مخلصه و شیطیج و آب خردل و تخم تره تیزه کوفته در
سرکه خوب و تیزاب در عصا که کند تا و جود و قند بر و بول سائیده و زهر کاه و کوهی
و عصا که پهنکه و عصا که فودج جمله آنها مفرد و مرکب مفید آید و شیر کاه و زرد
با فراط خوردن موجب است علاج مار و کر و دم کزنده آنست که در است
فلفل سائیده در سرکه حل کرده یا لنت اگر تواند که آنست از محل اسیر زهر را بکنج
بسیار یا جود و امثال آن بکشند و اگر ممکن بود اول بالاتر از محل زخم را بکنجند
زهر به بالاتر رود و سرایت به تن نکند و بعد سیر خام کوفته بسیار بخورند
از پی آن بلغمه خمر و هند و کرم بنوشانند تا عرق کند و اگر رس با فلفل یا جود و زخم
هم بنایت نافع بود و اگر بز زخم اندک بچکان آب سوده یا لنت در ساعت از آن

بر خنک بد باشد بسیار از مود و بهتر ازین دو فلفل و سرکه و از کینه بسیار
و بهر لحظه آن آب از دهن و در افکندن علایج نذیه ام و گویند شخصی را عقرب بد
چهل موضع تن او را کزید و او یک روزم خنک تازه خورد و آنکه مالید در ساعت صحت یافت
و عرب کاهی که خنک تر نیابند یک روزم پنج آنرا بجای آن میدهند و نافع می آید و
بسی موجب است علاج انگور کی کزنده آنست که بالاتر از محل زخم را بکنجند
و بز زخم او از تریاقات که در بحث مار و عقرب کزیده ذکر شد سالت و شیر
میدهند و پی میفرمایند و اگر بعد خوردن شیر او را در جال نشاند چنانکه یک است
و سر او را از جال بیرون باشد و در آویزند و آنرا تاب میدهند و صحرانمانه باقی میماند
بپزد و اگر تریاقات خورائیدن نافع بود و آنرا در کاه و عرق آوردن مفید آید
بسیار را با لیدن جد و لفظ و خورائیدن آن علاج کردم و اگر در اول او را از محل زخم
تواند بچینی کشیدن چنانچه در عقرب و غیره گفته شد بعد چینی مالیدن او را
شخصی موجب را دیدم که چندین دنگ کزیده را بدین افسون علاج کرد اینست
ذبح ذیاعده یعنی عذی با عذلی و اسما و لکی حکم معنی چنانکیش حق حق حق
و همان دستور که در افسون عقرب گفته شد خواندن اولی بود علاج زنبور که
آب خورده بر کل چکانیده مالیدن و یا سرکه بر کل چکانیدن و بچکان مالیدن الفع اشیا
و سر کوفته بپستن هم مفید است فی الفور کسی که زبان خود بدندان کزیده باشد حکم دارد
و زنبور که زرد او را بکند و از کینه مجرب است گوئی چند را که در ساعت کزیده بود
کفتم چنین کرد و در لحظه در بر طرف شد و گویند در حال شکفت کشیده خشک خورد
در دس کن شود و یک روزم تخم بنک و یک روزم تخم مز کوشن همین صفت دارد
و شیاف از پنج بردارند بسی نافع آید و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و افی
داشت شاه آن عصا که خرد و غیر آن طلا کردن مفید آید و آن موضع را در آب گرم دکان
لحظه نیک انکاه و آب شود و سر که بنهاند فی الحال در دس کن کنند و آنرا بپزند
اگر کشته طلا کردن نافع است علاج خرچ و ساس و نیش که کس

مالیدن و خوراندن تریاقانست از آنچه در مار و عقرب دانسته شد و آنها
 سحاق و غوره عظیم نافع آید و آب غوره اسهال فرمون نافع آید و تب را رفع کند
 و از موده است اندر سینه شستن و بول و ذبل کا و تمام شستن بسیار
 نیکو بود و بولهای دیگر مفید آید و با آب اشترخاره و غوره و آب خنظل و
 آب خاکستر شستن نافع آید و در کوهستان رستد از ذبل خشک سکر در
 آتش ترش کرده مفید بود و بهمان صلاح می باید و بسبب از لس نافع حضرت آن باشد
 و تریاق کامل در آب غوره یا لیمو خوردن بغایت مفید است و عصیر علفهای تریا
 بر تن مالیدن و افشیدن **علاج یلنک کزنده** قریب سیصد بعلاج یلنک
 و اصلاح و مراعات زخمهای آن تریاق است بچهار یا چهل روز لازم آید از موش و
 مدت ادرا پس باید داشت که سباده را بر آن زخمها بول کند و از موده نیز حفظ باید کرد
 که بسیار بر آید و او را عذاب کند و ضما و جگر یلنک بر زخم او مفید باشد و غوره
 آن با تریاقی نافع آید و نامکن باشد او را نباید گذاشتن که در خواب رود و در خواب
 یلنک بیند که زود بپاک شود و داغ کردن محل زخمها را در اول بقیله مناسب بود
علاج سباع کزنده که از اسامی بسیار است قریب سیصد بعلاج یلنک
 و او را سسی نیست اخلاص فرختم تا فیت **علاج جسک دیوانه کزنده**
 آنست که جراحت را نکند از دست شود تا چهل روز بچهار روز و متصل زهر از آن
 چند آنکه در باند کلم شد و محل آنرا فراخت کند بخارجه مناسب و تازه کنند هر روز
 و دایمی نیز و سوزان تریاق خللا و ضما و چاکه و بخت مار کزنده مذکور شد میباشد و از آن
 تریاقات میخورند و سهیل سودا هر دو سه روز میدهند و حب جیبال و حب هر
 بسبب سببانی یا در مطبوخ اقیقون بهر سه مناسب است و مردمی که خون بسیار
 دارد قصد کردن بغایت مناسب است بشرطی که نکند از آنکه نظر او بر آن خون است
 و آب و طعام او را در پوست جهان خشک یا پوست گفاریا پوست آهو باید داد
 که در ظرفی که توان این کلیه بسین شد و اگر در حال غسل زخم را داغ کند بقیله

بغایت صواب بود و از آب رسیدن این سه روز اول و روز دوم داغ کردن
 هم شفعیت دارد و بعد از آن مفید بود و داغ سرد پشانی قریب بمیان دوا بر و هم
 نافع بود و در حیوانات خود از موده است که چون حیوان دیوانه کرد و از ابر بمیان دوا
 حیوان داغ نیکو کند از دیوانه شدن این کرد و موجب است و اگر تیزاب بر
 در ساعت انوضع معوض را سوراخ و مجروح کند که جگر و ریم بسیار از آن
 برود و چنانچه در ذیل گفته شده بغایت نافع آید و اگر مریض را طاقت نباشد
 بسبب اشفاق و زبرک او یا پیش از سوزاند اول و انگاه این عمل کند و جگر سگ و
 را قبیل از خون و از آب خوردن غظیم نافع آید و بعد از آن نیز دید و اندک ذبح را
 هر دو و نیز مایه سگ هم سخت مفید آید و شراب و آب مخروج بنما صفت شیر و شراب
 همچنین بود او را همواره گرم باید داشت چنانچه عرق کند و از سر حفظ باید کرد
 و کرمانشاید که سم را در بدن منتشر سازد و تریاقی العوض در بناب غظیم از موده
 و دوا می فرارینی هم جهت حبس بول و آوردن بچنان مفید است و بیان آن در آخر
 آن معجون الغرقانی کرده خواهد شد و اول آن بود که چون او را آب و شراب خواهند
 که دیند بول نصف کنند در آن از موم و غیر آن و یک آن را در دهن او کنند و از جا
 در آب در دهن او کنند که او بیند و بهیچ حال آب و مائعات و آئینه و چیزهای رو
 که در و جبینی نماید در نظر او نباید آوردن که سگ در آن بیند و خوف کند و در
 بیشتر شود و گفتند اندک جهت رفع عطش و منع اختراق اخلاط و اگر از آب متنع باشد
 از موم و عقیقه طرفهای مخدوف سازند و آب کنند و او را حکم کنند تا آنرا فرو برد
 بود که کاهی بکراهه قد ری اب از لوله اندک اندک در حلق بخیند یا سهیل تواند
 و از حرارت بپاک نکند و بچکر و نم معده او ضما و مای خشک باید نهادن و بر میان خرا
 و نشاء سه که در دهن کل و آب کاسنی طلاء کردن با عطش او کم نشود و از آنجا که
 ضغنی در شانه فهم خود در آب زرن باید نشاندن و بعد از آنکه دوا می ضرایح باز
 العوض خورده باشد چند آنکه در آب زرن بول کند و آئین اندر کرمانه خاطر او سه بود

چند کس را دیده اند که بعد از رسیدن آب هم خلاص شده اند بعللاج لیکن آنها را
 آدمی کزیده بود و دیوانه ساخته و من چندین را دیدم که در چهل چیل بپاشید و بپوشید و
 خلاص یافتند بعد از آنکه از آب رسیده بودند اندکی شخصی را خورد و دیوانه گردید پس با هر
 او را تا چهل روز سهل است سودا در هر سه روز یک نوبت میداد و تر بافت میخورد
 در چهل چیل کرده خورد و از سره کرا و سرون آمد و صحت یافت و بسیار تر شد که
 سک دیوانه گشته را چون در او ایل از میان بایستی شخصی که او در آن حال بوده و صحت یافته
 گفته اند بسیار بهوت بچ کرده و صحت یافته و آبی که خاک لایه کهنه خوش بکند و در دوشسته
 باشند خوراندن در فرغ از آب و بیک کردن و غیره عظیم نافع آید از باده است و جداری
 و چنگ خورون و بزخم مالیدن عظیم نافع است و مشغول نشستن مرض بلغم و خونی
 نهایت نافع است و نقل هوا و مقام بسیار مناسب است و سک کشتن چنگا و در معلوم
 هم مفید است و سهل است که سلیمانی را فیتون فلوکس فلید سیاه بنایت است
 لکرقان را چون گوشت خنیا با و جسم سرطان صحت نافع است و ششانی چند و با و دانه با سم
 سرشته بسی مفید است و دل سک دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و در غن غرق
 و در غن در هیچ بر زار مالیدن جبهه الم بنایت نیکو بود و اگر از بول هر روز مخفی قدری بر شا
 به و بخوراندن بسیار نافع است علاج کرک دیوانه گزیده امثال آن هم بعللاج سک دیوانه
 گزیده نزدیک است و در جله اینها افیون نافع آید و تجربه پوسیده که از چغای که صاحب این
 با و تر میکان نافع آید که صفت عدد کسی بخورد یا بیشتر بعد از غرض قطع بار و موثر نیاید
 سم اینها و این همچون طاعون خوردن است و اندک آسم با بصواب
باب بیست و هفتم در بیان بعضی ترکیب که عده اند و معالجات
 در کتب اطباء ممالک این مسطور نیستند و با آنکه صنعت آنها نسبت با مرض
 فی الجمله عمومی دارد و بعضی از آنها در حفظ صحت نیز و فعلی تمام دارند و گسترده جلد آنها بجلد است ایل
 بند است و این فی الجمله در شمس و معالجات و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 یا معالجات حب الشفا این چنین است که از هر یک از اینها که از استعمال آن بپزیرد و در چهل

اجزای ترکیب آن بکینه زنجبیل یک جزو را و زنجبیل دو جزو و جوز
 سه جزو و جگر را و ق و حل نرم کرده با دو برابر آن عسل بمزج کنند و نکاده دارند و هر که
 خواهند بکار دارند و قوت آن با عسل طبعی باقی بود همچون فرقیانی هم از خرقه
 حضرت است و جهت نسبت بفرقان آنست که اجزای ترکیب آنست که بکینه زنجبیل نیم و دیگر یک و دو
 کلام الله تعالی بالیق یا فیه و ایل اجزای ترکیب آن بکینه اصل بوسن
 اکلیل الملک آیسون مرزنگوش بابونج حکایت جوده دیار و به با و به
 فلوکس نیم سوخته را را با پنج صنداب خود کینل در شک خشک تخم کینل از هر یک
 ندرج آهوازه زهره خردوس جفت بلوط لال الشور پوست زنج تخم خود لسان
 صبر سقارشنه تخم کاهو خود پنج نبر زرد آبی زعفران پوست سک کینه
 بسیار و شان صمغ عربی زرد خروغ عظم نفع کینل از هر یک از هر یک و در دم
 درق و همب درق فصد به حشر شب عقیق مس کشته قلعی کشته سر کشته
 سیاب کشته خرد و زهره یا قوت ریزه لعل ریزه که بای فاد زهر جوانی فاد زهر صدفی
 مر و اید ریزه حواری لا یورد حوالبه از هر یک و در دم و نیم آرس پنج جفت زنجبیل
 در و پنج عقری زرا و ند لعل مرکی دار چینی زنجبیل و زرا و ند خرق عاقر قرحا زرد و قو
 کینل حب الفار غیر از شهاب فلفل قرمقل جو زعفران تو میا بلیله از هر یک و در دم
 چند بیدستر آسود خود و س سلطان نیری محرق آیسون با و زنجبیل زنجبیل
 صندل سفید کاشه اشک سفید از ریش محرق قشر اصل کبسه جلیان و در قفل
 لعلی با و دار فادانیا و آیسون یعنی تخم صحرای مصطکی کشته خشک کل سرخ خشک
 بهنگرا ایل حرمت از هر یک سه و در دم و نیم جوز باده عدد و انجیر خشک ده عدد و دار چینی
 و ماغ و دودله خراطین خشک چهار درم غار یقون پنج درم درایج خشک عدرس قشر
 از هر یک شش مثقال ریون چینی ده درم حبث الحمید بهر عرق مشک به و به و به
 از هر یک بیست درم تا و زهره و عرق خراز هر یک صد مثقال و دو برابر جله حجار را که به و به
 کنند لعوق بید نکاه دارند و درایج را دست و پای افکنده با عدرس و تخم خروغ کوبند و بپزند

در عفران و سنبلیله و دارچینی و فاسیون از هر یکی سکن در این ترکیب
 باشد ساینده و خنثی و با آن نیک ضم کنند و بر قیاس و بر سر کنند و در صفا
 ساخته خشک کنند و نگاه دارند و در دارچین این بود و نگاه باقی او و در خوب
 بگویند نرم و بنیزند و بکلیه یک خط و مزج کنند پس با این و در ترکیب نیکو ضم کنند و
 با هم بسیار سخی کنند چنانکه تمام جسم نیکو آمیخته شوند و در اینها آنچه باشد جلد
 کثیف شود و بعد جلد را بسل بنزد و در ظرف قلعی ضبط کنند و در زیر نگاه دارند و
 بعد شش ماه استمال نمایند و شربتی بنهند فی کوبک تریاق نیکو دارد
 و در حفظ صحت و قوای بدن اثری کل دارد و قوت این دو را هم بر طبیع برسد
مفرح شایبی از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بکیر و فادیز حیوانی ده درم جدر دار پانزده درم زعفران پنجه درم آب زیتون محرق
 و با در نجو به هفت درم ریزه لعل شش درم کا و زبان سه درم غیر اشوب و دو درم
 خشک یک درم صندل سبید و در قیاس عفران از هر یکی چهار درم آله مقشر و زرنج و
 از هر یکی سه درم و نیم کل سرخ هشت درم عرق بنید آشفه اگر که جلد آن سرشته
 گردد و پس جلد را بر سوز کوفته و بچینه بمرق بیدار کنند و هم خشک کرده
 و در شربت سیب شیرین محون کنند و نگاه دارند شش ماه استمال بود
حافظ الصلحه این ترکیب از مخترعات مصنف است اجزای ترکیب
آن بکیر و پلیس و دارچینی با و یان جوز بوا از هر یکی یک جز و خشک یکی جز و
 مصطک و جوز که در یک جز و نیم جوز مثل با بر مجموع جلد را کوفته و بچینه بسجس محون
 کنند و هرگاه خواهند بکار بند شربتی مقدار سخوی بزرگ بود بزرگان را و قوت
 این دو را هم بر طبیع برسد **العض** هم از مخترعات مصنف
اجزای ترکیب آن بکیر و جند بیدستر حشر سلطان بچاک سیاه
 از هر یکی یک جز و زرنج بنیر بیدستر حشر سلطان محرق فلفل قرقل و زرنج
 مشک از هر یکی دو جز و جندلیا نا جگر سک دیوانه از هر یکی شش جز و زعفران دهی نیم

ایون شکر جلد دارچین دست پای انداخته بیست عدد با شش مقشر مقابل در این
 خاک لانه حسن که در دو برابر مجموع خشک دارچین را با شش مقشر و قیون و قرقفل و
 زعفران و دارچینی نیکو بکوبند و با هم به بنیزند نرم و خاک لانه حسن که در دو برابر
 گرم کیش آب آغشته کنند نگاه صاف آنرا بردارند و آن بچینه در این بدان خیر
 کنند پس سیاه و بچاک و فلفل و زرنج و مشک را با هم بکوبند و به بنیزند نرم آنرا در
 بچ بکوبند و بر سر کنند نگاه بنیر با هم و سلطان محرق و جگر سک و جندلیا نا جگر
 سلطان را با هم بکوبند نرم بنیزند و با آب نیکو بر سر کنند پس جلد را با هم
 بسیار رقیق و سخن کنند و نگاه جلد را خشک ساخته بخون بنیر با هم بر سر کنند و در صفا
 و رسایه خشک کنند و نگاه دارند شش ماه استمال بود با هم آب گرم یا شکر
 یا بنیر بر روز ناچل روز بکند **تریاق کامل** از مخترعات مصنف اجزای
ترکیب آن بکیر و سیاه گشته زرنج بچاک از هر یکی یک جز و زرنج
 سرخ فادیز حیوانی معدلی مرکی زنجبیل فلفل قرقل بوره مشک تخم مرو
 گوشت افغنی خون کسف از هر یکی دو جز و فاسیون پنج انگدان تخم ترنج کواشت
 منحصه قضیب ایل الفقه صدى الفقه خرکوش از هر یکی سه جز و فادیز حیوانی
 جدر و این کثیر و دارچینی جندلیا از هر یکی چهار جز و جوز مثل نصف مجموع خون
 غش مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند و قضیب ایل با هم چنان خشک بچوب سایی شده
 و در آتشها بکوبند پس شکر را با آن بکوبند پس دارچینی و پوست کثیر و بنیر انگدان
 و زنجبیل را نرم بکوبند و با آنها ضم کرده و ق کنند و به بنیزند جلد سیاه بچاک
 و زرنج و فلفل و قرقفل و مشک را با هم سخی کرده بخون کسف صلایه کسند نگاه
 باقی امجد او و به راسخی و بسل کرده با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم نرم
 و بسل کنند جلد را بخون پیش بر سر کنند و چندان سخی و صلایه کنند که با هم
 خشک شود و نگاه جلد را بسل محون کنند و در ظرف قلعی کرده در شیب چون
 نگاه دارند و بعد شش ماه استمال نمایند شربتی از نیم درم بود تا یک درم نیم

توت دی بطبعی رسد تریاق الطین جدید بکشد کل ارمنی ده درم فاد
 جوانی چیدرم سیاه کشته ده درم چنک بکدرم جمله را سائیده با هم بخون بزاف
 برشته و قرحها کرده بسایه خشک کنند و نگاه دارند شربتی و دهنک از آن بود
 اجزای ترکیب آن از مخمرات مصنف هر یک از عمر اجزای این
 ترکیب بکشد بلا در یکجور کف سفید و خرد و فلفل و قند و دارچینی از هر یکی
 سه خرد و خشک نصف جزوی بلبله از هر یکی چهار خرد و جوز نام نصف مجموع
 اول بلا در و کجند را با هم سحقی نمایند و نگاه باقی را گوشت و عسل آن ضم
 کنند و عسل بخون کنند شربتی چند قند و قی بود و هر روز خورد و بر سر طعم و برود
 بر ناسته کورا چوبی بری این صفت از مخمرات اهل بنده حکیمی که این ترکیب
 کرده کورا چوبی نام داشته و بری حب را گویند چون بر سخن ایشان و از کونه است
 لفظ بری را موخر داشته مجموع را نام این حب داشته اند و اجزای آن بزبان خود
 بنظم آورده برین وجه نظم رئیس کنند که ز سر تا ز سر تا ز کنگار اعیال
 بشکابند مولن بری جویب روک کا سورس کورا چوبی بری رئیس برین را
 گویند و بس چنک را گویند و کنگار کوکر را گویند بختی دیگر و هر تار زرنج را گویند
 و تر بلا یعنی اطریفل صغیر که آن مجموع بلبله و آله است و تر کنگار و اردی است
 که آن مجموع فلفل و زنجبیل و زرد چوب است و تنگنار یعنی تنگنار اعیال و هر تار زرنج
 بند مولن می یعنی شصت و چهار را و عبارت باز کونه روک یعنی علت کانی را هر
 یعنی میسر و ترکیب آن بکشد از مغز و پز و امی بکشد و الا بکشد که آن عصاره
 آن باید گرفتن آن انقدر که جمله او به بدان برشته شود و پس سیاه را با آب
 و کنگار سحقی و صلا می کنند چند آنکه تمام خاک شود و نگاه بیش را از تر کنگار
 باب بشکابند برشته و جهاست از هر یک بمقدار خودی سیاه و بوقت حاجت
 حی بر بالای طعمام چرب خورد و مرضی با هر چه مناسب بود خورد و تنها نرنگان خود را
 و حافظ صحت با این بر سر چنان باید کرد که با بر سر زرنج مفرشته و اگر خواست

که اسهال کمتر کند عیال کمتر کنند و اگر بکشد انباشد درین ملک عوض آن برک کرکند
 حلوا می بلاد و هم از مخمرات اهل بنده اجزای ترکیب آن بکشد و زرنج
 یکجور و زرنج کجند و در بر آن و آرد و سیده خوب بدان برشته و انقدر که سوره
 حلواست پس عسل مصفر بر آن بریزند بمقدار کف و نگاه فلفل و زنجبیل و دارچینی
 و بادیان و جوز بود و قند و فلفل را با هم سحقی نمایند و عسل بر آن بریزند و بنظر
 و هر روز ده شقال بخورند حلوا می جور ماثل هم از مخمرات حکما می باشد اجزای
 ترکیب آن بکشد تا نوره نیم و خشک بکوبند و در چمن شیر اندازند و قدر
 آب بریزند و هر روز بخورند چند آنکه آب برود پس آنرا بیا لایند و مایه زنند
 چون به بند و بدستور سکه آنرا بکشد و نصف آن صفه بیض خام باد و بمقدار عسل
 سرشته اندازد و سیده حلوا بنده چون آنرا شش برخواهند داشتن عشر مجموع و از چینی
 و جوز بود و بادیان کوفته و نیمه بر آن بریزند و کشتال زعفران سوده بدان خلط کنند
 و نگاه دارند هر روز ده شقال بخورند و زیاد که برای طبیعت متعلی است معجون خشت
 هم از مخمرات اهل بنده اجزای ترکیب آن بکشد خشت الحیدر ده خرد و بلبله
 و آله از هر یکی سه خرد و پهن سفید و قند و فلفل و جوز بود و قند و فلفل از هر یکی یک خرد
 مصطکی و مرکبی و تخم خشخاش از هر یکی چهار خرد و عیال بخت و پاک کرده ده عشر
 حب تا نوره نصف مجموع جمله را کوفته و بخت نیکو خلط کرده بعسل برشته و سوره
 نگاه دارند و بختی دو شقال بر ناسته گویند قوت جوانی و سیاهی می نکا دارد
 معجون سیاه از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بکشد و سیاه
 ده درم سفوف سفوی چیدرم حنا و فلفل و زنجبیل از هر یکی دو درم کوفته و بخت
 سیاه را با آب بکشد و عسل و لیمون معجون سار شربتی مفید و بخورد
 بر شش عشا از مخمرات مصنف بغایت مفید بود اجزای ترکیب آن
 بکشد مصطکی و کنگار و دارچینی از هر یکی دو شقال فلفل شقالی زعفران ربع جزوی این
 سیدرم جمله را کوفته و بخت بعسل برشته و سفوفات کس

این سفوف از مخترعات حکمای اهل هند است و گویی آنم خشت الحید است چون عظم
 اجزای آن این دوای ضعیف است بدان وسوم کنند اجزای ترکیب آن
 یکیزه خشت الحید را مقدار که خواهند و در دست شقال از آن که برین حقوق و شقال فلفل
 و جوز و بوسیل و قرفل و پنجبیل و بهر منقشر از هر یکی یک شقال گرفته و در نیمه ضم کنند
 و با هم بسیار خلط نمایند انگاه در هر یک شقال و نیم مقدار یک گوش پاک کن سرد رس
 ضم کنند و در هر دو شقال یکیزه خیال خشت و پاک کرده ضم کنند و بسیار با آن بگویند
 و سخی کنند و جمله را با هم به پیزند و نگاه دارند شربتی از آن دودنک بود تا نیم درم تا
 یک درم هر روز یک وقت یا دو وقت مردم ضعیف مزاج را و بر سر معام مردم
 محو و مزاج را و اما صبح و مردم قوی مزاج را و سرد و از انباشت انسب بود وقت خواب
 هم نیکو آید و بعد العاده بیشتر هم تواند خوردن و از دودم زیاده نشود و آن
 نیزه و دودم توان خوردن و بر پیز آن بهیچ پیز نرسد و در رس و دودم بود که با
 رس گویند و دیگری را چهار رس و سرد رس سه نوع بود و صغیر و وسط و کبر و جمله
 آن از مخترعات حکمای هند است اجزای سرد رس و ترکیب آن
 یکیزه فلفل کرد و پنجبیل از هر یکی دو شقال شش قوی شقال فلفل دراز و پنج پاک
 که آنرا هند یا ان کپوری گویند و طایفه فلفل صغیر از هر یک شقال عاقر قرقص یک شقال
 سه شقال نوست در جنب محلول شقال زیره و ناخواه از هر یکی ثلث شقال جمله را
 با هم سخی نیکو کنند و کل نمایند البته سفت و نگاه دارند و بعضی گوگرد و زنج
 اجزای سرد رس و وسط و ترکیب آن یکیزه پنچاک چون و شقال
 و شنگ پوست تخم مرغ و فلفل کرد از هر یکی شش شقال بلبله سیاه بزرگ و بوسیل
 و بوره ارمنی از هر یکی یک شقال و نیم عاقر قرقص و بوسیل و سخی نیکو نموده از خل سفت
 بگذرانند و نگاه دارند و بعضی گوگرد و زنج و زیره از هر یکی نیم درم ضم کنند
 اجزای سرد رس و صغیر و ترکیب آن یکیزه پنچاک و شقال فلفل و قرفل از هر
 یک شقال پنجبیل و شقال فلفل کرد سیاه سه شقال جمله را با هم دق و سخی

از لسته نیم سفت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی بخت قوت باه از اوید با بهر چیز
 با این ضم کنند و باید که در صحن کوفتن بموم قسب از خلط بینی دست را از کوفته شدن
 بگردان نگاه دارند و سوسن را و لاله فلفل سخی نیکو کنند انگاه با اوید که سوسن بدان
 گشته کرده بعضی بخت مزید قوت آن فلفل میکشند و آن خلط است و فلفل
 چیزی که سمیت آنرا شنگ و قوت آنرا که گند نیست لیکن العاده مختار اند و انجا که
 او را در نماند و طلب است فلفل گشته کند و سوسن را بیشتر و اگر سوسن ضعیف یا گند باشد
 اجزای قتل که باید کردن اجزای میبار رس و ترکیب آن یکیزه از اجزای
 سرد رس یکیزه شربتی که پنچاک را یک شقال و نیم کنند و فلفل را سه شقال سازند
 و باقی بجال خود یا بهشت و از اجزاء منقول از هر یکی سخی مجموع ضم کنند و نیم
 دق و کل کنند و نگاه دارند و شربت این بسیار باشت از سرد رس لیکن در
 همان بود و دستور خوردن همان و بعضی شش را اول میسند و انگاه داخل خلط
 میسازند و گویند که آن اسلم است سفوف مقوی اجزای ترکیب آن
 از مخترعات مصنف بود یکیزه دار صینی و بادیان و مصطکی از جمله بار و جمله را دق
 و سخی نیکو نموده پیزند نگاه دارند و دست اطفال کاهی بجز و نباتات اضاف کنند
 و شربتی مقدار که بگویند پیز سه انگشت بر دارد تمام بود و در کت برداشتن نیز
 بعضی را جایز است و اطفال را نصف آن کافی بود و سفوف اللطفال
 از مخترعات مجربان دیار با اجزای ترکیب آن یکیزه بلبله زرد و مصطکی
 و غلابان بیزولی پسته از هر یک یک جز و بادیان و پوست نارنج و پوست انار و نیز
 از هر یکی نیم جز و چند را با هم سخی و کل با یک کرده نگاه دارند کاهی بی آب و کاهی در آب
 و کاهی در عصاره فرا که نافع بود وقت حاجت بخوراند و اگر جهت غلبت اطفال نصف جمله
 قند اضاف کنند شاید و دیگری مردار شنگ و بادیان دق از هر یکی دودنک بگذرانند
 در آب خیار باورنگ و سیب ترش بپزند و این یک شربت بود و اسلم
 اما سبلات حب چیمپالی از مخترعات حضرت مظهر العالی

اجزای ترکیب آن بگیرند مغز حیال نجته و پاک کرده آنچه خواسته و بعد
 بر مغزی یک بلیه سیاه کوچک که از آن بزرگ گویند کوفته و بجسته با آن نیکو
 بکوبند و بر مجموع آرد و برنج سفید با آن نیکو خلط کنند و جلد را با آب لیون بکوبند
 بسیار و قوی و سخی کنند و در نادن شکین نگاه جهاسازند هر یک بقدر خود
 کلنی کلان در سایه خشک کرده شربتی می شود و با سهال و غیره
 فاضله نموده و اخلاط لنج و بغم شور و صفای می آید و سودا دفع کند و در اندک دوش
 حل کرده بر بالای خود آب وادان نیکو تر کند **حب سقمونی**
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند از حب حیال بزرگ که در
 برچی کیمس هر بی مری ضم کرده بگویند و با آب لیون شسته بهناسازند و بکوبند
 از دال شربتی می بود و در سهال جلد اخلاط فاسده قوی بود و مغزیت آن
 بیشتر از جهایا شد چه از اعماق جسد و مفاصل بلاغم رویه سودای محرقه را
 و بسبب است دفع میکند و قی بیشتر آورد از آنها قوی و طی **سپیل** هم از مخترعات
 مصنف بگیرند و روغن حیال سه درم موم سفید یک درم و در آن شربتی نرم موم را
 اندران گذارند و نیم درم بلیه سیاه سوخته و یک انگ هر بی کوفته و نرم بجسته
 اندران ریزند و نیک به هم برآورند شربتی بکشد که باک بود نوعی دیگر از مخترعات
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند شربتی که بر بی اندران ترتیب کرده اند چنانچه عمل خود
 آن مذکور کرد و آن شیر را بچند مد و بعد به ستور مسکه از یکیند و در برده درم از آن
 سه درم بپفید بگذارند و در بر سه درم نیم بلیه سیاه بگیرند حیال ترتیب کرده
 کوفته و بلیه بریزند و به هم نیک خلط کنند شربتی که پیش پاک کن بود و سهال و
 با فراط آورد از هر خلطی فاسد لطیف نیک دفع کند **قشر و طی قوس**
 از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن بگیرند روغن حیال سه درم
 مسکه شیرین که بر بی در دو جو شیده یک درم موم صافی یک درم جلد را را شربتی نرم بکوبند
 و بگذارند شربتی نصف کوشش پاک کن باشد و اولی آن بود که این قشر و طی

لر قدری مغز نان بالیده بلع کنند و بدانکه این مقدار در قیر و طیها بچست است سیاه
 فرشته و الا بعضی مردم قوی مزاج هستند که طبع ایشان شیرین از بلیه
سپیل **حب النیل** از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بگیرند حب النیل هندی پشت آرد و آنرا شرب در روغن بادام خجسته کنند
 و صبح برآورند و نرم بلیه سیاه و یک انگ هر بی کوفته و نیم درم
 کل خشک همه سوخته و بجسته با آن خلط کنند و در آب نیکو بیاشانند جلد
 یکسر است بود و اگر کل نکند در کلاب بیاشانند بلاغم لنج و آب زرد و سودا و بلیه
سپیل **سنگ سلیمان** هم از مخترعات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند سنگ سلیمان که از کاشان می آورند و کاسهها را با
 رنگ نیکو میکنند و از آن حجر ارغشی گویند اندکی لا جو روینمایند و درم بلیه سیاه
 پنج درم جلد را کوفته و بجسته اندر روغن بادام مالند و مقدار که بجمع اجزای آن بر
 اسکا بستانند حب حیال و با شربتی از آن یک حب سخی کنند و جلد را بلیه
 چهار سه بلیه شربتی از آن دو درم بود اقویا را یک درم ضعفا را حب
 و با در مطبوخی انیسون با سهال سودا و اخلاط لنج دفع کند و اسهال بود و اسهال
 عامه و سنگ دانه که در جبال نیک بایند همین نوع عمل کند بلکه بهتر و ترتیب
 آن نیز همین نوع باشد و اگر لا جو رو یک و نیم آن در جهاکند هم قوی باشد
مبهمات اجزای ترکیب آن بگیرند رب بلیه سیاه ده درم
 رب انیسون پنج درم رب ترب و دو درم و نیم جلد را بپایند و بلیه بپاشند
 شربتی از یک درم بود و درم از کلاب سهال شود و اخلاط غلیظ و صفرا
 می و محرقه بکند و اگر یک درم بپاشد و یا مشوی با مجموع ضم کرده و بلیه بپاشند
 و درمی و نیم درم که بچین زویری و امثال آن بر بند صفرای محرقه براند و بغایت صلح
 مزاجهای سوداوی طبعین مقبولی هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بگیرند غناب بیست عدد و آکوی نیمار و غیر آن سه عدد و اخیر پنج عدد کل سرخ و دو درم

بنفشه را دو جوش و چند انگه کنز یا لایند و ده درم فلوکس خیار شنبه در آن مکنت
و بیالایند باز مقدار نیم قاشق بزرگ روغن بادام بر آن ریزند شربتی بود تمام
ترنج و سودا سوخته و صفرای مخمره بیاورد و در مردم سودای را عظیمه موافق بود و اگر
بیکدرم انقباض مزه بسته همراه کل بنفشه در آن بجوشاند مسهل بگوشت شود و سودا
و صفرا نیز دفع کند چار شربت استعمال بخارسان اجزای ترکیب
آن بکیزند آلودی بخت را سه سیر بزمندی سه سیر شنبه در آب آغشته کنند
و شیر خشک میت شغال در کلاب آغشته کنند و بوقت صبح تکرار آورند
بمالند و بیالایند آزاد شیر خشک را نیز بیالایند و بدان خلط کنند و بخورند
این یک شربت بود جمله را باید که از یک پیاله زیاده نباشد و اگر چهار درم سنا در
درین کلاب با شیر خشک آغشته کنند صفرا بیشتر آورد و وقت اهبال
وی زیاده شود و کودکان و محرومان را عظیمه نافع آید لیکن خشک
بم از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بکیزند و صغیر غوره یک پیاله
و میت درم ترنجبین همان آغشته کنند و صاف بیالایند و بخورند یک شربت
بود صفرا و رطوبات معده و امعاء را ببرد اما شربت لغت
صغیر از مخمرات اهل ملک ری اجزای ترکیب آن
بکیزند اصل سوسن ده عدد بمقدار شیری پوست بچ کاسنی ترده درم
پوست بچ بادیان تربیت درم بچ کرفس بچ درم غناب میت و یک عدد
امرود و سبب و بی از هر یکی یک کر و به پیچدرم تارنجی لغت و طب بیکه بسته
آب یک انار شیرین کوچک و یک انار ترش کوچک سه کر نیم پیاله شهد و ابیوج
که نیکو جاشنی شود اول بچهار انیکوفته در سه من آب اندازند و بجوشانند
و بعد ساعتی غناب و تخم کر و به پوست نارنج چند اندازند و بعد از ساعتی
لغت را در آن کنند و بعد نیم ساعت که بجوشانند جمله را صاف کنند و باقی لغت را
بندازند و جاشنی کرده بقوام آورند و در ظرفی کاسنی نکا بدارند شربتی بود

انفعالات شریف بکیزند از مخمرات حضرت مد ظله العالی اجزای
ترکیب آن بکیزند پوست بچ کبر ده درم پوست بچ بادیان سی درم
پوست بچ کاسنی میت درم اصل کرفس ده عدد بمقدار شیری بزر بادیان
سی درم بزر ناخواه بزر کاسنی و سیاه نمه از هر یکی پیچدرم لغت و ترده شنبه
سرخ پانزده درم سبب و امرود و شفتالو و دوی از هر یکی سه عدد و مالک
و سبب که پس از هر یکی یک پیاله آب سماق نیم پیاله شهد و قند آن مقدار که
جاشنی شود بقوام آید اول اصول را نیکوب در پنج من آب خراسان بخت
ساعتی یک بعد میوه می قشر و آلود و زرشک و غناب و سپستان و دوی
و نارنج بجوشانند ساعتی نیک انگه ده بست مالیده جمله را بیالایند انگه
لغت و تخم نار در آن کنند و بجوشانند بعد از ساعتی آب اندود و شتاب و
سماق و سه کر بزمندی و اندک بجوشانند انگه جمله را با پاک بیالایند و
شبهه قند بزمندی و بقوام آورند و چون از آتش بر میدارند و ورق لغت
خشک سه درم در آن ریزند و به سبب بر آورند و خشک ساخته نکا بدارند
و در آتش آبی جوشانند هرگاه آب کمی گشته لغت اضاف کنند و تخم
اطفال از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بکیزند ناخواه
بکیزد کر و به دو درم شبت سه درم جمله را در آب بجوشانند ساعتی نیکو
بیالایند انگه بچ درم پوست بچ بادیان و یکدرم بچ کرفس و به
پوست نارنج و ده کر گشته و شمشل اندران اندازند و ساعتی بجوشانند و نصف
بوی شیرین و نصف سبب و قدری نمک اندک لغت ترا اندازند چون
بجوشانند شود شهد سه کر و قند در آنجا اندازند و بقوام آورند و بخت را بزمندی
و قند برود و بمقدار سه کر باید و احتیاج بیالایند نیت بچستان
نکاه دارند لغایت مقدست و طعم مرغوب طبع ایشان را در
سکنجبین اصولی از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن

بگیرند پوست پنج کاسنی و پوست پنج باذیان و پوست پنج برنج کرس
 واصل سوسن و شبت و شونیز و گردیه و دارچینی و فانیخواه از هر یکی یک جزو
 و پنج تا توره پنج جزو عذاب بار یک جزو کل سبزه بار و جزو نفع ترصفه
 یک جزو پوست نرنج و نارنج از هر دو یک جزو نیم عصاره بهی ترش و زرشک و نارنج
 و سرکه از هر سه مساوی یک کاسنی مقدار یک کاس ادویه را ترش کنند قند
 آن مقدار که چاشنی شود و بستور که در نفع است که گفته شد بچوشند
 و با لایین بقوام آرد بشیرتی قابل و در عین در گرفتن مصطکی سوده مقدار
 که چاشنی شود بر آن ریزند اندک اندک مصطکی پدید آید بشیرتی بلعقه
 بجهت تهیاتی ناسه عظیم مفید آید شربت مورد و اطفال
 هم از مختصات مصنف چون تب و سرفه و اسهال با هم آفت
 عظیم نافع آید ایشان را و بسوی از موده است اجزای ترکیب آن بکین
 امر و نیم بخت یک جزو نیم مورد و نیم شده و انار و جزو هر دو را نیم کوفته
 بچوشند چنانکه حل شود انگاه آنرا بدست بمانند و با لایین و بقند قوام
 آرد بعضی باندک کلابی اضافی کردند نافع بود شربت خشک شاش اطفال
 از مختصات مصنف اجزای ترکیب آن بکین خشک شاش و شربت
 نیم خشک میت و پنج عدد و نیم کوب کنند و با لایین آن تخم القیاس که از اور
 شکسته گویند در دهن آب فرغار کنند و شبانه روز آنرا بچوشند
 چنانکه حل شود تا یک شربت و در همانند صاف کنند و بقوام آورند قوام قوی شربت
 را برده از مختصات اهل عراق اجزای ترکیب بکین زیره نیم و درین
 سرکه و نیم شارب آغشته کنند کیشب و صباح آنرا بدست بمانند
 و صاف با لایین و در ظرف سنگین بچوشند تا نیمه آید انگاه عمل بچوب
 و بقوام غلیظ آورند و بشیرتی مایل بود جهت تهیاتی ناسه نیم بلعقه خورد عظیم
 شربت مصطکی از مختصات اهل ای اجزای ترکیب آن بکین زآب

انارین و آب سیب و آب بهی و آب امرو و آب زرشک از هر یکی یک جزو و کلاب
 یک جزو و نیم آب بپزند و انداختن نفع و نیم جزو باذیان و در ظرف سنگین بچوشند
 تا به نیمه آید پس قند بپزند و بقوام آورند در عین برداشتن برابر و جزو مصطکی
 سوده بر آن ریزند و بر سه روز نگاه دارند بشیرتی عظیم نیم بلعقه بود
 کوار شش در ای مختصات مصنف اجزای ترکیب آن بکین زآب هندو
 شیرین آب انار شیرین آب انار شش را بر جله و ظرف سنگین بچوشند
 تا بقوام آید در عین از آن بوزن خراسان دو سیر مصطکی سوده و یک سیر نقل
 سوده را بکنند و هم ریزند بیک نگاه دارند بشیرتی پنج انگشت از آن
 کوار شش قوا که از مختصات مصنف اجزای ترکیب آن
 بکین عصیر سیب شیرین عصیر به شیرین عصیر خربزه شیرین
 امرو شیرین عصیر زرشک عصیر غوره عصیر حاض ترنج عصیر حاض زآب
 را نیم از هر یکی یک جزو و مندل سوده با بنا صدف آن کلاب آغشته شده
 سه جزو و جله را در ظرف سنگین با هم بچوشند لحظه نیک و قند آن مقدار
 نهند که زود بقوام غلیظ آید و بسته کرد و بستور جوارش در وقت
 ریختن بر تخت و ده کدرم مصطکی سوده غلط کنند و بریزند انار و باذیان
 را را حبت از مختصات حضرت مد ظله العالی اجزای ترکیب آن
 بکین بایون و قیثوم و جوده و اسفند شیر و کل سبزه خشک از هر یکی
 میت درم فودنج هنری و خا از هر یکی ده درم تخم شبت و سیاه دا
 و قمار الحار از هر یکی پانزده درم حب النیل میت درم قشر اصل جوز و شرب
 اصل کبر از هر یکی هفده درم جوز مائل و اصل مخلصه از هر یکی هفده درم تخم
 پیچدرم جدر را بیکوب در پنجین آب بچوشند پس تخمها را در آن بکنند و در آن
 نیکو بچوشند و در آخر کل را بپنکند و ساعتی بچوشند پس حب النیل را
 بیکوب و باقی صفتها را در آن بکنند و در آخر کل را بپنکند و در دو

بسیارند و بیالایند و آب باید که کمین ماند و باشد و نگاه ده سیر روغن
زیت و ده سیر روغن کرچک و ده سیر روغن کنجد و ده سیر منقش شمش
بلخ را بکشد و نرم میجوشانند تا آبها برود و روغن ماند انگاه پنج درم کل
قیوم کوفته در آن ریزند و نگاه دارند و بن سبب از منقش عات
اجزای ترکیب آن بکینند خراطین کمین منقش نبات انجیر نیکو کوفته
دو من در ده من آب میزنند چند انگه نرم کرده و هر شود پس آنرا بیالایند
و بسیار ترس نیکو کوفته و ده سیر تخم انجیر و شبت ریزه تخم خرگوش نیکو کوفته
پنج سیر کرب یک سیر زفت سه سیر خرمین در آن بکند و چندان بجوشانند که
تا کمین آید آنرا صاف بیالایند و ده سیر روغن بلخ و پنج کوفته بکشد
روغن کنجد آمیخته اندران ریزند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن ماند و آن
بر عضو نالند و در دست نمایند و مواضع گرم فربه کنند و اگر بر تمام تن مالند
همچنین نافع بود و باد و در مهاد بدر آن بکشد و در مهاد و در مهاد
از منقش عات مصنف اجزای ترکیب آن بکینند مارسیاه یا فی را
سه و دو درم افکنده و باره در شکم کنند و او را بر روغن شبت اندازند و بکشد
در آفتاب تابستان چهل روز بر آورند و آنکه در آب شبت بجوشانند
و بیالایند و روغن کنجد را بکشد و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن
بماند هم نیکو بود و این روغن خلیل اکثر در مهاد جلب کنند و در مهاد
و من الا و جاع از منقش عات حکمای هند اجزای ترکیب آن
بکینند علف پنج تا نوره کوفته و تا نوره نیکو کوفته کمین در آب شبت بجوشانند
چون نمک بخت شود بالای و چش آن آب تخم سه تا نوره کوفته و پنج
در آن اندازند ساعتی بجوشان و دیگر سیالای پس قدری روغن بلخ
در آن بکشد و نرم میجوشان تا آب برود و روغن را نگاه دارد و اگر در و باره
تکین بر چون فایز بماند و اروی آید و فرنگ از منقش عات

حکمای فرنگ و مجربان ایشان اجزای ترکیب آن بکینند زیت و روغن
از هر یکی سی درم کند و در دست شک و قویا و سفیداج از زیت و صمغ آوان
صیت درم زاج سفید و پوست نارنج و پوره لیمو و صمغ سر و از هر یکی ده درم
چنانچه بخواهد درم زیت را بجا خاک کنند و دانی و دیگر جلد را کوفته و بخت
آنرا نیکو با آن خلط کرده و روغن کل در روغن پیه خاک و روغن زیت
و روغن دنبه سه سیر شبت بقوام قیر و طی چنانکه زیت زنده شود نگاه دارند
و یکی از مجربات اهل عراق و خراسان و از بلخ آن اجزای ترکیب آن
بکینند سیاه چهل درم مصطکی سی درم کند و زیت مروارید سی درم
چنانچه بخواهد درم صمغ سبز و پنج درم عود و پنج درم درم جله را بهمان دستور در روغن
نگاه دارند و نگاه دارند و روغن مغز زرد آلو تلخ را بجای دنبه در روغن
فرمودم و نفع بود بهر آب و نگاه بود که جهت مالمین بر لبهای صلب آن
زنگار نیز اضافت کنند و قویای بندی هم بعضی اضافت کنند نافع بود و در
خشت و بخت از منقش عات اهل بونان طریق آن بکینند اجزای ترکیب
و شکون و باره با سبب از منقش عات و از منقش عات و از منقش عات و از منقش عات
زیت کینه می افکنند و در تمام روغن خورانی بکشد و در قرع و این تقطیر کن دستور
و آن قطره را نگاه دارد سه تا روز در او استر خارا نافع بود و بعد از علم
اما نیز ایهای فاسق از منقش عات سبب کان بود و فارق برای آن کوفته
که نقره و طلا از هم جدا میکند اجزای ترکیب آن بکینند مس سادی و در روغن
و در روغن آن را که سوزان آن کمین و جله را نیکو کوب در قرع کن و مقدار کند و در
قرع را شغل کن و چهار دیگ خالی ماند و بر دیگ آن حکمت بر بار کن چنانکه
بوست و دست و بر کردن قرع آنجا که غسل میل اینق صفت است و کل آفره را
پران بیخ بماند از ده و این تقطیر است بیرون براید و محل وضع نالند
هم در دهن قلاب از طریق بکل فایز که فرق تا به آب بسیار و خل کنند و این قطره

باز گذاشتن تا دیگر نشود پس فصل آتش نرم در دیکه ان مکن چندانکه
 بسپارد شود و نگاه اندک تیز تر آتش را که جویش بریزد و شیشه را شکند
 و با هسته آنجا مقلطه کرد و چون آب تمام کرد و بخار زدوی در درون او بر آید
 و آن هنگام آتش را بستر چ بیشتر باید کرد و چنانکه یک بخار سرخ نماید قریح
 و تا بله را با آب بر دارد و نگاه دارد و در آن کین چنانچه قدر
 در طرف شیشه آن کین در زیر خاک سرگرم کن و موزنی را در آن اندازد
 و کینی الب عده جویش بخار ان بدید آید و در سوزن اثر تمام کرد و در آن زمان
 بقایت خوب است و الا ف که حاد و سخت آن باید کرد و آن به نوع
 یکی آنکه باز در قریح کرده که از تقطیر آن کینند و بوقت ظهور بخار آتش نیگوید
 دیگری آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از تقطیر ان در چهارمقدار از ان
 تیزاب بریزند و با هم تقطیر کنند و بقره آزا بریزند و تصفیه کنند چنانچه دیگر
 کرده شود چون نمک آب کم داده و مقطر شود بدین آن چنان کینند که نمک را
 بر تابه گرم کرده با صیاط بریان کنند چنانچه خیس تا فیه شود و نگاه در ظرف سفالی
 نون کنند و در موضعی نمناک دفن کنند و بعد مدتی بر آوند و تقطیر کنند تا آب خیس
 حاصل شود و دیگری از انواع تجدید آب است که چون نرمی آن از غلظت باشد
 نه از خامی و کمی جزو حاد چنانچه بدین آن گفته شد از تصفیه باید کرد چنانکه
 قدری نقره خالص در بوشه بگذارد و با شسته آنرا بدشته از بلندی چنان در آنجا
 بر آب نرم ریزند اندک اندک که جمله ریزه ریزه شود این کیفیت که بر آید
 و الا بروده بهتر بود و بعد از این ریزه را را خشک کرده و در قدری از ان تیزاب بریزند
 و در تابه باید که یک نصف آنرا بجل محتر گرفته باشد تا ازین بهلول پس آن
 بهلولی کل گرفته را بر سر خاک سرگرم چنانچه تیزاب گرم شود و در نقره بیشتر کینند
 و جمله را حل سازد و بعد از اتمام در ان باقی تیزاب سرد ریزند و دیگر چنانچه
 و بنهند بر چیزی که در جمله آن باشد مثل چوبان جوات بریده شود و غلیظ آن

وصان آن بر بالانند و آن صاف را بگیرند در غایت حدت باشد
 شکم تیزاب حاد حاصل شد قدری سیاه در دو باید رفتن که آن غده ای
 باشد و ضعیف نشود و بدان مدبر کرد و اکنون چون بدست و اعصار رسد
 که در روی بول را سفید کرد و هر جا خواهد که حاد است حال کنند همچنین بهالند
 و اگر نرم تر خواهند با آب گرم کنند آنقدر که خواهند یکی با چوب بر آب
 آب نیک نرم و اگر جسدی سیخ یا اجزاء نافه جهت معالجات درین
 محل که است تمام و بد نوعی دیگر از مراره تیز از مختصات مصنف
 ان بگیرند زاج سیاه طاری آنرا مدتی بچوستان در مقدار
 آب بدستوز از این تا منعقد شود همچون قرصی نگاه ازین زمان
 و از شبت نصف و از سیاه و صیت دم در قرع آن مناسب کن چنانچه
 در دیکه ان حکمت بازند بدستوز تقطیر و بعد از دو روز ترک آتش بدار
 که در سردی بخودی خود دیگر قدری مقطر کرد و وجهه آزا بر دارد و نگاه دار در
 قرع قوی و اگر غویبی بقوه تصفیه کن و الا غذای آتیم قدری سیاه در ان ریزد
 و با نقره بهتر بود و خواص آن بوقت استعمال مسهل است و مسکن اگر غویبی و الا تخم
باب بیست و هشتم در بیان بعضی الفاظ عربیه که متعارف است
 و از ان نموده در طب خصوصاً آنچه درین کتاب آورده شد و بطریق دیگر
 بعضی را بدیده از طبع و اخراق و حتی و تنقیه و پر درون و غسل و شستن و کشیدن
 و روغن گرفتن رب و اشمال اینها و اگر بعضی ازین جمله در ابواب ابق بشر
 معلوم شد اما الفاظ عربیه طلال عبارت است از دای خشت آنکان که
 اگر شسته بیان بیالایند و بر عضو افکنند و گاه بوه که سنجان بر عضو افکنند
 طلالی مندل سوده بر جبهه صداع گرم ضماد و غبار است
 فی الجمله که اکثر آنرا همچنان بر عضو نهند و از آنجی معتد به و تمام است
 گاه بوه و بر لته گفته تا بر عضو قرار یابد همچون ضماد کل و برک مورد و زبره با آب

مرسته شکم چیست رفع اسهال مغز است و عبارتست از دوائی خشک
که طوبت آنرا گرم کرده اکثر در لته کنند و بر عضو نهند و گاه بود که عضو را بر ممبران
نهند و لته بر بالای آن بندند تا بر ایشان نشود همچون کما و ریک گرم و زره
در استسقا طول عبارتست از دوائی که اندر آب بچنه طبع از ریه عضو معلوم
با چکی ریزند و یا بر بخار آن میدارند چون رویه بر بخار سلیم بچنه چیست ترکه و یا در آن
نشیند معوط عبارتست از دوائی خشک یا تر که بر مینی بالا کشند و یا دوائی خشک
را با بکشت درون مینی مالند چنانچه پس از جهت زکام نفوخ عبارتست از
دوائی که بر مینی دردمند و غیر آن قیسه و طی موم روغن بوده باشد
که در دهان هم در آن کشند لیکن قوام آن همان بود که شوق عبارتست از دوائی
که بر مینی کشند قطور عبارتست از دوائی که قطره قطره بعضو در چکانند
عطوس عبارتست از دوائی که میویند یا دردمند در مینی تا عطسه آورد
بخور عبارتست از دوائی که با آتش جند و تن و جامه و مشام را برود و
و بخار آن میدارند تخلیجه عبارتست از دوائی چند تر و خوشبوی بهم که
که نزدیک خود میدارند تا بوی آن شنوند و حتی بر شام اعضایی را بر آن
میالند مرفوخ عبارتست از آب گرم و روغن بنفشه که بر عضو نهند
و بدان بشویند نرم تا نرم کرده آن فحل را ترخ کوبند و بطورخ عبارت
از دوائی که شایای که ظاهر عضو را بر آن ببالانند و یا لیه ن ادر آن برسم
ازین قبیل است و تدبیر آن بطورخ را و بن کوبند نفوخ عبارتست
از آبی که دوائی مثل اشتر خشک در آن میانیده باشند چند ساعت
سینون عبارتست از دوائی خشک که از اسحق کرده باشند بدان
جلوب عبارتست از دوائی که از اید و شیدن و یا عصیر و یا اندر کشیده یا
افکند و یا بچنه مالیدن کوبند نفوخ عبارتست از دوائی غلیظ و لایم
یا لزجت که از آن همچنان می بسند و بخورند و در عبارتست از دوائی

تر سوده که اندر زخمها باشند عروق عبارتست از دوائی آنرا که بر مینی
و حتی بچنه آنرا بچنه بمانند بهوائی نفس حقنه عبارتست از دوائی آنرا که از راه
اندر ریزند شیاف عبارتست از دوائی که بهیت استخوان ریزند
بوقت ضرورت از راه قفا بردارند قمر زجیه عبارتست از دوائی که بهیت
شیاف سازند و زمان از راه پیش بردارند جمول عبارتست از دوائی
که کوفته و بچنه و کشته زنان از طرفی بردارند فقول عبارتست از دوائی
که از راه پیش یا لیه آیت مردان یا زنان از راه پس بردارند و اما اوزان
در چشم شش و یک بود و یکی که از دانه کوبیده شش جبه بود اما اوزان جبه
دو و شش بود متقال یکدم درج و ری بود قراط نصف ذکی بود قراط
دو نیم ذکی بود خمس درم و کانی و جبه و کلت و سدس جوی بود تقریباً ربع درم
ذکی و نصفی بود و در خم قریب متقال بود یکس درم و بیت و چاه هفت درم و کس
درم بود که مجموع آن چهل سیر را میشد سیر شش درم و دود
بود و آن چهار متقال و دود و یک میشد و کوبند که سیر شش درم و نیم بود
و کوبند شش درم و نیم و سیر یکدم بود و رطل لغز دوائی است
ملعبه از غسل و آنچه بدان ماند از اسهال به چهار متقال بود از دانه و کشتال ناکه
سکه که بعضی آنرا با کوبند شش سیر و ربعی بود و وزن زر هفت متقال
و نیم بود و وزن سیر ده درم سنگ و سیر درم سنگ بود و بند قه درخی
بود رطل و سیر بود او قیه یا لیه و مهره چهل و هشت جیت
با قلاب یونانیه سیت و چهار جیت بر میده و دوقراطیت جو و دوقه
با قلابان مار نه درخی است و در بعضی چهار متقال است جو و اوله سه قرات
کوبند شش درم و کسری بود و قیر سیت و پنجن بر آن است و لیونله
دو و اتمت خر توله شاسیه یک قیر اتمت و اندر عمل طریق بعضی
او و نیم پنجن بعضی جمیالی بنان بود که پوست آنرا در کشته چنانچه خوا

کرده بر دهن سندر و سبب نشیند و عجلتی سازند انگاه آهسته آهسته
 در آب گرم میمالند و آنچه از وی در آب می آید میگیرند و هرگاه ویند که درون
 رنگ لاجورد نماید و جز چرکهای آن چیزی ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب را
 نه انسان کنند و لاجورد را خشک کرده بکار دارند و از جمله آنچه از سر آب آن گیرند
 نیکو بود و بقیه اینه فرنگ آنچه منوش بود هم دستور را در آن
 و آنچه از جمله غیر منوش باشد صلاهی نیکو و سراب آن گرفته کافی بود و بقیه آن
 برین قیاس بود در سایر سنگها طلاء مغشوش بخلاص بود و آنچنان باشد
 که نخست طلاء را بمطرقة چندان بر روی سندان بکوبند که همچون کاغذ تنگ گردد و در
 اندامی که وقتن هر لحظه بیاید و تنگ آنرا یافتن تا بستر فرمان برود و بعد کوزه بکیند از کل
 سرخ و ضمیر که قوت آتش داشته باشد و اجر از زم بکوبند با سس آن سنگها
 و آن در قهار آب ترک کنند و هر دور وی آنرا باین اجر و شک سوده بیالایند و
 در نیکو کوزه قدری از آن بپاشند و یک ورق را می نهند و از آن سوده قدری بران میریزند
 چند آنکه طرف پر شود و انگاه که طرف پر شود سر از آن بکل حکمت بگیرند و دیکهانی سازند
 بانه لاده کوزه و کوزه را بر سر آن دیکهانی بپاشند و آنچه از هر طرفی منفذی بود که آتش از آن
 بیاید را بکوبند و بر گرد آن بچنان کنند که زنده و آخوران و دوسه منفذ در آن بکند و بپاشد
 روز در آن دیکهانی آتش کنند چنانکه از سوراخهای بالای کوزه بیرون آید انگاه از او
 و در قهار آب بپاشند و بکوفتن نازک سازند و بکار دارند چنانکه معلوم شد نقره ملعه
 مغشوش بر دپاس بود و آن چنانست که کاهی به بندد در جوران از خاکستر
 کوزه آتشگری و یا از آجر و خاکستر و استخوان سوخته نقره اندران گذارند و نصف آن
 سرب پاک اندران نقره گذارند و دم بران میدهند از بالا چنانکه سربها جملہ سوخت گردد
 و نقره صاف شسته بچرخ اندر آید در گاه و بیگاه همچون شانی نقره از میان گاه بر آرد
 همچون پرده سفید بروی وی بپید آید و بسته گردد و آنرا دارند و حق نموده بکار دارند
 بیضه سیاه چنان بود که آنرا از لخته سفت بکند و اینست تا بر خاک و جرمی که اندر

باشد در لخته بماند و بخت که آنرا بکار دارند نقره سیاه
 چنانکه بقیه لوتیا با نوع بود اما آنچه در غوره و آب شهاب آن برورند که عصاره آن بگیرند و
 توتیای سوخته را نیکوب در آن ریزند و در آب نگاه دارند چهل روز و سبب از آن آب
 است توسته دارند تا گرد و زیر زدود و در آب نگاه دارند و طوطی صبی باید بپاشند
 چهل روز بر آرد تا بپاشیده و بچکان خشک ساخته سعی کنند سعی خوب و نرم بخت
 نگاه دارند از آن در جنوبات پرورند مثل شلغم یا در نوک مثل سیب باید که سبب از آن
 میان خالی کنند تا نیکو در آن کنند و سبب از آن بپاشند و در جگر کینه و در سبب
 آتش بخت سبب از آن در نوک خشک کنند و سعی و جمل کرده نگاه دارند و
 آنچه در شکم حیوانات چون موش و گربه و بچین بود که در سبب گفته شد شش حجام
 و آنچه از اجبار شستن آن مقرر و دستور بود لاجورد دست و دوسه و سیلوی خطابی و حجر
 در سبب و توتیا و آنچه در پنهان نزدیک بود و علی آنها بوجه حال همانست که در ملعه
 نیکو کشت شستن شکر و زنج و سبب چنان بود که بر سنگ ساق
 و سنگهای هموار و صلب یا در سبب هموار با آب فقط صلاهی بسیار کنند و در ظرفهای
 درون پاک آنها را در آن آب بسیار بشویند و نشانی کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته
 خشک سازند و بکار دارند شستن کل که اندران ایک بود چنان شکر
 آنرا در آب قلیه آغشته کنند و یک شبان روز نقره بیالیده از آن بچنانند و در ظرفهای پاک
 بپاشند و بپاش خشک کرده بکار دارند شستن لاجورد و این و سس
 چنان بود که بمطرقة تنگ سازند و بپاش سس میکنند و در بول کای می افکنند
 چند آنکه سعی قبول کنند انگاه سعی کرده بکار دارند شستن قلع و سرب
 هم بدین نوع بود و لیکن آنها را کمتر فایده یافتن تا بکار دارند شستن طلا و سرب
 چنان بود که در صفا چسار و زنج سیاه را بکوبند و بر روی آن
 طلا کنند دستور خلاص آتش دهند و بعد بردارند جمله سیاه و سبب از آن
 و خشک کشته بود و آنرا در آب مک بشویند و سعی کرده بکار دارند نقره شستن



که از اصفاف سازند و بر سر که و کبریت بسیار است در بونه کوره زردی نرم نرم
 در او سپید مدتی چنانچه تا فیه و لیکن نگذارند بدین فصل خشک و سرخه الا
 شود از آب که بسیار است و سخن کرده بکار دارند و آنچه در حق بر یک است
 گفته شد هم نوع در کشتن است لیکن این طریق اولی بود کشتن بسیار است
 چنان بود که در بونه گرم میکنند نیک اندک که در باران می کشند و در چینی
 سرزند و بهر سخن و در آخر به هم در چینی بر روی خاک سرزند و نهاده سخن
 میکنند چند آنکه تمام خاک شود و هیچ سریزه از آن نماند و اگر در اول بار بار و دای
 خشک بوده در چینی کرده سخن میکنند چند آنکه با آنها تمام خاک میشود هم نوعی
 اگر کشتن بود و اندکی آب و آب شیشه آن اندران کنند و صلا می میکنند چند آنکه
 آنها تمام خاک شود هم شاید کشتن خشت الحیدر چنان بود که آنچه از
 بود بکینند و اندران کوره حیدری از چندین کرت تپانند و اندر سر که اندران
 بعد از آن بر و عصاره لغت می افکنند آنقدر که ریزه ریزه شود در فوق و در
 این تپانند و سر کنند تا زود ریزه نشود و اگر اول در حق شود و بکارگاه از این سخن
 کرده بکار دارند کشتن روغن و روغن بیهنما و نوع بود یکی آنکه نیکو بکار
 و آب بپوشانند بسیار نگاه از اصفاف کرده روغن برافشانند و بپوشانند
 نرم تا آب برود و روغن باز ماند و این ضعیف بود و اگر می کشند از این سخن
 سازند و در دیگر کلید و کشتند و سر بپوشانند و در بپوشانند و در بپوشانند
 محکم کنند و یک کشتن و سوراخها را محاذ آن طرف می کشند و در بپوشانند
 از این سخن و طرف چکه روغن آن بود و بقوت بود پس اگر حقی داشته باشد
 باید که در روغن بپوشانند و استعمال توان نمود و کشتن روغن
 و در روغن بپوشانند و در روغن بپوشانند و در روغن بپوشانند و در روغن بپوشانند
 دارد و صلب است و این نوع مذکور باید کشیدن لیکن بزور چون جزو لایق و بپوشانند
 و آب شیشه اینها را بپوشانند و در روغن بپوشانند و در روغن بپوشانند و در روغن بپوشانند



